

۱۲۸

۱۲۸
مواهب علیه

۲. ۷.

کامل
کامل



[illegible]

جنتی ہند

بن ابي شیبہ

و شبا

ان لا تكلم الناس اشدك بعض فتولي كفت باهم ما نكثت لكال بشه شبانه روی سونا
بدری بعضی هم پوسته یا قادر بنماشی بی نظم در جانی که سوی لشکر و تید مرتب باشی او چه آنکه
در همان اوقات زبان او در دهان او میزد شد بر و میزد که یک را بجال غانده بخشج پس برود
آمد علی تو میزد و کز خود صباغ اندوخته در شب آن ایشام حمله شده بود من الحراب از حیلی
خود کو کجایم پس ایشام که با ایشان آن سینه که آنکه غار کناری یا قبیح کو مید خدای من
خود را بکوه با مله نکه القصبه سر و زین منوال که است بر بحال خود ما می یحیی علیه السلام
بود از بعضی مدت حلقه که شعله در کوچه یلا من و شیده و اجار و عادت و طریقت و باصفت
مواقف می نمود با تو قی که می بود و فرو آمد و از حق بجهانه خطاب رسید که یا یحیی خزن الکتاب
ای یحیی فکر کن کتاب تو را در قوه طایفه و بجهانه با تو قی دل و آینه فکر و مادل و بد
یحیی را حکمت و فهم تو را صبیحا در جانی که کوبد و همه سید یا صفت ساله او چه است
که کوهان حلقه تو را در سه سالگی او گفتند ای یحیی بیانا بازی کیم فرمود ما للعب خلقتنا ما لک
بازی تو بد نشه ایم درین سخن بده عظم است بعضی از این حکماه خلقت که هر من خود میازی
میکند از آنکه و بنام فریب اغلیه الدنیا لعب و لغو متید و شغوفی ما قلد و نعم ما قال
نظم عریار یحیی در می می پدید پایان الناس بدن می پری به که زبانی جهانه با کثیری اطفال قد
چند بازی خوشی و خوشا و دیگر بد و یحیی را محقق و می پری و وقت قلی من الدنیا از تو یک
و کوه و طهارت ان کما باستایشی نزد یک خلق و کان یقول و بود در کس ما یا فرمان بردار
یا یحیی از تو حجام و از آن و بر او دل و نیکو کار بد و مایل یا فرمان بردار و خلقتا کشته سر
ایشان و او را بکوه و بود سر کثیری یحیی ما و نام من مروالدین و اعصیا و بنود علی من
امر و در کار خود را و سلام خلیفه و سلام از مای یحیی علیه السلام و فرود را و نری که متولد شده
و بود و نری که عید و نور و یحیی و نری که بر آن کفنه شود نری که یحیی در آخرت کو مید
ماد سلاهی یحیی است و نری که متولد شد از هم شیطان و تو که و مات که از عذاب و نور و نور
قیامت از هر دو رنج و قصه و یحیی در غایت اشتهار است و از کفر و الکتاب و یاد کن در قرآن
من کوه قصه مر بر بت حرام و او است در سجده یحیی که بعدی بوقت عذرا لمر قی
و بعد از ظهر یحیی از آمدی و قی با نری و و فصل محتاج من و جنو طلبید که انجا ضل کند و بت
بجهانه و تعالی از آن خبر میدهند از آنکه است چون در شد مر و یا کوه نه رفت من اهل
از اهل خود یعنی خاله و قوم و مکانا شرقا در مکانی از جهانه شرقی از بیت المقدس و از سرای
خانه بجهانه اعتقاد درین مستان و من جنو و در اقبال و یی فالحذات پس فکر ایت من و نور
از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان چکا برده که مانع باشند از دیدن و بعد از آنکه غسل فرمود و با
پوشید فارسی پس فرمود بر اهل کما یسوی و کوه روج ما که جبرئیل است اضافه
روح بخود جبرئیل و تخصیص است فضل کما پس محمول شد جبرئیل علیه السلام برای و
بشر سونا آدمی غام خلقت یعنی بصورت آدمی خود را بر خود مر و که در مقفل خود مردی

یا یحیی

[illegible]

سُرَقَط قافور بود و حصص تساقط خواند یعنی تا درخت پختنک علیک بر روی خطا چنیا
حرمای تو و قاتل فکرت من بخوان طرب و اشرفی و بیافام کتاب و قری عینا و دفعه
کن چشم از روی خطا شد و با من میسر شد و درخت بود آن آوازه مناسبت باطل بود و چنانکه
فامرت بر انظار غما از درخت با من قدرت دارد و باطل و لذت مادی و سلطه بر من است و بهر حال
فمست و فاکرم بر من قدرت مادی و جوی علی السلام متولد شد و از آن گرفتند و بخت و در حدیث
بهشت سجده در کتب من نهادند و نهادند که فاما شکر است من اگر به پیوستن بشر احدا
از ایسان یکی از من پس شد این فرق از انکه است ففوقی ففوقی ففوقی من یکی دیگر یکی
نذر کرد امر اللّٰه خیر صومای برای خدا روزم زود و زایل شدن و کلام بود فاما فاما فاما فاما
پس من خوام گفت امروز است یا چه ای بلکه با ما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
سیکم و این مقدار من بخت لیل از من بود و با ما غارت این دلو آورده اند که چون اصل مسجد بر
در آید و بیافستد بفحص شوق تشنه از جوار من کس بخت من فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
لحم دینه قور بدلتان فتند و چون من بر ایشان را دیدی بر این فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
من آورد من من صبی را قوما بقوم خود فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
قاوا یا فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
میان اهل بیت تو مثل این واقع شد و فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
نام بود و اهل بیت تو صالح بود و در پی اسرا فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
للتل اهل صف بودی بر گفتن ای اهل حارون در زحمت و اما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
بنده فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
جسته بخت فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
گفتند کیف فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
خاک فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
در من فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
بدن من فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
تعلو آورد که تعلیم داده فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
بفرمود و فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
هر گاه فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
ملای که فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
ما جبارا که فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
والسلام علی و سلام خدای بر منست فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما
و یوم موت و روزی که من میمیرم و یوم فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما فاما

این مکتب گفته اند که گوشت و وضع گوشت بر عیسی بر سر بر است نه آنکه صاری او را وصف
میکنند قول الحرف میگوید که حق در دست و دست از یک است که گفتی که چهره او را فیض و نور
که در آن شک و شبهه یعنی همه عیسی که در آنجا ایستاده است میکنند و او را میگویند در آن جدال
نموده جوی او را خدای بعضی بر خدا صداقت میگویند که آن را میگویند نیست و نباید مریدان این یقین و نور
آنکه فرموده من نهایی که ولد بخاطر ولد باید و حق بهانه از جنسیت من است یحیی که میگوید
از لحاظ ولد از اقصای امر جوی میگویند و خواهد که در این ایستاده یعنی از ابد احوال نشی غلبه فرما
میگویند پس چنان است که گویند که کن مراد نشی را که بیلش میگویند پس باشد پس
مریدان آنکه میگویند و در تکرار و بعد از عیسی که خدای بر روی دکان من و شجاعت کاخید و در پس او را
بر میبیند و بعد از آن میگوید که در این ایستاده است که بخت نسلند
فاحشای آخر اب پس اختلاف کردند جماعتی از ایشان میگویند که میلند یکدیگر یعنی یهود و نصاری
در باب عیسی علیه السلام چهره او را در طریق نفس بطوریکه نشاند و در میان در جاب افراط افتادند با اختلاف
شدند در سالیان سه فرقه گشتند فسطویه عیسی این اید گفتند و یعقوبیه الله خوانند و کلام
بنالغزایل شده اند که در این کفر و اس و بی بر ایمان و استعاده خود را در من شهادت و نور عظیم
از حاضر شدن در روی بزرگ که علیه استیالان مشاهده احوال آن روز آنحضرت چه شوا
باشند کافران و انبصر وجه بینا و نورانی و بنا در آن روز که بیابند با و بی مودت کنند ایشان را و بدین
و شنیدن یعنی مشاهده کنند مواعد الهی را و بدین متیقن گردند اما نفع نداده و این بطریق نقد بدست
یعنی در آن روز شوا باشند مرخصان و محض را و وجه بنیاد عیسی با احوال که در انظر الیون الیوم
لیکن سخنان این امر و در این شهادت و در کلامی که میگوید و انظر الیون الیوم و بی مودت کن ایشان را یعنی
کفار مکه و کثرت از روز حسرت که بدان متعجب باشند که چرا بد کرده و بی مودت خویش که چرا
نیکی پیشتر نکرد و در این قضی که امر جوی کمال ساخته شود و حساب بر ساخته گردد و حکم شود که فریق
فریق و فریق فی السعرا یعنی روزی در پیوسته و هر فریق غفلت و ایشان در غفلت و بی خبری
اند در آن و هر کس که در این و ایشان یعنی کافران عیسی و ند با خیر و تعلقات آن را که خن
بدستی که ما برت الارض میباید بر زمین و از من علیها و هر که بر روی زمین است یعنی همه
فانی گردند و با باقی باشیم و انظر الیون الیوم و بسوی ما باز گردانیده شوند بعد از مرکب در کشف الامم
آورده که آشاعت بیقای احدیه و فتنای خلقت جوی سطوت از این روی همیت لیرین الحلال
و هر کس که را انشای نیازی در زند و غبار اغیار از فراس طرف پخشاند و انجام اعدام بر سر مرکب
وجود کنند برای کبریا در رسد کمال الیوم و جوی ماسوی الله معذوم باشند جلال احدیه و جلال
عز قد و بی و کمال استواری اجاب ده که سال الحدا القل بلیت صرصن قهر جویان مکن و حدت
خسرو و خاک یقین هر را دارد و هر چه در صفا مکان بوجو آمده بود میل فریت هر را تا اطم
ایمان بود و از کفر و بود کن برای قوم خودی که در کتب مزبور در قرائت قصص این اجم علیه السلام که هر
اهل مال فیض او متقن و معتزند و مشرکان عرب بفرزندی او با سخاوت می کنند پس از توحید

۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

لیسید و ایشان را از آن کائنات بدرستی که بودی صریحاً بگویند و مبالغه کنند در این
 دلیل آشکار و صریح گفتار بگویند **بِغَيْرِ حِسَابٍ** یعنی خود دهند یا بلند بقدار از قاله بگویند یا کم
 آنرا گفت مرده بود نزد من بخود را با است ای پدر من **لَمْ تَعْبُدْ جِبرائیل بنی مالا یستعین** آنرا که
 نمی شود دعا و نیاز تو را و **لَا یُغْنِ** و نمی بیند بعضی از خودی که بخت بد و مکتوب و **لَا یُغْنِ عَنْكَ شَيْءٌ**
 و دفع نمیکند از تو چیزی را از انکاره یا دفع نمی رساند تر از دفع مضار و جذب منافع یا استراحت
فَلَا جَاءُ ای پدر من بدن تو کلامه است بمن بطریق و بی **مِنْ الْعِلْمِ** از دانش ما تو را که
 آنچه بتو داده فایده نمی رسد پس در وی من کن **أَهْدِکَ** تا بنمای تو را **طَرِيقًا سَوِیًّا** و راهی است
 درست که سلسله خود را بمشور رساند یا **أَبْتَ** لا یغنی الشیطان ای پدر من پیرت دیوار و فرمان
 تو من در ظاهر و باطن **الشَّیْطَانِ** بدن تو که شیطان کائنات است **لِلرَّحْمَنِ عَطِیًّا** بخدا و
 فرمان نافرمان و از جمله عصیان او اندام را بجهت فکرم یا **أَبْتَ** ای پدر من تو هم آن
یَسْأَلُ آنگاه بپرسد **فَتَكُونُ** پس باشی **لِلشَّیْطَانِ** و **یَسْأَلُ** مر شیطان را و تو یعنی قرین در لغت
 و همین در عذاب قال گفت پدر را **ابراهیم** مرا و **أَلَمْ یَعْلَمْ** آگاه و گردانیده تو **عَنِ الْغُیُوبِ** از ابراهیم
 از پسرش خدایان من ای ابراهیم و تو که گفته ایشان از این که **تَدْعُهُ** اگر باز در ایست از محال گفت
 یا از کف عیب و مذمت ایشان **أَلَمْ یَعْلَمْ** هر آینه تو دشنام دهم یا سبایت کنم و **عَجَبٌ** عجب
 و عذر باشی از من و مانی در آن حضرت و معرفت من ایمن باشی قال **سَلَامٌ عَلَیْکَ** گفت ابراهیم علیه
 السلام که سلام بر تو یعنی میروم و وداع میکنم و گفته اند مقابله کرد نهاد بد و مدام او را بسلام نشانید
 که مشافهت کرد و ایمان در آید در لغت آمده که چون ابراهیم علیه السلام قصد مهاجرت کرد پدرش گفت
 از رفتن ملول مباش که تو نیک خدایی را می آفرینی و خواهد گذاشت ابراهیم علی نبینا علیه السلام با ایمان
 او میسر شد برو سلام کرد و فرمود **سَلَامٌ عَلَیْکَ** زود باش که از پیش طلب از وی است **رَحِیْبٌ**
 از پروردگار خود استغفار برای کفار استغفار توفیقیت از حق بجهت ایمان ایشان که سب مغفرت
 و **مِنْ قَوْلِهِ** کائنات **خَبِيرٌ** بدن تو که خدای من هست بمن مهری و باجابت و علم
 و عطا داده و **عَجَبٌ** عجب و **عَجَبٌ** عجب میگویم از شما را که تا و از بت پرستان میگوید که دوری
 بخود از همه شما و **مَلَأَ قُلُوبَهُمْ** و از آن که میخواهند و می پرسند من **دُفِرَ** الله بخود خدای یقی
 بتان و **أَلَمْ یَعْلَمْ** و بخوانم خداوند خود را و می گویم **عَنِ الْغُیُوبِ** شاید است که
 بنام **عَنِ الْغُیُوبِ** بخواند و می شنید از خدای خود تا امید وی بهر قسیده است بر
 آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایع آید و من امید دارم که از حق بجهت و تعالی بی بهره
 بسیر کنیم **بِیَسْرَةٍ** حاجت زکی خواهی که محتاجان را بی بهره نکر داند و **الْعَامِ** عیم در بحر وجود
 فی قفس کتاب السطور آورده که ابراهیم علیه السلام از پدربزرگ هشتاد و هفت سال
 در اطراف آن جبال سیر میفرمود تا بدین شهر و بختانه تعلق بعضی از کوفت باز میاید و مذمت
 بتان افکند و درین فواید بتان را بشکست و آتش خرویدی بدن سر شد و مایه سال و لوط حطیعت

شام فرمود حق سبحانه از این جهت خبر داد که **فَمَا أَصْبَرُ لَهُ** پس آن هنگام که نور شد ای ابراهیم از بیت
 بوستان و بکنایه ایشانرا و ما یحیدر و **وَاتَّقِ رَبَّ لِيَسَرَّ بِهِ لَكَ اسْمُ اللَّهِ يُخَرِّجُكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**
وَهُدًى لَكَ بِحُشْدِهِمْ مراد از سالها استحقاق و تقوی که یعنی فرزندی پس از او و پیغمبری و تعقیب
وَكَلَّاجُفَاءُ كَيْفًا و هرگز ابراهیم پیغمبر و **وَهُدًى لَكَ بِحُشْدِهِمْ** مراد از سالها استحقاق و تقوی که
 از این بخشش خود و گفته اند مراد از رحمت الهی و اولاد است که بدیشان آن را می دقت و **وَجَعَلْنَا لَهُ**
وَدَادِمْ مراد از سالها استحقاق و تقوی که یعنی فرزندی پس از او و پیغمبری و تعقیب
 میان مریدان اشراف حاجات دعا ای ابراهیم که صلوات الله و سلامه علیه حقیقتا و اجمالاً لسان
 صدق و آخرین و اذکر فی الکتاب و یاد کن در قرآن **مُوسَى** قسمی را علیه السلام **لَا تَدْعُ كَدًّا**
مُخْلِطًا بدان که او بود پاک کرده شده از ادناس نقایص و **كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا** و بود فرستاد پیش
 از این جهت خبر داد که خلق را از خدای اهل معانی در تقدیر رسول بر نبی با آنکه لخص و اعلی است آن
 گفته اند که خدای اول او را فرستاد پس و خلق را خبر داد و **كَانَ نَبِيًّا** و یاد کن در قرآن **مُوسَى** قسمی را علیه السلام
الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ از جانب کوه نبی از طوفان موسی و **وَهُدًى لَكَ بِحُشْدِهِمْ** مراد از سالها استحقاق و تقوی که
 بدان که در حالی که از تو نیک بود با ما و آنکه نبی را بعد از مرتفع داشته میگردید موسی را علیه السلام
 با او بودند از آنجا که با معانی و انجایی به پس بجای دیگر تا بجایی که توان قلم که تو را به بدای نشانی شد
 استماع کرد و آماق تعلیمی او بود که غافل میماند حق سبحانه و موسی مکر یک بجای صاحب کشف الاسرار گردید
 که حضرت موسی را علی نبینا و علیه السلام هر دو یک بود هر کشتن اشراف و پرورش او و ملایم موسی عبارت
 از کشف او و فرموده **يَا سَامُكَ** تلامذ و و حیات خط دارد چون در کشف رسید خطی را با و کار نیست
 یعنی در سلوک شوب تفرقه حقیقت و چنان به محضر حقیقت است **تَلَوْدُ رُوحِي فِي حُلِيِّ جِلْدِي**
 و کشتن و اصبی و در حق کجا بود که کمال را با نیست این **وَهُدًى لَكَ بِحُشْدِهِمْ** مراد از سالها استحقاق و تقوی که
 من و حضرت از بخشش موسی **مَا لَمْ يَكُنْ** یاری کردن و یاد او هر وقت او را بفرست و بدای
مُهِمٌ نَبِيًّا در حالیکه پیغمبر بود و اذکر فی الکتاب و یاد کن در قرآن **مُوسَى** قسمی را علیه السلام
اسْمَاعِيلَ إِذْ كَانَتْ بَدْرُهُ که او بود صادق الوعد و **كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا** و بود
 خلق خبر دهند از حق او نه اند که کسی را او داده بودند که درین مکاره توفیق پیاپی سه شبانه روز
 و بقول کمال قامت کرد تا آن بود بیامد درین مدت جز بویست در بخشش و بی نداشت فقط
 هر کار من پاینده و خدای است ما آن نه و بلکه فریب بود مست نیست بر مردم صاحب نظر صورت
 از صدق و خفا خویش **فَمِنْ بَيْنِهِمْ** در صفت اسماعیل مینماید و **كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ** و بود که میفرمود
 کسان خود را و گفته اند **هَامُ** است خود را با الصلوة بخلاف کسان شرف عبادات بدین است و **الزَّكَاةَ** و برکات
 که اکل عبادات مایه است و **كَانَتْ بَدْرُهُ** و **يَا نَبِيَّ** و بود نزد او در بیکان خود بنشیند که بجهت استقامت
 اقوال و افعال و اذکر فی الکتاب و یاد کن در قرآن **مُوسَى** قسمی را علیه السلام **فَصَادَ مِنْ بَيْنِهِمْ**
 شیت و جد بدن فوج است علیه السلام و نام او اخضرع بوده و بجهت درکات علوم با در بین ملت
 شده و اول کسی که بقل خط نوشت و از نجوم سخن گفت و حیاطت کرده و بود و می حکیم و وفای شد

[illegible]

[illegible]

وایک کتب خانہ، ایک لائبریری، ایک قریباً ہر شے کی دستیاب کتابوں کا ایک بڑا ذخیرہ، اور ایک ایسی جگہ، جہاں ہر شخص کو اپنی دلچسپی کے مطابق کتابیں پڑھنے اور لکھنے کی سہولت ملے۔

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر کماله و افتد آن را در کمال و یاد کن بحول و دلا موی شاکر آتش در اخبار آمد که چون موی
از شعیب علیه السلام دست می طلبید که بصر بود و مادر و برادر خود را بیند شعیب علیه السلام
اجازه نداد و اهل را با او روانه که شیعه هوا سرد بود و مظلوم و حق میسر بود ایشان را که کرده و بن
رواک وادی ایمن رسیدند و صفی را دختر شعیب را و اهل السلام که حلیل او بود مرد و وضع حمل بدید
آمد و آتش محتاج شد موی علیه السلام چند لحظه می خوردان سنگ او آتش بیرون نیامد
تا که از دور آتش دیدند و آتش را از کشتن بس کشتن اهل و عیال و خدم خود را که در آن کینه
در حین صحنه کمرانی آتش نارا در سینه که دیدم آتش را کشتن آتش شایسته بیلم بر روی شمع
آتش را بفرست از آن آتش شعله در سر جوب باقی گرفته و با جگر خود از آن یعنی فتنه را جوی روشن
کفر را از کفر بی بیارم او را چنانکه با جگر علی الشار بر سر آتش حمله می کرد و راه افشایی
که مار ایشان را می داد پس کسان خود را بکشته و تنها بجانب آتش روان شد فلما آنکس را بر سر آن
هنگام که باید آتش دید سفید در درختی بر سر حجاب با پیچ بوده و بر سر خسته و در جوی آن آتش
چهار کس می خفتند و او و شوی آتش و سبزی و خشت متعجب بود که آنکه نوری یا موی بود فلما که
که این موی را از آن کس بدید سبزی کس بر روی جگر او می کشید و تحقیق است یعنی شک مکن
و مستحق شوی با آنکه من نورید کار توام که خلق بی بیرون و پنهان از برای خود تعلیقات و تعلیقات خود را
گفته اند تعلیقات بخش خود از بیست همان بیست و پنج است که تعلیقات از بیست و پنج بوده و ظاهر اما حق
بجای آن خلق آن فرمود تا قدم موی علیه السلام تو را بر لطف مقدس را پس کند و برکت آن
بیایوی رسد و محققان گویند این تعلیقات طرف تواضع و از بیست کبر و بیست سلوک با تعلیقات توان رفت
و لهذا طایفه از مصلح چون بشر خلق قدم بر سر و غیر او با بیست و پنج بر سر میزنند و فتنه بلیت کجی که در بین
آسمان طالب اوست و شجوه و تکریم برهنه پایان دارند و گفته اند تعلیقات پنهان یعنی خود را از فتنه
اهل و اولاد فارغ کن امام تشری قدم بر سر نهاده که فکر نیل و آخرت را از دل بیرون افکن و بیرون عالم
تو را بر تو کن نه آنکه در سینه تو با او که القادری بر طوکی در وادی پاکیزه بملک ستوده
که نام او طریقت و آن آخرت را که من بر کزدم ترا برای نبوت فاسد فرغ پس کوشش را در آن
و کجی از لیل و نای می کرده میخورد و توانی کدام است را ای ایا الله بدین حق منم
خدای لا اله الا الله که نیست خدای یکی من پس موی شش کن و این مقصود بوده و بعد
تقریب و جبهه که متعجب است و از بهر کمال حال علم است پس از اقسام عبادت غافل از اختصاص
خود که در آن صلوٰه و ذکر می کرد و بیای در غل و برای آنکه مرلوه که در آن مامن و تادرن بتنا بود کم
ان الساعه و در سبقت ساعت و متعجب آنکه آنکه است آنکه از اینها میخواهم که بفات
دارم و وقت از اجزای خوف بگذری که وقت آن معلوم نیست ام و اسد بشکس که از اینها یعنی سلب خفا
دارند معنی آنست که نزدیک شد که ظاهر کرد ام از این بجزی متعلق است باقیه یعنی قیامت
بشک اینها است تا با او داده شود کل نفس حرثی بآسقی بلایه می شناید از اینها
میکنند فلا یصد تا عینا می باید که ترایان ندارد از اینان قیامت من لا یؤمن بها آنکس که میگوید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

او بهر محطیت و من به ام مثل تمامه نام مکرر از ان خبر دهد و گفته اند مراد فرعون است
حاله قیامت بدو گفت پچیت حال که شکایت کنی از این شمشیر من و علیه الصلوة والسلام جواب داد
که این سخن خدای من کسی دیگر نمیداند و این بر جان سخن لول رفت که وصف حق بجهان میکرد و گفت
پرو و کل من الله یجعل فی کل ذنبه کفر الارض ملک ای شایان من را فری کسزده
که این غیب من و سخن و سوز و شک و کفر فی کتب من و سخن که بر او شهادت من و این را و اینها
نمودن و از ان زمین می و بی و مصالح خود قیام و غایب و کفر من السماء ماء و فری ستان
اسمان لوی که باد است و آخری بر من پس من که در حساب ان لغات از غیب حکم نبر
است و ملک قدر من حکمت و حق من این ما الخراج میسر من است و این را و این را و این را
اضل و فاکر من ثبات شقی اند سینها بر آله که لون و طعم و رایحه و یک سخن ان و
دیگر است و اینها و آب و زمین کلا می کنیم بخوبی از این پیرون آورد و ام هر چه خور
شلیک از این و خوب و از خور و بجز اینها انعام کفر و جهل و این سخن را در جمل کلامها
نمی بیند و یکا که خوردن شایان غایب را فی ذکر ملک بدین من که درین مسکن رفته و این است
هر آینه و لایهاست و قدر و رای و حدت لول و الشقی من خدا و ندان خود را که حوال
اینست فای و شایان اقل و باطل و این کتاب قیام و شایان خلق کفر از زمین لول و این سخن را
اصل خلقت من و شایان و این و این شایان که من است در قیام فرموده که حق بجهان فرشته
میفرستد تا از خاک معجز که من کس و خدای خود و این میسار و در شطفه که ملو و بود اوست
می رود و اکثر از این باب نظیر مخلوق میشود و در میان ملک مدنی و میگرد خدای حق تعالی فرمود
شایان از زمین او و این و شایان کفر و در زمین بلز و در میان ملک و شایان کفر و شایان
پیرون آید شایان کفر و شایان کفر و شایان کفر و شایان کفر و شایان کفر و شایان کفر
بجاک ملو و خداوند پاک و دیگر پیرون از زمین ملک و بدان ملک کفر و شایان کفر و شایان کفر
از خاک آید پیرون و اگر یک در خاک کفری مقام و بر آید از خاک و پاک و نام و بر زمین جهت و معجزه
طلب و حضرت من علیه السلام عصا بیفتاد از خاک و باز گرفت همان عصا و دید پست
بوی غم و از اوقات تسبیح سخن میسار و میگرد و شایان کفر و شایان کفر و شایان کفر و شایان کفر
که با پیرون فرمودن و آید شایان کفر و شایان کفر و شایان کفر و شایان کفر و شایان کفر و شایان کفر
پس در این غیب و در این و این و سر از ان که اینان ارد و فرمان برداری کند و از وی
عناد که این غیب را گفت ای آله و پیرون کفری مار از این زمین که مصر است
بشیر که کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری
مصر پیرون کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری
ما بر این و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری
نستی و با کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری
معاضه جنا و کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری و شایان کفری

[illegible]

[illegible]

ما شاءت بران چیزی که آمد به ما من لیس است از عجزات و اعجاز که درین
 بجهت بهشت و نعم اقبال ایشان نموده بود تا من گفتند ما نعمت تو را میگیریم بران چه دیدیم از نشانها
 روشن و سبک و صغیر و الهی فخر ما بخدا بی که ما را ازین فائز ما است فاضل پس بکن ایضه
 هستی گفتن یعنی هر چه خیر و بلایان که بر وایان گذاریم اما تقصیری جز این نیست که حکم کی
 حکم لکوة الله یا درین زندگانی دنیا یعنی حکم تو برین جهان که ما هستیم بهر چای نیست هر چه
 میخواهی میکنی بهر آخرت که بخت و وایان که ترا در حکم معزول و بهم خود شغل خواهی بود بدست
 امروزی میروید خیر و بخت و فزونی هر چه میخواهند کنند از آنکه ما بدستی که ما را در این دنیا
 بی و کار ما ایضا که تا بهر روز ما را خطایا که کاهان ما از کوه مطی و ما اگر خدش
 و بهر روز ایضا که کوهی ما را از کوهی بران چیزی که از این خلق جانی بی آورده اند
 کفر من مرد ما تو ای خلق جاد و بی اگر و بیکر ما خوانند او ایشان اگر و در چه عجز حکم
 سلطان اگر و است و ایشان از خدای مغفرت ان اگر و طلبند نه که در جمیع ابدان بلکه از خواسته
 بود از است حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر داشته و الله خیر و خدای بهشت است از
 و ایضا که تا بهر روز جهت غراب تو ما را بر کوه میروی که انتقال بدان را و ایضا و خدا
 بر این امری عطا میکند که روزی که آن فکر هر که من است بدستی که هر که ایضا که بخیر
 بنزد یکدیگر و در کل خود مشکب یعنی و کوه و ایضا که هر که بدستی که هر که ایضا که بخیر
 فیهما غیر در این تان عطا میدهد و ایضا که و نه تن باشد بر تان که خوش کرد و من
 تا بهر روز و هر که باید و در حالی که من باشد و ایضا که هر که ایضا که بخیر
 شاه مست و ایضا که من آن کوه و ایضا که هر که ایضا که بخیر
 در جهات بلند که در جهات بلند و ایضا که هر که ایضا که بخیر
 من خیمه انهار از این انهار و ایضا که هر که ایضا که بخیر
 در این و ایضا که و ایضا که هر که ایضا که بخیر
 ناس کروان جاس عیسان یا بهر روز بطاعت و ایضا که هر که ایضا که بخیر
 قصه ایشان بشر لایت درین و ایضا که هر که ایضا که بخیر
 آیات اقتضای و ایضا که هر که ایضا که بخیر
 که درین از و ایضا که هر که ایضا که بخیر
 بعد از آنکه جنب پس فکاکان مرا از مصر و چون بکنان دریا رسند و نشکر چون از عقب
 بیاید یک سوار فاضل که پس فکر بر ایضا که هر که ایضا که بخیر
 حصی و اساز بر ایضا که هر که ایضا که بخیر
 الخاف در کوه فقی می از و ایضا که هر که ایضا که بخیر
 و ایضا که هر که ایضا که هر که ایضا که بخیر
 از هر روز و ایضا که هر که ایضا که هر که ایضا که بخیر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وهم جنین کلدکم مؤلفه پارس است و ایس در نظر من بینک و وایس کار افشیدی **فمن**
من مراد باب من که در حدیث کس می یابید اسلام قصد قتل سار یکدیگر از حدیث سجانه و می آمد که او را مکش
صفت متفاوت بر و نهایت و چون از بخاری او نقل را منقصت بوده قطع حیات از و باز نتوان
داشت سر و اما با بیع الناس فیکت فی الارض اینجای ظاهر میشود نظم هر فی الکلی بربک دارد و بر
باز ذاب جوع تاز و تن و البته فیس باشد و سبیه نه که کرده قنور و لیا میده قال گفت سویی
مرامی که از کجوت مر از قتل تو منع کردند فاذ حب من پیرون و از میان ما و آن گک بر بدیدی
که هست قرآن غریب فی الجواره در تکیه قات **تَوَلَّوْا** اکه کوئی نزدیک تو بود که بگوید یا کس
مسامحان مرا و در شوم چه مفر و نه بود که هر که نزدیک شود روی او را و کس را هم و رایت کرد
بس مردمان از بی تنز شایسته و لغتها چون و خشان در عجز است و هر که او را دور میدید بیالقه
می کرد که نزدیک من می بود و بعضی تناسیر است که جوع از او که سار و درین زمان بن جان حال داری
اقتصد سویی علی بنی و علی السلام ساری را که بر فوق و گفتن اساس و فرمود که حقیت ریت
آن گک مؤمنان و بعد و یکی که بن ذاب تو است و هر که در تکیه که بهیچ وجه کن خلفه خلاف
نکنند با تو و آن بلکه چون مانده و انظر الی الفک الالهی و کلاه کران معبود که تو صلت علیک را کلاه
بودی پس من در شوم و عظیم الحرفه حرآیه جوع زایم او را دانش و این بر قیاس است که گوید این
کار و کشت و پیوسته و وایس جان او را بود مسامحان فی غیبات که جسدی بود و زمین بی حیا
تو شرفه پس بر آنکه سازید که شرف را بود و نور فی کرم شرف و در هر بار آنکه ساختی
تا با من که چیزی را تو ان سخت و میرود توان ساخت صفت حیت بران اطلاع کرد و چون جهات
و بعضی خلاصه از الفک الله الالهی چون این است که معبود شما که مستحق جلوت است این خدا بی است
که اگر احوای نیست معبودی فی القریه عجز او را بر یک بهر چون حال روی داشت یعنی خدای است
آفت که کم الی عطا با غده بهمه اشیا عالمی که مسلم که از نه نین باشد مثل است در غیا و وادای بی روی
علیه السلام در پی و فان عمل من حسن و فکشرش در و را بخندند مصراع باوست من سوز و جوع تاز
بعضی ساری که کربک **فَمَنْ لَمْ يَصْرِفْ عَنْ سَعْيِهِ يَرْكَبْ** معبودی بر تو خدایم نقص علیک میخوانم بر تو ای معبود و این را از او که سب
از خبر های تحقیق که است بهیچان و سار و فرمود ما حسیه ترا خشن میدهم تا بخند و بنویس
تو بود و تپه و تاز که سبهران از است تو و فدا **فَمَنْ لَمْ يَصْرِفْ عَنْ سَعْيِهِ يَرْكَبْ** معبودی بر تو خدایم که دانایم تو را از تو و یک
ما و کرد که سبب فریادند یعنی بهتیا که بی مشغول و افاض و و اجار من **فَمَنْ لَمْ يَصْرِفْ عَنْ سَعْيِهِ يَرْكَبْ**
روی که اندازین ذکر که بنویس هست با قرآن و آنکه **فَمَنْ لَمْ يَصْرِفْ عَنْ سَعْيِهِ يَرْكَبْ** معبودی بر تو خدایم که دانایم تو را از تو و یک
آنکه که روزی و تحقیق و شر **فَمَنْ لَمْ يَصْرِفْ عَنْ سَعْيِهِ يَرْكَبْ** با وید که کفر است که از این قیسه و حقایق که گوید باشد
در آن و نزدیکی در جزئی ان جمع خالین و نوحید از حق جل است و بعضی و لفظ و سار
و بدست حریفان از یوم الفکر خلاص روزی قیامت بان ایشان که کفر و نکند پ است **يَوْمَ يُنْفَخُ**
روزی که در میده خود فی الصنور در صومریه اسرافیل علیه السلام در صومریه و کشت
الخبر من و حشر کنیم ما کشتگان را یعنی آنها که شرک آورند و بگویند **يَوْمَ يُنْفَخُ** در آن روز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

14

اند و شما ایشان را برین سید لایسند و آن سرکش می گشتند عن عبد الله ان ربهم سئلوا
 و لا يتخبرون و هیچ مافه فی خود و از جهات انقطاع فی ویران می شود و نیز می گشتند
 حق و باغیان گرانند یا ستایند یا نه اللیل و النهار شب و روز هیچ پیوسته و بزرگوار
 حق می گشتند لایستند و آنست و ضعیف می شوند ام لعل و الله یا فرشته
 کند ما فرات خدایان باطل را و ان الارض از زمین یعنی خدا یا یک از اجزای زمین حصص
 اند چون قدر و قمر و حوب و سنگ یعنی یا خدا یا بی فکر و اندیشه که قدرت ندانند و هر چه
 ایشان بود که در مکان و انجیل ایشان می گشتند یعنی شما بنای الله می گویید و از دین
 الهی افتاد است و می گشتند میدانند که ایشان را قدرت نیست و با وجود این عجز از جلالت
 ایشان است مانع از این که انرا فیهما الله اگر او را در آسمان و زمین خدایان که قدر می
 ارا نه آنگونه که الله است یعنی چنانچه هر آینه براه شود آسمان و زمین و کاین در هم شکند
 اگر الله در مادی موافق باشد چنان قدرت بر یک مقدور و جلای کرد و اگر در مادی مخالفت
 نمایند در قدرت افتاده تا ساخته باشد هر مدبر عالمی باید و چیزی حضرت الله نشانند
 نظر در دو جهان قادر و یکا قوی و بصله صیغه و توانا قوی و چون قدرت با یک
 بر این قدرت اجزای عالم که انرا الله است و هر کس نیز که فی خدایان و رب العزیز است که او را
 کان عن شامت عما یصفون از آنچه وصف می کنند از انقاد صاحب و ولد لایسند بر سید
 خدای خدا یقین از انچه می کنند بجهت عظمت و قهر و الهی و با سبب آنکه هر چه کرد
 عین حکمت و صواب است و هر یک از آن و ایشان یعنی هر یک از آن که برین شریف از انچه می کنند
 بهر آنکه عمل کنند و عموک و انبار است که حساب احوال و افعال خود با مالک است که او
 انما و ان و الله یا فرشته یا فرشتان خدایان و ما مویر بدین با انقاد آن قل ها کوا
 برهان که بر یارید دلیل انقاد که بدون خدای خدا و فلا خدا ذکر من می این بلد کرد
 که انرا که این خدا است یعنی قرآن و ذکر من می این بلد کرد ان الله پیش ازین و حق یعنی
 نور و انجیل و سایر کتب معلوم و با انکه در آسمان انرا که بدانند انقاد بر سید که در همه نیست
 الا امری خدای و انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که
 حق را و باین و باطل غیر بنویسند فیه مود و حق بر ایشان احوال کنند که
 الله انرا که خدای و شایسته و مای و انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که
 عمو فرستاده انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که
 انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که
 و گفت و فرات خدای بسیار بخشاید و انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که
 است و من از این که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که
 و انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که
 مراد ازین سخن قطع طبع شرکان است از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی از خدای شفاعت

[illegible]

[illegible]

که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که دم بدم بنوی عیشر در هم خواهد شکست و اساس
عمر بندهام خواهد شکست بدست مغرور و بی کسب بدم دست اجل و هم زلزل این بنا که افراشته
فلا یرونی الا یضد کفران الکائنات الارض انما که یایم یعنی ای این جهان ما بر زمین
ایشان بنقضها من اطرافها کوتاه میکنم این زمین را از اطراف آن یعنی میکنم تا این زمین و سلطان
تا هر دو قطعه میکنم و منزلی بچونم تصرف یارند انهم انما لکون ییو آیا ایشان ندانند
کتب کلام با پهنه و من نادانم انما لکون کونم بکون این نیست که من میگویم شعل را بر
نوحی بلخه و چو کرم میشود بمن و بی مان قبل خود بنقض میکنم و شمال زمین را درون من
شأن بخیر و کون الله و بی شوقه کون خواندن را از کما یستعجلون چون بیم
که در شوق کفران و هر دم استقامت بدین میشتند تنه میکنند بکرا که چیزی مسیح ایشان
نمیشود و این ستم شکسته و اگر بر ما میگردد انما کسر چیزی من عذاب و کتب انهم عذاب
و هر کار تو بی از این ایشان را می میکنی خیر و فریاد شوق و از عذاب اضطراب و در
یقولون بگویند هر آینه که این ای بوی بوی ما را که از این بوی بوی که بود بر ما ستم کنند
بخود و شرک و کذب انکاف و وضع المیزان و وضع کیم فی از و های دولت العدل را
سیرالتی که بی بی جزای روزی و حق صاحب ثواب و بعضی از خسارات و یا فتنه که میزان
عبارت از عدل است یعنی وضع و این غیث است از برای محافظت حساب و کفایت احوال
و سابق و محسوس است که راه میزان است که او را هر دو می و می کفایت باشد چون ترازوی میزان
و بخند و در تیر او که او را میزان بلطف جمع جهت تقطیع ثبات اوست چنانچه یا بهر حال
نسبت با حضرت پیغمبر صلوات الله علیه یا الله احوال هر یک از کفالت را بدان و بخند
بر روی هر یک را این باشد و بصیرت او با صفا و جامع است و بصیرت بر اشد که در احکام
هر کس را من نمیخواهد بود که او را بدان بخند فلا ظلم نفس پس ستم دیکه غرض نفس نیست
چیزی از ظرف خود یعنی از یک و بدیج علم تا بخند فکرت و ان کک و کک و کک
عل و شاکس حیرت حیرت دامن خرد از پسنداند که در صفت حاجت اینک را
پل و از او تو ترازو حاضر سازد و غیر اینک است و بیست و ام سالها گذشته مرا حال بنگار
جه کمال عمل و حال حد ملات و انما یکس و دیگر کس داد و بوی و حلا و انما کوی
و عار و ان کتای جدا کنند و این حق و لطل و انصرت و عادی یا کسافت دریا و صیاء و دایم
ایشان از این یعنی بگویند که متاع این بدان کن ظلمات حیرت و جهالت با نرهند و ذکر
المنشورین و من یحی و من یحی ان را الدین بخشود انما که بر ستم و رقت و الخیر
از عذاب انرا که خود بخشد و بخشد و بخشد از عذاب و انما که فکرت از ان
بیم دارم بر نهانی چنانچه انکار خوی میکند با شکار و در هیچ از این عباس چنانچه خدا
تقل بکن که هر که انرا در و خدایت بخدای و بگو و بیشت و در و بشت و حساب و میزان
بدی که کن نیست است از خدای بقیب و هم من الساعه شفق و هم من کاران از احوال

[illegible]

[illegible]

که در نیکو بیایم و احوال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند و در انصاف و بیای
داشتن خلق و انصاف در کوفه و دادن زکوٰۃ خیرات جهت تقبیل است و گاه انصاف بدین
و بودند سالین مستند کان بنظر و لوطا ائینه حکما و علما و لوطا داد بر حکمت یا نبوت
یا فضل من المضمون و دافق که بغیر از باب این قواعد شرع و ملت و بحیثی و بر مایند
او را من العرفه التي انزلت به کما کانت تعمل القیامت بود آن ده که میگرد یعنی اهل ان
میگردند علیها نیکاک و آن ده سدهم بود آن نیکاک که اهل ان با و احاطه اشتغال و خود نیک
و راه میزدند اما ایشان را هلاک کردیم انهم کما شئوا و بی کسی که بودند ایشان تو مروت و استی
کرد و بدین و نیکاک از این و نیکاک و از خلیفان فرخنده و در آن و در لوطا در خلیفان
اهل رحمت و اهل کرم ایضاً یا مروت که محل رحمت است از ان الصالحین و در مروت
که لوطا شود کان و شایسته کان است و قصه لوطا قبل ازین بتفصیل گذشت و بعد از آن که درین
و یاد کن فرج را چون نیکاک بود و چون خود را بفران بر اجم و لوطا علیها السلام یعنی در لوطا
بهاک قوم خود کما شئیک که من اجابت کردم بر دعای او را فحشیا و او را که من نجات
دادم بر او و اهل بیت از فرزند و از ان ایشان من الکذب العظیم و از غی بن مرک
یعنی محنت طوفان و بصر ناه من القوم و یاری داد بر او بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر
منکران الذين کذبوا باياتنا و انکله و کردیدند تکان پ کردند اتمای سالان و نیکاکان
تو مروت بدست که قوم فرج علی بنحی و علی السلام بودند که در بی بد یعنی کافر بودند که کفر
بدیده است مافرتنا و احوال و فرمود که ایضاً هم ایشان را و از او و سلفان و یاد کن
قصه داود بن ایشا او بر او سلیمان علیه السلام از نیکاکان فی الحرف جود حکم کردند در کشت
که چون داود علیه السلام بر حکم عشق سلیمان علیه السلام بود بر حکم بدی و هر که بیرون آمدی
ازین هم بی و حکم و استفسار کردی و روی و کسر حکم آمدند یکی دهقان که او را ایلیا گفتند
و یکی سفند دار و او را یو حنا خوانند ایلیا گفت یا سفند دار من یو حنا شیب و مر خور
و خور منک بکشت را هر دو را آمدند و تمام خورده و بلی است که بوسه تان و بی رفتند و خور
انکر خورده و بلی که داود علیه السلام ازین خنا بر آمد جواب داد که ای جنین واقع شد
داود حکم کرد که کی سفندان خود را باطیاده و در شریعت داود علیه السلام حکم برین موال
بود چون از حکم بیرون آمدند و مصفون قضیه بر سلیمان علیه السلام معلوم شد بحکم
در آمد در ستن میزد و ساکن و بلی بر کشت اگر حکم جزین بودی اصلح و انفق خودی داود علیه
السلام گفت که فرج توان کرد گفت کی سفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا آن و قطع کرد بشیر و غن
و بشم و عوی و باغ مانع را برین خنا باید داد تا غم او خورد و بدان مرتبه ساند که جوده و چون
خوشی ایلیا آنگاه بدید ایلیا بکشت برسد تسلیم ایلیا کند و کی سفندان خود را بلی و قاصد کانی
بهم غافلند و داود علیه السلام برین موال حکم فرمود و حق بهمانه جی داد به فرج خود که قصه
داود و سلیمان علیه السلام برین قوم خوان و حق که حکم کرد در فرج و باطیاده و نیکاکان

[illegible]

[illegible]

بیت هر آن وای وگفت بعد از حق او وگفتند او را حق شقی می کرد ایندی که وای که بعد از الله سو
 لطان بود و نه حکم او ایستار بود در سبک که این بغیر آن که مذکور شد نماند بود که میخواستند
 در نیکو بیای و بگوشت و میخواستند عاری از عیب از روی رغبت بنواب
 و از جهت ترس از عقاب و کمال از شایسته و بودند مایه و تان و فرما
 بدینان یا بنامندان محققان گویند یکنوی او باید و نازند و شاید در کشف لاسرا گویند که هر
 یاز و یون توانگر شایسته و هر که نازد و کند عزیز تر کردند و آن یاز و کمال از شایسته
 فضل از حق تبارک و تعالی و در حقش بودی بیت کلدی سکره ام یک وقت سقین
 که از هر یک و حکم بر ستار کمال و انی انصاف فرجه و یاد آن آن زنی که کما حدیث فرج خود را
 از حلال و حرام مراد میرسد هر است طبعها السلام که مراد از آن داشت و دست میچسبیدان عصمت
 و میباید گفتند میباید میباید یعنی حیرت را فرمودیم تا میباید و شکا در پی این اویا
 در دوزخ او من روجا از روی کار و بار است محصل محقق آنکه جاری کردیم در روی روح
 سحر و کجالتها و که ایندی قضا و قدر و انبیا و خبر میروی عیسی و ایدر العالمین
 حقیق و علاقی بر عالمیان یعنی چون عالم را ایشان روشن شود که طبع میروی بد از حق و حد را
 بجز غفله و کمال است و کمال قدرت صانع حکم جل جلاله و در آن کمالی است که در حق کماله و حمده
 درین اسلام واجب است شهادت است و آن ائمه و اجداد ملحق است بیکان یعنی اختلاف نیست
 در آن ملک و دنیا و اینان بودند و در اصل توحید همه متفق اند و آنرا که فاعل و توحید و من
 او را کار تمام بر سر این مستند میخورد و تقطع او و میرید تمام ماضی و هم بله
 کار برین خود را بیان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون بود و قصاری و هر یک تکرار میکردند
 کل الکفار کفری و هر قریب جسی باین که ائمه و ایشا و افریخا و اعلی ایشان با داش
 خواجه دلد من نقل من الصالحات و هر یک باین عالمی میباید و هر که توحید و حلاله او گویند
 باشد بخدای و سوره فلا کفر ان اسعیه من فلسامی نیست هر متعلق او را نقل میوضایع ذکر اند
 کولان و اول الکفار کفری و هر سوره او را نویسد ایم یعنی ائمه کنند در صحیفه عمل او و در اوست
 که کار او هیچ وجه متعلق نخواهد بود بلیت نزد کار و تکیان ضایع باشد و حق را لا یمنع الله فی الدنیا
 احوال الناس و حرر او کی فری و متع است بر احوال و کمال احسانا حاکم که بر ایشان
 بود و این جود و آنکه ایشان باز نکردند یا یعنی حرام است و ملک شدگان که دنیا
 رجوع کنند بجهت تلاقی اهل و قمارک احوال و بعضی را اصول اند و گفته اند معنی این است که متع
 است و نشاید که رجوع نمایند بجهت بر این حال و یک پایند و محاسب شوند و قول اول مشهور است
 که ایشا و این رجوع بدین حال باشد و در حق مغنی باشد حق را از انصاف تا و قولا کثاده شود
 رجوع و ما رجوع است و رجوع و رجوع یعنی قیام قیامت که نفع است و رجوع و رجوع است
 و هر من کل کلام فیلسوف و رجوع و رجوع از هر بلندی میشتابند و بدوند تا به عالم
 فر و کردند و ایهای از اتمام باشند و از خشک و هر چه پایند بخوبی بد صاحب معقد العقد

[illegible]

فراشته شده است بر آن درود هیچ مخلوقی از آن سر بر نداشت که هر که خواهد و می تواند و می تواند که در آن
بصورت که بر آن درود که کند تا به خود او بگذرد و در آن فایده او را از آن بزرگوار است که هر که خواهد
آن سر بر آن یعنی دوست خود را بر آن درود که کند تا به خود او بگذرد و در آن فایده او را از آن بزرگوار است که هر که خواهد
بجای آنست یعنی حکم که خدای بر آن درود که کند که هر که بخواهد و می تواند و می تواند که در آن
مان که در آن خطاب با کائنات است که آن حضرت میگوید که در آن سر بر آن بزرگوار است که هر که خواهد
در شک از آن که خدای خلق و میگوید که امانه ممکن و مقدور نیست از نظر اینکه در این احوال خود
تا آنکه خلقت کرد و در آن سر بر آن بزرگوار است که هر که بخواهد و می تواند و می تواند که در آن
بر آن درود که کند تا به خود او بگذرد و در آن فایده او را از آن بزرگوار است که هر که خواهد
بگذرد که بخواند که خلقت کرد و در آن سر بر آن بزرگوار است که هر که بخواهد و می تواند و می تواند که در آن
بعضی از آن بزرگوار است که هر که بخواهد و می تواند و می تواند که در آن
که هر که بخواهد و می تواند و می تواند که در آن
بجای آنست یعنی حکم که خدای بر آن درود که کند که هر که بخواهد و می تواند و می تواند که در آن
مان که در آن خطاب با کائنات است که آن حضرت میگوید که در آن سر بر آن بزرگوار است که هر که خواهد
در شک از آن که خدای خلق و میگوید که امانه ممکن و مقدور نیست از نظر اینکه در این احوال خود
تا آنکه خلقت کرد و در آن سر بر آن بزرگوار است که هر که بخواهد و می تواند و می تواند که در آن
بر آن درود که کند تا به خود او بگذرد و در آن فایده او را از آن بزرگوار است که هر که خواهد
بگذرد که بخواند که خلقت کرد و در آن سر بر آن بزرگوار است که هر که بخواهد و می تواند و می تواند که در آن
بعضی از آن بزرگوار است که هر که بخواهد و می تواند و می تواند که در آن

قد برت ان صفات ذاتیه است و نسبت لوحیه معذورات متساوی بس چون مشاهده قدره
و اجبای بعضی از اموات و نالت که لازم آمدن اقتدار او بر اجبای جمیع اموات و ان الساعه انوار
این دلیل بر این است که تا بداند که قیامت آینه است لا یتبرق فیها نیست چه شک آمدن او ص
و ان الله و عبادا من انیر کفای یبعث من فی القبور و ان الله یبعث من یشاء من عباده ان یشاء و ان الله یبعث من یشاء من عباده ان یشاء
و عباد خود تا ایشان را حساب کند و بجز او دهد و من الناس و انهم من انوار الله که میست
که از روی شجره جلال کند فی الله و کلام خدای با قدرت او توکل بر او توکل است و امر او ان بجدل
اول و ساری که از بدخون نضر و ایا و اضراب ایشان و غایب تیره و متقلدان که هر یک از ایشان نیز طریح
جلال و اقتدارند یعنی جلای داشتند که بدو داده باشند و کاهدی و بی دلیل که او را غلبه بر مقصد
و کتابت من و بی کتابی روشن که بدان صواب از خطا غریق شد یعنی مجاهد میگردد بی سندی
از استلال با وی یک در صدد جلال بخش تعلیم و تقلید محض ثانی و ظهور در حال که بچند ده
و اس خود است و این کتابت باشد از هر که و امن بری جبیند بر این سقا میگویند جلال میگردد
لیقول من سبیل الله بلکه اگر او را در هر از انرا خدای یعنی از هر که و دلی او که فی الله کتاب
مراد است در دنیا جزئی و ساری بقتل خاتم در بدو و نیت و بختایم اول بود
انیمه روز منقرض عذاب از منقرض عذاب افضل شوقند و کیم ذلک این خزی و عذاب
بنا بر است که اکسب اسبب آن چیریت که پیش از خاتم درود ستمای قیامتی بجهت کس کرده آن کفر
و محبت و ان الله و بیب انست که خدای لیس بطور القیاس نیست ستم گفته بودند
کان خود او و صیغه میالده جهت کثرت عیادت او و که جو از اعراب بدینامه شرق
اسلام در یافتند پس هر که از ایشان مرجع حلیش شد و نرض بر خود و اد و اسب او که خوب
او در حواشی او شایع بنکود ادنا گفتند اسلام بنکودین است و مر اسب قبول آن دیکو بهایش
آمدن او اسلام ان سه شد چون بر کس آمد از دین و گفته گفت اسلام بر من میوه نیست
آیتان از شکست من الناس و انهم من انوار الله که میست که بر خدای او اعلی خریف
و لغزاق و اضطراب با و طریقه یعنی آیتان و در کار خود خیر بنگان و ماوردی فرمود که در
فصحت و محبت کان اصابع خیر پس اگر بر سه او را تکوینی چون صحت و غنا اطمینان بد
امام کرد بدین و ثابت شود بدان سبب ان خیر کان اصابع خیر و اگر سه او را از افعی چون
مرض و فقر الکلب علی وجهه و کد بر روی خود یعنی از جهتی که آمد با نیکان عود کنند
مراد است که ترک کرد و از دین اسلام دست باز دارد و میانی است که یکی از یهود ایمان آورد و نایبناشد
و بلاها پیش وی آمد با حضرت رسالت بنام صلی الله علیه و آله که گفت من دین اسلام را شوم که هم
مراد آن که حضرت جواب داد که ان اسلام لا یقال بهود مراد شد و این فرود آمد که هر که از دین
برگشت خیر الدینا نهان کرد که بر دین نبی و الاخره و زبان داشت از خرق که عملهای
او نایب شد ذلک من هر دو برای هر نفس البیغ است زبان حریفانه بر عهد
حتی ظاهر است که نانی از ان عظیم تر نیست و ظاهر نه مال و نه مال و نه دنیا و نه دین نه مال و نه

[illegible]

کافر بر حق و آمدن و یحیی و کوهها بخیران جامع و روشن معادن و انجمن و درختان
بسیار و آفتاب و چهار پایان بهایب قریب و کثیر و بسیار و انهر و مان بجهت کنند
او را بجهت طاعت و کثرت و بسیاری از ایشان که ایام و اندام بجهت حقت علیه العذاب حکم شده
است برایشان عذاب و احقاف و فرود که در حقیقت وضع جبهه زمین بجهت نیست چه اگر
کسی از روی اشتها بر کسی پیشانی و زمین نه از آن حساب بجهت شعله یک بجهت
دندان خضوع و دل و نهایت تواضع و تضرع و نهایت تعظیم و تکریم است و در مراتب عالم درخشاوار
خاشع و خاضع اند بدلائل حال که خاضع است نزد الله تعالی بدست در کتابی از عین شهود
جمله ذرات جهان را بجهت این عجز ششم است با تفاق طالع از بهجات قرآنی و ذرات نبات
این را بجهت مشاهده و اعتبار گفته و هر چه که از هر اشیاء غیر از میانی بعضی ذکر پس نه میاید
که بیاد است نماید بجهت تا آنکه کثیر اول باشد که اهل بجهت و اقرا آیند نه کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقاب
اند و من یؤمن بالله و یعمل الصالحات جندای بفتوحات یا ضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ
فک الله بین بیت ابراهیم و میکیم بین بیت ابراهیم کرای کنند و توانند و جزین سازند
بسعادت و یا هدایت یا توفیق یا وصول بهشت الله یعمل ما یشاء و یق کذای بکند الخ
خواهد از راهات و کلام آورده اند که اهل کتاب با زمره اصحاب در مقام مخصوصه اند گفتند پیغمبر ما
مقدم و دین ما قدیم است و ما بجهت سزاوار تریم از شما و منان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر
شما را تصدیق میکنیم و کتاب خود و کتاب شما ایمان داریم و شما را الله پیغمبر و کتاب ما را یحیی است
از روی حسد بدان عیسی بجهت بطرفی میباشند در جواب شماست بجهت آیه فرستاد که
هَذَا كِتَابُنَا اَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ چنانکه نازل شد و خدا نازل کرد در روز
بود که طر خود و از او این سخن را میفرمود که منقول است که سوگند میخورم بخدا که این در شان
شش کس است که در روز قیامت که نه بجهت از جانب کفر شمر و عتبه و ولید لعنهم الله
و از طرف مؤمنان ابراهیم و عیسی و یحیی و محمد و در بیان آن حضرت مرتضی
علیه السلام و وجه نقل کرده نزلت الا یتقوا الله انما یخاف الله هم البدر و در وسط آن که فرمود خشم
من که و یقین بود و ایمان و نصاری و مجوس و مشرکان یک گروه خشم اند و مؤمنان علاوه
کرد و خشم و این دو خشم پیوسته در ذرات و صفات خدای حک میکنند فاللین کفر و
مر آنکه مکر و بداند قَطَعَتْ لَهُمْ بیند برای ایشان بمقتل او جنة ایشان ریای مَن تَأْتِي
با ما از آنش که جسد ایشان را بر و کرد چون لفظ جامه و یقین بجهت و بجهت خود من
خوف و ترس از دین سهای ایشان یعنی بیند و سر ایشان لعنیم ای کرم کفر و
حرکت بجهت که باقی بظنهم که اخته شود بان الجنة در شک مای ایشان باشد و امعا
و احفا و الخ و و بکدام پیوسته ای ایشان یعنی او آن حرارت بظاهر و باطن ایشان
و سد و کفر و من خیر و و مذهب ایشان را که بجا باشد و در آن نایب از اهل کفر
از او آگاه خواهد که اهل آن بجهت از آن غیر آنکه بیرون آیند از آن جهت عی

[illegible]

و هر کس خواهد در حرم **خواجه** داخل گردن از حقیقت هر که اراده کند که بداند از راه
است بطریق قدس **بستکری** بخشایم او را این **عذاب** از عذاب دردناک و الحاد در حرم
بغیر از **استقلال** حرام است و گفته اند آنچه **مهری** است حق و مستند دادن خادم و در شیر که میسر
حکام طعام و اگر فلان براتنه کار دارد که در حرم موجب استحقاق خداست و هر که قصد کتابی کند در این
حرم اگر بفعل او سبب می شود که کسی بی ادب در حرم کار اندیشد کتابی کند بی آنکه بفعل او خطبه
و وی نویسد این مسعود می باشد عنه فرموده که اگر کسی در حرم قصد قتل کسی کند بلکه یعنی اندیشد
باید که کسی را در حرم بکشد از عذاب الیم سزاوارست چنانچه امام علم الهدی رحمه الله فرموده که کجاست
که محرم به مخصوصی است بقطاعی حسنه و عذابی ذریه و با جندیان نماز و غیر او و بواسطه
بسی جزیای ساری نیز در یکی است از سایر مواضعی که در اول آن گفته شد و گفتند که دوست تو می کشی
آنکه آنکس را هلاک شدند و زبان کمال گفتند و از تو آید و یاد کن چون معین و مبین کرد افتدیم
و هر که بوی ای ابراهیم خلیل **کمال** است ای خانه کعبه را در وقت ساختن با آنکه ای فرستاد
تا با سایر که بآن متعلق که زمین خانه بود یا یاد می بر آن تقسیم میدانند از زمین را وقت و او خانه
بنا کرد و وی فرستاد بر وی آن **آتش** که در آنجا که شرک با و با بنی مکی بن چنینی را که من
از شرک یک مقدس و من هم و ظاهر **بیشتر** و پاک دار خانه مرا از میان و چنین های ناشایست
نشان می دهی **برای** طوفان کنندگان که اگر وی از افاضیان و القاریین و برای ایستادگان یعنی
مقیمان باشد و گفته اند بوی پای ایستادگان در میان و اگر کسی **بیشتر** و مروج و سجود کنندگان
یعنی خانه کعبه را از اقداس و انجاس پاک سازد و طواف کنند و در نماز کار اندازد و این توان
بسیار اهل علم است اما از این اشارت میفرمایند که در این کتاب که بر او است از هر چه
پاک کن و غیر بر او را و مکه که او پیمان شراب محبت ماست القلوب اوانی الله فی المرضی فاحسب
او و فی اصفاء و می آمد بداند علیه السلام که بوی من خانه پاک ساز که نظر عظمت من در وجود آورد
و او علیه السلام گفت و ای بنت یسکب خدا کدام خانه است که عظمت و جلالت تو شاید فرمود که دل
بنا من است و او فرمود که او را چگونه پاک کرد ام گفت انش حشف در وی زن تا هر چه غیر ماست
حیرت آمیز و بیست خوش آن آتش که در دل و فرموده **بیشتر** حشف هر چه پیش آید بسوزد و چون ابراهیم
خلیل صلوات الله علیه و سلمه علیه خانه کعبه تمام کرد و می آمد که در میان بنی اودت خانه او اندوه
ابراهیم فرمود که تو از من کجاست که از تو نگرند و از من سازند **بیشتر** خلیل عمر زمان رب جلیل در مقام
خود یا بر که او پیوست و خواست و ندان که کای مردمان خلیج خانه شود و شما رحمت و شما از اوقات
میکنند اجابت گفته شد چنانچه او را از اوقات نیز ملت و سانه می بود اصدای دعوت او شنیدند
و هر که علم الله بود که کج اندازد بحرام لبیک اللهم لبیک مبادرت نمود فقصا نیزین خلیل اینست
صحت علی فرمود که از دست و داده ای ابراهیم فی الناس **بیشتر** در میان مردمان و بخوان
ایشان را **بیشتر** خانه خلیج و درین المعانی او را در این امر متوجه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
میفرمایند که بخرد و مردمان از وجوب حج با تو کسر جاگ تا پایند بنویسد اوقات و علی کل صاع

و انواران بر سر شریک لاغر شد و از کشته که کج تمام را با یک یا چند تن شراب
از هر دای دو بر پی دوش کمر که سوار و بهادری خواهند نمود و از آنکه با حاضر بودند
و یک منقعه که در ایشان است یعنی منقعه دینی و دنیوی پس سید و یک که و الله و یاد کنند نام
خلایق یعنی یک که در بی ایام شغور و مایه در روزهای داشتند شد که ایام عشرت از و الحظ و قریه
حقما آنت که نام خدای بودند در ایام خمر و شراب علی ما رزق الله بهیچ انچه روزی داده است ایشان
من یجربه لا تعامر از بهر و با نان انعام یعنی شراب و گوشتند در قریای است که بنام خدای گشتند
کدام بنام میان قربان سکرند و از گوشت قریای بیخوردند حق بچنان فرمود و ما نزل که بنام من قربان
میکویشند پس یعنی و از گوشت آن گوشت راحت است و در قریای قطع و وارد شد که از قربان
در قاری باشد یا جبر فتصا نیست صاحب قریای خود در آن جای بود و حقو الباری فی القیوم
و بخورایند از قریای در ماله محنت کشید و شکست را تو کیفضوا انفسهم پس تا بگذرانند حاجت
خود را بجای گشتند مناسک حج را از ابل گردانند و حج و قربان را از خود بگریز و لب و جید لب
ناخن و نت ابط و مانند آن و گوشت و گوشت و قار و فاکتند بدین های خود از بیکو پهای و گوشت
و طاقی کنند و طاقی زیارت که کن است با طاقی و در اهل بیت الصیف و بنام آید از عکاس
در زمان باقر و سلیمان یا خانه قدیم که بعد از اول گوشت در خانه کعبه است در آن آیه گفته شد
انما اولواکم حج دین خداست و من یعظم و هر که بزرگ دارد حق ما فی الله احکام خدایا که احتک
حرمت او را نیست و حقیر که بر آن بزرگ داشت بهرست او را عند ربی که بزرگ بود
و کار او از جهت مادش و حرکت و عذاب که شد که لا تعامر در شمار چهار بیان را اما یسأل
علیکم ملک الله خوانده شده است و شمار الخیم الله در راست گوشت خوک و حیوان فاحشو الخمر
پس بگو وید از هر یک از این اوقات از زبان که عین رجسند و فاحشو الخمر و الزور و احتک
کنند از بعضی در و ک لغاد شکاست یا کوا و در و و اوقالی میزدان آید و با او موافقت نموده
حقا لله و حال که مخلص باشیم در خدای او باطل بدین او که اسلام است غیر مشرک بود و شرک
انکار بوی و من یشرک بالله و هر که شرک آورد بخدای و کما فی آخر بی هم جانت که گویم
در افتاد من الشکرا از اسکان روی زمین و اعیان او را استغفر و بمن ممانعتند او تیری
به الحج بابی بر افکند او را از موضع مرتفعی که گوییم در جای و در ایام فریاد رس
و در ستبر این کلمات از چشم مات مر که است یعنی هر که از اوج ایمان بخصیص گرفتند هوای نفس
او را بر ایشان ساند و باطل کند و سوسه شیطان او را درادی ضلالت افکند و تا بود در کعبه ملخص
کلام خلالت مشرکان است در کاک آنت که که فرجند از اجتماع طوفان و بر هر از در و من یعظم
و هر که تعظیم کند شمار الله نشانهای خدایا که مناسک حاجات یا خدا را و تعظیم خدا با آنت
که فرمود باشد و عیب و آن بها و آنک پس در یکی که بر کعبه است آن من تعوی القلوب
از تقوی دلهاست یعنی از افعال خدانودان قلوب و تقوی و ایات سرکاری بوده و بیات غضب
حضرت ابی که فیها من رفیع در شمار است در انعام سید عالم از شرب و شمع و سوری و جان گرفت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و صفت ساعده عذاب بر ایشان میفرستد ایشان قصه میشنید و میگردند بختهای زو و نقر و پوایت
و چون در صفت ساختند و بعد از آن قصه اهل همان مهلت بر جمع بدان قصه کرده در راهی بر دست و چون
به السلام فرود آمد ایشان را تا کو شکست بر زمین فرود آمد و ایشان را نشان داد و در راهی بر دست و چون
به ایشان رسید و در آن نواحی ناله هلاک شدگان میشنیدند و گفتند که این ناله ها را چه میگویند و ایشان گفتند که این ناله ها را
و بر غنچه های آن در زمین برین ناله ها تا آفات عذاب در میان منکران مشاهده کنند و برین
گرفتند و گفتند که این ناله ها را چه میگویند و ایشان گفتند که این ناله ها را
چون بر آنکه سبب است حصول موعود یا اعتبار باشد و آن را که میگویند این ناله ها را
مان خبرها ام ملاحظه و وقایع ایشان و آنرا بر قصه این است که لا تعجل الا بقضای فایده ای
شود و بدین جاسر یعنی در مشاهده ایشان خلی نیست و چون می بینند و لکن نعمی و لیکن تا بدین
میشود و مشاهده اعتبار آنرا که است و لیکن تا بدین جاسر یعنی در مشاهده ایشان
پوشیده است از مشاهده احوال کنشکنان و جرم بدان عجز نمیکند چشم دل بکشد
انتظار هر طرز آیات قدرت اشکان تا چشم سرچین برست و خود چیزی نمیداند چشم سرچین
چون برین رسید و بشتاب میخوانند از تو کافران که چون نظر بر حارث
و اضراب او بعضی تعجب می نمایند و بالذات برین و در عذاب می رود و کن تحزن الله و عذبه
نخواهد کرد خدای و عذبه خود را که در آن عذاب ایشان فرود آید و بدین سبب که روزی
که از روزهای شما عذبه و بیک روز و در آن روز که ما قدر از سالست ترمش
نقد و آنرا از آنکه بر شریف یعنی یک روز و در آن روز که ما قدر از سالست ترمش
برو و بیک نیست بر وجود و عدم و قلت و کثرت آن بر یک و لیکن با شد و ما خواهد عذاب
فرستد و بر این استخوان زمان عورت می آید و می بیند که در بیت نادر برین سالوست و هر که است
هر چند که می بیند و می بیند و کاین برین فرستد و جندی از همه اینها و اهل آن که من بحض
حجت و حانیت املیت که است مهلت دادم اهل آنرا تا بنوع عذاب و عذبه آن فرود
یعنی در در و متکان بودند و مهلت میبخت آن بود که قوم کشند و بخت باز کردند و آنرا که
بر فرستد ایشان را چون تو که فرستد عذبه ای سخت در دنیا و آنرا که فرستد و برین نیست باز گشت
در آخرت و آنرا که فرستد عذبه ای سخت در دنیا و آنرا که فرستد و برین نیست باز گشت
که من در میان آنرا تو فرستد عذبه ای سخت در دنیا و آنرا که فرستد و برین نیست باز گشت
در آنکه که فرستد عذبه ای سخت در دنیا و آنرا که فرستد و برین نیست باز گشت
عذبه میفرستد مرا ایشان است امرش که فرستد عذبه ای سخت در دنیا و آنرا که فرستد و برین نیست باز گشت
همین سر زنی مرغ و منت بهشت در آخرت و الدین سعوا و الله بشتافتند و یا ترست
در در و باطل آنرا یعنی همان معجزین در حالی که پیشی که فرستد عذبه ای سخت در دنیا و آنرا که فرستد و برین نیست باز گشت
که از ما در گذراند و بعضی که عذاب ناله ایشان فرستد و آنرا که فرستد و برین نیست باز گشت
ملازمان در کجیم اند و بعضی تناسر قصه القا شیطان بر امت و بعضی بر وجهی او ده اند که مرضی اهل

حقیق نیست و ملاز تا ولادت سلم الهدی و دیگر کتب معتبره چون معتمدی و المصنفان و روح
الاحیاء مدتی از ارجاع منافع از یوم الحساب آنرا انقضای او کرده و بطریق که متعین است
است و کرمه الله که چون سوره و النجم نازل حضرت رساله بنده صلی الله علیه و آله و سلم آنرا در سجده و کلام
در جمع قریش میخواند و در میان آنها توقف میفرمود تا مردم تلقین نموده یاد کردند پس بطریق مذکور بعد
از تلاوت آیت اقرانم اللات و العزی و منات الثالثه الاخری توقف شد شیطان در آن میان و کلام
افتد بکوش و مکران و سائید که تلك الغرایف الهی و آن شفاعت من لقی فی حلال حاصل حق آنرا ایشان
از آن قوم بذرغان بلبسید و از آن امسید شفاعت ایشان و توان داشت کلام یا شفاعت این کلام
شوشد شده بنده استند که حضرت رسالت بنده صلی الله علیه و آله و سلم خواند و ثبات ایشان و شفاعت
کرد لاجرم در آخر سوره که حضرت با من منان بجهت که نازل آنرا اهل شرک اتفاق نمودند جبریل علیه السلام
فرود آمد صورت حال بر حضرت رسالت و در مبارک بفرمود صلی الله علیه و آله و سلم بیان آن و هناك
و تحت علی جهت تسبیح خلیط حطر سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم آیت فرستاد و ما امر سیدنا و فرستاد
من قبلک پس از من ستاد که من سید من و من سول و نبی فرقی میان من و سول و نبی آنست
که سول صاحب شریعت است و نبی تابع او در آن شرع چون لحاظ بفرست ابولهم علیه السلام دعوت میکرد
و هر چند بنو شیعی و موسی و شمعون و عیسی علیه السلام یا رسول داعی است بشریعت خاص و نبی عالم است
و شامل را و او دیگر که مقدم شرع سابق باشد پس نبی عالمیست از رسول و گفته اند رسول آنست
که جمع کند پیغمبر را با کتابی که نازل باشد بر وی نبی که نبی رسول بود آنست که کتابی ببلد نازل بود و گویند در رسول
آن بود که گفته بر وی فرود آید و نبی آنکه او از نبی شریف با علم کرد یا خواب پدید و بر تپید و میفرمود
همین نبی رسول فرستاد بر آقا (ص) مکر چون تلاوت کند فی الشیطان میفکند فی طایفه
و میفرمود فی یک تلاوت او پنج خلقت جانچه وقت تلاوت بفرمود صلی الله علیه و آله و سلم
شیطان که او را پید کوند بخفتن او از حضرت این کلمات بخواند و جمیع مکان بودند که آن تلاوت
بفرمود صلی الله علیه و آله و سلم فی سوره البقره من نزل و باطل کرد اندک خدای سائید الشیطان گفته در
افکند باشد شیطان از کلمات مکر فرستاد الله اکبر پس ثابت کردند خدای آنها بخود که بفرمود
میخواند و الله جلیم و خدای و ناست با حواله و مکر حاکم که حکم کنند بجهت ایشان
لیجعل و الفاکر شیطان وقت تلاوت با نجا آنکه الله خدای ما و الله الشیطان فشان چون الله
شیطان ازهای نبی و ابلاغ النبیین فی قلوبهم مرافق کرده در لهای ایشان مریض بعلوی و تودین
یعنی منافقان و کفار سید و کفر و منافق که سخت است دلهای ایشان یعنی کافران مراد آنست که منافقان
و شرکان از انقائ شیطان در شرک و حریفی افتند و آن الظالمین بفرمود که شما را که بعضی
این دو که موضع مظهر وضع مضمحل است بایشان بظلم یعنی فرقه و اهل نفاق فی خفاقی و
هر آینه در خلاف دور و در آن در ستم و تضادی با تندر و کیف که الدین و دیگر القاب و ای آنست
تا قبل از آنکه او را الوعظ داده شده اند علم را یعنی اهل دانش بدانند آنرا الحق آنکه قرآن
حق است من قرآن نازل شده از پروردگار تو و شیطان را بحال تصریح و آن نیست و سوره

[illegible]

خواستند که ایشان قتل کنند و اهل اسلام و راه حرام اجتناب نمود و گفتند جبر کنید تا ماه محرم
بگذرد و کافران و ارضی نشدند و مسلمانان با ایشان کار نکردند و منظور نمودند و این آیه از آن خیر
سید حد ذکر است که حکم الله گفته شد در باب من و کافر و من عاقب و هر که عاقبت
کند یعنی با مشرکان مقاتله نماید مثل ما عاقبت کردیم با منافقان و عاقبت با عاقبت قتال کرده اصحاب
چیز از انبیا واجب حقوق میگوید و توبیخ علیه پس ستم کرده شود و بعضی معادوت کنند
و عاقبت معاقبتی که مجازی و منتقم است که نصرت الله هر آینه ضرر دهد او را بخدا
و ان الله و یقضی که خدای تعالی عفو کرده است عفو کرده است عفو کرده است ● امر نه است
باینکه عفو از انتقام بهتر است و من خبر و خبر از آن که ستم لازم را صاحب وضع نیست مایه
که حکم ایت در بیان جزا است یعنی کسی را مجروح ساختند و او را بر این خود را که اید و هر که مجروح
باز این جمیع بر مجروح اول اعاده جرح کردند حق بجانب او را بر میسازد و اگر آن منصف
مظلوم را بر آن الله بسبب است که خدای تعالی است بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب کند و از جمله آن
توبیخ الکلیه در موردی که در آن التماس نمودن او را می افزاید باطلت شهادت او را و توبیخ
در موردی غلبه و توبیخ التماس در موردی که در آن توبیخ و صاحبان او را زیاده می باشد باطلت
انهاد و از جای ظلمت ایل می آید و ان الله و بسبب است که خدای تعالی است توبیخ و توبیخ
معاقبت و نصرت ● باینست با عاقبت منتقم ذکر است آن وصف که حق را کمال قدرت کرده شد و ان
الله بسبب است که خدای تعالی است اوست ثابت در فرض خود و واجب بذات خود و عاقبت عاقبت
و بجهت آنکه شمای پس سید و معصوم یا می تواند یعنی البته می توانی می توانی می توانی کافران من
دور ● باین خدای تعالی است اوست باطل و معلوم در حد ذات خود در اخلاف امره که اوست
موجود بذات خود و دیگران اگر موجود اند و وجود ایشان بدست بر نفس خود باطل باشند چه
باطل است که موجود نبوده چون دعوی باطل و بدین سبب سید طاهر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اصل
بیت قائمته العرب قول لیس الاکل شیء ما نخل الله باطل و در متونی و معنوی فرمود که فقط
این دو می زو اوصاف و بیک لوست و هر اول آخر اوست و لیس الاکل شیء ما نخل الله باطل و ان فضل
الله عیم لا طل ملک ملک اوست او خود ملک است غیر از آنکه ملک است و ان الله و بسبب
آنکه خدای تعالی است اوست بر توبیخ التماس ● و هر که از نسبت فریاد و عینا اگر در
ایا قیدی و ندا شنیدی است فهم تقریب است یعنی دانسته است آنکه ان که خدای تعالی است اوست و التماس
و فرشتان از او با انجانب آسمان ای منشی الارض بر کشت زمین او را ملحق بلفظ مضارع الفاذا
بقا ان و طر میکند ملة مقادی یعنی پس ستم نهی بسبب آن آب مختل و بهر کشته
و کیا بهد از من ملک و خشکی ان الله لطیف بدیع که خدای لطیف گفته است و انکان میوی
و ایندن کینه نایبان و الزان روی دهد خیر ● و اناست بحله منق و مرزوق که ما فی
السموات و روی است المنته در حانها و میانی الارض و انچه در زمینها باشد خالق و مالک
و عاقبت ان الله و باینکه خدای تعالی است هر آینه اوست و یخلق در ذات خود از هر شای

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سلطان من قبل پشاور قرآن از کتب منزل و فی حداد و در قرآن بنی ابراهیم تسبیح
 کرد شلوان سلمان خواند در زبان خود و در بین زبان بنی شمارا با سلام باد فرمود چنانچه در قرآن
 مذکور است و من در تیلانم سلسله کتب پس ملازمین دین او باشید که کتب الرسول قلاب شد
 بنظر یعنی محمد صلی الله علیه و سلم روز قیامت شهادت علیکم که کلاه و بی شهادت قبول دهنی است
 و تاجت مله خلیل و کونوا شهداء و تاباشید شما که احسان علی الناس و مردم که بر سائید
 انبیاء دعوت حق را بر ایشان قاریموا الصلوة پس کز این زبان بجهت تعظیم امر خدا
 و اکو الزکوة و بدید زکوة را و ای شفقت بر خلق خدا و انصتوا لله و بیکس در زند مقفل
 خدا یعنی در جمیع امور خود اعتماد برو کنید و یاری از و طلبید بکتاب و سنت معتکب شوید
 سلمی قدس سره فرمود که اعتصام بجمیع امر حرام است و بالله کار خواص اما اعتصام بجمیع امر حق
 بر سر خدا و او را بر و نواحی و اعتصام بالله خلوت دلت انما سر حضرت علی هو موکد الکسب اوست
 بار نیکنان و متوفی کل در همان مکان فرغتم الکونیه پس نیکیا ربیت و زکوة الصلوة و نیکیا مدکاری
 باری جیبا پس شد و بیکه کاری که اهلان بخشاید یاری از و جوی که یاری آن فائز مدکاری از و طلب که اشر
 مدکاری عاجز نشود بیدست از یاری خلق بلکه یاری مر خدا طلب یاری اجنان کار و یوفای
 کار تو تواند که بسازد هموقت دست تو تواند که بکشد هر چه اسیر المومنین

بسم الله الرحمن الرحیم
 قل فاتح المومنین **بسم الله الرحمن الرحیم** در هر کس که بشارت شدند و بمقتضی خود در سلسله سنان الزینیه هم قلتم
 ایشان در صلوات الله علیه **خاتمه** در غلغله خود تو مکران تند چشم و بجهت کاه نهاده و دل بد کاه
 مناجات حاضر شده لورده الله که انحضرت رساله بنده صلی الله علیه و آله و سلم بوقت اداء نماز نجانب
 آسمان نظر میفرمود چون این رفته نازل شد نظر بر وضع شیعه گذاشت در باب فرموده که در حالت
 قیام دیکه بر سجده کاه یا نه نهاد مگر یک محظوم که خانه بلید نکریت و گفته اند خشوع آنست که صلی
 نداند که بر راست واجب او کیست و اسطی قدس سره فرمود که خشوع او ای غفلت است و فی الله بی ملاحظه
 لغراض و احوال و در مجرای تقایف مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر بر پیش آنگذارد و دیکه را
 انزال تقایف بجهت و حرکات منع کند و کت و کت و کت واجب نهاد و قرائت اعلان روی حضور و در بواطن
 آنکه خواطر و حواس را منع کند و بهر مرآت حق باشد و در بعضی شهود مستغرق گشته اثر عمل
 آثار ظهور اول جلال و جمال بکشد محقق فرمود که کت که در غلغله اول از خود بیرونی باید شد پس طلب
 وصول بقریب یاری باید گشت قطعه یار پس است از توقاتی که اول از خود خویش را بزار کن
 کز توقات که باقی ماند است مشروط و منقطع بازار کن ششیز ترک هر دو عالم گیر و مشروط منبذ
 چون عطل کن **والله یبهره** و انما که ایشان کن اللغو از بعضی باطل و کوارا شایست معجزون
 اعراض کشد که اندام تفری قدس سره فرمود که هر چه بر ای خدا نیست حشواست و آنچه از خدا باز داند
 سبوات و آنچه بنده را در این حظی باشد لغت و آنچه از خدا بود لغت و حقیقت آنست که لغت
 چیزی را که نیکو کن افعال او هیچ کار نیاید **والله یبهره** و انما که ایشان اللغو که لغت

[illegible]

و کفایت و توانمندی و صلاح و نظام رسانیدن غذا های گوناگون تربیت فرمود و چون در حدیث
بلوغ نهاد قلم تکلیف بر وی جاری کرد و بر سر آب شباب و کهنه و شیخیخت بگذراندیم و تبارک و تعالی
الحسن الخالق **بسم الله الرحمن الرحیم** بزرگست خدای نیکو کار زده تو کار و کار و کار است ای عزیز حق سبحان و تعالی و کرمی
و لوح قلم و ملائکه و جنم و سموات و ارض و زمین ها و فرید و ذات مقدس را بدین نوع ثنا که بعد از آن فرشت
ایمان فرموده فرمود و این دلیل قضیست و تکریم انسان است **بسم الله الرحمن الرحیم** بروی و توفیق خدا
ایت حسن است که فرمود **«و فی المشرق للفرق نطق»** ای عزیز چون زمرات فصل الفجر
ای کلدای رنگت کلون غامه حاج که ملاقت بفرق سرت طوق فضیلت او بریت هیچ کسنا نشیند
این آسمان که شیشه یون آدمی بر خاک **«احسن التوفیق دروالتین بخوان»** که کلدایین که هرست از خیر
کرمی که قیمت آن مستحق **«من بسویم هم بسویمه مستحق»** بعضی از اهل و میانه گویند که چون
درین احوال بنیادم و فرقی از تنای مقامی بیان فرمود دانست که او را زبانی که باوای مراسم حدی
و تنایی که مستحق بارگاه قدم باشد بخواند و در ستایشات مقدس از جانب او نیاید خود قهار
الحسن الخالق **«و انکم بعد ذلک»** پس شما بعد از آن که ذکر کردیم از آفرینش شما **«بسم الله الرحمن الرحیم»**
هر آنکه رو کاندید یعنی آنکه حال شما بزرگ خواهد گشت و ما غرضنا از دست سالی اجل خواهد چشید
«و انکم بعد ذلک» پس بزرگی که شمار و در تحقیق بنفوت **«و انکم بعد ذلک»** و انکم بعد ذلک
و عجایب و خلق فوق و بزرگی که آفریدیم زبیر شما **«و انکم بعد ذلک»** هدایت آسمان طبقه بالای
طبقه با هر طبقه از آن راهی اثر اشیاء فرشتگان و ما غرضنا از دست سالی اجل خواهد چشید
«و انکم بعد ذلک» یعنی کار او را معلوم بکنار و بزرگی که آفریدیم زبیر شما **«و انکم بعد ذلک»** هدایت آسمان طبقه بالای
جسم انور و کان غافل نیست و خیر و مشر و کفر و شک و انیاس مطیع و انزلنا و فرود فرستادیم من السماء
از آسمان آفریدیم بزرگوار که صلاح کار بندگان در آن دانستیم **«و انکم بعد ذلک»** پس ما کن کردیم
آن آب را در زمین در تبخیر از این عمارت میگردانیم و انکه که حق سبحان و تعالی جوی آب از یک
جسمه از چشمه ایست بر بال حضرت جبرئیل علیه السلام نهاده از آسمان فرود فرستاد و چون که
هندست و چون که فرود آمد و فرات و دجله که درین عراق افتاد و نیک که در مصیبت و آهیل و دلت
بجبال داده و بعد از مصلحت جهت منافع خلق جبرئیل میگرداند و انکه که میفرماید که آب در زمین
نابت و ساکن ساختیم **«و انکم بعد ذلک»** و بعد از آنکه آب و درین سبب که این آب و درین سبب که این آب
«و انکم بعد ذلک» توانایم خلق بر انکه آن قادر بودیم و گفتند بعد از خروج و باجوج
جبرئیل علیه السلام فرود آمد و قرآن و جبرائیل و مقام ابراهیم و یساک و سکنه و انزلنا و فرود فرستادیم من السماء
بر و بعد از آنکه بر زمین هیچ خیر و بزرگی که آفریدیم زبیر شما **«و انکم بعد ذلک»** پس ما فرستادیم برای شما
این آب **«و انکم بعد ذلک»** بوستانها و درختها و انکه که آب و درین سبب که این آب و درین سبب که این آب
این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخورما اهل طایفه بکسرت و منخل و غلب در زمین حجاز
از مدینه و این آب بیشتر می باشد که در میان شما درین بوستانها و درین سبب که این آب و درین سبب که این آب
بسیار است عزیز و درین سبب که این آب و درین سبب که این آب و درین سبب که این آب و درین سبب که این آب

باملا بد محبت از آن حاصل میکنند و شجره خراج و دیگر پافزایم برای شعله خشتی که بیرون آید
 من طویر است. اگر کین واکه چیل سو بکات علیه السلام میان مصر و ایلد و کونید اول در خشتی که بعد از
 طوفان بر بیت ابن درخت بود یعنی نیتون ثبت بالذکر من میوید بار و غن و حنیف لکری
 و نال خور یویر خود نکافا یعنی درخت از تین میوید بچینی که جامع است در حقیقت و صفت او
 طاعت و غن و جواز توان افزون و هم از آن نال خشتی توان سفت و نال است و بد رسنی
 که در شغل است فی النعم یعنی در چهار بابان یعنی طاعت و فقر و غن و حنیف که بدان اعتبار گیرید
 و بی قدر متالی است الاغایید شریک ای اشامایم بخار اقل تصور بها از الله در شغل ایشانست
 یعنی شریک و انکسرها و در شغل است در ایشان مراعی حقیقه سودهای بسیار که بعضی را
 سوار می شود پس بخوابان میکنند و از بعضی تلج می ستایند و از بعضی می ایشان بهره میگیرند
 و منها ناطون و از ایشان میوید یعنی آن کشت ایشان تناول می نمایند باز ایشان و بسبب
 ایشان روزی میوید و حلیها و بیا آنها یعنی شغل از ایشان در خشتی و علی الکف و بکشتها
 در تری خلو است و داشته میشود یعنی شغل و کشتی شغل پس به دان و از بعضی میوید
 بودند و گفت از سنان و هراته مافستاد در شغل از تو و نال خشتی فوج را بسوی کوه و ی
 فقال بر گفت از روی دعوت یا قوم را عبد و الله ای کوه من خلدای می شغل کنند ماکر من الی
 نیست شغل امیدی که سخت عبادت باشد عسیر بجزوی افلا تتوبون اما بچینی سید
 از غلب و ی یعنی بر سید و بیاداد غول و میل میکنند فقال الله الذین کفروا بس گفتند که
 چون آن افکاره فکر و بدند من قوم از کوه و می در رویان و حوام خلف را یعنی چون تکا سیر
 قوم اصغر را بدین دعوت فوج علیه السلام مایل و بدید ایشان از تنفر نموده گفتند ما هکذا
 نیست ای کسی که میخواهد حق حیدر الاستر و شغل کند مکر آدمی ما فند شعله خوردن و اشامیدن
 و چون برید و نال یعنی اهل بیعتی احد که از وی جویید و شوا و مهر کرد و شغل را محکم و متوج خود
 سلب و گوشت الله و اگر خواستی خلدای که رسول بر بنی آدم فرستد نال و ملاک شغل را بدید شغل
 فرشتگان نامرسل از من سل الیه متبر نبوی ما بکفرا هکذا مانر شود بر این و کادی و سوار
 خلدای تواند بود بخلقان فی ابائنا و کین و در میان بدایان ماکه سخت بوده اند و این سخن
 از قضا عباد میکنند با میان ادب بر علی نبینا علیه السلام و میان ایشان مدت مدید گذشته
 بود که از اولاد آدم علیه السلام بفری بوده است هو نیست فوج علیه السلام و از کین بد چشته
 ماکر دی که هر دی بکلی هست که چون فلان شغل است که بفر قابلیت رساله نال و فرشتگان بر
 انکال بود و بیا و چشم در بی حقی حیرت و نال و کادی از زمان یعنی خبر کردند که اندک سالی را ببرد
 و از وی باز هم مانر جنوب بهوش آید و ک گفتن این سخنان نموده بی کار خود کرد قال
 گفت فوج علیه السلام یعنی بعد از آنکه فهمید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که رب
 انصرنی ای پروردگار من یا ویده مرا و انتقام من بکن از ایشان ما بکفرا نال و بسبب انصر
 مرا کذب کند فاعینا الله پس ما و می که بر نوح ان صنع الکمال که میان کشتی را و اعیننا

بنا داشت مایعقی و اما قضاقت میفرماید که خطا کنی و کجاست و با بر ما و تعلیم ما میفرماید که کجاست
سازنی و از کجاست بر چون پدید آمدن ما فرمان ما بسوار شدن و کشتی با نازل خود بر و عطا
ما و باران شور و بختی شد تو بر یعنی و تقو که زن تو مان و بر زن میان آتش لب و آب
فاسکب میما من قدم از کشتی زن کجاست و چون از خود صنف از حیوانات که از جبر و کجاست
اشتباه و عونا یعنی و مله و در تفسیر که کجاست کشتی در نیل و کجاست که میفرماید با پسنه
و نهفته و اهلاک و دیگر دارد و کشتی کسان خود را از اهل بیت موسی از امن سیف میفرماید
پیشی که قضاقت عینه و تقو که و یقول از این یعنی هلاک او نوشته شده و در این معنی ظاهر شده
از کسان تو را یک بر و یک زن او بود و کجاست کشتی و خطاب مکن با من یعنی عا مغرای
فی الذین ظنوا در باب بخت آنها که ستم کردند و خود بشکر کسر الله مفرقوت و کجاست
کایشان غرق شد کسان اندیشک فراد است و کجاست که هر چند وقت ظاهر و غایب بودی تو
و من مولا و انکسر که بخت علی الفاک و کشتی و کجاست بختی مثل الفاک و کجاست که من کجاست
صفت اشیا من خلیل است الذی بخت کجاست که بخت دلدل و من التور الظالمین و کجاست
مستکانان یعنی مستکان و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
من و نهاده را مفرقوت و کجاست و کجاست که سبب سلامت و بخت و بخت و کجاست
منی یعنی الله و مصدر میسیه یعنی فرود آمدن و فرود آوردن و کجاست و کجاست و کجاست
فرود آمدن و کجاست و کجاست که قوی است که آمدن و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
که در وقت دخول و خروج این دعا فرمود ستمی از این عطا قدس سر و صفا نقل میکند که من کجاست
میر که ان مستقیم است که در ان از حواس نفسانی و وسوسه شیطانی این باشند و آثار قرب از حال
قلب بدان نازل باشد و هر جای توان و حال بیشتر و کجاست که من کجاست و کجاست و کجاست
در مستقیم که در نزد سیه باشد و باز جای خالش و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
قصه فرج علیه السلام و آنچه با قوم او کرده شد کجاست هر آینه نشانه است در اهل بیت را و
ان کجاست و کجاست و کجاست که بود و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
یا احتیاج کجاست همه بنده از بدین آیات داخل مصداق و کجاست و کجاست و کجاست
من میفرماید از من قوم فرج علیه السلام و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
فارس کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
علیه السلام و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
ایا بر من میکند از عذاب او یعنی بر من از حق بت او عبادت و کجاست و کجاست و کجاست
و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست

[illegible]

[illegible]

بود که ملت شرع و میزد و میزد یا ایها الرسل خطابت با عیسی علیه السلام و سید الفیاض
میفرماید که کلوا من الطیبات بخورید از طعامهای پاکیزه و جلالت و اعتدال اصلها و بکنید کارهای
ستود و در قوت القلوب آورده که اصل طب را بر هر صاحب مقدم است زیرا که او نتیجه است شیخ الاسلام
قدس سرافرد که گفته است و عمل بر ختم هر چند پاک تو بر من بفرزد و مناجیه آورده که هر غزایی
که شرع یا احکام داشته است مستعمل در اله و استقامت شرع که می توان و حدت در و سرایت کرده پس
هر که آن را تعبد نماید باقی حلالی که آن حکم شرع بان خدا همراه است در نفس و همه اعضا پیدا یابد
و حیثیت در او احکامات نرم و متعادل شود ثم تلین جلودهم و غلویهم لی ذکر الله انما فرمت بدین است
و همه این احکام کرده با وجه حلیه آن مشتمل بر این است که حکم الخراف و مخالفت شرع بان خدا
و اگر هم یک نفر باشد همراه بود و حیثیت حکم الخراف این خدا بنفس سرایت کند و آثار طوفان
و عصیان و امثالک مناجیه و مباشرت الخراف بطور مرید و در حدیث آمده که الله طیب
لا یقبل الاطیبا صاحب روضه الانوار فرموده نظر دست و دل از من و کوئی بغوی و آب زهر
جسم تقوی بخوری، الله در اصل باشد حلال و ازو نفقه در مکر و ضلاله قطره ای از تو چون
صلوات که هر دو رای تو شافی نیست، و گفته اند یا ایها الرسل خطابت با جمیع انبیاء و یک
دفعه ایشان در از مندر مختلف بود. الله پاک بدان معنی که هر یک از ایشان در زبان خود مخاطب
بود. الله پس هر وقت این خطاب را نازل باشند و بعضی بر آنکه خطاب با حضرت و بعضی صلی
الله علیه و آله و او را بنام هر پیغمبر خوانند که سید هرات و ذات معالی جامع فضایل
نیکوالاتی با هم بوده و جمیع الرحمن و یک الفخر مصلح الخیر خوانند و در آن وقت تمام داری
و در پی آنچه که خطاب با آن حضرت میفرماید که استبالی هست خود را که حلال خود را و هر صاحب
کینه با نعلون حلیه و بدین یکی بلایه شما میکنند و امام و آن هر که مسئله و بدین
که نیست ملت شمایی رسول الله و احکام ملایکانه در عقاید و اصول شرع و احکامات شمایی است
محمد جامع محمد و مستفید بر ایمان و توحید و انوار کبریا و نور و من نور و کار تمام پس بر
اندرین مخالفت که فسطاط اهل بیوتند و ساختن اهل کتاب از محمد بنیام زین کار بین
خود را در میان یکدیگر با نعلی که کرده شدند و اختلاف کل حزب هر که و همه از ایشان
عالمی هم و چون بلیه نزدیک ایشان ازین شایمان و باز آنند و اعتقاد کرده که
حق است و در هر سر که ای محمد کافران که را فی عمر تو هم در کرباب غفلت و ضلالت
ایشان حیاتی حین فاشکای کشته شوند بکسی نه ایستونک آبی بنده و مفرکان
انوار هم بر انعام میاید هم ایشان و مله میکنم بان چون من ملک و شین انعام
و بران شکر و طهر بهشتا بانیم و ای ایشان بان چنین فی الحیرت در مکیو میایند
ملک یوسف که اسناد مال ایشان را مال و فرزند مسامحت از مال و ای ایشان در مکیو و اهل ایشان را
استحقاق این هست که ما با او افران بکوی بکیم بکل منجین است که ی بنده
ملک لایتنوی که میباید که اسناد استماع است و مسامحت در حق این که لایتنوی هم

[illegible]

[illegible]

تا چون بشکارد بر رویان در می ذارد از آب سرد بهار بخار و از آنجا که بخت آن جمع است و شدت
آن قدر قتل و اسیر بیشتر است از آنکه در قتل و اسیر شدن و از آنجا که ایشان در آن غلبه نامیدند و در میان
و سر کردند تا حدی که اختیار ایشان از او طلب عاقبت و در حجت می نمایند و هو الله کیف
انشاء الله و است آنکه با طرف و پیکار برای شاکوین را می شناسیدان شنیدنیان و انبیا
و دیدن حال نایب است دیدن دیدن و الاقران و در میان و فکر میکنند و است آنکه
یغما بیند از ستم و بجزای و قدرت فاطر مبدع و شاکوین را شاکوین و است آنکه
شکر می کنند از جهت عمل و شکر از این است که استعدا کنند این آلات و در آنکه در آنجا
بیش از آن باشد و هو الله الذی ذکر فی القرآن و است آنکه با طرف شکر او منتشر است
در زمین و از آنکه شکر و است و بسوی او جمع کرده خواهید شد و روز قیامت بعد از تفرق ایشان
و لیکن و هو الله الذی یحیی و میمیت و است آنکه در آنجا میگردانند و میگردانند و است آنکه در آنجا
یعنی او است مخالفت شب و روز در آنجا و است آنکه با طرف ایشان میگردانند و است آنکه در آنجا
ایا تعقل فکیف که قدره مایه حکایات فی الزحمه موجود است و بعضی از اینها است جمیع و است
مردن زن که خواهیم ساخت پس چرا انکار می کنند می کنند می کنند می کنند می کنند می کنند می کنند
بی تعقل و بی تدبیر و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
گفتند ای چون می بینم ما و کائنات را و عظمت ما و با شکر خاک و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
ایا ما یؤلفه شکران شوم استقام می بینم انکار است و تکرار این می نماید آن یعنی چون خاک گردیم
حضر و بعضی میگویند که ایان الله و جلاله و عظمه و کبریه و عده داده شد ایم ما و ایا و کائنات را و است آنکه در آنجا
و بگویند ما این سخن را پیش از آمدن محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی از او بزرگتر ما را و است آنکه در آنجا
و نشر خویش کرده اند و این وعده است که در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
پیشانی و کلامی ایشان که در صحیفه نوشته اند و کلامی که در کتاب میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
لکن الارض و من فیها مرگ است از زمین و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
منین است که میگوید که در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
که گویند در جواب که در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
و اهل وی اله است پس چون ترا بیند جواب و حینه قل انا لله و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
و در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
قل بگویند که در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
منین است که میگوید که در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
که گویند در جواب که در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
و اهل وی اله است پس چون ترا بیند جواب و حینه قل انا لله و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
و در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
قل بگویند که در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
منین است که میگوید که در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا
که گویند در جواب که در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا میگردانند و است آنکه در آنجا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گویند خدای در کتاب در دماغ مکر اندیک باضافه با نام آخرت که آنکه حکمت نعلون ^{در} کربلای سنی
 که شما هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت که حکمت ^{در} کربلای سنی شما از غلط
 خطبات ^{در} کربلای سنی آنکه ما شمار پافروزم ایم بیانی یا از برای بازی و آنکه ^{در} کربلای سنی
 و گمان بودید آنکه شما بسوی ملایان نکرید برای بجانان اعمال یعنی شمار برای عبادت افروزم و مملکت
 کردل شما مقرر کردیم در لطایف توحیدی من که برست که عیث شغولی باشد چینی که از حق باز دارد
 و خدای ما را برای آن نیافرید و بدان امر نکرد و شیخ ابوبکر واسطی قدس سره و نیز این آیه متفق اند بر
 فی خلق را بیعت نیافرید که استخوان که هسته و شکل اشود و از مضوعات و بی صفات کمالی است و بر
 و گفته اند شمار بیانی نیافرید ایم و کسب می نمودن و فرمود افروزم چه در لزل مقرر کرد و بود که آن کوهر
 تابان از صد فی جنس انش پیروان آید پس اواصل است و شما فرمود ^{در} کربلای سنی هفت نوبت که
 بر او اختتام خاص و محکب او ساختند و او سعه و در میان جلال و اصل و بی و جلال عالم طفیل
 در بحر تعاقب آوردند شمار برای آن افروزم تا بر من سود کند نه بجهت آنکه من و شما سود کنم و گوییم ملاک
 افروزم تا مظهر قهرت باشند و در میان او خلوق کرد تا بخندن بچهر محبت باشند و در بعضی کتب
 مساوی هست برای فرزند آدم همه اشیای برای شما افروزم و شمار برای خود سرگشت ^{در} کربلای سنی اینجا ظهیری
 تمام و در کمال افکار الهی و فی المثلوی قدس سره فی المثلوی نظم ای ظهور تو یکی فرمودن کنج محلی از تو
 امیر ظهور کنج محلی بد زبری چاک کرد و خاک و تابان تر از فلک کرد و کنج محلی بد زبری چاک کرد
 خاک را سلطان پوش کرد و خویش را شناخت سکین آید و از تو فی مادی شد و یکین و انوشیتر
 ادبی از زبان فروخت و بود اطلس خویش را بر دلق دودت ای خلاص عقل و تدبیرات و هوش و تو برای
 خویش از زبان فروخت و قضا ^{در} کربلای سنی آنکه پس برست خدای و برکتی از آنکه عیث پافروزم ^{در} کربلای سنی
 الحق باو شاء بمنزله الله الا هو ^{در} کربلای سنی و بیعت و محقق عبادت مکر و ^{در} کربلای سنی
 هر چه در آنک یا هر چه که در است خیرات و برکت او نازل میشود و من یک و هر که بخواند بنویسند
 مع الله بنخلای ^{در} کربلای سنی خدای هیچیک که ^{در} کربلای سنی و بیعت برست خدای ^{در} کربلای سنی
 حساب ^{در} کربلای سنی پس جز این نیست که حساب عمل آنکس و مکافات که او است و بقد و استحقاق
 او را با او خواهد داد ^{در} کربلای سنی ^{در} کربلای سنی ^{در} کربلای سنی ^{در} کربلای سنی ^{در} کربلای سنی
 و فل رب اعظم و بگویم هر یک که در پامرز مراست ما و از رحم و بخشای بر من و ایشان را رحمت
 و استغفود و انت خیر الراحمین ^{در} کربلای سنی و تو هر چه رحمت کنی و در خیر است که اول
 سوره قل اعظم و آخر آن کنی است تعریف الی بیحانه و تعالی ^{در} کربلای سنی

سوره این سوره است که تمام قل من انزلناها فرو فرستاد بر ما و با واسطه جبریل و فرستاد
 و فرمودیم بر شما حکای که در دست و آنز ^{در} کربلای سنی و فرمودستاد بر من آیات یکشای و آنرا و شن
 انجد و احکام ^{در} کربلای سنی ^{در} کربلای سنی ^{در} کربلای سنی ^{در} کربلای سنی ^{در} کربلای سنی
 حکما اینست ^{در} کربلای سنی ^{در} کربلای سنی ^{در} کربلای سنی ^{در} کربلای سنی ^{در} کربلای سنی

الحاکم وحکام کل ورجل و منها هر یکی از آن هر دو ماده جلاله صد تا و از این حکم خاص است
 بلکه محسن یا شاید چند محسن هم است و خرج مطلوبی شود که شرایط احسان حری است و بیای
 و قتل و اسلام و تزویج بکلی صحیح مع اللغو و امام شافعی رحمه الله شروط غنیکد و غیر محسن که آزاد
 باشد با وجود حلال یکسال جدا میفرماید و امام مالک و امام احمد رحمهم الله در بیای یکساله شایع
 منقذ الله به حدیثی درین باب وارد شده که مائة جلاله و قریب عام و صاحب کشای فرموده که قریب
 عام نزدیک امام اعظم رحمه الله همین آیت منسوخ است و گفته اند که و فراتر از شرط بیای و آزاد
 باین روز که گفته مهر باقی درین الله در زمانه و در بیای خدای یعنی بختدارید بر ایشان و تعطیل
 حد میگوید و در ساحت میایم از آن کم نمیشود اگر چه حد که در حد یک سال یا دو سال و اگر چه
 بخدای و روز قیامت به ایمان بخدای اقتضای حد و جهاد میکند در اوقات حد و و التمسک
 علیکم و باینکه هر چه در وقت حذاب در وقت و غیره از اوقات حد و باینکه طایفه
 من المؤمنین که در بیای و من مانا که شمشیر ایشان حاضر شود و آن قبضه مانع که در زمانه حد
 باشد آن عمل بقول امام احمد و امام شافعی رحمه الله از چهار کس که بعد شود از آزاد و بقرایه و دیگر
 یک کس که ابیت است و داده نیز گفته اند در اسباب نزول از حد رضی الله عنهما مریت کلام مهر و ابیت
 که یکی از اسباب زانیات بود و در هر دو حدی قتل میکرد که هر که او را بخدای حد مؤثکس را علم که ابیت
 حرمی خواست که بیای طبع نام ناف خود بخت سازد قصد کاح و بی که حضرت عزت بخت الله سلا
 به نام شتر است فرستاد از آن مرد زنا که لا یشکح کاح فلن لا یرکب مکرم زنا که تا او شتر که
 با شکر از آن و ابیت غالب است که سایل و تا از اهل عفت مجتنب خواهد بود و از آنکه و زنی بلیله کار
 لا ینکحها در کاح در بیای و از آن مرد بلیله کار و از آنکه با شکر از آن که مجتنب
 علت جمعیت است و مشکله سب الفت بخت هر کس مناسب که خود که بخت یار بلیله با و وقت و حق
 سوسن از آن و در میان آورده که بقایا از بیعت با مستحکمان مسلمان در بیعت مایل نباشد
 هر یک مرد و زن که باقی نصب کنند و در بیعت دعوت نموده اجراء گرفتند و طایفه مهاجرین
 که مسکن و مشر و نداشتند و از تنگدستی برایشان حلال میکنند از آنکه و از آنکه که از آنکه
 بکاح را آورده و اگر بیهوش از ایشان گرفته بر حالت اهل حاکمیت معاش کنند از آنکه بجهان
 منع که و فرمود که و حریم کرد و شد تزویج و باقی علی المؤمنین و بر که و بندگان
 قولی است که این حکم از اول اسلام بوده و بایه و انکح الایلیه منسوخ شده و الذین یؤمنون
 الحضرات و انما کسی میباید زنان محصنه و این را و در محصن نیز میباید و لعل است و لعل
 اینجا بجهت است و بیای و قتل و اسلام و بیعت از آنکه و از آنکه مردی و زنی را که بجهت بیای بخت
 موصوف باشند بر نود شام دهند که بای پس نیابند نزد یک حکام و از آنکه شکر که
 بجهت که و حد یعنی چهار مرد بالغ از آزاد سلطان نایبند بر اوقات انچه می کرده اند و از آنکه
 فاجله و بجهت پس بزیاده ابطان را تا نین جلاله هستند تا زیاده و در آنکه که در زمان
 باشد یا قدر از آنکه غیش محصن را بیای قریب است در حد حد و از آنکه و از آنکه و از آنکه و از آنکه

اخذت رزقك حتى فارقنا ثبات شد جنانك گشت و شرف حد شرف بقول اصحابه است نهی
 الله عنهم و سید حدیث و محمل مرصده و اَوَّلُ قَوْلِهِمْ و قبول مکنه از ایشان که قد ف
 کرده و گواه نیابد و قد فارقنا به خود ند شهادت ایشان که ای سر هیچ حکمی همیشه یعنی تا آخر عمر و گفته
 افتاد و وقت نوبه و اَوَّلُ قَوْلِهِمْ فَالْقَاسِقُونَ و آن که و قد فارقنا ایشان فاسقان الله یعنی بیست
 ایشان حکم کرده شاه استر الا الذين كانوا مكرنا فله فيه كتمان بقوله كات انهم این
 قات و و دیگر قد فارقنا و اَصْلُهُ و بصلاح از نیت خود و اندر کاف قد فارقنا مسلمانان که اسم
 ضمت از ایشان برین و اما حد شهادت عذیب امام اعظم و امام محمد بن حنبله و الله سید باشند و نهیب
 امام غانی و احمد بن حنبله و شهادت و قتیق هر دو باطل میشود قَاتُ الله سیدین سنی
 که خلی غفور امریک کاه بندها که است رَجُلٌ مَهْیَانٌ وَ كَوْنُهُ قَبْرٌ كُنْدُكَان
 آورده اند که بعد از آن و این آیه حاصم بن حمده گفت و رسول الله شاید مردی از با حکمت و
 بان خود بپند اگر بطلب گواه مشغول میکرد فاجع شهود کند اقلس از حاجت خود تا رخ شده
 رفت است و اگر بی گواه سخن بگوید عشا و تا زمانه ی نشت و اسم ضمت و رَجْ شهادت بر سر این
 حال جایزه باشد حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای حاصم خدا این عالم چنین
 حکم فرستاده حاصم از مجلس برخاست و پیروان آمد این عم او خودم بر روی رسیده گفت ای حاصم شریک
 این صحابی بگم نزد خود خود و بدید حاصم گفت و او و لا متلا شلم باخچه و سیدم بر زبان
 کشته صورت خط بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم رسانید حضرت خواه و اطلبید
 و از وی سید انگار کرد و امت همان فازل شد که و الدین یوموت و انا فله ی میکتد بر من
 اَزْوَاجِهِمْ زنان خود و یکن شهادت و بنا شد ایشان که اهان الا انفسهم مکر قسمهای
 ایشان شهادت احکرم پس واجب است که ای دادن یکی از ایشان از رَجْ شهادت و الله چهار کوی
 بخدای حضور انکه بدرستی که یوسفی شهر من الصاروقین و هایشه از رات کو بابت
 در نسبت زبایدان زن و هر کلمه هر کلمه بگویند بجای یکی از شهود است و الحامسة و کولم
 یجزم ان لعنة الله علیهم انکه لعنة خدای بر این کسان اگر باشد من الکافین و از روی
 کووان دران وی لغات مرد بدین گونه است که چهل بیت گوید که ای سید حاصم بخدای که من رات
 گویم در آنچه من و کردم این زن را بدان و تو بعد یجزم گوید لعنة خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه
 ری کردم مرا این زن و او هر وقت اشارت بدان زن کند و حکم این لغات است که حدی قد فارقنا و ما
 شود و میان مرد و زن قرابت کند و فرقت طلاق بقول امام اعظم و فرقه ضعیف بقول امام شافعی
 و حدیثی برین ثابت که قد بقول امام شافعی رحمه الله اگر نکل کنند از لغات و بیای حاصم امام اعظم
 و حیدر الله لوها جسر کنند و دیگر و اعلموا انک لا بد و قد و باز دارد از آن زن جس را یا حدیث
 ان تشهد انک کوی دهد از رَجْ شهادت و الله چهار کوی بخدای حضور انکه انهم
 الکافین بدرستی که شهر از دوزخ کو باشد در آنچه من و کلام
 یجزم ان لعنة الله علیهم انکه خشم خدای بران زن انکان من الصاروقین اگر باشد مرد

مردان است و بدان درویشانی است که چهار نوبت گوید که ای پدرم از برای خدای که این مرد دروغ گو
 است مرا بخیر مراد بدارد و می کرد و حق بتبسم گوید چشم خدای من اگر راست باشد این مرد دروغ گو و هر
 گاه اشراف برسد دروغی آورد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بدانان نماز دیگر خوانیم
 و خوار و طلبید و بدین نوع که مذکور شد مردی در روزی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در آن وقت و غضب
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم این گفت و قوم در آن اتفاق کردند و بعضی منکران بجای عودیم
 هلاک من امیر را ذکر کرد. الله و کو لا فضل الله و اگر نه فضل خدای بودی حکم که یوشما و رخصت
 و بخشایش را و ان الله و انکه خدای تو است قبول کنند قریب است که کلمه ● حکم کنند در حدیث
 و احکام هر آنه شماران بخت کردی و دروغ گو را با عذاب الیم مبتلا ساختی و گویند و اگر نه فضل خدای
 و رحمت بودی بنا بر حق عفویت شمارا هلاک می شدیدی با اگر نه فضل فرمودی با قاتل و با جرم و غیر از قوا
 هر آنه خسل منقطع شدیدی و مردم یکسلا دیگر را هلاک کردند یا اگر نه خدای بخشودنی بر شما بقول توبه
 در باره ما ایستادی سرگردان می شدیدی بر شما جان بحد توبت توبه بر سر منزل و جان ماوند نظر
 که توبه مکار کنند کار نبودی و ما را که بر سر حد کریم راه نبودی و توبه توبه نبودی که در بعضی کشودنی تنگ غم از
 این صلی که زود بودی. بعد از این آیتها در باب قصه آنک است و بر آیه صدیق رضی الله عنهما
 و ان حکایت دوم در آنست و دعوت ادب اقتضای آن می کنند که بساط اطباء و در این وجن تالیف
 آن مطوی باشد و تفصیل آن بی سبب الحاح است که سال پیغمبر از هجرت که غنوه و فریب از اتفاق افتاد
 صدیق رضی الله عنهما حرات ستره را بود و در بعضی منزلت نبوی را بر سرچ پیوند آمده عقیده
 از چنانچه نظر کرد و مطلب آن از من نگاه و در شرف زالی مسک افتاد و آن چون غار مان هو چ
 به نفس ساکنان بال کرد و کوچ فرمودند و عایشه رضی الله عنهما باز آمد منزل را عالی و دیک و اینجا
 توقف فرمود تا صوفان بن محصل که با هم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم از عقب لشکر آمد
 برآمد و صدیق رضی الله عنهما پیشتر سوگند کرده به عسکرها چون ملحق شد و این ای او را بی غش و ستون
 دیک تحقیق که لایق حرم محترم سید علی صلی الله علیه و سلم باشد بر زبان خیانت نشان و اندک
 و چون بدیدند سر سید خدا این چنین بجزرت رسالت و عایشه رضی الله عنهما پهلوان شد بود و این معنی خبر
 تلاشت اما آنرا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عدم التذاتی در یافت لیاقت طلبید و بخانه مدینه آمد
 و با این صورت حال اطلاع یافت در حش روی باز دیدار نمود و شب و روز و یک و دو و طوری اشتغال
 می نمود بدین چشم زکری و بر آیت نور شب و جام زلف و حریب و قاتل و در شب و حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بخصص احوال حایت رضی الله عنهما توجه فرمود و از راهات معنات
 و کما بر اعیان به قیض می نمود هم بر طهارت زلف و اقامت شهادت می کردند و روزی که حضرت بخانه
 صدیق رضی الله عنهما گهان و تالاف دید فرمود که ای عایشه اگر گناهی کردی بخدا یا تعالی باز کرد و امرش
 طلب عایشه از این در حقیقت که جواب حضرت گویند ایشان در آن صده در دنیا مانند صدیق
 از غایت دشت فرمود که دشمنان بخیری آفتند و من هر چه بگویم کسی باور نکند پس من همان
 گویم که بدین سبب گفت حضور صلی الله علیه و آله و سلم انما یستعان بدین صریح گویم تا کرم او چه میکند با باغی بدل

شکسته نموده می کنند. مغرب این حال اثر و حیوان حضرت ظاهر شد آیه برایت نازل گشت
و آنکه تو که با او قریب بودی سبقت را ناله او کردند دروغی بزرگ را در شان طایفه رضی الله عنهما
حقیقتی است که در وی افتاد آن شما و آن بیخ تن بودند عبدالله ابی و نیکوین رفاهت و حسان بن
ثابت و مسطح بن اثامه بسرخاله صدیق رضی الله عنهما و جعت بفت حضرت خرازم الوشین و زینب
رضی الله عنهما که کسی را نگوید که بداید آن مردی را بدی از برای شما مخاطب حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم و عایشه و صفوان میفرمایند که آن دروغ را نسبت خود بد مهندارید
بل هیچیک از آن یک آن بهترست مرثدا را بجهت آنکه قریب عظیم یافتید و در میان شما آیتها نازل
و کرامت عظیم شان بر همه کس ظاهر شد و و چند کلمه در بیان دروغ کویان و وقوف یافتند که دروغ
منهزم هر یکی را ازین شکلهای با آنکه ما الکسب و من لا یزک جزی آن چنین است که کس کرده از نگاه بقدر
آنکه خود را که به بعضی خندیده بود ندان و بعضی سخنان قاضیه و گفته و بعضی خاموش شده و منع کرده
و الهی تو را که و آنکس که هرگز به معظم آن سخن و شیخ و آنرا و منکم از آن جمله در ایمانی
است لعنه الله علیه علی معظم مراد است غلامی بزرگ در آخرت یاد مینماید با آنکه حدیث قدس
خورد و مطرود و مخدول گفته با سطح که دستها او شد گفته او که از سحر و جادو که از آنکه از آن
این سخن هرگز از تو که گمان بود ندان و آن و کفر مات و نه از آنکه و باقیست خیرا بهم روان خود
نیکی و جناحه بنقشهای خود گمان عدول از خطاب بغیبت و از مظهر مظهر مبالغه است در ترویج
و اشعار با آنکه ایمان مقتضای کلمات یک است با اهل ایمان یعنی با یستی که مومنان بعد از اقطع این
سخن دروغ گمان بیک بودند و عایشه و صفوان و قالوا و گفتندی جناحی مردی متین
که بر جای مطلع شده باشد که بدید علیه السلام این سخن دروغ و شیخ است حدیث بخانه
از و اوج پیغمبر از نگاه میداد از منزل این حال به عظیم و کریم ایشان و که با او اعیان جوانان بودند
برین سخن با آنکه شهادت چهار گاه که گاهی دهند بر اینها ایشان قدس و می کنند بر آن و از
یا تولد الشهادت بر آنکه که نیاید چند که از آن چهار گاه و اولیک عند الله پس آن که به خود یک
خلفی یعنی در حکم او هرگز از تو که می بینا ند دروغ کویان در ظاهر و باطن چه اگر گاه
آورند در ظاهر حکم کاذب بقدر تدبیر اما در باطن کاذب بودند و آنکه این صفت بر این و اوج اینها
متع است چون گواه نیاید ند در ظاهر بفر کاذب اند و لا یضاه الله و اگر نه افزونی کرم خدای
بودی علیه السلام و منشا و رحمت و مهر باقی او فی الله تا و آخر در دنیا بقیقت قویه و در آخرت
بغیر و مغفرت کس که هر آنکه بر سیدی شمار فیما افضم فیما در این چیزی که خواص کردید
و آن از دروغ بر صدیق رضی الله عنهما عذاب خفیم علی بزرگ که حنظلی و ملامت
مردم در جنب آن حق بودی و شمار آن عذاب رسیدی از تعلق آنکه که فراموش کرد آن
سخن را که گفتی که بنیامی خود که بعضی از بعضی بر سید و تعلق با تو که و می گفتید
بنیامی خود مایس که به علم آن چنین که بدان علم ندا شد یعنی سخن از روی جهل می گفتید
و بحسبونه هیئت و ی بنارید آن چنین که گفتید سهل و آسان که هیچ قدر بر آن متع نباشد

[illegible]

[illegible]

اللت وصحبت استوالیه لا شاعری المثنوی القنوی نصد در کائنات و حیات ... جنس خیر
چون که و کدیاست شایان منزل را از اجازت شد شرف مروری از لحاظ بلند اهل وطن و اطراف را گفتند
احول حق از اهل حق هم سرخوش اند طایبات آمدن به طیبین ، الخیرین الخیاشاکت همین ، ذکر فضایل
همینا بر حضرت صدیق رضی الله عنیه من ایها و درین استعراش الصغیرین پس استقصا سمعت ذکر یافت
الاجرم ایها برین چه یافت اقتضای حق و کمال آن کرد و برین حضرت و غیر صلی الله علیه و آله و سلم و اولادش صدق
و صفوان رضی الله عنهما میروند بزرگواره شکاک یعقوبش و میباید مرا عیون و انوار میگویند
در باب اقامت منعمی سالت از ان علی قوت کرد و در حضرت زوجه ظاهر او یاقین چنین خبری کرده
کرد و صفوان مدعی یاکیزه و اولادها و این باین نعمت تمام نون و ثلث کلمه مقفوره "رایضان
از رضی ان خلدی و نیز زق کبر" و روزی بنکوی بی رخ و بیمار باین راه نغمه هشت است
"شما ازین سو ای کسان که وید این بخند و رسول او انداخته ای و در میاید بخانه ای
بیوت که" معین خلدی خود که در آن ساکن اند یعنی بجهت بجهت بکانه در میاید حتی شش
تا و توفیق که خبر کرد و دستوری طلبید و تسبیح اهل و سلام کرد باهل ان خانه و در روایت
آمده است اگر کسی السلام علیکم ایضا و اما آنکه نقلی آورده که زنی انصار بدین بخت مآب
شد بر تفرع عرض رسانید که در خانه ای خود بر صفیق می باشم که نمیخوام که هیچکس مال ایدان حال بیند
و ناگاه یکی از کسان حاضر خانه در میاید و همان را بر وجهی که شاید می بیند سخت بجهت این اید و فرستاد
و حکم شد که بجهت کسان بر دست میاید هر کس که و ان استعلام و استیذان خیر کرد
بهرت مرغل انزان که بی اجازت در میاید و گفته اند که کسی بر خیال خود در میاید با که بکلمه بیاد و ان
بیاختیاری اعلام کند تا اهل ان خانه بشنویات و رفع مکر و همت اقدام نمایند و این حکم اگر دریم
تعلیق کند کس که و ... شاید که شما بنده کرد و ان که بجهت و ایضا پس اگر در میاید در خانه ای غریبه
اخذ کنید و اگر دستوری خواهید فلا ند خلوا بها پس در میاید در ان سوئی بود که تا و توفیق
که دستوری دهند شغل ایضا کسی پیدا شود و شما را اجازت دهد بجد دخول در خانه مخالفت کسی عمل
نعمت سرقه است و ان قبل از بجهت و اگر گویند شغل بعد از استیذان که باز کردید فان جعنا بس
یا که در بد و توفیق و الحاجت کنید و بر در خانه منشیید که ان حضرت صاحب بیت است خوار می کرد
ان با ان گفتن پاکیزه و بجهت ملاقت مرغل و الله بما یعملون و خدای با آنچه شما میکنید از بجهت
ایها و ام سلمه و ان است و باین مکافات خواهد آمد بعد از قول این آیه ابو بکر رضی الله عنه
بعرض رسانید که ان رسول الله صدام و مرا و اهل بخارت و اتفاق یافتند که در کار ان سرای
بر بلط صراط اقامت بکشد چون کس در ان مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند این اید و در
آمد که ایس که بکشد "نستدین ما کفای ان ند خلوا ان الله در میاید و دستوری بیوت و ایضا
در خانه های که مسکون نیست بکس و اقامت نمیکند ملک میاید و میروند چون کار و ان سرای
و بر بلط و نهان در ان خانه ای چون سکوی مشاع کمر بر خود را می و نفع است در شغل که ان سرما
و که با این پناه میگردان و بر خوت و انعام شما در ان محفوظ می ماند و الله یعلم و خدای میداند

[illegible]

شده است از دستهای ایشان یعنی پیش از آنکه از آنجا که ایشان باشند از کبریا که خوا
میشود و کما فرموده و با آنکه ایشان در میان اولاد ایشان ایضا ذکر کرد تا معلوم شود که از امر خود مسلم
اند از آنکه نیست و گویند در هر یک از ایشان و جبهه و قریب است که اگر غلام عقیق باشد نظر این زن
شاید و الا فلا و در آفاق آن که کابین الشیبه رحمه الله فرمود که معروف بزرگوار است شغل الفاظ او با مکتب
ایمان که آن در باب امام است نه چنانچه چندین حکم در این باب است و این نیست نظر او بر وی سواد و نه
بعضی از مصلحت نیست وی او را التماس میکند بانی روندگان غیر از وی از آنکه چون خداوندان حاجت
تران حاجت تران **ببین الکمال** از مردان شایعانی که بجهت طلب خود در این جهان ایستاده اند و از آن
همه حلقی ندارند یعنی در خداوند شهورت نیست ایشان چون پس سالخورد و چنین با اهل باطنی که مطلق
از مباشرت بخیر ندارند و همت ایشان در این طعام متصور نیست و اکثر این چنین برانند که خصی
و محبوب و عین در حقیقت نظر حکم اجانب دارند بعد ایشان از روی مباشرت حسبت غایتش از آن
و آن نیست که **الصفی الدین** با طفلان افکار که **مظهر** و **مطلع** نیست علی **عز رب الشکر** بر عورت
زنان یعنی سخن ندارند و در حال مباشرت با ایشان چنین ندیدم که قادر نیستند بر اقامت زنان یعنی بالغ
نشد و بعد شهورت فرسوده اند و **کلیه** **سین** **یار** **خالد** و نرسیدن زنان با پهای طفلان خود را بر زمین
و وقت **فرز** **لیع** **کر** توانسته شود **ما** **حقیقت** **خز** **فلسف** **الجه** بنهان میلند از پیرایه خود
که **خلخال** **کتب** یعنی باید که از آن طفلان خود بگویند و در **ساق** **که** **موجب** **بیل** **مردان** **بدیشان** **شود**
و فی قول الله **جیمعنا الیه المومنین لعلهم یقربوا** و از آنکه **بجای** **هو** **شمالی** **که** **دیگران** **شاید**
شمار **شمار** **شورید** **بقیه** **مرا** **بجای** **فرمود** **چه** **چیز** **یک** **از** **خطره** **و** **هر** **یک** **خلف** **نشد** **امام** **قشری** **قد** **س**
سره **فرمود** **که** **هتاج** **تر** **بیک** **کسی** **است** **که** **خود** **را** **محتاج** **نیست** **که** **غف** **الاسرار** **و** **در** **که** **هر** **را** **مطلب**
و **عاصی** **تبع** **به** **فرمود** **تا** **حاصی** **بیل** **زد** **نشود** **چه** **اگر** **فرمودی** **که** **ای** **کنندگان** **شما** **نفر** **کنید** **موجب** **سوی** **ای**
ایشان شدی چون **دید** **ایا** **ایشان** **را** **سوا** **مغنی** **اهد** **امید** **ست** **که** **در** **حقی** **نیز** **مرا** **کنند** **فقط** **چون** **سوی** **ای**
فکرمی **بخت** **من** **خطا** **در** **این** **حلم** **بشر** **ساده** **و** **کذا** **در** **ان** **حلم** **بشخص** **عام** **یا** **مرا** **نوی** **سوی** **ای** **و** **السلام**
و **الله** **الای** **حی** **و** **یک** **در** **ارید** **و** **زنان** **و** **فی** **شهر** **انرا** **من** **کنتم** **انرا** **شما** **یعنی** **مردی** **که**
در **قادر** **کند** **سازید** **و** **نفری** **که** **در** **شهر** **کسی** **در** **ارید** **و** **الصالحین** **من** **یک** **که** **و** **دیگر**
فاح **کنید** **بخوان** **و** **شایسکان** **را** **از** **بنده** **خود** **و** **ای** **که** **و** **کنندگان** **خود** **تخصیص** **صلحان** **احتمال**
است **ایشان** **و** **الله** **بسیب** **ترویج** **در** **مرد** **و** **حفت** **بما** **مردان** **و** **یک** **نوا** **اگر** **باشد** **ایمان** **و** **صلوات**
و **ما** **فکر** **ای** **در** **ایشان** **و** **تک** **ستان** **یعنی** **الله** **من** **فضل** **له** **عنی** **که** **ای** **ایشان** **و** **خدا** **ای** **از** **فضل**
خود **بمحتاج** **یا** **بمحتاج** **در** **و** **عزیز** **در** **یک** **متر** **والله** **و** **ای** **و** **خدا** **ای** **فرای** **بخشایش** **سعت** **سعت**
لود **عزیز** **و** **دافاست** **با** **محقق** **فر** **ابسط** **سایر** **و** **نفری** **او** **کنند** **و** **کین** **عزیز** **الذین** **و** **باید** **که**
باز **ایستند** **از** **مرد** **و** **حفت** **و** **زنان** **و** **الله** **ای** **که** **باید** **و** **نکاح** **عزیز** **ای** **باید** **ای** **ساک** **اح** **از** **مهر** **و** **نقده** **حقی**
یعنی **الله** **و** **ای** **که** **نوا** **که** **رواند** **ایشان** **و** **خدا** **ای** **من** **فضل** **له** **از** **و** **عزیز** **کرم** **خود** **و** **باید**
ای **که** **کند** **خدا** **ای** **است** **و** **الذین** **و** **الله** **بسیب** **عزیز** **الکتاب** **طلب** **میکنند** **مکاتب** **را**

ما ملکت ایمانکم انما نزلناکم مالکات انی ایمنهای شما یعنی افعال از زمین کائن که مکاتبه جو نیست
فکارتوهم من مکاتب سلفی ایشاق را راغبی است و مکاتبه ایمان باشد که خواجه بنده خود را گوید
تر مکاتب کردانیم باین مقدار مال چون بنده آن ملا را کند آزاد شیع آورد و الله که جریح غلام خیر
بن عبد الغری از مکاتبه طلبیدن این تزلزل شد و حق بجانب فرمود که اگر غلام یا کنیز یک شما مکاتبه
طلبند ایشاق مکاتب سازید ان عظم فیهم خیر اگر دانسته اید در ایشان بیکو صلاحیت
وامانت یا قوت الحساب و قدرت و ادای مال یا اگر بکم کتابت را از مردم سوال نکنند چه آن پس مکرر
که بنده بکلی بی مال کتابت را باز دهند نه از سلطان و نه از الله عنه مکاتبه طلبیدن سلطان گفت بی گفت
تر لغت کسی است گفت بی میخواهی مرا از او ساخت و ادای من مردم بختی من هرگز تر مکاتب نشانم
و انوهم و مدحید بنده مکاتب را من مال الله بعضی از مال خدای الی الله انما کما الکشا
داده خوبط مر جریح را بصد دنیا مکاتب ساخته بود بعد از استماع این آیه پست در میان پدر و بنشیند
امام شافعی و امام احمد بن حنبل رحمهم الله میکنند و اوص خطابت با مولی و واجبست از مال
بمکاتب بنشیند امام احمد رحمه الله ربع مال مهر میکند و امام شافعی رحمه الله بقول لغویض برای
خواجه میفرماید و بقول امام اعظم و امام مالک رحمه الله ایضا واجب نمیدانند و میفرمایند کسی
خطاب و اوصهم راجع بعلمه سلیمان است که احاطه تر کنند مکاتب را و زکوة بد دهند تا مال کت
کاتب را کند و کردن خود را از جوی بندگی بخارجی پیرون کرد و بدین سیب ایل خیر را تک رقبه
میکرد و از عقبه بد و میخواند کشت قطعه پشت او من نکتته ای نهاده دل و فرس هر کس
یک را و کن شد باطن از او را بنده ساز که با حسان بنده آزاد کن و آورد و الله که عبد الله بن ابی
طاهر کنیزک جیل داشت ایشاق را بنی اکره و کرد و بر سپیل مقاطع چیزی میکردت معاده و مسکه
از آن با یکدیگر گفتد اگر این کار که ما میکنیم خیر است خود بسیار کرده ایم و اکثر سرت وقت آمدن ترک
کنیم سر بچلاب بنوت مآب آسمان صورت حال بفر جریح رسانیدند و ایت آمدن و اکثر کز هوا و اکراه
مکنید فیکانکم کنیزکان خود را علی العکس بنی فاطمه و طیلکانی ان اردن حضرت اکبر فرمودند باین
اهتمام و بر جریح ری و اگر حق اهند ذکر کرده شخص مقتضای حالت و اکراه هم حال ممنوع پس
حق همان میگوید شما اکراه مکنید لبس فوق اما فکر کردید عرض لیکن مال زکات کانی دنیا
از کسب ایشان و فر و خنق او و ایشاق در تبیان آورد که زانی بودی که صد شتر برای فرزندی
کازم فریهادا شق بداد و من فکر خیر و هر اکراه کند کنیزکان را این به فرات الله میفرماید
که خدای من بفر اکثر صدق از پس اکراه کردن مؤمنان را ایشاق را غفور امر زنده کنه
ایشانست یعنی کنیزکان مکره را از خیر است و هر باین بایشان و میزد و بدال آن نیست مکرر کنیز
اکراه کنند کنان و لکن انزل الله الیک و تحت فرستاد بر ما بسوی شما آیات و مبینات ایتها روشن و قوی
یا فترو و خصم بکسر میخوانند یعنی روشن کنند حلال و حرام و حد و احکام و مسئلا و فرستاد بر
مغلوبین الذین خالوا از ایشاق آگاه که کشته اند من قبل که پهلوان شما یعنی قصه عجیبه ما شد
قصه ایشان و آن قصه عایشه است رضی الله عنها که ما نیکوکار در قصه مردم رضی الله عنها در تو جمع

و قصر و صف در بره و نه و موجله التبت
و فرستاد بر نهدی درین آسمانهای برهنگان این مختص
مستفان جهت انتفاع بکلیت بر احوال و تصالح قرآن الله و السموات و الارض خدای نور آسمانها و زمینها
نور نیست از آنها ای حق بماند امام زاهدی رحمه الله فرمود که خدای را نور توان گفت و بی بار می
روشنی نباید گفت چه روشنی صند تا یکی است و خدای او را یک کل این هو و صندت و پادداشت
که نور معارف و کیهنی است که با صرا اول او را در یابد و بواسطه او تا نیا سحر است و اگر کتب که در کیهنی
که بعضی کند مثلاً این اظم بر اجرام گفته که بخلاف او باشد و بدین معنی اطلاق نور بر حق بجا
روانست و چون خود را بدین نام خوانده اند و تقدیر و مضاف باشد و این کتب که صلیب کتب
میگویند که نور السموات و الارض است خداوند نور آسمان و زمین را نور عالم این هر چه از اجزای
عالم هستی در مظان بلند و غایب و ترسی نور را در ذاتی یا عرضی جمله فضل او است بیست
در ظلمت عدم چه نور و چه یخبندان نور وجود و سترش و انوار و اتم یا بقیه در صند را جیف فاضل باید
گفت چون زید حله من حق کلام این بود که متحرک السموات و الارض روشن کنند سمات بلکه
مقرین و نورند هکذا زمین با دنیا و سلوان یا در حق بخش آیدینه دلها و ساکنان الارض و سما با نور معرفت
و توحید و تشریع آورده که آن پناه آسمان و زمین است و آنکه امام یعقوب جرجانی قدس سره
در شرح اصول الله معنی نور برین وجه آورده که جهان آنرا و دلکشای موقد این نور است آنکه امام
فضله رحمه الله در بیان آن نور اصل و سما میگوید پاره است سما را صورت قدس که امکان طاعت
سلطه کرام است و زمین را عبادت و انوار کسب عبادات اهل اسلام کتب یا سما را بشعر و قصر
و ستارگان و زمین را با دنیا و طما و مسمان یا سما را بتبسیع بهمان و تقدیر مقدسان و نهیم را
بتلبه حلیات و تکلیف از آن یا سما را به پست معمر و زمین را بکعبه و امر السور و گفتار مدبر
السموات و الارض یعقوب و طما و مسمان آسمان و زمین بر وجهی که شاید و باید سلطه به قدریات اوست
مدبر امور را که برای او کار کنند و بتدبیر او هم ساقط نور انوار و نور الملائ میگویند که طاف
النشاع نور القیام سلطه بن محم و برین تقدیر است که کبر اسمایان و زمینیان ی ساقط و مجموع
بعطیه کل حزب بالله هم فرعون ی نازد بیست از آنها خانه احسان و هر چه کس کل حزب
فرعون اند و چه فضل عظیم در تیان آورده که ملول السموات و الارض چرا و لایل قدر و تدابیر
حکمت که در وایر سهر برین و مرکز زمین واقع است و لایل و اوضح دارد بر وجود قدرت و مودحت و
بیست فی کل شیء لایة مصر و وجود جلا و لایل قدر و اوت و آلهن عباس و خدای
عنما متولت که خدای اهل السموات و الارض را خدای اهل آسمان و زمین است که هدایت او بهستی
خدا را میداند و بارشاد او صلح دین و دنیا بشناسند در اطراف حیض آورده که خدای او سهر المملی
قدس سره گفته که سرور اهل السموات و الارض تا یکی سبب ملال و غم و ظلمت سبب جزین و وحشت
است و چون کسی از محنت تاریکی بر دستار و نشانی بر سدف و نهجت و نشاط و سرت او بفریاد افشا
بنظر افران و تحلیات جلال الی سبب سرور و ابتهاج نامتها است بیست جوق نهان شوکت و من
چه تاریکی و کفر که جزو پیدا شوی بر من مستطام بجا نوا بعضی از علما گویند در آنست که روشن

بجز

و از آن چنین هلاک نماید و امر که کند و بداند راه باید بین چون حق بماند پان کلمه است برای ما گفته
 در معانی و مظهر کما را بد و مایل دورا برده ایم پس اول فرق این گفت صاحب المظاهر چه الله آورده
 است که در میان ظلمت هیچ کس ساکن از متحرک نشان میداد و علوان سفل غین نکند و هیچ از هیچ باز نماند
 چون رایت نور ظهور نمود خیل ظلام روی بالهزام آرید و جوارت و کیفیات ظاهر گردد و صفوات از کبر
 و عرض از جوهر متعین شود ملکه که انسانی در اندک استفاده این دانش و غین بنور کرده آموخه امر که
 نور متعین باشد و در اندک هلال از نور مایل است و او مخفی ظاهر بالذلالات هر حق بماند که مایل درون
 در آن در یافته ایم و بر تبه اشیا و سیه سزاواران باشد که او را نور کند و نور در محقق فی هر حقیقی
 هست حق است که موجودات بنده و ظاهر و اولان هر مخفی و حضرت و ایت رتبه تقدس سر در شرح و با
 عیانت فرمود که هر چه امر که کفی اول هستی مدرب شود که امر که این امر که غافل با شی و از غایت
 ظهور مخفی مانده چنانکه امر که الزام و اشکال بواسطه ضمایست که محط است با آنها و شرط است
 در معرفت و با وجود این بدینند که امر که آنها از امر که ضمای غافل و شود و بغیبت ضمای معلوم بگردد
 که برای آنها امری دیگر مدرب بود که ضمایست هر حقیقی نور هستی حقیقی که محط است به ضمای و الهان
 و اشکال و بدینند و بجمع موجودات یعنی و غایب قیوم و امر که غی فی اینک او محالست
 که امر که از امر که او غافل با شی و آن غفلت بواسطه دوام ظهور او است که اگر این نیز چون ضمای غایب
 شدی ظاهر کشید که در وقت امر که موجودات امری دیگر که نور وجود حقیقت بماند نیز مدرب بود
 نظر **حقیق** که بداند نفوذ هر یک از این و اخراجات ملکات از روایات ظهور را هر چند که از نور
 او افتد دورا در ظلمت بنی غافلست و در **حقیق** حق الیقین آورده که هستی حق تعالی
 بداند نور همه حقیق است زیرا که او خود پیداست و پیدای سایر حسیها نیست الله نور الحیات
 و الارض و اشیا بی هستی او عدم محض است و مبداء امر که **حقیق** است هم از جانب مدرب و هم
 از جانب مدرب و هر چه امر که کفی تحت هستی مدرب شود و کلام از امر که این امر که غافل با شی و از غایت
 ظهور مخفی مانده **نظر** که حال بنور است پیداست که او که در ظاهر ظاهر پیداست و ناگهان که نور شدت با
 بنور شمع جویید و پایان **نظر** که صفت نور که نسوخته است که شکافه مانتد و نور
 ایست در نورانی که نهایت او ظاهر راه ندارد چون ظاهر **نظر** که در آن طاق جوی از نور خسته
 و شک روشن و کویتد سکا و بنور است از آن که در وسط قندیل باشد و بین قول مصباح قندیل
 شعله باشد در این به **نظر** که آن چراغ از نور خسته فی **نظر** که در قندیل این ابلیس از نور خسته
 صفا و لطافت کانی که کوی که کویا ستاره است در **نظر** که در خسته چون زهر و ختری و آن
 ابلیس یعنی چراغ که در **نظر** که از نور خسته شدت در این **نظر** که در **نظر** که در **نظر** که در **نظر** که در
 با برکت بران تقع ریتو که که آن در نور است در این مقدس بسته و هفتاد و غیر بر و دعای برکت
 خوانند از جمله ابراهیم خلیل علی بنی و علی الصلوة والسلام لا شریک لکم نه در جانب خرقست
 از معجزه چون نکند و در یلوجین و خطا و آغز پیکر و نه در طرفه عذاب از آن چون عجز و طمس و
 و ولایت فیروان ملک مبتد اولی و بیال ولایت شام است یا نه بسته در افتادست تا محقق

از حد و نه سالان در سایه تلمیذ او تمام یافتند که از این روایت ثابت است که این بزرگواران در این عالم
روایت شده است که در این عالم حضرت جبرئیل علیه السلام در این عالم بود که اصل این شجره را از پشت بلند آورد و اند
بسیار از این عالم نیست که در این عالم شرق و غربی باطلاتی توان کرد که در این عالم است
که در این عالم درختی است که در این عالم است و گوشتش را در این عالم است و گوشتش را در این عالم است
اندر این عالم درختی است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
خود و بروخی در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
شعوب و جمیع انوار است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
میخواهد و بجز این است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
میکنند که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
و خدای عز و جل در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
علم را در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
فرموده که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
تسلیم و زجابه در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
و کلمه اخلاص را بشنید که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
بی آنکه در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
خداوند در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
بجست آنکه در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
را فرموده که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
میراثی در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
و جبرئیل علیه السلام در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
دل من را با کلمه تا این است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
زلف مرهم بند بود که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
آن نور و معرفت اسرار الهی است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
از این است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
حالت و اثر فراتر از این است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
نور قیامت قلب من زجابه و زبان مشک و قمر آن مصباح شجره و جبرئیل علیه السلام که در این عالم است
نور یک است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
نور جبرئیل باشد در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
ابو ابراهیم که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
آن در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است
و مصباح حضرت جبرئیل علیه السلام است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم است

است صلی الله علیه و آله و سلم و زجاجه دل صافی مظهر آرزو و مصباح علم کامل او و سخن و خلق کامل او
ندرج جانب خلوق افراط است و نه در طرف تقصیر و فقر خطا ملک بطریق احتدال که سخن الامیر
او باطلها واقع شده و صراط سویی عبارت از آنست و در معنی المعانی فرموده که فی رحمت جیب
ما فی رحمت خلقت نور علی نور است بدست پدید آورد بستر نهیست ^{شبهه} از اینجا فهم کن نور علی نور
و باقی حکمت متعلقات بآیه التورید و جوهر التفسیر بی طریقی است مذکور و مسطور و باقی اهل تفسیر
که موافق نبوت ^{که} تسبیح که مید خدایا و دستانهای که دست می داند خدایا و اگر در آن ترغیب
آنگاه برداشته شود قدر او بظهور یعقوبی را و فیض قدس و برکت مرتبه دانند یا بدارند در آن
آوازه های برداشته شود بحق چنانچه حجتها در آن پیوست و نیز کفرها استمره و یادگاره شود
در آن خانه نام او مراد از پیوست مساجد است که اشرفی اماکن و رفیع مسکن از جمیع بقاع است در اینجا
بدل بنکر و نماز اشتغال بایند خود و از سخن دنیا و کلام مالا یعنی محقق باید بود یا پیوست انبیا علیهم
السلام یا پیوست مدینه یا هجرات ظاهر و بعضی رفیع حاصل کنند و ساختن و افراشتن بنا جلاله
و از رفیع ابراهیم القوامی گویند پیوست عبارت از جهان خانه است که با هر طریقی متصدی عمارت آن
بجریان بوده اند که بعد معظم که بسی خلیل و مدد اسما صلی علیهما السلام تمام شد و بیت المقدس
که سرخ تو اعدا در ایام خلافت داود بوده و اتمام آن بود ست سیلطان علیهما السلام اتفاق افتاد
و بحسب سند بنویسد که عمارت هر دو با شرف حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بوده
تسبیح که در فیه تسبیح گفته اند بلفظ آن کرده اند من خدایا در آن پیوست یا افرات و الاکابر با ملک
و شاکاه و حال محققان با مصیبتان مردان که کفر غایت استغراق در مقام شهود ^{که} یا کفر
مشغول نباشند و باز نیندازد ایشان را چنانچه ^{که} باز گویی یعنی خریدن متاع که از آن توقع سود
باشد ^{که} یا کفر و نه فروختن آنها یعنی ادوس شدن و خرید و فروختن ایشان مانع نباشد
در حشر الله از آنکه خدای ^{که} و اقامه الله و از بای داشت نماز و غیر الزکوة و از دادن
زکوة محققان و اندک چون بیع و شری که اعظم اشتغال دینیست ایشان را ذکر مانع نباشد
اشتغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار فرموده که ظاهر ایشان بخلق است و باطن ایشان در
شهود اسرار صفات حق و حقیقت این روش خواجگان ما و دل الهیست آورده اند که ملک حسین
که که ولی عبادت بود آنحضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الخلق و الدین محمد نقض بند قلم الله
سره و رسید که طریقی شاهد ذکر جبر و خلوت و جماعی یا فاضل فرمودند که کفر یا فاضل برکت بناء طریقه
نظام نیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلقت و باطن با حق ^{که} از طرف حق
اشنا و ذی بن و یکا نموش ایضین زیا روش کرمی بود اندر جهان ^{که} الله حق میسر میسر
لا قلیهم تجار و لا بیع من ذکر الله اشرف باین مقام است و حضرت حقایق پناه قدس سره
در بیان طریقه نیز فرموده اند نظم سرتشدد و ت ای بولم یکبار و من هر چه بخت
مکملان دایم ^{که} در میان میدان رفعت چشم دل جانب چار یا بخا و کرمی و قیامت
این مردان یا وجود جبین قید و استغراق ^{که} سلب اندر وی که بکر فرزند القلوب در آن

که یک کشاده باشد در هوا و صفا کفیه تخصیص طبع با نیت که اهل زمین و آسمان است یا در این
 صغ در ظاهر حرکت جدا از غیر طبع که اصلاً مایل بر حرکت است و طبع و قدرت و قوت
 در هوا و آسمان بسط اجزای جوت صفت کشیدن با فکر در جناح صفت قبض نیز هست و هائست
 قاطع بر کمال قدرت صانع **کَلَّ** هر یک از اهل آسمان و زمین و ارض و باجمیع **قُلُوبُهُمْ** اصلوکه
 و تسبیح **طَلَسَ** یعنی که دانست است و طبع خود و تن بر خود را یاد و او متبع خدای و یا خدای
 دانست غایب و غایب **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و خدای دانست **بِمَا يُفَعِّلُونَ** آنچه می کنند
 از طاعت و عبادت و **وَاللَّهُ** و مر خدا است **مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** و از شایع آسمان و زمینها
 جنان و فاعل اعمال است **وَاللَّهُ تَعَالَى** و بسوی خداست باز گشت همه اگر **تُرْثَرْنَ** الله
 یا منی پس ای خدای بر خیز **يَحْيَا** می تواند او را و پس می آید **فَطَوَّعَ قَطْعُهُمْ** و تواند بیکه پس
 تأیید میکند در میان او یعنی انضمام میدهد حد بعضی از او را با بعضی **وَيُجْعَلُ رُكَاةٌ** پس بگوید
 خود از هم سه و هر سه **وَتَرَكِ الْوَدَّ** پس می بیند از این **مِنْ خِلَالِهِ** پیوسته
 این از بین آن **وَيُزَيِّنُ السَّمَاوَاتِ** و فرو می فرستد از این **مِنْ جِبَالٍ يَافِئَاتٍ** از کوهها که در دست یابی
 از قطعه ای از این یک که مشایخ کوهها اند در عظمت **مِنْ آبٍ** از تو کس که کاین است در آن
 مغفول بخود و است قدرت تو **يَحْيَا** چون که قوی می فرستد از تو که جلاست **تَلَكَّ** را و گفته اند اینجا
 مما اسم است نه بر او و در آسمان کوهها است از **تَلَكَّ** چنانچه در زمین کوههاست از **تَلَكَّ**
 و تحت تعالی از آن **تَلَكَّ** نازل میگرداند **فَيُصْبِرُهُمْ** به **مِنْ شَيْءٍ** پس می ماند آن **تَلَكَّ** را بگشت
 و زمزم و و باغ هر که میخواهد **وَيُصْبِرُهُمْ** **يُنْشَاءُ** و باز می آید از آن **مِنْ مَوْجٍ** هر که میخواهد
يَحْكُمُ **دُسْتُورُهُ** نزدیکست و نشانی بر آن **أَبْصَارُهُ** **يُرِيدُ** دیدن حال او و می آید
 از هر طریقی و این قوی تو دلیل است بر کمال قدرت که شعله اش را از میان ابر ابدان پیروست
يَا وَدَّكَ اللَّهُ میگرداند خدای **الْمَلِكُ** و **التَّوَكَّلُ** شب و روز را و **الْمَلِكُ** و آمدن از وی
 یکدیگر با بنفصان یکی و زوادی دیگری با ستغیر می سازد احوال ایشان بحر اوق و پیروست یا تو **ظَلَمْتَ**
 این **تَلَكَّ** **بَدَنٍ** پس می گرداند **مَلِكُ** **لَعَنَهُ** **هَرَابِدُهُ** و **الَّتِي** است و **عَمِلَ** **الْأَرْضِ**
الْأَبْصَارُ مر خدا و ندان بصرو بصیرت را **وَاللَّهُ خَلَقَ** و خدای بیافرید **كُلَّ دَابَّةٍ**
 هر چنانکه را که در زمین است **مِنْ مَلَأَ** از این که چنانچه او است یا از این مخصوص یعنی نظاره
 بخوان و نیستند در تبیان از این جسی نقل میکنند که حق بجهله جوهری آفرید و نظر حقیقت دوی
 افکند **طَلَسَتْ** و آب گشت بعضی از این **تَلَطَّبَ** فرمود با نشر و از آن جن **يَا فَرِيدٍ** پس بر خیز **تَلَطَّبَ**
 که بیاد و از آن ملاک را مخلوق ساخت **مِنْ تَلَطَّبَ** **مُقَدَّرِي** **الْجَنَاحِ** و از وادی و سایر
 حیوانات و خلق کرد و اصل **عَابَدَتِ** **فَتَنَّهُمْ** **مِنْ شَيْءٍ** **عَلِيٍّ** **بَطْنُهُ** و از ایشان که حس است که بر وی
 بر شک خویش چون **مَاءٍ** و **مَاءٍ** و **مَاءٍ** **مِنْ شَيْءٍ** **عَلِيٍّ** **بَطْنُهُ** و از ایشان که حس است که می رود و پای
 چون آید و **مِنْ شَيْءٍ** **عَلِيٍّ** **بَطْنُهُ** و از ایشان که حس است که می میکند بجهله برای
 چون و حسن و قبح تقدیم کرد آن که در قدرت ابلغ است و آن ما شایع باشد و **الَّتِي** **مَشِي**

مشهور است که بندگان و پادشاهان و پسران که جهان را میسر دارند و از حیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارند
 اعتقاد او بر توأم است پس نیست **يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ** می آفریند بخدای هر چه میخواهد از آنچه ذکر کرد
 و از آنچه یاد نرود با اختلافی صورت و احضا و حیوات و هیالات و حرکات و قوی و افعال با وجود
 اتحاد حصر و صاحب احد بقدر فرموده است **بِئْسَ اَوْتَقَادٌ لِّمَنْ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ** اوست قهادر و پندارنده و خواست
 هر چه خواهد کند که حکم او راست است و نقش بند بر وی که الهیست و نقش روان در وی که دلبا اوست
اِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ پس بخدای علی شایسته ترین است **وَلَا يَرْبِيهِمْ** چون ما تواناست پس هر چه خواهد
 پیاوریند **لَقَدْ اَنْزَلْنَا** بخدای که فرود فرستاد بر آیات **مُسْتَشَارَاتٍ** اینها را روشن کرده و هر یک را
وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و خدا این را خواهد من **فَتَشَاءُ** هر که خواهد بپس تفکر در آن **وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ**
 برای راست و درست که طرف بهشت است آورده اند که میان بشر منافق و یهودی میگفت
 بیا که تا محکم بخاک محمد صلی الله علیه و آله و سلم برویم و منافق میگفت مرا فتنه بکعب بن اشرف بشکنیم
 حت بحضرت او فرستاد که **وَيَقُولُونَ** و میگویند منافقان که **اَسْمَاءُ** الله گویید ایم بخداست
وَالرَّسُولُ و پادشاه ملوک و اطفا و فرمان برداری کرده ایم هر دو را **فَرَّقُوا** پس
 می کردند و **يَقُولُونَ** می گویند و میان ایشان و امتناع و عیال و بندگان و رسول حکم من **يَقُولُونَ** می گویند
 اقرار با همان و طاعت و **وَمَا اُولَئِكَ** و نیستند آن گروه **بِالْمُؤْمِنِينَ** که بندگان مختص با آنست
 بر ایمان و طاعت گویند میان حضرت مرتضی علی رضی الله عنه و پیغمبر بر و ایل مخصوص بود و اب
 و نه سی جند الفی علی رضی الله عنه خواست که او را از رسول صلی الله علیه و آله و سلم جدا میسر
 نشد و گفت او را بر حق حکم خواهد کرد که مراده او بی حرف قطعی است و پادشاه را ایمان و فرمان برداری
 میکند و آنچه بخدای و رسول سری پیچید و روی همه تا باید **وَاذْكُرْ اِلٰهَ الْاَوَّلِينَ** و بگویند بخدای
 شود بکتاب خدای و **رَسُولُهُ** و حکم او را **يَقُولُونَ** تا حکم کند پیغمبر بر سنی **يَقُولُونَ**
 میان ایشان **اِذْ اَوْفَىٰ وَنَهَمُ** انگاه که هر چه از ایشان که بفرست بفرست **مَقْرُضُونَ** اعراض
 کنند که آن از حکم علیه نبویه **وَانْ كُنْ** و اگر بفرستد مرا ایشان را حکم می بر وی ایشان بود
يَا اُولَئِكَ سَمِعْتُمْ باینده بسوی پیغمبر فرمان بر نهان و انقیاد کنندگان یعنی اگر دانست که برای ایشان
 حکم واقع خواهد شد فرمان بود و الله و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد شد سر بران زنند
اِنْ قُلْتُمْ بِهِمْ ایامه دینای ایشان **مَكْرُصٌ** بملی است یعنی بفرست بفرست **اِذَا بَايَعْتُمْ** و اگر
 افتادند در باب پیغمبر علیه السلام و از توهمی شعله کردند که بر و اعتقاد و اسبق خاندان او **يَا اُولَئِكَ**
 بای می نمود **اِنْ كُنْتُمْ اِلٰهَ اَكْبَرُ** که خدای در حق و حکم و پیغمبر باید **عَلَيْكُمْ** بر ایشان
وَرَسُولُهُ و رسول کند رسول او در حکومت **لَا جُنْدَ لَكُمُ** که پیغمبر محمل نعمت باشد یا خدا
 و رسول او **يَحْيَىٰ كَتَبْتُ** او **وَكُلُّهُمْ اِلٰهٌ** آن گروه ایشان ستمکاران اند بر خصم **يَا اُولَئِكَ**
 خود طاعت و امتناع از حکم خدا و رسول **عَمَّا كُنْ** چندین نیست که هست **فَوَلِّكَ الْمُؤْمِنِينَ**
لَقَدْ اَوْفَىٰ كَانَتْ اَدْعَاؤُهُ اِلَى اللَّهِ چون خواند شوق بکتاب خدای و رسول **وَبِسْمِ** پیغمبر
لِيُحْكَمَ بَيْنَكُمْ تا حکم کند میان ایشان بوقت مخصوصات آن **يَقُولُوا سَمِعْنَا وَاتَّقَا** الله گویند

طاعت

شیدیم قولی و فرمان بردیم امر تو را هر چه حکمی در میان ما حکمی و از ملک و ملک که و کجاست
گویند که گفتند و ایشان و ایشان از درگاه محض ربانی و در میان ایشان و ایشان
رضای بصفای و من بپایه الله و هر که فرمان برد خدایا در هر ارض و رسول و فرستاد و
در میان یار هر چه فرماید و جنبشی الله و هر که از عذاب خدای در کتاهان کشته و بکشد
و در هر چه از چشم او و معصیت کند در زمان آید و او که هر که از او و او که هر که از او
نوز یا فتنان بنوعی معین در کشف او و هر که از ملک القمار اینی که هر که از او کافی باشد و بخت
بایات حکم شود حلی زمان باین ایتماق و هر که از او و هر که از او و هر که از او
و جنبشی و تقوی متقون نیست بیت آید و هر که از او و هر که از او و هر که از او
و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
خود که در هر چه فرمان برداری چنانکه که در هر چه که از او و هر که از او و هر که از او
آمدن از دیار و اموال خود که هر که از او و هر که از او و هر که از او و هر که از او
و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
فرمان برداری است شناخته شد با خلاص و صدق نیست از او که در هر چه و طاعت تعاقب
الله حنیف و هر که از او و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
طوبت غایت تو که از او و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
صلی الله علیه و آله و سلم ما حجتی علیه عمل بر او کرده اند از تبلیغ احکام و علیه ما حجتی و بر شما
انچه با کرده شد باین ایتماق و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
خدایا در حکم راه و پایداری و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
مکر ساینده اشکان و دعوت و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
ملک و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
کارهای شایسته مراد بقول اشهر فقهاء و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
و قربش با اکثر قیام عرب که در هر چه و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
تهدید امین و بیعتان فتنه آید و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
روزگار بگوید و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
و مطمئن بینیم و فراغت خاطر بر بساط سلامت و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
بهمان وجه داد و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
دو روزگار و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
حفظ اطفال و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
بفراسایند که روزی مصر و شام بدیشان داد تا قصر فرمودند و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او
میکنند و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او و او که از او

از این داشت و امید است که جمیع اطراف و الحاق مشارق و مغارب بحکم بظهور حق تعالی که بخیر
 بفرستد از آن سلسله شرعی و متابعات الحکام مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در آمد قطعه
 دم بدم حقیقت مال دولت خدام او شصت و شش روی زمین را سر بر سر خواهد گرفت مثله باقی منتهی
 چون بکشاید بالقدور از قریات قریه در زیر بر خواهد گرفت تا این آیه در لیل اجماع و راست
 و جهت صحت نبوت و برهان خلافت خلفاء راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و دیگر
 خبری که در کتب معتبره و هر آینه باقی و متکون و ثابت است بر روی ایشان درین ایشان
 از این اربعی که آن روی که بنده است از ایشان یعنی دین اسلام مراد است که او را بقی
 ادیان غالب کرده اند و لایزالند و بعد از اینها از من بعد خرفتم از این پس بران
 ایشان از جادی امین امین از ایشان بعد و نبی پس متد مراد از زمان خلافت
 لایزال و نبی شایسته سازند ما من چیزی را یعنی اختیار و جوامع ایشان از جادمت
 و توحید بلزوم و من کفر و هر که کفران و مرز درین نعمت و کرامت بعد از کرامت
 شدن و بعد از کرامت هر الفاسق و هر آن که کافر هستان ایشان کاملان اند در فسق
 ثعلوبی رحمه الله فرموده که قتله فی النورین رضی الله عندهما و اول جمیع و ذلک کفران این نعمت
 و زینت و تقوی السکوة و بیای دایم غار مفرض را و اول کوه و بدیهه
 زکوة و لاجب را و طیفی السون و فرمان بر این سول و هر چه فرماید بعد از رسول و حق
 بشاید که شواهد که شوی لا حسن الدین کفر و مینداری محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم از آنکه نکند و بداند میخیزد فی الارض عاجز کند کان در خدایا از عذاب که درین
 یا پیشی که فلکان بروی یعنی شواهد که بر حق بجهان پیشی که در و مذکور از خود فوت کنند و ما
 و یخبر الناس و باز کشت ایشان آتش و نزع است و لیس بصر و بعد از آن کشتی است و نزع و در
 اسباب قول آورد که حضرت رسالت بنده صلی الله علیه و آله و سلم انصاری را که در بین عمر لم دانت
 در این روز بطلب فاروقی رضی الله عنه فرستاد و مدح بی اجازت در آمد و عمر رضی الله عنه
 خفته بود و جامه از بعضی اعضا او دور شد و قوی کشت که پندار بود و باز و جبهه خود ملاصقه میزد
 از آمدن خلاصت تمام بود و یاریافت بر زبان سیر کشر جاری شد که چه روی که حق بجهان
 نمی میرد و که با و بنا و چشم و خدمت ما و مثل این در مثل این ساعت بی دست بری در خانه مادر
 نباشد تا بر سر امور مخفی مطلق نشود بعد از آنکه بخند مت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدن
 آیه نازل شد بود که یا ایها الذین امنوا ای کوییدون لیست از کفر یا بدست و ستی می طلبند
 از شما الذین امنوا ایها الذین امنوا ای کوییدون لیست از کفر یا بدست و ستی می طلبند
 از غلام و کزک و الذین کوییدون لیست از کفر یا بدست و ستی می طلبند
 بعضی میندکان و کوییدون لیست از کفر یا بدست و ستی می طلبند
 مکرمت سه فوید از شبانه روزی من قبل صلوٰه الفجر و کلبان پیش از نماز یا آمد که ادی از خواب
 بر میخیزد و جامه خلوت پیرود که میخواند که لباس صحت نبوتش و حین تعویذ

وکیان حکایتی نماید ثباتی که حکمای خود را من الظهور بیان حین است یعنی آنکه
وقت که نیم رو بختی و من بعد صلوات الله و علیکم من اتقاه الله کوفت چهره است از لباس
و در آمدن مصالح نیک خویش که کما هذا رویا این سر وقت من هر که مراد است پس
علیه السلام بنده و مخلوق است و نه بی نیاز و کدکان نارسیده کنایه وین در وقت که
کود هفت پس ازین سر وقت طواف اوقات میلکان طواف کنندگان اند و بعد ازینکه
علیه السلام بر شما برای خدمت من هر که توانست که دستوری طلبند بعضی که بعضی در
اینک بعضی از شما بعضی یعنی مالک بر موالی که کبریاک مانند این روی غنی کردن یک
الله و درین میسازد و جهان میکند خدای که آیات برای شما در این حق و احکام
شرع و الله جلیم و خدای ذات بصالح عباد که حکم کرده برایت ماسم
ادب قد بعضی حکم این آیه منسوخ است و قول جوی این چهر را بر سید فک که بعضی مردم
در بعضی این آیه بعضی میگویند جواب داد که بخدای منسوب نیست اما هم درین قبولی
و در نزد اولاد اصحاب و چون برسد طفلان و سر که حکم از شما بخواهد دیدن یعنی
محکم شدن مراد است که بالغ کرد نام و اختلاف در روشن تر دلیلی است و بولع و فستاد و این دلیل
طلب دستوری کنند در همه اوقات ما استاذان الذين من قبلهم و همچنین دستوری میطلبند
الله بالغ شدند پیش از ایشان یعنی ایشان حکم سایر مردان دارند در استیذان که یک
چنانکه بیان کرد این حکم را بیان میگرداند خدای که آیات برای شما آیتهای خود را و الله
جلیم و خدای ذات باحوال شما که حکم کرده برایت و بعضی در تعیین اوضاع شریعت
تکرار این دو اسم در آخر و آیت متعاقب جهت تالیف و تالیفات و التواضع و التواضع و تشکیر
در خنایان و این مافدگان از زمانه اللّٰه لا یجوز بکمال انما یکلم الله فی کلام خود را یعنی طمع
نیکست که کسی ایشان کلام که جهت پیری و عمر و لیس علیهم پس نیست بر ایشان جناح
کنایه و مبالغه و بعضی که از آنکه بنهند جاهای ظاهر و باطن جاد و سرانند که بالای متغیر
میباشند و بعضی که از آنکه در ظاهر که ظاهر کنندگان نباشند و بعضی که از آنکه
خبر از وضع جاد را ظاهر سر و کرد و کوش و موی و امثال آن نباشد و آن کیست فی حق و الله
طلب عفت کنند و بر نشاند خود را و هر یک از این دو نوع است و الله سلیم علیهم و خدا
شوق است مقالات ایشان را بر همان دانا بمقتضی مقالات ایشان امام و احدی رحمه الله آورده
است که تندرستان که با هر بار میض و اعی میگوید که ندای یا این جماعت از کسی که با باب
صحت محقق برودند و این بیم آنکه با طبع سلیم و از ایشان تفرق یابد یا آنکه بعضی از حکما
چون بعضی که از آنکه با طبع سلیم و از ایشان تفرق یابد یا آنکه بعضی از حکما
ایشان تناول کنند و این در و ایشان بترحم عدم رضای ایشان از آن بر هر میگردند یا اگر کسی
ایشان را بگوید که در خانه پدر و مادر و اقارب قرینه وی نرسید کرد و بودند در صورت
اجابت نمیگردند حق بخانه فرمود که لیس علی اعمی اخرج نیست بر او بیایند و تنگی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در آن مقام حلاکت یعنی فزونی کند بر خود بهلاک یابند یا بشوید و این همه گویید که از روزی که
هلاک باشد هر زاده ای که در بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است که اول کسی را که از اهل دوزخ که جامه
آشنا نه ایلیس باشد بجز از آتش در و پوشیده و او از این پیشانی نهاده و از این می کشد و در بیت
از عقب او فراد یا بشوید کشیده می روند و حق تعالی می فرماید که لا تدعوا اليوم محضاً فدا و نه
شور و آواز یک شور و آواز نور که گویید و بخوانید شور بسیار یعنی یک نفرین می کنید
بر خود فزونی بسیار کنید زیرا که شما از انواع عذاب ها خود و دوزخ و غیره را با سطر شدت بشوید
واقع خواهد شد قبل بگوئیم که بغیر سزای حق می کشد آنکه خیر ایالنج و بوستان
دنیا بهشت است امجد الخدی یا آن بهشت جلوه کند و عهد است و عهد داده شده است
موجودان را از داخل در آن کاست هست در مملکتی که هر چه جرات مرستیان آن بهشت
باد اشرار اعمال ایشان و مصیبت و باز گشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت ضمیرها می کشد
مرایشان است بهشت آنچه خواهند آن نیم بهشت فراتر استحقاق ایشان چه ضعیفای سمنان و راز
ایشان از مرتبه کلی مضییعی نخواهد بود بلکه مرادی که مناسب حال خود می بیند یا بلند از مرتبه
در حالتی که با او باشد در بهشت کاست هست دخول و خلوت ایشان در جنت علی مرتبه
بجز در کار تو و خدا مستور و عده خواسته یعنی سران انکار خدای در خواهند یا سمنان
در خواسته اند که ریا و اتنا ما وعدتنا با ما می که برای ایشان در خواست می کنند که ریا و ادخال هم
جنت عدن و این و عده و تو و عده و و یاد کن روزی که حشر کنیم و شخص پناهی اند یعنی
خدای حشر کند مشرکان و یقیناً و تو ای که می پرسند من روزی که بجز خدای عام
است همه معبودان را از و بالقول و غیر آن و گفته مراد اصنام اند که خدای ایشان را معجزان و مخاطب
سازد یقیناً پس گویند ای شما ضللت کرد که دیدید عبادی خود را بنده ای
مر این گروه از ضلالت ایشان که کرده اند و با خلل در نظر محیی و امراض از قول
مرشد فیضی که می بیند بدان که یاری قیاد می کنیم و حق می دانیم آن شرک و مشبه
ما که سنی است ما را و شرد و ریا باشد آن خود من در آن که فرایم کسی
که ما را بستاند بجز تو یعنی تو این استند محض معنی آنکه انما که عبادت تو از دست بدانند
و ما را این استند پس ما را بکلی بیم ایشان را من او را که از دوستان و لکن مستقیم و لیکن
حق ایشان را بخیر دان کرد ایندی و با ما و و بدان ایشان را با مال و اولاد و هر دراز و
بدان و سایر غیبتی که شوالات که تا فرایش کردند انما ایشان را دعوت می فرمودند
و کانی و کانی و بودند در حال از این که هر چه هلاک شد یا تبا کهشته پس حضرت
صرت عن شانه بت برستان را مخاطب ساخته گوید قَدْ كُنْتُ كَذِبًا بَدْرَسِيكَ كَذِبًا
که این خدایان شما شمار را با حق گویند ما نمی گویند که ایشان شرک را خدایان و ایشان
مر از شرک من و دانستند ما یسخطون پس عیناً اند معبودان شما حاضر و غایب

[illegible]

کرمکان و کرام پیمان و فرادین مظهران و امثال آن **فَعَلْنَا** و چون که انبیا و صلوات الله علیهم
ماوند در راهی گشت در میان ایشان متفرقی با یکدیگر میبودند و بعضی از ایشان
حمله ای ایشان را بر آنکه شرط در میان این اعمال ایجاب است و ایشان را میبود **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ** و بعضی از ایشان
بجست یوم **یُسْرٍ** این روز قیامت خیر **یُسْرٍ** بهتری از روی قرآن و بعضی مسکن
ایشان در آخرت و از میان آن که فخر است که در دنیا داشتند و **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ** و بنویسند
از جهت مسکن است و استراحت از آن قبوله استراحت است و چون که در بهشت خواب نباشد و **وَكَوْمٌ**
سَقَوْا و **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ** و با آن روزی که در آن بشکافت اسماها بسبب این شیفته که بالایی طبقه
حسنت است و غلط او بر این همه موات است و او گران تر است از همه اسماها حق سبحانم و
او را بقدرت نگاه داشته و مایه است اما و صد قنای او را با ماها افکند و بهر اسماهایی که رسد
آن آسمان شکافته شود و **وَلَمْ يَكُنْ لَكَ** و فرو فرستاده شوند فرشتگان از الجان و
تَنْزِيلٌ فرو فرستاده و قدری زمین فرشته حلقه کرد و در موضع او برده که ملک
جهنم صحرای که در آنند و کوبند بعضی من است یعنی آسمان بشکافت از غم و دور
شود تا غم فرو برد و آن غم است که حق سبحانه فرموده **فِي ظُلُمٍ مِّنَ الْغَاسِقِ** و در حق
العلیاء آورده این غم است که ظالم بر آن است و در هر فیه **لَا تَكُنْ مِّنَ الْغَاسِقِ** و در حق
در آن روز ثابت است و خدای بخشایند راجه مدعیان زبان دعوی ملکیت بر پست باشند
وَهُنَّ كَوَافِرٌ و باشند آن روزی که از آن دشوار شدت احوال
وَيَوْمَ يُنْفَخُ و بادکن روی زمین که از فرط حسرت بغایت ظالم **عَلَىٰ** بود و بشکافت
خود یعنی بدندان میگردند و دست را چنان میگردانند که مراد جنس ظالمان است و گفت
آنند عقیده بر این معجزان سفر باز آمدن مردم ملحق احسان است میگرد و بسبب قرب یوهر از حضرت
سید البراء و اصلی الله علیه و آله طلبی بود از حضرت فرمود تا خطبه شهادت نکرده و طعام
فرمودم عقیده بر زبان دانست این سخن باقی بین خلق که عقیده دوستی داشت و سید نیز
وی آمد و گفت مگر از این بر گشته که سخن محول و شنوای و کلام میگوید که گفت فی الماحل داشتم
که همکاران طعام من را خورده و پیرون رفته گفت از تو رخصی شوم تا آب دهان بر روی وی
اندازم عقیده بر حضرت رسالت شاه صلی الله علیه و آله آمد و از حضرت در زبان انداخت
بود و آب دهان حواله روی دلائی او کرد و در ترجمه اسباب نزل ملک که رحمت کباب دهان
آورد و شعله آتش جان سوز گفت و بداند حضرت تو سبک و بر روی و میان کردید و مرد و کوب
روی او سوخت و قانین بود آن در انهای غم بود **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ** حضرت ای عقیده تر این روین مسکن
نی بینم مگر سر برایشه نشین بودم و در فرموده بدست حضرت رسالت شاه صلی الله علیه و آله و سلم
بقتل او مایه شد و بر دست مرخصی علی رضی الله عنه گفت و او را یامد در شان وی فرود آمد
که حضرت پیش آنکه آن ظالم روز قیامت **مَصْرُوعٌ** بسیار بخاید من آنکشت فلان صاحب
احقار آورده که چهار هزار بار بخاید اصابع تا مرفت و حق سبحانه در یکبار دست و پیر

[illegible]

[illegible]

یعنی فرو بردن و نابود کردن و زنی دختری بیل فرساید از میان ایشان بر بود و ایشان شکایت
بغیر بفرموده و شرط کردند اگر شر او بکشد که در میان آنند و بغیر و حاضر بود که خدا یا آن مسوع را
بکشد و نسل او بر یک کوهان دعا بغیر و بمن اجابت رسید که آن مرغ غایب شد و دیگران را و خوش
الیه و نیامد و جز نام از او نشانی نماند و در چنین آفتاب بد و مثل میت نماند و نظر منسوخ شد
مروت و معدوم شدند و قاتل و زهر دهنده نام ماند و عتق کجاء و صاحب ملعات از جپ
نشان عشق بر سر من و بغیر میل احد بیت عشقم که در دو کون حکام بد بد نیست
حقاقت مغیریم که نشانم بدید نیست **القصص** این قوم بدلان غیبت حقاقت در و جناد افرو و ده خطه
شهادت کردند و خدای فرمود که اصحاب رس را احلاک کرد و **فرونا** و اهل قمار که بودند
بن ترک میان این قبایل داد و نمود و اهل رقت **کیش** و فرندای بسیار که جز خدای
کسی ایشان ندانند **کلام** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و هر یک از این امتا که زیم از برای ایشان مشاقت
بان کرد و بر قصهای بغیر این را با ایشان و پیم کرد و ایشان را و بخت کرد و بر ایشان عزت داد
بغیر این چون نشنودند و بر اهل اصرار کردند و عذاب فرستاد و **کلام** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و هر
نست کرد و بر نیست کرد و **وَلَيْتَ كُنَّا نَعْلَمُ** و هر آینه مانند یعنی بکن شد و قریش علی القدر
الْقَوْمِ الضَّالِّينَ بران دو کباران نیت شاک بر و **طَرِيقَ الشَّوْءِ** و ازان بد یعنی سنگ ازان مراد
ازین حربه سدوم است که شهر بزرگ بود از نو تفکات و اول طاعی و خیر و طایفه السلام و را خنشین
و بعد از انقلاب آن حق بجهان سنگ بارانید بر اهل آن و کل قریش بران دیار میگشتند و اکثر
كُنَّا نَعْلَمُ آبا نبودند که در هر و خود نمیدانند و ازان بد های خود و ازان این عذاب
حسرت گرفتند **يَا كَاذِبُونَ** و **شَرُّوا** و نداشتند که ندانند ملک هسته کان روی که
امیدانند بر این کیفیت را یعنی بر حشر ایمان قلند و **وَكَاذِبُونَ** و چون به بختند و اکت
يَعْلَمُونَ و **كَاذِبُونَ** و فراموش کردند و ترا مگر **مَنْ يَنْفَعُ كَيْفَ** که مالوا ستمه اکتند و از روی نه کم
میگویند **هَذَا كَلِمَةٌ** آیا این کس است که او را **يَعْلَمُ** و **كَلِمَةُ** بر آن بخت خدای
و فرستاد بغیر آن که **كَلِمَةً** بدی که نزدیک بود که او بعضی دزدیم و بسیار جهاد و در حق
و اظهار دلائل بر مدعی خود **كَلِمَةً** کما و باز آورد مارا **عَنِ الْكَلِمَةِ** از بر مشن خدایا
وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَالِفِينَ اگر آن روی که صبر کردیم بر صبات آنها حضرت عزت و در جواب ایشان فرمود
وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانند **حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ** آن هنگام که به بیت عذاب را
که از اهل ایمان و ایشان **مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا** **كَلِمَةً** تر ضلالت سبیل محمول بر ضلالت
اهل اکت آورده اند که مشرکان سکی یا کفری یا یهودی را **يَعْلَمُونَ** ستمد چون سکی یا کفری یا کفری
و جوی نیاورد بداندی معنی خود را گذاشته بر ستم آن مرداختند و بخت بهمان فرمود
أَرَأَيْتَ مَنْ لَخِّنَا آیا دیدی کسی که فراموش **كَلِمَةً** و ازان خود را خدای خود یعنی
از روی خود را برستد تقدیم مفعول ثانیه بخت کثرت احکام است بدان صاحب مایولات
فرمود که هر بغیر خدای چیزی دوست دارد و بدو باز مانده و را برستند در حقیقت هر ای

خود را می برسد و بگویم که هوای او را بر محبت حق خدای می دارد و سید حسینی قدس سره در طریقه
المجالس اربعه که چون آدم صبح را با حواصق بدستد ابلیس و دنیایش یا یکدیگر می بستند و همچنان
استخراج انای بکند بگردی و چون که وقت از وصلت اینا با هم هوا متولد شد در هر هفتاد طریقت
از چو شش اختلافان بهر فرقت یافت جمل و صاف و صمیم که باز در دیار اربعه و در وقت از
ایشان است از هر ماده سه یا نیند و رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه
همان تاثیر و ظهور می یابد بیت غباری که خیزد میان راه است. چگونه که هر یونی را آنچه
اقوت غیبیه بود واحد است که فکته الله اول الیه حیل فی الارض در میان او و امرش شد و زبان
قرآن در بیان آن چنین فرمود که انما یت من الخلق الله هو یله کوی که اهل هواست و الله با طله
همه فرح لویند و ان فیما است که مختلفت هواسب و صول یختره لاولی است بیت سرز هوایان
از سر و دست و توک هوای غیر بیت اذانت ترون علی ایا می باشی تو بر آنکس که حواله اخذی
خود ساخت و بکنند **تکلیفاتی که امر از ان منع کنی این کلمه منسوخ است بآیه قتال**
مخرب ملک کان یبری ان احقره الله یسیری ان مشرکان یسفلون می شوند
بگویند حوض و یغفر کون یا تعقل چه کنند بدست لایق حیدر و بیدار کن عاقل معاند
و آنها که ایمان خواهند آورد خارج اند از انهم الا که انعام نیستند ایشان مگر مانند چهار
پایان در عدم انتفاع بسمع کلام و عدم تدبیر و ادله قدرت ملک علام با انهم افضل سبب
بلک ایشان که از انعام انقیاد متعین خود میکنند و اینها از عبادت بیرون بکل خود ایا می
نمایند و بر یکبار بیان طالب آن چیزند که ایشان را سود دارد و محبت ان الهما ایشان را
و ساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است میگزینند و در مقامات که موجب باشد مضارت
به او برود اگر تو را از یک ایا می بینی و نظر نمایی بضع بیوردگان خود که از شخص قدرت
کیف من الغفل چگونه بکشید و بسط که سایر از ظهور صبح تا بر آمدن آفتاب و زمان آن خلل
خوشترین آن شده است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و ابتلاض نور بصیرت و شعل شمس
مستقیم هوای مغرب نور با صبر و در آن محل هر دو مشتق و لهذا که ان نعم بهشتی ظل علود خواهد
و نوشته جمل سکران و اگر خواستی خدای هر ایند که ایندی آن سایر را ثابت و ابرام یافت
بر یک منوال **تر جعنا الشمس علیه در لیل** **بسر که داندیم** آفتاب را بر شاخون سایر علما
چه سایر جز بافتاب شلخته نشود که قصص از کینا قبضا **بسر که داندیم** **بسر که داندیم**
سایر را بسوی خود فرا گرفتن آسان می اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع لوپای
سایر آید و بولور اگر فیم چه اگر یکبار مقبوض شدی محبت مردمان که بیایه باز نیست
است معطل ماندی و بجز بعضی مراد از ظل زمین است یعقظت شب و صفر متعنه را جع
بدلیل و معنی است که خدای در شب بسط شبایه سرزمین که و عالم را تا یک ساخت و از ادوات
نداد بلکه آفتاب را طالع ساختد لیل شلخت و گردانید تبیین الاشیا با حشد ادحا و اوقا

روزی را نیز دایره مساحت ملک آن دلیل که شمس است قبض کرد با قول تا بازش شد در آمد و پس دورها
بجهت آن پیش خلق معین گردانید و در عین العالی آنچه که ساطع اشارت بر آن قریب است که مردم
در ظلمت محروم بودند و شمس نیز اسلام که بطلع جمال سید انام علیه السلام از احوال کرم طالع کثرت
و اگر آن سایه دایم بودی خلوت در عالم تاریکی غفلت مآذک بر و شبی کاغذی فریاد نای بیست
که در خورشیدی جمال یار کشفین حضرت را از غیب تاریکی غفلت کس نبردی و برون صاحب
کشور اسرار که بدین ابرار و روی ظاهر و مظهری است صلی الله علیه و آله و سلم و به هم اهل حقیقت است
است بفریب و کرامه وی اما بیان بجز آنست که حضرت رسالت علیه السلام در آن عالم در جبری بوقت
قبول در نزد حق فرمود یاران بسیار بودند و سایر مدح افندی بود حق سبحانه و تعالی بدست
کماله سایه آن درخت را نمود که دایره چند کلامه لشکر اسلام در آن سایه ها سوزند و این آیه
تاریخ شد و نشان خصوصیت و قربت آنست که فرمود لام تو ای رب یک موی را علیه السلام بوقت
طلب آری راغ کن قرانی بر دل نهاده و این حضرت را بی طلب فرمود که هر موی را بیستی و درین منکری
دیگر که بختی بیست فرست میان کلامه و قرآن در بر یا کلامه و چشم انتظار شد درین و از خجالت
سلیمی رحمة الله جنان مفهوم می شود که مظلوم بطلال نزل حضرت است بر حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله و آقا و آفتاب معرفت که از نطلوع دل نور شر طالع شده دلیل آن و قبض اشارت بسقوط
سهم و و ساطع در لغات مکرر است که چون آفتاب محبت از مشرق غیب بتافت محبوب
سر برده خورشید بصورتی ظهور کشید آفتاب محبت از مشرق غیب بتافت محبوب
الترتیب یک کیوملذ الظل و در امتداد او را نه بسنی مصرع در خانه ملک خدای ماند و چنین
قول بطلع شکسته و اعتبار بکلی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود و لول شاء الجماله ساکن
و اگر آفتاب احدیه مان نطلوع عزت نباید از سایه اش نماید چه هر سایه که همسایه آفتاب شود آفتابش
بحکم کم قبضت الینا بقضای سیراد بر کرد بیست روی محصور بود بر نور خود شید که رفت تا خواند
فنی ساطعان محمداً رقیب حقایق این آیه بسیار است طالع بعضی از آن جمله بخواهد
التنیر می رود و من الله المعونة والملازمة وهو الذي جعلنا واولئک است که سفلت لک الکلیک
لیا سا برای شهابی و غمشی قادر و نام میگیرید و التورم سا و خواب را لایق تاباند
آسایش بر باد بید و جعلنا التورم و کما یبدر و نراي بر خواستن و در مطلب محبت
بر اندک شدن و گفتارند نوم مشاهیر وقت و نشو که بر الکلیته شدن باشد از خواب عاقل
بعث اموات به از مرگ در حکم لقمان است علیه السلام که انما قنوقط کذاک تجوت و تنشر و هو
الذي ارسل الیهم و اولئک است که فرستاد باد ها را بر این بانی و خستنه مشاهیر و هندکان
بش از نور و رحمت که بولان است یعنی و نریدن ایشان غالباً دلالت میکند بر توقع مطر و بر آوان
و انزلنا من السماء ماء فخرجوا من ظلمات الى نورا و انزلنا من السماء ماء فخرجوا من ظلمات الى نورا
بلکه میتا تازه کنیم با آب شهری در راهی مریضی در آن خشک سالی بوده و اسکا سینه
در و در میان کلامه و قرآن در بر یا کلامه و چشم انتظار شد درین و از خجالت

[illegible]

و طاعت مومنان است زیرا که در این صفت از اجزای مفرست و ثابت شده که هر چه می توان بر این
عین و صفت ایست او تراب خواهد بود و توکل علی الله تعالی و توکل بر استیفا یا جبر خواهد
بود از آنکه که هرگز کامیوت نمیرد که متوکل بر این مکان دیگر بخت انشاء ضایع و بی بهر ماند و میسر
بجای نبرد و یکدیگر از صفات نقصان در حال که فدا کننده باشی برو و صفت کامل و کافی به
و بسته است خدای بزرگ و بزرگوار بکاهان پوشیده و انکار بندگان خود **حسینی**
دانا و مطلع بر آنکه الله تعالی جلال السموات و الارض ان خداوندی که توانایی بی یغیر پیافرد
آسمانها و زمینها و ما بینهما و آنچه در میان ایشانست از اهرمان و مولد فی سوره انعام در مکتب
شش شایسته از اقام دنیا فرستاد و حق تعالی پس ستود شد امر او بر عرش مجید که بر هر کس
مخلوق است از جن فضا که در **حسینی** اوست بزرگ بخشایش بر هر کس از ذات و صفات
او دانی بر او اسوای که از خلق است و اسوای که دانا بود بآن **و اذ اقول لهم استجدوا لکون و کون**
شود در مشرکان که بجهت کینه در خدای بخشایشند **و اذ اقول لهم استجدوا** کونند یکست در حق
اسمی است که سیم او را بجهت شناسیم چنانکه فریض اسم در حق از خدای اطلاق نمیکردند بجز
بجهت ملوک گشتند گفتند ما در حق را بجهت شناسیم **استجدوا لکون** اما بجهت کینه یعنی نیکم
مر آنچنین که بجهت ما را بجهت او **و اذ اقول لهم استجدوا** و زیاده میکنند ذکر حق و الله بجهت
او مر آنرا و سید از ایمان و در وقت از راه حق این بجهت هفتم است بقول امام اعظم و هشتم
بقول امام شافعی رحمه الله و در توحیات این را بجهت نهم و اکن مسکون و سیزدهم است که چون مومن
در قیامت این امر بجهت که مشتاقان از اهل انکار و نفور پس این را بجهت است از حق ان گفت
تبارک الذي بزرگست از خدای که بقدرت بر ممالک **جَعَلَ فِي السَّمَاءِ** و بیافرد در اسما و جهات
دوازده گانه را با قهرمانی که حقیقت آن جز و نداند و **جَعَلَ فِي السَّمَاءِ** و بیافرد در اسما و جهات
چهار و آنکه انتاب است **وَقَدَرًا مِّنْهُ** و ملو و شن و بار و شنی بجهت که **وَقَدَرًا مِّنْهُ**
جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً و اوست انگیزی است که بجهت تمام که او اینکست و در
اختلاف بجهت مخالف یکدیگر در صفات و احوال بخلق از یکدیگر در عاب و بی و این که اینکست
و اوست **وَقَدَرًا مِّنْهُ** که مر آنکس که خواهد که با کلام بدایع قدر و صفات فطرت را در این
لیل و نهار او را که **وَقَدَرًا مِّنْهُ** یا خواهد سیاست واری و شکر گذاری و نعمتهای حضرت یاری که نقاب
شب و روز از اجملات و **وَقَدَرًا مِّنْهُ** و بیندگان با بجهت که در خدای بزرگست اضافت
برای تخصیص و تفصیل است و در فضول او بوده چنانچه اسم در حق بجهت نه خاص است این
عبادت نیز خواص برگاه او بیند و این بندگان **الَّذِينَ يَسْتَوُونَ عَلَى الْكُرْسِيِّ**
آنانند که می بینند بر روی زمین از وی تواضع یا بسکینه و در غل و بایس و غل و بیلان و بیلان
و اذ اذ اقول لهم استجدوا و چون خطاب کنند مرا ایشان از نادانات و بعضی بی ادبانه در اقلند
و اذ اقول لهم استجدوا که بجهت ایشان در جواب قول یا سلامی یعنی سختی گویند که در آن سالر باشند
از ما که مراد ترک تعرض سفها است و ابراز از مجادله و کلام ایشان که اقل الحقیق الی و می

قطع کرد که بگوید زرق و سراسر، بگو قسم دوزخندگان تو میرو، و اگر از خشم خست
 و همت است، و دهن خورشید و خندان تو میرو، و چون از مجامع ایشان با خلق در صحبت خبر
 داد از مجامع ایشان با خلق بدین آیه دیگر خبر میدهند که **وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ لِرَبِّهِمْ** و آنکه
 شب و روز مجاهدان را برای پیروان خود **يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** و در وقتی و بیای است
 در وقتی دیگر در سبیل و قیام غایت **وَالَّذِينَ** و ایشان اقامت میدهند و اجتهاد در
 طاعت و انصاف بخشش روز و وضو شب **يَقُولُونَ** میگویند از روی بی ساری که **رَبِّكَ**
أَضْرَعَتْ ای پیروان ما که از ما عذاب جهنم طلب دوزخ را از عذاب جهنم
عَرَضًا بدرستی که عذاب دوزخ هست و از مرئی جاوید است **وَأَنْتُمْ سَاءَ**
وَمَا تَعْلَمُونَ بدرستی که دوزخ است و از عذاب و بد جای بود **وَالَّذِينَ** و آنکه
 امانند چون نفق کردند **كَيْفَ يَكُونُ** اسراف نموده اند و از حد بشدند یعنی در معاصی
 و محرمات صرف کردند **وَكَيْفَ يُقَالُ** و تنگ فراتر فستند و بخل نور نریدند یعنی محققا الله
 از مستحق باز داشتند **وَكَيْفَ يَكُونُ** و بود ایشان ایان اسراف و افراط
 است از این طریق طریقه اعتدال مرغی داشتند و از طرفین که مدام موم است احتیاز نمودند بیت
 و سطران ممکن هرگز از آن دهن که خیر امور است او ساطعها آورده اند که بعضی از شرکان
 بجانب نبوت مآب آمده گفتند که ای محمد ما شرک آورده ایم و خون بناحق بسیار کرده ایم
 و زنا و فجریان ماصدور یافته اگر این خدایی که تو ما را پیشتر و بخوانی از این گناهان
 گذرد ما میتوانیم که ایمان آوریم آیا آمده که **وَالَّذِينَ** و عباد الله جز آنکه که خود
 و غیر مستند مع **وَالَّذِينَ** با خدای بحق خدای بود دیگر **وَالَّذِينَ** و کشند
 ان نفسی که **وَالَّذِينَ** است خدای قتل آن نفس یعنی نفس من و معاصی
 مکر بحق یعنی بی حیات قتل که آن در قتل و قتل و سب و زمین بصاد و **وَالَّذِينَ**
 و زنا کشند چه امهات معاصی این سر کرده اند و در محصین از این معصود حیوانه آورده
 اند که آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم کدام گناه بزرگتر است فرمود الله حاکم و یوم
 خدای و حال آنکه او ترا با و یوم گفتم پس دیگر کدام گناه فرمود آنکه فرزند خود را بکشی از سر
 بان طعام غنیمت پس گفتم دیگر کدام گناه فرمود آنکه زانی با زن حرام خود پس قصد یق قول
 بقبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه که **وَالَّذِينَ** و قتل فاحش و زنا کنند
وَمَنْ يَفْعَلْ و هر که بکند ترک **وَالَّذِينَ** و **وَالَّذِينَ** بر بیند چرا
 خود گفته اند اقام و ادیبی است در دوزخ که از کار و از ادران حقوق خواهند کرد یا چنین است
 که سیدان میکنند از اجسام دوزخیان مثل خون و رو یا تا و بی عوجا اند در دوزخ برای
 طلب جنتی مقدر **وَالَّذِينَ** و دوزخ کرده شود مرگنده این کارها را عذاب
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت و **وَالَّذِينَ** و **وَالَّذِينَ** و **وَالَّذِينَ** و **وَالَّذِينَ**
 کسوار و بد اعتبار باشد **وَالَّذِينَ** مگر آنکه که تو بهر کندن شرک و امن و بگوید بخدا

و عمل صالح و بکند کردنی کاری شایسته یعنی اول آن اسلام عمل غایب و اولی
 است که الله پس آن که بکند میکند خدای سبحان و هم حشر گناهان ایشان به نیکویی
 یعنی سوابق معاصی را بقیه بر می گرداند و لاحق طاعت سجای آن ثبت غایب یا بداند کند ملک
 عصمت را در نفس ملک طاعت یا توفیق دهد اصرار باز یاد اعمال ما حسن یا بد را نیابد کند
 اگر آن را بایمان و در آخرت مبتلا سازد و اورا بخشنده و گان الله غفور و هست خدای امر زنده
 تا حکم نوان بقیه بر خیزد و مهربان بر ایشان با نیات توبه در دل ایشان و من کاتب
و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر شرک و تنزل و زناست یعنی هر که از معاصی دیگر بکین غیبی
ایشان توبه کند و دست باز دارد و عمل صالح و بکند عمل سزده یعنی تلاقی مافات غایب و آنکه
توبه را که الله شایسته پس بدو سستی که او باز میگردد بنواب خدای باز گشتنی باز رجوع میکند
 بجهت رجوع بسندید و الذین لا یتوبون الزور و بندگان حق امانند که حاضر نشوند
 بهیچ کار مشرکان و یهود و نصاری با بیان نگاه ایشان یا مجلس خنایا بصصت مبتدیان یا کواحه
 دروغ فتنه دهند و اذا هم و اذ بالله و چون بکند در هیچ یکی ناست عید مژور کواحه بلکه
 بودیان و بر هر یک از آن باقی کنند آن از ان و الذین اذا ذکروا و انکال چون مبتداده شوند
با کرامت و تقوی بآنها بود و در کار ایشان بعضی ماعظمان که خبر و اعلمها بود در یافتند
 بران یعنی نه ایستادند نزدیک اسماهان صما کران که نشوند اسرار آنرا و غیبی و نه کوا
 که نه پشت دانور از پاک بکوش حشر شدند و بدید بهیچ جلوات جمال امر از بداند حاصل
 انکه از آیات حق تعالی نور زدند و الذین یقولون و انما هم مبکونین تا کما گنا این
 و در کار ما بخش مار من از و چنان از نان ما و در یاتر ما و فرزندان ما فرع اعین کسی که
 روشنی دید ما بود مراد اهل و اولاد صالح اند که چون من اهل و اولاد خود را صالح و پاک
 معصیت ببینند دل او شاد و چشم او روشن گردد و یعلمون الحق انما هم و کردان
 ملای برای بوی هر کاران بشوایی ما را چندان و هر کاری که که شایسته است حقان شومند
و لیکن یخبرون العرفه آن کرده که ملک که شادند باز او شوق بد بفرقه بهشت
 یعنی بکند تو معنی در آن و گفته اند عرفه اسمی از اسمای بهشت بود و حصول عبد الوهاب آورده
 که گوشاست در هر او چهل تا هزاره و فرقه و فرقه و مرغان و اینصفت منان بد ایشان دهند
باصبر و ایاچه صبر کردند و شوق دریا و ایذای کفار و نیک مستللات با بر فقر و احتیاج باب
 ادای فرایض و یقولون و به بیعت یعنی پایند و حصص بلقون بشده خواند و به صیفه
 بچوبل بعضی عطا داده شوند فیها حیة در بهشت نند کانی بالی و سلاما و سلامی
 از لغات و مخافات با دعای زندگیکه و سلامت شنوند یا ملایکه بر ایشان تحیت و سلام گویند
 یا تحیت از ملائکه مانند و سلام از خدای شوند خالدین فیها و عاقبتی جاوید باشند در
 غفره با بهشت حسنت نسیم نیکو فرار که است بهشت و ما ما و جانی بیوفی
قل بکوی محمد بر میان ما یعبرون که در حق چه وزن نهند خدا بی تعالی شمارا بدیده

شمار از خطای کولاً عیالاً کیم اگر خواند و پدید آمدن شما باشد مرا و اگر فراق ایشان
بشناخت عبادت حق کلد بشم پس بدین سبب که شما کلد پ کردید مرا و تقصیر نمودید
در عبادت حق شوقی کولاً عیالاً کیم پس زود باشد که تکلیف شما ملازم شما که ترک کنید
و بیا باشد حق بت کلد پ لازم شما تا وقتی که شمار بدو زخم سازد و لغایتین ملازم شما بود
و گویند لازم قتل روز بدست سوره الشعراء مکیه و مع ما یقان و سبع و عشرون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

طسم کیم در مظلایان فتاده و بعد از آن میباید که حروف مقطعه اسماء قرآن است
و لهذا در اغلب بعثتین حروف ذکر قرآن ی اللهم و کونینما سبی است از اسماء الهی یا هر حرفی آغاز
باسمی چنانچه طسم بظاهر و سائر و مجید و کونیند مجید و بطریق و سدره محمد صلی الله علیه
و آله و سائر و در بحر اویده که طایفه اشارت است بطریق آن مرغان هوای و حدیث که طایفه اند با الله و سیر
عبادت از سیر و در کان طریق معرفت که سائر اند الی الله و مع ایمی می کنند بمسوی سلیمان
عبودیت که سیر و در الله فی الله یا اشارت است بطلب مبتدیان و سوره متوسطان و مضاهان متنبیان
صاحب کشف الاسرار فرموده که حق بجهانیه قسم دارد میکند بظواهر عزازیه و سنا جبروت
ایدی و محمد جلاله سرمدی جواب قسم اکر تلک الکتب البیّنات **ابن سنی**
اینها کتاب هدی است حق قرآن که روشن است احکام حلال و حرام او و مبین یعنی پیدا
کنند یقینست یعنی قرآن حق و باطل را ظاهر میگرداند و مقدمات هدایت و نتایج ضلالت را
ی سائر و چون قریش اینخصیص کتاب را کلد پ کرده ایمان نیاوردند و حضرت سالت پناه صلی
الله علیه و آله و سلم بر ایمان ایشان بغایت حریص بود این سوره بخاطر مبارک و بی شاق و امید
و حق بجهانیه بجهت تسلیم حد مبارک این آیه فرستاد که لعلک یا ریح فکک مکر و هلاک
کتاب و کشف نفس خود را **ابن سنی** و با تله غی شوند ایشان گوید کان یقرآن
ان شأنا یرزق علیهم **ابن سنی** اگر ما میخواهیم فرو فرستیم بر ایشان من الشکر **ابن سنی** از آسمان
نشانه از آیات قیامت یا بلایان یا بلاها قاهر و ماسره فضلت اعنا فله **ابن سنی** بس که در کفر
ایشان یعنی که تلکان و برین کان ایشان شوند **ابن سنی** قرآن آیت را حاضر و غایب **ابن سنی** فرو
توان و افتاد کنند کان و ما یا نهیم **ابن سنی** و فی الید بید ایشان هیچ سوره **ابن سنی** قرآن الرحمن
محمد **ابن سنی** از خدای بخشایند تو فرستاده بوجی بعضی سوره از قرآن فرو نیاید بعد از یکدیگر
الک انواعه مغرض **ابن سنی** مکران باشد از این روی که با تلکان **ابن سنی** کلد پ و او سیر بدین
که کلد پ کرد مرق را و بر کلد پ خود مصنف **ابن سنی** پس زود باشد که پاید بدین
نزد یک یا بوقت جهت یار و زمین آباء ساکنان را بدین شهر زود **ابن سنی** خبرهای الهی بودند که بدین
استهزا میکردند و باور نمیداشتند و بعد از آن آیات ان اخبار بشما می سودند حد **ابن سنی**
امروز بدان مصلحت خویش که فرای دانی و بشما می سودند و او که نروا ایانی فکر کند مکنایک
و مآه نمیکند الی الان **ابن سنی** بسوی زمین که بعضی قدرت که آیتش را **ابن سنی** چندین و دانیدم

[illegible]

خود میداد و بکریان در آورده و داد ای بیضه را که از خردن آن بس بخت است او سبید و خوشند و
بود منظر کنندگان و گفتند که شمع دست مبارک من می بیند و علیه السلام هشام بن قریب و کتاب وین
خبر و ساختن قال لیس لک کو که گفت فرعون مرا شرف خرم خود را که با کرم لو بودند که
ساجد جلم بدو می که این مرد جادویی است و انا فرعون بن سید که کسان وی میسوی ایمان آورده اند
حمله انبخت و گفت این جادو می است که درین مختصر مهارتی تمام دارد و بداند که بخیر که می خواهد
که بیرون کند شمار او را از هر که میسر دره از زمین شما یعنی در مصر جادو می خود خدا را نام و
بس چیز میفرماید شما را خدا را و بخیر میسوی او از او می دعوی روی بیت لطیف مشاورت
باقوم آفتند تا از برقه انا و حکم الامی تشریف خود از بیستند که خود در کار میسوی علیه السلام
مدد طلبید قالوا الرجاء و نجاه گفتند جس کس او را و برادر او را بدو توقف افکن و بقتل ایشان
شتاب مکن بشرا ظهروا کذب ایشان تا مردم در میان نیفتند و انقضی فی الملک این کارش را
و بر اکثر و بفرست در شهرهای مملکت خود جمع کنندگان یعنی اهل بیتان و کسان بهر شهر یا ترک
بکریا ساجد جلم تا بیاورد هر جایی که جادو می است و اطوین بر امده درین مختصر فرعون
کسان بطلب جادوان فرستاد جمع لشکر پس جمع کرده شدند جادوان و بیفتاد و نور مقادیر
برای حکامی روزی دانسته شد و وعده داده که یوم الزیته بود و وقت آن گفته شد یعنی فرعون
لشکر مردم مردمان یعنی اهل مصر اهل اتر و جوت و ابا هسید شما را هم ایندگان
یعنی فراموشید و جمع شوید لعل یسیر الشیخه شکیب ما بعد اتفاق بحری و یکم جادو و انا یعنی
مناصحت نمادیم در دفع میسوی و مدد ایشان باشیم بای روی این ایشان کنیم که انهم تعالی بک
اگر باشند ایشان غلبه کنندگان میسوی و هارون علیه السلام فلما جاء السحر بر آن حکام که آمدند
جادوان به یک فرعون ایشان را داد و دلوازی بسیار کرد ایشان کسلی شده قالوا فرعون گفتند
مرغوبان که انهم لک اجرا ایام را باشد در یک ازین دو یک قرآن گفتن القابلین که اگر باشد
ما غلبه کنندگان بحری خصمان تو قال نعم گفت فرعون اری باشد مرد من شمارا و انهم اذا
انقضی انهم و بدو میسوی که باغید شما ان وقت از جمله نزدیک شدگان یعنی اول کسی که من در آید
و آخر کسی که بیرون آید شما باشید ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادو و بهای خود را بچیدان
معیون در آوردند و وقت معلوم در بر آن حضرت میسوی علیه الصلوة والسلام صی کشید گفتند ای میسوی
اول تو می آتی جادو می و ایا ما بکنیم قال لیس میسوی گفت میسوی را ایضا ان القوام انتم ملقون
بفعلنا انهم شما افکنند که ایند مران ان القوام اجبا لکم و حسیتم پس بکنند در سبها و حصای بحری
بر میاب ساختند خود را که هفتاد هزار بدن و هفتاد هزار حصا بود و قالوا و لکنند بعد از آنکه در آنها
و حصاها بحری است افتاب بدر حرکت آمده و از مردمان عربی و خواست بر فرعون ط بیرون رفت
و قالیت فرعون ان القابلین انهم بدو میسوی که ما غلبه کنند کایم میسوی و هارون قالوا میسوی غصاه
بس بکنند میسوی ام ای حصای خود را فی الخلال از حالت او را و تلف میاید و انهم بس انحصار ازها
فر و یورد الخیر تر و میگرداند و بصورت مار خلق می نمودند و انهم السحرة ساجد جلم و میسوی

در گفتن شد نام ساحران عجم گفتند که انشتند که انقلاب حصا به ثمان نماند قبل سعادت
و از روی صدفی قالوا انما نرى العالمين کسکد کو بدید بر سر دکن مالیان بر سر موضع کرد شد که
سرت سویی و هار قریب ازین کس موسی و هارون قانع قوم ربیست فرمودی کند و چون فرمود
ای ایمان سخن بیاقت طلبید فکرم انستد گفت ایا تصدیق کردید و خص بطریق خبر مییابند
یعنی که بدیدند که مومنان را قبل آن اقدار لکسم پس از آنکه دستور هم مر شمار ابرامات
بوی اندک کسیر که بدست می که او هفت شحات الی الی عجم که انکه پیاوست شعل ابادویی
و با یکدیگر اتفاق کردید در حاکم من و فساد ملک من فکرم انستد پس زود بداند
که چون عقوبت خواهیم کرد شمار بر کر و بدید بخدای موسی بر جان حقیت کرد که لا فظعن ایلک
و از جل کس هر این بر سر دستا و پاهای شمار این چنانچه بخلاق یکدیگر موسی هر یکی از طوفان
با قطع اید و از جل شما کنیم از جهت بخلاف که طین کردید و لا صبر کس که این عجم را بدید بر سر کس
و شما را قایم بدید و مخالفان غیرت کردید فکرم انستد جادوان ایمان آورده که لا صبر کس هر ضری
و رنجی نیست بر ما از نهادید و ما از مرکب نمی ترسیم ان الی سرت یک بدن سخن که ما بشوایم بر سر کس خود
منشکر لیک که باز کردند کاین انما نطعمه بدست می که ما طعم میلید بر آن یقین کس که انکه بدید
بوی ما بر سر کس ما و عفو کند خطایات کناحان ما ان کما اول التوریت انکه باشم اول
کر و یک کس بخدای آورده اند که فرمود بنمود نادرست و پای چپان مومنان را بریدند
و ایشان از راههای بلند در او میخستند و حضرت موسی طی بنیاد علیه السلام بر ایشان نظر میکرد
و میگریست حضرت عزت بجای ابرو داشته منازل قرب و مقامات انس ایشان را بنظر وی در آورد
تا شلی یافت بظلم جادوان کان دست یادر باخستند و سر فضایی قرب موسی تا نخست
در هوای عشق شمع از آمدند و دست از تحت بالهای جادوان نکر بر دست و پا بر جای آن
بس طایفه السلام بعد از این صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات بدین
یغیور و در فرعون عناد و فساد ایشان زیادتی شد تا حاکم ایشان نزد یک رسید حکم لای
صادر شد که موسی با قوم خود از مصر بیرون رود و کافال تعالی و اوجیر الی موسی و وحی کردیم
ما بس عیسی ان اسر یقین الی انکه بدید شب بنیاد من یحیی بنی اسر لیل و کس فجات شما و حاکم
کفر در آنست انکه دست یغیور بدست می که شما از بی در آمدن شویید یعنی فرعون و قوم او از بی شما
در اینده شما را از نجس بکنیم و او شما را از قره سازید در مختار آورده که موسی علیه السلام بر بی
اسرائیل را فرمود تا پیرایا و فریو جهان قبضیات هر بهانه انکه عهد ما فریادیک است و یغیور احیم
که اهل خیر را بکشد پنا را بر حاریت بکنفتند و و حاکم فرمود نیک فلان شب قهر نمید و وقت
طلوع قمر فلان موضع جمع شوند ایشان برین صورت بتقدیم رسانیدند و چون وقت
رجل شده راه دروازه بر ایشان مشتبه گشت و معلوم فرمودند که بر وصف صدفی طی بنیاد علیه
السلام دیکند که تا بی اسر لیل تا وقت او را با خود بیرون بفرستد از مصر بیرون فتانند رفت
و از آن قوم کس را بر ملافین و صف طایفه السلام لطایع بنود موسی علیه السلام بخود نهادند

که هر که مرا ببیند و بدو سفینه السلام مطلع گرداند هر مردی که دارد بدو هم از غلام قوم مجنون و مسننه
 بشره آنکس زن موسی باشد و بهشت او و لجه و از گران صند و قدر در برای شیطانت بس
 با خراج آن اشتغال نموده و قهقهه قریب سطر السحاب رسید مردم مهم ساخته روی براه نهادند
 و تشریف در حق خروج ایشان بطهران رسید بصری پیدا شدند که بنی اسرائیل تهمید اسباب
 حیدر و خانهای خود اقامت نمودند و نزدیک و دور خواستند که در عقب ایشان روند در همانند
 قطری از عتقه قوم عجم و تغزیت و مشغول شدند و درین روز فرعون بجمع شدن لشکر
 امر که فرستاد فرعون بنی المذنبین کائنات **در شهر شانها که یای**
 تخت نزدیک بودند جمع کنندگان لشکر را و گفت آن **هو لا کشریمة و لیکن** و بدو سبی
 که این گروه بنی اسرائیل گروه اندک و حال آنکه حیدر مردان کالی بنی اسرائیل که در دست از بیت
 در آن شته و بیصحت نرسیده بودند شنیدند و هفتاد هزار بودند و همه بجمع قوم از نسبا
 و صیانت و کوه و شبان هزاران و کسری اما فرعون ایشان را نسبت لشکر خود اندک شمرده و گفت
 این گروه بسیار اندک اند **و لا یلکم لکالک یطوب** و ایشان را از چشم آن ملک آنجا از ما
 که بختگان اند یا بنی ابیهای قوم ما را برده **و لا یلکم لکالک یطوب** و ما هم لشکر ما سلاح
 داریم و انتقام کان مرا هم خوب را قریض است بآنکه قوم موسی که سلاح تمام دارند و نه بعل
 حرب و دانا اند **و لا یلکم لکالک یطوب** پس بیرون آورد در فرعونیان را یعنی داعیه خروج در ایشان
 پیدا آوردیم تا بیرون آمدند و بنی اسرائیل از بوستانهای و **و لا یلکم لکالک یطوب** و از چشمه سلها
و لا یلکم لکالک یطوب و از بطنهای و **و لا یلکم لکالک یطوب** و از زمین طهارت و **و لا یلکم لکالک یطوب** و زمین کردیم
 و ایشان را **و لا یلکم لکالک یطوب** و میراث دادیم باغ و بوستان و کوه و جاهای ایشان **و لا یلکم لکالک یطوب** و این که فرعون
 زندان یعقوب را چه قوی است که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بصرامه همه احوال فسطاط
 بحیطه قصر در آوردند و آنچه است که در زبان دولت دایمی سلیمان جلها السلام بملک
 است و گفته متصرفیهات قطیان شدند **و لا یلکم لکالک یطوب** شنیدند هزاران سوار بر مقدمه لشکر
 روان کرد و شنیدند هزار بیعنه قهین فرمود و شنیدند هزار بر میسره نامزد نمود و شنیدند
 هزار در ساقه لشکر و قدر کرد و خود با خلایق شمار در قلب قرار گرفت **و لا یلکم لکالک یطوب** یکی لشکر
 سراپا خرقه شمشیر شده در پی چون در پای احمد **و لا یلکم لکالک یطوب** و بیستم دلیران بر کوه و خرنوبین بقصد
 خون مردم **و لا یلکم لکالک یطوب** و فایده مشرقین **و لا یلکم لکالک یطوب** پس از این در آمدند بنی اسرائیل با قصد کنندگان
 بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بر آن خوب رفتند و داخل شدند در وقت شروق افتاب
 یعنی هنگام طلوع افتاب به بنی اسرائیل رسیدند و در آن زمان لشکر موسی بکنار دروای عتلم
 رسیدند و در پیرو و میگردیدند که نگاه افرو فرعونیان بدید آمدند **و لا یلکم لکالک یطوب** پس آن
 هنگام که در آمدند هر دو گروه **و لا یلکم لکالک یطوب** و **و لا یلکم لکالک یطوب** گفتند یاران موسی **و لا یلکم لکالک یطوب**
 هر آینه ما در پالنه شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را خواهد در یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم
و لا یلکم لکالک یطوب گفت موسی نه چنین است که ایشان شمار هر یا بنی اسرائیل **و لا یلکم لکالک یطوب** پس سنی که است

یارای و مددکاری برورد کانون سینه سرافراز خود راه نماید مراد درین حیرت و طریقت
لجباب پدید آمد محققان گفته اند که موسی علیه السلام در کلاه خود معیت را مقدم داشت کلمات
بع ری و حضرت رسول ما صلی الله علیه و سلم در قوله خود کرد ان الله معاه معیت تاخیر فرمود تا بر
ضلع بر فغان روشن کرد که کلمه از خود بجفت نکر نیست و این مقام مرید است و حبیب از خود بجفت
نکر نیست و این مرتبه مراد است مریدان هر چه که بیدان کند و مراد هر چه که بیدان کند بیست
ان یکی را روی او در روی دوست ما و آن دگر را روی او خود روی او است ما آوده انکه لشکر فرعون
چون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند سخت بیجا از بنی اسرائیل فریقین بدید آمد و بنی اسرائیل
یکدیگر را غمیدند بنی اسرائیل فرعون را گفت فرود آمد تا آفتاب از افق بافته بخواران میانه میخیزد
و ملین سر ایشان روی کرد راه مخلص و ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر ما از عقب ایشان
کجای تا که بکشت مصر کجای که هر کس که از کاه نماند بری ما اما بنی اسرائیل اضطراب بر مرتبه رسانیدند
که موسی علیه السلام بنی اسرائیل را می رسید که مادر یار الحکم تو کرد یار او را بکشت بخوان بر می حکمهای
جانب فرمود تا و حشر ای موسی ما و می که بر روی موسی آن از ضرب بعضاک الیکر آنگه بزن
بصی خود در پای قلزم را موسی علیه السلام بولب در آید حصای بر وی زد و گفت یا با خالک
ما را و ده قانت کف بس بکانت دریا و در رود و از ده راه بدید آمد و کان حکم فرقی
در بر دریا مجدا شد از هر کاه تصویر العظمی و هر کس که در کف فی الحاک با دی بر کف دریا
و بنی اسرائیل و شک شد موسی بر سطح از ده راه بدید آمد و از کف تا آخر وقت و هر کس که در
البحار و کفران را که قوم فرعون یعنی عمر را بولب در پای قلزم کرد آورد بر روی فرعون و چون فرعون
بکنار دریا رسید و ان ملک شاهد کرد خواست سفهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون بی بینید
که دریا از حقیقت من شکافته شک همان بطریق مساره ماوی گفت فرمود میدانی که این صورت
بلای موسی واقع شد است زنه را بدید در نای که هلاک شوی فرعون خواست که ضایق باشد چهره
علیه السلام بر ما دیانی نشسته خود را بنظر بدید و افکند فرعون بر این رفتی موافق بود ایفر
بوی ما دیان شیف و همان تکلف از دست فرعون پیوست برده روی بدید نهاد و هر نوعی از لشکریان
از راه بدید آمدند و بکافیل علیه السلام از عقب ان لشکر چه آمد و ایشان قریه ملایم تا تمام لشکر
بدید آمدند و حکم را در رسید که دریا حال خود باز رود یکبار آنها را بهر پیوست و موسی فرمود
غرق شد موسی بنی اسرائیل سلامت جوی کرده بر کنار دریا قرار گرفت لکن قال تعالی و لیغنی عنک
و بنات و در موسی بن و بن مؤله اخرون و هر کس که او بود در ایشان تا آخر تا آخر وقت و هر کس که
که داند بدید یکبار از ان فی خراک بدید موسی که در ان موسی و قوم او و اهلک فرعون و حشر او
لاکب هر آینه سلامت و قوت بود لایق من بدید بر قدرت الهی و ماکان اکثر هم مشورت و بنودند
بشتر قوم فرعون که در یکان جدا از هم قیظ خریک که موسی با فرعون بود که بدید که امان
نیلورد و او با حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون آمد و بود و ان ربک هو الکفر بالذبح
و در سرتی که از فریب کار او است غالب و کسی را قدرت علیه بر نیست مهربان است عنایت کند

و بدید

و

مگر بعد از الزام بهت و انزال طهر شد از ابراهیم و بخوان بر مشران عرب خبر ابراهیم که ایشان
بد و ضیعت نکست میکند و بغیر زنی او محقق و مستظهر نموده قال یادکن این که ابراهیم
گفتند لا یله و قومه مرید خود از رواق خود یعنی اهل بابل را و از ایشان پرسید که
ما بعدون بیت البجه بر سینه قالوا نیکه انما کنتن بی بر سینه تا ندان
فضل کما کلفین پس هیئت و یاشیم مراد را بجای و می ملازم بر عبادت مراد عقاب است
که ساخته بودند از انواع فلزات بر صورت مختلفه و بر عبادت او ملازم و میگردند قال
حلی میگوید گفت ابراهیم که بنان شما اعی شوقند خواندن شمار از انوار و بی
بخوانید ایشان را و خواننده را اجابت میکند او یقول و کسر یا سود میکند شمار که بر نفس
ایشان میکنند و روزی میدهند او یقول و کسر یا سود میکند شمار که بر نفس
از عبادت ایشان و ایشان از ناگواریش نمایند و قوم ابراهیم علی بنی نوا علیه السلام نقل استند که
او را بنوع جواب دهند بهانه تقلید پیش آورده قالوا و کسر یا سود میکند شمار که بر نفس
البجه که می دریاخته ام بدان خود که ایشان که کذا یقول و کسر یا سود میکند شمار که بر نفس
بر سینه میگردند و بران مضمونند قال کنت ابراهیم علیه السلام افرایتم ایادند مید
و دانستند شما یعنی بدانید که بر حال ما کنتن بعدون بیت البجه هشتاد که بر سینه از انوار
و ابراهیم الا قد موت شما بدان که درینه نیز بر سینه از انوار و کسر یا سود میکند شمار که بر نفس
که ان معبودن دشمنانند مرا یعنی شمار بر سینه کان ایشان تصور کرد در نفس خود بر سینه
تقریض ایشان به آن در نصیحت از قهر بیخ افغ است و دشمنی بآن مرید خود را ظاهر است بعد ضری
که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمن متعوی نیست یا معنی آنست که من دشمن مرا ایشان را بجه که از دشمن
دارند از این پس است پس دشمنی خود را در برابر دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و مخالف
ایشان را ارب العالمین و لیکن دوست من برورد کار ملایان است الی الی خلیفین
نصوح بدین آنکه یا فرید مراد را حدم وجود آورد پس او را می نمایند مراد را سستی بول
و فعل یا یا فرید مراد را ای اوستحق و را می نمایند بد حوت مطلق و الی الی هو یضعف و کسر یا سود میکند شمار که
او بخود را غلبه که تمام اجزای بدن من با آنست و می اشاماند شراب که موجب تسکین عطش و
ترجیح اعضای منست و رجوع المعانی آورد که مراد طعام الفت و شراب و لذت است صاحب
بخر فرمود که طعام وجودیت است که دلها بآن زده بود و شراب تجلی بصفت ربوبیه که از روح بآن
تازه باشند در کشف الاسرار نزد و التوب مصری طمس من نقل میکند این طعام معرفت و این
شراب شربت محبت و این بیت خوانند بیت شراب طهرت شراب و کسر یا سود میکند شمار که بر نفس
و از تجوی کلام محنتان دشمنان از سر کلام حقایق نظام انبوت عند ربی یطوبی و یستدین پی میون
بر بیت تراواله و مادام زخاک و طغی من ایا له ملایم این شراب به سستی مرا تو قیله
دینی از ان سبب گفته ام بر ما ان احکم و ندیم و لیدی من ایا له صفت فقر و شرف و بیون بهار شوم
پس مرا شفا دهد از تمام صلاقی رضی الله عنه مغفولت که چون بهار شوم بکاه مرا شفا دهد

بنور سلیمی قدس سره فرموده که مرض بیهوشی اظهار است و شفا بمشاهده انوار واحد قهار و در بحر
 آورد که چلری بتعلقات کونین است و شفا بقطع قطن وان و ایستد بجان به عنایت
 است که چون در رسیدن سالک را از هر منقطع ساخته میگویند و در حدیثی میفرماید
 تجرد از مرض قطعش باز ماند چه کسیت که هر خوب آمدی هیچ صفت نمیکشید و در حدیثی
 دیگر میفرماید **وَالَّذِي يُخَيِّرُ بَيْنَ خَيْرَيْنِ** و آنکس که میراند مراد از آن وقت اقتضای اجل
 برزخ است که مراد از لغت برای محاسبه و مجازات امام تعلیمی گفته که میراند بعد از وزن
 کند بفضل و گفته اند امانت بهصیت است و احباب طاعت یا امانت بهجمل است و احباب بطل
 یا امانت بطمع است و احباب بری یا امانت بفری است و احباب بطلاقت در حقیقت سلیمی آورده که
 میراند از نفس من و وزنه که داند بخود و وزن محققان امانت و احباب خوف و رجاست با بطلت
 و ذکر با ستار و تجلی و صاحب بحر فرموده که میراند مراد از اوصاف بشریت و وزن سازد با عدل
 روحانیت و باز میراند از اسماء روحانیت و وزن که داند بعضیات و امانت و حقیقت است
 که میراند مراد از امانت مزون قدس سازد بهوش خود که حیوة حقیقیه جاری از امانت است
 بخوبی و فانی را قوی هر مرتبه من و خواهر جان بر خرد را قوی عالمی یا شوق و الهی اصع ان یفهم
 و آن کسی که طمع میدان مراد از پلزم من در خطی **يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْكَ كُنُوزُكَ** گفته مراد از جزا اسناد
 گناه بخود با وجود عصمت بنوع جهت کس نفس است و تعلیم است و در تفسیر توره که مراد
 خطای است محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت خلیفه از ملک جلیل استادی حضرت
 آن خود **رَبِّ هَبْ وَجْهَكَ لِي** و در هر کار من بخش مرا و عطا کن کمالاتی در علم تا با آن مستعد
 خلافت شرف و راست خلق که **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و در هرستان مرا بسبب توفیق کمال
 در هر حال بشکایت راه و بر کزیدگان درگاه و **وَلَجَعَلَنِي لِسَانًا مُدْبِرًا** و در کلمات از برای من و زبانی راست
 بعضی ثناء **يَا مُنْكَرُ يَا نُفُوسُ** در هر حال بر اسمی که یعنی چای کن ثناء و تکیه و آواز من
 بر زبان کسی که بعد از من آیند و این دعا بعد از اجابت رسیده جمیع اسمان بخوبی و پیوند و نصاری
 و اصل اسلام ثناء حضرت خلیفه الرحمن صلی الله علیه و سلم میگویند و گفته اند مراد از لسان
 صدق من و صادق است و معنی این که ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راست کسی در آخرین
 امتان و مراد حضرت رسالت باشد صلی الله علیه و آله و سلم و **وَلَجَعَلَنِي لِسَانًا مُدْبِرًا** و در تفسیر التفسیر
 و کلمات مراد از و از ثناء بهشت بر نعمت یعنی مراد از نهادن که در منازل بهشت نزول میکنند
 و **وَأَخْرَجَنِي مِنْ بَيْتِي** و چارمن گنای مرا یعنی جان روزی کن او را تا امر زید شود اند **كَأَنَّ مِنَ**
الصَّالِحِينَ و بدو ریح که او است از کراهات و **وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ** و در سوا من را بدو
 که بر انگیزه شود مراد عان از قبر ها خود این دعا نیز تعلیم امتان است و الا انبیاء و انوار و سوا
 نباشد یوم لا ینفع مال ولا بنون و در حدیثی که سود نکلند و بکار نیاید خواست نموند بران
 هیچ احدی را **لَا مَنَ إِلَّا اللَّهُ** و در حدیثی که بپایند بخدا بدی خالص از کفر و معصیت
 او مال خود را در راه حق نفع کرده باشد و غرض از این است که حق از خدا نموده هر آینه آن مال

اورا نفع رساند و گفته اند سلامت قلب التماس است در چهارده لاله الا الله محمد رسول الله
 فربی انست که در سلیم از محبت دنیا و دنیاوی که انداخته و خیانت در پیسر کی یک از بعضی اهل بیت
 و از واج اصحاب بفر صلی الله علیه و سلم رضی الله عنهم امام تفسیر قلدس سر و حمة الله فرمود
 که قلب سلیم انست که خلی باشد از غیب خدای سلی و حمة الله فرمود که در هر ساعات و نسا
 کجند و نه مطالع عتبی بلخالی باشد از بدعت و مطمین بست و از سید الطایفه منقولست
 که سلیم مار کزاه بود و مار کزید را پوسته قلوب اضطراب است بس زیان جعق پان میکند
 که دل سلیم دلست ملام در مقام جرم و قفر و وزیر از غوی قطیعت مان شود و صلت
 را با عی و عشق وصل بی نام اگر دستم دهد روزی از بیم مجرم بگرد که ناله در کوی باشد
 تمام از کوی خونین سوزد مکن جندین ندا نیستی که حال عشق بازان این چنین باشد و از کوی
 نخله القشربیت و روزی که نزدیک گزاینک شود بهشت برای بر کین کاران فلان صفت
 انرا بیت و مبتاهک منازل خود سرور شوند و برتر متعظیم لغاوت و ظاهر ساخته
 شود و در هر یک برای کله امان نامزد و نگارند و مقامات خود را بهشت و غرور را ایشان پیرامید
 و قیل و کلام و کی بند را ایشان یعنی شکران بجز که حق سبحانه از ایشان و سید ایشان گفته
 تعبد و نیت بکافان انچه بود یا که می برستند از ان دوزخ الله بچند خدای بیعی بکافان
 خطایان شما که بر ایشان امیدوار بودید و حال بیقر و شک و جع بیاری میدهند شما را طبع
 عذاب از شما و بفرمودند و ناگاه میدان را نمودن از جلوس حریوت بد بشات قلبی و اینها
 هم و القار و پس بروید از افکنده شوند در هیچ بنای و کله امان یعنی برستند کات ایشان
 و جبر و بیس جمعوت و و در هیچ افکنده شوند لشکرهای ابلیس و بیستایان و ی
 از جن و انس ایشان قاف و هم و اینها بفرمودند و کوی بیستایان و جلال افکد ایشان
 در دوزخ در شرف میکنند یا اینها که یعنی عیبه و اضمار مخلصه میکنند بت برستان یا بتان میکند
 یا لکن ان کفر و صلاب و شین و جندای که مایه در در کله هم بداند و خود را از کوی تکر
 رب العالمین و وقتی که بیاورم بر شما را در تحقیق عبادت بروید کار عالمیان و ما اکتفا
 و کراه نکرده ملز و فضلات نداشتند مگر بیکاران از معتزات یاد و ان فاکلن شایون
 پس نیست مان اکنون همکس از شفاعت کنان جنة جنة من مان و است و الا صردی حرم
 و نند و سبی مهران و با شفت در توح القلوب آورده که حیم و حاصل حیم بوده که عاقلانجا
 بداند که الله از بختی قریب صخر و هم مامور است از اهل علم و علم پوری که در ان روز احکام
 کند در همه کافران و شرط و سبی بجا آورد و نخواهد بود الا خلا و میان بعضی بعضی
 الا المتقون افکد کافران از تروی حسرت کوی فدا و ان ککرة پس کاشکی بودی مارا بان
 کشتی که بودی مارا بان کشتی بد یافت کون من اللوین و عاقلی بودی در مائل بلور
 در ان ککان و کوی و ککان ان فی ذلک آیه و پس بیعی که در صخر ابلیس و احضار او با قوم
 هر آینه حلاقی است که عتلا با ان صخر و کین فخر فی کس ایمان فیاورده و ان ککرات

الْعَبْدُ الرَّحِيمُ **و** بعد سبقت که توبه کار تو اوست غلبه کند آن که سطوت
اورد و دیگر در بقایان آن که توبه بنده کار و کند و بی احتیاج بدیشان حداب فرستد
کتابت قوم تو چون از سر این **و** مکن بی کرم تا که به نوح علیه السلام فرستاد که از
ان سر که شتر خبر داد و قوم او باور نکردند از آن **و** مکن بی کرم تا که به نوح علیه السلام فرستاد که از
گفتند ایشان را و در ایشان نوح علیه السلام مراد اخوت خبی است **و** انفقوا **و** ایامی
ترسید از خدای که ترک عبادت او میکنند ای **و** مکن بی کرم تا که به نوح علیه السلام فرستاد که از
مر شمار از ستاده ام با مانت **و** انفقوا **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
و فرمان برده مراد قبول ایمان **و** ما اسألكم **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
چند مرتبه **و** ایامی **و** نیت اجرت رسالت من مکرر و در کما
عالمیا **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
کنید تکرار بر بقای و اطاعت جهت تالیف **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
بغایت محبت دل و بی آن سر و دست **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
با ایمان ابر و قصدیت کنیم تو را **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
سفکات و بی قراران و ایشان بظاهر ترا متابع اند **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
و نیت و انش من سید **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
ایشان عمل مومنان میکنند اما غیبه از کار و بی اخلاص است **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
الاعلی **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
بر آن اگر اندک عالم الغیب اوست **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
از مجلس خود بر آن تمام بیاور **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
و قسم من انکم مومنان **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
شاه آمد دعوت مکلفان خواهد اخذ **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
اگر باز نایستی ای نوح از آنچه میکنی **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
باشی از آن که انکه نشسته شدگان **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
و نامیدی از ایمان قوم ای بر و در کار من **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
که بنده مرا و بسوی من **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
حکم کردی **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
از کوه و کافران **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
در کشتی بر لیل و میاف و حیوانات و امتعه و ماکولات **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
خزانه ساختیم پس از آن حایران او دیگر از آن قوم **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
او باینکه قوم مرا **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد
هر که شکایت مظهر خود **و** ایامی **و** ترسید از خدای و بت میرسد

بخدای و پیغمبر او ملک از امت او هفتاد و نه تن ایمان آورده بلوی در کشتی بودند و آن را یک کشتی
 العزیز الرحیم و بدو رسیدی که خداوند تو تواناست بر حقوبت کا فان مهر بان بر تو ایضاً عذاب
 از ایشان یا بر تو نیست پیغمبران در خطر بودند باری و احتیاج بر ایشان داشت صدور لیس
 بدو روغ داشتند فی مراد فرستاد که از او هر که یک پیغمبر را منکر شود و منکر شد باشد
 اذ قال لهم اخوهم هو الاثمن یکن الکه گفت مرا ایشان را بر حسب و ایشان هود یا بر جز
 نمیکند از شرک و از عتاب الهی خائف نیستند و ای که کم رسول الین بدو رسیدی که من شما
 فرستاده ام پیغمبر و جو و رسالت تو الله و اطیعون پس بر سید از خدای و تو که مخالفت
 او کنید و فرمان نپذیرد از راجعه شمار ابدان دعوت میکنم و ما انما نکر طین من کرم و فی طلبه
 از شمار خواندن خود نزدی از مال و متاع و غیر آن کجری که از امرت العزیز یست با داف من
 مکر و برود کار جهان استون بکار نرود ایا ما میکنید بهر وضع بلند حلاقتی و ای غاشی
 اینده و روزنک لعنک بازی میکنید بان بنا بهی بنای بی ساری و دران ساکن نمیشوید
 کو یا جاست و گویند بر سر راهها خانههایی ساختند و در آنجا نشستند هر که بدیشان ملک شتی با او
 بازی کردند یا مراد بگو ترخانهاست و شوق و مصافقه میگردان حوضهای آب یا کاشیهای مسکون
 یا ایند رفیع لعل و لعل و کویا که جای میخواستند بود دران و انما یستم یستم جباری
 و چون بخت میکردید و حله میزدید میکردید بختی در حالی که سکران اید و سرکشان بعضی شفتن
 و نا بهر بان یا چون انتقام میکشید انتقام متعادل میکشید و اتقوا الله پس بر سیدان
 خدای و از سطوت جبار حکم که نه لایق شماست مکن رب و اطیعون و مراد راجعه میفرماید
 فرمان بوند که سود شمارین است و اتقوا الله ای امده که و بر سیدان خدای که مددکاری کرد شما
 انما نکر لکم بلایه می شناسید از انواع نعمتها امده که با نکر امده که بچار پلان چون
 شر و کاه و کوفند تا از ایشان اخذ فرماید میکنند و بیک و بدو بران قادر بر حال
 یا و مدد کار شما اند و جبارت و یوستا که ازین ای منتفع میشوید و حیون و بیشترها
 آب که صهر ستم و نش و نه از بر و انما نکر و منافی اخاف علیکم بدو رسیدی که من می ترسم
 بر شما اگر بیشک ثابت باشد عذاب و بر حطی و عذاب روزی بوند که روزی و بر حطی
 یا روز قیامت قاتوا گفتند طایان در جواب هدی علی بنی و علیه السلام سوا طینا و عطف
 یک ساخت و میماند یا نند و ما انما نکر و الا عطف و عطفی ازین دهند کان یسبی
 ما طریق و من استندیم ان هدا نیست این کار که ما برانم از بدو رسیدی و نفی و عمارت
 بناهای مفتح الخلق و اولی و مکر عمارت پیشینان از ما و ما اخر و عطف و نفیستیم ما عطف
 کرده شد کان وین حادثها نکر و ما کل کس که بدو رسیدی که رسالت هود را علیه
 السلام خبر هلاک کرد و ما ایشان را بیاد صحران فی شرک لایک بدو رسیدی که در هلاک قوم ما
 دشنام است و لا تکره و انما عاقبت اهل کاذب بعت کشید و ما کان که هر مؤمنی و بوند
 بیشتر قوم داد کرد و بدکان چه اند که ازین قبیل و ما علیه السلام در خطب بودند و باقی در معرض

و یکتا اله العزیز الرحیم و یحقیق بر و در کار قیامت غالب که از تعدد کتب و کلام
 ندارد و مهربان است که موافق از بهر ملک عقوبت بیرون آید که ثابت شود که هر که بپیش روی
 نیست که در قبله خود و در ستادان خدای یعنی صالح و امینا ساجد و ابوجهم السلام از قاصد
 اخراج صالح یاد کن چون گفت مرایشان را و او را ایشان از حیثیت قرابت صالح بن حمید علیه
 السلام الا تقربت الی الله فبما نیت سید از عذاب خدای که بد و شرک می آید از آن کفر و سبوت
 از سبوت بد و سبوتی که من برای شافری ستاده ام مشهور با مانت و راستی و تقوی الله و طبعی
 پس بقی سید و حذر کنید از عذاب خدای و فرمایان بر میسر ادرام و فقی و ما اسأله علیه و علی و بی
 ظلم شمارا بر صحتی که میکنم هیچ جزایی که من دهم و من بدان متهم شوم از آن خبری که لا علی
 رب العالمین . نیست مکافات من مگر بر خداوند عالمیان آنتر که گوید ای کذا شتم می آید شد
 یعنی شمارا نخواهند گذاشت و ما هم که در آنجا هستیم ایضا یعنی در دنیا از منازل و مساکن
 از آنجا که این از اوقات و سالها از اوقات و جرات و عیون و در بر پستانها و جاه ساز حاجه
 قوم شود را چشم و فکر نبوده و در آنجا و کشتها و خرمستانها که طبعی احسن است و شکوه
 درختان و بی نازک و نرم و لطیف است و تخت و تخت و تخت و تخت و تخت و تخت و تخت و تخت و تخت
 از آنجا که اینها در حالیکه ما هم در آنجا نشینیم و سکنایا تقوی الله و طبعی
 بر حق و خدای و اعلی دور و دور از پیش میگیرید و فرمان بریدم ادرام و احکام و لا یضیعوا امر المشرقرین
 و اطاعت میکنند فرمان کافران و کما امر کرده اند در نفس خود بکفر که بدین یعنی در آنجا
 میکنند فی الارض در زمین حجر و لا یضیعوا امر المشرقرین و صلاح می آید کار خود را و نه تن
 اند که قصید حلاک صالح علیه السلام کردند و قصه ایشان در سوره غل من کن خواهد غصب
 انشاء الله العزیز قالوا گفتند قوم خود در جواب صالح علیه السلام عما انت من المشرقرین نه
 جز این نیست که تو از جادوی کرده شدی کافی یعنی تو بسیار جادویی کرده اند تا عقد تو مغلوب
 ما انتشر الا بقرینت نیستی تو میگوئی که ما نمیدانیم و ما بصورت بشری و صالح علیه السلام از حقیقت
 حال و بی محلی باشد نه انستند که انسان و از صورت چهری دیگر است نظر چند بی صورت
 ای صورت بی صورت ها جان بی معنی است که صورت بی صورت در گذران صورت و معنی منکر
 و آنکه مقصود از صدق باشد که چون فهم شود و ایستد صورت بود و صالح را علیه السلام
 بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند فی مثل ما بشری دعوی رسالت چرا میکنی و چون
 ترک نمیکیری و درین دعوی مصری قامت با یکدیگر پس پارتاشان از خود در طاعت آن گفتن
 الصادق علیه السلام که حسی از راستی که بان در دعوی خویش صالح علیه السلام فهمید که شما همه
 طلبید ایشان اقتراح کردند که ازین سبک معین نافرمانی حیات بیرون آید چون مدعا به
 ایشان حاصل شد قال هان نافرمانی که گفت صالح علیه السلام این نافرمانی است که شما
 طلبیدید مرا از انصافی است از آن و اگر از آن نافرمانی و شعار ایشان خود را می
 دانسته شه بعضی یک روز از ابان اوست و روزی از ان شاد و بیست و بی مزاحم

[illegible]

[illegible]

افتاده از که با بخت می شیند که نگاه این سیاه در هوا بیدار آمد و نیکی خنک از آن و نزدیک گرفت
 اصحاب بلکه بخشدن شد و یکدیگر را از او زدند که بیا میدان تدریس می آید اینها سایش یکم همسین
 که جمیع ایشان در زیر این بخت شیند آتش از وی بیرون آمد و در آسودخت جنبه حق بجهان
 فروید **فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلُمَةِ** پس تکانید کردند شعوب و اهل السلام پس
 فرار گشت ایشان از عذاب روز ظلم و ظلم در لغت عرب سایه داشت و آن این سیاه بر شکل سایه بان
 روز بر سر ایشان بود و گفته اند چون حرارت ایشان بغایت رسید بجهت کوی رافران داد
 تا از جای خود برخاست و چون سایه بانی در هوا بیدار شد و در زیر آن آنها خنک دیدند آمد ایشان پناه
 بر گرفت که بودند و بر ایشان فروید آمد و در احوال کرد **أَنَّهُ كَانَ عَذَابٌ يَوْمَ عَذَابِ يَوْمِ**
 بدرستی که عذاب روز ظلم بود عذاب روز بر سر گرفت **فِي فُرْكَانٍ** آیه بحقیق که درین عذاب
 که از بر آید از آتش سوزان بیرون آید هر آینه نشانه ایست بیکال قدر متعین حقیقی و مکان
أَكْبَرُ مِنْ هَؤُلَاءِ و بنورند پیشتر اصحاب ایکه می شناسد مراد ایشان است چرم روی نیست
 که از اهل ایکه کسی شعیب علیه السلام ایمان آورد باشد بخلاف اصحاب مدین که جوی از ایشان ایمان
 آوردند **وَأَن رَّكِبٌ** و بدرستی که آنرا یک کار و کوه **الْعَرِينِ** اگر چه است عذاب کتک اندیاز
 بر اندای ایشان مهربان با دنیا و شایان ایشان این آخر قصص هفت پیغمبرست علیهم الصلوة
 والسلام که بر سید اخضر برای تسلی دل مبارک سید مختار صلی الله علیه و آله و سلم درین سوخته اند
 شد و تمهیدان حکیمان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر گاه یک پیغمبری کردند معذب
 شدند و ایشان نیز بر تکانید پیغمبر عذاب خواهد رسید **وَأَن تَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ**
 و بدرستی که قرآن فرود آمده بر در کار عالمیان است **نَزَّلَهُ الرُّوحُ الْأَمِينُ** فرود آمد
 خدای بزرگ بر روح **الرُّوحِ الْقُدُّوسِ** بر روحی جبرئیل علیه السلام تلقین کرد تا و تو فرار فرستی
 از وی در دل خود نگاه داشتی و حصص بحقیق تو سر فرغ و حانون از روح الامین خواند پیغمبری
 فرود آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو از وی اخذ کردی پس در تو و حای آن شد و این بجا داشت که گویا
 بر دل تو فرود آمده **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ** و تا شما را بریم کنند کتان درختی را **وَلَقَدْ**
عَزَّيْنَاهُمْ بزرگان عرب و یهود و منکران را بلسان عرب خود و صالح و شعیب و اسماعیل بوده اند
 علیهم السلام و از وی **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ** و بدرستی که مکر قرآن با نعت حضرت رسالت صلی الله
 علیه و آله و سلم در کتب پیشینان بود و در بعضی تفاسیر آورده که مشرکان عرب در بعضی از امور خود
 که شک بود بر وی با حجاب بی امیران کردندی و سخن ایشان که در آن گفتندی قبول کرده عجت پیدا نکرد
 حرف بجا نه فرمودند **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ** ای ایست هر مشرکان قریش را نشانه و صحت قرآن با نعت
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ** ای ایست که سیدانستند قرآن را بصفت او یا
 پیغمبر را بعت او و ایمان بی اسرار که برکت سالفه گذشته اند و شهادت مردم دائم بر چنین موجب یقین
 و حقیقت است **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ** و اگر ما میفرستادیم قرآن را بر برخی از آنها که خیر عرب
 اند هم لغت عرب **فَرَأَاهُمْ** بر خدای آن جمعی قرآن ایشان بلغت ایشان و این دلیل

۱۷۱
 یا حق اعجاز قرآن بودی که باجمعی کلام عربی که در فایات فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند
 مشکاف از بهر توفیق **بسم الله الرحمن الرحیم** بنودند و ایشان را بدان قرآن منزل ایمان آوردند که آن چه گفتند
 که عرب را از تاهت عجم عربت باقر قرآن از ابراهیم یوسف خرمی منزل بی ماخیم کافران
 نمیکرد و بداند که فهم میکنیم و معنی آن در پی ما **بسم الله الرحمن الرحیم** که در پی ما
 از پیران و عناد از قرآن **بسم الله الرحمن الرحیم** که در پی ما **بسم الله الرحمن الرحیم** که در پی ما
 بدان **بسم الله الرحمن الرحیم** که در پی ما **بسم الله الرحمن الرحیم** که در پی ما **بسم الله الرحمن الرحیم** که در پی ما
 امر که شده دیدند یا در قیامت **بسم الله الرحمن الرحیم** که در پی ما **بسم الله الرحمن الرحیم** که در پی ما
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند وقت آمدن آنرا **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ**
 بر کی نماند یا احییم مادرک داد شدگان یعنی ای مادر اهل بیت دهنه نابکر و پیر و قصد یقین
وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ آبا بعد از ما شتاب می کنند و می گویند امطر علینا جاره
 و فائده آنها بعد فایده آنکه در وقت رویت عذاب مهلت میطلبند **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ**
 ایادیدی و دانستی که اگر بخورداری دهیم ایشان را سالها و زندگانی بخشیم **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ**
وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ پس بپایان بدیشان آنچه بودند که وعده کرده شدند از عذاب ما **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ**
وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ دفع کنند از ایشان عذاب را از آنچه بودند که بدان بخورداری
 یافته بودند یعنی منع دنیا و غیر او دفع عذاب و مانع عقاب نخواهد بود که کثافت آورد که سمیون
 بن مهران از زو مندا لقای شیخ حسن بصری بود رحمة الله علیه روزی او را در طواف
 خانه کعب یافت و گفت مرانکه ده شیخ ایت بر خوانند که ما اخیر عندهما کانوا یجتمعون
 میمون گفت **لَقَدْ وَعَدْتُ وَأَلْفَعْتُ** بند دارم و سخت را تمام کردم **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ** جهان بی وفایت
 مردم فریب که از دل و بایان قرار و شکیب **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ** نکر تلخا هشر نکردی ای سر **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ** نیفتی و مالش را از دست
 که اندم که مرک اندر این راه مانده مالش کند دستگیری نرسد **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ** و ما اهلکنا من قریب و هلاک
 کردیم **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ** کردیم **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ** کردیم **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ** کردیم
 بای بدادن عقی اوله پیچیدن فرستادیم ایشان را بجهنم دعوت کردند و از عذاب حق سبایت
 و چون قصد یقین نمودند و در عناد و جود افزورند **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ** و ما اهلکنا من قریب
 و نیستیم ما مستکار که قبل از آنکه از کس و اهلک کنیم در پیش خود کرده که قریش میکنند دینی که دلی
 نام داشت نزد محمدی ایاد و قرآن بد و میخوانند حق بجهنم قید سخن ایشان کرده و فرمود که **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ**
وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ و هر و نیایم بقرآن دیوان و ما یستغنی عنکم و ما یستغنی عنکم
 و نشاید و در این و ایشان را فرود آوردن قرآن و نتوانند و قادر باشند بر آنچه غیب و ملائکه
 ایشان را از رقیق آسمان مافزاید **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ** **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ** **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ**
 کلام ملائکه دور کرد **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ** **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ** **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ**
 است و در اخبار او و هر یک از اهلان را میگوید **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ** **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ**
وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ** **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ** **وَقُلْ لَنْ يَخْلُصَ مِنْ ظُرْمٍ**

ویم کن خطاب خاص است با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید که هر یک از جناب خدا حقیقت
آفرینند خویشتان نزدیکتر خود را و حضرت بعد از نزول این بابت بگوید صغیر آمد یک
از ایشان را اندک کم چون جمع شدند فرمود که اگر کوه شما را در زیر این کوه جمع سوار افتاد مرا تصدیق
میکند گفتند آری فرمود که من یم کتابم شمار از جناب حضرت که در پیش است قهر از استماع این
مضن متغیر شد متفرق گشتند و با ولع بایزای وی برخاست و انقضی بجا گشت و فراموش
بال خود را بفرمود و زور و اگر ام کن من انفس من المؤمنین مرا از آنکه بی روی فکر ده اند از کوه و
خون حصوک بین کله از نمانی گفتند حشر تو و مناهت نکند فقل انی نبی قد علمت و
بریک که من بزار از لطف شما می کشم مرا بآن مولد خلق کنند کم و در کل علی العزیز الرحیم
و قول کن در کفایت مهمات خود بر خداوند غالب که قادر است بر همه اعدا و مهربان که توانا است بر هر
اولیاء الدین که یک چنین حق است انکه می بیند ترا آن هنگام که بر بعضی بی بغاز قهر و غضب
میکند از وی و قتل و خالی شدن و می بیند کشتن ترا یعنی تفرق نمودن در میان طوائف که در
بنیام و ریکی و بجهت و قوی که امانت ایشان میکند انده السیمة العلیه می بیند در سببی که خدا
اوست فقل انی نبی قد علمت تو را از آنکه علی من تزلزل الشیاطین آیا خبر کم شمار که حمار
بر کله از میان فرود آیند در میان قبل ازین ذکر فرمود که روانا شد فرود آمدن شیطان بر محمد بیعت
عدم تناسب و تقاضایان میفرماید که تزلزل علی کل اقل انهم فرود می آیند در میان بر هر
در و در حکاری مثل کاهان که ایشان میفوت الشیخ فرامیدارند کوس را بسخن شیطان
و فرامیکند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها بان اضافت میکنند و اکثر کلام بود
و پیش از ایشان دروغ گویند ازین و در احوال فرمود که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی هر ایشان
بصفت کذب موصوف اند و لشکر را و شاعران مشرب چون این زهری و همی و منافع و امیر
تفسیرت هم الفات و در روی ایشان میکنند سنها بی بیرو ات ایشان در تفسیر از امام
حم الهادی و خدا نقل میکنند که در شاعر در باب حضرت رسالت بناه صلی الله علیه و آله وسلم
و بدست اسلام شعر می گفتند و مشکان یاد گرفته میخواندند این آیه در شان ایشان نازل شد
انهم انفسهم فی کفر و یومنون بکلام سکران می شوند
چون قسب و تشبیه و مجاز و مطایب و طعین در انساب و مدح نامستحق و هجوم الایق و افرط در مدح
و ذم و امثال آن هر قدر بگویند مالا نقیض و انکه ایشان میگویند بلخبر می کنند بعضی بشت
نا کرده بر خود کوه می دهند و پناه می ندادند بکسی در ملک ظلم می کشند و اگر کسی قصص اشعار
احول حلیت کند و بسیاری ازین متولد مطلع شود در تفسیر کلام خود و این آیه حسان
و این رولع و جوار شمرای صفا بر صی اده ختم بجناب بنو تماب اما که بوقت عرض و ساینده که حق
بخواند می دانند که ما شاعریم و این رولع گفت می فهم که برین و صغیرم حضرت رسالت بناه صلی
صلوات الله فرمود که من جهاد میکنند به شمشیر و زبان خود و شعری که شما میگویند در شان
کفار بر ایشان صفت تراست از تر و این آیه نازل شد انهم انفسهم فی کفر و یومنون بکلام سکران

واری سرگردان اند مگر آنکه ایمان آورده اند و عمل الصالحات و عملهای ستوده کردند یعنی پیغمبر را
 صلی الله علیه و آله و سلم ستایش فرمودند و تعجب و مذمت کفار و اشتغال نمودند و ذکر الله کثرت
 و یاد کردند خدا را در اشعار بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و توحید است و تعجب و بطاعت
 و تنبیه از غفلت و انتقص از این بقره مظهر و انتقام کشیدند از مشرکان پس از آنکه ستم دیده شدن
 بودند بجهای پیغمبر ایشان را یاد کردند و حضرت رسالت بنام صلی الله علیه و آله و سلم حسان را گفت
 انما انزلناک من السماء فی سبعة عشر نزل و حضرت حقیق بنای قدس سره درود پانچ در بیان اول آورده اند
 که چند قاضی حکیم جلاد کرد در کربلا و الشعر بن نعیم الفاوی شعر را که سلطان بحر شعرند جمع ساخته
 و کند لام استغراق در کردن آنرا خسته گاه در غرقاب بخت و غایت عزایت می اندازد و گاه تشنه
 لب در برآید حیثیت و ضلالت سرگردان می سازد اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح عمل و صدق
 ایمان در زورق امان الالذین استوا و عمل الصالحات نشینانند و بسایه انوار و فکر و الله کثیرا
 بساط خلاص و ناحیه نجات پیوسته و یکی از افاضل کلمات بیست شاعر از اگرچه غلو خواند
 در قرآن خدای عز و جل است و ایشان هر یک ظاهر استثنای من و سب قرآن را در حق خود و زود باشد
 که بدانند تا آنکه ستم کردند بکفر و افترا و نسبت پیغمبر شعله بعد از موت که منقلب می شود و بکلام
 مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود اللهم اجرنی یا مجیم سورۃ الفجر

سورۃ الفجر

در باب التفسیر از اخفش نقل میکنند که هر حرف مقطع برای ابتدای کلام و آیه ای کلام
 است پس دلالت ایشان بر اقتباس و انتقام معن جملین این طس ختم سورۃ شعر و فتح عمل است
 یا طای ایشان بر طهارت قدس الهی است و پس بدینسان عن تاشی و باطل و فداکان را و سلامت
 قلوب ایشان از ماسوی الله تک آیات القرآن این سورۃ ایضا قرار است و کثرت تفسیر
 و آیه های کتاب روشن گشته بر احکام حلال و حرام عطف کتاب بر قرآن عطف لحدی الصفتی است
 بر دیگر قرآن بجهت آن گفت که میخواند و کتاب با عتبار آنکه می نویسد هدای و تشریف و تفسیر
 و این کتاب راه غایب است و مرده دهند مگر ویدکان الذین یحتمون السلو و اما که بیای مید
 نماز را بحدود و ارکان ان یؤتوا الزکوة و میدهند زکوة اموال خود را بمسکینان

و هر یک از این هر تفسیر و تفسیر و حال آنکه ایشان بر سرای دیگر ایشان بکمان می شنوند تکریر و تفسیر
 اشارت باختصاص ایشانست در قصد بقا آخرت ان الذین لا یؤمنون با کفر بدین سبب که اما که
 نمیکروند بر سرای حقیقی رب العالمین اما الله را ستایم بر روی ایشان عملهای زشت ایشان را یعنی شتم
 طبع و محبوب نفس ایشان که اینها را بر صاحب قوای آورده که در ایشان اما فی و شهوات
 ترکیب کرده ایم مکارهای زشت را خوب می بیند و این حکم طبع دارد فی یتمون
 پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود و اول الذین یحتمون السلو و اما که بیای مید
 راست بدی عذاب یعنی عذاب بد در دنیا چون قتل و اسیر در روزی و هر یک از این
 هر الاخر و ان ایشان در سرای دیگر ایشانند زبان کار تو بسبب قوت مثبت و اعتقاد

صوت و کلام الله عز وجل ویدرس سستی که تو قلمین کرده می شوی قرآن را یعنی فرامیگیری و بتلقین
جبریل علیه السلام می آید و چون گفت موسی بن حمران مرکبانی را که با او بودند در وقت توجیه از مداین
بصره و راه گیر کرده بودند و زنش را در دهن نهاده اند و سر مادر را فترتی آنست که را بدن مسی
که بر بدلم افش افروخته سائیکه میباشیم زود باشد که پاره از آن آتش جبری یعنی از کسی که بر
آن آتش باشد و خبر راه پس هم آنست که میباشیم یا مادر برای شما شعله آتش غم گرفته
آتش که تصور است شاید شما هم شعله آتش که با آن کارها پس آن حکم که آمدن موسی
علیه السلام نیز یک آن آتش نوری دیانی احراق افروخته از درخت سبز و کوفته آتش
بحر چون سایر اشیا و بر هر تفند بی چون موسی علیه السلام انبار سید نوری آن که هر یک
نکالده شد باطله برکت داده باد من فی الشیء هر که در مکان آتش است یعنی در بقعه
مبارکه یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی علیه السلام و من جحش و هر که کرد آتش
است یعنی ملائکه و یحیی بن علی بن ابی طالب و یحیی بن علی بن ابی طالب و یحیی بن علی بن ابی طالب
از تشنه آورده اند که چون موسی علیه السلام این ندا شنید گفت ندا گفتند که کیست باز ندا آمد
یا موسی ای موسی بد رستی که ندا زنتك نال الله العزیز جلیم منم طالب
لنای حکم گفته بصواب و التمسک و یکن عیای خود را موسی علی نبینا و علیه السلام
عصا بیفکرتی الخال ماری شد و آغاز رفتن کرد فلما راها تنفس بر چون دید موسی عصا
که حرکت میکند باضطراب و هر طرف می رود کما انما ان کی بیا که ماری است با یک تیر رو
در اول حال چون مادیان خود می بود و در آخر از دهان می شد و در تفسیر امام ابواللیث رحمه
الله آورده که در وادی مقدس جان بود و نزد فرعونان نسیان شد و بر هر وجه موسی
علیه السلام انصورت مشاهده خود وی مدبر روی بگردانید در حالتی که گریزان بود از خوف آن
و که یقین و بازگشت باز دیگر نداشت که با موسی خفت ای موسی من من غیر من
ای که خاف که لا یسألون بد رستی که منم که ترسند فرستاده شد که ان یعنی ایشانرا
ترسند بدی عاقبت نیست تا از آن ترسند و بیایند ترسند سفکاران از من ظلم مکن
کسی که منم کند که ترسند از حسن بعد ستر من بد و بجای آورد نیکویی بعد از بدی یعنی توبه کند
پس از نگاه و فی عویر حیم پس بد رستی که کون امر نه ام تا ایشانرا مهر با خبر برایشان
و از خلیف یک فرستاد و در آوردست خود را در گریان برهن خود برهن موسی علیه السلام
است بن نداشت بر حکم شد که دست در گریان کن خدیج یضاکم من ترسند تا بیرون آید سفید
و در خشتند موسی علی بن ابی طالب و سید ای او از آن برص میرا باشد بر موسی علیه السلام دست در
گریبان برود در خشتان و نورانی بیرون آوردند از سید که این دوا به و ظاهر که فی تیر آیه است
در جمله نهایت که عجز است و برین سالت از فرعون و توبه موسی و فرعون و کوه و ان الله
کنا نوقمنا فاسقین بد رستی که ایشانرا هستند که و برین پروت و فنکان از دایره قهان

فلما اجابهم فقالوا يا محمد بن عبد الله انما نحن قوم اهل البيت ما وراهم
 رسالت مني رسول وهوذا قالوا لهذا محمد بن عبد الله انما نحن قوم اهل البيت ما وراهم
 است بعفوهم كس دانند كه اين محرم است و بجز او و ايشان و منكر شدند كه اين بجز ايشان و ايشان
 انفسهم و بپايدن بودند بدان دلهاي ايشان يعني يقين ميدانستند كه اين ايشان ديكر
 خداوند است و محرم است و انكار ميكرند و ظلمت و غيبي را از روي ستمكاري و بيزاري و سرکشي
 فانظر كيف كان بيني و بينكم بعد عافيتكم للسرور انحرار تباها كرات
 كردم تا باب غرق شد تا و در عقيبي باقى خواهند سوخت بدست من و حاله مفسدان
 تافخش است و سرانجام اهل فساد افش است و انما ايتنا دود و سيلان و بذر رستي كه ما داور
 داود بن ايشان و بر او سلیمان را دانشي از احكام شرع ما و دي كفته كه علم كمال و قال النبي لهم اني
 و كفته بعد از اعطاي علم متابيش و ثنائى ان خدايي را كه بسبب دانش فضل اعطاي كثر افزوني
 داد مرا بسياري من جبار و انما ايتنا دود و سيلان و بذر رستي كه ما داور
 گرفت سليمان از داود نبوت يا علم را و كفته اند ملك را با نيك قايوم مقام او شد دود بر سران
 ديكر كويند داود را حلي و عليه السلام نوزده سرور و هر يك را حيم ملك داشتند حق سبحانه
 نام هر كدام از آسمان فرود فرستاده و در آن چند سله ياد كرد و فرمود كه هر كدام را اولاد تو اين سله
 جواب دهد و بعد از تو وارث ملك باشد داود فرزند او را جمع كرد و اخبار و اشرفي را بطرف اخيره
 مسلمانان بر فرزندمان عرض فرمود كه بگويد نزد يك ترين چيز ها کدام است و دور ترين اشيا
 چیست و کدام است آنكه بدو افس بيشتر است و چيست آنكه وحشت او و افزون ترست و کدام است
 دو قايوم و دو مختلف و دو دشمن و کدام است كه اوست كس افسر است و است و کدام است كه عاقبت
 ان كوي حيد اولاد او و عليه السلام از جواب عاجز آمدند سليمان عليه السلام گفت كه اگر اجازت
 باشد و جواب بگويد داود عليه السلام اولاد سوري داد سليمان گفت اقرب اشيا بادي اخيرت
 و ابعد اشيا المنيه ميگذرد از ديدن او اشيا جدا اشيا است با روح و با وحش اشيا بدت بخالي
 از روح اما قايومان ارض و سماوات و مختلفان اهل و نهان و متباخصان موت و حيات و كاري
 كه اخيرش محمود است چهل در وقت خشم و كاري كه عاقبتش مادم است حادث در وقت غضب
 و چون جواب مسایل موافقت كتاب منزل بود تا بر بني اسرائيل همه بفضل و كمال سليمان عليه السلام
 معترف شدند و داود عليه السلام ملك بد و تسليم كرد و ديكر روز وفات فرمود و سليمان
 عليه السلام و نعت نشيت و قال يا ايها الناس و كفت اي مردم ما ان علمنا سوط الطير امنه
 شدیم ملك گفتار مرغان و اهل اسلام امنه شد ان بود كه فهم گفت مرغان از يكديگر بگویند و اند
 روزي سلمان عليه السلام دليلي را در ياد بر شاخ نشسته سرودم و ميچنانيد و صلابي ميكرد
 الخطاب خود را گفت ميدانيد كه اين چه ميگويد گفتند الله و سليمان عليه السلام
 گفت كه ميگويد يا موز من نم خرم مانور و امر خلك بر مرد يا فاخته آواز كرد و گفت ميگويد يا
 كه خلائق مخلوق نشدند مني و هم از سليمان عليه السلام منقولست كه و ريشان ميگويد و

و انما ايتنا دود و سيلان و بذر رستي كه ما داور
 گرفت سليمان از داود نبوت يا علم را و كفته اند ملك را با نيك قايوم مقام او شد دود بر سران
 ديكر كويند داود را حلي و عليه السلام نوزده سرور و هر يك را حيم ملك داشتند حق سبحانه
 نام هر كدام از آسمان فرود فرستاده و در آن چند سله ياد كرد و فرمود كه هر كدام را اولاد تو اين سله
 جواب دهد و بعد از تو وارث ملك باشد داود فرزند او را جمع كرد و اخبار و اشرفي را بطرف اخيره
 مسلمانان بر فرزندمان عرض فرمود كه بگويد نزد يك ترين چيز ها کدام است و دور ترين اشيا
 چیست و کدام است آنكه بدو افس بيشتر است و چيست آنكه وحشت او و افزون ترست و کدام است
 دو قايوم و دو مختلف و دو دشمن و کدام است كه اوست كس افسر است و است و کدام است كه عاقبت
 ان كوي حيد اولاد او و عليه السلام از جواب عاجز آمدند سليمان عليه السلام گفت كه اگر اجازت
 باشد و جواب بگويد داود عليه السلام اولاد سوري داد سليمان گفت اقرب اشيا بادي اخيرت
 و ابعد اشيا المنيه ميگذرد از ديدن او اشيا جدا اشيا است با روح و با وحش اشيا بدت بخالي
 از روح اما قايومان ارض و سماوات و مختلفان اهل و نهان و متباخصان موت و حيات و كاري
 كه اخيرش محمود است چهل در وقت خشم و كاري كه عاقبتش مادم است حادث در وقت غضب
 و چون جواب مسایل موافقت كتاب منزل بود تا بر بني اسرائيل همه بفضل و كمال سليمان عليه السلام
 معترف شدند و داود عليه السلام ملك بد و تسليم كرد و ديكر روز وفات فرمود و سليمان
 عليه السلام و نعت نشيت و قال يا ايها الناس و كفت اي مردم ما ان علمنا سوط الطير امنه
 شدیم ملك گفتار مرغان و اهل اسلام امنه شد ان بود كه فهم گفت مرغان از يكديگر بگویند و اند
 روزي سلمان عليه السلام دليلي را در ياد بر شاخ نشسته سرودم و ميچنانيد و صلابي ميكرد
 الخطاب خود را گفت ميدانيد كه اين چه ميگويد گفتند الله و سليمان عليه السلام
 گفت كه ميگويد يا موز من نم خرم مانور و امر خلك بر مرد يا فاخته آواز كرد و گفت ميگويد يا
 كه خلائق مخلوق نشدند مني و هم از سليمان عليه السلام منقولست كه و ريشان ميگويد و

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فَقَالَ عَنْهُمْ بَسْ رُوحِي بَكَرِيَانِ اَزْ اِيْشَانِ وَيَكُوْنُ رُوحِي وَتَحْمَسُ كُنْ فَاَنْظُرْ مَا كُنَا
بِزَجْرَتِكَ بَسْ بِرُوحِي بِرُوحِي اَزْ مِيكُمُ نَاكُ بَعْنِي دِ جَوَابِ مَكْتُوبِ بَحْرِي بِبَاكِي بِرُوحِي مَكْتُوبِ
وَمَنْ رَايُوْجْ قَرَارِ مِيكُمُ هُنَا اَنْ بَابِ قَصَصِ بَرَانْدِ كِهْ بَلَقِيْسُ خُشْ شَرِ اَجِيْلِ بِرُ مَالِكِ بُوْدُ وَجِهْلِيْ
سَرِ اَجِيْلِ دِرْ مَلِكِ مِيْنِ بِلَادِ شِلِيْ كِرْدُ بُوْدُ نَا اَوْرَا بِاِيْجِيْنِ وَصَلَاتِ اَقْنَادِ وَفَالِ مَحْمُودِيْ وَدِرْ عِيْنِ اَلْعَالِ
كُتُبِ كِهْ بَلَقِيْسُ بِنْتِ شِيْصَانِ اَلْخَوَاسْتِ وَبَلَقِيْسُ اَزْ وَتَوَلَّدَ شَدُ بَعْدَ اَنْ بِلَا مَلِكِ بِرُ وَفَرَا كِرْدُ
وَجُوْشِيَاكُ مَادِرِيْ اَوَا زِ جُوْنِ مَلِكِ كَارِيْ كِرْدُ وَبِرَايِ لَوْ تَحْتِ بِنْرِكِ سَلَخْتَنْدُ وَاَوِ يَاقُوْمُ خُوْدِ
اِفْتَابِ بِرُ سِتْدَانْدِيْ جُوْنِ هَلْدَانْدِ بِرَا وَبَسِيْلِ مَانِ عَلِيْهِ السَّلَامُ رَسَايَنْدِيْ نَامِرِ فِ شَتِ وَبِهَرِ
فِرُوْدِ بَهْمُ سَلَخْتَنْدُ اَدَا اَوْرَا اِيْشَانِ بُوْدُ هَلْدَانْدِ دِرْ مَشْقَا كِرْدُ فَرِيَادِ وَدِرْ جَمِيْعِ كِهْ بَلَقِيْسُ بِرُ تَحْتِ
بُوْدُ وَاَرَكَا نِ دَوْلَتِ اَوْحَاضِ بُوْدُ نَدِ بِرُ زِيْ تَحْتِ بِرُ وَاَزْ اَمْدِ وَدِرْ مَانِ بُوِيْ يِ نَكِرِ مِسْتَنْدُ نَامِرِ
بِرُ تَحْتِ اَفْلَنْدُ وَفَوَلِ اَشِيْرِ اَنْتِ كِهْ بَلَقِيْسُ دِرْ خُلُوْطِ كَاهِ خُوْدِ بِرُ بِنْتِ كِرْدُ بُوْدُ وَدِرْ هَا فِرُوْدِ بِنْتِ
هَلْدَانْدِ اَزْ رُوْزِ دِرْ اَمْدِ وَنَامِرِ رَا بِسِيْنِ وَيِ اَفْلَنْدُ بَلَقِيْسُ بِرُ جِسْتِ وَنَامِرِ بِرُ اَشْتِ مَطَالَعِ
فِرُوْدِ بِرُ فَرْمَا نِ دَادُ تَا اَحْيَا نِ حَضْرَتِ اَوْحَاضِ شَدُ نَا وَنَامِرِ بِرُ دَسْتِ بِرُ وَاَمْدِ وَتَوَجُّهِ
اِيْشَانِ شَدُ قَالَتْ يَا اَمْرَا اَلْمَلِكِ كُتُبِ كِيْ كِرْدُ وَ اَشْرَافِ رُوحِيْ بِلَا سِيْنِيْ كِهْ اَفْلَنْدُ شَدُ
اَسْتِ بِسُوِيْ مِيْنِ كِتَابِيْ كِرْدُ فَوَشْتِ بِرُ كِ نَامِرِ رَا بِرُ كِ كُتُبِ يَ اَحْتِبَا رُ فَرِيْنْدِ اَوِيْ بِغِيْرِيْ
بِرُ كُوَا نِ بُوْدُ بِاَسْبَابِ اَفْلَا وَرِ هَلْدَانْدِ اَوْرُوْجِ بُوْدُ وَاِيْنِ اَمْرِ بِرُ پِ اَلْاَشَانِ اَسْتِ يَ اَحْتِبَا اَفْلَا مَهْرِ اَشْتِ
اِمَامِ قِيْشَرِيْ رَحْمَةِ اَللّهِ فِرُوْدِ بِرُ كِ بِلَا نِ وَ اَشْطُ كِ دِرْ اَنْ طَمَعِ مَكَا سِيْنُوْدِ بِلَا كِ دِهْوَتِ بِرُ مَالِكِ
اَلْمَلِكِ جُوْنِ كُتُبِ اَنْدِ جُوْنِ مَضْمُوْنِ نَامِرِ نَامِ خُدَايِ تَعَالِيْ بُوْدُ اَنْ نَامِرِ بِرُ كِ تَرِيْنِ نَامِرِ اَشْتِ
نَظَرِ اِيْ مَسْتُوْبِهَرِيْنِ سَرَاخَا نِيْ نَامِرِ نُوْا مَرِ كِيْ كَمُ بَا زِيْ اَرَا اِيْشَانِ نَامِرِ اَشْتِ نَامِتِ
وَ اَسَا اِيْشَانِ سِيْنِ كَلَامَتِ اَلْقَصَةِ بَلَقِيْسُ كُتُبِ نَامِرِ اَوْرُوْدِ اَلْاَشَانِ اَنْ كَا نِ دَوْلَتِ بِرُ سِيْدِ نَا كِهْ اَوْرُوْجِ
اَنْدِ فِرُوْدِ اَسْمُوْنِ سَلَامَتِ بِلَا سِيْنِيْ كِيْ اِيْنِ كِتَابِ اَزْ نُوْزِ كِ سَلَامَتِ اَسْتِ اَوْرُوْجِ وِلْدِ رَسِيْ
كِهْ مَضْمُوْنِ لَوْ اِيْشَانِ كِرْدِ اَللّهُ اَلْاَحْمَدُ اَلْحَمْدُ اَللّهُ اَكْبَرُ اَلْحَمْدُ اَللّهُ اَكْبَرُ اَلْحَمْدُ اَللّهُ اَكْبَرُ اَلْحَمْدُ اَللّهُ اَكْبَرُ
مَكِيْنْدُ اَوْرُوْجِ سَلَامَتِ وَاِيْ اِيْشَانِ كِرْدِ نَهْلُوكَا نِ وَفَرْمَا Nِ بِرُ نَهْلُوكَا Nِ جُوْنِ قَوْمِ بِرُ مَضْمُوْنِ
نَامِرِ مَطْلَعِ شَدُ نَا وَدِيْدِ نَا بِاَوْجُوْدِ وَجَا زِيْتِ اَلْفَاظِ دِلَا لِمَسْتُوْبِهَرِيْنِ بِاِيْ سِيَا رَا مَرِ حَالِ بِرَا اِيْشَانِ
بِلَا رِيْدِ وَ سَلَامَتِ كُتُبِ قَالَتْ يَا اَمْرَا كُتُبِ بَلَقِيْسُ اِيْ كِرْدُ بِرُ كَا Nِ وَاِيْشَانِ سِيْصَدِ وِ سِيْرِ
بِرُ كِ بُوْدُ نَا اَنْ اَمْرَا Nِ مَمْلَكَتِ كِهْ بِرُ كِيْ بِرُ دُ هَزَارِ كِسْ حَكْمِ مِيكُرْدُ نَا بَلَقِيْسُ اِيْشَانِ اَزْ اَجْمَعِ كِرْدُ
فِرُوْدِ كِهْ اَقْرَبِيْنِ اَمْرِيْ فِتْوِيْ دِهِيْدُ مَرَا دِ كَارِ مِيْنِ وَ لِمَنْ مَوَالِيْ وَ مَصْلَحِ بَا شَدُ بَا مِيْنِ بِلَا رِيْدِ
مَا كُنْتُ قَا حِلَّةً اَيْ نَسَمُ مِيْنِ بِرُ نَا وَفِيْصَلِ دِهْنِ كَارِ بِرَا حِيْ شَهِيْدُ وَفَتِ دَا شَا نَزْدِ
مِيْنِ حَاضِرِ كِرْدِيْ بِعِيْنِيْ حَضُوْرِ وَ مَشُوْرَتِ شَا كَارِيْ عِيْشِكُمُ وَ اَلْوَا قُوْرَةُ كُتُبِ اَنْ كِرْدُ
خُدَا وَ نَدَا نِ قُوِيْمِ وَاَوْرُوْجِ شَرِيْفِ وَ خُدَا وَ نَدَا Nِ كَارِ نَزَارِ بَحْتِ بِعِيْنِيْ قُوْتِ دَارِ بِرُ وِ مِ
حَلَا مِ لَشْكِرِ وَ هَمُ شَا حَتُوْ اَمْرَا لِيْ كِهْ وَ كَا Nِ مَضْمُوْنِ بِنْتِ وَ رَا حِيْ اَبُوْ قَا نَظَرِ يِ
مَا دَا كَارِ يِ بِرُ سِيْنِ دِرْ نَكِرِ وَ بِرُ مِيْنِ تَا جَمِيْعِ مِيْرَا يِيْ اَنْ مَخَالِفِ وَ مَصْلَحِ نَظَرِ اَلْحَمْدُ لِيْ

بنیویسیم. بعد دشمنان را بر آوردیم و اگر صلح جو بی ترانید ایم. بنیویسیم حکمت سرافکنده ایم.
چون بلقیس از ایشان دریافت که میل مقاتله نیستند و گفت ما را صلحت جنگ نیست بیکار
حرب دوروی دارند اگر ایشان خالید را بکشند یا وایمال ما هر چند تلف میشود کما قال الله
تعالی قال ان الماک کفت بلقیس بکفری که باد شاهان ادا خلوا و فرجی جو بی ترانید بیدیدی
که بقیس بکفری نه افست و هاتاه سازند او ای بی مغراب کنند و جفاوا امره اهلها انزلو که دانند
منزل اهل آن دور و خوار و بی مقدار بی غارت کنند و اسیر گیرند و گذارک یقولون که
و محبت میکنند ناکند قول است و انی مرسل الیهم بعد از قبول و سستی که من فرستند ام بسوی
سیلان و قی و او هدیه که مقدمه صلح است فکما طهره و کرجع الیهم سلا و بس که از
انجا بد چیز باز میگردد باز فرستادگان من اگر هدیه مرا قبول کنند ملک است والا پیغمبر در کشف
آورد که با نصد غلام را لباس کنیزان و شایند و با نصد چار و را بری غلامان براد است و هزار
خشت ندرین و قاجی از نر و کمال بدتر و با قوت و مقداری مشک و عنبر و حقه درود تر ناسته
و مهر و عنبر و حقه درود تر ناسته و مهر و عنبر و حقه درود تر ناسته و مهر و عنبر و حقه درود تر ناسته
منان رتیکو خلیط کنی اگر چشم غضب در تو نگردد تن سبی که او با داشت و اگر تازه رویی و خوشی
باقی محقق گوید بداند که بفرست و لیل و یکس بر نبوت او است که میان ظمان و جرای غیور کس
و کو هر با سینه و اسلخ سازند و مهر و حقه درود تر ناسته و مهر و عنبر و حقه درود تر ناسته
و هدیه که نیست مال جز که سلیمان علیه السلام بفرمود تا دیوان خشتی از نر و لیل و سستی
و میدانی را خدمت فرست و طوطی او بود بداند آنها فرش انداختند و در روز رسیدن منند و بر
روی و جری بر جوانب میدان پاش شدند و هر یک از اسمیان و دیوان و بریان و بیاح و خوش
و هر یک جدا گانه صورت کشیدند و در میان در و دیوار و در یافتند بیت با صد هزار دیک
فلک در هزار دینار مجلس دیان تکلف و خوبی ندیدند و در میان رکنان میدان رسید و آن فرش
و اساس و آگاهی دین از هدایا بخویش شد منک شدند چون پیش تخت سلیمان علیه السلام
رسید حضرت باروی تاز و قسم کرد و بر آتش کرد و فرمود که حقه درود تر ناسته
و مهر و حقه درود تر ناسته و مهر و حقه درود تر ناسته و مهر و حقه درود تر ناسته
در ها گرفته بر سو ران آن مهر و کشت و رشت و کشید و آب طلبید ظمان و جرای
فرمود که روی از رخسار راه بشوید و در آن آب بودا شتی فی الماله روی خشتن آغاز کرد من
و زنان آب از سیتی بر دسیتی دیگر ریختند بدین ناکه میان ایشان اختیار فرمود و هدیه
ایشان را کرد و جناحی حرمی بماند فرمود فلما اجابوا سلیمان پس آن حکام که آمدند و خوا
بلقیس سلیمان و هدیه را و فلک آمد و کن مالک گفت ایامده میدهدم را خواسته و حال
ای که مال را هر کس شربت فلک ای الله پس ایامده در انداختن آن ملک و ضوت و علم خیر
تیا که هر کس از این هدیه آن را در دنیا و آخرت ببرد و ببرد و ببرد و ببرد و ببرد
خویش شادی شود و بی ناز و زلف که چون حیوة دنیا مطیع نظر هست شما نیست بیت

ع
ر

اکثر و از کد جان به علوی جوهای، دفا اندر نظر هست لومر داشت، از آن جهت که ای رسول
 باز کرد بسوی بلقیس و قوم او و بگو تا می آیند و اگر نیامند فلان می کشم پس هر انچه میارید
 بدیشان بخشید لشکر ها که از طاقت کثرت و قوت آن قبل کشم، بها طاقت و مقاومت
 بناقد ایشان از این لشکرهای و بجز اینهم و نهی و هر انچه بیرون کنیم ایشان از این سبک را حق
 که چون متوجهی عزت باشند و هر صاع غرور که و ایشان خوار شدند شوق و اسیرات
 متذکر باز گشت و تمام احوال یاز نمود بلقیس نهی راه که تحت خود را در خانه مضبوط ساخت
 و نگهبانان و از کائنات و در خانه قفل کرد طبعی بود داشت و با لشکر متوجه باید سر بر سلیمان علیه
 السلام دیوان از این خبر یافتند، ایشان گفتند که چون علیه السلام بلقیس را بدیدند با کمال حسن
 و جمال عقل البته یازد و بجز او میل نکند و او سلیمان را بر سر این چون اطلاع دهد و کار بر ما متکب آید
 صلاح نیست که طاعت کنیم بر جمال و کمال او تا عجب او در دین سلیمان نشسته بدو بی چه نکند پس
 بعضی از ایشان چون پیش تخت سلیمان آمدند بوقت عرض رسانیدند که محفل بلقیس حضور می
 نماید و کار او از هیچ صواب مغفرت میسر کند و بای او مانند میم حارست انگشت نظاره سلیمان
 علیه السلام در اندیشه افتاد اول خواست که عقل او را از مابین نماید و آن کار را از او گفت ای کوی
 بن کمال اینک و اینک و اینک کلام شمایی از تخت بلقیس را قبل آن در تو می کشم پس از آنکه
 بن بیامند مسلمانان چه هرگاه مسلمانان آمدند که قوت تحت او را نیست مگر بر ضای او و عرض آن
 بود که آنرا تغییر دهد و از او بر سبک سر بر توست یاقی و خواب آن عقل او و قوی باید قال سر عزت
 در این سخن گفت درو طبعی و لغو و شرار چون نام او در کون یا صغرا آنرا تیکیدید من پیام توانا
 قبل آن قوم من مقرب پیش آنکه بر خیزد از مقام خردان مجلس حکومت و سلیمان علیه السلام
 تا نصف النهار در مجلس حکم نشینی می فرمودی تو حق امری و بدو سبکی که من بر جان تحت تو قرار
 و آمینم بر جواهر و بقیه روان خیانت نکند و با مانت بتو رسانم سلیمان علیه السلام فرمود زود ترا
 از این خواهم و آنکه از این عذر گفت که گو که نزدیک او بود علم من کتاب دانشی از کتب منزله
 یعقوبت الهی خواند بود و اسم اعظم دانسته و آنکه حضرت خرد علیه السلام با صنیعه که او عباد است
 و حمد الله در تیسر آورده که بنو صنیعه این اعدا دارند که چند من من الکتاب بدرست و کتب است
 حضرت سلیمان بود علیه السلام با مرد مستجاب الدعوات بود که او را میله گفتند یا ذوالنون یا بطوع
 یا مکی که موی سلیمان بوده یا مکی دقت مقادیر بدست اوست یا جی نیل علیه السلام و بران تقدیر
 که یکی از ملائکه باشند از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آنست که اصف بر خیال که وزیر سلیمان علیه
 السلام بود گفت آنرا تیکیدید من پان مبحث بلقیس را بفرستد آن فرستاد آنکه طوطی پیش از آنکه
 باز کرد بسوی چشم تو بهیچ بود در چینی مگر که نا چشم از این برداری من تحت در حاضر کرد اسم
 سلیمان دستور داد و او بیخود در افتاد گفت یا حی یا قیوم اهیئاً سر اهیئاً باشد و بقول بعضی
 گفت یا ذوالجلال و الاکرام و بر هر نهادی چون دعا کرد تحت بلقیس بر صحن خود بر زمین فرو
 رفت و طریقه العیسی را پیش تخت سلیمان از زمین برآمد و در تیسر آورد که حق سبحانه آنجا او را

عدم کرد و نزد سلیمان ایجاد نمود فلما ان بصره حکام که سلیمان دید ان تخت را مستقر
 عباد فلما ان بصره حکام که سلیمان دید ان تخت را مستقر
 لیس که بصره تا بیان نمایند که در منزل این امور آشکارا شد ایام شکر میگذارد و یا ناسی بهش
 می آید و به شکر و هر که سبب داری کند نعمت خدا بر او نماید تا شکر بفرستد پس این نیست
 که سبب میدارد از برای نفس خود به شکر موجب دوام نعمت و سبب میباید است و من گفت و هر که
 گرفت و در نه فرات که بصره بر پدر سستی که بر و در کار من هستی یا نیازت از شکر گذاری و یا
 سیاسی در میان حکم تو چه کنم که کثافت با نعمت بی مستحقان قال که و الله انما کنت سلیمان
 علیه السلام بگردانید ای بلقیس تخت او را یعنی هیات و شکل او را تغییر دهید بر آن و چه که او را
 با سفل از وی و مقدم بر او بنویسید یا جواهر را تبدیل کنید اخضر را بجای لاجورد و ایضاً از من منع
 وضع کنید منظر تا بنکر دیوار که بعد از سواد او انفسد می آید راه میباید و می شناسد سخت
 خود را و فکرت من الذین انفسد و تا باشد از فکر راه نمیباید بچین ها و نمیباید فکرت
 بر آن حکام ملک بلقیس نزد سلیمان علیه السلام و تخت او پیش تخت سلیمان علیه السلام نهاده
 بود قبل از آنکه شکست گفت او را ای پنهان است عرض تو قانت کاذب هو گفت که بیا او این
 است حرم تلفت هو را جهت آنکه احقال داشت که تختی باشد مثل تخت او این از مال عقل بود پس
 گفت و او بینا العلم و داده اند ما را علم بر مال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان بر قریب پس از این
 معجزه و کثافت سحر و هتیم ماکون نهاکان حکم و بر او صد همتا که نعمت و باز داشت
 خدای بلقیس را بعد از توفیق از آن چیزی که بود که می پرستید انی امرت ربی الله بیک خدای بغواتی را
 انما کنت من قوم کذوب و بصره سستی که بلقیس بود از گروه فاکر و دیوان آورده اند که سلیمان
 علیه السلام جهت افتخار بای و بی خوده تا قسری بنگرد و بدنبال و زمین آنرا از یکینه سفید صافی
 ساخته و در زیر آن آب در آورده و ما می در آنجا افتد و جلایه حصن آن خانه حجاب می بود پس بر
 سلیمان علیه السلام در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند تا بچین پدر کو شک و بصره قبل از
 آنکه از قصر بگریختند را و از برای در محنت این قصر فلما ان حسیه حجه می چون بلیدن زمین
 قصر را بنده است انواب بسیار و کثافت من سابق و بکشید دامن جامه از هر دو ساق تا پای در آب
 نهاد سلیمان علیه السلام دید که پای او بیایاد جات می ماند قال که گفت ای بلقیس
 جامه بر کشتی که لایق تو است و بشاری صبر می شود عرصه است ساده و محو من
 قوار میگر از یکینه قالت رب انی ظلمت نفسي گفت بلقیس ای تو که کار من پدر سستی که من
 سم کرد و من نفس خود بر شش افتاد و انکلت مع سلیمان و اسلام آوردم با سلیمان یعنی بدست
 او تسلیم شدم بزرگوارترین و هر خدای راست که پروردگار علیان است و در تزیین سلیمان
 او را و مال کار و محنت بسیار گفت اند و در چوهره تفسیر آنها که کورست صاحب تلوایات فرموده
 که چه مانند است همدان بوقت مغلوبه و سلیمان بن جسد و سلیمان بدل و بلقیس بقتل و من
 عنک علم الکتاب جعل فعال و مرش بلقیس بطبیعت بدینه و تطبیق حکایت منی و من دهنم

درست است بیت اکبر کن شهر ایشانی است دانم که متاع ملکاییت و لقا ارسنای خود
و هر ایضه فرستاده بسوی قبل خود نگاه صلیک بر ادا ایشان صالح را ان اعمد و الله
ما فکیر ستم خدا بر قاده احمه فریقان مختص موت بس اگاه ایشان دو گروه شدند
سوم و چهارم و پنجم و ششم در املته با یکدیگر و مخصوصه ایشان در هر دو اصرافی و قدر و کثرت یافته
و چون کافران بوقت مخصوصت ملزم شدند گفتند بیای ای صالح ایضه ما را و بعد میگردی از حق بت
قال یقوتی و گفت صالح ای گروه من در استخوان و بالشتی جرات شتاب میکنند بنزول عذاب
تبا الحسنة بش از توبه یعنی تاخیر میکنند در توبه و در آنکه که خود میکنند که چون عذاب
به بینیم انگاه توبه کنیم صالح علیه السلام فرمود که لا تسخروا الله جرات استغفار نکنید
و یحسان و توبه از خدای امرزش غیظ علیها لغو و بیسود است و شایسته که شما رحم کرده شود
و عذاب فرود نیاید و الله تعالی گفتند فالد که قیم یقوتی و من معک و هر که باست
از هر مملکت که تاق عذاب می رسد شایسته و محسن روی بما آورده و جدا یی در میان ما افتاد
و کما یرحکم گفت صالح که فالد شما از خیر و شر محذرتان الله من ذلک خداست یعنی سبب
صحت شما مکتوب است نزد یکسختی بجم از بی و جهت من متبدل کرد بدیت قدر نیک
و بد خلق در نزد رفتن و بگفت و کوی بخلاف دیگر نخواهد شد و الله تعالی فرمود تعشرون
شمار کرده آن بود شاه اند یعنی شمار ای بر آیند بتعاقب دولت و نکت و مضیق و آسان
و کما یرحکم تعشرون و حفظ و بودند در شهری که صالح علیه السلام می بود از زمین جحد
نه نفر از ایشان قوم او را از ایشان از جمله قدارین سلف و صاحب بن و هر کو نینام او متوجه
سبا شمره قافه بودند تا نفسی و فی انفس میگردند بکفر و معاصی در زمین و هر که از ایشان
و صالح می آورد نام کار خود را یعنی افساری داشتند خدای از صالح چون بعد از عقر نافر و عید
عذاب شدند و قال تعالی ان الله گفتند بیکدیگر و حال آنکه سوگند نموده بودند بخدای یعنی بعد
از سوگند گفتند کسب گفتند هر آنکه بیخون میکنیم بر صالح و کمال و بر کسان وی و میکنیم
او را فدا نمائیم پس میگویم و فی خون او را یعنی اگر از ما بر شد که صالح را که کشت
گویم ما شهادت نمائیم و حاضر نبود بر ماحلاک کردن کسان او را و خصم کس را نخواهد یعنی
ما در موضع هلاک ایشان چه خبر داشته باشیم و انما الصادقون و در مسی که ما را است
کما یرحکم و مکر و مکر و مکر که خدا ایشان مکر کرد یعنی بدین مواضعه که صالح را کشیم و وی
در او را بگویم ما نکرد ایم و خیر نام بر و مکر و مکر و مکر که در مکر کردیم فی بعضی جزای
مکر بد ایشان و ما یندیم با آنکه مکر ایشان را بسبب هلاک ایشان ملخیم و هر آنکه از ایشان
و ایشان کلاه بودند و شعور ندا شتند آن او چه اند که صالح علیه السلام جسدی داشت در
غاری و شهابها مان کراری ایشان فزون گفتند که وجه عذاب ما بعد از سر و زبیر است
ما ینزلان کا صالح بس از بر سر اول شب بدان غار آمد در کتب نوشت تا چون صالح در این
بگشتش نگاه سستی بر ایشان فرود آمد و همه را در زیر گرفت و در غار را بسو شد و ایشان

که هر چه عالم بود و فساد داشت و زوال لکن من السماوات و فروع فوساد برای شما آسمان یا ابراهیم
 فابنت بعد بر پرویا نیدیم بدان آب عدولان خیت بشک تاکید اخلاص فصل
 است بذات او یعنی ما تو ایم و بر که پرویا نم یان باران حدایف ذات یحیه بوسنایهای
 دیوار نیست بخداوند خویی و خویی بعضی راسته و زیبا ما کان لکم نیست و نمید
 مر شمار الف تسبیح و اشهرها الله پرویا نید درختان بوسنایهای اوله مع الله آیه است
 یعنی نیست معبودی بخدای بخت که یاری دهد نور از زمین افعال زیور که اوستفرد است بخفت
 و نگوید بایه قوم یغزلون **بکس شرک کروی** آن که میل میکند از راه توحید یا شرک
 میزند بخدای و او را هر چه اشیات میکند من جعل الارض قرار ایا هر چه اشیات
 بهتر است یا کسی که گدازند زمین را قرارگاه ارمیان و در و لب و جعایلها افعارا و پیدا کرد
 در میانهای زمین جیهای آب و جعایلها و وایچه و بیافرید برای استحكام زمین و جیها
 بلند که درو معادن نکو کرد و از حنیض او چشمها من شیخ شد و جعل بی البحرین و کرد
 میان دریا حنیض و مالح یا در خلیج فارس و روم حاجه مانع که بایکدیگر مختلط شوند
 اوله مع الله آیه است یعنی نیست بالله خدا که در آفرینش اشیاء مدلول باشد بل لکن هو
 لا یغزلون **بکس شرک** نمیدانند نزد جز را در خلف اشیاء لاجرم بشری او مایل
 اند و آیه هر که فاقوان ایشان بهتر است **شیخ للضر** یا کسی لجابت کند فروماتک را
 زاده عادی چون بخواند او را مضطر کسی را گویند او را هیچ حبله و وسیله نباشد مگر حقیقت
 کسی است که دل از صبی خود بر نماند باشد چون خربچ را که شده در بیابان بی پایانی یا بیابان
 نالمید از صحت شیخ داود یحیی قدم سرور بعبادت بیماری رفتن بود بیمار گفتنای شیخ و حاکم
 برای شفای من شیخ گفت تو در حاکم که مضطری و لجابت بدعا مضطر باز بستر است زیرا که نیاز
 او بیشتر باشد و حق بجهانه نیاز بیمارگان را دوست میداند **بیت** آن نیازمندی بود
 که بختان طغیانی سخن آغاز کرد: هر که اندر ری و العجاویز هر که فقری و العجاویز **بیشحق**
 یکله از روی نیاز: بلکه هر چه در نیاز اندر نیاز: پس چون نیازمند بیمار بدو حاکم حق
 میباید لجابت فرماید و گفت **استو** و بر دانه بدی را بعد دفع کرد از او گناه او را میباید
 و جعل لکم آیه بهتر است یا آن خدای که گدازد شمار خلف الارض خلیفگان در روی
 یعنی شمار امانشین بیشه یان سله و زمین را از بر ایشان بنمرد شمار آورد **اوله مع**
 الله **الخدای** دیگرست یا خدای که در هر مکان اعانت او کند یعنی نیست و نشاید **قلیلا**
 ما قد کرون **اندکی** مندی می پرورد یا خدای بر آن که یاد میکند و گفته اند مراد بوقت
 خدمت است یعنی یاد نمیکند مریدان بر این بیشتر تیان می کنند یا ایشان بهترند **است**
بیت یا کسی که یاه میفاید شمار اشیاء **البر و البحر** در هر دو یکای بیابان و دریا
 و من یزیر البیاح و کسی که میفرماید با شمار اشیاء **بکس شرک** و در حاکم پیش
 از رحمت او که بار است **اوله مع الله** آیه باشد خدای دیگر یا خدای بحق یعنی تواند بود

تعالى الله عما يشركون **ب** بزرگست مغذی و برتر از آنچه اجبار میکند ز کافران چه قادر است
مقدر باشد از مشرک عاقل مخلوق و ابله جان شریکی بهتر باشد از آن **ب** بزرگست خلق و مالک
بیافریند مخلوق را و از مردم بپوشد آن **ب** بزرگست **ب** بس بزرگتر او را بعد از آن بدم رفتن باشد
بعین آنکه در قیامت **و** من یزقکم و کله روزی دهد شمارش **و** الارض و السموات **و** انما
باران و از زمین به نبات و یا باساب **و** جاری و از زمین شمار روزی بشت **و** الارض **و** انما
هست شریک بلندی این کارها تواند کرد **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
کسی غیر الله برینها قدرت داد **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
هست جماله قدرت از توانم الوهیت است **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
غیداند **و** من فی السموات و الارض الغیب **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
اما **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
اختصاص داد **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
بل **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
نی باشد یعنی در هم نرسید **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
اما **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
بلک ایشان از کثرت نابینا شدند یعنی چشم دل ایشان از مشاهده دلائل بعث و حشر پوشیده
است **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
از **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
یا **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
لقد **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
من **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
و **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
یعنی مانند افسانه که مجرد حقیقت است **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
احل **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
عاقبه **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
بر **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
ایشان **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
خوار **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
یارت **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
موجود **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
الانطیه **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم
بگو **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم **و** انما یزقکم

تسبیح کوفت **بسم الله الرحمن الرحیم** شتاب میکنند نزول حلول انواران طلب روزی و بود
یا خط و خلاصان **بسم الله الرحمن الرحیم** و بدرستی که برورد کار خداوند فضل و رحمت علی
الناس برود و مان که تعجب نمیکند در حقوت ایشان بر مطلق و **بسم الله الرحمن الرحیم** و بشکر و
ولیکن بیشتر ایشان سباسب داری نمیکند و حق نعمت تلخیص را بر نمی شناسند و آن را یک یغما
و بختی و قدر یک کار تو هر آنکه مدد دهد ما مان صدف و زهره آنچه بپوشد دل های کفار از حقد
و حسد بر تو و ما یغما و **بسم الله الرحمن الرحیم** و آنچه اشکارا میکند از تکذیب و عداوت تو و ما من غایت
و نیست هیچ پوشیده از وارث و تو از فی السماء و الارض در آسمان و زمین و فی کتاب مبین
مکر و نیت است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ از حد آن بدرستی که این قرآن بقیض
عالمی است **بسم الله الرحمن الرحیم** و بر حق است که بگویند بر او ایشان **بسم الله الرحمن الرحیم** بیشتر آن
چیزی که از جهات هر فیه بخیر و **بسم الله الرحمن الرحیم** ایشان همان چیز اختلاف میکند و بخلاف یکدیگر
مخمس می کنند چون تشبه بود و تزیین نصاری و لولا معاد جسمانی و روحانی و صفت
بهشت و دوزخ و قصه جزیر و حبس و طوبی و عذاب و سلام و آیه و **بسم الله الرحمن الرحیم** و بدرستی که قرآن
و محفوظ است و **بسم الله الرحمن الرحیم** و جنبش ایضی مکر و بدکاران را چه ایشان متیقن بدان
آن را یک بدرستی که مخلوق تو بقیض **بسم الله الرحمن الرحیم** داور کند میان اهل اختلاف از بی
اسرائیل حکم راست و درست خود و هو **بسم الله الرحمن الرحیم** و اولست خالیه حکم او را در نتوان
کردن و اولست دانا بجهت آنکه حکم میکند **بسم الله الرحمن الرحیم** فتوکل علی الله پس توکل کن بر خدای معاندان
باک مدار **بسم الله الرحمن الرحیم** این بدرستی که تو بر راستی و روشنی یعنی راه قرآن و کار تو
درست است **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم**
مخمس تو نمیتوانی کرد و **بسم الله الرحمن الرحیم** و نمیتوانی شنایند که از او امر خوانند از او و **بسم الله الرحمن الرحیم**
و چون بر کردند بهشت بر کرد اینها کهان یعنی ایشان را که در دل گرفتند و از استماع قرآن احراض میکنند
و روی میکردند بر شاگردان باشند در تاشیدن در خصم **بسم الله الرحمن الرحیم** که مرگد و بخت بر او می کنند
در آن محل احتیاج او مشکل ترست و ریز و غارت را نیز نمی بینند که فهم کند و ما **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم**
تو را غایت که تو را **بسم الله الرحمن الرحیم** آنکه ایچ ایشان چه هدایت حاصل میشود الا بمر عبرت
و ایشان فلان را **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم**
فهم کلایر فتوانند که اگر و بدکاران **بسم الله الرحمن الرحیم** پس ایشان کردن نهاده کهان و ماتند و غلامان
و خصمیتان **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم**
زنده از نعمت های کلشن قدس **بسم الله الرحمن الرحیم** معان در قضای معبدانی **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم**
بقول الله **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم**
و حضرت علی **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم**
برون آورده ای ایشان **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم**
آن **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم**

و حشر و نشر آیات قدرت و دلایل حکمت مایعین می آرند یعنی در آن متیقن نیستند بپایان دانست
که خروج دایه الهی نشان از علامات قیامت معقد آورد که چون زوال دنیا نزدیک است و مسلح
بجهان از زمین بیرون آرد جنگی که تمام عالم را در بر گیرد و علیه السلام از سنگ بیرون آید و آن
دایه کوایند و در سجده بشکست که خروج دایه و طلوع آفتاب از مغرب متقلب باشد هر کجا میسر بود
آن دیگر عقیق ظاهر کرد و از کتب بعضی آمده چنان معلوم میشود از اشراط ساعت اول آیات
سمای طلوع شمسی و از مغرب و لول این امر خروج دایه و او جانی است طول این وقت
کز و چهار قاعه دارد و اول از غیب باشد یعنی مویهای زرد و باران و دو بالا دارد و در تیز روی
چرخ عارب از غایت نشود و هیچ طلب مویهای زرد و باران ندارد و روی او چون روی مردم
بود اما در خاتم روشنی و درخشندگی و در تیشتر این از پیر و ضو الله عنه نقل کرد که سر او
شبه سکه بود و در عین المعانی آورد که چشم او چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ
او مانند شاخ گاو کوه و چون و مثل لوت پلنگ و کردنش چون گردن شتر مرغ سینه شتر و جلوی
پوز و دیش چون زب قیچ و قو امیش چون قوایر شتر بیرون آمد از کوه صفا بامیان صفا
و مرده بگو ایجا وادی از او دیده نهاده یا بعد سده و در حدیث آمده که اعظم مساجد یعنی
از مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامه الساعة آورد که از رکن خانه کعبه بدر آید
و مردم بنکرند و او مانند آفتاب سیر میکند و بلند می شود و بعد از سه روز غلت او بیرون آید
بعضی بر آنند که جز بر گردن او بیرون نیاید و قول اشعراست که تمام او بیرون آید و حصای موسی
و تمام سلطان علیها السلام با وی بود و روی موسی مانند بعضی میسر کنند سید کرد و خانه
سلیمان و میان دو چشم کافران ماله روی ایشان سیاه شود و کسی بخاند در دنیا مگر سید روی
و سیاه روی و مردم یکدیگر بنام و لقب بخوانند یک سید روی را میگویند ای بهشتی و سید روی
میگویند بعد از آن که این است که بعضی گفته آیت برین وجه گفته اند که چون واقع شود قیامت
ما یقیمین موضعنا ان کا فزان بیرون آید دایه از زمین را و الله اعلم و یوم یخسر من کا اثمه فوج
و یلکن روزی را که حشر کنیم از عراشی که همه که روسا و اشراف باشند در من کذب بیاورند از آنها
که نگذیب میکنند بایات کلام با دلایل قدرت ما یخسر من کا اثمه فوج در ایشان باز داشته می شود
قال الله و اساقط فرماید یناف و سید حنی از الله فاقه چون بیایند بحشرگاه قال کید خدای
الذین یأبسون ایادهم میوه داشتند اینها را در لول حال و کجاست و لحاظ کردید
نکریدید اینها را شجاعت دانش یعنی در آن کامل نکردید و بکنان فرمودید اما اکتف و کما یقولون
ایمان هر چه بود که شایع بود که میگردید یعنی چه کار کردید بعد از آنکه بخدا و رسول ایمان نیسا
و در یس و زکریا علیهم السلام و واقع شود قول یعنی فرمودید عذاب بر ایشان حسب البخر من
که قال بعضی نکل و یغنی عنک فخره یخفون پس ایشان سخن میگویند بعد از خوابی جهمت
مشغول بعقوبت نامتناهی المبر و ایادت یکنند و ندانستند منکران حشر ان جعل الله لکم ماکرا
شب را قیامت استخوان ازین غلام میگردید و بجا و استراحت و انما یبصر و ما یختم روز را روشن

[illegible]

وله كذا في تفسيره و من هذا قول ابن عباس راجعاً إلى ما بين يدي هذه الحروف و هو ملك و يستد
 و امرت أن أكون و ما هو شام فأنه باثم من التفسير و من استاد كان من ملكه
 و أن أكون القرآن و ما كان تلاوتكم قرأت را و برقرات او مواظبة على تلاوته و ان من ملكه
 كهد من اهتد به من هر که راه یابد بسبب متابعت درین اوامر و تأمل در این کلمات و تفسیر
 جز این نیست که راه می یابد برای نفس خود یعنی منافعت آن بوی باز می گردد و من وصل و هر که گمراه
 شود یحتمل مخالفت درین امور فقل پس بگوای محمد یا انوار من است و این جز این نیست
 که من از بیم کفره شکاکان و یمن جز بلا نیست و وبال صلاست دیگری من نمی رسد و قول محمد
 لله و منی متاوتش مرخدا و بر نعمت بزم یا بر الهه عکالده از علم نافع و عمل صالح پس بگوای یا زید
 زود باشد که بنمایند خدای شما را خشنای طهارت خود از خروج دانه لایح و غیر آن آیات
 قاهره نزدیکه و واقعه یار است و در آخرت که عذاب ابدست متعز و نه پس خشنای
 آن ایتهار و ایضاً در آن شلختن در آن محل شماران نفع نکند و ما را بکند و نه است او را که
 تو یخیز عما یصلون ان لا یسکنوا مشکان و حنصر خطای مناد یعنی از الهه محاسبین
 پس تاخیر عذاب ایشان با شتابان و حکمتی است که سزاوارده و پس نیست
 هر چه تو روی و بر روی پیش و پس حکمت آنرا ندانند جز تو کس با سوره القصص

و الله الرحمن الرحیم
 طسم اما قافی قدس سره و فرموده که حق سبحان و تعالی این حروف را بسبب محافظت قرآن
 که باینکه از طریق معات زاید و نقصان و مرطاب را بدو و اناله لحاظ فظون این حروف
 است اما قافی قدس سره و فرموده که طه اشارت است بطهارت نفس عابدان از ریاضات
 انهار و طهارت قلب عارفان از تعظیم جن جنیان و طهارت ارواح عبادان از محبت ماسوی
 و طهارت اسرار موحدان از تشبه به غیر خدا سلمی رحمة الله وید بین رمزیت از سیر الی با صبا
 بجات و با مطیعان بدهجات و با عبادان بد و امر مناجات و در میان الحقایق گفته که میم اشارت
 است به خالق بن خلاق در قیام بکفایت مهمات بر قدر طهارت و ایمان و گفته است
 حروف ثلثه قسم است بطور سنا و سکند ریز و مکمل جوایش این که تگ اوت کتاب البیّن
 این سوره یا این آیات آیه ای کتاب روشن است با روشن گفته طریف احسن نشانه است
 میخواند بنامان ساجد علی بر روی من تگ سوسی و فرعون بعضی از خرمویی و فرعون با حق
 بر اسیر نفوذ تو منون برای که و می که قصد می کنند از شرف علی را از من بگری
 که فرعون بر روی جست و تکر و تکر که در زمین مصر و جعل اهل شیعا و کرد این اهل مصر را
 از سلطان و قبطیا کرد و کرد و هر که و هر که از ایشان بکاری نامزد که بسطیف و بود که
 گرفت و مقهور ساخت طایفه بنهذ کرد و هر که از ایشان یعنی بنی اسرائیل بدین حجاب هر میکت
 بسات ایشان را که ما همان گفته بودیم که سری در بنی اسرائیل بژان که ملکیت ترا بسبب وی
 زوال رسد در گشای او که که بود هر از بسرائیل بنی اسرائیل بکشند و بچین و با هر وزن

میکناد زان ایشا ترا برای خدمت خواصین قنطاریه گان من انفریشتی ^۸ و بعد رسی
که فرعون بود آن بندگان که جرات می نمود در مقابل اولاد پسران و از انرا به معرکت و بریدن
آن مشت و میخواستیم آنکه منت نهم علی الذین استغفروا من انکاه زبون گرفته شد
بودند و بجای کشند فی الارض در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل بآنکه بمانندیم
ایشان را از بلا و شدت فرعون و بجای کشند و سازند ایشان را بشوایان در امور دین و دنیا
کان بخیر و صلاح و بجای کشند و گردانیدیم ایشان را و از ان اموال و امتعه
و املاک فرعونان و زمین مصر فی الارض و بجای دهیم ایشان را در زمین مصر و شام و عراق
و عتبات و صمان و دغاب و فرعون و وزیر او هاما ترا و خود هاما و هاشم و لشکرهای ایشان را
از بنی اسرائیل تا کافور و روت ایضا بودند که حدیث میگرداند از ان چون زوال ملک
و هلاک ایشان بودست دشمنان و دیدن این صورت را وفق که در هر باعلامت خرق شدن
شاهد کردند و بنی اسرائیل قریح کنان بساحل مدیانه بگذردند و دانستند که سبب
ظلم و تعدی مغلوب و مظلومان و مظلومان و پیکاران برادر سید طالب و سران از ان
گشتند و مسرور و لطمه علی الظالمه شدند من یوم الظالمه علی المظلوم افکارا شد نظر
ای مشکل بر آمدش از ان روز میا که تراشوی ظلم افکنند انجا که آنکه اکنون بخوارت
مکنی بجانب وی بشماست کند آن روز بی تو نگاه آورده اند که فرعون قریح مصر را موکل
ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمع دیگر را نیز بر ایشان موکل گردانید که هر که حمله بسزاید
فی الحال بکشند قتل که بر مادر موسی علیه السلام موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد
و موسی علیه السلام فرار گشت و در روی وی مکرشته و اله جمال وی گفت و محبت عظیم
از ان موکل در ده او بدید آمد گفت ای زن خرم بخور که من سرترا فاش کنم و موکلان گویند
که ان بچه دختر آمد مرده او را در خاک کردیم اما شرط است که فرزندان ترا بچسبند از اقربا
و همسایگان نه بدینند مادر ساساه پشتر او را بهمان داشت و قوی است که بعد از ولادت
چهار موکلان خود را در ان خانه افکنند و خواهر موسی او را برداشته در تنور پی
که برای نان بخفت انتر کرده بودند افکنند و آن گروه بجه نادیده ان خانه بیرون رفتند
و مادر بر تنور آمد دید که انتر کل و بر جان شد و موسی علیه السلام بان بازی میکند
النفسه او را مخفی بر رخ میداد و پیوسته ترسان و هراسان میبود بجهت آنکه فرعون
بشتر از پیشتر نفخس و تجسس میگرداند درین وقت الهامی بوی رسید خنجر فرمود
و اوحیبت و وحی کرد بر موسی الهام داد بر و حکم الهی قدوس فرمود که شاید رسول
فرستاده باشد از ملائکه و غیران از ان سو میماد موسی که از اولاد او به
بن یعقوب بود علی بنییا و علی السلام و فحایت بنون در اول اسم و در تبیین و عین للعافی
فوحایت گفت بیا مشاء در اول و بر هر تقدیر الهام داد بر او ان از ضربیه آنکه شیرین
و پیروز او را فدا گشت علی بنی فرعون بن موسی برو و فهم کنی که مردم را هستند و قصد

او خواهم که فانی شود فی البصر پس بنگاز او را در دریا مدام آب نیلست یعنی بعد از آنکه او را در
صندوق نهاده بختی در بنی افکند و آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی
و آنده و مرد در خوار او را زاده و آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی
زمانی و ابرو و چهری که در خوار او باشد و خوار او و و کذا تنه ایم او را من المرسلات و آنجا بختی
یعنی نور اشرف نبوت از آنجا خواهیم داشت و چون مادر موسی علیه السلام دریافت که فرزند
در جنس و مختصر اینها بنی اسرائیل می باشد و از آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی
صندوق و بختی در بنی افکند و آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی
صندوق و بختی در بنی افکند و آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی
که در صندوق و بختی در بنی افکند و آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی
باز غایب و بختی در بنی افکند و آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی
نابینا شد و آنست که مولودی که کاهنان نشان داده اند اینست فی الحال نادیده بروی امان
او را و موسی ال فرعون اوت و مادر موسی صندوق و بختی در بنی افکند و آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی
و صندوق و بختی در بنی افکند و آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی
مبتلا شده و اهل کیهان گفتند بودند که فلان روز رود بینا نیای خود سال یافته
شود و این علت باب دهم از آنجا بختی در بنی افکند و آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی
وی بر کاهن رود بینا آمد در انتظار انسان موجود می بودند که کلاه صندوق بر روی آب
غیر از شرف فرعون ملاحت و آنجا بختی در بنی افکند و آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی
ال فرعون کسان فرعون یکبارگی که تا کرد و یا باشد مگر می بینا زاهد و دشمن مردان اول
که بسبب وی غرق شوند و حزن و آنجا بختی در بنی افکند و آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی
عدو و حزن کرد از ایشان آن فرعون بد رستی که فرعون و هارمان و حو و هارمان
و لشکرهای ایشان هر دو کاهن و بختی در بنی افکند و آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی
کشاده موسی را دیدند محبت او را در دل حاضر و ناظران بدید آمد و فرعون دغدغه کرد که این
مولود چگونه از قتل جسته و یا داده آن مولود که میگویند این باشد از فرعون گفت من از اینجا
شبهه او که در فلان شب از آنجا بختی در بنی افکند و آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی
دار و بکدان تا دختر خود را بوی علاج کنم بر قدری از آب دهان وی بر موضع بر صفت و دختر
مالیدن و بختی در بنی افکند و آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی
از فرعون آیه بنت مراح و لواز قوم بنی اسرائیل بود و از سبط بنوت و در جین المعانی او بود
که او هر موسی بود طبعی السلام و هر تقدیر بختی در بنی افکند و آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی
چشم است مرا و آنجا بختی در بنی افکند و آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی
تعییم است حسی آن یقینا ضایع که سود رساند ما کاهن ارات بین و علامت برکت بر جبین
جبین اولاج است او بختی و بختی در بنی افکند و آنجا بختی و منتر من که او ضایع خواهد شد و آنجا بختی

فرعون او را با یسه بخشید و ایسه بقریب او مشغول و ملا آنرا ایشان یعنی فرعون و قوم او
 نمیدانستند که هلاک ایشان در دست اوست و آنچه نواز او موسی را رخا و کشت دل مادر موسی
 خاله او صبر و حقی یعنی چون شنید که آن صدفی بدست فرعون افتاد بی صبر و قرار شد
 آن کادش بپوشی بدست موسی که فریبک شد از اضطراب اشکارا کند قصه موسی و گوید
 که فرزند منست مکتب موسی را است که چون شنید که او را فرزند بی برداشتند دلم و داغ شد
 از غم و اندوه و فریبک شد که از فرط شادی ظاهر کند که بپرست که آن ربنا الله الکریم
 که ما بید نهادیم بر دل او یعنی بیستیم و محکم کرد بر دل او را بصبر و ثبات و این لطف کرد بر کنون
 من المومنین تا با شد آن زن از زنت با و در آن کان مر و عه ما را هر آینه ظاهر کردی
 سر بر خود را و قال لا خیر و کنت مادر موسی مر و عه ما را و اصحاب است که نام کلمه بود و شو
 او را گفت قضیه بری برادر خود روی و از و خوی که کلمه بدست او بود و فرعون آمد بصرمت و
 پس بدید برادر خود را عن حبیب از و در کار ایسه و فریادش گرفت و ایشان
 ندانستند که او خواهر ویست و حرمی و حرام کرد بر مادر موسی و موسی شیر بیکان
 من قبلش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت بار و موسی شیر نکوت تا ایسه و قوم
 او بخاره شلقت امام موسی علیه السلام گفت مستخدم خود را می میکید و شیر پاک پر و نه آمده
 میخورد چون کلام دانست که ایسه برای دایه مضطربت فقالت هل ادکلم پس گفت آید لالت
 کتم شما را علی این بیت و اهل خانه که در وی شفقت یگاورند لا کلمه در پر نیلای این که کلام
 برای شما و هر که ناچگونگی و اهل بیت مر و اهل نیکی احاط با شد و در راه صلح و تقویت او تقیر
 نهادند و آورده اند که همامان چون این کلمه بشنید گفت این زن را بگیرد که او نمیدانست که از کدام
 خانواد است کلام در روایت و گفت من بدین معنی گفتم و التماس نامحزون یعنی نیکنخواه فرعون
 اند نه از آن که یک پس و برادر داری داده گفتند برو و انکس مرا که کفایتی بیار برفت و مادر را
 بیاورد و در آن حال موسی در کنار فرعون بود و هر چند دایه می آورده اند و موسی را می میداشت
 موسی روی از و همه تافت و شیر او نیمه مستخدم او را در کنار مادر نهادند و بری مادر بمشام
 وی رسید و موسی کشته شدانش گرفت بپشت بوی خوش که زیاد صبا شنیدند
 از یاد لاشا نفسا شنیدند فرعون گفت تو کبسی که این رصنع به پستان تو میل گرفت و کنت
 من زنی ام خوشبوی و پاکیزه تن و شیر من بغایت پاک و شیرین است هیچ طفلی تو من نیارزد
 الا که شیر من قبول نکند فرعون بفرمود تا اجاره او متدد کردند و موسی را سپردند و کنت
 بخانه خود برو و در هفته یک روز بشی ما آن مادر موسی او را بر کفتر شادمان و خوشدل
 روی بخانه خود نهاد و وجهه الم جل و ملا راست شد بخانه فرمود فردا تا الم امیر من
 باز که ایندیم موسی را موسی مادر او را نذر عینها و لکن زینت و روشن شود چشم او فرزند و
 اند و هتاک نشود بفرز او و نشاء آن و عدا الله و تلبا له و تلبا له و تلبا له که وعده خدا
 راستست و لکن اکثر هرا یغنون و لیکن پیش قطیان بودند که نمیدانستند و لما بلغ

در این باب هر چه از این کتاب است

شد و آن حکام که در سیدوسی بغایت خود و کمال سجاوینگی از پی سالی است تا جهل
سالی و اشتی و راست شناسی و کمال رسید عقل او در آن سن مراد اینجاست سالیست یعنی
چون بلین سبک آید نه حکما و علما داد و پراورایت و دانش درین و کمال و مانند
این موسی و مادر او که در آن لطف و کرم بخوری انجمن بکشد و اداش میدهم نیکو کاران را
ذکر آینه نبوت در اثنای این قصه بیان صدق هر دو و عده است که چنانچه او را عمار در ساینه
نبوت هر دایره و کمال اندیشه و در آمدن موسی بشهر مصر و یا شهر منف که از ولایت مصر بود
با یسار به جابین بود و در بعضی مصر با بعضی الشمس از نواحی مصر و در نفسی تقاضی گفته که با
سکندر و نه و قول اول اشهر است که بمصر و آمد علی بن عقیل به حکام غنای که واقع بود من
اهلبا از اهل مصر بعضی میان شام و خفان که در آن وقت هر کس بمصر خود مشغول است
و گفته اند وقت خیل و در آمد قوجان فیما رجائین بقتل و پس یافت در آن شهر و در کشت
میگردند هلم من شیخیر آن یکی از پیروان موسی بعضی از بنی اسرائیل نام و سامری گفته
اند ملطاف و هلم من هلم و آن یکدیگر در سکونت شنان یعنی از قبط قانیه نام او یا قبطون
و او خباز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هر روز کشیدند میگردید موسی علیه السلام آنها
رسید و استغاثه پس فرایخواست موسی الذی من شیخیرة اهل مصر که از گروه او بود
علی الذی من علقه و بوالکس که او از شنان یعنی یاری طلبید سبطان موسی بود و قبطی موسی
قبط را گفت دست از و بدار قبطی بخن موسی را زد کرد و کرد موسی پس مشت زد او را
موسی نقض علیا پس گفت او را و گفت اند حکم که خدای برو و هر یک پس نزد موسی علیه
السلام نهادن کشتن او قال هلم من عمار شیطان گفت این کار از من کسی است که شیطان
او را می کشد نه حلال مال زده و نه شایسته و هلم موسی که شیطان دشمنی است که راه کشته
مورید شدی چون او و خیران از قافهانی خدای تعالی بقصد معصومان و زلیات ایشان
باشد الا بطرف موسی و این به نسبت رتبه ایشان ذنبی باشد پس حضرت موسی علیه السلام
بطرفی مناجات قال رب افرغ قلبی منی گفت ای پروردگار من بپرستی که من کردم بر تو خود
بقتل قبطی پیش از این بداد قافهانی نقض که پس پیرمزد را پس پیامر زید خدای و میرا
یا مستغاث اند هو العیون الذی من عمار شیطان که خدای امر زده است مرندگان را مهر باشد
بد باشد قال رب یا الله انی کنت ابر و پروردگار من سر کن بخیرم بالجنا نعام کرده بر من
بخیرت و غور که تو میگویم قال ان عمار الذی من عمار شیطان پس نباشم هر که هم مبت و بیا بر من
بد کار از اینجه مظهر کسی نگویم که سودی باشد بخیری و خیا خیرم چون معاونت
شیطانی که میزدی شد بقتل قبطی قافهانی الذی من عمار شیطان پس بآمدن که موسی بود در شهر خایه ابر قبط
فرسان و هر اسبان انتظار میبود و من صدی بود که دم بدم کسی او را طلب و قضا می نمود
و اما الذی استغاثه پس نامان کسی که طلب یاری میکرد از و را انیس بنمرد خدیو و
باز فرایده کشد و یاری میجوید و قبطی دیگر قال له موسی گفت مرا موسی آنک لوفی شیخی

[illegible]

حق یقین را از عاقلان و اهل حق که باینکه دانند شبانکه و مه های خود را از آب و فتنه که از موافقی
ایشان بدانند ما با ختام خود دهیم زیرا که ما مدتی کاری نداده بودیم و آنچه که پیش از این
پیرایه های بی پروا است محال است که بیاید و ما را مدتی دهد گفته اند که ایشان دختران
برادرزاده شعیب بودند که او را باین گفتند و او را شمرانست که دختران شعیب بودند و باینکه
صفر را نام داشت و خوردن و خورده تر صغیر را بصورتی که موسی علیه السلام بر حال ایشان اطلاع یافت
نزد یک شبانه که گفت این عجز و کجاست و چرا انتظار میدهند اول اتمام ایشان را سیراب
تا روز پنجشنبه خود یازوند ایشان از روی غم که گفتند ما ایشان را آب نمیدهمیم اگر قوی توانی
بیا آب باه موسی علیه السلام فرستاد آنها را نظر بر میات و او بروی افتاد پس رسیدند و بر
طرحی رفته بنظر آمد و میبایست که موسی علیه السلام بیامد و دوی ده فن مکشیدند او تنها
با آنکه هشت شبانه روز طعام نخورده بود بر کشید و گوشتند ایشان را سیراب کرد و گفته اند
سجده دیگر رفتی منگو که چهل تن بر کشیدند از سر جبهه تنها بودند و بدوی که چهل تن کشیدند
تنها آب کشیدند فسق الکلب پس آب داد برای ایشان و او را ایشان را و ایشان بر رفتند و فرمود
الحب الظل پس از آنکه بسوی سایه درختی پادشاهی فقال رب بس یکتا اجدنا و ندین
از آنکه از شرابی بدست می که مزاج چیزی که بدست می بسوی من رفتند از نیکویی
یعنی خود را فرو بر هر چه باشد محتاجم باین و باین فرستادی بن از نیکویی که ما را
دین باشد فقیر شدیم در دنیا و سعادت حیش و توانگری که من بفرمودن دانستم یکا شتم بلیست
با فقر ساز که مرا فقر خوش است اگر چه ندارم و جو دارم و هست اما چون دختران شعیب
علیه السلام درین روز و روز قضا را باز آمدند و بدو از سبب زودی مطهرت رسید و قصه
بقای عرض کردند دختر خود را میزود و او را بیارد و بجا آمدند پس آمد بسوی من
یک از آن دوزن و او مستور بود و شایسته می بود بطریق شهر داشتن جنباینها که از روی
فالتان ای گفت بدست می که بدست من بدست می گفتند و با ما داشت و دست را
ایضا سفت کرد از آنکه اب دادی اغنا ما را برای ما موسی علیه السلام بجهت زیادت شعیب
و قریب آشنایی بلوی حاجت فرمودند برای طمع مرد و در راه که می رفتند پادشاهی آمد و چاه صغیر
از بعضی اجزای او برداشته می شد موسی علیه السلام گفت تو از غضب من می آیی و مرا بعضی دلا
براه میکنی فلما جاءه کس ان حکام که آمد موسی علیه السلام نزد شعیب علیه السلام و قص
علیه الفضل و خواند برو و باز گفت قصه خود را و شعیب علیه السلام دانست که او از اهل
بیت نبوت است قال لا تحف کف من جوت رهایی یا قوی من التورم الظالمین
از کبر و سفکارتان یعنی از قوی و اجسادشان را بدین و این دست بلیست بس من که طعمی حاضر
کردند و موسی علیه السلام از خوردن او استغناء نمود و فرمود که چاکر آخرت را در دنیا غنیمت
یعنی حقایق انعام برای خدا کردی و نه برای جزا شعیب علیه السلام فرمود که این طعام فرمود
کار نیست بلکه سعادت ما است که هر که باین مارسد بطریق ضیافت او را خدمت کنیم

حالات و مهمانی و محاضری و سیه و مروت اقتضای آن میکند که رد نفی و صراح که میهمان
بعضی میزبان قبول کند، موسی علیه السلام از آن طعام تناول فرمود و در آنثناء آن حال
قالتر اخلد بها کنت یکی از آن دوزین و آن صفورا بود یا آنست که آن جزه ای بدر من میزد
موسی را برای شبانی آن جزه من است آن جزه بدو میقت که بهترین کسی است که بمنزیره ای القوی
آن جزه من مزدور توانا و امین است تعریف است با فله موسی را قوت و امانت هست
آورده اند که شعیب علیه السلام از وی بر سیه که توفیق و امانت او از کجا معلوم کردی
صفورا قصه کشیدند و دو صورت مرا فقت و مرا کردین با فله از عقب و یارود باز گفتند
و شعیب علیه السلام بر آن حال اطلاع یافته قال ای ای که گفت من بخیر اهر آن که گفت
آنکه بر بنی یثرب هم اخذ می بینی یکی از بنی دخت که در امر لغو و عیال آن ناجر نیست بر آنکه
اجل آن در حقش خود را بمن یا مزدوری کنی مرا شبانی شایسته است هشت سال در حین المعالی
آورده که در شرایع متقدمه مهر دختران مردان را بود و ایشان میکرده اند و در شریعت ما
منسوخ شده بدین حکم که و انما النکاح صدق و فاشن فله و آنکه جن منافع مهر تواند بود و منافع
است نزد امام اعظم بخلاف امام شافعی رحمه الله و گفته اند معنی بایت اینست که من با فله نزد
میکنم و دختر خود را بوقت صدق و دختر من آنست که هشت سال شبانی من کنی و آن است که
چون اگر تمام کنی آن هشت سال راجعه سال من غنیمت پس از آن نیز یک وقت یعنی بطریق
نقض کار کرده باشی و شرط کرده باشی آورده و ما از این آن است که و بخیر اهر آنکه رنج نهی
بر من تو با التزام تمام ده سال یا بجا قسم در هر ساعات اوقات و استیهای اعمال یعنی تو کار
بسیار مایه بر وجهی که آسان باشد و در رنج فیه سجدت از انشاء الله رود باشی که یابی من
اگر خواهی بخدای من است آنست که آنست که کان و شایسته کان در حسن معامله و فای عهد
و التزام و ادب صحبت قال در آن گفت موسی علیه السلام که این عهد بنی و بینک میان
من و میان تو قایم است که هیچکدام اختلاف نکنیم اما اگر یکی هر کدام ازین دو سال که هشت
ساله و ده سال است قضیت بگذارم و پایانی رسانم فلا عذر و ان عذر بی تعدیم
و اگر نه جستن نیست تو بر من یعنی اهل امر از من باز نیاید داشت و الله علی و انی و انی
بر لفر میگویم و شرط میکنم که است یا بوالجمله گفت و شنید می رود کار سازاست یعنی
کار خود را بوی می سپارم و با تو بیست او از عهد بیرون میایم بدست کوی لطفی یاری نماید
ز نخست شجره شکست و پیمان است و فاما قضی موسی الاجل فیما از هنگام که بگذارم موسی
مدت خود را در چنین است که اقصی الاجلین با تمام رسانند یعنی ده سال دیگر صاحب شعیب
بود و در جهل ساکن با جزیت شعیب علیه السلام متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه
نهاد و کار را حلال و بر کسب خود را در مشرب سر و تار یک کدر آن کرد و بود و زینش را
و صنع حل نزدیک رسید و انجام از بوی و باد ریه متفرق شده و از مقداره آتش غیبت
آنکس بدین من جانب القصر از آن طوطی که طوطی را از آن طوطی که گفت موسی بر کسان

مرد
انعام

خود را که در تک کینه در حین مکان کراتی است نارا بدرستی که من دیدم انشی با
لعلی اینکم شاید که بیارم برای شما آنها بخیر از آنکه انش یعنی از نزدیکان که بر سر
آن انش اندخوری که راه از کدام طرف است او جد و جد و من انش بیارم از انش که
نصطدین شاید که شما خود را که سازید بدات قلما اینها نو که بیو چون آمد بدان
انش ند کرد شد یعنی موسی را ند کرد من شایع الواد این از کدام رود که کدام که
براست موسی بود آن ندر سیدی فی القعه المبارک در کجا که برکت داده سه من الشجرة
از درخت شرم یا عوج یا عتاب ^{بسم الله الرحمن الرحیم} یا الله که ای موسی بدن سقی که من خدای رب
برویم کار عالمات موسی در درخت که آمد انش سیدی پی درود و بدو بدل فر و کرست
شعله انش شرف لقای معبود مشاهده که از انشود این دو انش نزدیک بود که شمع و جوش
بتایم سوخته کرد بیت هت در من انش و روشن نمیدانم که چیست این قدر مانده
له هر چه میگویم دگر موسی علیه السلام از ندران یا موسی سوخته حشت و کداخته
شعله در پیش درخت ایستاد و آن ندر و مضمون داشت یکی که ای موسی ای الله رب
العالمین و دیگر وان الف عساکر و آنکه بهنک عسای خود را موسی عصا بیند لغت ماری
قلما رها بر این هنگامه دید عساکر که بهت نفتر حرکت میکند کانه کجاست
کلیا و ماری است جهنم که در حرف از این ماری گویند و کلامی بر حرکت حضرت نکان از حرف
و نه تعجب و این کشت بودی پاک روی بجانب اهل خود نهاد روان شد ندر سیدی که با موسی
اقل ولا تخف ای موسی پیش و من بر این ماری که من الانین ^{بسم الله الرحمن الرحیم} بدرستی که توان
امان یافتن کای الک که یک در دست خود را در کریان جامه خود خرجه بیضا
من خیر من تاپروین اید سفید و رختنک پی عسای یعنی سیدی نا و مکر و صف بنا شد
جوت بیاض بر سر و اصم الک و جمع کن موسی پیش چنانک بال خود را یعنی بر سینه
ند دست خود را من الوجب از برای قوس تا تسکین بای دست راست و بر بغل چپ دراز
چنانکه مردم ترساک کنند و از انش بر این در یعنی عسای بد بیضا برهانان من سبک است
و علامت انش از بر و مکار تر و بدین خنجر یا خنجر و ملا مری بسوی فرعون و کلهای
اندر کجا او آمدن سیدی که ایشان هستند و ما فاسقین و کفر و حیه بیرون رفتن از دایره
فرمان قال رب گفت موسی ای بر و مکار من ای قسک بدرستی که من کشته ام منهد
نفس از قبطیان کسی را فاعاف ان نکلون ^{بسم الله الرحمن الرحیم} پس چه ترسم از آنکه بکشند مرا بقصاص آن
فرخند و من و بر این من هارون من قسک منی کسانا او صبی ترست نام من از جهت زیارت
او میوه بخن قاربه میزد پس حضرت او را با من یار و میزد کار بصل فبی نام افضل
کند مرتفع بر و نهها و تریق شبهتها تا غیر کند از من کلام را ای اخاف بدرستی که من می
نوم آن بلل بوقت ^{بسم الله الرحمن الرحیم} آنکه مرا کذب کند فرج نیاید و زبان من بوقت مناظره با من پاری نکند
قال گفت خدای سنگ عساکر زود باشد که سخت کنم بازوی تو یعنی بیضا بر این ماری

در

در

[illegible]

جسٹس رشید ایضاً بجایہ جی پر شمال استیلا ہے

بآن صحرای بزرگ و سرور ساخت یک قطعه بر لشکرگاه فرعون آمد و هزار هزار قبلی دیگر در
درها افتاد و دیگر به جانب مغرب رفته چپکری از استادان و مردان زنانه غنای نام فرعون
با وجود این حال تعبیه تلفت و غرور و بازو یار نهاد و استیلا و جزیره و کردن کشور کردند
فرعون و لشکرهای او در زمین مصر یعنی لوقت بی استحقاق و سزاوار به
و قتل آنرا و کشتن مردان آنها ایشان بسوی مکافات از بی جودت باز کرد میس
نخواستند شد بیعت و نشو و نما و جزو کس که قهر او را میباید و قتل نام فرعون را
بسر و کشتن نام ایشان در دریا و جلوه متافوق شدند و انظر کیف کانت پس در نگرانی محمد صلی
الله علیه و آله و سلم چگونه بود که قاتلین **سریخام سفکاران** یعنی شکاک و قوم خود را
از مثل این وقایع بترساند و بجهت هر آینه و کردار ایندیشان درین جهان بهشویان ضلالت
تا با ضلالت خود در مانا از غرور و انحراف بیخوابت بسوی آتش یعنی نعلبای که موجب دخول
در آتش باشد چون کفر و عصیت و تویر القیامه لا یسر و ک **و درین** یعنی باری دانه و حق
شد یعنی هیچ یاری خلاف از ایشان باز نخواهد داشت و اینها هم و ازین دیوار و دریم ایشان را
یعنی بدیشان پیوند دادی و فی هذه الدنیا لعنة زمین ساری لعنت را تا ملائکه و مومنان
بر ایشان لعنت میکنند و تویر القیامه **و درین** یعنی قیامت ایشان از رشت رویان
بار اندکان الله و لقن الیک و بدین سق که دادی و ما موی الکتاب موی را تو ریت من بعل
از من آگاه ما هکذا القرون الا ویک هلاک کردی و اهل قرنها یختین رجوع قوم نوح و عود و ما
و لوط علیه و آله و سلم بصری و در اقلی که ان کتاب حکما و پنهانی روشن بود و یانی مفا
دید که بصیرت بکشتن و لقا پس مریا اسرائیل و هدایت و راه غایت با حکام شرع و رحمة
و بختایش برای متابعت و عاملان بآن لغات و سبک کردن شاید ایشان بند باین شدند
و ما کنت و بنودی برای محمد بن حنیف بنی بطر وادی جزیری از ناحیه طور و طور و جهت
عزب و ده از مقام موسی علیه و آله و سلم و بنودی از قضیتا چون گذاردی و مس
ای موسی الامر بسوی موسی و بنودی و ما کنت من الشا هیزین و بنودی توانا و اهان بر ابر رسالت
او بسوی خدیو نایان و کنت و لیکن ما و می کردی و ان قصه را بنویس ای آنگاه انشا فام و با میدا
کردی و بران موسی و قرینها مختلف و کرم بعد از کرم و فطاول جیم الغمر بس و از شدی ایشان
زندانها یعنی مدتها بر اهل این قرینها کشت و خیم ها را صوب و صواب طریقی شد
و علو و روی باند و اس نهاد بس و لقا بر این بنی و این اخبار و فرستاد و و محققا داشتند
که اخبار از مثل این اخبار جز بوی که کار نتواند بود و ما کنت قاری و بنودی تو مقیم
و اخذت در میان اهل مدین که بوسه عیبت قلم تا و اهلهم اما رتا بجوانی بر ایشان
ایتمای ما لدر قصه موسی و شعب بنایه شاکر ان بر استادان خوانند یعنی در مدین
بنودی تا این قصه را تعلیم کوی و لک کما مرسل و لیکن ما هستیم فرشته تو
خبر کنند تا ازین قصه و ما کنت بنی بطر و بنودی و حاضر بطر و طور سبلا و داریک
چون ندادی و موسی را و تو ریت بد و دادی و در قدام المیرا و ده از او هر ره و ضیالک

[illegible][illegible]

ہیں متا

دادند موی را پس ازین آیات تسع قالوا نحن انظر انما كنتم قبطيان و دخلوا في مصر
 یعنی موی و چهارون هر دشت شدند در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرک عرب
 که دو شخص معاون یکدیگرند یعنی تورت و قرآن قالوا انما هم كل و كنتم قبطيان یا مشرک
 مکه بدن سستی که ما هر یک ازین دو شخص را جمیع پیغمبران و کتب ایشان که فرمود
 تا گردید کانیم قل فاشوا بکوس میاورید بر سر من عند الله کتابی از نزدیکند خدای
 که باشد هر اهدای آن کتاب را هفتای تری نهما آیتها ازین دو کتاب که بر من و موسی
 نازل شد قاسم در روایتی که از آن گفته صادر است که اگر هستند شعاریست که بیان که تورت
 و قرآن حضرت و ان و پیغمبر است پس اگر احیاء نگنشد توان کتاب نیارند فاعلم انما یستیعون
 پس بداند که جز این نیست که ایشان بی روی نمیکند اهل همد از روحای خود را بدانشی
 و بهی و من اصل و کیست که هر سخن اشبع از انگلی کبی رو کند هوای خود را
 یعنی همدی بی راه نموی و بهی و بصیرتی من الله از نزدیک خدای است الله
 بدن سستی که خدای که بکشد راه نمی نماید و بمن فی رسالت القوم الضالین که
 شکارم از آن که متابع هوای نفس خودند و لقد و کسنا و یحقیق پس ندانید و در هم پیوستیم
 نعم القوم برای ایشان سخن را یعنی از پی در پی و در و دعوت را بجهت و مواظبت
 بر اعیاد و قصص را با مثال و فصیح را بر تها یا قرآن پیوسته فرستاد بر آتی بعد از آتی و سوره
 بعد از سوره تا علم یک گزشت تا شاید که ایشان پسند پذیر گردند و در و عامل گردد
 بگردید لذت این است هر کتاب انما که داده ایم کتاب یعنی تورت من و قرآن پیش از قرآن
 هر چه یومرت ایشان هر آن میگردند و بقول جمیع مراد مومنان انداز یهود و بنی
 این سلام و اصحاب و خدای الله عنهم و اشهر است که کتاب انجیل باشد و مراد جهل ترسان اهل
 چشمه و شام باشند که در مکه جلالت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سلم آمد ایمان
 آوردند بدین سوره مکی است و ایمان این سلام و اصحاب او در مدینه مگر گویند آیت مدینه
 و انما تنزلنا و چون خوانده شد قرآن بر ایشان قالوا انما ید کویند ایمان آوردیم موی
 و دانستند که کلام خدای است انما خلق من یأید و سستی که او راست و درست است و فرود آمد
 از نزد پروردگار ما تا کنون فیله فیهان بعد سستی که بود بر پیش از نزول وی کردن نهادند
 و مخلصان بجهت فکر در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودند و حقیقت آنرا شنیدند اولی که
 آن کویند اهل کتاب و یوم بجره و یوم تری مرده داده شوند و یار با صبر و اسیب آنکه
 صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بقوله یا انجیل و ایمان بقوله و یذرون و الحسنه البسیر و دفع
 میکنند بعضی منقول فیج را در صحت آورده که بعد از ایمان فی ایمان ابو جهل و اضرب
 اولعیم الله ایشان را در شتم میدادند و ایشان صواب میگفتند که خدای شمار تو نیک
 در حدیث را غایب یا منافقان مدینه و یهود طعن کردند بر این سلام و اصحاب ایشان
 و آنان بنی جواب میدادند من حق بماند صفت ایشان می کند که دفع میکنند بر بنی

عینی قول سفار امر نماز قضا هر بیفتد **و** زنجار و زین دله ایم ایشان را نقتل
میکنند در راه و از کفر و القوا **و** چون می شوند بعضی میبوید و بعضی شتم و تعریض
منافقان و کفار اعراض و اعراض می نمایند و خاموش می شوند از تعریض و قتل آنها
و میگویند مرا بگوئید نکات را ما را است که در راهی ما از حلق و صحرای که اعمال کفر و مرعالت
انحال شمار سقاقت و لغو ما را است دین ما و شمار دین شما سلام علیکم که سلامت است
شما و از ما یعنی لغو متقابل نمیکنیم و گفته اند سلام تو دین و متاثر است نسبت یعنی ترک شما
که بر آن نیستی **یا حی** فی جوییم صحبت جاهلان و غفلت با اخلاق ایشان چه مصیبت
با شرار موجب بدنامیست درد نیاورد و فاجایاست در حق بیست از زبان بگریز
با نیکان نشیند یا در زهری بود به آنگین آورد اما که لغزت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
بر ایمان عمر خود ای طالب بغایت سر بی بود وقت و فاروق بر بالین وی آمده گفت ای عم
مرا بگو لا اله الا الله یاری ده تا بهت آوردم بدان نزد یک خدای از برای تو و طالب
گفت ای برادر زاده من من میدانم که تو را است میگوئی اگر سر زدنش بر زبان قریش نبودی
که ای طالب از مرکب بر سید و کلمه بگفت من بگفتم این کلمه ترا شاد می ساختم ایت آمد که
لا اله الا الله و لا اله الا الله بدست کسی که نای محمد قادر نیستی که در راه غایب و ایمان آنرا که دوست میدانی
هدایت او و لیکن الله بهر کسی که نای و لیکن خدای راه می نماید بایمان هر که میخواهد و هو اعلم
با هدایتش **یا اود** اما است بر او یا نیکان یعنی انا الله مستعد هدایت اند یا آنها که در از حکم
هدایت ایشان صادر گشته چه اصل در هدایت حکم از طاعت و فرمان بریزی بدست
هدایت هر که داد از هدایت و در و راه با شناسنا نهایت آورد اما که عارف بن عثمان بن
خوفل یحنا بنوت سبب آمد که گفت ای محسن ما میدانی که قول تو حق است و بعضی تو را است
و آنچه میگوئی سبب دولت ما است در حیات و وسیله سعادت ما بعد از وفات اما متابعت
تو موجب محنت تمام عویب است میسم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را
ما ملت انصار طاقت مقاومت ایشان نباشد این نازل شد که **یا اود** و گفتند بعضی
از کفار که آن نبی اهدی معک اگر می روی کنیم طریقت را و با تو یقین ایمان آوریم تو خطیف من
رضی را روده شو بر این زمین ما یعنی عرب ما را از دیار بر بایند و بیرون کنند او را غلبه کند آیا
ما جای نداده ایم مرا ایشان را حرم ما **ما** حرمی یا یعنی که پس بر ایشان دست ندارد یعنی
الکس کشیه می شود بسوی این حرم **ما** کل شیء میبوید هر چیزی یعنی منافع
از هر نوعی و خرابی از هر نام حتی بدنامی آوردند و روزی داد بر ایشان را درین وادی
خبر دزدی ز **یا اود** که تا روزی دادند از نزدیک ما میمنت خبری بر چون با وجود بت
بر مسقی ایشان و این و مطیع و مردی میداد بر اگر ایمان آرد بگوئید ایشان و از آن خطف
و تحوی در امان نیارید و **یا اود** که تا روزی دادند از نزدیک ما میمنت خبری بر چون با وجود بت
نکست و در غیبه یا بند و **یا اود** که تا روزی دادند از نزدیک ما میمنت خبری بر چون با وجود بت

بَطْرَتِ مَعْشَرَتُكُمْ کافر شدند در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طائی و باطنی شدند
جناب اهل مکه و آن طایفه را هلاک کرد بر قتل سرکشته پس آنست مسکنهای ایشان
خلی و خواب که تسکین من بعد هر منقشتند از من هلاک ایشان را از قتل مکر
اندکی از راه گذرگاه که روزی یا بعضی از روزهای آنها باشند و پروند و باز خالی بگذرانند
بیت در خانه دنیا جو نشستی و خیزد کین خانه بدان خوش است کاینکه و روند
و کثرت الوارثین و هستیم ما و از آن مسکن بعد از اهل آن یعنی ما ایم باقی بعد از قتل
همه و ما که یک مملکت الفریق و نیست برورد کار تو هلاک کنده اهل دیه با حق بیعت
تا وقتی که برانگیزد در معظم آن دیار و اصلان بلاد یعنی چون اهل سر و اعظم
بزرگ تر با هم تو باشند لاجرم انکار انکار در سوگ فرستاده که حکم الله بنوا علیه و جواد
بر ایشان ایاتهای ما برای الزام حجت و قطع معذرت و ما که مملکت الفریق و نیستیم
ما هلاک کنده یعنی خراب سازنده دیهها بعقوبت که اهل ظالمون که مکر اهل
آن مکر باشند بکنایه برسل و انکار حق و ما ای پیغمبر من شی و آنچه داده شدید شما
از چیزی که اسباب دینی باشند منافع الدنیا پس آن بخور جاری است در زند
کاین این جهل و زندقه و آرایش این سرای کدر ماه حیات بی اعتبار و امان مباحثات
و افتخار کنند و ما عند الله و الله ترمک خدای است از ثواب آن جهانی و نعمتهای جلوه اند
خیر و کفایت بقدرت و نفس الامر جلالت از تخلص است از کدورت محنت و مشقت
و بایست که اولا تعقل و کثرت آباد در نجیبانند و فهم نمیکند که بدلی میکنند جفا و انقضا
در حق و بایست جفا باشد لعل و زردان و جنگ و پس کفر در حق و خلک
سنگ در جبر است کدر قضی و حرمه رضی الله عنها با وجهل معارضه بسیار کردند دیار
دین و گفته اند عمار با سر با ولید معینه بجلد فرموده این است نازل شد که این و عذرا
ایا کسی که و حاکم بر او را بخت در کثرت و تصرف در دنیا و عدا حاکم و حاکم نیکو که در آن
خلاص تصور نیست و کافر نیست پس فکر در پناه آن سرحدست در شبهه یعنی قضی
علی و حرمه با حاکم رضی الله عنهم چنین کسی باشد من شغف که مانند کسی که بر خود داری
داد بر او را منافع الدنیا از منافع دنیا که بختش بختش است و دولتش مودی
بنکت و مالش در زند و مراد و جاحش بر ضرر انتقال و هو کوم الغنمه پس آن کس روز
قیامت من المحضین از حاضر کرده شکایت باشند بی حساب و حساب برادر آن کس
ای چهل است یا ولید مغیره و بوم یاد بفرم و یاد کن روزی که بخواند خدای کافران را فصول
پس گوید این شرکایی ازین بمانند شرکای من ان الله کتم نعمته و بودید که کمان بی
برید که شرک منک قال الذین حلف کونید انا لله و لعل شد علیهم القول و ایشان
سخن خدای یعنی آت و حید با کلام ملائک جهنم و آنان روی ضلالت باشند یا دیوان
که گویند ریا هو که الذین عینای بر و کار ما پس گروه یعنی صغفا و اتمام انا الله که مکره کردیم

ایشان و مشرک خوانندیم لاجبت که ندانیم اگر ما حق میباشیم یا نه
خود کراه بودیم **بَلْ كُنَّا نَحْكُمُ بَيْنَكُمْ** اکنون بزاری که در مسوئیت از ایشان و آنچه ایشان
اختیار کرده اند از که ما حکم می کردیم **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** پس اینها نشانه های ما برای شماست
که ایشان بوسش هوای نفس خود میکردند و قبل از عرشگاه می آمدند و کوفتند کافران که بخوانند
ایمان خود را یعنی آنان که مشرک ما ساختید از میان قاصد اب از شما دفع کنند **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ**
پس بخوانند ایشان را مسند حضرت **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** پس اجابت گفتند مرا ایشان را بحیثیت
عجز از اجابت و نصرت و **وَالْعَذَابُ** و بدیدند عذاب را با جان و مینواند **وَالْعَذَابُ** کافران
نفس خود **وَالْعَذَابُ** و محاسبند که کاشکی ایشان بودند ای که راه یافتند ای حیل که حذاب از خود
دفع کردند ای یار یافته بودند ای بحقیق تا حذاب با حق شدند ای و یوم یاد نهیم و یاد دار
روز بیکه ندانند حق بجهان اهل تکلیف را که **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** پس گوید
بجواب ایشان فرستادگان چون شمار دعوت کردیم بحقیق **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** پس فرستاد
شود بر ایشان جن های بعضی آنچه میفرمودند گفتند باشند با حق موش گشتند **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ**
درمان روند اندک که گویند **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** پس ایشان پرسند از ملک دیگر که جسد
جواب گوید بحیثیت آنکه سایل و سؤل همه مانده باشند از غایت و حیرت و بر روی
پرسش گفتند **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** اما انکس از شرک و امن و بگرد خدای و رسول
و **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** و بکنند عمل شایسته **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** پس شاید آگاه باشد من **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ**
از شکار و بوقت سوله از خواب فروغاند و در شکار با جابت حضرت رسالت پناه حلیه
صالحات الله باد بستم است بیت **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** مرن بی رضای محمد خسران ره شکاری همین
است و پس آورده اند که ضایع عرب طعنه میزدند که خدای جل جلاله را برای نبوت
اختیار کند بایستی که چنین منصب طلی بر نه که برین اهل مکه و طایف رسید ای **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ**
هذا القرآن علی رجل من القریین عظیم حق بجهان در جواب ایشان فرمود که **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ**
بیت و **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** و بر روی کار می فرزند آنچه میخواهد برای رسالت جناحه حضرت
رسالت راضی الله علیه و آله و سلم بر کردیم **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** نیست و نباشد مکاران را
چون ولید مفر و ساو طایف از اختیار در مان یعنی ایشان از نرسد و نرسد که برای نبوت
کسی را بر کردیم بجهان تمام اختیار در قبضه اقتدار واد بختار است بیت **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ**
هر که خواهد بکنند **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** الله بای که مر خدا و است از آن که کسی را بالای اختیار او اختیار باشد
و **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** و بوزن خدای از آنچه شرک میزد بت برستان و شرک میکردند
و **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** و فریاد کار میدادند ما تین صد و ده و آنچه می شد سینه ها ایشان یعنی آنچه
بینان میزدند از عداوت پیغمبر و کینه مومنان و **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** و میدادند آنچه اشکارا
و **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** در نیت و تکللیب قرآن و هر الله و اوست خدای مستحق پرستش
و **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** معجود بی سزا نیست مگر او که **فَلَمَّا كَانَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا لَكُمْ بَيِّنَاتٍ** ما و است ستایش فی الموفق

وَالْخَيْرُ دَرِین ساری و در آن ساری چه موی نعم دینوی و لغوی اوست و کذا لکم
 و مراد است کارگزاری و آیه تَرْجَعُونَ وید و باز گردید خواهید شد در روز حشر
 قُلْ اَنْتُمْ بِنَافْسِكُمْ حُیْیَ بِنَفْسِكُمْ اِنْ جَعَلَ اللَّهُ اَکْثَرَهُمْ اَشْکَافًا اَلَمْ یَجْعَلْ اللَّهُ لَكُمْ
 رِشْمًا شَبَاحًا سَمًّا بِاَیْنِهِ اَنْ تَوَدَّ اَنْفُسُکُمْ تَارُوْنَ قِیَامَتَ بَاقِلَ اَقْتَابٍ وَ اَحْتِ اَرْضَ
 بِلَادٍ یَا سَوَالِیْقَ غَیْرِ حَرِکَتِ دَهْدٍ مِّنْ اَللّٰهِ غَیْرَ اَللّٰهِ کَسَتْ خُدَی بِنَفْسِکُمْ اَلَمْ یَجْعَلْ
 رُوحَ قَدَرٍ بِاَیْنِهِ اَنْ یُشْرِیْ بِاَیْنِهِ اَنْ یُشْرِیْ بِاَیْنِهِ اَنْ یُشْرِیْ بِاَیْنِهِ اَنْ یُشْرِیْ بِاَیْنِهِ اَنْ یُشْرِیْ
 اَشْتَقَالِ کُنْدَ اَلَمْ یَجْعَلْ اَنْ یُشْرِیْ بِاَیْنِهِ اَنْ یُشْرِیْ بِاَیْنِهِ اَنْ یُشْرِیْ بِاَیْنِهِ اَنْ یُشْرِیْ بِاَیْنِهِ
 بَلْ کِنْ جِهَ بِنَفْسِکُمْ اَلَمْ یَجْعَلْ اَلْکَرَامَةَ خُدَی عِلْمًا اَلَمْ یَجْعَلْ اَلْکَرَامَةَ خُدَی عِلْمًا
 اَلَمْ یَجْعَلْ اَلْکَرَامَةَ خُدَی عِلْمًا اَلَمْ یَجْعَلْ اَلْکَرَامَةَ خُدَی عِلْمًا اَلَمْ یَجْعَلْ اَلْکَرَامَةَ خُدَی
 حَرِکَتِ دَهْدٍ مِّنْ اَللّٰهِ کَسَتْ خُدَی بِنَفْسِکُمْ اَلَمْ یَجْعَلْ اَلْکَرَامَةَ خُدَی عِلْمًا اَلَمْ یَجْعَلْ
 بِلَادٍ یَا سَوَالِیْقَ غَیْرِ حَرِکَتِ دَهْدٍ مِّنْ اَللّٰهِ غَیْرَ اَللّٰهِ کَسَتْ خُدَی بِنَفْسِکُمْ
 اَلَمْ یَجْعَلْ اَلْکَرَامَةَ خُدَی عِلْمًا اَلَمْ یَجْعَلْ اَلْکَرَامَةَ خُدَی عِلْمًا اَلَمْ یَجْعَلْ اَلْکَرَامَةَ
 اَلَمْ یَجْعَلْ اَلْکَرَامَةَ خُدَی عِلْمًا اَلَمْ یَجْعَلْ اَلْکَرَامَةَ خُدَی عِلْمًا اَلَمْ یَجْعَلْ اَلْکَرَامَةَ
 و تاجوید در روز خدای که بفضل خود مقرر کرد و کذا لکم و کذا لکم و کذا لکم و کذا لکم
 داری کنید خدای بر نعمت شب و روز بیت جرج را در و شب و روزی دهد شب و روز
 روز و آرد روزی دهد و خلقت شب بهر آن تا جان ریش و از دلسوید بر جانان خویش
 روزها از بهر خواص و تا بایشان کارتن کرد نظام و یوم و یوم و یوم و یوم و یوم و یوم
 که کذا لکم خدای مرتب بر مشان را فکر این ندا تعزیر بعد از فقر بوات تیقول این سرکاری
 پس بگوید کجا اند اینان من این کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من
 منند و دروغ می گفتند و تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من
 و کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من
 حتی که در این بر شک و کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من
 یا عباد یا قحید یا حجت مهذباوات و صل علیکم و کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من
 یفا و کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من کما تر من
 و داشتند آن قارون بدایستی که قارون کما تر من قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون
 السلام تعلی کما تر من قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون
 قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون
 از اولاد و کما تر من قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون قارون
 طلعت منور خوانند و در قرأت توریه اقراب فی اسرائیل بود و یکای سبعین مختار است
 و در زمان فقر و احتیاج مردم متواضع و متخلف بود همین که توانگری روی بود نهاد حالش
 متغیر گشت فی علیهم السلام پس ستم کرد و الفری به حست بر قوم موسی علیه السلام و خلعت

[illegible]

مفرود کرد و بلو بود آنکه میل داشت که از وی قوی تر و غنی تر باشد و اهل آنکه ایم بس از وی
فقدید میفرمایند که ولایت آنرا از وی گرفته اند و پس سید و خواجه شد از آنکه
خود کنه کاران یعنی مشران چه ایشان را بسیاری اعیان خواهند شناخت یعنی لاجرم
بیمایم با ایشان و اسلاستظم نخواهد بود حق تعالی مطلع است بر آن و یا سوال معاتبه
نباشد از آنکه به حساب بلو و مزج خواهند بود و خروج حاکم و سایر بس بیرون آمدن تار و تن
و در شب به قوم خود بیرون نیت با این خود بر استیغاف که زمین زمین داشت نهشته
و جامه از خولج به شب و چهار هزار کس به زمین صفت بلوی سوار شد و در کاشا و آنچه
که بود هزار تن هم جامه معصوم داشتند با وی نشستند و مردم پیش از آنکه رنگ معصوم
نمایند بود و در میان او بود که هزار بار به بلوی بود و با ستران سفید با زمین زمین و جامه
از خولج و میوه های سفید چون تار و نایلین دید به میان قوم درآمد و آنکه
گفتند آنکه بگویدون الحکم الله فیما بیننا و بینکم استند و نیکانی دنیا را و بدان را غیب و در نام
یا لبثت فیما بیننا و بینکم که بودی ما را از مال و ماله ما را و فیما بیننا و بینکم استند و نیکانی
تار و نایلین و حق و غیب و بینما و بینکم که بودی ما را از مال و ماله ما را و فیما بیننا و بینکم استند
العلم و گفتند آنکه داد و در نام ایشان را و ماله ما را و فیما بیننا و بینکم استند و نیکانی
و عزت و کمال چون وضع و اصحاب او و نیکان و وای به شمای طالبان دنیا و نیکان و نیکان و نیکان
با دشمنی در آخرت به قیامت از اهلای دنیا را و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان
و پیغمبر و بکنند که در استود و وای بکنند و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان
یعنی در دل و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان
از معصیت شکیبایا شد و گفتند و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان
نقد اهل صبر از جمله عالمین و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان
صبر از جهان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان
علیه السلام حسنی و حسینی عامر بود و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان
بودی و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان
موی علیه السلام می بود تا وقتی که حکم از کوه نازل شد و آنکه مشر و ایر مع مال و نیکان و نیکان
موی عزمان الی بلوی صلح کرد که از هزار دینار یکصد و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان
عظیم بر آنکه نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان
گفت فرمان بر دید این زمان بود دید این زمان میخواست که ماله از شما بستاند گفتند و نیکان و نیکان
مایبی چه نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان
بسیار فاجعه را که در تیسر آورده و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان
که نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان
و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان و نیکان

زینم و اگر محسن باشد سبکساز کنیم قارون بنی نوح است اگر هم من داشتم قارون گفت بنی اسرائیل
 کمان می بیند که تو بخانه من ناکند. موسی گفت معاذ الله او را حاضر کنیم و بیرون بفرستیم
 ای بنی نوح! سوگند دهم بخدای تعالی که در میان شما شکافتم و تفرقه فرو فرستادم که راست بگوی
 زینم و اعیانیت الهی در یافتم گفت یا کلیم الله قارون در خریده خرد شوت بمن داده مادر
 تادریا تو افترا کنم و من با وجود کنه کار بها و بی با خودم چگونه بستم که بوقلمنت گویم
 و اینک وان در و همیان عمر قارون بامست بنی اسرائیل حاضر قارون را دیدند و مکر وی
 روشن شد موسی علیه السلام روی بخاک نهاد از قارون شکایت کرد خطاب رسید
 که زمین را در فرمای تو کرده و بفرمای هر چه میخواهی موسی علیه السلام گفت ای قوم من
 قارون مبعوثم بنای نه بزعم من بود هر که با قارون است کو بر جای قرار گیرد و هر که بامست
 کو بر کناره رود کافه بنی اسرائیل از این محفل گناه گرفتند الا دوق که با قارون ماندند سفید
 و موسی علیه السلام باز زمین خطاب کرد که بکیرایش از زمین پاهای ایشان تراکمین فرو برد
 و ایشان را از قرض کرد نه و امان تلید نه بجای نرسید و موسی علیه السلام گفت
 خذوهم القصة تازانوا و میان و گردن زمین فرو رفتند و زلزله و استغاثه ایشان در
 موسی افتاد که تار من ایشان را تمام فرو برد و در اکثر مقام میرست که حضرت باری موسی علی
 بنیا و علیه السلام خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند تو بفریاد ایشان
 نرسیدی و رحمت نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا بخوانند ای اجابت میکردم
 القصة بعد از خسف قارون سنهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی و هارون قارون بر زمین
 فرو برد و اکنون و امتعنا و تصرف نماید موسی علیه السلام درخواست تلقی معاده ساری و کج خافه
 او را بنی زمین فرو برد بنای نه سیر نماید **خسف** بس فری بود نیرید و **خسف**
 قارون و ساری بر زمین صاحب لباب فرو برد که هر روز قارون بمقدار قامت خود باخاد
 و ملک بر زمین فرود آمد و هیچ صورتی بر ارض سفلی خواهند رسید بیک کج قارون که فرو
 می رود اثر قدر هفت روز خواهد باشی که هم از عیون درویش داشت. **فکان** نه من نیز بس بود
 مرقرون راجع کو هم از یاران که در آن وقت **یقرئ** نه **من** **قرئ** **اللی** **کرمی** **او** **را** **جذ**
 خدای و **ماکان** **من** **سفر** **من** و بود از مع کشد کان عذاب از خود یعنی نه کسی عذاب
 از وی باز داشت و نه خود توانست باز داشتن **واصبح** **الذین** **تمنوا** و آمدند کردند آنگاه از نو
 می بودند **ماکان** **من** **سفر** **من** و جاء او را دیدی روزی عیون از نو بودند کان گشتند بعد از
 خسوف و کواکب کان بصلاح **یوئول** می گفتند هر یک بادی مکر **و یکان** **الله** و یک بعضی
 و یک باشد و اهل محضر است یعنی وای موق بدان آله خدای **ییسط** **الرزق** کشاده میگردند
 روزی را **من** **کیشا** برای هر که میخواهد من عیب آید از این کان خود نه بکاشی که متعنی
 بسطارد بل بعضی ارادت و **یقین** **من** و تنک می مازد بر هر که خواهد نه بکاشی که نفاضای
 قبض کند یک جفتضای مثبت **لو ان** **من** **کان** **علیه** **اکرم** **من** **ان** **بودی** **که** **خدای** **سنت** **نهاد** **من** **و** **ما** **و** **ما** **نهاد**

از دینوی لجه مقنای مایه **مُخْشَق** **بِئَا** هر آینه بنیون فرو بردندی مادی و مختصر فعل
معلوم خواهد یعنی خدای ماری بنیون فرو بردی و **بِئَا** که در کلمه تنذام است و مکان بواسطه
تشبیه و در طلب از طبری نقل میکند که مجموع و یکبار بمعنی الم تعلم و الم تو است یعنی تمیذانی
و غیر بیسی آنکه **لَا يَنْفَعُ الْكَافِرِينَ** و **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ فِي الْآبَاءِ** و **يَوْمَ يُصْعَقُونَ فِي الْآبَاءِ**
یا کلمه بیست کند که **وَكُلُّ الْآفَاءِ** آن سرای دیگر که شمشاد و دانسته مراد بهشت است
يَعْقِلُونَ **لَا يَنْفَعُ الْكَافِرِينَ** ساختیم انرا برای آنکه ایشان را **يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **لَا يَنْفَعُ الْكَافِرِينَ** بخوانند بر روی و تکبر
وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ در زمین باطلان و **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** و **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** و **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ**
فان و خواست و **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** و **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** و **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** و **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ**
بجمله خود که سرای و تمام جماعتی است از امر و **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** مقدسه یعنی پاک شده از دنا و صفات
فصلی که در زمین بشریت طالب علو نباشند چون تو سر فواضه و جبابره و فساد بجای نماند یعنی
نظر از حق حضرت بر داشته التفات به یکس و **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** و **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** و **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ**
ملک الملک باز گذارند تا ملکیت و مالکیت هر قدر که در کویان و مکان خواهد کنند فی ایشان را
بذل از آن اعتراض نبود **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** هر چه خواهد بکن که ملک تر است **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ**
خصلت بیکو یا معرفت بنو حیدرانی یا طاعت یا خلاص **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ**
از آن خصلت یا طاعت یا معرفت یا هر که بیاورد نیکی در دنیا او را باشد بهتری از آخرت
وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ و هر که بیاورد بدی چون شرک و کذب **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ**
وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ که نام بدیها را **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ**
که بودند در دنیا که عمل میکردند ظاهرا در دنیا است بر آنکه ثواب حسنه بهتری از آن خواهد بود
و اما در سیه مثل و وضع مظهر در روح حضرت صحت **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** حال جدا گانه است مگر از استاد سیه
بد بشان و فایده این صورت از آنجاست که از آن کتاب سیات هدایت هر چه در شرح و عقل بد
باشد تا نکند هر بنوعی باشد تا **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ**
بجمله بنحدر رسید شوق حرم کعبه و آن روز که مولود در باطن مبارکش ظاهر گشت بجز ثل طبعه السلام
بدین آیه فرود آمد که **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ**
تبلیغ قرآن یا اصل بدین **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ**
این **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** و **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ**
است در احادیث ذات و بقا بالله در مقام تحقق جمیع صفات و بوسلک متبصرانها سر منهد
والله یعود روشن میکند **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ**
نوعی را که از حق طلوع **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ**
من با ما است **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ**
وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ و **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ**
و بنوعی که امید داشته باشی **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ** **وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَوْمَ يُصْعَقُونَ**

عانتها و از دل بسیار می باید کشید، جوهر بار و طعنه اخیال می باید کشید، واضح است که مجمع
 مولای مبین الخطاب رضی الله عنه در روز یک و پنجم تیر همان خضر چه شهید شد و بر لفظ مبارک
 حضرت رسالت بنام حلی صلوات الله کثرت که پیش رو شهیدان اهل توحید او خواهد بود و باز
 ویدان فوت مجمع بسیار جمع و فزونی می نمودند تا حق به عبادت فرستاد که بگردن امان پی
 ابتلا و امتحان کاریار پیش می رود و نقد فتنه و بدوی که امتحان کرد هر دو در فتنه
 انداختیم الذین من قبله انان که پیش از من بودند یعنی این صورت در همه امور واقع
 و نقد دعوی هر یک و شک بلاز بوده الله فلیعلم الله بسبب ظاهر هر یک که انداخته
 الذین صدقوا انان که راست گفتند در دعوی ایمان و لیعلم الله ذین حق و متعین میساز
 در روح کو بابت را در دین یابی غلبه هر دو کرده و مخلوق یا جن میسازند ایشان را بدین چندی دانند
 از صدق و کذب ایشان نظر در محبت هر که او دعوی کند صد هزاران امتحان
 بروی نفس اندا کرد و صادق کشد و از جاسوس بود کاذب کرد و از انبیا و احباب الذین پاک
 میسازند انان که با او است میسازند بدینها چون کفر و معصیتها آن شیفت
 انان که پیشوایان و امامان را عاجز سازند از مجازات بر مساوی ایشان ساء ما یحکمون
 بدین حکم است انان که میسازند در فتوحات من کورست که ایامی بنده اند که کاران که مبتیات
 خود بر مغفرت و شمول رحمت من صفت گیرند این حکم نامسئله است زیرا که سبقت گرفته
 است رحمت من بر تو ای ایشان که موجب غضب باشند بیت گناه تو از عذر پیش است
 سبقی رحمت از ان پیش است من کان یؤمن بالله و یومر به انکسب الله لقاى
 خدای را در بهشت یا وصول را بر قرب الله و گفته اند هر که نماز و فرائض حق و حق او بخدا
 کراماده باشد فان جعل الله کرامت ما یدرسقی که مدتی که خدای مقرر کرده اینک است
 و هو الشیخ العلم و او است شمول که تا بنده کان دادنا بضعای و اسرار ایشان و من
 یجهد و هر که جهاد کند با کفار یا بهوی نفس خدای را یا بجهاد نفس جز این نیست
 که جهاد میکند انفسه بر ای نفس خود چه قریب ان عاید است عاید ان الله لغری
 بدین سستی که خدای هر آنکه بر نیازی است عن العاصی ان طاعت و جهاد است
 عالمیان و کلان جهاد بهادات جهت صلاح احوال ایشانست و الذین استوا و انان که کویا
 و عموال الصلوات و کدنه کارهای نیکو که در بهشت است هر آنکه محو کند از ایشان
 بدینها ایشان را و بجز بهر حسن الذی و هر آنکه با او در هم ایشان را نیکوترین صلوات الله
 کان یجسرون و بدین که میسازند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشانست جز از حیم
 و باقی اعمال را با انان که در فضیلت مجازی نیست بر جان قیاس یاد شود هم ایشان را بیشتر
 و بهتر از عمل ایشان بیکدیگر داده و زیاده تا حفظ صدق و آنکه ایشان محتاج اند و من چه
 خزان صرا و هم با نیکو که خفی چیزی را صد محتاج من اویده اند که چون
 سعد و قاص رضی الله عنده و لت اسلاف سرافراز گشت مادرش و همنه بخت ای سفیان

سوکند خورده که افتاب بسیار نروم و هر چه میاید زند کز سلمان مله باید تناول
نکند تا تو این سخن که خیار کرده. پس از نشوئی سعد صورت حال را به بعضی حضرت رسا
صلی الله علیه و آله و سلم رسانید و این آیت نازل شد **وَصَيَّا الْاِنْسَانَ** و امر کرد ما به
از میسر و نازل به حسن آید و مادر او نگوید یعنی فعلی که محض خودی باشد و آن با خدا
و اگر گوشش نمایند و آید و جدال کنند باقی **شَرِكٌ فِي تَأْتِيهِ** تا شریک در آید
و این را که می آید **بِأَمْرِ عَالَمٍ** آن چیز که نیست ترا دلیلیست او دانی نیست که از فیض الوهیت
فی عالم آید یعنی که مادر و پدر را تو تکلیف کنی با آنکه برای من چیزی را که الوهیت است
ندانی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست جز مرا **فَلَا تَطْغَفْ** پس فرما آن ایشان هر که
اطاعت مخلوق در معصیت خالق و اینست **اِنَّ مَرْجِعُكُمْ** بسوی مجلات هست با کشت
شما از بوم و مشرک و بار و طاق و **تَشَاكُرُ** پس یکا هضم شمارا وقت جز اولاد
يَا كَثَرْتُمْ تَقُولُونَ . با آنچه هستی که می کنید و **الَّذِينَ آمَنُوا** و آنکه ایمان آورده
به این کفر و **عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کارهای شایسته بعد از فساد **لَمَّا خَلَكْتُم**
هر آینه داخل کردیم ایشان را **فِي الصِّرَاطِ الْحَقِّ** در رزم مستقیم که با دران برسد
داخل ایشان که بهشت است **وَمِنَ النَّارِ** و از هر دو مان **مَنْ يُّوَلِّكْ** کس هست
که بگوید **مَنْ يُّوَلِّكْ** که ویدیم ما بخدای مراد منافقان این یا تو چه ضعیف ایمان که میگفتند
ایمان دادیم **فَلَمَّا أَوْفَى بَعَثَ فِي النَّارِ** پس چون ابد کرد . شوق در راه خدای بسبب دین
او یعنی چون کفر او را عذاب کنند **جَعَلَ نِسْفَةَ النَّارِ** که باشد یعنی دایم و شمار و رخ
و عذاب مرد **مِنْ كَعْدَابِ اللَّهِ** مانند عذاب خدای یعنی که ایمان کنند از خوف
عذاب خلق چنانکه ترک کفر می باید که از خوف عذاب خدای و **يُنِيبُ** و اگر بگوید
نُصْرَتِي رَبِّكَ باری از هر دو کار تو یعنی **فَقِي** و غنمی **بِئْسَ الْوَعْدُ** هر آینه که کنید
اِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ و در سببی که ما هستیم با شما در دین و ملت شما من را در غیبت شریک
سازد **اَوَلَيْسَ لِلَّهِ بِالْعَالَمِ** آیا نیست خدای دانا تر از هر دانا یان **يَا قُتَيْبَةُ وَرَافِعُ**
با آنچه در دل های عالمیان است از صفای اخلاص و کرم و تقوا و **يُؤْمِنُ بِاللَّهِ** و هر آینه
میداند خدای **الَّذِينَ آمَنُوا** انا تو که گویدند **بَدَلْ** و **لِيَعْمَلُنَ الصَّالِحِينَ** و میدانند
منافقان را یعنی ایشان را در دنیا تمیز خواهد ساخت با بتل و امتحان در بالا به محبت
و بیعت جوهر در آن شناخته شود چنانچه با نشی حیار بر و فقر معلوم کرد و نظم
بشکل و حیات انسان نروم و نهاده . توان بصورتی تحمل شناخت جوهری . اگر نه با
یونان بلا نخواهد جست . و که در اصل و در پاک صبر خواهد کرد . در باب طوری که او می
و امیر بهشت خلق عمرو بن خطاب و خطاب را میخواندند **صَلِّ** که از دین محدث روی
بناباید و طریقه قدیم بدرات فرو مکند و **وَلَمْ يَكُنْ** و اقامت بر دین آگاه باشد
ما انرا در هر و شمار از هر دو کار تو یعنی **فَقِي** و غنمی **بِئْسَ الْوَعْدُ** هر آینه که کنید

و گفتند انگاه که می بیند بآن روز **انما امرنا** که تا آن یک کردند **ثبوت سببنا** بی روی
گشتند راه ما را یعنی متابع کثیر بدین راه باشید و **تحریر حقایق** و باید که بودارید
کناهان شمار الممت در تاویل خبری که شایسته ماکند ساختن غیاب و ادب و ما هفت
بکار بران و حال آنکه بنسبت کافران بود از آنکه **من خطا** از آنکه امان مومنان
هم چنین **انما کذبون** بدرستی که ایشان دروغ گویند در سخن خود
که سبک بیند بان خطای مومنان بود و این است من جمله آن از آنکه و بسیار قادر بر خواست
بود بجهت گمانی که گناه خود و بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گناه شدند کما قال
بجانب **و تحریر حق** و هر آینه بر خواهند داشت دریافت بان های کلمات کناهان
خود را و **انما مع** و براهی که آن دیگر را با براهی که آن خود یعنی و در و با
آن که گناه ساختند اخلاف تا ما و جبرایم ایشان خواهند ساخت بی گناه چیزی از گناه
که امان کرد و **و کس** و هر آینه سوال کرد خواهند شد تابعان و متبوعان
بقره الفیمة در روز محشر **کواکب ترؤف** از آنکه هستند که بر وجه یافتند
از باطل و چنانکه سبب اضلال خلق میشود **و لقد استنت** و بدرستی که فرستادیم
نوحا الی قومیه نوح و اموی قوم او **فلست یحکم** پس در کتاب کرد در میان ایشان
بجهت دعوت ایشان بطریق حق **فکفر** هزار سال از آخرین عا **ما مکر یفوه** سال
روایت اشهر است که حج علیه السلام چهل سال بیعت شد و نهصد و پنجاه سال
خلاق را بخدای دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال پیست و در آخرا از و هجرت
الله نقل میکنند که هر پنج هزار و چهار صد سال بود و صاحب حق المانی فرموده که سیصد
و هفتاد ساله بیعت شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد
و پنجاه سال بیعت ملک الموت علیه السلام بوقت قبض روح از وی پرسید ای در اشر ترین
پیغمبر این از حقیقت مردم بخیر بود یا فقیع فرمود که باقیم ما نماند تا آنکه در و در اخته باشند
از یکدیگر آیند و بدیگری پیوند بر وند **نظ** که هر دو هر دو و انسان باشند آخر روی
جنانکه زمان باشند در بودن دنیا و پیوند رفتن از دنیا یک روز و هزار سال یکسان باشد
اگر قصه نوح علیه السلام رحمت متلیه شد انام است علیه الصلوة والسلام و تنبیه
بر کشیدن آبدان و از آن قوم و تهدید مکن زمان بدگر طوفان یعنی نوح علیه السلام قصد
و پنجاه سال جنای قوم کشید و هر چنان دعوت میفرمود و کسی نمیگفتند **خذ** هر طوفان
بر یک وقت عمو را و طوفان عذاب و **فکذبون** و ایشان سفاکان بودند که
فکذبون پس جنات دایم نوح را و **فکذبون** و از آن کشتی را با واقعه قوم فرج را
دلائل واضحی برای عالمیان تا بدان است که کشتی یابند بگردان و این **هیه** و یادکن
این **هم** از آنکه **لنور** چون گفت مکرر خود را از اهل باب **عبد** و الله بین سید خدا
و **انقوا** و سید از عذاب او **و کذبون** که این عبادت و نرسیده است مرثیای ازین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و تو بقبر لوی بی بروی حذاب فرستد با چون لوط علیه السلام از ایشان عالمید شد
 قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي كَفَتْ اَرْوِي سُلُجَاتِ خَدَايَا يَارِي دَهْرًا نَزَلَ حَذَابُ حَالِي الْقَوْرُ
 الْمُسْرِدِينَ بِكَوهِ تَبَاهَكَارَانِ وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلًا وَاَنْ هَكَامُ كَامَدْنَدِ فِي سَادَاكَانِ
 مَا يَصِيحُ لَكَ اَنْ هَكَامُ بِالْبُشْرَى بِسُورِ اِبْرَاهِيمَ بِجَوْتِ بَشَارَتِ فَرْزَانِ قَاوُلًا مَهْلًا وَافَقْتَا
 بِدَرْسِي كَمَا هَلَكَ كَتَلَكُنَا اَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ اَهْلًا يَنْ دِيرِ سَدَاوَهُ تَكَلِّفِ نَوَاحِدِ
 زَادَ فِي مِيسْتَدَانِ اَهْلًا كَاوُفَرًا اَهْلًا بِدَرْسِي كَمَا هَلَكَ اَهْلًا دِيرِ هَسْتَنَدِ مَسْكَاتِ بَكْرٍ وَانْوَجِ
 مَكْرَاتِ قَالِ اَنْ تَهْلُ لَوْ كَفَتْ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِدَرْسِي كَمَا هَلَكَ دِيرِ نَوَاسْتِ
 وَاَوَازِ طَالَمَاكَ يَنْسْتِ قَاوُلًا عَنَ اَهْلِكَ كَفَتْ مَلَكَ مَا دَقَاتُورِ عَزَمَ يَنْسْتِ بِسَرِ هَكَامُ
 دُوسْتِ اَزِ مَوْنِ وَكَافِرِ مَالِ اَنْجَالِ لُوطِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظَالِمِ نِيسْتِ تَنْجِيكَ هَلَاخِ اَوْرَا
 رَهَابِي خَوَاهِمِ دَادَ وَاَهْلًا اَمْرًا تَهْ وَكَسَانِ اَوْرَا مَكْرَزِ اَوْرَا كَا شَرِ مَوْنِ الْغَابِرِينَ
 كَمَا اَوْ بَاشَدِ اَزِ بَا قِيَانَدِ كَانِ دِرِ هَذَابِ يَادِرِ دِيرِ يَحْيَى خَوَاهِمِ كَفَتِ تَا لُوطُ حَا دِ السَّلَامُ اَزِ مِيَانِ
 قَوْمِ بِرِوْنِ رُودِ اَهْلِ خُودِ وَجِهَ كِسَاكَ وَيِ بِرِوْنِ رُودِ مَكْرَزِ كُو كُو اَوْرِ دِيرِ مِيَانِ قَوْمِ عَامَشَدِ
 وَاَيَا شَانِ هَلَكَ شَهْدِ وَمَا اَنْ جَاءَتْ وَاَنْ هَكَامُ كَامَدْنَدِ رُسُلًا وَطَا فَرَسَتَا كَانِ
 مَا بِسُورِ لُوطِ رُسُلِي بِهَكَامُ اَنْدِ هَكَامُ شَدِيدِ شَانِ وَضَاقَ مَرْ دُرْعَا وَتَكَلَّ شَدِيدِ سَبَبِ
 اَيَا شَانِ نَجِجَتْ دَكِ يَحْيَى كَفَتِ كَمَا مَبَادِ قَوْمِ اَوْرِ بِخِي رُسُلِ بِجَمِجَتْ اَهْلُ اَيَا شَانِ مَتَعَرَضِ خَرِيَا
 مِيشُونَدِ فَرِشْتَاكَانِ مَلَاكَ بِرِ جِهَ مَهَارَكِ لُوطِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَشَاهِدِ كَرِهَ اَوْرَا سِلَوِي دَادَنَدِ وَفَاوُ
 لَاخَفَ وَكَفَتْ دِ مَتَرِ مِ وَاَخْوِزِ وَاَنْدَوَ مَدَارِ اَمْمُو كُو بِدَرْسِي كَمَا مَارِ شَانِ
 اِيَمَرِ قَاوُ اَهْلِكَ وَكَسَانِ قَوْلُهُ اَمْرًا تَهْ مَكْرَزِ نَزَا اَوْرَا كَا شَرِ مَوْنِ الْغَابِرِينَ وَاَشَدِ
 اَزِ بَا زِ مِ مَانَدِ كَانِ وَهَلَكَ شَمَكَا رَا مَرْوُوكُ بِدَرْسِي كَمَا مَفْرُودِ اَرِنَدَا بِمِ عَلِي اَهْلِ
 هَذِهِ الْقَرْيَةِ اِبْرَاهِيمَ دِيرِ رَجُلِ مَوْنِ اَهْلِكَ حَذَايِ اَزِ اَسَاغِ يَحْيَى سَنَكِ بَارَكِ بِمَا كَرُو
 بِسُورِ لُوطِ بِسَبَبِ اَهْلِكَ بُو دَنَاكَ بِمِ سَتِ فَسَقِ مِ كَرَمِ نَدِ بِسِ جَمَلِ خَدَايِ لُوطِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا
 اَهْلِ خُودِ خَلَصِ يَافَتِ وَكَفَا رِ مَوْفَقِ هَلَكَ شَدَانَدِ وَشَهْرِ خَرَابِ شَدِ حَذَابِ اَيَا شَانِ
 عَوْبِ عَالِيَانِ كَشَتِ جَلْبَجَرِ مِشْهَادِ وَكَفَا رِ كَرَمِ نَدِ وَاَنْ دِيرِ سِي كَمَا مَبَلَدَا شِمِ اَزِ اَنْ قَوْمِ
 اَيُّهُ نَبِيَّةُ نَشَاةُ دُرُوشِ اَقْوَمِ تَعْبُدُونَ بَرَايِ كَرُو كُو كَمَا تَعَلَّ كَفَتِ وَاعْتِبَارِ كَرِنَدِ
 وَاَنْ نَشَاةُ اَقَا رِ دِيرِ دِيَارِ خَرَابِ اَيَا شَانِ اَبَا جَارِ بِجِهَ كَدِرَانِ زَمِينِ مِشْوَانِ يَافَتِ وَاَبَا يِ
 سِيَاكَ كَمَا هُنَزِجَتْ وَرَايَا مَذْبُوتِ وَفَرَسَتَا دِيرِ سُورِ اَهْلِ مَدِينِ اَخَا هَرِ شَعْبِيَا بُولَا اَيَا شَانِ
 دِرِ بِشِ شَعِيبِ اَنْ قَالِ اَنْ تَهْلُ لَوْ كَفَتِ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَفَتِ اَبَا كَرُو كُو بِمِ سَتِ مَخْطَا بُولَا وَارْجُو
 اَلْيَوْمَ اَخِيرَ وَاَمِيسَدَا رِ دِ قَوَابِ رُوزِ بَا زِ مِشْوَانِ وَاَيَحْيَى حَلِي كَمِينَدِ كَمَا اَمِيسَدَا وَابِ
 تَوَانِ دَاشَتِ بِاِتْرِ سِلَا رِ شَدَتِ رُوزِ قِيَامَتِ وَاَنْتَقَى فِي الْاَرْضِ وَغَايَتِ تَا هَرِ بِجِهَ يَدِ رِ
 مَدِينِ بَنَقَصِ كِيَلِ وُوزِنِ مُسْرِدِينَ دِرِ حَالِي كَمَا قَا صَدِ هَذَا اَشَدِ فَكَلَنُوكُ بِمِ مَرِ
 دَاشْتَنَدِ شَعِيبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاوَا زِ نَسَا دِ مَسْتَعَرِ شَدَنَدِ وَفَاخَذَهُ اَلْجَفَ بِمِ مَكْرَتِ اَيَا شَانِ

[illegible]

نماز بر کثرت از سایر طاعات یا از آن بزرگتر است که بر صاحب خود موجب عقوبت نمیشد
 و منکر و بیهوده گذارد و محققان بر آنست که ذکر خدای بنده را برین کثرت از ذکر بنده خدا میرا
 چه ذکر بنده ایفته است باغراض و ذکر خدای صالحی است از کد رات حال و اغراض و یاد کردن
 بنده حالت متابعت شتابد و ذکر خدای باقیست زوال بد و راه نیاید ذوالنور و در سر
 فرجیده که ذکر او بر کثرت است اینجاست که تو او را یاد کنی مگر بعد از آنکه او را یاد کند مسلم قدس سر
 فرموده که ذکر او را از آن شایسته است از ذکر طایفه برین وقت او را در طاعات از حضرت شیخ ابو سعید
 ابوالخیر روح الله روحه نقل میفرمود که ذکر خدای و یاد کردن کثرت نه چنانکه تو او را یاد کنی
 ذکر او بر کثرت ذکر میباید که کتاب بود بلیت تو یاد کنی خدای او را در خود او یاد کند
 تو او را در خود خویش و الله یقر ما یقولون و خدای میداند آنچه میکند از غار و غیر آن
 و فراخ بر آن شمار اجزای او را در در و ز قیامت و لا تجادلوا و بکار میکند و جدال
 من یبید اهل الکتاب با اهل کتاب یعنی مائیسانی که در عهد شما اند یا جزیه قبول کرد و اند
 و یقیناً کسی مگر مصلحتی که آن بزرگوار است یعنی خشونت ایشان را بجز غنی میسر میباشد
 و غضب ایشان را بجز از آن که ازین عالم برین مملکت آنگاه ستم کردند از ایشان یعنی عهد بشکستند
 یا جز بریان گرفتن و گفتند ظالمان از اهل کتاب آنها اند که ایات و دل میکنند و خدا یون
 بجهانه و قوت و یکی بید ایشان که بصلوات تمام است ایمان آورده ایم یا ازین بزرگوار
 که فرو فرستاده شد است ایت بسوی ما یعنی قرآن و انزل الیک و با آنکه فرستاد
 اند شما یعنی توبه و الجبل و زیور و اهل و خدای ما و هر که و خدای شما
 یکیت و عنده منقول است و ما را و اگر در نهاد کایم و بخلصا و بوجدان و شما انما
 ارباب میکنند از احوال و همانان و در است و همانکه فرو فرستاد بر برانیا کتب خود را را
 انما ایت کتاب فرو فرستاد بر من و قرآن کتابی موافق با کتب سابقه در اصول دین
 و ازین من الله من انکتاب داد ایم ایشان را اهل کتاب متقدمه چون ابن سلام
 و اصحاب او بر حق الله من یؤمن به و میگرداند بقرآن یا مراد آنها اند که پیش از بعثت خرق
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن کردند چون فیس بن ساه و بحیران مطهر و ویریه
 و اضراب و امثال ایشان و من هو لا و ازین گروه عروب من یؤمن به و کس است که میگردد
 بقرآن یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ما یحیی بایست و منکر ضعیف این کتاب ما را لا
 انکاف و منکر و اگر ویدکان از یهود و حق کعب بن الاشرف و معاندان عروب چون
 ابو جهم و مانند وی و ما انت تاتوا و نودی و که بخوابید من قبله من کتاب پیش از قرآن
 هیچ کتابی از کتب منزل و لا خطه بیک و بی نویسی کتابی را بدست راست خود ناکند است
 در بقیه کتابت یعنی هرگز حق اند و مطلقا خط نوشته که اگر چنانچه حق افتاد و بیست و بیوی
 ذکر کتاب المیطرون همان حکام در شک افتادند و بنا حکاران و کمر روان یعنی مشکون
 عرب گشتند که چون بیخی اند و چه نویسد من قرآن از کتب پیشین آن التماس کرده بر ما

یعنی اندیها جیودات در شک افتادند که مادر کتب خود خوانده ایم که بعضی از ایشان است
 باشد و این کس کاری و کاتب است در تفسیر آورده که خط و قراءت را فضیلت بوده است مرغی
 بغیر از عدم آن فعل مجزئه آنحضرت بوده و چون مجزئه ظاهر شد و در امیه او شک و شبهه
 ماند حق بجانب در آخر هر تیر این فضیلت بوی آرزائی داشته تا مجزئه دیگر باشد و این
 این شبیه در مصنف خود از طریق هنر این حدیث الله نقل میکند امامت کبر سوره الله صلی
 الله علیه و آله وسلم حق کتب و قراءت و این صورت منافی فی آن نیست زیرا که در آیت تو کتابت
 مقدم ساخته بر زمان قبل از نزول قرآن و من صاب لک الله که او نایب دانست از قول احمد
 تا آخر بجا آوردت نظر بقدر کورسید آنگشتش بود و در آنکه مشغول
 از سواد خط کوریدیک نیست بکشتن سید هیچ شکست بود او نیز و خط تیره ظاهر نشود و نیز
 ظلم جمع بعد از آنکه آیات کتابت یک قرآن ایتها در روشن است فی قصه و در این او نواله
 در سینه آنگاه داد شاه علم اربعی و منان لعل کتاب صحابه کرام که آن ایداد میکردند تا هیچکس
 تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از ظهر القلب خاصه است مروجه است به کتب مستند است
 انرا و ابرق میخواندند تا آنکه تو کتب است که هر راجع است بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
 یعنی محمد صلی الله علیه و آله وسلم و کارهای او و علم با آنکه او ایست ایتها در روشن است
 مرافق که در آن کتابت المعنی و واقف بر صفات و سمات حضرت رسالت بنا به و ما یجحد و منکر
 نشود با آنکه مرافقهای ما را که محبت و قرآن را الشاکون مکرر میخواندند در ظاهر و مکرر
 میکتند با وجود و من و لا یلجانه و قالوا و کنت کافران لولا انزل علیهم جبرائیل و مر سوره
 غیثه بر محمد آید مرزید خشان از پیش بر و بر کار او و عینه مجزئه چون نافع صالح و مصای
 موسی و مایه جبرئیل خیتا علیهم السلام قل انما الکلمات خدا الله بکی جز این نیست ایتها و مجزئه
 نزدیک خداست هر که خواهد و هر کجا خواهد و هر که خواهد فری فرستد و اظهار آن بعباده
 افتد و اختیار من است و اما انما انزل بر من کتاب و من این نیست که من یم کتبه اشکار ام
 بعضی تون میکنم بلفظی که شاعر باید او و کفرهم ایابند نیست ایشان جهت هویدا
 و مجزئه و انما انزلنا انکه ما فرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآن و او پس منته سئل علی کفر
 خواند که چه شود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افهمدم آمد و اسرار بلاغت و الطوارضات
 بر ایشان مخفی نیست و تو جدی کرد و کوناه ترین سوره در برابر قرآن از ایشان طلبید و ایشان
 لشکر میکنند و مال و جان در میبازند و بکار ضایع نمیپردازند مجزئه روشن ترین از این
 بجا باشد و گفته اند هیچ بحضرت رسالت پناه صلوات الله علیه آمدند و بعضی از محققان
 یهود نوشته بخود آوردند و من الله میخواندیم که خود را با آن افزون سازید حضرت
 فرمود همین کلام چه پس تو میسر که از این نبی ایشان آورد و رغبت کنند بچیزیکه خویشی
 ایشان آورده و این امتنازل شد که ای کفایت نیست ایشان از قرآن که بدیشا میخواندند از قرآن
 در یک لحظه که در حق کتاب هر آینه بخششی است و بعضی بن یک مکرر است

[illegible]

۶ بعد از اتمام این سخنوارید هر عمل کنندگان خیر ابدیست ۶

زمانی را ملول و مانده گشته متفوقی شوند و چه زیبا گفته است بلیت مازویه ایست
 طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدان مبتلا شوند و آن الذی لا یختر فی الخیرات
 و پدر سببی که برای دیگران است برای حیات ابدی یعنی زندگانی جاوید در می خواهند بود و گویا
 بفکرت اگر باشند و همان که بدانند اختیار نکنند دنیا فانی را بر سر می جاودا نیست
 و از آن کجوترانی انظار من چون نشیت کافران در کشتی و بسبب موج در کباب اضطراب
 افتند دعوی الله بخوانند خدایا و تخلص من در حالی که خالص کنندگان باشند که
 از منیت برای خدای دین خود را یعنی ظاهر باشند در صورت آنها که مخلصان اند جد یاد
 مکر خدای او در کشف آن شدت پناه بوی بوند و بس قلم بچشمه بس آن حکام که بجات
 دهد خدای ایشان و انیس و بر و در سلا متحرکی اکثر سوسی گفت اذ اقم
 بشکر کون نگاه ایشان شکر کارند یعنی باز گردند به عبادت حق پیش از کفر و استغفار
 شوند یا انیت اقم بدانچه داده ایم ایشان از الزمت بجات و انیت مستغفرا و تاب بخور در
 شوند با جهل در عبادت اصنام یا بخورند از زندگانی انجمنان فسوف یفکون بسوی
 باشند که بدانند عاقبت کار خود را بوقت حقیر او و یروا انما جعلنا اهلها و اولادها
 انما کرد ایند بر شهر ایشان و احرم ما است حرمی یعنی اهل آن ایمن اقامت و قتل و هارت
 و یحفظ الناس و حال آگاه ریده میشوند در میان من خورده کنیز کرد ملا ایشان
 یعنی همان را میکشد و اسیر میکند در جوی مکه و کسی متعرض ایشان نمیکرد و قیابا جلیل
 آیا باطل که تاتار یا شیاطین یومنون میگردند و یبقی الله و نعمت خدای چنین

نعمت ایشان است و من اقم و کیت سفار تو من فترکی از کسی که بر بندد
 و بسا علی الله کذب با بخدای دروغی و کان بود که او را شریک است اولاد با حق بکتاب
 قرآن یا رسول را سبحان که آن حکم کند باین بی الهیست جهنم آید نیستی ما یعنی هست
 در و نه سوزی بلکه قرین جایگاه اقامت برای ناکر و بدکان و الذین جاهدوا و اقاتلوا فی سبیل
 ما اند در راه و اقامت دین ما اند و سینه بسکه همراه راه نمایم ایشان را بر اوهایی خود و آن
 الله و الحسین و ولورستی که خدای باینکو کار است یعنی با مجاهدان بر نصرت و اعانت ایستاد
 مجاهد که بطریق طلاق نامتناول باشد در جهاد ظاهر و باطن را بس اقاتل جهاد کنند که هر که
 کوشش کند در اقامت سنت ما ایم او را سید جهنم تمام قیصری رحمة الله گفته اند که بیارائید
 ظاهر خود را با جهاد است از این دهم باطن ایشان را و شاهد این بیک واسطی روح الله روحه
 میفرماید که هر که جهل کند برای ما راه دهم او را بسوی خود میخواند و رده که هر که کوشش نماید
 در طلب ما بغایم او را راه در یافت ما الا من طلبنی و خدای هر که مارا بیدار نماید در نتیجه
 بعضی کلمات زبور آورده اند شعس انما یطوب فی طلبی فهدی انا المقصود فطال فی طلبی
 بلیت اگر چیست جو بوی سن شتایی مراد خود بزودی باز یابی و عزیز دیگر فرموده بلیت

در مخرج است جلیقه حسواسم بهشت است یعنی در مخرج حاقبت مشرکان باشد آن که بخواهد بایات الله
 اقله از یک کردند بایتم اخلاقی یعنی باور ندا شستند قرآن با حیرت مکر فتنه بدایم قدر است
 و کار با هم بیشتر وقت بودند که با هم استراحت می کردند الله می داند و الله تعالی می آفریند
 خلق را از خلقه ترغیب است پس دیگر با هم وقت می کردند و بر چه آفریند بعد از یک ترغیب
 از جنت پسوی جز او حکم او باز کرد انبیا چه شوق و حاضرت با هم از هر طریق خطاب
 و کوفه نغمه الساعه و بعد کن روزی که قایم شود قیامت بیلر ایچر یوت خاموشی شد
 مشرکان خاموشی کسیکه منقطع باشد از جهت و در مکن ظهر و نباشد مرایشان از این شرک و کفر
 از این اوقات ایشان یعنی ندای آنکه که شکافان نهاده بودند چون ملائکه و احضام شفق در بخت
 که تکلم یعنی ایشان در دنیا می گفتند که الله ما شفیع ما خواهند بود در آن روز از شفاعت
 ایشان محروم و الله مانند و کتوا و باشند که کافران مشرکان و کفر و کفر و کفر
 بدان این اوقات تا که ویلکان یعنی چون از مطلوب نالید کردند از ایشان پیر شدند و کوفه
 نغمه الساعه و روزی که قایم گردد ساعت رحمت یومین بفرقت آن حکام بر آنکه
 کردند مردمان و از هر جدا شوند که هر هر وی با هم علیین آرند و جمیع با سقا الساقین افستند
 یکی بر هر چه وصلت یکی هر که گرفت آن یوسری بخت این در حیرت بخت آن انواع قوابلین را
 احضار حلال بجمیع از دولت تلاق و بر خیز از انش فرات گذران بدست یکی خدا بصد مشرک
 یکی نالان بصد مشرک یکی در راحت وصلت یکی در صد مشرک فاما الله من انشا بس امتان
 کرمه باشند و عمو الصالحات و عملهای بدست و کرمه نغمه الساعه پس ایشان
 در سر خدای مشتمل بر اینها و انظر یحیون شاکر اینک باشند در جناحه شاد مایه که
 اثر آن بر صحیف و جنات ایشان ظاهر باشد مکرم و معتم باشند یا ایشان الجلی و حلال بیارند
 صراحتا و گفته که متوج سازند شان و در حین المعافی آورده که لوازم خوش بشنوند ایشان و هیچ وقت
 بر این سخن معاصی نباشد در حق است که با کار بهشت تقی کنند یا صوابی که خلافت مشرکان تشبیه باشند
 و این افضل نغمه بهشت بود از این برادر بر رضوانه حضرت سیدنا که معنیان بهشت بجمعی
 تقی کنند گفت بالتبع یحیی معارزی قدس سره را بر سیدنا که از لوازمهای گذارد و سزادری
 فرمود که مرا میرانش فی مقاصیر قدس بلحان تحمیل نور و یاض تجید صاحب کشف الاسرار
 و مروده که فرموده شان خدا در و ضلالت بهشت میان ریاض انور شادی و طرب معاصی کنند فی
 صدق و حقیقت ملک مقتدر و فرمان آید بداند که بدان نغمه و لب و صوت شورا آنگاه که شرا
 داده ام در نور بخوان ای سویی تو بهرت تملوت بکن ای جویی فقرات لیل شفق شوقی صفت طوبی
 آواز دلاری بتسبیح ملک شای ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام تعلیمی از او زای فعل میکند که هیچ کس
 خوش آواز از اسرافیل علیه السلام نیست چون آغاز تقی کند هر فرشتگان از او لاد آواز از آن خود
 باز مانند حاصل بعضی آنکه شریفین لذی بدل از شاهه انوار جلی در بهشت معاصی خواهد بود و از این
 گفته است آن عزیز در شرح مشکی که معاصی است که در مملکتان بیادان قیامی اخلاقی دنیا را

از حضرت امام بهشت فریادی خبر میدهند نظر بهمنان کوی شکاف بهشت نفع گردانید
هر آواز بهشت ما چه اجزای آدم بود مایه در بهشت آن لحظه باشد مایه کچه بر ما بهشت
آب کاشکی یا دعا آید از آنجا اندکی پس بهشت و باب سازها رخوی مانند بدان آوازها
ماشتان کین نغمه را بشنوند، بجز و بگذارد سوی کل مروت و اما لذت کفر و ایمان
انفال که گویید با شنید و کعبه و بایا تنها و تکان یب که در نه بایتهای مایه قرآن با دلا میل
قدیم را و کفر لا خیر و لغایان سرای و خیر و بشر فاولکاب فی العذاب پس آن کوه
در عذاب محض و کون حاضر شدگان اند نسبت اند مصلحت است بمعنای بعضی شیخ
گویند خدا بر او بیای یاد کند یا غار گردانید چیت شرف و عکاسی که بشکاف در زمین
مراد از شام و خفته است و حق و بیست و یک و هر عکاسی که با ملاد در این مکان مصلحت
غایب است و لا شرف و مراد است شایع فی السموات و الارض در آسمانها و زمینها یعنی
هر که در آسمان و زمین است حد او میگویند و عیب و دیگران گذارد در آخر طوفی روز
یعنی همان هر چه در نظر حق است و عکاسی که در می آیند بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب
لباب و نه در کتب رفع صوت پس اتصال او بصلوة چهارم خیالی از نسبی نیست و چون
حد دلالت بر رفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بفان اخفائیه مناسب می نماید بخرج اخی
پروین می آید خدای زنده من لیسب از مرد چون غلام از زات و سبب از حجه و مرغ
از بیضه و انسان از نطفه یا صلب از منسند و مومن از کاف و عالم از جاهل و بیخ و لیسب و بیرون
یعنی آورد مرد را پس لیسب از زنده بعکس آنها که مذکور شد و بخی و بخل بعد از دنیا و زنده
بیکر اندام زمین را بکلیه پس از مرد و کافر یکی آن و لیسب بخرید و مانند این اخبار
پروین آورد و خواهد شد از قیوم و مومن و کافر و از دشمنان و قریب خدای آن خلق که
آنت که با فردا اصل شما یعنی آدم را علیه السلام من تراب از خاک فراد و تفریق پس اکنون
شماره مایند شکر و کون بر گفته می شود در زمین برای تصرف در باب معیشت
و مومن و کافر و از غلامات و از نابو و آن خلقت که آنت که با فردا برای شمار من
انقر که محمد از شما یعنی از جنس شما از واجب زنان نسکوا الله تا میل کند بحسب
جنسیت بدیشان و اگر از کبریا با ایشان چه جنسیت سبب ملائمت و مخالفت واسطه
متفاوت نظر به جنس خود کند هر جنس آنک را ملان و چه کس از جنس خود نکند و جنس خود
دارد میل هر جنس فرشته با فرشته انسانی و جعل بینه و ساخت یعنی بدید آورد میان
شما و ازواج شما مؤد و رخصه دوستی و مهر بانی در میان آورد که صورت بجزد تزویج و حرام
بسیب و از آن فرزند با سعادت پیورده سالان و رحمت بیرون از آن در آن در آن بیدستی که در
آفریدن از و از و مشابره مردان در بشریه که بایست هر آینه دلالتهاست لغیر شکر و کون
مرکوبی که در آنکه و بی حکمت این صورت مطلع شوند و مومن و کافر و از دلالتهاست قدرتی
خلاق السموات و الارض آفریدن آسمانها و زمینهاست و تفریق و التفریق و مخالفت زبانهای شما

در سخن گفتن چه با و از های بست و بلند و غیر بضاحت و لکنت و اختلاف لغت های شمالی و جنوبی
و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در بابی آورده که اصول تمام زبان های مختلف هفتاد و دو است
در بلاد سام نزدیک است و هندی در هندستان حاضر و می و شش در یمن یافت و **وَلَوَانِ كُ**
و دیگر اختلاف رنگ های شمار سفیدی و سرخی و سیاهی و زردی و در تحلیلات احضا و حیات
و اشکال آن مطلقا هیچ آدمی در هیچ مشایخه و دیگر نیست حتی توأمی که با وجود تفاوت مواد
و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها مخالف خواهند بود **لَوَانِ كُ** بدرستی که در مخالفت
السنه و الوان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند **لَوَانِ كُ** نشانها و قوت و حکمت
است نزد طالبان را یعنی بر هیچ ماقبل آن ملک و انس و جن و شیخ نیست که درین اختلاف حکمت
کلی مستخرج است چه اگر برین وجه نبودی امتیاز بین اشخاص محکم بودی و بسیاری از مهمات
معمول ماندی و شخص بکسرام خوانده چون بعضی دلائل در جادایا خواست که در آن نظر
کنند و بخیر آن برسند و من **لَوَانِ كُ** و از علامات قدرش کلامه اوست **لَوَانِ كُ** خواص
کون **لَوَانِ كُ** و النهار و شب و روز و جهت است و جهت قوی نفسانی و قوت قوی طبیعی و
لَوَانِ كُ و جستن بخار و زهر و من **لَوَانِ كُ** و از علامات قدرش کلامه اوست **لَوَانِ كُ** خواص
و گفته اند بنام مخصوص شب است و این تقابیر و درین آیت تقدیر و تاخیر هست بحسب بعضی
تقدیر و من این که من **لَوَانِ كُ** و این تقابیر و درین آیت تقدیر و تاخیر هست بحسب بعضی
و معیشت روز **لَوَانِ كُ** و از علامات قدرش کلامه اوست **لَوَانِ كُ** خواص
و من **لَوَانِ كُ** و از علامات قدرش کلامه اوست **لَوَانِ كُ** خواص
برای نرسیدن مسافر از صاعقه و طوفان و در طبع افکندن مقیم برای باران و بزرگ و فرو
میفرستد **لَوَانِ كُ** و از علامات قدرش کلامه اوست **لَوَانِ كُ** خواص
آب و زمین را تا از هر یک از این دو میروید **لَوَانِ كُ** و از علامات قدرش کلامه اوست **لَوَانِ كُ** خواص
بدرستی که درین بوق و باران **لَوَانِ كُ** و از علامات قدرش کلامه اوست **لَوَانِ كُ** خواص
نقل گفته در کون حادثات حق تا بر ایشان ظاهر که در کمال قدرت صانع در هر حادثه و من
لَوَانِ كُ و از علامات قدرش کلامه اوست **لَوَانِ كُ** خواص
در زمین بر روی آب بر زمین **لَوَانِ كُ** و از علامات قدرش کلامه اوست **لَوَانِ كُ** خواص
بخواند شمار اسرافیل نطق اخیر **لَوَانِ كُ** و از علامات قدرش کلامه اوست **لَوَانِ كُ** خواص
بر وقت آمدن **لَوَانِ كُ** و از علامات قدرش کلامه اوست **لَوَانِ كُ** خواص
و خدای خلق از قیوم نیز یکی از آیات قدرت است **لَوَانِ كُ** و از علامات قدرش کلامه اوست **لَوَانِ كُ** خواص
در آسمانهای زمین است یعنی هر مخلوقی و هر کس و هر پند **لَوَانِ كُ** و از علامات قدرش کلامه اوست **لَوَانِ كُ** خواص
او را فرمان بر دار افتد در موت و حیات و بیشتر و بیشتر و درین احوال از حکم او نماند
و زنده و **لَوَانِ كُ** و از علامات قدرش کلامه اوست **لَوَانِ كُ** خواص
لَوَانِ كُ و از علامات قدرش کلامه اوست **لَوَانِ كُ** خواص

تحت از بین یا احاده با عقاده شما آسان ترست از ایدها بس چون ایدها را قرار داری احاده را
 جبران کنی و ایدها واحده نوند قدرت او یکسانست بیست چون قدرت او منزه
 از نقصان است تا آوردن خلق و یون و نفس یکسانست تا نسبت بین و تو هر چه دشوار بود بر تو
 بر کمال او آسانست و **وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى** و هر او را صفی صفت برتر و وصف برتر چون قدرت
 کامل و حکمت شامل و وحدت ذات و عظمت صفات فی السموات و الارض در اسمائها و برسمها
وَهُوَ الْقَبِيرُ و دوست غلبه که عاجز نشود از ایدها ممکن واحده او **وَلَهُ الْحُكْمُ** دان
 بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت باشد **صَرِيبٌ لَّهُ كُتُبٌ** بیان میکند خدای باری شما
تَنَزَّلُ مِنْ أَفْقٍ مِّنْ أَمَّا كُتُبٌ بخار و اگر افتد از احوال فضیلهای شما **هَلْ لَّكُمْ** آیه است شما و ای
 از اذن **فَمَا مَلَكْتُمُ امَّا كُتُبٌ** از مالیک شما که ملک می بیند **تَنَزَّلُ** همچو از ایدها از آن
 و **عَارِقًا كُتُبٌ** در آنچه داده بر شمار از اموال و اسباب **فَا تَنَزَّلُ** سو آیه است شما و ایشان
 دانستن یکسان باشد بعضی چنانچه شما صرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند
فَا تَنَزَّلُ توصیف از ایشان که در تصرف مستقبل شوند **كُتُبٌ** مثل ترسیدن
 شما از اذن **فَمَا مَلَكْتُمُ امَّا كُتُبٌ** از فضیلهای شما یعنی از ثمر یکان از اذن ملخص بعضی آنکه ایای خواجگان
 شما نیستند که از ایدها مال و ملک خود شریکی میسازند تا در تصرف در آن و تسلط بر آن مساوی
 باشد و از استیلا و استقلال ایشان ترسان شوید در حقین المعایر و در بعضی دیگر از
 تقاضای حجت که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم این آیه بر صنادید قریش خوانید
 گفتند کلا والله لا یملکون ذلک ابدا حاشا که هر که این آیه بود آنحضرت صلوات الله و سلامه
 علیه فرمود که شما بندهکان را در ملک خود شرکت نمیدیدید چگونه از این آیه که بنده خدا هستند
 در ملک او شریک میسازید بیست خلق چون بندهکان مرد و پیشه مانده در بند حکم
 خالق خویش **بِجَاهِ مَرْمِیْنِ** اند و هر بندهی من سدا بنده و خداوندی **لَّکُمُ الْکَلَامُ** مانند
 این تفصیل **فَمَا مَلَكْتُمُ امَّا كُتُبٌ** تفصیل میکنم و معنی میسازم در دلائل وحدت **وَلَا تَقُولُوا لِمَن یَعْبُدُ**
 برای کوه و چه که عقل خود را در نزد بر مثال بکار بر نه املجا هلاک و نمک و آن از حقیقت این
 سخنان بیخبرند **وَلَا تَقُولُوا لِمَن یَعْبُدُ** بلکه برای وی میساخته اند آنکه مست کرد تا بر خود بشکر
لَهُمْ هُمُ الْقَادِرُونَ و هر چه خود را بعبودیت **فَا تَنَزَّلُ** بیان میکند بیست که او نماید
سَنَ أَصْلَ اللَّهِ آنرا که فرموده داشت خدای و بسبب خذلان کراه شد **وَمَا لَکُم مِّنْ شَرِّ**
 نیستند و شرکان کراه و ایدها و هواداران که از عذاب دو رویان خلاص شوند **فَا تَنَزَّلُ**
وَسُحُورٌ جهالت دارای محمد روی خود **وَلَا تَقُولُوا** برای عبادت خدای ملنا الص
 که آنک را خویش را حیثا در خلق که مایل از هر دینها بدین اجماع و است خود را بگو که بدین
 وجه اقامت کنند و چه روی کند هر فطره الله دین خدا بر این **لَیْسَ** آن فطره فی بر ال حکمت
فَطَرًا لَّکُم عَلَیْهَا بیا فرمایم ما که را برای آن و گویند ما را از فطرت تشلیق صانع است و آن
 در روز است **عَمَّا دَمِیْنِ** و احسن شد بر میفرمایند که ملائکه آن عهد باشند که بر آن مظهر

شد آید از تبدیل فیما بین صورت بی معنی تبدیل می دهد بخلاف آنکه مخلوق خدای
 یعنی ربی که خدای خلق را بدان افرید و مینماید و از ایشان فرگفت در کتب الیه انت کسر
 و راه مستقیم و کتب الیه انت کسر و کتب الیه انت کسر و کتب الیه انت کسر و کتب الیه انت کسر
 او باین طبع و علم و قدرت و مینماید حالت از غیر از معنی ای محمد روی بدین آن با است
 خود بهر حال و با ذکر نام کاندر الیه سوی حق از نور او و شیخ ابو سعید خراسانی قدس سره فرمود
 که انابت رجوع است از حق بخلق و منسوب او را گویند که جز حق باطل و با جمیع باشد بیت
 تو مرجع من و من مرجع بکرم تا کرم تو شدی و بکلمه و وجه کم و التو بهر سیدان و اقیعوا
 الصلوة و باید آید غافل و ناگوش و مبادید من التو کتب الیه انت کسر از شرک ارتدادان
 ترک غافل متعذرا خطاب با استات در تیسر آن ابن اساطین رحمه الله نقل میکند که حدیثی
 بررسید که هر چه از روایت کنند عرض کنند بر کتاب خدای اگر موافق بود حق را بکنند من
 این حدیث را من ترک الصلوة متعذرا فقد کفر خواست که باقی از قرآن موافقت میداد که بی السلام
 تا اگر در نماز این ایضا فقم کوافض الصلوة و لا تأکون من المشرکین من بدین فرمود و مبادید
 از آنکه چنانکه در و بکنند ساختند و بیست و دین خود را و کافرا شیعاه و کشتند که در
 کوه مراد حکایت که درین اسلام را کذا نشتر بکویت بوسید و یکی یک و یکی شام یا بود و نصیحت
 که هر چند این فرقه شدند یا خواج و ابوامامه را صفی الله علیه السلام در آن باب چه مرفوع است
 یا اهل بیت علیهم السلام علیه السلام هرگز و بی باطن نزد یک ایشان است ازین و چون
 شادمان آمد و کمان آله حق با ایشان است بیت هر کسی را در خور و خدا و خویش است
 خوشدلی و کافری می میکند اثبات خویش و پیغمبر و چه امام صومعه چه پیر و
 و کذا من الناس و چون بوسد آدیان را حق و حقیقی یا بیاری یا فرگفته اند عاقل است
 مرجه کسان که چون بشنوند مانند دعوات و کفر بخوانند یا در پروردگار خود را
 مینماید الیه باز گشتن بسوی حق و کذا من الناس پس چون بپیشاند و بد حدایشان از خدا
 شده و خسته از روی یک خود اسباب یا صحت و یا فساد و از آن شده همان در حدیث از ائمه
 آمده که و همان ایشان بر تفسیر کتب و بیرون در کار خود شرک آورند یعنی به مقابل نماز
 از بلاد حین حلی کنند و کذا من الناس و کذا من الناس و کذا من الناس و کذا من الناس
 فتمنعوا اما بعد بابت یعنی کافران بر خورید و در روز از نصیحتای دنیوی
 ضروف تعلمون پس زود باشد که بدانند سراجا کار خود که حق است اخروی باشد اما
 انما صلیت سلطانا یا فرستاده ایم مایه کاران کتابی و معنی یا رسول ذو سلطان یا فرشته یا او
 بر حال باشد پس کذا من الناس که بر آن رسول یا ملک معنی کو بدینان کتاب و کذا من الناس و کذا من الناس
 باشد و کذا من الناس و کذا من الناس و کذا من الناس و کذا من الناس و کذا من الناس
 و اما بعد ان فرجایها شادمان شوند بان و ان نصیحت و چون بوسد ایشان سبب
 زحمت از من و خط و امثال آن کذا من الناس و کذا من الناس و کذا من الناس و کذا من الناس

کتب الیه انت کسر
 و کتب الیه انت کسر
 و کتب الیه انت کسر
 و کتب الیه انت کسر
 و کتب الیه انت کسر
 و کتب الیه انت کسر
 و کتب الیه انت کسر
 و کتب الیه انت کسر
 و کتب الیه انت کسر
 و کتب الیه انت کسر

[illegible]

بسبب آنکه کلام است ایلهی الناس دستهای آسمان یعنی جنوبی و معاصی ایشان اغلب علما
 برآمد که مراد از فساد فساد ملامتین برانستند و قیاس که باران که نیاید گیاه در میان نروید و در حد
 لول و جوهر معتدل نشود و صاحب کشاوری و چون باران منقطع گردد جانوران آب
 نایبناشوند و گفته اند فساد بر آن بود که قایل را گفت و فساد بر آنکه جلندی کشتیها را خراب
 کرد و نزد بعضی مراد افی فساد است یعنی نفی ظاهر شد در میان باطل که اهل قری
 و در دریا با خرافات قوم و آل و چون و بر هر تقدیر حضرت ملک قایلین فساد اسباب
 دینی و آسمان که در حدیث آمده تا ایشان را بعضی از آن عملی و بعضی از آن جزای
 کرد و اندک تمام در آخرت خواهد بود **نقص بر جوعوت** • شاید ایشان بپندارند این
 بعضی از کلام آن شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از این نفس است و از
 قلب و مخ و دیگر واسطی قدس سره فرموده که هر که بجز دل او شرک را قید فساد کرد ظاهر شود
 فساد در نفس او و امام قیصری رحمه الله آورده که فساد بر نفس بار کتاب مختصر است
 و فساد بجز دل با خلاق درجه و عوفا بر رسوم و عادات در خلاف سلوکی که است که برسان
 علم ظاهر است و چون زبان اهل تحقیق و فساد لسان علماء بتاویلات فاسد باشد و ضاد عرفا
 باطل و بی باطله نظم ما نادیدن نشا فامید هاد دوستی بر ایشان که میهند
 از برای شستی در وصف ما • فصل نشان نادیده گویند بهر جا • **نقص بر جوعوت** • یکی مشکان
 که بر وی در همین امر خالی و نظری که در هر یک که حکم بود عارفان **نقص بر جوعوت** • یکی مشکان
 آنکه بعضی از ایشان بودند که **نقص بر جوعوت** • بود تا بشتر ایشان **نقص بر جوعوت** • حاکم شدت
نقص بر جوعوت • شرک آنکه گاه از وجه **نقص بر جوعوت** • پس راست که هیچ خود را از این فقر برای
 کیش راست یا روی از جهت دین درست **نقص بر جوعوت** • پیش از آنکه بیاید یوم آموزه که
 روزی که نیست باز که یک ماورای **نقص بر جوعوت** • از فرد یک خدای یعنی خدای آنو باز کرد اند
 والته باشد یا روزی که باید از خدای که کسی تواند که باز کرد اند **نقص بر جوعوت** • انور
 که جدا شوند مردم با یکدیگر و سرور و فریت فی الجنة و فریق فی السعیر و من کفر فقلبه کفر
 و هر که کافر شود پس بر وی جزای که او که تش جا وید است و من عمل صالحا و هر که بکشد
 کار شود • **نقص بر جوعوت** • پس بر وی نفس خود سبکترند یعنی جایگاه راست میکنند
 در بهشت و تفریق بیندگان روز قیامت است **نقص بر جوعوت** • تا خدای جزا دهد از این امنوا
 آنان که گرویدند و عمل الصالحات و کرده اند کارهای شایسته و من فضله از جنتش
 خود در جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مؤمنان اند **نقص بر جوعوت** • **نقص بر جوعوت** •
 بدست خدای دوست ندارد تا گرویدگان را تا ما سنان جمع کند که ایشان را جبار
 ساخته بطور حق است و من آیات • و از نشانه های قدرت خدای آن **نقص بر جوعوت** • آن است
 که میفرستد بادها یعنی بحال و صبا و جنوب را **نقص بر جوعوت** • مژده دهندگان بباران تا بفرزاد
 شما برسد و لید نغمه **نقص بر جوعوت** • و تا ایشان را شمار از نعمتی که تابع باران است یعنی خصب و رویت

وَبِشْرَافِ لُفَاکِ وِیایِ افلاکِ تا بسببِ بادِ عاصفِ وِیایِ کشتیها در بحرِ طاریا مشغول
وَلِشْتَقُوا وِیایِ بویید در تجارتِ دریاها و من فضیله روزی که خدای بخشِ فضلِ احد
وَلَعَلَهُمْ شُکْرُونَ و تا شاید که شما شکر گویدین نعمتها و لکن از سکنای و مرآتِ ما
فرستادیم من قتلک پیش از تو ای محمد رُسُلُ فرستادگان از آدمیان را تو هم
جسوی که و ایشان نجار و حُصَم من آمدند بر میان ما با قوم خود بِالْمِیثَاقِ فَا نَقَمْنَا مِنْ
الدِّینِ اَجْرَ مَوَالِیْسِ ما انتقام کشیدیم از آنکه کافر شدند و ایشان را هلاک کردیم و یاری
کردیم آنان را که گرویدند و کافران عَصَا عَلِیْنَا و هست سزاوار بر ما اَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ
دادن میمانان چنانچه مستحقِ نعمت اند آنکه خداوند بحق الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ اَنْتِ
که میفرستد بادها و فَنُفِثَ مِنْهَا فَا بَسَّ بِرَأْفَتِهَا اَبْرَادَ عَارِی و بهایان را و فَبَسَطَ
بِسْ خدای بکشتن اعدای یقینی متصل سازد به هر که خواهد فی السَّمَاءِ در جهت آسمان
یُفِثُ یثاقُ چنانچه خواهد و نیک و بالستاده و یُجْعَلُ کُفًّا و کردند آنرا ظاهر با و با و
هر قطعه در هر طریقه و قَرْنِ لَوْدَقِ من قوی بینی با آنکه بکمالی یُخْرِجُ مِنْ خِلَالِی و بیرون
میآید از میان ابرو هم در وقتیکه متراکم و متصلاست و هر وقتیکه منقطع و متفرقت فَبَا
اَنْتَ بِلَه من چون برساند خدای باران را من یثاقُ در ارض و بلاد هر که خواهد و من
عَبَسَ لِرَبِّهِ از بندگان خود از هر یثاق و کاه ایشان مانع و خوشدل میشوند
وَأَنْتَ کَاوُ و بدرستی که بودند من قُلْ اَنْ یُرِثَ عَلَیْهِمْ بَشَرُ اَنْتَ فَرِیْدٌ شَدِخ و ایشان
بَارِکٌ مِنْ قِبَلِ الْمَلِیْکِینِ . پیش از ظهور مصطفی نامیدان از باران فَا نَظَرْنَا اَنْزِلَ رِجَّةً اَللّهُ مِنْ صَ
مَکَرِ بَشَادِ رَحْمَتِ خدای یعقوب با شرم و مکر که تا به بیقی که کُفَّ بِحُجَّتِی اَرْضَ جُلُودِ خدای با ت
اَنْتَ بِلَه مکر و داند من را با شجر و الحار و قروح و بامات بعد مَوْتِکَ بعد مرگ و انفس و
آن و حاضر جمیع یقینان یعنی به بین آثار رحمت الهی و بختایش نامتناهی که زمین مرد را زند که
بِخَشَدِ اَنْتَ کَرَامَتِ بذر سقایی که قدرت بر اعیان زمین بعد از موت آن محبوبِ اَللّهِ هَرِیْمَ
و نیکو کرد اندر دکان است جدا اعیان ارض احکامات مثل آنست که در آن بوده از قوی بنا به و احیا به
موت اهل آنست که در میان ایشان بوده و بین ها و هر عاقبتی که در آنست و خدا به رحمت
تواناست چه قدرت الهی با جمیع ملکات یکسانست در احقاف آورده اتم رحمت در ظاهر و باطن
که زندگی کل بداندست و در باطن ذکر اوست که حیات دل بدست در بحر و بود که اثر رحمت
پادشاه حیات است که زمین دل بد و زمینی عیباد و نور بعضی خود اثر رحمت دل باشد
منظور از آنست که در شوقی معنوی مناسب این معنی ابرار فرموده . نَظَرُ صَوْفِی در باغ
از هر کشاده صوفیان روی سوز و قضاوت . جس و مرقت و لحنی داند و بقول . شد مکلون از
صورت خویش فصول . که ای چه خسیبی اغرائی و در ذکر . این درختان پس و آثار خصص
ام حجت بست که گفت نظر و ان سوی آثار رحمت آرو و گفت اثلثش دست ای و الهی و حسن
آن بر و ان آثار است و بلی . ما خا و میوه ها اند دل است . کس لطف او بر من آب و کلمت

و بشارت روزی که ایشان را از سکنای و مرآتِ ما

و بشارت روزی که ایشان را از سکنای و مرآتِ ما

چون حیات از حق بگیری یی ذوی... پس چنانچه که در دل روی... و اگر از سنان و کواکب
 فرستیم مابادی که مودی باشد بهلاک چون دیور که سرخ حجابیت و بزم نه و حیات ایشان بی
 قداوه مضرا به سینه گشت زای می زنده شد بعد از سیری و بهلاک تو یک رسیده چنانچه
 از نفع فتوان گرفت لظلم و امن بکار یکفر و قوت... هر آنکه می باشد پس از روی زنج که کافر شد
 بهنتمای ملک نشسته و بایستی که التماس کرد ندی و از رحمت لطف امید شد ندی و ای محب انوار
 این طبع سدا که فهم گشت سخنان و اقوال تو قبول نمایند و آنک بس پند سستی که تو لا شمع
 انوار شمع خفیه غیبه شواهد مدکا تو افکار حکم ایشان دارند از کد ایشان پند است
 و لا شمع الصنم و نمینوایه شترانید کوانا الله شفا لک و لا و کما یزید... چون بود که مد
 انخوانند که زدن کلام از مشکله قید نریب و ادب و ای تاکید حکم است و امثال اسقاع صغیر اعم
 متبلا که چه نمیشود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارت سرود ست چیزی در می یابد
 اما که که گفت بن مکرر دلم از ان مقدار دریافت بین محرمات و ما ائت و شستی تو
 قهاری العی راه نمایند که در ان عن ضار کتبه از کله ایشان یعنی قاهر نیستی و الا تو یقین
 ایمان در مشرکان و ان شمع غم شمولی و ملاحظ و نصایح قرآن و امر اکرام و در معنی ان تدبیر
 نمایند قهقهه شکر و کتبه پس ایشان کردن نه که کات اند مرا و امر و قولی را انکه الذی
 خلقکم خدای مطلق است که پافزاید شمار من صغیر از چیزی است یعنی مطلقه
 ثم جعل من بعد صغیر پس در شمار الرکس سستی مطلقیت قوه توانای و بی جوابی
 و بر نای ثم جعل من بعد قوه پس داد از سر قوت شباب صغیرا و شبیه سستی و پیری بخلاف
 مابین که آفریند بفرجه حق احد از صغیر و قوت و جوابی و پیری و حق اعلم العباد بن
 و او داناست با حوال بند کلام توانای بر نفس صفات ایشان و نور نور الساعه و روزی که قائم
 شود قیامت و ان در ساعت اخرا باشد از ساعت دنیا بقیتم بفرجه... سوگند خورند
 کلام من مصفون کلمه التواخیر ساعه در نکست نکرند در دنیا یا در قبول جز ساعت و همه مومنان
 که ایشان دروغ میگویند که آنک مثل این بر کشتن از راستی و اخوت کافرا هستند در
 دنیا که باطل حشر و نشر و فکوت... نکرند اینک به شوق از راه صدق یعنی کلام ایشان
 دروغ گفتن است درین سرای و دلم سزای و قاتل الذین و بعد از سوگند ایشان بر مردم لبت
 در دنیا گویند انکله و تو العلم داده شد که ایشان و ایمانش و الامان و کورید و یعنی
 مومنان و طما و ملایک و انس گویند جو دروغ میگویند لقد لیتیم... بعد سستی که در یک کردید
 در دنیا و ملک تمام کور و مسطور است فی کتاب الله در این معنی طاهر قوت لجا که گشت و من
 و انهم یوزن الی یوم یبعثون با در علم الی در قضای او یا در بخر و شما نوشته که زمان ملک شما باشد
 و عملتان مقلد در دنیا در قبول بود... این الی یوم البعث تا روز برانگیختن فصلای یوم البعث
 پس نیست روز برانگیختن که انکار میگردید و لکن که گنتم و یکین بودید تفکیر از فرط جهل و علم
 تفکر لا تعلمون... نمیدانستید که بعثت حق است پس کافران اعتقاد را غار کرده برای قتل ارک

اینها ایشان را می بیند که کلمات قرآن را
 از پس بوسه با ایشان مکرر آنکه در دهان است کلمات طبعه ایمان

لغات طلب رنجی کنند بدینا و بجا نمانند فیومیسند بر دران روز لا ینفع الذین
 ظلموا سیفکند انرا که هم کردند بر خود معذرت هم طر خواجی ایشان و لا هم
 یستعینون و ایشان خائف شوند بچینی که از ان عتاب ایشان کرد یعنی ایشان را گویند
 که استرضای خدای کنند از ایشان رضی نشود پس قد ضل الناس و هر آنکه میان کرد بر روی
 مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر مثلی که ایشان را بکار آید در بیان تو حید
 و حشر و صدق رسول و این جستم باید و اگر بیاری تو ای من بدیشان یعنی بکار و معاذان
 و معجزه که مطالبند یقولون الذین کفروا هر آنکه گویند انرا که مکر و بدیدن از فرط عناد و غایت
 تحرد و فساد ان ایستد یستند شایع و غیر و من ان الامبطلون مکر ناکهاران
 و صریح گویند و بر یافتن که ان کتاب مجتنب یضیع الله مهربی فی خدای علی قلوب الذین
 بود نهایی انرا که لا یعلمون غیبات و در طلب دانش نیستند فاصبر من شکایبی
 کن ای محمد بوزار ایشان ان و عدا الله بدین سببی که مع خدای بخت تو و اعلای طهر و پاک
 شدن دین تو حق راست و خدای بدان و نخواهد کرد و لا یشتکت الذین و تو ابر سبک
 ندارند انرا که لا یوقنون فی کمان یغشون و ارمعاد تا تو ابران یارند که تعجب کنی در دعای
 عذاب بر ای ایشان که ان بوقی مقدر باز ستار است و چون آن وقت در آن حکم ظهور کند
 بیت کله دارید وقت کارها را که هر کاری بوقت باز ستار است سورة لقمان و یقولون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حم و فی مطلقه بادی سود و مغانج کوز عبرت اند و در امر گفتار ان اشهرت
 به انوار بر فی و صبر بقی یعنی انرا که در بی جیب الصفات کمال و منی العرفان و اللسان تاک
 این ایام ایت الکتاب حکیم آیتهای قرآن است خداوند حکمت باستمن حکمتی که در
 تنافض نیست یا حکم که بخلاف و حرام حکم کند هادی و رحمة راه غایب است و بخت
 ان خدای للمحسنین مریکواران الذین یقیمون الصلوة انرا که بیای میدانند غار حاجت و منته
 و یوقنون الزکوة میدانند زکوة و اچیرا و هدی الاخرة هر یوقنون و ایشان براس
 دیگر ایشان پیکانان اند یعنی بعضی و جز را تصدیق میکنند اولیای ان گروه که بدین
 صفات موسوم اند علی هدای من و راه راستند از آفرین کار خود و اولیک هر المفلحون
 و ان گروه ایشان اند و شکاک و غیر و زی یا نکان آورده اند که نظریں حادی بجا هر جانب
 فار سر رفته بود و قصه رسم و اسناد یا خبره در بجا مع قریبی بنویس باساع ایشان میرسانند
 که هر شایسته و فرقیتم می شناسند و لا فریضند تا که اگر محض از قصه عاد و غور و عظمت ملک
 سلیمان و لوقد خبر میدهند که ان سعت مملکت و غیر ایامت ملوک کجیم میدهم حق
 جفا این آیت فرستاد که من الناس و از مردمان من بشتری کسی هست که بخود لولودیت
 محض بلای و کنداند محض فریب دهنه و شغول کنند بخیل اختیار میکنند افسانه بی
 اختیار را لیصل تا که راه سازد فرد ما فراض حبیل الله از راه خدای یعنی ازین لوی

و باز از استماع و قنات قرآن بغیر علم بی دانشی و بی جاهی و بی حیا و
 و فرامیگرد راه خدای را از قوس و بخور و اولاد که آن کووه طرب عذاب مهین
 ایشان است عذاب خوار کننده و قنات است در دین و عذاب و خوی در عقی و گفته اند در تمام
 انفاست که جلالت معین خورید ندیدی و مردمان را بواسطه اصوات و اعلان ایشان نشود
 بعضی حق بلز داشتند و از انبی علی ایاتنا و چون خواه شود بر آنکه که احدی باشد
 خریه و بر کزیه ایتها کلام ما و بی متکبرا روی بگردانند در حالی که ذکر تکلش و بایکدی
 بعضی گفتات بآتش تکلند که آن در بعضیها کویا هرگز نشنیده اند فی از نبه و قنات کویا در هر دو
 کوشش او کتبیجات فشره عذاب الیم رخصت پس اعلام کن او را و بجای بشمارت بیدر عذاب
 در ناک ابن الدین اموا بهرستی که انانکر و دیند بخند و رسول و عاقل الصالحات
 و کرد نامصلای صالح یعنی شایسته طریقات النعم و بر ایشان است بهشتیای بهشت
 خالدین به در حالی که جاوید باشند در آن و عدل الله حقا و عدله که است عذاب و عدل
 که در هر کس در دست و هر انفرین و او خداوند طلبست که هیچکس او را از وفای وعده مانع نشود
 و استکار که هر چه که شکست بود در در وعده او است نفس و خلافی ندهد کار او
 کار و کزانی خلت الصوات و با فزول آسمانها را بجز عدد نرونها بی ستون که بیستند شاعران
 بوداشته و القی فی الارض و بنهاند سرزمین یعنی بیدار در درو و بی آن تمید بگر کهها
 بلند و بای دار تا شمار حرکت ندهد و مضطرب سازد جز زمین و بر روی عکاب و حرکت و چون
 کشی و بخیل را سیات از اوقات در موضع از محاک نقل میکند که حق سبحانه نهد که بیخ زمین
 بود قایم جای یا پستان از چکر که فزانت و باوقیس وجودی و لبنان و سین و غیر طور
 سینا و حیوان و بیست بهما و بر آنکه که در زمین من کل دایره از هر جنبه و انرا
 و فر و فرستاد بر انفات بشمار جهت اختصاص فعل است بفعل یعنی خبر ما فرستاد و ما فرستیم
 من السماء از ابرار آسمان ای که بار است فانیست فیها پس بویانیم در زمین بآتش
 من کل زوج کریم از هر صنف گیاه و نیکو و بسیار منفعت هذا خلق الله این که مک و نور شد
 از آسمان و زمین و کرم و حیوان و نبات اقرب که خداوند فاروی ما از خلق پس بفایید بمن که در
 عالم جبریز یا فریستند الدین من دونه آنکه بگوید و بی مراد بآن که کفار ایشان را شریک
 حق گفتند و حق همان میفرماید که اینها همه مخلوق شدند از خستیان شما اقرب اند که امر
 است بالظالمون ملک مشرکان فی ضلال مهین در کلام اشکال اند که حاجز را با قنات
 و مخلوق را با مخالف در هر متش شرکت میدهند غلط هر که گفتا فریاد او بلند است
 بنده در بند او نیست پس کجا بنده که در بند است لایق شرکت خداوند است تا او بد
 که قصه لقمان حکیم و صبا او نزد یهود شهریه عظیم داشت و عرب در مهبی که رجوع بدیشان
 کردند از حکمتای لقمان برایشان مثل زدن حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود که
 و لقد ایتنا و بیدرستی که ملا در بر لقمان الحکمة لقمان بن باعد را حکمتی که قول

باقر و خورشید باغچه خوار

صایب و قتل کامل است با شلخت توحید و فی ترک و اضافت و در اختلاف گفته اقامت اولی علیه
در قتل و توحید و ایمان بوسل و فی ترک و اضافت دلایل معینه بآن علماء و در بنیاد لقمان
اختلافات سندی و حکمی و شعبی بحکم الله بوانند که بغير بوده و مراد از حکمت درین آیه
بنیست و لو غولهر زاده ابوب علی عیسی علیه السلام یا بسرخاله او بوده و در بنیسی گوید بشر بن
ناحور بن قانوح است و قانوح پدر ابواهم علیه السلام بوده امام ابواللیث رحمه الله فرموده که کینه
او ابوالانعم است و در بیان المعانی آمده که در سال دهم از سلطنت داود علیه السلام متولد شد
و تا محمد بن حسن علیه السلام عمر یافت و بعضی گویند هزار سال بنیست و اکثر علماء بوانند که بغير
بوده و ملک حکیم بوده و گویند غلام کسی بوده و شبانی میکرد یا خیاط یا نجاری و گویند
حشمت بوده در بنی اسرائیل فضا بر سیدی و بنی امام بعلونیدی از بنی کاک نوزده مورد
اسود اللون و غلیظ الشفتین و روی بوقت قبوله حججه فرشتگان بخانه وی درآمدند و پیر
سلام کردند جواب داد و ایشان نمیدید گفتند ای لقمان ما فرستادگان بودیم کار تویم
تو خلقی مزمنی می سازد و تلک کتی میان مردم مان بولست گفت جواب داد که اگر حکم جزاست
از فرید کار من بر من کار سمعاً و طاعة قبول و اختیار میکنم و امید دارم که مرا تو قید همد
واری کند و اگر مرا بغير ساخته اند عافیت میکنم و متعرض نشت نمیشوم ملائکه را ازین سخن
شکست آمد و حق بخانه قول او را بنیست دید و حکمت بر او اضافت کرد بنابه کرده هزار کلمه حکمت
از وی منقولست که هر کلمه بعلی آید و روزی یکی از علماء بنی اسرائیل برو بگذشت و جعبه نوزده نشت
و استاد اسقام کل حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بنده سیاه بنیسی که شبانی
رسمه فلان میکردی گفت هسینم و من یک که چون تواندین بایر رسانید جواب داد که سچیز
معن راست گفتن و امانت نگاهداشتن و ترک ملامتی کردن در قیام امام تعلیمی از حکم لقمان
چه آمد که روزی بخرامه و برافلاک دیکر بای فرستاد تا میوه بیاورد غلامان میوه ها را در
را بخوردند و حق الخورده آن بلفان گذاشتند و بای فرستاد خشم گرفت لقمان گفت ای شا
میوه خورده اند و در میوه من بسته اند و بای فرستاد حقیقت این سخن را معلوم توان کرد
گفت بنگار ما را لب کرم بخور ای و در محصل بایر بد و لی نه تا کی کم از درون هر که میوه بیرون
آید خاین اوست و بی معنوی قدم من در مشنوی این حکایت آورد و دوسر بیت که مشتمل
برین نکات است از ان ایجاب است افتاد نظم گفت سلیق خواجها زاب حیم در خلا مانوا
و خورند آن نیم بعد از امی اند شان در نه تنها مید و بدندان فقر حق و عسلا
در قی افتادند ایشان از عسل آب بیکورد و ایشان میوه ها چونکه لقمان را در آمدن فرستاد
میوه برآمد از درونش آب صافی شکست لقمان بچو این تانند نموده تا به باشد حکمت رت و تو
یوم تبلی اسرا بر کلها بان منه حکم کان من لای شهاش چون سقوط ما حیمما تعلقت جمله الاسرار
ما افصحته هر که بنهک باشد پیدا شود هر که او خای بود سرا شود در باب آورده که روزی
داود علیه السلام از لقمان پرسید که کیف اصحت جواب داد که اصحت فی دلی غیری مراد قصه

۷۸

ن

ب
س
س
س

فعل و عدالت داود درین بعضی تفکر فرموده . نعره زد و پیوسته شد و برین سخن که نصیحت و کلمات
 دلمات ایشان درین محل از جواهر التفسیر توان یافت انقباض بجای فرمود که نصیحت و کلمات دادیم
 و گفتیم او را ان اشکر الله انک شکر کو خدا را بر نعمت سکنت و من شکر و هر که شکر گوید قاضی
 بشکر که انفسه پس جز این نیست که شکر بگوید بر او خود چه نفع شکر که قوام نعمت و انتفاعی مزین
 بدو میسر شود و من گفت و هر پاسی که شد فانت الله پس بدرستی که خدای غنی
 بی نیاز است از شکر کسی **حمید** سزاوار خدمت و اگر کسی حمد نکند یا حمد است که حمد
 کائنات بزیان حاله و قال حامد حضرت وی اند و اذ قال لقمان لابنه و یاد کن چون گفتند که
 بدر خدای تعالی و گفته اند نام او مانان یا قارآن یا اشکم و یا شکور بود و هر بی نظره و فغان
 پند میداند او را و میگفت یا بنی ای هر که من بضمیر شغفت و محبت است لا تشکر
 با الله شرک عیان چنانکه ای ان الشرک بدرستی که شرک آوردی نظر عظیم **هرا**ینه
 سم بر آنست چه تشویه میکند مخلوق را با خالق و وحی انسان و وصیت کرد بر او که
 و فرمود بر او که میسر بر نیکی بی پدر و مادر او و از وجبات نیکی بی یکی آنست که مصلحت
 امه . بر داشت فرزندان مادر او بخند و وقت می شد در جمعی او و نهاده می و هن
 سست شدنی بر سست شدنی یعنی **مغنی** بر بالای ضعیفی و مضالده و بر آن کردن او را انشر
 فی عالمین هر که شکر دو سال و درین مدت او را انشر داد و دیگر وصیت کرد بر او که
 ان اشکر فی لولایک با که شکر کو بی برادر و مادر خود را **المصیر** بسوی حکمت
 باز گفت هر که شکر و شرک ایشان را جز او احیم داد و ان جاهلک و اگر کو شکر کند بدر
 و مادر تو عالی ان شرک بدو اگر شرک اری من و شرک بکری مالیس یک به عالم ان چیزی را
 که نیست تو را انتفاع شکر که او را انشی فلا نطعمه پس زمان میو ایشان را صاحب
 و صاحب که با ایشان فی الدین در زمانه کانی دنیا معروفا صاحبی بنی که جانچه
 جسدی که شرح باشد و مقتضای کرم بود و اتباع و پیرو یکی درین سبیل من انالی را که می
 که باز گشت است بمن تو حید و اخلاص که محمد است صلی الله علیه و السلام یا صديق البر صلی الله
 تراحت پس بسوی مجازات منست **مرجعه** باز گشت شفا فابنکام پس **کلیه**
 خواهم داد شما را ای اکرم تمام **مرجعه** است که میکند از خیر و شر نزول آیت در شان
 سعد و قاص است صلی الله جانچه در سوره علقین کدشت و ذکر این وصیت در انشا
 قصه لقمان بمناسبتی است از شرک در وصیتین آورده اند که مادر سعد سه روز نان
 و آب نخورد تا دهن وی بچوب بشکافتند و آب در آن ریختند و سعد میگفت اگر او را
 هفتاد روح و از و یک یک قبض کشند یعنی **بعض** اگر هفتاد بار ببرد ازین اسلام بر
 غیرمردم پس دیگر باره از وصیت لقمان خبر میدهند که فرزند خود را گفت یا بنی ای هر که
 انما بدرستی که فعلی یعنی کفری که او می را باشد از خیر و شر انک شکر الله که
 باشد در خود هر سنگ دانه من خرد که از پند آنکه کافر جویت فکان فی محضه

۱

۲

پس باشد که در زمین محصوره نیز که ساکنینند و آن در زیر زمین است اونی السموات
 و آن عمل در آسمانها باشد با وجودی در رفعت و وسعت یاد را با ای سموات اونی الارض یاد را
 در مکان پنهان یاکت بها الله بیلر خدا ی انوار و حاضر کرد و بدان حساب که کند
 آن الله لطیف بدین سق که خدای با یک دانست و علم او به هر چی احاطه کند **خبر**
 دانست بکاف هر چی یابی قرالصلوة ای برک من بهای دار غار را تا نفس تو مال
 و بعد از آن با معرفت و به فرمای نیکی و نده عن الشکر و باز دارد از شکر یاد میگردان
 از تو کامل شوند معیوف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود
 و اصرار علی اصابت و شکایا بی آن بر آن چیزی که بتو رسد از شداید مخصوصا المراد
 و غلبه آن ذلک بدرستی که آنجا فرموده شد پس عزم الامر **از واجبات امور**
 یعنی از آنچه خدا تعالی قطع کرده است قطع الحافی و آن تصدیق است که هر یک من میروند
 خود را بپایه بی چه فکر و وی بر مردم متاب یک اقبال کن بر ایشان از روی تواضع **غیب**
 الارض مرصا و مرود در زمین برای بازی و افسوس و خود کاهی یعنی غم ماستند
 جاهلان و دنیا پرستان آن الله یحب بدرستی که خدای دوست نمیدارد کل مخالف
 هر خرامنده را که چون متکبران رود **خبر** باز نش کشته که اسباب تقصیر
 بر مردم آن تقاول نماید و قصد فی شک و میانه باشد در رفیق خود یعنی میان سرعت
 و بطول می رود و رفیق حلاوت خف و سبکساریت و در حرکت کردن نشانه تجریر
 و بر کوری یک میان رویا و بطریق تواضع قدم نه و اغضاض و فرودار و که مکن
 من صواب از او ان خود یعنی فریاد کشته و نمر زنده و در از زبان و سخن کوی میانش
 آن انکار الاصوات بدرستی که زشت ترین آوازه اصوات الخیر **از آوازه خراست** یعنی
 در ارتقاء صوت فضیلت است چه صوت ها را با وجود رفعت او مکر و طبع و موجب
 و حث السقا است در عین العالی آورده که مشرکان عرب بوضع اصوات نقل میکردند بدین
 آیه که بر ایشان نازل شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آواز نرم را دوست داشت
 و چه صوفی را که بودی و در الخیل مذکور است بعد ما ی بیکان مرا که چون با من مناجات کنند
 آواز های خود را بخوابانند که من می شنوم و آنچه نذر است ایشان است میلادم و در جواب
 کسی که گوید و چه تخصیص آنکه به صوت حمار با آنکه آواز بعضی حیوانات آنکه از صوت او سب
 چه تواند بود آن که گفت آنکه آواز او تود عرب مثل است بر کواحیت سفیان ثوری رحمه الله
 فرمود که فریاد هر حیوانی تسبیح او است الا حمار که صیحه او از رویت شیطان است و در حدیث
 آمده است که سمعتم نعت الحمار فتعزوا بالله من الشيطان الرجیم فانه رای شیطانا و در فیه
 ما فیها من حضرت مولوی قدس سر و چه آنکه بر اصوات حمار چنین نقل کرده اند که در طلب
 آواز او برای طلب کاه و چوالت یا بخت اجزای شهوت یا جنک یا دلدن کوشد و بگوید صدای
 که از غلبه بهی و سبی فایده زشت توبی صداهای باشد و از نچا معلوم شود که ندای او از صاحب

الخلاق و حلیه و ملک و ایمنی و یون نذاه و خواص بود بیت نفهای داشته است پس
 در کلمات استقام نفه ایشان خوشتر است از کثر آیه بیهوده ای در مان آن الله انزلنا
 بحر لکس و امر ساختن برای نفع شما را فی السموات الخمد را سمانهاست از آفتاب و ماه و ستاره
 از روشنی ایشان هر چه میسر است و ستاره که تابان باشد راه می بود و مایه الارض و الخمد است
 است از کوه و بیابان و صحرای و حیوانات و نباتات و معادن تا از ان انتقام دارید و اسبغ علیکم
 و تمام کرد بر شما نعمه ظاهره و باطنه نفسی و شکار و پوشیده یعنی آنچه می شنواید و آنچه می بینید
 یا نعمت محسوسه و معنوی و حنص نعمه شکر از ان و در نعمت ظاهر و باطن طهارت و بختن بسیار است
 صاحب تفسیر آورده که در کتاب بحر العلوم را سیصد نفسی کرده و آنچه مشهور است نعمت
 ظاهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و باطنه امداد ملائکه و بقولی نعمت
 ظاهر و باطن حسن خلق و نیکویی خلق است با اقرار و تصدیق با نطق و عقل با وجود نعمت
 و شهود بنوعیه و امور معرفت ملک اعلی با حفظ قرآن و فهم آن با انوار و تسلیم
 با صلوة و صوم و اذکار و نماز و فکر خدایان یا صحت ابدان و صحت اربابان یا بصورت و بصیرت یا جذبه
 منافع و دفع مضار یا تمایز احوال و صفای احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین صاحب قدس
 فرمود که غیر از اولیا و نفس سبحان و ندی گفته که نعمت ظاهر انصاف کدایان دادند بر روز و
 باطن انصاف کدایان دادند بشب و یقین وجه طهارت و معرفت و جواهر التفسیر مثبت است
 و ملک و اولیاء الموفق و البیر ترجیح الامور بیت کوششی که بر سویان بخشد و
 کاندان یا چه صدقها بگویم و چون الناس و انهم من من یجادک کسی هست که جدال کند
 و خصومت ورزد فی الله در کتاب خدای یعنی نفس خاوی که می گفت افسانه پیغمبران
 است و در میان المعالیه که می بودی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بوسید که خدای تو
 ان چه چیز است و الخاله او را احق می گفت و این آیه آمد که کسی بود که مجادله کند در ذات حق
 یعنی علم فی ذاتی و خدای و بی یابا فی ان نزد یک خدای و اگر کتاب مثبت است
 و چه کتاب روشن بل که محض تعلیم و تامل فرمود و از اقبل لکم و چون گویند که ایشانرا
 که صدق ان شعرا انزل الله فی روچه کنید انچه بر او فرو فرستاده است خدای یعنی قرآن
 و بد و میگوید فالاول من یتبع کویند چه کویم بدان و متابعت نمیکیم انرا بلکه بی روی میکنیم
 ما وجدنا علیه ایاء ما ان جیر می یافتم بر آن بدان خود را بهین سلوک بطریق آیا میکنیم
 اولو کان الشیطان اما اگر بود شیطان که بر ماوس و هاراجس یدعوهم بخواند ایشانرا
 انما یتلوا السعیر . پسوی حذاب در شرح ایشان هر چنان بی روی که بنده محراب و از تعلیم
 در تلمذ و من یسئل و هر که خالص سز درین با عمل خود یا با خلاصه قهر کند ان الله
 بدگاه خدای و هو محسن و حال آنکه او نیکو کار باشد یعنی موجد فعلی شمس و ماه
 دست زده باشد بالقرآن و الوفیة ید است او بری حکم که طهر شهادت با اسلام با قرآن
 و گفته اند الحب فی الله و البغض فی الله و اشتهر بر طایفه سلف و جماعت است و ان الله

و بجزرت خداوند است عاقبه الامور • بازگشت همکارها یعنی اهل امور را که خلافت
اند بازگشت بوی خواهند بود و من کفر و هر که نکرد و جنگ در حق و و فقه نزد فلا
یحز رنگ پس باید که اندوختن سازد ترا کفره فاکر و بدید او الی انما رجعت
بسی میاست بازگشت ایشان منتهی بجا آمدن و من کفره که اندک خدای ایشان را بجا کرده
اند و تنبیه به موت خواهند بود ان الله علیهم بدین سقی که خدای داناست بدین است
الضدور • بآنچه در دنیا است و آخرت و سر منتهی • به خورداری دهم ایشان را
به نعمت و هر روز قلیلا زمانی اندک که زود انقطاع باید تر تضطررهم پس باز
ایشان را به بجا که یعنی تجارت باین دنیا عذاب غلیظ • موسی عذاب سخت و کوه که هرگز
سبک نشود و کین ساقطه و اگر بر سر کافران که من خلق السموات و الارض که بیافزاید آنها را
و زمینها را یقولون الله هر آینه که خدای جبار لای مانع از اسناد آفرینش و غیر او بسیار
روشن است قال الحق لله یاکوای محمد ساس مر خدا یوا که اعتراض میکنند باینکه موجب جلال
اعتقاد ایشانست ان الله لا یعلمون • بلکه بیشتر ایشان پیدا کنند که بدین اقرار مسلم
میشوند ان الله یافی السموات و الارض مر خدا یواست ان الله اسماء و زینهاست یعنی مخلوق همویند
پس در آسمان و زمین جزوی مختلف جبارت بنود ان الله هو الغنی بدین سقی که خدای اوت
بی نیاز بذات خود بشناس خلق اشیا المعبود • ستوده در صفات خود قبل از نطق
احیا یا خفی است از شناسش کنندگان و ستوده است بی شایسته ایشان است ای خفی در ذات
خود از ماسوی خورشید و خود نمیگویند بخود حد و شمار و شوقند در آفرینش و الکلف
کدشت که چهره ان اعتراض کردند بقرآن که جایی نمیکند شمار و حکمت خیر بسیار دارند و جایی
میفرمایند که ما اوتینکم من العلم لا قلیلا و آیت آمد که قل ان کان البعض ملاندا الایة درین سوره
نیز برای آید که خبر میدهند که و ان ما فی الارض و اگر ایودی که انچه رعبه است من
تجبره اوله اند و حق ظهرا و البصر یبک و درهای محیط با سفت خود مداد شدیدی مد
داری بحر محیط را من یعار انهم غنای آب او سعة البحر هفت دریای دیگر مانند
او و بدان ظهرا و بدان با مسداده کتابت کردیدی ما یفقدت کلمات الله من نوسیدی
و بیایان نیامدی هر لای و عجایب صنع بلا شای با ساسی آنچه آفرید در دنیا و خواهد آفرید در عقی
محکم و فرمان او مانعی که درین بینندگان اضافه میکنند جهت آنکه قلم و مداد متناهیست
ان الله عزیز • بدین سقی که خدای غالب است در هر فرمان بی نهایت خود حکیم
داناست هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست او بدین استخای اهل مکه و ان یفقدت و نه مبر
انکفون شما بعد از مرگ انفس و اجساد مگر مانند آفریدن و من انکفون بکاف جمیع بجهت در
اشیا بالات و ادوات و امانت مدد کاران محتاج نیست بلکه مگر قصد هر از را ایجاد کن
و در بهشت اموات بترتیب مقدمان احیاء قرار بکاس اسرافیل را فرماید که بگو بر خیزید از کورها
بیک صوفی و خلافت از کورها بیرون آیند ان الله یخیر • بدین سقی که خدای تواناست

[illegible]

و در آن خلاف حق خواهد بود و فلا یفرق بین الدنیا و الآخرة یعنی که فریبند خدا و شمار از نیکان و نیکبای
 یعنی عتاهای دنیوی و غیره و این فوخته مشوب و لایق است و باید که مغرور نشاند
 شمار با نیکان و نیکبای دنیوی و حق و کم خدای با مروت دادن او شیطان فریبند یعنی شمار را با
 دور و دراز اندازد و بر معاصی دیگر کرد اندک و شکر را از امر و کفر کند و فریاد و به
 شعله که مغرور و دشواری که خداوند فرما را امر و فریاد و کسی باین بفرمان آن نیست پست
 کار امر و فریاد آنکه ای زنیار و در چون بافتن کار کن و عیب میار آورده اند که حاضر است
 یا و لست بنی عمر بخار چه حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت ای محمد ساخت
 قیامت که خواهد بود و من نمی دانم و من با شهادت و امضا فرستاد خام در کدام ایام
 خواهد بود و زنیار من طاعتات و صبر و حلا و از اینک که ذکر و اثبات بر چه و جهات و مید
 که عمل من در روز حشر بود و یا ایلام شغل اشتغال خواهم داشت و مودود خود را میداد که
 که است قریب در کدام بقعه افتاد خواهد افتاد و حق بجهان فرستاد که این پنج علم
 در غرض از مشیت من است و کلام اطلاع باین بدست اختیار هر که می خواهد و ام ای الله عز وجل
 علم است که بدستی که خدای نزدیک اوست داشتن قیامت و قیام القیامت و قیام القیامت
 و میفرستد باران را در زمین و مکانی که مقدور و مقدر کرده و تقوای آنرا حرام و میباید است
 اینقدر در جهات از مودود و تمام و ناقص و مانند ری قیامت و قیامت و قیامت و قیامت
 بنیکو کار باید که کار که چیزی کسب کند و در آخر باشد و در آخر قیامت و قیامت و قیامت
 هیچ ضحک او بکلام زمین میرد و در کدام وقت آن الله عز وجل خبر دهد بدستی که خدا
 دانست بجهان و جوت خواهد افتاد که از اینها چون خواهد بود که هر روز و هر روز

و الله اعلم بالصواب
 که منضم علیه و خواسته فرموده که کتاب خدا را خلاصه بود و خلاصه قرآن
 حروف و معانی است و در آن گفته اند که الف از اقصای خلق است و این اول مخرج است و این
 معنی اشارت است و لام از طرف لسان گفته شود و آن از اوسط مخرج است و میم از زخمت
 و نینول آخر مخرج است و این سخن اشارت است بآنکه بنده باید که در مبادی و اواسط
 و اواخر افعال خود باین کجاست بجهان مستان باشد و تزیین کتاب و فرستادن
 کتاب یعنی قرآن است و میم که شکو نیست در بعضی منقبت و بیجهت من رب
 العالمین از نزد بروی که عالمیان ایا تصدیق میکنند اهل که این از نزدیک خداست
 امر یقین آنکه میسر یا بسکی بنده بافته است آنرا خدا از پیش خود بل هو الحق نهجین است
 که میگویند بک حقان سخن راست و درست است فرموده آمد من ربک از پروردگار تو شد
 تا بهم که از خداست و ما ما انشئتم قوم میر که در زمان تواند و نیامد است بر ایشان من
 ندانم چه هم گفته من یکبار پیش از تو مراد زمان فرستاد است و احاطه علیه السلام
 تدبیر بوده اصل آن خود را تواند بود خودی لغت و لغت و لغت شایسته که ایشان به بهیم

که گفت قرآن یا بنده اگر من خواهم الله خداوندی که خلق آسمان و زمین را آفرید و این است که میفرماید
استعاضوا بها وما بينهما والجنة ميان ایشانست و فرستاد آیه در مقدار شش روز از ايام
دنیا را سوزید پس سوزید شما و خلق العرش بر مرثی که اعظم مخلوقات پس بدید
بگویند و از راه او ملک زباید که در دنیا و عقبی مالک من در دنیا نیست خلق از جزو من و زنی
چند و سستی که یاری کند و لا تسع و نه هیچ درخواست کنند که مدد کار و عیالند آفرید که در دنیا
یا بنده بپذیرد شریک از مواظرات و تفصیح فرایند پذیرد اسلر میسازد کار دنیا یعنی حکم بکنند
بدان و بعضی سست میگویند که موکل است بولایت من السماء از اسما که از آنجا بیرون میسرین پس
مسکین میگویند و آن کار برای یکدیگر فریج را نیز پس خروج میکند پس اسما که بی نور و کائنات
در دنیا که است و خندان آفرید و اوقات شکر هزار سال تا بعد از آن از آنجا شفا خاست که در دنیا
بعضی فرستادند و بعضی را و الا میسر بود در مدتی که اگر آید و در روز جزا هزار سال میسر نشود و نیز که
از زمین تا آسمان با نصد سال راه است پس در روز و خروج هزار سال بود ذکر آن خداوند
که در دنیا میسر است از انقباض الشاهد ذاتی بر شبیه و پیداست یعنی ذات امور دنیا و آخرت را
یا عالم است یا بخیر بود و یا بد و خواهد بود العزیز غلبت در تقدیر الرحمن و بعضی میگویند
بر منبکافه در تقدیر الله که او اقلست که نیکو کرد و خلقی خلقه هر چیزی را که بپذیرد
یعنی بیاراست بر وجه نیکو بقضای حکمت نظر کردنی آنچه در جهات شاید که کرده آنجات
که می باید از تو و من که است کار همه که تو یافرید کار همه نفس زیاده و خاک از دست دل دانا و
جان پاک از دست و در آخر انبیا و آتشان که دافرید آدم علیه السلام بن طایفه اولی که رجعت
نشد پس یافرید فرزندان آدم از کلاصه بیرون آورد و از صلب من و بعضی میگویند
از آب صغیر و بعضی میگویند از سوسیه بر سر است که در قالب آدم و بعضی میگویند از عرق
و در میدان در روز و بعضی این اضافه نموده و شریف است و اظهار آنکه وی مخلوق شریف است
و جعل و بساخت که لا تسع برای شاکرین نام شریف و لا بصار و بعضی میگویند
و لا فساد و بعضی میگویند یا بنده و لا کائنات که در دنیا و بعضی میگویند
بر چنین لغتها و قالوا و گفتند منکران بعضی این بن خلق و امثال او اندا ضللتنا یا بن
که شوی و ما بی آنرا پس در زمین بعضی خاک شوی و ما بی آنکه در دنیا و بعضی میگویند
سوزین متمیز باشد از آنرا فی خلق خود و یا بنده در آفرینش تو میسر بود این استنها و سوسیه
اشکات بعضی چون خاک تو بر آفرینش تو فعل با خیزد که گفت یا بنده و بعضی میگویند
بلک استند و بعضی میگویند بلکای بر و کار خود کافر و بعضی میگویند یا بنده و بعضی میگویند
که برای انست و ان قدرند قل بگو ای منکران بعضی را که زود بگوئید که فرمود
روح شادان الی القوت فرشته که جزا قبل است علیه السلام الذي و کل رسال الله که کل
کرد و بعضی میگویند شهادت بقص ارواح شما فرای رسالت و بعضی میگویند پس بعضی میگویند که
خود باز کرده شویک برای حساب و جزا که شفا آورد که عزرا الی ارواح و بعضی میگویند

میں اعلان خود بقض آن فرماید امام ابوالایت رحمه الله ورحه کمالک الوت رارویست
 از آنکه بدان روی بر کافران ظاهر گردد و روح ایشان قبض کنند و روی دارد از ظلمت
 که بدان روح منافقان فکر دارد و روی دارد مشابه روی اعیان که بدات اروح و سومان
 قوی می کنند و رویست او را از نور که بدان اروح انجیا و صدیقان فیض غیل و احوان
 او ملک رحمت و عذاب اند و عجب از آدمی که با وجود چنین حریفی ممکن چگونه لاف
 آسایش میزند نیست آسودگی همچو که از صدمه لعل کسرا افتاده اند بیات ساهی
 و توئی از الخیر موت و اگر به بی نیای بیست چون مشکان در روز حشر تا کوز و شسته
 فکند کان باشند سرهای خود را یعنی از غایت جهالت و ندامت سر بر پیش افکنند و خدا یوسف
 نزد پروردگار خود در موقف عرض هر آینه بی نیای کار بر هول و درمان حال میگویند
 رَبَّنَا انصُرْنَا اِیْمُرْهُمَکَانَ مَلَدِیْلَیْمُ الرَّحْمَهِ وَ عَمَّ کَرَمُ بُوْدِی وَ سَمْعُکَ وَ شَیْدِیْمُ اَزْوَ
 قصه یوسفیان با هول و سختی دیدیم و آوارس بر شیدم ما رجعتنا بیع از گردان
 ما زاید یا نقل کتابنا کتیم کارهای شایسته تا سقوت و بی سق کما می کیا
 تا یم جسر ای عقیقه زیاده مشاهده کردیم و ما را شیهه غافل افکند بجهان کوبید و و شیا لا یتنا
 و اگر بغض است هر آینه مبداء در دنیا کفر حدیثها هر نفسی را الخ راه یافتن بوسی
 اعلان و عمل صالح و کن حَقَّ الْقَوْلِ یتے و لیکن ثابت شد است این حکم از حق که لا ملأ لک
 جَهَنَّمَ هر آینه بر سازد و فرخ را من الخ و الثانی از کفار در وادی جمعیت
 همایشان قد و تو ایس چشید شعاعها بر الجانیند بی سق فراموش کردید
 و غیرو که اشتید بقدر خود خدا دیدن این روز را و ای امان نیاوردید ملایم این روز
 انیت کتید بر سق که مانیر ترک کردید شعار گذاشتیم در عذاب و دوزخ و تنجید
 عذاب الخ عذاب جلوه افی و ای کتید عذاب باخبر دیدید که عمل میکردید بر انشا
 و یم جز این نیست که میکردید با کتبا بایشان کلام الله را و اگر کتبا امانت که
 چون بنده اند از خود با آن اهل حد و حجت بیوی دریافتند بجهان کتان و سبخوا
 و نفیر کتید کان پروردگار خود را از انجیا لایب خطت و کربایی او نباشد پس حقون
 بخار یوسف دستایش پروردگار ایشان یعنی تزیین کتید از صفات قالیق و بنایند
 بصفتی موافقت با حق سجود کنید بجهان الله و وجه و قرآن کتید و ایشان
 سر کتبی کتید از ایمان و سجود و طاعت این بجهان فهم است بقول امام اعظم رحمه الله و بجهان
 بقول امام شافعی رحمه الله و حضرت شیخ قدس سر این را بجهان تذکر گفته و ساجد باید که
 متذکر گردد انجیر که از ان غافل شده و نصیحت کند دلالات وجود و اجد را کان دلالتها
 در همه اشیا وجودت فی کل شیء لایة نظره همه ذرات از متاباها و بی حد تیش داده
 کواحه شجر اجزای کتان و غرور تابوت و جو را بی دلیل و حطب اوست آورده اند که منازل
 بعضی از انضار و حق الله اعظم از سجود سید عالم صلی الله علیه و اله و سلم در پروردگار عز و جلال

در خواجه نام علیه الصلوة والسلام ادا کردندی هر چنان تا بوقت ششاد در سجده وقت نموده غاز
 گذاردندی و بمنزله ای خود بر رفتند تا دولت ادا ی غا ز خفتن بجماعت حضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم در بایند حق بجانب در شان ایشان ایت فرستاد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** دور میشود
 بملوک ای ایشان **عَنِ الصُّلَحِ** از خود کاهها بیدارون **رَبُّكُمْ** یعنی ایتد برو و کار خود را خرقا
وَصُفِّ از بیم خشم او و بامید خشنودی او ای الله در رضی الله عنه فرمود که ایت در شان
 جمعی است که غا ز ششاد و صبح و الجیاعت کز اوند و گفته اند در شان متبطلان و شب حیوانات
 است که چون بوده شب و روز گذرانند و جهانیان سریالین خفتند ای ایشان بملوک از میرزا
 و فرانش نهم فخر کردی بر قدم نیاز بایستند و در شب دران بلحضرت بی نیاز و از کوبند
 از سهیل با عین بخیه یعنی او پس فرقی قدس سره منقولست که در شبی میگفت **هَذِهِ لَيْلَةُ الْكَرِيمِ**
 یکسری که بر می بود و در شب دیگر میفرمود **هَذِهِ لَيْلَةُ الْبُحْرِ** یکسری که بر می رسایند
 گفتندی او پس چون طاقت طاعت دارم که بشما بدین دمازی یکسال میکند ای گفت کجاست
 دراز کاشکی از او و ابد یکشب بودی تا یکسری که با خبر بودی و دران سحر ناله های زرد و کوبی های
 بشمار کردی **بیت** به نیم شب که همست خوابش باشند من و خیال تو و ناله های زرد
مِنْ عَارِزِ قَتْلِهِمْ و ناله های عکله ای ایشانرا **يُنْفِقُونَ** نفقه میکنند در وجود
 خیر یعنی شب بدگاه ماداد کلبی و روز در راه ماداد کلبان میدهند **فَلَا تَكْفُرْ**
 پس نماند هیچ نفس در یک مقوت و نه بفرس **مِنْ مَخْرَجِهِ** که نه بنهان شاه است بر ای بملوک
 نفقه کنندگان از خراج **بِرَّ قُلُوبِهِمْ** از روشی چشمها یعنی چیزیکه بدان چشمها روشن
 کرد و در حدیث قدسی آمده که احدی لعنای الصالحین ملا عین رات و الاذن سمعت
 و لا خطر علی قلب بشر و گویند بر آنکه دعوی دریافت آن لایق نیست و ایشان جزاداده
 شوند **جَزَاءُ كَانُوا** جزاداد بر حسب آنچه بودند که با خلاص نیت و صدق طوالت
يَقْتُلُونَ بر حسب عمل میکردند بریز که گفته که چون عمل بنیان کردند جزاین بیهانی است و باخواجه
 کسی بر طاعت ایشان مطلع نشد کسی نیز بکافات ایشان چه نبرد **بیت** روز یکروز
 هم خطابت بچمن **فِي لَيْلَةٍ** و کل پنجم و چه سرو سمن **وَأَزَلَّ** میان من و او گفته شود اسن سر آمد
 او اوند و او باقی و من **وَأَوْدَعَ** اقله که ولید بن حقیه با شیر پشه مردی در مقام مخاخرت
 آمده گفت ای ملی سنان من از سنان تو سخت ترست و نزد من تو قتر تر علی رضی الله عنه فرمود
 که خاموشی فاست توانا من جد زهر مساوات و چه با داری عجایب حفت بجهانه و تعالی حضرت
 علیه را رضی الله عنه ایت فرستاد که **أَمْسُ كَانُوا** اما اقله که هر کز و بیه بخدا و رسول
 یعنی بملوک **كُنْ كَانُوا** اما تنه کسی که هست بر و در قمار از جاده فرمان چون ولید بگفت
 بر او نیستند در شرف و رفیت باد و جزا و مشیت **مَا لَئِنْ آمَنُوا** اما اقله که کوبیده افتد
 و عمل الصالحات و عمل کرده اند صالح فله جات **لَا أَوْجَعُ** بر ایشان خواست بستانا که وی
 حقیقی است و گفته اند **جَنَّةُ** لاوی بهشتی است بر بقیع عرش و خدای برستان دهد آنرا

[illegible]

صلی الله علیه و آله فرمود که ای هر من ایشان را بجان امان داده ام و نفس محمد و انیت آیت
 آمد که یا ایها النبی انت الله ای بفرمایید و ثابت باشم تقوی یا ترس از خدای در نفس محمد
 و انیت ننگ ازین و من من کافران مکرر چون ابو سفیان و حکمه و المناقب و منافقا
 مدبر را چون ابن ابی و معتب بن قیس را الله کات مدبر منی کنیدی هست علیما جلیلا
 دانا باقاله ایشان چنانکه و فی محمد و انیت ما یوحی المک و بی روی کن آن چیز را و می کرده پیش
 حق من ربک از نور و کافق چون فی از طاعت ایشان انت الله کات بدن منی
 که خدای هست یا خدای خدای با بجه می کنید دانا و تو کار خدای الله و تو کن بر خدای یعنی
 کار خود با وی کار و علی الله تر میا و معن است خدای کار ساز و هم کنار و نگهبان و کفایت
 کنند مهمات بیت چون در لطف غایت کند با جمله مهمات کفایت کند آورده و انک را بی معسر
 حید بن اوس مردی ثقیب و ادیب بود با راه کفایت مراد و دل است بیکی از آن فهم میکم زاده از آنکه
 محال فهم میکنند و حرب او را در القلمین ثقیب کرده و بداند و قی که در بد که خفته بجه میرفت یکی نظیر
 در دست و بگوید برای ابو سفیان بدو رسید خبر قوم بوسید گفت بعضی گفتی شد و برخی منم از ابو
 سفیان گفت نعلین تو حاصل ازین یکی در پای است و دیگری در دست ابو معمر در کت و حیران
 حل اطلاع بافته گفت ما طفت و الا انما فی و حق حق بجهان را در روی کوی ساخت و معلوم شد
 که او را در دل نیست و درین باب آیت املکه ما جعل الله لعلی یافوید خدای هر دی را این قیدین
 فی خوفه در دل در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی و منبع قوتهاست یکی پیش نباید
 زیرا که روح حیوانی یکی است و در زنده آورده که شافقان چه گفتند آنحضرت در دل دارد با ما
 و بگویم صاحب منی دخت بجهان فرمود که در روح می گویند حق تعالی چه کس مراد و دل نداده و ما جعل
 و ساختنات از و اجک و زمان شمارا ان لا یظاهرون منهن ان انی که ظاهر میکنند از ایشان
 انهم انک ما در آن شما یعنی نایب را که میگوید انت علی کظم را چه ما در شما ساختن زیرا که
 اجتماع روحیت و اوسیت که یکی مختصی بخدا ویت و دیگر مستبدی خادیت است در یکزن از قبل
 بحالات میتواند بود و جعل روح و تو فکر با نیت خدای بسر خلقان شمارا انک که
 بر آن حقیقی شجاع نبوت امری اصلی و دعوت صوری عارضیت با یکدیگر مجتمع نشوند نزد
 عرب ظهار طلوع بوده و بسر خواند که جوان فرزندان اصلی میثاث چه پرده حق بجهان فرمود که
 چون در دل در یکدیگر رویت چه باشد روحیت و اوسیت در یک زن و فرزند و بسر خواند که
 در یکان جمع میشود در انک این که مظهر و اساطیر و داعی را این میخوانند تو لک را و انک که
 صفتی است که بر آن خویش میگوید و حقیقتی ندارد و الله یعود الحق و خدای میگوید معنی ویت
 که مطایب واقع است و کفر فی التبیان و او را چه نماید بطریق حق این آیت از برای نایب بر حاکم
 رضی الله عنه نازل شد که مردم او را زبیر بن محمد گفتندی و ملک اقلو ملک خلدی چه بود رضی
 الله عنه و او حدیث رضی الله عنه او را آنحضرت حبلی الله علیه و آله و سلم بخشد و آنحضرت او را آزاد کرد
 چون فرزندان پرورش میداد و مردم بسر آنحضرت میگفتند حق بجهان و تعالی فرموده که در حق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ویدنیستی که بود ناب و متعارف و بتوسعه که از روی ثابت ماهد و الله عهد کرد با خدای
 من قبل بنظر این معن و واحد عهد کرده بودند که هرگز لا یؤکون الا باره بشمائی
 بودند و در کارزارها و کات عهد الله سو لا یؤکون و هست عهد خدای بر سیه شد یعنی
 سوال خواهند که از و بر نقصان و وفایان جز نخواهند داد قبل بگو ای محمد که هیچ وجه
 نون یفقه الفار سید غیدان شمارا که یقینان هر ز توشن الوقت اگر بکریای از مرتک
 را و انفس با از انفس چه لایست هر شخصی از فوت یا قتل در وقت معین که حکم قضایان
 ناکند که در آن وقت و آن هنگام که بکرزیای یعنی اگر مثلاً از آن دفع کنند و مهر شمار را خیر افتد
 لا عنقوت بخورده نخواهند شد لا یؤکون مگر زمانی اند که چه آخر شوی
 فنا و شید نیست و خرقه فوات پوشیدنی نیست که به عهد قدم اندر سرای کون و فنا
 که باز روی بر او علم بخار و قبل بگو من ذالذی یقضی الیک اقله کاه دارد شمارا
 از عهد با خدای آن اگر بگو که اگر خواهد خدای بشمادی و هر یکی او را در یک رسته
 یا خواهد شما نصی و نصرتی آن کیست که منع کند او را و لا یؤکون و بخیر یا نبند مردمان
 برای خویشین درین الله و یحیی خدای دوستی که تفرع رساند و انفسی را و هدایتی
 که ضرر از در دوزخ را دلسر برده که مردی از لشکر کاه حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
 بعد نه رفت بر او احیائی خود را دید اسباب طهر را و آماده ساخته و بنیاد و نقل پیش خود
 نهاده گفت ای برادر تو اینجامد طرب کند نه و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میان نیز
 و شمشیر جوان میکند بر او جواب داد که تو بیا و بنشین که ترا و احباب تو با لاف و گفته و محمد هرگز
 ازین ورطه سلامت بیرون نیاید آن مرد بیرون آمد و گفت بگو و آنحضرت را از مقالات تو اجابت
 کنم چون بنزدیک حضرت رسید جبرئیل علیه السلام برو پیشو گرفته این ایما آورده بود که فکا
 بعد از الله بدرستی که میدانند انقوشین منکر باز دارند کانا از نصرت رسول از گروه شما
 و انفسی را خواهند و کونید کان مراد از خود را که هرگز لا یؤکون بیا بید جوی ما و گفته اند
 منافقان مسلمانی و اخوی میکردند با یونسیان یا بود منافقان می گفتند و از یاری محمد بکنند
 منافقان سخن بهود را قبول متوجه از جنک معاوی می کردند جانچه میفرمایند و لا یؤکون
 انکاس و می آیند منافقان کارزار کفار لا یؤکون مگر آمدن اندک با کارزار قلیس
 از روی ریا و سمعه اشعه علی که در حالتی که بخیدانند معاونت یا نفع بر شما نمیخواهند
 که ظفر و غنیمت مر شمارا باشد و لا یؤکون خوف من چون باید ترس دشمن را بکنند
 بینی ایشا نو که از غایت بدلی میفرزاند الیک می فرزند سر بر تندی و انفسی را میگرد
 چشمهای ایشان در حد قدایشان بپ و راست کاندی یعنی میگویند مانند کسی که پوشیده باشد
 بروی یعنی خشنو آورده باشد و پیشترش هر من لوت از منکرات مرک و از او خط
 خوف من چون بود من سکه سلوک که بر میخیزد شمارا و سخناهای حجت گویند با لیس
 حیدر که بر مانهای تین یعنی تین نه بانی کنند اشعه علی الخیر در حالتی که بکنند بر غنیمت

یعنی وقت قصت خاتم مجادله و مناقشه کشید او را یک مرتبه از آن گروه نکریدند و فاحط الله
عالمه پس باطل کرد اینها است خدای که از برای ایشان یعنی جهانی که بر او عرض کرده
اند یا ظاهر که خدای بطلان عمل ایشان را و آن در کتب و هست آن اظهار علی الله و
بر خدای آسان بختون از این گروه ندانند از برای بعضی لشکری که از ایشان
که از ایشان باز نماند یعنی ترس و در همه منافقان باشد که با وجود آنکه مشرکان بهریت
رفته باشند هنوز بنده اند که اگر مدینه فرود گرفته اند و جنگ استاده و از برای آنکه
و اگر بمانند این لشکرها نیت دیگر بود و دوست میدارند منافقان را و آنها و غنائم است که
ایشان بلا و در آن لشکرها نیت دیگر بود و دوست میدارند منافقان را و آنها و غنائم است که
میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در مدینه بمانند و میگویند که میروند اینک و روایت را
عن ابی هریرة ان خبره ای شهادت و آنچه که شنیده اند میان شما و ایشان و او که میگوید
و اگر باشند میان شما یعنی در مدینه و منافقان با عدالت دهد و منافقان را بکشد و بکشد
نشدند مگر آنکه یک نفر از آن کشته شد بدین سبب که هست در شما ای فرستادگان و بندگان
فی رب الله در افعال غیر خدای است و خدای جسد را یعنی متابعت او کنید
و بجا بود در حزب ثبات دارد و بر شما باد و بمن خبر میکنند شما این جنات کنید یا نه ذات
او برای اقتداء و صلی میگوید که هر کس را که هست که امید دارد ثواب خدای به
بالقای او را و آنچه که از آن خبر و نمرود از بسین را و در کتب است و هر کس را که یاد کرد خدای را
بسیار بداند و بر آن در موقع آورده که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بخود او بود صحابه را از آمدن
احزاب و فرمود که با جماع ایشان و کار بن شما سخت کرد و عاقبت شما را حضرت دهد و ایشان
و از برای شما شوق و آن هنگام که بدیدند مومنان از آن لشکرها روز خندند که در
برابر لشکر اسلام صف کشیدند و از آن کشته شدند گفتند ایست ما و عدل الله و رسول الله و بعد
داده بود ما را خدای که امر میبخشد آن بدخلو الجنة و ما با آنکه مثل الذین خلوا من قبلکم و آنچه
فرموده بود رسول او که میشد از جماع احزاب علیه و صلی الله علیه و آله و سلم و راست گفتند خدا
و رسول او و ما از هر چه و نفرموده بدین احزاب مومنان را از ایمان مکره بود داشتن مواجبه
لهم و تسلیما و کون نهادن او امر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر آنکه سعادت
دو سرادران تسلیم شد و بیت بیست هر که دارد چون قلم سر خط الحکام او را می نویسد بخت
طغرای شرقی و نام او آورده اند که جوی از صحابه بدین رکن بود فلان چون حرمه و مصعب و عثمان و طلحه
و انس رضی الله عنهم و غیر ایشان کیون در حرم کای ملازم حضرت رسالت پناه علیه السلام بودند
باشند بجات قدم و رزید مکر منافق و بنده و تاشیت شهادت بخشد آرام نگرفتند حقیقت
در صفت ایشان میفرماید من المؤمنین و کما صلی الله علیه و آله و سلم که راست کرده اند ما را خدا
الله علیه و آله ان چیزی را که عهد بسته اند با خدای بر آن چیز که ثابت بود و منافق و بر رضای ملک
مخل منهم من قوی حجة پس از ایشان کسی هست که بکار دینی و فکله نذر خود را و کار را نمود

تا شهادت شد چون حزن و معصبت و اسحق علی الله عنهم و اینهمه من یستقر و از ایشان کس
 هست که انتظار چه بر چون حقان و طهر رضی الله عنهم و اما که تا بگذرد و تغییر نداشتند
 تغییر دانی و بمن خود را مبدل ساختند لیکن زنی الله عاجز از حد خدای تعالی و حق است
 که بایست یعنی و ناکند که کار را بصدق نهسد بواسطی بغی و فای ایشان و بعد از آنکه
 کند منافقان از آن ساء اگر خواهد که بر نفاق بپایند و کتب حکیمه یا از که در بتوفیق تو میر
 ایشان را تو به جبرائیل الله کات بدستی که خدای هست حق و از حیثی از مرز
 آنرا که تو به کند مهربان مرکبی بر اگر بر تو به میرد که در اخبار آمد که احزاب پست روز بایست و صفت
 روز بوظاهر مدینه تو رفت کردند و روزها بکار رخند و آمدندی و از جانب جنگ تو و شک
 خدای و شمع اعظم شجوب که ندی و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سر ایشان با جبهی از اسما
 بدفع ان اشتغال فرمودی روزی هر عید و در که شجاع عروب بود و لور و ایا هر از مرد خایه کرد ندی
 با چهار تن دیگر از ایران لشکر گرفتار رخند و را عبر کرده بش آمدند و مبارز طلبیدند و عمر و بر
 دست مرتضی علی کرم الله وجهه گشته شد و قتل را مسلمانان سکنار میکردند مرتضی علی رضی الله عنه
 از میانش بدو و نیز در دل کافران شکست و حضرت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم روز و شب
 و سه شب در مسجد کعبه خواب از او می کرد و چهار شب میان پیشی و دیگر اثر فتح ظاهر شد و حق
 بجهان باد را بیدار کردی فرستاد بایست باد صبا نیست میان نفرت تو آمد و دیدی چرا که کند
 یاد یاور و صبا از دران لشکر آمدند و آتشهای ایشان آتش گشت ملایکه فرود آمدند طنایهای
 خیمه ایشان و بر پند و پیچهای کردند ایشان در مانده روی بفریت نهادند و بی بدخغه
 قال مغایع و حضرت کشاده کشت پست بی در و سوزن و آمد شد شمشیر آن فتح که فتح آمان
 بود بر آمد نور الله و بان که بایست خدای از من به انزل کفر و کفر و انان که نکو و بد ندی و بی
 یعنی احزاب و طهر با ختم ایشان یعنی خشتان بر رفتند مرتضی و امیر و نیافتند
 غنیمی و نصرتی و الله شهنش و کفایت که خدای مومنان را جنگ کرد و بسبب باد صبا
 و ملایکه و الله فرود آمد و هست خدای تو را با حوادث هر چه خواهد غالب بر او اشیا
 بعد از فرار کفار حکم شد که لرب بی قریظروند که عهد شکسته مدد کاری احزاب نموده بودند
 لشکر اسلام ایشان را بآمده شیان و روز محاصره کردند و کاس بر ایشان تنگ شد بر حکم سعد رضی
 الله عنه فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مراد ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را بکشد
 و احوال ایشان بر مسلمانان قسمت کنند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که حکم کردی
 که خدا و تعالی از بالای صفت آسمان محاکم کرد و بدحت بجهان و تعالی ازین واقعه خبر میدهند که
 و انزل الین ظاهر و غیر فرود آمد خدای فائز که یاری دارنده احزاب و هر پست ایشان گشتند و من
 اهل الکتاب از اهل توبه یعنی بهود و قریظروند فرود آورد من صبا صبر من از قلهای ایشان
 مقلد ف و اقلند فی قلوبهم الرعب در دلهای ایشان ترس از پیروز و لشکر و بقیایقت سلوت
 که و بر امیکند نصحت من از ایشان با هفت صلوات بگشتند و تا بر و ن و یاف و برده میگوید

[illegible]

[illegible]

و انقل شما بعد از نزول این آیات الله در اوج طهارت جو زبان مسلمانان گفتند برای
برای ما هیچ نازل نشد مگر بجهان آیت فرستاد که آن **السَّيِّئِينَ** بد رسی که مردان که متقاد حکم
خدا اند و **الْمُسْلِمَاتِ** و زنان فهان بر نه و **الْمُؤْمِنِينَ** و **الْمُؤْمِنَاتِ** و پوهر در نه که از رجال و نساء
و **الْقَانِئِينَ** و القانیات و ثبات کنند که فهان از مردان و زنان و **الضَّارِقِينَ** و الضَّارِقَاتِ و رات
کر یک در قول و عمل از زکوریات و **الضَّارِقِينَ** و الضَّارِقَاتِ و صبر کنند که بر طاعتها با نصیحت ان
مرد و زنی و **الْمُؤْمِنِينَ** و **الْمُؤْمِنَاتِ** و تواضع کنند که از مردان و زنان و **الْمُؤْمِنِينَ** و **الْمُؤْمِنَاتِ** و صدق
دهند که از مرد و طایفه و **الْمُسْلِمَاتِ** و **الْمُسْلِمَاتِ** و روزه داران بر ای خدا فضاها نقل از رجال
و نساء و **الْقَانِئِينَ** و **الْقَانِئَاتِ** و مردان و زنان که اهدار نه فیهما خود را از حرام و **الْمُسْلِمَاتِ** و **الْمُسْلِمَاتِ**
الله **حَبِيرًا** و مردان که کینه مر خدا بر ایبار و **الْمُسْلِمَاتِ** و زنان یاد کنند مر او **أَعَدَّ لَهُ**
عَذَابًا عَظِيمًا آماده کرده است خدای بر ایشان از زکوریات از روات از روات **عَظِيمًا** و **عَظِيمًا**
و زنی بر نه که بر طاعت ایمان آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زینت چشم
رضی الله عنه خواستگاری فرمود و زنی که آنکه برای خود بخواند این خطبه قبول نمود چون داشت
که برای زین بود اما که جمیع زین داشت و در خدمت حضرت تو گفت من چرا زین آزاد کرده شوم و بر
درش عبد الله نیز درین ایام خواهر اتفاق داشت مگر بجهان آیت فرستاد که **وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ**
وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ و نشاید هیچ مرد که بر ای عبد الله چشم و **وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ** و نه هیچ زن ایمان آورد **وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ**
وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ چون حکم کند خدای و هر یک که بر ای بی کاح بزنند **وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ**
آنکه باشد مر ایشان و اختیار بی بی بر کین **وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ** از کار خود چیز را پاک واجب بود بر
ایشان که اختیار خود تابع خدا و رسول سازند **وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ** و هر که عاصی شود و مخالفت
کنند خدای و رسول او را باز هم کتاب و سنت مگر در **وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ** پس بد رسی که
شوم که ای مریدان که خلافت از روی اعتقاد کنند که است جدا از زین و بر زین و برادرش را رضی
شدند سوآن عقد وجود گرفت و تحت تعالی بغیر را علیه و السلام اعلام کرد که در علم قدیم مملکت شاه
که زین داخل از زین طاهره نباشد پس میان زین و زین با سازگاری بلید آمد بنام که زین به خدا
توفیق من طلعت زین که حضرت بغیر ما مع پی شد **وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ** و هر که آنرا
که گفتی **وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ** مرا کس را انعام کرده است خدای و با سلام و توفیق خدمت
و شایسته تو و **وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ** و تو انعام کرده بر او بروردن و آزاد کردن و فرزند خواندن و بی
گفته زین را که مستغنی در برای نعمت خدا و رسول است که **وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ** که اهدار از برای
خود زین خود را بی زین و **وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ** و بر من از خدای و کار او از زنی ضار و طلاق مسک
و **وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ** و نهان میکردی در نفس خود **وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ** بد آنچه خدای بد کند و آنست
یعنی آنکه زین داخل از برای طایبات تو خواهد بود و **وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ** و بی بی از مرشدش مردم گویند
نه بر راجعات و الله احق ان **وَمَا كَانَ لَكُمْ مِنْ** و خدای سزاوار تر است که از تو بی بدیحه بلید تو رسد
و متر است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ترس کار ترس خدای بوده زین که حرف و خشیت

بیت علم است انما یخشی الله من عباده العلماء پس حکم انا علمکم الله از همه عالمیان اخشی بود قصه
خوف حدیث پنجم است که هرگاه علم پیش خشیت پیش هرگاه خوف شد رفیع رهنش باشد انجیل
ره رول در پیش آورده اند که زینب را طلاق داد و بعد از آن قصای مدت طلاق حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله هم را فرستاد تا خواستگاری کند زینب را برای وی بیاید و قصه بعد از
زینب رسانید زینب از خات شادی صبحه شکر کرد و گویند دور کعت را گزارد و گفت خدایا
رسول تو را خواستگاری میکند که من شایسته و برتر اوید و ده فی الحالت دعا و مستجاب شد
و آیت آمد که فلما انقضی زینب پس آن هنگام که برسد زینب و بنما و خطبه از زینب
بجای حق داشت و در مجمع آورده مراد زینب طلاق زینب بود چون مراد خود از وفاقت یعنی
طلاق داد و عدت برآمد زینب را بجزای طلاق مال و اوقاف داری تا نباشد بعد از تو
حکم انقضی خرج بر مومنان تنگی و آفتی و وای بی تو از تو در خواستگاری زن بسر
خواندگان خود را از انقضی و طلاق چون برسند برآمد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت
بکنند و گان الله منفعول و هست کاری که خدای خواهد بود بی شبهه بجای نه
مهد زینب رضی الله عنها سید عالم صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه بخانه زینب
آمد بی دستوری و زینب گفت یا رسول الله پی خطبه وی گاه حضرت فرمود الله مروج و جبرئیل
الشاهد و زینب بر سایر زنان حاضر میگردد که الله تعالی مرا ترویج کرده بر پیغمبر مستوفی ترویج شما
اولیا شایسته اند ما کان علی شیء من خرج نیست بر پیغمبر هیچ وزر و وای بی تو از تو در خواستگاری زن
تقدیر کرده است خدای بر وی این صبر مخصوص لویت یک الله سنت نهاد خدای
سنتی فی الدین خلو من قبل ان یفکسایه که شدت پیش از محمد صلی الله علیه و آله مراد انبیاء
دیگرند که خدای فیض خرج کرد از ایشان در این مباح کرد ایند برایشان و گان الله و هست
کار خدای قدر انقدر و حکم گزارده شد پس صفت ایشان میکند که گشته اند از پیغمبران
و میگویند الذين یلقون ان الله و قد نال کبر سائیدنک رسالت الله و غما خدای را با مومنان
خود و خشت و میترسیدند از او و یقینون ان الله و فی ترویدند از همگی مکران خدا
و عیال الله حبیبی و بسته است خدای کافی ترسندگان با شمار گشته بنکات چون شمارید است
اوست باید که ترس نیز از او باشد بعد از واقعه زینب رضی الله عنها زبان طعن بی دینان در کرد
که این مرد جلای میکند که زنان بران بر شما حوام است و خود میخواهد و زینب را با الله بسر خواند و
در حکم شرح مثل بر اصل میداشتند حق بجهانماید فرستاد که ما کان محمد بنیت محمد صلی
الله علیه و آله با اکبرین رجال کینه بهر هیچ از یک مردان شما و اگر چه بد و ظاهر و قاسم و ابواجم
بود اما ایشان بهر حال نویسدند بر او و فی الحقیقه بر صلی نیست که میان وی و آن بسد
حریت مصاهر باشد و گان رسول الله ولیکن او فرستاد خدای و جان النبیین و هم
پیغمبران یعنی بدو مکر کرده شدند در بنون پیغمبری را بدو و ختم کردند و بعضی از پیغمبران
آخر انبیاء بنور ظهور و غما بجهت اول ایشان بود و ظهور نور و گان الله و هست خدای

علم ما به هم چون ما را با پس می داند که گویست سزاوار که نبوت بدو ختم شود و در حق چون الهی
 آورده که محبت هر کس که به او است حق چنانچه به غیر او می گزیند نادانند که تفریع صریح است بحسب الی جز
 بنهایت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم توان کرد چنان که تم نمون الله قانت دعوی و شرفی
 و بر نگرداری کتاب بهر اوست شرف جله اینها نیز بدان حضرت است و شاهد هر کتاب مفسر
 اوست پس شاهد در حکم قیامت او خواهد بود و چنانکه یک علی حده است و چون کتاب را
 مفسر کند کتاب در باقی شد چون نبوت بدان حضرت است اختتام یافت در نبوت و بویسته
 گفت و دیگر چون از محمد اینها به نبوت مخصوص و در تحقیق ایشان فن اختصاص یافت فی
 الشیخ المصنفی نظم **فیرای خاتم شدت او که بگوید** مثل او نبود و نه خواهد بود
 جوی که روضت بر دستان اوست فی توکی بی ختم صفت برویت **یا ایها الناس** ای کسانی که
 گوید **یا ایها الناس** یاد کنید خدای را ذکر کنید **یا ایها الناس** یاد کردن بسیار بعد از طلب
 اوقات مایه ای ذکر از قلب و تحمید و تکریم و تحمید و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح
 برای وی بگوید **یا ایها الناس** یاد کنید خدای را ذکر کنید **یا ایها الناس** یاد کردن بسیار بعد از طلب
 فرموده که ما را از ذکر دست جدا و از ذکر بر زبان مسکن نیست و در طاعت فشری آورده که ما را از ذکر کثیر
 انشأ رب محبت خرم چنانچه یعنی او را دوست دارم یا چه قدر است که من احب شیئا الا ذکره
 نشان دوستی ذکر خدا است که دوستی بکار دارد که زبان از ذکر دوست بدارد از فکر او خالی ماند
 بیت **در هیچ مکان نم ز فکر نهالی** در هیچ زمان نم ز ذکر نه غافل **هو الذی فی اوست**
 خداوند بگوید پس بعد یعنی رحمت میکند **یا ایها الناس** یاد کنید خدای را ذکر کنید **یا ایها الناس** یاد کردن بسیار بعد از طلب
 او درود می دهند یعنی امر می بخوانند کتابان شهادت و این درود خدا و ملائکه و بوشایع
 بر وی است تا بیرون آید **یا ایها الناس** یاد کنید خدای را ذکر کنید **یا ایها الناس** یاد کردن بسیار بعد از طلب
 مراد از اخراج اوست و استقامت است بوی و در وقت صلوة خدا و ملائکه ایشان در وظایف
 من الله لای اخرج از ظلمات محبت و در بن رعایت یا از شک بیقین یا از یقین قل پر می شود نه
 قیامت و در بن رعایت فرموده که از ظلمات بشره بنور روحانیت و کائنات و هست خدای
یا ایها الناس یاد کنید خدای را ذکر کنید **یا ایها الناس** یاد کردن بسیار بعد از طلب
 ز شایان سینه ما یاد **یا ایها الناس** یاد کنید خدای را ذکر کنید **یا ایها الناس** یاد کردن بسیار بعد از طلب
 که به بینند او را سلامت است که بخیر باشد سلامت از هر آفت و مخافی و گفته اند ضمیر ما یاد
 بکمال الوفا کتابت غیر من کور یعنی روزی که به بینند جز ما را بر او ایشان سلام گویند
یا ایها الناس یاد کنید خدای را ذکر کنید **یا ایها الناس** یاد کردن بسیار بعد از طلب
 مردی بن کور که ان بهشت است و نعمان **یا ایها الناس** یاد کنید خدای را ذکر کنید **یا ایها الناس** یاد کردن بسیار بعد از طلب
 از سکنانک بدست می که ما فرستادیم و **یا ایها الناس** یاد کنید خدای را ذکر کنید **یا ایها الناس** یاد کردن بسیار بعد از طلب
یا ایها الناس یاد کنید خدای را ذکر کنید **یا ایها الناس** یاد کردن بسیار بعد از طلب
یا ایها الناس یاد کنید خدای را ذکر کنید **یا ایها الناس** یاد کردن بسیار بعد از طلب

[illegible]

ولیب و کریم نواز متع

[illegible]

و مکتب میکنند و لا متناهیین باشند و نشینند آرام گرفتگان برای سخن بزرگان در کمال جبرستی
که در یک شام از طعام و استیاس بگذرد که بفرمودی الهی هست که بر بختاند به غیرا نیستی
بسیار میشود و بعد از آنکه گویند پروت روید و الله لا یستجی بر زلفت و خدای شده
نمودند از گفتن راست و از اساتذت هوش چون خواهند زمان به غیرا متاعا و حق از امتداد
خانه که بدان دفع کیری کمالا و حق بر حق کجای پس بخواهید از ایشان از سر برده و فرستاد
اظهر الله بکرم آن سوال از اولیای حجاب بکنیز و توسل و یک دلیله در مردمانی شمارا و بفرمود
و دلیله ایشان از خواطر شیطانیه و هواجس فسانیه و در اسباب نزول در آیت حجاب روایات
دیگر است و ما کان لکم و نرسد و نشانیم شمارا آن که در و روت الکر الکر بر بختاند فرستاده
خدا بر او مکتب اندازی کلام آنرا باشد و لا شکر و نشانیم شمارا که کلام کینه از او آید
زبان تو که مغلوب بها باشد و من یفک از پس وفات او بعد از آنکه طلاق داده باشد چه
از و اج او مادران شمارا و مادر بر فرزندان حرام است پس بخواهید ایشانرا اگر هرگز آن در کمال
بدرستی که در این حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و کلام از و اج او بر حق الله چنین مان چند
الله عظیم است نزدیک خدای که هیچ بزرگ ز بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
لازم است در حیات او بعد از وفات او یکا حیات و معات او در ادای حقوق تعظیم یکسان است
جسم خلقت خلافت عظمی در حیات و بعد از وفات و لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای اعتدای
او و خدایان بیت قیامی هر دو کون شریفست که کجی بقامت اقبال او نیامد راست
آورده اند که بیکر این صحابه گفته بود که اگر حضرت پیغمبر وفات یابد من عایشه را بخوهر و دیگران بخاوند
که گفته بود که زبان نیاورد و آیت آمد که ان شک و انشاک را کنید چیزی را یعنی کلام عیسی
از اهل بیت سونان و بریان گویند او کفو یا خیمان در بدو را از دل و بریان نیارید فرات
الله کات پس بدرستی که خدای هست بکل شیء عظیم و همه چیز از سر و ملایند دانایان و بران
شمارا بعد از وفات داد در خبر است که بعد از نزول این آیه حکم شد تا هر زمان برده و فرستاد
آب و آینه و قارب ایشان گفتند رسول الله چون حکم شد زنان برده نشین شوند ما را نیز از پس حجاب
با ایشان گفت و نشیند و بپوشد باقی آیت آمد که لا حجاب علیهن هیچ کناهیست بوزنان قیامی
در نمودن روی بپوشان خویش و لا یسترهن و نه بران ایشان و لا یسترهن و نه بران ایشان
ایشان و لا یسترهن و نه بران ایشان و لا یسترهن و نه بران ایشان و لا یسترهن و نه بران ایشان
ایشان و لا یسترهن و نه بران ایشان و لا یسترهن و نه بران ایشان و لا یسترهن و نه بران ایشان
است انوار ستمای ایشان بعضی غلامان و کیمران و اهل آنست که کینران و شمه ازین بحث
در سوره نور که شد پس معلوم کرد از نصیبت بختاب بیعت شد بد و فقیه را امر و فرمود که ای زنان
در پس حجاب قرار گیرید و اتقین الله و بر سرمد از خدای و برده شرم از پیش برمدارید پس
ان الله بدین معنی که خدای آن علی کل شیء است و همه چیز از افعال و افعال آنها شریفند
کلاه و از هر چه در ظاهر و بطرح کلاه کلاه و نظرد دیگر بر شید و ظاهر و باطن و نور و شید

از رد و هم و مکان . در برابر اونی جبار و تبار خوش بنشیند بهر و قرار ای عزیز بخون از نوحی
آیندای که قسمه الزام شرایط تعظیم و عزایت مکرر سید انام علیه الصلوة والسلام مغفور و پیش در او
که افاضات باقی که مشرت بجلال حیات در برابر آنحضرت صلوات الله علیه و فرمود که ان الله
و ملائکته یصلون علیک و فرشتگان او یصلون علیک درود فرستند بر بعضی
یا نبی الذین استوا ای کسانی که بخدا و رسول گروید و ایمان داد علیهم صلوات کی باید برود
و صلوات بر سید و صلوات بر سید و صلوات بر سید یا انبیاء که ایمان را و را فقید کردی صلوات
از حق سبحانه و تعالی و از غیر او طلب رحمت و نزد جبرئیل علیه السلام صلوات الله علیه است که بار خدایا
تعظیم کن محمد را صلوات الله و سلامه علیه و زیاده و علاء دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و اباقی
شریعت و در اخر قبول شفاعت او در شان امت و تصنیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین
و آخرین و تقدیم بر کافران بنیاد و مرسلین علیه و علیهم صلوات الله و لایزال نیکه و الناس اجمعین
و جمیع عطا بر آنست که امر بصلوات بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین آیت محسوس بر وجوب
لما اختلفوا فی مقامه و ولیب است امام مالک رحمه الله گوید در هر یک از وجوب است و زیاده
بر آنست و مبسوط و مقتضی مواضع استجواب آیت یقی در نماز بعد از تشهد اول بذهب
امام شافعی رحمه الله و در تشهد اخیر ولیب است بحد صعب اعظم رحمه الله و بنیوان ایه شفعو به
در وقت گفتن و شنیدن نام آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه اختلاف است بعضی بر آنست که هر
نوبت دو رکعت واجب بود بعضی گفته اند در یک مجلس یک نوبت یا سه نوبت واجبست و مسنونی
بر آنست که نام آنحضرت در مجلسی هر چند تکرار باید یک نوبت درود واجب است و بانی سنت و در کثرت
صلوات احادیث متفق و وارد شده است و امام نوایی رحمه الله فرمود که افضل آنست که جمیع غایت
حیان طرق احادیث مذکور چه اگر آن رجعت پس سنه و الفقه وارد بتمام بیا رند برین وجه
که اللهم صل علی محمد عبدک و نسیک و رسولک ای نبی الی محمد و از ولجه و در رتبه ماکار کت
علی ابراهیم و علی الی ابراهیم نعم العالین انک حبیب محبب و فضایل صلوات و اوقات او و شرایط و ادای
که صلوات و ایت باید فرمود حواله بطلان رساله بطلان الصلوة است قطعه یاسین الانام و در جواب
و هر زیاده است سوال و صحیح شامه و تریک رتبه ختم فرستیم مازبور در دست ماحسین
صلوات الله و السلام ان الله یصل علیک و علی ائمتک و علی اولیک و علی اهل بیتک و علی اهل بیتک و علی اهل بیتک
در کتاب محکم بطلان بطلان خدای مکرر است از نسبت شریک و زن و فرزند بوی و کلمات کثر
و رسول و من بجاتند بخیل و اقر که ساحر و ساحر میگویند و فعلا که بر روی و دندان مبارکش
میسانند لعنهم الله و کفر که باطل است ایضا و خدای از رحمت غفر فی الذین و الاخره در کتاب
در بنو لخت و اعادهم و اماده کرده بر ای اینه که در جنتی علی با شریک عذاب خوار کنند
والذین یؤتون الزکوٰۃ و انما یموتون و انما یموتون و انما یموتون و انما یموتون و انما یموتون
وزان گویند راجح تطایب رضی الله عنهما بقر ما اکسرا بجز آنچه کرده الله به جاتی که محض
ایلا باشند و کفر احکام او پس مرایند بر چه دارند این سودایان بفتا ما در حق ترک را و اتم

وگفتند این آیه در شأن منافقان فرود آمده که بکلمات نالایق مرقصی علی راضی الله عنه میفرمایند
و در آیه مذکور آورده که روزی فاروق رضی الله عنه یک آراسته را که میل بدین کاری داشت ملاقات
کرد یک سلاهی نموده متوجه ساخت که شکایت بخواجه برده آن بی ادب سخنان شنیع میفرمود
با فاروق گفتن و این آیه در بیان او نازل شد و گفتند در شأن آن است که بنمایا و سر راهها
نشان دهد و دست تقدیر جلالت کبریا رسانید ندی و سیدی میفرماید که در این وقت علامت
حریران بود که در راه سروشید و فتیله و جواهری سر برهنه بودند و آن بندگان از سر
نوشیدگان غنای و نمودن لاجرم آیت آمد که **لَا يَخْفَىٰ** ای پیغمبر قل آنرا که بگو
مرزبان خود را و بگفت و مرد خزان خود را و **لَا يَخْفَىٰ** و زنان مومنان را که بوقت
بیرون رفتن از خانه بدین علمین **فَتَبَيَّنَ** که آنکه و فریاد کردند و میباید بنمای خویش
برین جلالت **يَهْدِي** جلالت خود را یعنی **يَهْدِي** و بدان میروشد در آن که میروشد
سرمه روی آید **تَبَيَّنَ** آن **يَهْدِي** بگفتند ایشان بصلح و عفت با حقین شدند
بَارَئِي وَلَا يُؤْمِنُ پس ای آنکه نشوند بعضی بنیان نعره زن گفتند ایشان را و **كَانَ اللَّهُ**
و حسن خدای غفور **أَمْ زَاكِيَةٌ كَانَتْ تَعْمَلُ** و چون توبه گفتند **تَعْمَلُ** بهر آنکه سخن
بندها بایشان پان سیکه **لَنْ يَنْفَعَكَ شَأْنُكَ** اگر باز نمایستند منافقان از نفاق خود و
الَّذِينَ و اگر بر طرف نشوند **أَنَّا قَدْ نَجَّيْنَاهُمْ** در نهانی ایشان **مَرَضٌ** بیماریات
یعنی زبان از قصد زنا و میل بخواشش و **الْمَرْجُوفُ** و اگر ترک نکنند بخیران از اجیف
یعنی آنکه خبرهای بد به افکندند **فِي الْقُلُوبِ** و در میان ایشان اسلام و معایب مومنان
لَمْ يَكُنْ لَهُمْ هر آنکه بکار بر ایشان و سلطان سازید و امر کنیم بقتل ایشان **وَرَجَاءُ** و رنج
فِيهَا پس حسابی نکنند با خود مردم **أَوَّلًا** و **ثُمَّ** مکرر باین اندک یعنی خود از شهر
بیرون روند **مَلْعُونٌ** و آنکه و در میان **أَبْنَاءُ** هر یک بافته شدند **أَخْرَجُوا**
گفته شوند یعنی باید که بگردان ایشان را و **قَسَبُوا** و گفته کردند یعنی بکشند ایشان را
تَقْتِيلًا و نشستی **بِأَمْرِ** و زاری **سَأَلَ** الله سنت نهاده است خدای است نهادنی
فِي الَّذِينَ خلوا در آنکه گفته اند **بِشَيْءٍ** بفرمان ایشان یعنی مقرر کرده در امر ماضیه
که اینها بقتل منافقان حکم کنند و **لَنْ يَنْفَعَكَ شَأْنُكَ** و نیا چه فدیست خدایا **تَبَيَّنَ**
بدان که بجهت و تغییر دایمی **يَسْأَلُ** الناس می پرسند تو امر دمان بجهت کفار با حقان و **أَسْأَلُ**
عَنْ الله تو یک خدای است و هیچ ملک مغرب و غیر هر سوار بدان اطلاع نداند و **يَا أَيُّهَا**
و چیزی تواند آنکه بداند است **بَعْضُ** مطلق نمیداند **لَعَلَّ** شاید آمدن قیامت
تَكُونُ و **يَسْأَلُ** باشد نزد یک **أَتَى** الله بدرسنی که خطای **لَعَلَّ** اگر فریاد **يَا أَيُّهَا**
یعنی منکران حشر و بعث را و در ساختن از رحمت خود **وَأَعَدَّ لَهُمْ** و آماده کرد برای عذاب

[illegible]

پس بد رسنی که بعد از شر و برسد بخیر و برسد خود فروری یابد فیروزی بزرگوار عرض
 امانت بد رسنی که ماکر بر امانت را که طاعت است یا حسد و شرع و در هر دو فرمود که نماز است
 و روزه و زکوة و حج و جهاد و امانت مردم یا نگاه داشتن زبان از فضول و گویند ضللت جنایت است
 و بر هر حق است و عرض کرد انوار علی السموات و الارض و اسماءها و زمینها و الخیاب و کوهها بشرط توابع
 و جناب و قی که نفوذ در ایشان افزاید بود فی الجمله بد رسنی که ماکر بر امانت را که طاعت است یا حسد و شرع و در هر دو فرمود که نماز است
 امانت و او شفقش و آنها و بر سیدان از آن و گفتند ما مستغفرینیم و آنکه ما را از روی نه محتاج
 توایم و در توانا برکت بد رسنی که ماکر بر امانت را که طاعت است یا حسد و شرع و در هر دو فرمود که نماز است
 بر روی و بر روی آنکه عرض کرد و آنکه از روی محافت نماز راه مخالفت و حکمها از انسان و بر داشت
 آنرا در ماضی بلیت و تافله اندکان ظلوما بد رسنی که هست انسان شکار بر نفس خود
 که ما نمی که اجرام عظام از حال پهلوی که در فلک او با عجز خود قبول کرد جحش و نادان بیافت
 آن یعنی بقوت سخاوت که واقع شود و عرض امانت کرد که بعد از آنکه خدا می کند خدا می
 نشاء فیقوت و انشاء قیامت مردان و زنان منافقت را بطنیع امانت و مشرکین و مشرکات و عذاب گنه
 مردان و زنان مشرک را بخیرات در امانت و یوسف الله و باز کرد خدای بر حمت علی انوشی و
 و انوشی است بر مردان و زنان مومن ب حفظ امانت و کما الله و هست خدای غفور ارحم
 تایید رحمت است مهر بر اینان حلال و حرام را در بر آید بعضی بسیار است و از جمله شصت این آورده
 میشود جو هیئت را بدان فرود آورده آنکه که عظمت شان امانت بر نهایت که اگر عرض کنند
 بر این اجرام عظام و ایشان را شعور و ادراک باشد از حال آن که امانت و حقت است که حق سبحانه و تعالی
 اجرام را در ادراک و شعور داد و بد ایشان عرض کرد عرض خیر و ایشان که از ان خیرت نماز
 معصیت و انسان قبول کرد از راه همت نماز و قوت بیست امانت بار امانت نداشت کشید
 قوت حال بنام من در این نزد آن امام قشری قدس سره آورده که امانت را بر اینها عرض نمود و بر انسان
 عرض فرمود که آنکه عرض بود سزا زدن و اینها که قصور بود در بعضی حلال ملامت بیخ جمیع فرمود
 که نظر آدم علیه السلام بر عرض حق بود نه بر یاد امانت در عرض تقوا امانت را بد و فراموش کرد و این
 لاجرم لطف و لایزال بود که فرمود که بود اشتغال از تو و کلا خدا شوق از من چون تو بطیخ بسیار را
 برداشتی من هر از میان همه ترا برداشتم و حلالا ضم فی الله و العبد بیست راه او را بد و توان
 ببرد و با او را بد و توان بر داشت صاحب توان فرموده که چه شاید که مراد با امانت حقل
 و تکلیف باشد چون سماوات و جبال را استعداد در چنان بود انسان بقایه خود قبول کرد
 زیرا که ظلم است بواسطه استیلا قوت غضبی و جویا بهجت حقله قوت شوی و فایده عقل است
 که قوتی را از قوتی نگاه داشته بطریق اعتدال ثابت دارد و معظم مقصود اثر کمالی
 تعدیل قوتین است که نتیجه صفتین سبعین و بیست است بر ظلم و جویا علت حمل باشد
 و گفتند از ایشان انسان ظلم و جمل جنایت کوی الماء ظهور بعضی از ایشان اوست طهارت
 مجتنب این در صفت از ایشان که می است اما جویا حامل امانت شدند بعضی ترک ظلم و جمل کردند

و جمیع بر آن مانند اند یا خود این دو صفت نوع انسان راست با اعتبار غلبه افراط در حقان آورد
 که ظلم و جهول است نود خلق نیز حق و در تقصیر نخواهد بود سادس سر مد کورت که حق بجا
 عرض کرد امانت را بر اهل امان و زمین و جبال و آب و کائنات از حمل آن بحیثیت معلوم استعداد وجودت
 انسان از استعداد حمل آن بود پس مضایقه و مبالغه قبول نمود و لو ظالم است بر نفس خود افسنا
 میکند ذلت خود را در جهولیه مطلق و جهولست که غیور حق را بجهت شناسد و بقول لا اله الا الله فی نفسه
 میگوید که در آن تو حجت فرموده که امانت اقتضای است با سماعی حسنی که بر همه موجودات عرض کرد
 و انسان قبول کرد و او ظلم بودی اگر بر خدا شوق و جهولست یعنی عالمی که نه با علم با الله اعتنا است
 بحمل و مجوز از معرفت الخیر عن ذلک الا در کمال ادراک و حضرت قاسم انوار در بعضی از سبایل خود
 امانت را بر خلافت ربانی فرمود آورده و گفته ظلم و جهل صنایع علم و عدل است اما معنی ادا جا و تر نشین
 حله انعکس ضلالت اینجا جلی ها دارد و ظلم و جهول صیغه مبالغه است و هرگاه این دو صفت از حد
 تجاوز کردند هر آینه بضد خود بدل خواهند گشت در روح الارواح میگویند که ظلم و جهول
 اینهاست نه ذم آدم علیه السلام باز بهمت برداشت فوق الطاف بود گفتند ظلم کردی بر نفس
 ندانستی که بارگذاشت گفت از غیر حق جاهل بودم و از ظلم و جهول و جهول بودم و در عالم افتاد
 و علیاه از سر این غافل بودم و او چه که آن بوالعجبی که عشق را در عالم بشریت است در مملکت
 ملکیت نیست که ایشان سایه پرورده لطف و عصمت اقدس سایه پرورده و محب فیددلا قدر
 و قیاس نیست عشق را طایفه درخشانند که صفت الحق فیها من یفید فیها سرمایه باز از ایشان
 وسعت اندکان ظلم و جهول را پرایه روزگار ایشان آیت ما شفا نوازد و در عالم نادیده خوش است
 عاشقا و اسوز و ناکامی خوش است اما امانت که از این عرض از هیبت بنافهت اسما گفت موا
 وصف رفعت تا بخت نه این فریاد بر کشید که ممانعت بسطت و اوقات صلا از کوه برآمد که مسر
 ایات قدم حاصل است ملتحمل این با ویداریر شاید که آفتی بهای از خورد و این صفتها از ماباز ستاند
 آدمی خلیک گفت مرا چیست که از مابستانت آمد و نه پیش آمد و باری که چنانکه افلاک نکشیدند
 بر دوش نیافزید بر گفته نعم هل من مزین زدن آغاز کرد گفت ای حکایه دیر این همه قوت از کجا
 آورده زبان حال او می گفت که بارگذاخت بملک یار میگردان توان کشید بیت آن بارگذاخت
 آن عرش با کرم با قوت و تحمل آن بار توان بود القصه خلعت حمل امانت بجز من تمامت با استغاث
 انسان که منخور این حامل فی الارض خلیفه بنام عالم او نوشته اند راست آمد و چون کاری
 برین حفظ و معنی بدین امانت نام را آورد شد جهت دفع چشم زخم حسودان میثاطین
 که نماند در بر نه اند سپند انسان ظلم و جهول را بر افشایرت افکندند مصراع
 تا کور شود هر آنکه نتواند دیدن سورۃ السبا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و استغفر الله ربی انی کنت من الخاسرین
 ما فی السموات من انجم و ما فی الارض من جلال نعمه و ما فی الارض و الجنة

مردی نه است از روابط دقایق جود و کم و لاء الخمد و مراوست ستایش و انکساره طهران
 ساری ناز روی تکلیف یک از راه سرور جناحه کونین الهی که این هدانا لهذا و الحمد لله الذی به
 صلواتنا وجه و الحمد لله الذی احلنا دار المقامة و گفته اند مجموع اهل آخرت مراور احمد کویست
 دوستان نور افضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند و هو لغیر کبر و اوست کاروان
 الخیر و داناها حال بنده که بقا میاید میدانند بخیر خود زود فی الارض
 در زمین چون آب باران و ما یخرج منها و آنچه بیرون آید از زمین چون بیاناته باوانات باطنه
 در زمین باشد چون دقایق و کوز و اموات و آنچه بیرونی زمین آید چون حیوان و حیوان
 و فلزات و ما یترک و میدانند بخیر و میاید من السماء از آسمان چون ملائکه
 و کتب و مقادیر و ارزاق و امطار و ما یخرج منها و آنچه بالا میرود در آسمان چون فرشتگان و انما
 اعمال بنده کائنات و دعوات و کلمات طیب و ارجح طاهر و در خیرای تقیر آورده آنکه فرو میاید
 یعنی جبرئیل علیه السلام و آنکه بالا میرود یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج
 صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشید نیست بخیر و میاید بر دلهای اولیا از واردات
 و کشفات و آنچه بالا میرود از انفس اولیا در هر اوقات با آنچه فرو میاید الحافز کرم اوست
 از بارگاه قدم مترجم دنیا گفته هر که بوی اشتیاق میاید با اینها نزول میکند آن که بر کمال ایام
 دهد که نفحات لافق صوفیها و آنچه بالا میرود ناله تایانست و آه مفسدان که چون سگوار از غارت
 خانه سیند ایشان روی بزرگوار رحمت پناه دارد بخلال هر قریب بوی کشتن که این لادن بنیان آفت
 لا من رحمة السعیرین بیت غفلت فخرج شیخ از چند مقبولت یک آه دریاوردند از مینوی بکرت
 و هو الریح و اوست مهر بن در اقام نفث القصور و بوشه کنایات میرد زحمت
 و قال الذین حکموا و گفتند اما قل که فرشتگان از روی انکار میگویند که لا یبلیا الشیخ فی اید
 بما یباحت قل بکلیه بگو که آنست که شما میگویید و رجب بخیر و در کار من در باب گفته که این
 سیان بلات و هری سو کند خورد که بعضی و نفوذ نیست حرف بجهان فرمود که ای محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم تو هر سو کند خورد که بعضی از بکار من که بروی من بروی کنایات کتب بیاید بشما فیامت
 خالکین صفت بروردگارست دانسته بوشه حالت لا یغرب عنک دور نفوذ و علم
 او با بوشه نکرده از و شقال دره همه سگ سوره خورد یا بوزن ذره از زرات هوای السموات
 در آسمانها و الارض و نه در زمین و لا صغر من ترک و نیست خورد نوزال شقال ذره و لا اکبر
 و نه بزرگ از ان الذی کتب و یبلیا و کتب که مکتوبست کتاب روشن یعنی لوح محفوظ و مجموع
 اینها در لوح نیست که در بحری الدین سوا نایا دارند حدانها که گویند اند و عجب ملو الصالحات
 و کرده اند صلحهای شایسته او کتب هم مغفرت آن گروه مومنان را ایشانراست امرزش خطیامت
 و رزق کبر و روزی بزرگوار یعنی فی طلب و تقب و الذین سوا و اما که بشتانستند
 فی آیاتنا در آنها ما بعضی در ابطال آن سوغند معاجزین عباد کشتن کائنات و کائنات کائنات
 در تنبیر مردم از ان با بر خود بستی کیم کائنات بر ما عذاب ما از ایشان قوت شد او کتب که

عذاب آن کوه را بشانوات عذاب من زحیل الیم از صفت تو عذاب الرسا منته
ویری الذین و دیگر اثبات اشیا در لوح محفوظ برای است تا بداند آنکه او و الیم داده شده
اند علم را مراد اصحاب پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله عنهم یا مومنان اهل کتاب و بوجد
نقلی و مراد آنست که اهل علم دانند الذی انزل ان چیزی که فرو فرستاده شده است
الیک بسوختن تبتک از افرین کار تو یعنی قرآن هو الخف راست و درمت و بفریدی
ولو یحییان منزله راه غایب ای صراط القریب بر راه خداوند غالب الحسب شود و بر فر
رغایب و قال الذین کفرُوا و گفتند آنکه مکر و بیهوشی از منکران بعضی را گفتند
حانف انکم آباد لکم شعا علی رجل یبتک بر روی که خبر میدهد شما بعضی عهد صلی
الله علیه و آله و سلم که میگوید از آن قتم چون با هم با هم کرده شوی بعضی سترقی سازند اجزای
شمار کل سترق همه دار باره یا خستنی یعنی اجساد شماریزه ریزه کرد در محاکم انکم
بدست کسی که شما فی خیار خلیفان در امر پیش تو خواهید بود یعنی توبه خواهید گشت کافران یا بیکدیگر
گفتند که موی چین خبر میداد و علی الله ایما به بند میروند ای کتب دروغی متصدان
از بد جنت میباید و چنی به هست که میگوید چینی که میباید که الذین منجین است که
میگویند ملک آنکه لا یؤمنون بالآخره غیر کردن بدان ساری فی العذاب در عذاب اند بدان
جهان و الضلال البغیر و در کما به بعد یعنی در راز صواب بدین جهان وصف ضلال بعد
از قبل اسناد مجازیت جم بعد صفت اخصا است اگر کفر ایما به ببینند و بیکدیگر کافران
و ما بین یلیم بری البغیر پیش ایشان است و خلقه و لغه از این ایشان است و من
اشهر و الارض از آسمان و زمین ان نشاء اگر خواهیم بکشیم الارض و بر روی ایشان
بر زمین او تسبیح علیه و ما فوا کلیم بر ایشان سقاوت السماء قطوعا آسمان بجهت تکان بایشان
مراتبی مایل از آن فراتر بدست کسی که در نظر آسمان و زمین یاد تمام باقتدار بر خست و اسفا
کینه هر آینه دلالتی و عبرت است که عین شیب هر بند رجوع گشته و بجهت جهاد
تفکر و تدبیر می نماید در دلائل قدرت و محامل حکمت و لقد ابتداء و دما هر آینه در روی دانی در
از نو یک ساز دانی بن ساین مردمان که نبوت بوده باز نبوت یاد شایع یا حسن خلق یا رعیت
یا قیوم حلال در حکم یاد بر خنایش و عجز و ضعف با حلاوت و ملایات با علم با فکر جز یا کاه او
ملک او یا عیبت و در عین المعافی آورده که مراد صوت حسن است هرگاه که داود علیه السلام
بوزیر خوانند مشغول کشتی سیاح و و حوس از طائر خود پروان آمده استعاج آواز و نوازش کرد ندی
و طیور از نغامت جان فرازش مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین نظر و صوت دلکشش
جان فاعه کشتی و روان افوق فی الدائم کشتی سپهر چکبست از غنای سال از آن بوجاه
تو دشمنی با او و بعضی گفته اند فضل است که بعد ازین میگوید یا جبال کلیم ملک ای که همه
اوری معک باز کرد اید و نوازش در یاد او در وقت شب او بعضی صاقت گنبد با او هر که رود
هرگاه خواهد و این بخیر داود بود علیه السلام هرگاه خواستی که با او روان شندی و القیر

و سحر کرد و بر او امان تاد رفتند و کذا و او موافقت نمود و نامی آورده اند که چون دوازدهمین و طبع
السلام بیخ کنی که با اوصاف و برآمدن او نامی و برخاستن بر روی صفت برکتی که سلطان دلاور
و برآمدن نمودند و بنابر آن مستحقان نعمات غالب بقی کردند و بیست جوهر در مطهر
من نفی بران، ز غشش من روح آید به بران، روزی فرشته بیادست داد آمد و گفت
قبول غیر خدا و عین او بی انت که طعام تو از کب تو باشد دوازدهمین و طبع
طبیعی و او شکر کرد و کرد و آنرا بی اساه کرد اندک جانی میفایند و آنکه آنکه آنکه
و نوم کرد ایند بر ما را حق بی آتش و مطهر جانی در دست او بجا به سوم بودی و در روی
هر قدر که خواسته کردی و فرمان داد بر آن عمل شایع است بلکه جاساز و زهرهای فراخ دامن
کشاده و قدر شایسته و افغانه کا هار در بافتن ان بعضی خطای مساوی در هر
افکن تا وضع ان متناوب افتد در هر روز آورده که هر روز هر چه تمام کردی و بیش هزار در
نصرت کردی و در هر روز عیال ساختی و در لایب کرد چون وفات کرد هزار در در خزان
او بود و اعلا و کرامت و دیگر گفتیم ای داور قی با اهل بیت خود عمل کنی در شامه بعضی ماضی
از نظرات آن بزرگواران بصیرت بد رسی که من با بجه میکنند بینا و اهل آن پادشاه
خواهر داد و سلیمان از عذرها و معجزه شد مرسلان را با در رفتن او با مدد یکجا و هر
روز او را شکر و شبگاه سیر شهر صبح از قدم پرون آمدی و قبوله در اضطرر شکر کردی
و بناگاه را کاین رفتی و الجا پرتو نمودی و اسناد عین القدر و جاری کردی برای او چشمه من
که اخته ناز معده که پرون آمدی چون آب روان و ان در موضعی بود از من بدی صفا و در ماه
سه روز سیلان کردی و از ان سر هر چه خواستی میساختی و من پادشاه را که در شد
ما را از دیوان کسی که کار کردی بانی یک سیر پیش روی پادشاه رفتد بنزدان برود کار او ان
طلعت و مقرر کردی که و من من من و هر که بگوید و مایل شود از دیوان و سر کشی کند عن امرنا
از زمان و از طلعت سلیمان ناز که بجا نایم و در ان عذاب السعیر از انش افرخته در هفتی
و گفته اند در نیا ملک که از ان آتش در دست داشت و در شک بود که مایل باشد بر دیوان و هر که
از فرمان سلیمان طی بینا و طبع السلام میکشند از ان آیه آتش بر روی زلف و او را سوزد و بجا
که ما بقاء میگرداند برای سلیمان علیه السلام الجبر منی است من نگرار ب از غنای خوش
و نظایر اید گلش در وسط آورده که محراب منی را گویند که بدج بود باید رفت و گفته اند
محراب اینها واضع حرم است چون قلعه باشد و حصار دارد چند دیوان برای سلیمان
علیه السلام در ولایت بمن حصنها عجیب ساخته بودند چون مرواح و سجون و هندک
و هنره و فلور و خندان و مانند آن و نگرار نیک و بی ساختن عشاها و صورتها بی
ملایک و انبیاء علیهم السلام بر وجهی که در ان عبادت بود و ان در زمان آن مشاهده نموده
بر حصار و به پیش بنایند و در ان زمان انقاد نصا و بر پاج بوده و در عین آورده که عشاها
از ان بصورت ادیان ساخته و حق بجا نرفت محراب را عذر و در انشان مید مید

نامر متلك قوی و صلوات باشند و گفته اند غزال دوشیر ما خنجره نه در زیر تخت او و جهان
در و کسر آنچه را لای تخت چون سلیمان علیه السلام خواستی که بخت بر آید دوشیر بازوهای
خود برافراختی و بپای بران نهاده بالارفتی و چون بران تخت نشستنی کنگران یا لهای
خود و براسی کردی و جفاان و میگفتند برای لوازه کاسهای جوی و غوران کاجواب
ما تنه حوضهای بزرگ و قدور را احداث و دیگهای بلند سه پایه نهاده چون کوهها و اورا
در هزار طایعین که در بین دیگها طعام بختی و هنوز در بعضی و لاینها شام دیگها
چنین از تنگ تراشید موجود است (اعلموا ان داود شکرا) و کنیم چرخ کیشایان
داود برای ساس داری چنین نعمت ثابت بنای ماس سه فرمود که کالک داود علیه السلام
ساعات لیل و نهار را قنعت کرد و در هر ساعتی یکی از ایشان قایم بود بشکر الهی و عبادت
یاد شایع و قل من عبادی الشکور و الله کی از بندگانش من ساس ازین شکور آنرا
گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم شکر گزاری بگویند و با وجود این چنین استغراقی
در شکر خود را از شکر عاجز شناسد چه قریب شکر نفسی مستحق شکر دیگر و آنچه گفته اند الشکور
من یومع عجزه عن الشکر نظر حد شکر حد ندانند چه کس عجزت الله ما صلا باو من
آن بر مرتب گفت یا حق در نهان که ای پادشاه ازین هر دو جهان ای سره ازین و فرزند و جنت
یکی تواند شکر نعمتات گفت که گمان داشتم ازین بیام گفتند نه توان بود شکر کدام عجزت
در بر این قدر بشناختی شکر نعمتهای مایه داخقی آورده که بنای پت المقدس و داود علیه
السلام اعان کرد و سلیمان علیه السلام در تمام آن سیمایلیج بجای آورد و هنوز تک سالک ازانکه بود
که متقاضی اجل سلیمان علیه السلام در امامه طلب و دعوت روح خود سلیمان علیه السلام کرد خود را
وحیت کرد که مرک مرا فاش نکنند و مرا بعد از ترک بر حصای من تکیه در حید فاجن از محل خود
باز نمانند و مهمر معبود با تمام رسی بس چون سلیمان علیه السلام در گذشت بشتند و بروی غار
کز ازین و اورا بر حصا تکیه دارند و دیوان اورا از در و زنه صید بنداشتن و بهمان کار که تمام
زد ایشان بود قیام نمودند تا بعد از یکال اسفل عسلی اورا دانند الارض بخور و او بر زمین
افتاد و کس از اینست معلوم شد و دیوان فیما بین فرار نمود و در شهاب جبال و اجوافی و لاری
کرختند و طاهر فلما قضیتا بر آن حکام که خدا گوید علیه الویت و سلیمان میگردد
و اورا در بر حصا تکیه دادند ملائکه علی الویت دلالت نکند دیوان را بر یک را دانه الارض
مگر چوب خوار کما زمین بر تکیه ناکل مشا نه بخور حصای اورا فلما خسر بر آن حکام
که پندار سلیمان شکیبای الحق دانستند دیوان آن کوچکانوا که اگر بود نمیکند البته
یعلمون الغیب دانستند غیب کمان چون آنکه غیب میدادند و بر وجه چنین ظاهر میگردد متد
حق بجهانده بندهای که اگر بغیب دانایند می ما بشنوا در یک میگردند یک سال فی العکارب
المهیب و در حجاب عوار کشته یعنی کالین سالک ایشان و از محل عار و بود نقد کان لب
بله رستی عارفی و لای موجود سباین بخورین بغیب بن قطارانی مسکنه ابد در

کجاست

ایشان حلاق و دلالی بر وجود صانع و قدرت کامل او در مختار آوردن فرزندان بسیار و حوالی
 ملوک از ولایت یمن منزله بود در میان دو کوه از اهل فاسقان منزل هر چه فرج بود و شرمب
 ایشان در اهل وادی بود از چشم در میان کوه کای بود که فاسقان از ولایت شهر هان و حوالی
 البحرین و حوالی عدن با آب ایشان ختم شدی و خنای یکدیگر از بغی که ولایت ایشان
 بود و خواست کردند تا سدی بست در دهانه دو کوه تا آب اصلی و زاید انجا جمع می شد مثل
 و سه قصبه بدان سدی توفیق داد تا اول قصبه اهل بکشانید و آب بحر و غلات خود برین وجود
 مگر نه و وسطی و دیگر سفلی و ایشان بوی و بسیار منازل خود با آنها داشتند مشتمل بر درختان
 میوه داران و قالی و غیره چنانکه آبی که در مسکن اهل بکشانید شد و در میان بود عن یمن
 و شمال از راست و چپ منازل ایشان که از هر طرف می بارید بسیار بود اما از تقارب اشجار
 هم شبیه یک باغ می نمود که آنکه گفت بغیر ایشان مرا نشان که بخورید من در زلف که کت
 از روزی برورد کار خود کوزه میوه خود که در خانه بتایه بود که اگر کسی زنبیل بر سر نهادی و بر زیر
 درختان بگذرانی و بر میوه شدی به آنکه بدست باز کردنی بی بغیر کت ازین نفعها
 بخورید و اشکر و آنکه و شکو گوید میوه های او را به طیبته این شکر بخورای شما را
 در روزی بیدار شدی که است هوای تند است و آبی شیرین خاک ملک بیت
 شهری جو بهشت از تو کوی، چون باغ فارمیتان رویی، و در باغ باشد و یک و کرم بودی و شمش
 در باغها بنشاندی و غریب که انبار سیدی سبها که در باغ او بودی بمردی و رب غنم و بر
 و در کار و در دهانه و از شما شکر جوید که از زلف است که می را که در کت از شکر فاعل صوا
 پس ایشان روی بکشانید از بغیر خود و شکر گزاری نمودند و در خجرت که سیزده بغیر بدیشان
 آمدند و در آنک می کردند بغیر خود در زمان باد شاه ذی الاغارین جشان بعد از رفع حضرت
 عیسی علی نبیا و علی السلام بدیشان آمد و او را بر بختانید تا حدی بیاموشهای دشتی در زیر
 بند آب ایشان بدیدارده جز من و تانند را سوخت که تا و من شب در خواب بودم شکسته
 شده بیدار آمدم منازل و حدایت ایشان مغرور گشت و بسیاری از مردم و حیا یان هلاک شدند
 جنگه فرمود که چون اعتراض کردند تا رسد علیهم پس فرستاد بر ایشان سیل از غم بر صعب
 و گفتند جز منیت است مانام وادی آب از آسمان و اسم موثر رشتی که بند را سوخت کس و
 و یک ناهم و بدل در بر ایشان از جنتهم چنانکه میا خیمای ایشان دو باغ در آبی احوال
 خضرت خداوند میوه های تلخ و گریز و کزینیت موضع جنت گفتن بطریق مشکلاست
 و نیز من رسد و قلیل و چیزی از کارانند که بعضی بدار شوم را و هانند که بیع کنار دایم
 تا یاد کنند از آن میوه های فوت شاه در ملک این عذاب جزینا هم با دانش دایم ایشانرا
 با کت و آب بسبب آنکه کزان نصبت و رزیده بر سر کافرانند و فعل مجازی را لا اللفظ
 و آقا عتاب کرده میشود مگر با ساس و حصص مجازی خوانند فعل مکارم معلوم و کتور را منصوب
 ساند یعنی آقا با دانش مبدعیم مکر با ساس به جزا امر است مومن و کافر را و مجازات خاصه

گفتارست آورده اند که بتای می نزد بغیر خود آمده اند گفتند شناختم بود و کار خود را و بر سر زمین اگر
 نصیبی بدار زانی قریب ساسی بکنم و عبادتی بجای آر بر کعبه قم نکردم باشد سخن بهانه دیگر
 بپاره درهای نعت و ایشان کشود و فرمود و جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَكَرَدْنَا بَيْنَهُمْ سَبَابًا وَبَيْنَ أَهْلِ الْبَيْتِ
 و میان آن دیوها که بکر خود بارگذاشته برکت داد بر دران از ولایت شام چون فلسطین و اردن
 و اردن و ایلینا قریب طاجر دیوهای عبور و اشکالا متصل یکدیگر در زمین المعانی کوید که از مآب
 که منزل اهل ساس بود تا شام چهار هزار و هفتصد و بیست و یک مایل بود و قدری از آن شهر و قدری
 کرد بر دیوهای فرق مردم را با مقام و ماحول پند کرد و گفتیم بَصْرًا وَبَغْدَادَ و بر وی در بیت
 دیوها یونانی و آریائی و رومیان که روزها و شبها آنگاه با نکلان از دشمن و بیاع بهجت کثرت خلق
 با از جمع و عطش جهت آبادانی موضع بقیه سبب آغاز تجارت کرده ازین جنام میرفتند چنانکه در
 فرات و از ابد و ایشان حدیثی که میان ما و ایشان بود در فرق فرق نیست بیاد و مجلس این
 راه را چنان میروند که سوار و توکل فقط از آن است پس گفتند اعطای ایشان ای برورد کار ما
 با بعد از این شهر را دوری آنگاه میان شارک سرهای مایعی بیابانها بدید کن از مزی قانزلی
 تا مردم به زاد و راحله سرتواتند که فَعَلُوا الْفَسَادَ وَهُمْ كَذِبًا و هم که نیکو بدین دیو بر نفس خود و ما آن
 دیوها را عزاب کردیم و جَعَلْنَا هُمْ بَرَكَةً و بر کردارین اهل سارا اعدا و است سخنان یعنی از ایشان
 تعجب باز کردید که از آبادانی چنان ای میل کردند و مَرَقًا هُوَ و بر کرده سلخیم ایشان اهل مری
 هر یک که سلخیم قایم از ایشان در مآرب غانده اند قبل از ایشان بشام وقت و قصاصه
 بلکه و اسد بجزین و غار به یارب و خدام برهما سرور و بسان و این که هر ضرب لشل باشد که ترفوا
 اندی سیران فی ذلک آیات بدن سستی که زمین چه ذکر کردید بر هر آیه چه نه است جَعَلْنَا
 هر صبر کنند را و بختها شکور و بیاس کشف و نهاده کشفه سر آورده که اهل سبا
 در خوشبختی و خوشبختی میگردانیدند بسبب بیجری بر مافیت و ناشکری و نعت رسید و است
 ای روزگار مافیت شرکت نکردم لاجرم با دست که در آغوش بود اکنون بدستای میروم و بگذشت
 علیه السلام و به سستی که است یافت بر اهل سبا و احوال است که بر کافران اَبْلَسَ ظَنَّهُ اَبْلَسَ كَان
 خود را بختی که بود که من بر بی آدم بسبب غضب و بیجری که نهاده ایشان نهاده اند دست
 با بر و ایشان را که کم مان آورده و اهل بیت راست شده فَاَتَّبَعُوهُ و بر روی او و کود و نند
 و معیت اَفَرِيقَانِ الْوَحِيدِ مکر کرده از میان که مشتی اند و سَاكَنَ الْكَلْبِ هُمْ
 و نبود من ابلس را با آنکه اهل ساس ایشان محقق شده و من سلطان تسلط و استیلا می
 و اَبْلَسَ مکر بر ای آنکه جدا کنیم من و توین یا آخره که هر که میگرد بدان سلبه و من خورن
 و شج ان آنکس که نواز آخرت در کمات با تابانند و لولیا ما اهل ایمان و ارباب کامن را
 و کاب و انزاد کار تو علی کل شتی حین و هر چه چیزها که امانت فلی بگوئی محمد
 صلی الله علیه و آله و سلم بر بی چهره که اَعُوْا الْبَیْنَ رَعْمًا بخوانید تا نرنگه که بود آید ایشان را
 خدا را من دروین اندک بخندای یعنی ملائکه که بر زمین بخوانند تا ایشان در جیب منافع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انرا و از ایجاد لیل آرزو بر بطلان قرآن و ما ارسطو انهم و فرستادند بر روی ایشان قتل
 پیش از تدریس آن فترت و نوزیست هیچ کشته بدی بفریاد ایشان از اجف دعوت کند
 و بر تکان یاب آن بیم نماید و کذب الذین من قبله و تکان یاب کند مرا بشارت امانه پیش از این است
 بردن و ما بگو و حال آنکه نوسب اندک اهل مکه و خشنود ما اینها هم ده یکی آنچه مالداده
 بود بر ایشان از غرط قوت و طول عمر و کثرت مال یا نداده بود بر پیشین از عشر لیل اهل زمان
 تر انداده از نوزی و بر احوال و دلالات و اسباب هدایات و کذب و اوسنی بگو تکان یاب کند
 پیشینان بفرمان مرا فلیف کان مکین و پس حکوه بود انکار من بر ایشان یعنی نامت و
 من اینها را و عذاب کرد که پس باید که فرم تو نیز بر سنند از غفلت این حالات قل انما اعطاکم
 یکی جز این نیست که نمیدم و ارشاد میکنم بواجب یک چیز آن و تو و این چیز
 است که بفرمید از مجلس بفر صلی الله علیه و سلم بگو بر این خدای و بر کلاه شود مشتی
 بود با یکدیگر مشاورت کنید و فرمادی و یکبار تالار دهم خاطر شما شرف نشود شد
 شکر کرد و پس فکر کنید در امر عهد و از بسدا حال او تا این خایت اطوار او را در نظر
 آرید تا بداند که الله ما یکجا که حق جنة نیست این بار شمارا هیچ دیوانی که او را بر روی رسالت
 باعث باشد در یک میشتا سیاه کمال عمل او را و همان کافیت بر صد قول او را که او را از این کار
 نیست او مکریم کشته مر شمارا این یک ی پیش از وقوع عذاب شدید عذاب سخت که عذاب
 اخرت است قل ما ساء لکم بگو این چه طلب شمارا من اخبر از روی بر اداری رسالت
 نهو لکم آن در شمارا است یعنی هر روزی که برای رسالت بخوانم شما بخشیدم مراد فی سرت
 محو بجزی بخوانم آن اخبر یک نیست مرد دعوت من الا علی الله مکر بخدای و حق علی
 بگو آنچه بفرماید و او بر همین ها که است قل ان ربی بگو بدستی که بر روی کار من خدای
 حق می افکند حق را بفرماید و می رانعا میکنم بگو که خواهد یا بفرماید راست و درست راست
 می سازد در اوقات مراد افشاء دین اسلام و اظهار احکام آنست علامه القویب است
 دانه و شبید هاه و هیچ چیز بر و بخت نیست قل انی شاک بگو ایستادن راست و درست یعنی قرآن
 با اسلام با بعد بفرماید و سید و الباطل و فی آیهند باطل یعنی افسر یا بفرماید یا بفرماید
 و باز نمیکردا نماند از بعضی ها و نیست بر خلق و نیست قل ان صلیت بگو که بفرماید از راه حق هم
 جاکه مکان چه بودی فای احیای فی من جز این نیست که لغزم بر نفس خود یعنی و لا انت
 بر نیست و ان اهتدیت و اگر راه راست روزی فماتو حیح پس بسبب آنست که و می فرستند
 این رتبه پس من بر روی کار من بر توفیق هدایت تو ایست یعنی او ستر نگار بدستی
 که خدای سبحان شنو است دعا بندگان را قرین یک نزدیک است بامید نیاز مندان
 و کو تر ی و که بفرماید کافرا از فرموا چون نرسان شوند نزدیک یا وقت بهف یا در روز
 بده بر سببی از عیب یا هر قل قوت پس باشد هیچ فرجه بفرماید بخت و ثناء بفرماید و ان حد
 از ایشان فوت نشود و خدایا و گرفته شوند من مکان قرین از جای نزدیک بفرماید از روی

وہاں سے ایک کمرہ نکلا

وہاں سے ایک کمرہ نکلا

انشای عظیم ملازمان دین که **الذین کفرُوا** انا الله کافر شدند و دعوت شیطان را اجابت
 نمودند هم خطاب شد مرا ایشان است خدا بی تحت در آخرت **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و انا الله که وید
 و با شیطان مخالفت ورزیدند و **عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند عملهای خالص و پاکیزه **هَؤُلَاءِ**
مَغْفِرَةٌ مرا ایشان را از نیشی است از برود کار ایشان **وَأَجْرٌ كَبِيرٌ** و پاداش و پزیری بزرگ
 یعنی ثواب وافر در بهشت **أَمَّنْ رَّبَّنَا** که ای کسی که راسته شد برای او **سَوْءٌ عَمِلَ وَرَشِي**
 عمل او را **فَسَوْءٌ حَسَنًا** پس بدمان عمل بدست را نیکو باشد چون کسی که تمیز نکند حسن را از شیعی
 و هر یک را بنیاد بصیرت که واقع باشد در موعظه آورد که مراد از وجهی است خاص بر و این و سبب
 ایشان از شرک و کذب تا آوردی که مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل ایشان عباد و مکابره
 با سبب از جهلی الله علیه و السلام یا خواج اند و سوء عمل ایشان قایم است باطله **فَإِنَّ اللَّهَ يُصْنَعُ**
مِنْ شَيْءٍ بدستی که خدای تو نکند و گمراه کند هر که خواهد و **يَهْدِي** و راه
 غایت و توفیق دهد **مَنْ يَشَاءُ** و هر که خواهد **فَلَا تَنْفَكُ** پس باید تو در نفس تو
 یعنی هلاک نشود **عَلَيْهِمْ** بر که همه ایشان **حَكْرٌ** است برای حریفان متولی که بخورد
 و تا سبهای تو نکند که داری بر قلعه های ناخوش ایشان که هر یک از آن مقتضی حسرت است یعنی خبر
 حضور بر ایشان و جان در سر و کار ایشان مکن **رَبُّنَا اللَّهُ عَلِيمٌ** می بصورت **يَهْدِي** بدستی که خدا
 داناست با آنچه میکند و بر آن ایشان تو را خبر خواهد داد **يُنْذِرُكَ الَّذِي أَرْسَلَ إِلَى يَاسَجٍ** و خدای
 بخت است که **يَهْدِي** و باد ها را یعنی شما قبول و جنب و فتنه **يَهْدِي** پس ایشان
 یعنی او را ماضی بلفظ مضارع جهت احتضار این صریح شتم بر حکمت است **فَسَقَا** پس
 بر او ای بران او را عدول بحکم جهت انتصاب فعل است یعنی ما تو ایم و پس بر ایم **إِلَى اللَّهِ مَتَّ**
 بر زمین مرده و افسرده یعنی ما حیا آن **وَأَحْيَا** اید **أَرْضَ** پس زن که بر مانی که از بر نازل
 شده زمین را بعد **مَوْفَقًا** پس از مرده کی و افسرده کی او **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و همچنین
 است زن که درن یعنی جای اموات و بر انگیزن اموات در محبت مفد و رتبه یک شامت
مَنْ كَانَ بِرَيْدِ الْعِزَّةِ هر که باشد که برای خود خواهد چندی که طلب عزت از بر شش
 خدا کن **فَلَوْلَا الْعِزَّةُ جَسَدًا** پس مرده ای است **عَزَّ** عزت او عزت او رسول و مومنان متعدد
 زن **فَلَوْلَا الْعِزَّةُ** و رسول و المؤمنین عزت در ملائمت اوست و مدله در مخالفت است
 عزت از در کش سر یافت **بِهَرْدِ** که شد **عَزَّ** عزت یافت **إِلَّا يَكُونُ بَصْعَدُ** **أَكْمَلُ** **رَبِّي** رضای
 او باید که **قَوْلُ** او بالا میرود **مَعْنَى** پاک یا حاصل یافته که انهاد و مکتوب میل صعود میکند و
الْعَمَلُ الصَّالِحُ **يَرْفَعُهُ** و عمل شایسته بر میدارد او را و بجل قول میرساند که چه بگوید قول نه حاصل
 صلح که خلاص است نافع نیست **بِأَكْمَلِ** الطیب و او عمل صالح صدقه سکین و در اخلاص لطافت دعوت
 بصناعات است یا کمال در عای ابر است و عمل تامل جماعتیان **بِأَكْمَلِ** **تَكْرَرِ** عزت و عمل شمشیر
 زدن با کمال استغفار است و عمل ندم و درین همه صور بر دارنده کمال است و بعضی صغیر را در
 بر نفع حاصل بکمال است که خدای بر نازد که قول **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است و کینه تو حید بر داند صلح

[illegible]

[illegible]

بدان جهت است که ایشان بدان متفق اند و من تر که هر یک از این دو دان علی و علی
 پس جز این نیست که یکایزه بود برای نفس خود زیرا که تنوع آن بدو عاید است و این
 و بسوی بذات باو است و پس یکایزه را بر تو یکدانشان جز این خواهد بود
 و بر این نیست تا بهیچ کافر یا جاهل یا کما و البس و بیای یعنی
 مساوی یا حال را راه یا غم و الظلم است و مساوی یا یکدانش یعنی باطل یا محصیت و الاثرت
 و درو شنای یعنی صف باطاعت و الاثرت و مساوی یا باشد یا یعنی قلب یا بهشت
 یا راحت و الاثرت و وسع رحمت یعنی عذاب یا دروغ یا شدت و یا یثوبی الخ و الاثرت
 و مساوی نیستند زنی کاف و در هر کاه یعنی مساوی یا مساوات نیست با کافر ان الله یستمر بهیچ
 که خدای میخواند و فهم می کنند من یشاء هر که میخواهد توفیق و هذا یرومات یثوب
 و نیستی تو شوق است و من فی العتور و انکاد در غیر هالت ذکر من فی العتور ترشح عیش
 کفایت یا موافق است الاثرت و نیستی تو کفر بهیچ کشته و بر تو همین ابله و انداز است و
 نیست و بهیچان الاثرت و کفایت بدوستی که دوستی بهیچان با حق بدین حق با اسلا
 بشیرا مزه دهنه عقیق و زن بیا ویم کشته امر خوبتر از من می و نود هیچ
 کرو و چه از امر سالقه الاثرت و کفایت تو کفر با کشته در میان ایشان بهیچ می کشته یا دانایی
 آنچه دهنه و ان بکارت و کفایت تو با معاندان تو پیش هر مدان نقد است الاثرت
 پس بدوستی که کفایت کرد اند اما کفایت من قبل تو بدین ایشان بود اند بهیچان خود را
 حواء تو کفایت آمدند بدیشان رسالت بهیچان فرستاده شاه بدیشان با کفایت
 بخنیا روشن و معجزهای هر یک با کفایت و با بهیچان معانی چون صف شیت و ادیس و این
 علم بهیچان و علیهم السلام و الاثرت و کفایت روشن کشته یعنی سیر نکام حلال
 و حرمان چون قریه و الاثرت و کفایت از کفایت کفایت پس بهیچان کفایت آنکه که نکرویدند
 قیاف کان نیک و پس چگونه بود انکار من بدیشان عذاب و عذاب الله ای نبی
 پس ای انکاد ای انزل من السماء ماء و فرستاد از آسمان با از ابراجی و آخر چنان پس
 پروت آورد در حد و کفایت و کفایت یعنی ما فراموش کردیم که پروت اندر بدوست بدان
 آب میوه را در اشکال و هیات است و من لیل جلد و از لیل ما فراموش کردیم که در آب
 مختلف الوقت و در تفسیر مقدسی آورده که خطوط متلو بهیچ و مختلف الزمانها بهیچان و مخفی که
 کونا کونه است و کفایت آن در شدت و ضعف یعنی بعضی قیاف سرخ و بعضی از آن فرو و غریب
 سب و سیاهی قیاف سیاه و من الناس و الاثرت و الاثرت و از جنس کفایت
 و الاثرت و از چهار بیان مختلف است بهیچان کفایت الاثرت و کفایت او کفایت
 ساند اختلاف الزمان غار و جیل و هر کدام قلدت خط از این بر تو بدین اشیا و علم شود بهیچان هر چیزی
 اینها را خطی چگونه از خدای ترسد انکاد ای الله جز این نیست که همه تو ساند از خدای بهیچان
 انکاد و از بهیچان کفایت او و اما ان چه شرط خشت داشت خشی است و علم بهیچان و الاثرت

کفایت اینها را در حد و کفایت و کفایت اینها را در حد و کفایت و کفایت اینها را در حد و کفایت

او پس هرگاه اندیش او بیشتر قوس او افزون تر و حضرت رسالت با طایفه صلوات الله از انجا فرموده
 که این اخلاص که در این کتاب است بدین معنی که خدای غالب است در مقام کشیدن از کسی که
 نرسد از خود غفور است **بسم الله الرحمن الرحیم** امر زاهد است مرفس کاران را از آن که در رستی و کافیه
 میخوانند با متابعت میکند کتاب الله کتاب هدایت را که قرانت و کاسر الصلوة و بلیغ
 داشته اند غار را با دایب و شرایط آن و انفق اعمار رت همز و نفقه کرده اند در راه ما از لجه روزی
 داده ایم ایشان را پس در اینک از خود آنگه بود آینه نکرده و علائمه و انکار قطع است
 سبب رغبت دیگران گردد تصدق با سر در مسوود و در علائمه در حضور و جوت امید
 میدانند بدین صله تجارت کن **بسم الله الرحمن الرحیم** باز باینجه که کاسد نبود و زبان بدان فرسود و در روز
 بازار قیامت متاع احسان ایشان رواج تمام یابد و این صله که کرده اند **بسم الله الرحمن الرحیم** تا تمام کرد آن
 خدای بی مقام بدیشان رساند **بسم الله الرحمن الرحیم** مرده ها که در راه های ایشان و برید هرگز فصلی
 و زیاده که کمال حسنت ایشان از بخشش خود بعضی میفرایند بر مردم ایشان و ایشان را نیم شفاعت
 خود در باب آورده که شفاعت ایشان را قبول کند در باب جمیع که واجب شد باشد ایشان را
بسم الله الرحمن الرحیم بدین معنی که خدای امر زاهد است مرکب کاران را از آن که در رست و دهنه
 مرسیاس دادن را و ازین **بسم الله الرحمن الرحیم** و آنچه ما و می کرده ایم در سبوت من الحکما اب از قرآن هو
 الحف لور است و در است مکتوب مواقت و این یک سینه ملک چهره که چشم
 از روبرو آن کتاب بعضی متابع عقاید و اصول و احکام انبیا است **بسم الله الرحمن الرحیم** بدین معنی که خدای بخاره
 بدیندگان خود **بسم الله الرحمن الرحیم** ادا است صفای ایشان را میباید بصرف **بسم الله الرحمن الرحیم** بیست و یک
 چه چند و احوال آنها که قصد یافت قرآن و کتاب آن کنند بر و پوشیده آن نیست که فرمود **بسم الله الرحمن الرحیم**
الحکما اب ما کتاب ما متقدم بر ما امر سالقم فرستاد بر پس میراث داد و فرمود تا بعدی تاخیر که بر
 ان تا عطار دهیم انوال الذین اصطفی کریم **بسم الله الرحمن الرحیم** انا نرا که بر کوفه ایم از ایشان که مایه بی امت حضرت
 محمد صلی الله علیه و آله وسلم عطار از میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست
 آید هر چندین عطیه قرآنی چه جت و جوی مومنان بخصص عنایت ملک متان بدیشان رسید
 با یکانه را در میراث دخی نیست دشمنان نیز از قرآن چه بر و اند یاد و سهام و رت از میراث تفاوت
 هست چون غن و سندش و **بسم الله الرحمن الرحیم** و ثلث و نصف و ثلثان که در بعضی قسم است و کسی باشد که تمام بدر
 اینجایز بهر های اهل قرآن متفاوت و هر کس بقدر اعتقاد و انداز استعدا خود از خدای انخفاف
 قرآن بهر مند شاد مصداق **بسم الله الرحمن الرحیم** زین یوم که جرح طلب که یکی جام **بسم الله الرحمن الرحیم** تفسیر و بی معنی
 ازین بتکان شکار است بر نفس خود بتقصیر در حمل کردن بقرآن و چشم مقصود و برخی
 ازین میان روند که عمل کنند در طلب اوقات و کلمات **بسم الله الرحمن الرحیم** و بعضی از ایشان پیشی گیرند
 استر با کبر است بهر تکیو بهی که بر است حمل نماید بحکم قرآن باذن الله بدستی خدای
 و منزهت و زمان از در کتب این توفیق و اصطفا هر انفس الکبر **بسم الله الرحمن الرحیم** ملوت بخشایش بر ترک
 فاروق رضی الله عنه میفرماید که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که درین این فرمود که

سابق بود و پستی گرفته است و مقصد ما بخت یافته و ظاهر امام زید شاه و در تفسیر تعلیمی
آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این سه طایفه را تفسیر فرموده و گفته سابقان آنند که پی
حساب بهشت و روزی و مخلصان آنکه حساب ایشان سبک کنند و ظاهر آنکه سابقان و بجماعت
حاضر شوند در موقف حساب بمانند و حق سبحانه و تعالی بیست و نه سال آن کنند فی التورین
مخفی الله عنهم فرموده که سابقان اهل جهادند که جهاد کردند و بجماعت حاضر شوند و مقصد ما
اهل امر که پیاده بودند یا جماعت حاضر شوند و ظاهر ما اهل بادی که نه مکر جهاد بینند و نه
دولت جماعت بایند امام ابوالملیک رحمه الله فرموده که سابقان آنست که قبل از مجتهد ایمان آورده
و مقصد آنکه بعد از مجتهد و قبل از الفتح گردید و ظاهر آنکه بعد از الفتح مکر بدارد اسلام در آنکه اهل
تفسیر و تدبیر و ارباب تحقیق و تدقیق در بین مد طایفه سخن بسیار گفته اند برای ترک کلمه جهاد
ایجاب است افتاد بر تفسیری که در قرآن مذکور است یعنی یافتن سبب و اختتام مسافت سیرت پی محمد
الله تسری قدس سره فرموده که آنان داخلند و متعلم و عالم و گفته اند طالب دنیا و مایل عتبی
و متوجه بجهاد یا صاحب کبر و مغرور قلب صغیره و میر از حرم تا مصر بزرگ و قرب و مایل بطلان و قایب
ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاشر او بر معاد طلب کند و آنکه متعلق به پدر و باشد و آنکه حال
معاد او بر معاشر بخیر یا بر مسته بر عادت و عیال بخوف و طمع و عبادت کند و نزد یک مایل
و صبور در بلا و لذت یا بنده از ملائکه کل حرام و مایل شربت و خوراک حلال یا مشغول از ذکر
و توجه بآن که کبر یا جسد و قایب و متقی یا غافل و طالب و و اهل با آنکه عیال او بجهاد یا بجهاد و آنکه
هر دو برابر باشد و آنکه حسانت او بر سیات رایج آید یا آنکه ظاهر او بر از باطن بود و آنکه سر و علائق
او مساوی باشد و آنکه نهاده او بر از آشکارا بود یا آنکه انصاف ستانده و نهاده و آنکه هر ستانده و هر دو
و آنکه هر دو به ستانده و آنکه زیادت از قوت طلبند و آنکه همین جویند قرب باشد و آنکه مطلقا
قوت طلب کنند امام فخری قدس سره فرموده که این سه گروه اهل معاد بود و ایثار و یا طالبان
لغات و مناجات در محافل سلی آورده که ناظر از خود بخود از ذکر که از خود باخبر و ناظم از حق
بحق صاحب فقرات روح الله روحه میگوید ظاهر آنست که بر سر در خواب غفلت بلند و مقصد
آنکه کای بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار بود در محافل آنکه که ظاهر از نعمت بغم نگیرد و مقصد
از منعم نعمت و سابق از منعم نعمت یعنی با مشاوه منعم در سازه و از منعم نبرد از دست
نعم هر دو جهات می کشند و با عرض حق دل از نیاید تمنا ندارد از دوست و هیچ است از از آنکه سالک
حق سبحانه و تعالی این تراخت نکرد و این فخر از نیاید داشت رفرا صفا بر صفی جلوه کشید و ایستاد
بظان کرد تا شرم زد مکرده و بر حجت بسخاوت امید و ارباب شد بیت نیاید از من الوه
طلعت خالص و بی بر حجت و امید و اری حجت و گفته اند قدری ظاهر از روی فضیلت و با پیش
از از محال و حق سبحانه و تعالی از از از دوست و از از و تا آخر سابق جهت آنست تا شراب که کمال
جنان است از توبه باشد یا بجهاد آنکه اعتقاد عمل خود کنند و بطلان بجهاد نکرد که بجهاد آنشی است که چون
برافروخته شود هزار و خیرین عبادت بد و سخته شد و خط سیر ای بر عیب آنشی عیب است

[illegible]

در این شکست از مکر کنا، بایز سستی جودست : موی سفید از لعل ارد پیام : بشت خم
از مکر رسالت سلم : در موع او برده که چون دور بخان استقامه کنند و فریاد این خدا
ما را بدینا فرست تا علی بن کیم به مقدار زمان دنیا از اول ایلاد فالخر انقطاع فریاد کنند
تاحت بصانه جواب دهد که زنگ کانی دادم شمارا و این بدو فرستادم بشما گویند بکی زندگانی
یا قیوم و من برادر دیم خدای کوی بصانه فلان و قیوم این یحیی خدا بوزخ نمک
لظلمت لیل : من نیست مرشکاران یعنی مشکاران این نصیب : هیچ روی که عذاب
ایشان باز دارد انت الله بدرسنی که خدای عالم غیب السموات والأرض دائم بوشیه
است که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار و معنی نخواهد بود که عذاب بدرسنی
که او دانست بدست الصدق : بیدان چیزی که حضرت حق تعالی جلاله است
انکس لکم ایند شمارا خلافتی فی الارض خطیله در زمین یعنی شمارا بجای پیشینان مکان
ساخت و مقابله تصرف در زمین بقصد اقتدار شما باز دارد و این نعت : من کبر
بسر که نایاب کند بدین نعت و کافر شود بنوعی کفر : پس بوی جزای کفر او
و اگر بیدار کافرین و غیره کافران کفره ناکر و بدین ایشان عذاب نزدیک
برورد کار ایشان (الاستقامه مکر شمی سخت یعنی تقصیر کفر ایشان نیست مکر بعضی روانی کسب
غضب جاودانی هر توان بود و اگر بیدار کافرین و اقربون کنند کافران کفره کفر و شرک
ایشان از کفر مکر زبان در آخرت قل بگوای محمد صلی الله علیه و آله وسلم ارایت
ایا دیدید که کافران خود را الذین تدعون انکم محضان ایشان را و می پندارند
من دون الله بخود خدای را و می پندارند و خیر کنند مکران شما این خلقوا من الارض
جسمی از پاره اند از زمین و لیکن در روی و بر روی است از کفر شرک فی السموات ایا هست ایشان
انباری در افروید اسماها امر بتباین کتابا داده اند ایشان را کتابی ناطق با منکر
شریک گفت این نور علی بن کیم : پس بایشان بر چندی روشن باشند از ان کتاب
بل نه چنین است ملک انت یقرا القلوب و الله یصددهند شرکان بعضی برخی
از ایشان رو سوا شراف اند بعضی بر رخ دیگر را که از انک و اتباع اند بشاعت مان الا
غیر و در مکر از روی فریب و مکر انت انت الله بدرسنی که خدای غیب السموات
و الارض نگاه میدارد آسمانها و زمین را ان سرور لای بوی انک را از نفوذ از اما کن
خود چه منکر را در ملک بقانا جارت از کاهداران او برده اند که چون بود و نصاری و عزیل
و عیسی را بطبعینا و علیها السلام بفرزندی حق بمانه نسبت دارند آسمان و زمین نزدیک بان
رسید که شکافست که در حق تعالی فرمود که من قدرت نگاه میدارم ایشان را تا زوال نیایند
یعنی از جای خود نروند و این را انک و اگر بیل شوند انک استقامت نگاهدارد ایشان را
من احل هیچ کس من بعضی من از زوال و بجای نیار آنه کان بدرسنی
که خدای هست خدایا بر دین که حق تعالی بود و نصاری و عزیل نمیکند عفو او

امرنگه کبریا که ازین قول بیج کرده بودند اینست وی قایل شود دانست که در این ولایت و در این وقت
 اوشت است خداوندی که معبودست و احدی را نیاید که سر که مولودست و والدی که سر که گونا باشد
 گفت و ما شد که بد و نسبت نباید که فرزند را و سبکی فریض شود و بدند که اهل کتاب گنایب
 رسول خود کرده اند باید بیکر میگفتند که لعن الله الیهود و النصارى چه دو طایفه بوده اند که مذهب
 پیغمبران اهل بخندای که اگر پیغمبری بمالیدی ملازمتش را و یافته تو بودی و بتعذیب تو شد
 تو حق سبحانه و تعالی خیر دلا که و انفسهم بالله و سوگند خوند بخدای جبهه ایمان هم سخت
 توین سوگند آن خود که این جا هم اگر ایستد بشاک پیغمبری منک تو هم گفته که گنایب اهل
 من از خدای که امس هر آینه بودند ایشان راه تران یکی از استان کلد نیست چون یهود و نصاری
 و غیر ایشان فلما جاء هم باین حکام که آمدند ایشان را ازین هم گفته یعنی حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله ما را از هم زاده هم زاده نکرد آمدن او ایشان را و انفسهم
 مکر دیدن از حق و دور شدن از حقیقت و پیغمبر ایشان را مکر کردن کشتی از فرمان الله پی
 که در زمین و مکر کشتی و اگر مکر کردند بوی مکر بد یعنی جمله اندیشیدند
 در هلاک کردن آن ندید و لا یحیی الله المیت و باین مکر بدی را با هم میگویند مکر و اهل
 وی یعنی مکر هر مکر چه با وی احاطه کند و اطراف و جوانب وی فرگیرد و هر چه در باب قصد
 کسی اندیشیده باشد در بار خود مشاهده کند و این عین را درین باب قطعه است این
 دو بیت از الحائث افتاده قطعه در باب من ز روی حدیث کلد و ناسیاس در میان دارند
 و کبریا توین یافتند و رضا انفسهم هر یکی بمن رسید و ایشان جزای فعل بد خویش یافتند
 نه مطبوع بس با انتظار چه بودند مکر با و مکران یعنی نمی بودند و چشم نمی دارند
 که از این مکر است مکرست الهی را در پیشینان که عذاب اهل کذب و ضغوت ارباب مکرست
 فکر بحد بس نیای لیست و لا یحیی الله المیت و انفسهم عذابا
 به قراب بدل توان کرد و نیای مرست خدایان خود را به عجز از مکران و مکران بد بکری حواله
 توان ساخت و اگر کسی را آسیر میکنند اهل مکر در زمین فقط بندگان
 تابه میخند در راه شام و من که جگر بود عاقبت از ترک زمین عاقبت آنکه پیش از آنکه بودند
 بقیه قوم حاد و غرور و کافر اند منته قوه و بودند ایشان سخت تر از مکران از روی توانا پی
 و با وجود آن از عذاب دهایی یافتند و آثار هلاک قوم در در ایشان باقیست و ما کان
 الله لیجذب و نیست خدای که جگر کلد او را من عجز و عجز من فی السموات و الارض
 در اسما و من در زمین پس هر چه خواهد کند و کسی برود در کمال او پیشی نگیرد که آن بهرستی
 که اوست حکیم دانای احوال همه انبیا و اولیا و توانا بصری در انظار و یونان خدا الله و اگر
 مواخذه کردی خدای الناس مردمان را که کسبوا جزای بقیه کسب میکنند از شرک
 و معصیت ما نک علی هر چه که داشتی بر پشت زمین من را بقیه جهنم از لایمات یا ازین
 و انش و گفته اند مراد هم چون ایشانند که بشارت معاصی بی آدم هلاک میشوند چنانچه در زمان

هر دو برای برافروخته خوانند که دفع کنند از ویلها و قاصصین با سنده که رو کنند همه حاجتها به
 اورا و دره اند که کفار که گفتند ای محمد تو فرستاده خدای تیسری حق بجانب فرمود که ایس
 و انتر این سخن **الحق قرآن حکم یا حکم کتبه بحق یا خداوند حکمت که انک**
 بدرستی که تو پیشک و شهم **بدرستی که** از فرستاده کانی بسوی خلق از ان
 فرستاده کان که بودند علی **بدرستی که** بر راه راست که فوج است با تو فرستاده شده
 بر طریقت استقامت که راه است موصول بمقصود **بدرستی که** قرآن عزیز تر از قرآن تو فرستاده خدا به
 غالب است و حضرت یحیی لام خوانده **بدرستی که** قرآن خداوند قوی در ملک خود **الرحمة**
 مهران با خلق و توازن فرستاده شد **بدرستی که** قرآن **بدرستی که** تا به کفی و برسانی از عذاب
 ربانی که و هم را کهیم کرده **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان
 زمان قدرت با به کفی ایشان را باخته به کرده شده اند **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان
 علیه السلام **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان
 که درست شد قول بعد از **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان
 و الناس اجمعین **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان
 که ایشان بر کفر میروند یا بر شرک گشته شوند چون ابو جهم و اضراب او **بدرستی که** بدان
 که مالک در کفر **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان
 از قدرت **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان
 ایشان سرد و هوا مانده اند و چشم بر هر نهاده کان تیش که در شکاک بجمیع که غلبه در کردن داشت
 اند و دره اند که ابو جهم سوختن خوراک ریخته را صلی الله علیه و آله وسلم در بلبیند سر مبارک او را
 بشکند و روزی دید که آنحضرت غامز میگذارد سنگی بر داشت و فود وی آمد چون دست بالا برد
 قابوی بر زد دست خود را که در کف جبین شد و سنگ در دست او خنجره در کرد نش عائد و این است
 اند که مایه ایشان از دستم چنانچه مغلولان از کار باز داشته شوند گویند قوم پیغمبر غنم و در دست
 او را بچیل بسیار از کرد فلان او جدا کردن و غنم و به دیگر گفت من بروم و بدین سنگ محمد را بکشم
 بنزدیک آنحضرت آمد تا بپاشد و آید آمد که و جفتان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان
 در پیش روی ایشان دیواری و حجاب و من خلیفتم **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان
 فاعشیت **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان
 بیند محققان گویند که سد پیش طول است و سد عقب غفلت از جنایات گذشته و هر کرا
 دوسد جین ایضا کرده باشد هر آینه چشم او پوشیده باشد از نظر برده لایق ظمیت و به بدست
 راه فلاح و هدایت و سواد عقیقت و یکسانت بر ایشان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان
 در پیش روی ایشان دیواری و حجاب و من خلیفتم **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان
 ایشان حکم کرد بر کفر **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان **بدرستی که** بدان
 حق اجمع الذکر کسی که روی فرات کند و مواظظان بمع قبول شریک و خشی الرحمن

بالغبیب و بر سلاطین یوشید کی بعضی بفرمان او نرسیدند و نظر خطبه از حق خود
 در آنچه غایب است از او و بعضی امور از روی پیشتره و بعضی در آن وقت که
 بامریزش کاهان گذشت و آنچه گذر نکرده و غیر بزرگوار در زمان ایشان یعنی بهشت در
 اسباب نزول آمده که بنویسم گفتند یا رسول الله رخاهای ما از مسجد دور است اگر نزد یک مسجد
 خانه بزرگوار باشد آیت آمد که **لَا تَحْزَنْ** بدین معنی که ما بخیر هستیم زنده کرد اینها
 مرکبات و بعضی یاد لیاقه در راه هدایت و نکت ساقی **وَبِیْسَمِ الْجَنَّةِ** پیش فرستاد ما از
 از حال صاف و طالع و آثار **وَأَنَا رَکُوعٌ** و بنویسم بپای بعضی نشانیهای اقدام ایشان که مسجد میروند
 مراد است که خطرات ایشان مکن خطرات خواهد بود و بهر قدر میروند از غایت بر صیف و حال
 ایشان کشیده خواهد شد و **وَكُلُّ شَیْءٍ أَحْصَاهُ** و هر چیز را که احصا شده یا بان کرده یا در حق
 ما و **سُبْحَانَ** در تفریق که بشوایم روشنات یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این است
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای نبی سلم در شان خود باشد که ثواب آثار اقدام
 شما می نویسد و در بعضی مکتوبات که بزرگترین مردمان در نزد صلی کلمات که در روز تروا شد
 راه آمدن وی بجهنم و بعضی گفته اند که آثار اعمال از آنکه حسنه باشد چون حکم که مردم امور شدند
 باو فقیه که بر مواضع خیر گشت باشد و مجاری چون بل و ریاض و مسجد یا سیر چون اشاعه باطل و کلیس
 ظاهر حق بجهنم میفرماید تا هر را نویسد و بوقت کلمات شایع هر ازی جدا خواهد بود و در نظم
 از کلمات عمل خافل مشی **لَا تَنْفِخُونَ** گفتند بر معنوی که ای مردان
 بجهنم که ای پدر وی **لَا تَنْفِخُونَ** مثل **لَا تَنْفِخُونَ** و بیان کن برای اهل مک مثل اهل از طایفه از کما
لَا تَنْفِخُونَ و قی که آمدند بدان در فرستادگان آورده اند که حضرت عیسی علی نبینا و علی
 السلام قبل از رفع با شرفیون الصفا که خلیفه وی بود و دو جوان را که بحیثی و قومان گفتند ای میا قا
 دوس و ماروس و تعلی که صادر و صدوق با خطابه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند ایشان
 بزرگ یک شهر رسیده پیری دیدند که گوسفندان بجهنم اند بروم سلام کردند بر سبب که گوسفند
 گفتند رسولان عیسی امر و خلقت از باد مضلات بر تو دل هدایت بخوانیم گفت برو صدق خود
 هیچ بر جای دارید گفتند آری بچاران شفا دهیم و ایوس و کمد را بحال صحت باز آری بر گفت سالها
 که فرزند من بمارت و طب از علاج او عاجزند اگر شما دهان را دهی بکنند من بخدای شما بگویم ایشان
 سر بالین وی آمدند کردند او صحت کامل یافت قدم نهادی و بر هر دو پاهای جاروی
 بکنند و بچار را دو کردی **لَا تَنْفِخُونَ** و بچاران آورد و بچاران را که صاحب باین گویند و بشنید
 سلم قبل از زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بد و گویند و یکی از سبب اسلام است
 القصه خبر این دو رسول در خطابه فاش شده و بچار بسیار از بزرگت ایشان بد و کت صحت
 رسیدند ملک شهر که در مقام التزم کرد نام انطیس رو می بود و بت یی رسیدند انطیس
 ایشان خبر یافت و بر صفوی دعوت ایشان منع که بت برستی و اقرار بوجدانیت الهی بود مطلع
 شده ایشان را بزرگان کرد و شعور از پسر ایشان در آمده با خواص ملک ایشان را از نهاد

و بیب دلنش و حکمت مغرب بادشاه شد و حق بخانه ازین قصه خبر میداد که از آن گنایم
یاد کن چون فرستاد بر ایشان ایشان بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی جیسی و جیسی السلام
یا شعرون فرستادند بامر ما و کائنات و هوسا جس مکان یب کردند اهل آن دیر ایشان را و بنده
یاز داشتند فقر ما جس ما طالب کرد ایندیم ایشان را و شخص بنشدید بخواستند
یعنی قوت داد بر بنای ایشان بسم فرستاده که بفرمایند شعرون الصفات و گفتند شعرات
یا سلوم یا لولس فکاو جس گفتند این فرستادگان با اهل انطاکیه تا آنکه کثرت معلوم
بدرستی که ما بسوی شما فرستادیم که بگویم عیسی ازین بنی خلیفه وی قانو ما گفتند
مردم این شهر که بنشینید شما را بشکستند ملک آید ما قتل مادر اکثر صفات بشهره بس حبیب
مریت شمارا بوسالت اختصاص داده اند و ما از آن ترک و نرفته است خطای من نبی
هیچ چیز از وی و رسالتش انتم را شکستند و بگفتند شما مکرور و میگوید در دعوی
رسالت قانو ما بگفتند پیغمبر که خطای ما میداند از این شهر رسالت بدرستی که ما
بسوی شما فرستادیم و ما عیسی را شکستند و بگفتند ملک آید ما قتل مادر اکثر صفات بشهره بس حبیب
خود کردید و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت کنید عذاب شما فرو برد و در صورت نپذیرفتن
گفتند ما را بیدار کو قیام بآمدن شما که بدین باره آمده اید باران نیامد و همه زواریات ماست
شهرت را شکستند اگر باز میایستید از روشن خود و جنت که هر آینه شمارا بسکت
بکشیم و بیست شهر ما و بسد شمارا از ما عذاب آید عذاب دردناک قانو ما شکستند
گفتند پیغمبر آن که قال بد شما یا نخواست یعنی بسبب شلست شما عقاید فاسد و اعمال
باطل شماست ان در شهر ما اگر میبندداده می شودی ظالم بد میگردد و بقتل تقدید می کنند
یا انتم تو و مشرک و ملک شما کو و همه کراف کاران و از حد در گذرندگان این آورده اند
که شعرون بملک بابت خانه آمدی و خدا را بسجود کردی و مردم بنده اندیدی که او و منش هست
میکنند ملک بروی اعتماد تمام کرد و همه مشورت او پیچیده مقدم اقدام نکردی روزی شعرون بر سید
که ای ملک شویده ام که دو کس غریب را بنده کرده سبب حبس ایشان چیست ملک گفت که ای
ایشان دعوی میکنند که عیسی بنای خدای دیگر است شعرون از روی تعجب فرمود که بگوی تا ایشان
حاضر گردانند که گفتند ایشان را عجب است ملک امر کرد تا ایشان را آورد و اند و چون شعرون را
دیدند خوشدل شدند و در لیر و انبشتند شعرون بر سید که ای بچه بر سید گفتند انرا که او میدکان
اسمان و زمین است شعرون گفت خدای شما چه سازه گفتند نابینا و ادبیک و بر میگردد اند شعرون
از ملک القاس کرد تا باینجا بر حاضر کردند و فرمود که خدای خود را بگو سید تا این را بجا سازد
ایشان را که در نال و غلغله بیجا شد شعرون گفت ای ملک ما نیز از خدایان خود در خواهم
کار بکنند ملک آهسته گفت ای شعرون تو هر عبادی که ایشان عید اند و نیم شوند و نیم
ببینند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شعرون گفت دیگر که ای جانا خدای شما دیگر چه توانا که
گفتند مردم از آنکه میگرداند شعرون گفت که خدای شما این کار بکنند ما میگرد و میگرد

پس در حق ملک را مدتی از ملک او برآمده بود و بدو هفت روز از آن ملک که ملک باقی مانده
 آورده اند و برخی دیگر فصد بفرموده و بعضی آن که ملک حبيب بخار را خبر شد که گفتم و بعد از
 ایدای اهل ایمان آن از منزل خود متوجه آن صوب شد و جلیب حقا بجهان فرمود و بعد از آن اقصی
 الدین شکر و آمد از دوزخ جای از آن شهر رجلی بنویسند و در بعضی حبيب بخار و بود که به
 شافقت تابوسید قال یا قریب که گفت ای گروه من ایستاده ام سلیمان پادشاه کیست
 فرستادگان از آن قوم که ایستاده اند ای روی کنید که ایستاده اند از شما نزدی پس سلیمان
 رسالت و حرم بفرستاد و ایشان را با ملک آن از جلیب حقا بفرمود و پس از آن اثناسیوس
 از آن القریب و القریب و قریب و حست مراد از روی صدق که عبد القوی فطری بنویسم اکتی
 که باقی مانده از علم بود و آورده که ایستاده اند و حست و حست و حست و حست و حست
 روزی قامت لطافت فطرت بود اظهار شکر و اضافه بعبث بکافران بماند در تهنید و تهنید
 که ایستاده اند و ایستاده اند که ایستاده اند و ایستاده اند که ایستاده اند و ایستاده اند
 خطای ما بفرستاد که ایستاده اند که ایستاده اند که ایستاده اند که ایستاده اند که ایستاده اند
 انهم شفاعتکم شیت در خواست بمان چیزی را از آن بفرستاد که ایستاده اند و ایستاده اند
 بفرستاد و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند
 یوسم و عبادت آنکه قادر است بر ساینده و نفع و برهانید از ضرر و دست بردارم رقیب
 میسر است بدو سستی کن آن هنگام در که ایستاده اند که ایستاده اند که ایستاده اند که ایستاده اند
 شیت و تهنید فطرت و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند
 بفرستاد و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند
 اند این خطاب با هم که ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند
 و قریب آنست که او را بکشند و خدا تعالی او را از آنکه بکشد که ایستاده اند و ایستاده اند
 الله علیه بر آنست که چون قصد قتل او کردند با حقا بماند و ایستاده اند و ایستاده اند
 از جلیب حقا بفرستاد که ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند
 قریب و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند
 بود و کار من و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند
 و ملک و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند
 با حقا رفت و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند
 من جلیب حقا بفرستاد که ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند
 ساد و فرستاد لشکری برای هلاک فرجه یعنی کفار از آن خوار و بچه و ایستاده اند و ایستاده اند
 لشکری باید و انزال لشکر ملائکه در روز بدر و حنین برای تعظیم بفرمایند و ایستاده اند و ایستاده اند
 نه آنکه لشکر کفار در حساب بود و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند
 ملک و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند و ایستاده اند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که او را ایشان را چیزی که فراموش کنند از کسان ایشان که در روز قیامت باشد یاد کرد ایشان موجب
 تنقیص عیش است و در بعضی اوقات کوی که مراد از صاحب جنت طالبان بهشت اند که مسجد ایشان
 نور جنت بوده حق بهانه ایشان را بشمار مشغول گردانند و این حال اگر چه نسبت بار و زیارت
 از جلال اهل السلف نسبت باطل است حق بغایت فروید به نماند و از بی اکن اهل الجنة الجمله بیستوان
 بود کویند این اینه در یک شیئی قدس سره خوانند دل شهنشاده و پیوسته شد و چون با خود اسد
 گفت بجان که اگر دانند که از کشتن و شهادت در حال درو در حله هلاکت می افتند در کشتن الاسرار
 شیخ الاسلام انصاری قدس سره نقل میکند که مشغول بهشت از آن عامه مومنان است که از
 لغزش از این طالع شمرده و ملاحظه فرمود یک لحظه با نفع بهشت نکرده اند و با عی روزی که مرا
 و صلت در جنگ آید . ان حال بهشتیان مرا آنک آید . و ربه تو بجزای بهشت خوانند . صحرای به
 بهشت بود و آنک آید . هر روز و از وجهه ایشان یعنی اصحاب الجنة و زنان ایشان ال اهل دنیا لهورا
 او عینا فی ظلال در سایه های صوره یعنی مواضع از حرارت آفتاب دور عا که اگر یک بر تخت
 آتش منتهی شوند . تکیه زکات باشند و آثار بر تخت دلیل نفع است که هر قیام فله که مرا ایشان
 در بهشت سوره یعنی انواع غره و غره ما یا غره . و در ایشان است لبخند و آرزوی متناهی
 در حقان از این عباس رضی الله عنه نقل میکند که هیچ بهشتی اندیش از اطمینان و اشتهای منتهی
 بزیان آن در پیش خود حاضر نیستند و ایشان را باشد سلام سلام یعنی حقیقی تو لا خطاب
 به واسطه من رب الرحیم از روزی که در میان در حال از جبار بن عبد الله نقل میکند که حضرت
 رسالت بنام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که اهل بهشت از نفع خود مستغنی باشند که نگاه روزی نور
 بر ایشان ساطع گردد و چون سر یکا کنند حضرت عزت کوی السلام علیکم با اهل الجنة بیت
 سلام دعوت شنیدن سعادت است و سلامت . بر صلی الله علیه و آله و سلم است و کرامت . و آثار و
 الیوم و چنان شود که هر روز ایها التجار و ایها المکارمون ای مکاران از مردمان و ای منافقان از مخلصان
 که مشغول بظلمات دشمنان می رهند و ایشان را بوستان دوشان می خوانند که از عین الیک
 ای محمد نکرده ام با شما و نه فرموده ام شما را یا یف ای فرزندان آدم آن لا تعبدوا
 الشیطان انک فیه ستید فیطان از اینجه بتا از اجزود شیطان انک فیه عد و ربیب
 بدرستی که او را شما را دشمن است انکار و عدالت او باید ر شما بر هر کس ظاهر است و ایت
 اعد و ربیب و عین که مام که ما بریت که دوست شما ام هذا امر مستقیم و ای حقیقی
 من راه راست بهشت و کف اهل و کفر و بد رستی که راه که شیطان از شما ای آدمیان
 جلا کند خلق بسیار را اقل نگو و انفق و انفق ایانیت که شما که تعقل کنید و خود را در دام
 فریب او نیفتد که از جهنم ایست این دو چیز است که در دنیا کشته و وعدت و وعده
 بود و که و عهد که میشد با شما که الیوم در اینک بدو روز و آنکه کشته و وعده
 بسبب آن بودید که هر دو شید بدعت را و تعدیت اینها غم که الیوم و محرم علی او چه هم امروز
 می فریم بد عینای ایشان چون انکار میکنند که مشرک نبود ما بر و آنک پس بر آنکه از او شیطان را

[illegible]

بی واسطه شرک و کواکب یعنی منفرد بود بر آفرینش آن میان دو مان مثلث است که هر یک کاری نهان کند
کوید بر این سه مرتبه است خود ساخته ام هیچ دگر می ماند ساختن آن باری ندانم اینها نیز می بیند
که مالتی با هم بر بی ایشان بخود بی مشک و خری آنجا ما چهار پادشاه چون غنچه ها و گوشت می کنند
نفسه ها مار لکون **بسم الله الرحمن الرحیم** بر ایشان مرافقا و احب کتب کان و بتعرف در آرند که آن و دلالت
عنه و وزم که بر و بر آمد که ایندیم انعام را برای ایشان گشته است **قُلْ یُحْیِیْهِمْ** پس بعضی از آن
مرکوب ایشان است که بر وی سوار می کنند چون شتر مطیع و شتر مایه کتک **لَوْ نَشَاءُ** و از آنها بعضی
است که بخونهای چون کوسند و کتک **وَلَهُمْ فِيهَا** و مرایشان در آن چهار پادشاه **مِنْ دَحْلِ**
از شتر و موی و پوست و شتر **وَمِنْ ثَمَرَاتِهَا** و شترهای از شیر **فَلَا يَشْكُرُونَ** **وَبَارِكُوا** و شترهای
خدا بود که در انعام آفرید و از آن کرد ایند و منافع بزرگ از مرایشان بدیشان می رساند و **وَالْحَمْدُ**
لِلَّهِ و از آن می گویند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** خداوند **لَهُم فِيهَا** شایسته
ایشان باری کرده شوند باری ایشان و حال است که بتان **أَلَيْسَ بِطَبْعٍ** و شترهای بخونهای و از
در آن ایشان را از بزرگ جها دادند و ایشان را شعور و قدرت نیست و هر که **تَحْمِلُونَ**
و بت پرستان مرتکب را سب می کنند **وَلَهُمْ فِيهَا** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ** و شترهای
حاضر شوند در روز **فَلَا يَشْكُرُونَ** پس باید که بزرگواران و ناک **فَلَا يَشْكُرُونَ** و شترهای
که نسبت بیاخت **وَلَهُمْ فِيهَا** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ**
أَلَيْسَ بِطَبْعٍ و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ**
وَلَهُمْ فِيهَا و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ**
همه کتی و کردی **وَلَهُمْ فِيهَا** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ**
است که این خلق قد را استخوان که نه در دست مالیه مجلس حضرت رسالت بنا **وَلَهُمْ فِيهَا**
آورده و بعضی از ضایع قریب حاضر بودند گفت است آنکه این اجزای متفرق و این احضای متفرق را جمع
ساخته بیکباره زنده کرد آن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که **وَلَهُمْ فِيهَا** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ**
برایکن از این و تر از آن کرد این و بد و نزع بود و این آیت نازل شد که **وَلَهُمْ فِيهَا** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ**
و ندانست که **وَلَهُمْ فِيهَا** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ**
ساخته و مرتبه داده تا در بطن ام چنین شاه و پیر و آنکه و انظورت **وَلَهُمْ فِيهَا** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ**
و بعضی کوی و دلیر گشته **فَلَا يَشْكُرُونَ** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ**
جدل در آمد و ضرب کاشک و بر برای مامی **وَلَهُمْ فِيهَا** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ**
در دست مالیه هناك ساخته بر باد داد و کسی **وَلَهُمْ فِيهَا** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ**
من حی **وَلَهُمْ فِيهَا** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ**
باشد بگوشت و پوست و عروق و احصاب **وَلَهُمْ فِيهَا** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ**
از آن که بقدمت بر کال **وَلَهُمْ فِيهَا** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ**
خدا **وَلَهُمْ فِيهَا** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ** و شترهای از آن **وَالْحَمْدُ**

[illegible]

فعل است که بخواهد این اشیا که در کور شد قلم را باشد هر این برضام این اجزا و احوال حیات
 در این قلم خواهد بود چه قدر است حقیقت ذاتیت هرگز متغیر نشود و نسبت به مقتور است
 یکنان بود پس هرگاه که خوشتر بدقت از اوقات ارادت طلوع یابند در اوقات مقتورات در هر ای ابرام
 و فضایی لغزاع جلوه در آیند مصراع اینک ز علم مری و جود ما میم در مکرر آورده
 گمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنان بوده که قرآن بشود بدان بگوید مشرکان شینان
 و بدان استیلا کردن پستیزانین حال متعجب شده اند که مصلی برای قطع کلام اول است
 و در نزد الیسر بعضی معنی داشته یعنی بدان کلام گفتار و در دست بحقیقت شکست داشتی توان
 ناکوینان بقرآن و یسخر و ک . و ایشان سخت می کشند بدان یا تعجب داری که با وجود قدرت
 الهی چرا انکار بهت میکنند و ایشان افسوس می دارند از تعجب تو و از آنکه چرا و ادب
 ایشان است که چون بند دانه شوند بجزئی لایک گویند . یاد کنند از احوال و بدان بند بدین
 غفوت و از آنکه و چه به بینند بجهت که دلیل صدق عقل است چون اشتقاق قصد
 یسخر و ک . یکدیگر را بسخن می خوانند و قالون هدا و کونید یلت این که
 سدید بدین که سخن می گویند . مکرر دویی هویدا را از این است ای چون غیر بر ما و کنا تو را
 و باشیم خاک و عظم ما و استخوانهای گفته فی کشت و پوست را انما یغوون . ای که ما بر
 آنکشته شدگان باشیم و یا انما اوون . و بدان تخمین ما قتل بگو ای محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم نغمه ای بر آنکشته شوید باید مرا و انما اوون و کونید . و حال آنکه شما خوار و باشید
 و هرگاه قیامت بر آید و انما یغوون پس جز این نیست که آن زجر و کونید یک و اندن بود
 یعنی یک نفر که در دینند و از آنکه یسخر و ک . پس اینجا ایشان زناده شده و از قبر برآمده
 می نهند و قالو لایک و کونید ای بر ما هدا و انما اوون . ایست روزی که ما را
 و ده مردان ملائکه که نید آری هدا و انما اوون ایست روزی که ما را و از جدا کردن یکان از زبان
 آنی که گفتم میر . آن روزی را که بودید که شما بآن تکونید . تکذیب میکردید و ما بر
 فیض داشتید بسوا حق بجهت فرمان آمد جلای که انما اوون ایست که جمع کنید بهر آرمید
 انما اوون بخود ستم که ندانید بشرک و اگر و انما اوون و انما اوون ایست که بجهت بجهت بجهت بجهت
 بجهت و انما اوون ایست که بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت
 ستم کارا و انما اوون بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت
 جلیقه قالی و ایا زالی و خمار یا خمار یا احوال ایشان از ملائکه و ملائکه از ملائکه
 در توبت القلوب لویه که یکی از عید الله بکارک قدس می بر میسد که من خیاط و احیای
 برای ظلمه جامه سید و زم ناکاه از احوال ایشان بنا تم این ستم که فرمود که تو از احوال پیشین
 ملک از قالی احوال ظلمه انما اوون که سوزن و رشت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت
 تا نشوی . روزی که از محار ایشان است . و انما اوون که ایشان مشرکان اند و لایک میگویند و انما اوون
 ایشان را و ما کونایق و ک . و انما اوون که بر این که بود که بر پیش میگرد و انما اوون که

[illegible]

[illegible]

لَزْدِش حَقِّهِ حَلَاكِ كَدِیْ مَرُومِ وَاَزِوَا مِیْری وَاَوَلَا نَفْهَ رُکِی وَاکَرِ بَحْشِش
 بِرُورِ کَا مِیْ جُودِی کَمَرِ لَه بِجِ رَهْمُود وَاَزِ فِشْه تَوِکَا حَدَاثِ لَکَتْ مِیْ حَضَرِ مِیْ
 هَرِ اَیْنِ جُودِی اَزِ حَضَرِ شَدِ کَاکِ یَا لَزْدِ دُوزِخِ بَسِ یُودِ بَاخِرِ فِشْکَاکِ کُودِی جَنَانِجَه بُوَا مَرُوشْ
 اَفْکَلِ مِیْ شَیْخِ مِیْ اَیْمَا اَیْتِیْمِ مِیْ کَاکِ مِیْ بَیْشْ مِیْ حَقِّهِ کَمَلِ بُوَا مَرُوشْ وَاَوَلَا مِیْ
 مِیْ لَه مِیْ شَیْخِ اَلْوِیْ مِیْ کَرِ دِشْ مِیْ دِشْ مِیْ دِشْ مِیْ دِشْ مِیْ دِشْ مِیْ دِشْ مِیْ دِشْ مِیْ دِشْ
 کَرِ مِیْ شَدِ کَاکِ کُودِی بِلِ هَرِ کَرِ مِیْ رِیْ وِیْ مِیْ دِشْ مِیْ دِشْ مِیْ دِشْ مِیْ دِشْ مِیْ دِشْ مِیْ دِشْ
 نَظَرِ وَاَوَلَا مِیْ شَدِ کَاکِ حَوَالِ مِیْ شَدِ کَاکِ اَوَرِ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ اَوَرِ شَدِ کَاکِ
 هَمِیْ قَلْبِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ
 اَفْکَلِ رِیْ بَا مِیْ کَرِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ
 بَرِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ
 خَیْرِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ
 اَسْتِ دِرِ وِلَا یَه مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 کَرِ مِیْ شَدِ کَاکِ مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 اَفْکَلِ مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 دِرِ خَیْطِ دِرِ وِیْ مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 قَادِرِ مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 کَلْتِ مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 کَلْتِ مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 حَقِ مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 دِرِ خَیْطِ مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 دِرِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 اَسْتِ مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 سِیَاهِ مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 اَفْکَلِ مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 اَسْتِ مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 اَسْتِ مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 اَسْتِ مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ
 اَسْتِ مِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ Mِیْ شَدِ کَاکِ

که شما را طلب نکنند و آنکه بوشش گوید که شما را چه دقت دارد ترک خوده فیروز را چه بر سر شما دقت
محقق ابراهیم علیه السلام این جواب داد که کفر و لعین است و بجز این و این نخواهم شد امروز
طاهما چه بفرمود و بر حوالی بنان سیکار در بر تلجوت از محرابان کرد چه به بختانه درآمد و برستم آن
اطعمه و قسمت کنیم و نیا جمع ما را غنا کن و از اینجا ما هر بختانه اسمی قالی پیوسته است اصنام
و هیات و اشکال ایشان را مشاهده کنی و میدانی که بعد از تفریح ایشان زبان ملاحت در خواست
و ما را در بوشش ایشان معذرت نخواهد داشت بیت کوی که جز از عاشق و مجنون
نمی داند که معذرتی باشد ابراهیم علیه السلام جواب داد که روزی دیگر بیا و بیار آن وی گفتند
ای ابراهیم بیایا برو و بر قطره قطره غیاث خود را بر سر درنگر بست مگر مستی در سر تا که و ساق
و انصالات و انحرافات ایشان مشاهده کرد و مادر کفای که علم بخود در آن بود نکوست و چون
قوم او را بخود می آورد زیدند هر از علم ایشان بایشان سخن فرمود فقال انی سفیه هستم بی کت
من بهارم یعنی استدلال میکنم بلکه مرا طاعتی خواهد در رفت آن گروه از طاعتی بدیدند
مگر او گفته اند بر سر بیست و یکست از روی کرد ایشان کان از خوف افکطون از امر او متعذر
است کلام برای ایشان سرایت نکرد و چون قوم ابراهیم را گذاشت بصر را رفتند لغت روی به بختانه
نهاد و از آن گفتیم پس بختان بازگشت بسوی بتان ایشان تا تا نواید از آن و خواهی طعم
پیش ایشان نهاده فقال انا کلون بیست از روی استعجالا بخود می این طاهما و چون
جواب نشنید از روی فهم دیگری گفت ما که لا تطوفون چیست شادی که سخن نمیکوید و را
جواب نیدیدید فوالله علیکم پس نهاده آمد بر ایشان و نزد بتان حاضر با او آمد و نزدی
بقوت تمام باید است راست یلیب سر کرد که خود بود و فرموده که قائله لا کبدت اصنامکم انفس
ابراهم علیه السلام بتان را در بار کرد چنانچه در سر را دنیا گذشت و مردمان از عیدگاه به بختان
در آمدند و در حال مشاهده کرد انستند که کار ابراهیم است فاقبالوا الیه و قوت بیست و یک
اورزند بسوی او شتاب میکردند تا او را گرفته نزد خود آوردند و بعد از آنکه بسیار گشتم
از آن بیست گفتار است قال گفت ابراهیم انقل و قوت بیست و یک ایامی بر سید الخ
مخبر شایسته دارست که بوی بدست خود و الله خلقکم و ما تقالون و خدای افرایه است شما
و آنچه شما میکنید بدستهای خود و هر چه بایست دلیل هست بر آنکه افعال بتان که مخلوق حضرت
بود و کار است و چون ابراهیم علیه السلام ایشان را آرام کرد قالوا انقل گفتند نزد و خواص
اگر بیاکنید که بیست ما برای سخن ابراهیم بنایی و از همین بر ساخته آتش در آن زیندل
قالوا انقل بیست و یک در آن آتش سوزان قرار داد و آنکه گفتند که هر خواستند
نزد و آن باین ابراهیم علیه السلام دشمنی و فتنه که او را پس از آنکه گفتند که بیست و یک
ایشان زودتر و حارتر آتش ایشان از بروی گلستان ساختیم و آن بر حالی روشن شد و بحقیقت
او بطلان ایشان واقف و گفت ابراهیم چون آتش سلامت پیرون آمد از آن آتش
بدرستی که من و منهام را از آتش بجا نیاورد و کار من فرمود یعنی بنیامین شام سید بنیامین

[illegible]

بحر ارمود و گویند کشی بود که حاصل قناریه کرد و خلیج فرات بر پشت یکای سفندی بود از کوه بشیر فرود
 آمد بش ابراهیم با استاد و شمر است که چو بل طبع السلام از اسکان فرود آورد و حصه فرایه را توابع
 و صفایان بشیر لایق بسط موافق در تفسیر هر مرد کورست و در کتاب علی بن ابی حمزه و ابی لکیم
 بر ابراهیم ثانی پس از میان بسیناک یعنی استغفر نهان با آن باقی کرد اندام که مردمان میگویند
ساده علی بن ابراهیم سلام بر ابراهیم یا ما سلام میگویم یوی لکاک بحری الحزین
 مجتهدان و دانشمندان میگویند که از آن لغویان **عبد الوهید بن** **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 از کوه و کانه و بشیر نام داشت و مرد داور و اورد بعد از ابراهیم بن یونس و ابی اسحاق نام **عبد الوهید**
 انصاری بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 کاتب و عیال بنی اسرائیل و غیر آن چون ابو عبد الله السلام پیون آوردند و من درین کتاب
 و از فرزندان ایشان بنو کاکست در محل خود با یک و طاعت و ظاهر تفسیر میسر است و شکار
 و نفس خود بکفر و معصیت اشکار است او بعضی از اهل او هر کوی که بنو کاک باشند و هم
 ناگویند که اسم کار و **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 و عارون بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 و باری داور هر دو با قوم ایشان فدا و اهر **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 و **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 علیه **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 بالبعه و ابی که داشتیم این بود که میگویند **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 میگویم سلام بر هر دو **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 میگویم بنو کاک از **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 گویند **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 از **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 از **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 میگوید نام زینبی است از نام و چون بعد از او را بطلب گفتند و بدین اسم شهر خدا انصه
 الیاس گفت یعنی اندک بعد از او **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 ترین از بین کافران خالین مصور است **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 یا **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 حق بجهان الیاس را باطل بطلب فرستاد و ایشان ملک داشتند **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن **عبد الوهید** بن
 بود و در آخر باغی زن خود را پل بند و است شد و الیاس بنی بنی و علی السلام دعا فرود نام سه سال

[illegible]

وکی که ظن و لو حدیث طلبید و از میان قوم بیرون رفت و بعد از ظهر حدیث قوم یونس علیه
السلام بیان نمودند و حدیث مرقع شد و شرح علی السلام ازین حال خبر یافت و او و جاده را بود
که حدیث شما فرمود که این حدیثی از آن بزرگواران است که مردم او را بکتاب نسبت داده اند روی بجانب دروازه
از آن بزرگواران است که حدیثی را در آن کتاب نوشته اند و خود یونس علیه السلام که حدیثی را در آن کتاب نوشته اند
و متاع آورده اند که چون یونس علیه السلام بکنار دریا رسید قوی از آنجا کشتی برآید و آنکه سوار
شدند تا یونس را از آنجا بکشند در آمد چون کشتی میان آب رسید بایستاد ملاحظه کردند
که بنده که میخواستند کشتی است که میبرد و یونس علیه السلام گفت بنده که میخواستند کشتی گفتند
حاشا که اینها با منی سعادتی از او مری و صلاحیت از نیش تو خارج است یونس را گفت که اگر بخیر من
و دایم آن قوم جان بود که بنده که میخواستند در دریا بماند و خداوند کشتی را و آنکه میخواستند
یونس را از آنجا بکشند و سائید و یونس کشتی را میخواستند و فرمود که قهر ز نیم
من است که من قهر زید با اهل کشتی میفرستد و کان من کشتی است و یونس
از قهر برآفتاد که یعنی من با قهر بنام وی بآمد اهل کشتی او را برداشته قصد کرد که بنده را
آفتاد حق بماند و میفرستاد بجهت که در کشتی خود میماند تا پیش کشتی آمد و درین باز کرد و بماند
او را و طرف دیگر بودند ماهی که بماند و یونس در کشتی کشید و خود را در کشتی آفتاد
فانتم لا تؤمنون من فرمود و در کشتی ماهی و هو مملو من و او بماند کشته بود
نفس خود را که از قهر فرمان رسید بدان ماهی من او را طعمه تو ساختا من
چون درون تو از آنکه او سلفه ام باید تو کبیر او را زهر نریز ماهی که آفتاد او را حال
که مادر را با فرزند باشد رعایت بخورد و سر کبیر بر داشته بودند و یونس در درون قفس میزد
تا سه روز یا هفت روز و او را شمع کبیر روز در شکم ماهی بود و آن ماهی هفت در برابر کشت
و حق بماند کشت و یونس او را از آنکه سلفه بود چون آینه تا یونس علیه السلام بخواب و فرآید
بدریا مشاهده کرد و پس من به کبیر حق بماند آفتاد داشت فلو لا انک میگردانست که یونس
کان من المستعین بود از شیخ که یونس در شکم ماهی و میگفت لا اله الا انت بحکمت الهی
گفت من الضالین یا اگر نه انت که مشی از آنکه بشک ماهی روز از گران و غار گران که بماند و در آنک
هر آینه در شکم کبیر فی قبطیه در شکم ماهی را یونس میخواست و قهر زید که برآفتاد
شوند و همان اما بروت فکر پروردگار او رسید و در شکم ماهی را دید و فکرت تا که میزد
بگفتیم او را چنانچه ما میفرماند او را از درون خود بیرون آورد و بگفتند یا فکرت او
بمنه حاسون یعنی ما را چه که در درخت و گیاه و پناه و کوه بنیاد او را در جبین میبختند
و هو سفیر ما و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و بخت بخت طغی از ما مستول شد
و انشیحنا حکیمه و درو بماندیم و زبر ما و شجره من یفطین در خفا از آنکه و نایب که میخواست
او را سار کرد و در زاد السیر فرموده که خاصیت و فی فطین است که میسر کرد آن که در جبین
حق بماند و برآید و فطین بگفت از آنکه زباب و حرارت آفتاب این شد و بگویند و فطین

[illegible]

[illegible]

و بعد صورت اقبال و بعد صافیت او با پیشها و القرائن ذی الذکر و بخت قرآن خلاوند
شری و عظمت و شهرت با شغل بزرگ و ملتجی الیه جواب قسم این که کاره آست که کفار بیدارند
بذل الدین کفر و اهلک انکله نکریدند از و سبای قریش فی عذره در امر کشی آنها از قبول
حق و شقاق در مخالفت خدا و رسول و اهلکنا چندین که هلاک کردیم من قبلهم
پیش از کفار که من قرین از اهل روزگار یعنی ام که شریعت استکبار و شقاق ایشان
فکادوا بیزید الله و لو ان بلایه برداشتند تا کسی که ایشان را بیدار رسد و آن چنین میگویند
و بلیت این حکام رجوع بکفر نکند در معالجه او و در عادت کفار این بود که چون در کار از کار به نیش
راشده می گفتندی مناص مناص یعنی مگر نیا بخت بجهانه خبر میداد که به کام حلول غلاب
در مد مناص مناص خواهند گفت و آنرا جای کفر نخواهد بود و عجب او و شکست دارند کافران
ان جاءهم از الکلام بدیشک منکر روتهم بغيري هم گفته اند پس ایشان یعنی بشری
بعضیت ایشان را از قبل ایشان و قال الکافر ووت و گفتند تا کفر و بیکان هذا ساجد
این منکر جلوس در اینجا از انواع عادات بما می نمایند کذا بسم دروغ و کذب
در عوی نبوت یا ساند قرآن بخدا می چه خبر را بوی که از املعات و می را از تاریکی بصر ایشان نمکند
و چه بصری که آثار شعلات صدی را از ظلمات کذب باز نمکند قطب کشت طالع آفتابی
ایستغنی طالع فروزا درگاه خفاش میگذرد در روی نودنه از شعاع روز روشن روی بکی مستیر
تیرگی شب هنوز از دیده وی دور نه او و نه انکه بعد از اسلام جزو صفی الله صنفها از انرا قریش
از روی اضطراب نزد ابوطالب آمده گفت ای عیسی بنی منی کنز و مهر ما می آمده ایم تا جان ما
وین بر زان خود حکم فرمایید یکایک از سقیای قوم را میفرمایید و درین محذوف و این مجرده
خود را بر ایشان جلوه میداد شک تفرقه در میان جمع ما افکنده است و تری یک آن رسید
که دست نکند از لطایف این تازیانه عاجز اید ابوطالب غضب راضی الله علیه و آله و سلم طلبه گفت
ای محمد قوم تو آمده اند و ایشان را از تو مدعا نیست یکایک طریق لغزای میزد و مدعنا می
ایشان تا مل غایب حضرت فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما از من چه چیز است گفتند دست
از قرض دین ما بدار و سب الله ما کلا ری تا ما این متعرض تو نبایمان تو خشمیم حضرت
فرمود که من هر از شما می طلبم که یک کلمه ما من منتف شوی تا ما مالک عرب شمارا بفرستد و کلام
محمد مکر فرمان بر داری شما بریندند گفتند که ما کلام طلبه است سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که قول الله یلیا را شراف قریش از غضب امراض نموده بایکدیگر گفتند اجعل الله
ایا کما نهد محمد خدایا من الله و اجعل خدای بکانه و یکتا ان هذا النبی عجبا چه رسبی که بکانه
خدای چیز نیست بیک شکست چه بیهوده و شصت بیت که ما را در کار یک شهر که است راست نیت
که یک خدا که محمد میگوید کار او حق تمام سازد و انظر لک الله و انهم و بنیاب رفتند از خاک
ابوطالب بنی کله قوم از جاعت قریش و یک بکر را می گفتند ان امشوا و احضروا که بر روی و شکست
و رزید علیهم السلام بر پیش خدایان خود ان هذا یوم سی که مخالفت محمد صلی

لور از آنکه در اینک بدیشک فرستاد و بدین نوبت او را نشناختند و بولکان طلبیدند و از این نماند
واقع شد و بعضی از آن آوردند و چون تکلیف نمودند و بسبب عرقانده هلاک شدند و قوم از
و کوه و طمر او را طبع السلام و اَصحاب الایک که طاهر ایله شعیب را اولنگ از کربان او کوه
آمد چن بیکار و چنند جنوم قریش برایتان خواهند آن کسل بود هیچ یک از ایشان
آن کذب الرسل مکرانله تکلیف کردند فرستادند و تراخت عقاب پس سر او شد
صوبت من ایشان و ما بنظر هو لا بد و بنظر کلام و انتظار نمی بود این کوه از قوم قیامتی
و احده مکویک هم و کافعه لولیت و هم بدان میروند ما لک از مواقیف و قیامت مران
صحرای صحیح یعنی کسی نرفته که آن را رد کند و باز کرد آن و قالوا ربنا و گفتند معاندان
قریب چون قریب طری و اعزاب او که ایچ بود کل ما بحمل کافطک مشتاقان مدایه
از غلایک محمد سواران و عید میکند باز روی بچیل یان با جمیع احوال ما فادان ککریر قتل
یوم الوصایب یعنی از روزی که استعمال از روی استنسیکند و خاطر خاطر محمد صلی الله
علیه و آله و سلم ملوای شد خجانه فرمود که اصبر علیها یقوت شکایای کن بلیغ میگویند
این حکایت السیف منوخت و از کرمند ناداود و یاد کن بداهه ما لود را طبع السلام که الایک
خداوند قوت در بین یاد حروب یاد حرکت داری و گفته اند در عبادت جهمه شبها بجا آمد
نمیکنند و روزی روزه میداشت و روز افطار میکرد آنرا و آب و درستی که او بار
گفته بود بر آن استخوان کلبه که درستی که ما را که این را که از انا با داود علیه السلام هر که
میخواست میرفتند معه بیخون با او هیچ میکردند و بالعتیق و بالشراف و بهنگام و وقت
بر آمدن افتاب ملک کشی الاسرار بود که هیچ که هفتونگی که به یوسفها پوشید از قدرت
حق بهایه و بعید نیست و هیچ حصار درت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بلی از شواهد
قدرت است بلی از اولیا سنگی را ندان که بیا که قطرات باران آب از او میکید ساعی وقت خود
تامل و فکر است سنگ باوی بعضی آمد که ای ولی خدا جدیدین سال است که خدای مرا از او و از
یات او اشک حیرت می ریزم آن ولی منابت که که خدایا این سنگ را بر من که از دعای او بر
لجابت بیست و مرده امان بدان سنگ رسیدن و بی جمل شدت دیگر بار بدلتان مید و همان
سنگ را دید که از نوبت اول پیشتر میریخت فرمود که ای سنگ چه این شای این کبریا چیست
جواب داد که او بکر بینم از خوف قلیقه و جاء از شادی و سلاست سلا برین درگاه جوکر میستی
کاری بلسخ اسلام قدس بر فرمود که هر که بر دارم خداقم که از حضرت کبریا از آن
بیش از سنگ که پد و مکران تی شخت و و کوه غلبه بر و پندلکان صدات
و الضییر و سحر کرد بر مرد او در خاک محشوره جمع کرد شد از روی صفا نه و بالا
سروی که که او است هر یک از کوهها و در خاک مرد او را مطیع بودند و باز کرد از آن آواز
خدا را ای بنیسم و شدت ما که و حکم کرد بر باد شای و بر بادای مظلومان یا بوزراء
بصحت کنند یا بایناه کردن دست ظلم از رعیت یا بایناه رعب و بیدار دل احای یا بایناه

[illegible]

از حق خود میطلبند الا الذین آمنوا مکرر آنکه گویند اند و عملوا الصالحات و کرده اند
 عملهای ستوده و قلیل شایسته و اندکی اندک ایشان مملکت غریب است چون داود علیه السلام این سخن
 بگفت ایشان برخواستند و از نظر او غایب شدند و داود علیه السلام در تامل افتاد و سخن داود
 و گمان بود داود آنجا افتاد که اکثر مالمندان که در او را بدین حکومت نامشروع کردند او دریافت
 که استغفار کرده پس طلب آمرزش کرد از پروردگار خود و خیر و کثرت و میقتل در روی کعبه
 در سجده گفته بود و انکسب **بسم الله** و باز گفت بخدا ای بجهت تو دایما اعظم و بحمد الله همه
 عزیمت است و میگویند و بتلوات او سجده بآمدند در غان و غیره و از دایما او بوقی بحمد الله
 از عزایم رفت و انامام احمد بن حنبل رحمه الله و از دین دور و ایت است و این سجده ده است
 بقول امام اعظم رحمه الله و در فتوحات مکه این را سجده انا بت گفته فرمود که بقال لها سجده الشکر
 حضرت الا و از آن داود علیه السلام سجده اشکرا ففعلوا له ذلک پس پیام بدیم مردودا
 بخوان و استغفار که بود و ان له عندنا الجزیة و بدین سخن که مراد از آن یک مافوق است بعد از غفران
 و حسن ما بسم الله و بگویند باز گشت در پیش و گفتیم مراد او را باز و در آنجا گفت ای داود
 ما و اگر دانیدیم جنة فی الارض بخیف در روی زمین یعنی خلافت در روی زمین و از این
 یا ما تو خلیفه که پیش از تو بود اما ساختیم فاحکم بین الناس بلیغ پس حکم میان
 مردمان براسی و لا شیء الا بلیغ و بپس روی سخن هوای نفس و از روی بای و از ص
 فیضک پس که او کرد الله هو انوار عن سبیل الله از راه خدای الذین یضنون
 بدهی که آنرا که مرا می شنود و در پی مانتد عن سبیل الله از راه خدای یعنی
 از راهی که بر این حق نصب کرده است هر عذاب شدیدا مرا پناه است عذاب سخت
بما فعلوا بسبب آنکه فرموده کرد و اند و نور انوار **بسم الله** روز شمار و بوی
 آن روزگار و ساخته اند و فرمود این البوک او را که بفرمود شاهجه صعب کاری است و شهر
 یاری که حضرت داود علی نبینا و علیه السلام با کمال درجه نبوت و جلال و تبه رسالت محمد
 اجای جبهه امری مایوس کرد و بطلب با قبل چنین خطابه مخاطب شود که فاحکم بین الناس
 بلطف میان مردمان حکم بوطریق عدالت و بصفت کون و داری بر شیخ عدل و انصاف
 غلی و بای بوجاهه حق نه بطریق باطل و متابعت هوای نفس بر مشایعت مراد خود را غلبه
 مکن که توانی مسکک مرا بجهت مکرر که داند و در سلسله الذهب میفرماید بیست
 فقره قرآن شکر حق فرمود در مقام خطابه داود که توان از خلیفان داری روی خات
 جهات فرستاد و در تادیه حکم از عدل اساس حکم را بی بین الناس هر گواهی عدل
 در ستم است او مقام خلیفگی دور است اگر کرد ستم زد بر ستم حق چون خواهدش خلیفه حق
 و ما خلقت السماء و الارض و یافون ما اسماک و زمین را و ما بینهم باطلا و انچه
 بیان و سمات افرید به میاطل جبهه اینها را بهیت یافون ایدم پاک بوی آنکه استرا کنند
 بدان بوقدرت کامل و حکمت شامل ذلک اگر افرید به اشیا حکمت باشد ظن

الذین کفرُوا کما انما انت که کافر شدند و سرافروشتی به خودند **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا**
 پس وای مرقات را که فکر میکنند و بدین نوع کما بدین **الشارح** از اشرف و بزرگ
 اند که کفار قوی می شوند و گفتند که ما در آخرت بر اینها یا پشت از شما عطا خواهد شد
 این آمد که **أَمْ يَحْجِلُّ الَّذِينَ سَوَّاهُ جَنَانٍ** است که با ما میگردانیم اما آنکه گردیدند و **عَسَاوَا**
 الصلوات و کراهه ستوده که اند در جهنم عطا کالمشربین فی الارض مانند بنهاران
 در زمین بعضی کافران **أَمْ يَحْجِلُّ الْمُتَّقِينَ** ایما میگردانید بر اینها **الْمُتَّقِينَ** مانند
 بنهاران یعنی نیکو دانیان **كِتَابٌ** این کتابست یعنی قرآن **أَتُنْكِرُ** فرستادید
 انرا **الْكِتَابَ الْمُبَارَكَ** بسوی خود دادید و بسیار غیر نیکو کرد و آیا **قَالَ** ناله بشه گفتند در اینجا
 وی و فکر نمایند در معاینه و حقایق آن **وَلْيُنْذَرُوا الْكُفْرَ** و قاتلند بدین خود خدا
 و ندان حقول صافیه و **وَوَحْيًا كَاوُودُ سُلَيْمَانَ** و بنشیند مرد او در سلیمان یعنی فرزندیک
 آن سلیمان است **بِعَزَائِمِهِ** نیکو دانی بود سلیمان را **أَوَابٌ** بدرستی
 که او رجی عکس بود با خدای در حال او رده اند که سلیمان طاعتی و عیال اسلام با کفار
 دشمن و نصیبین کار را کرده و هزار اسب از ایشان گرفت و گویند داود علیه السلام ما
 غلام کرده بود و هزار اسب گرفت و سلیمان علیه السلام آورد و بر هر قدمین سلیمان
 علیه السلام خواست که ایشان را غماش کند بعد از نازد یکم بعضی آنها مشغول شدند و سلیمان
 بپای آن روز مردی که در آخرت روز داشت با نازد و هزار قربان کرد چنانچه حق بجهان میزد
إِنْ عَرَضُ أَكْبَرُ یاد کن حوص کرده شدند بر سلیمان علیه السلام **وَالْقُرْآنُ** با خبر بود
الْحَقَائِقَاتِ اسبان ایفا ده بر سه پای و بر کتاره سم از قایم جهان م این صفت پسندیده
 است در اسب **الْحَقَائِقَاتِ** قیرو و او بظلاله ایشان مشغول شد تا او به او قوت گشت
فَقَالَ هر گشت از **الْحَقَائِقَاتِ** بدرستی که بر گویند بر حب **الْحَقَائِقَاتِ** دوستی مله
 بسیار هی اسبان بخوبی که با نمل مر عن فکر رفت از یاد پروردگار خود یعنی و در که در طرف
 آخر و در داشت **حَقٌّ** و **وَأَكْبَرُ** و **وَأَكْبَرُ** تا وقتی که پوشید شد و آفتاب بر پرده شب و گفت
 اند **هَبْ كَوْهَ سَبْرَتِ** صراط بر زمین **رَدُّهَا عَلَيَّ** باز گردانید اسبان از این من و چون باز
 گزیدند **فَطَفِقَ سَحَابُ السُّبْحِ** بر مر استادی چه سود شمشیر را سودی بسا قیای ایشان
 یعنی چه میگردانند ایشان را **وَأَكْبَرُ** و **وَأَكْبَرُ** و **وَأَكْبَرُ** و **وَأَكْبَرُ** و **وَأَكْبَرُ** و **وَأَكْبَرُ**
 و درون زمان که شت اسب طلال بوده و انرا در راه خدای برای قربان فیه میگردان و بعضی
 از آنها پراشت که مراد از فکر نماز است که از سلیمان بپس مطلق اسبان قوت شد و آفتاب
 عروب که و سلیمان علیه السلام باذن خدا بتعالی سلاطه را که مکل بودند بر آفتاب فرمود که
 ر دو عالمی باز کرد ایند آفتاب را بر این من حق بجهان فرمود تا آفتاب را برگردانیدند و این موضع
 وقت عمر او بود تا وی انرا را کرد و **وَأَكْبَرُ** و **وَأَكْبَرُ** و **وَأَكْبَرُ** و **وَأَكْبَرُ** و **وَأَكْبَرُ**
 در صیبهای خیمه بجهان عروب باز گشت و بجای عصر آمد تا حضرت مرتضی علی رضوانه علیه السلام را از عصر

که از این نزد محمد ناک مشهور است و امام طحاوی رحمه الله در شرح آثار خود آورده که روایت
 این حدیث ثقات اند و از احمد صالح نقل کرده که اهل علم سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ
 این حدیث زیرا که از علامات نبوت است **رما عی** که در تشریف گرفت که میان اقطاب
 بالاکتید از چه مغرب بلوغ است که در حدیث را بر سر که در حوائج جمع دستش در میان
 صریح بیان آورده اند که حضرت و اهل العیال سلیمان را بر سر ازانی فرمود جمیع اهل
 از قوس آنکه اوین چون بد را بر اینها بخواهند تغییر در آورد اجتماع نموده به قتل اتفاق کردند
 سلیمان علیه السلام خبر یافتند و او را به عیال بر او اوضاع و اوقیام نماید و از شر ایشان عین
 قتل آن بر سر خود و او را برود به یقین سلیمان علیه السلام افکند و بدینا بجهت حق سبحانه و تعالی
 و لقد قُتِلَ سُلَيْمَانٌ وَبَنُوهُ بِمَكَّةَ مَا لَمْ يَمُوتُوا وَرَفَعَهُ أَقْلَهُمْ سُلَيْمَانُ رَأً الْقَيْنِ
 علی حقیقتی که انداختیم بر وقت او بر او جسدی روح علیه السلام از این کلام بود تمام
 زنا کاتب بر آنکه بخدای و بر طاعت ظاهر کرد که توکل بر غیر نماید کرد و در لایب که
 سلیمان علیه السلام پادشاه شد به آنکه از غایت همت و بدین روح می نمود و او را بر وقت می نشانند
 تا به آنکه حکم حال می نمود به بر آنکه به محقق و مشهور است که بواسطه ترک آنکه بی انگشتی
 محاکمات و بدست محرمین افتاد و چهل روز بر وقت سلیمان علیه السلام نشست و از آن خاتم
 بدست سلیمان علیه السلام آمد و محاکمات بازگشت و از روی نیاز به اشتغال نموده قال یوسف اغفر لی
 گفت ای سرور کار من بیاورد در آنچه از من صادر شد و حسب یق و یخمس مرا محاکمات
 باد شای که در سر و نشانید **لاخر من یغفر لی** هر یکی را بعد از آن تلخیص یک مجزیه من بود
 از آن سلب توان کرد که در حق محقر جزیه در بر فرمود که مرا ملکی ده تا بیکری حوس و طلب آن کنند
 و در قننه یافتند و در ملک بدان عظمت جز قننه نبوده از قننه این توان بود و در آنک
الوهاب بدین که تو بخشنده و هر چه خواهی و هر چه خواهی بهر که خواهی و هر چه
 و هر چه فرمود که سلیمان علیه السلام با الهام الهی دانسته بود که حضرت به غیر ما صلی الله علیه و سلم
 محاکمات و افتات می نمود و بهر آنکه برین دعا و جاسات نمود و ازینست که صاحب فتوحات
 قدوس می آورده که سلیمان علیه السلام آن بود که مراد ملک بخش که ظیور آن بالله علی کسی را از سر در به بالحق
 حضرت رسالت و صلی الله علیه و سلم آن ملک حاصل بود و جمله در محقق من کورست که حضرت
 رسالت بناه علیه صلوات الله فرمود که حضرت یق ناکاه من در آمد و ظاهر بر من قطع کرد خدای را و تو
 داد و ممکن کرد ایند از قنن را بیکرم و خواستم که به ستونی از ستونهای مسجد بنام تا شاعر و مکرید
 بین آنکه درم دلی سلیمان علیه السلام که و حسبی ملک الایمنی لاجل من بعد یبیا و از کار درم نای
 بهر و و الیله بازگشت **فیخرج الله الریح** پس برآم که با خدایم سلیمان و علیه السلام پادشاهان
 و یزد بخیر با من **رُخاء** می رود و جومات او خرم و خوش حیث اصحاب هر چه قصد کرده به
 و الشیاطین و مکرید بر او را در بران کل **بشاه** هر یکا کنند و در بران برای عازقان سازند
 و خواص و غرض نایند در جومات و یستخرج جوامع کنند و آخرین و دیگر

دست کلاه و لا غنشت ط و حاشا مشهور بودند خود را و جلد ناه صابر پدر سی
 که می یافتیم او بر شکیبایی در لغت بنفیس و مال و ولد و رسید و نعم العبد ط و نیکو بنده
 است ایوب الله اواب **باب** در مرقی که او بر می کشد است بد کاه ما بکلیه خود و ذکر
 عبادنا یاد کن منکات ما را از ترک کنیم ابراهیم خلیل از من را و اشتیاق و بیرونی
 اصحاب را و یقوت **باب** و نیز وی یعقوب را و یقوت ایوبی خداوند است و تمام
 و انصار .. و دید عالم ادعای خوضه و علوم نافعات تغییر کرد بدست آن عمل که اگر
 آن بیا شرف اید می باشد و بد بک آن عاق که افروای میاد بیکان ابصار است یا مراد از اید می
 قوت در طاعت و از امان بصیرت در دین را انا اخلصنا هم پدر سی که مانع اصر که باقی
 این اثر ایحایه بخت که باک از موب معایب یا لغت خالص از لوث شالیه
 که آن ذکر الدار **باب** و یاد کرد شری اخیر است بجه طمع نظر انبیا جز بقوت لقای حضرت
 که با ایت و آن در اخیر می شود و انفس و بد سی که این بهر آن عشتا ما
 تر کما ما لم المصطفین **باب** و انجیل بر کن یک کات و یک کات و ذکر سحر اعلی
 و یاد کن اسما جلیلی را و البسعر و البیع بن الخطوب را که خلیفه الیاس بود علیه السلام
 و باختر خلعت بنو میافت و ذاکر الکفیل و خدا و یا بنی که بشر بن ایف
 بوده و صل بهر و که از قتل میگریخته اند کفیل شاه و در میان فرمود که او دیر ایست
 علیه السلام و بعد از این میبخت شد بقوی از شام و خلیج را و ذاکر الکفیل نام نهاد و بعضی
 او را همان البسع دانند که از الیاس علیه السلام متکفل شد که با مردین قیام نماید و برین تغیر
 عطف او بر البسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف و کل و محمد این نام بر مکان
 بود که من **باب** و از ذکر یک کات حق هذا این خبر انبیا ذکر **باب** سب
 یاد کرد ست فر که محمدی و قوم ثوابان التفتیک و بد سی که مره و کوار از انجیل
 ماب **باب** نیکویی باز گشت و باز گشتی نیکو که ان حضرات عذرت و خانه های اقامت
 مکتبه در حالیکه کشاده باشد **باب** برای ایشان در حالیکه بستانها
 متکفیل و ایشان تکیه زن کات باشند بون تمنا **باب** در آن با غما جلیله
 متنعان برای راحت بدعوت فیها بفراتنه و بنوا خند در آن بستانها بفراتنه کثیر
 میوه بسیار و جدمه و ای طاعت و فغانی تحاب و لعل لعل با شد پس از نظام بنو که میل
 بشتر کنند و شکر **باب** و بد بک خواهند شامید می بسیار و عشتا هم و نزدیک ایشان
 باشند قاصرات الطرب کونا جشام یعنی برای که از خوشتر چشم باز بکوند شکر **باب**
 هر دانه یعنی در ایشان در کیت و گفتند ان عام زمان وشت که من ملوی از و اج باشند محیی
 می و صصال و بعضی بر آنند که مراد از اواب است که هم زمان مساوی باشند در حسن یعنی هم
 بد بکری فضل بنو در آن تا طبع بقاصله کشد و از مفضله شعر نکرده هذا گویند ملائکه
 عشاق را که ایست ما تو خدا و **باب** لغت و طه دله شاه بود بد بک بکرم لعل **باب**

و توستانده از علم خدا و مژگان **السه** و نیت هیچ خدای سزای پرستش را **ألا الله الواحد**
مگر خدای یگانه کذلت او شرک قبول نکند و کثرت را بحدت او راه نباشد **الغفار** و حرکت
که بنای آمان را بخواهن آجال در هر شکند یا شرک متوهم و کثرت یا اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد
در نظر اهل ان معضلات و مشروطیه سازد **نظم** خورشید و در جهان فلک است و بعد نشیروم
این و آن برداشت که شمس چرخ فلک ندارد و زوال و ازل و بعد تمام **رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَفَرَأَيْتُمْ**
اَلَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اِلهَةً وَلَهُمْ مِثْلُ عَرْشِ رَبِّكَ اَلَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اِلهَةً خداوندی که
بود در جواب کردن امر زکری که کمال ندارد از امر زید که **قُلْ هُوَ يَكُولُ لَكُمْ** بشما و نمید
کردم از عفت روز قیامت **بِئْسَ حُطَمَاءُ** خبیث بزرگ **اَلَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اِلهَةً** شما از آن روی
که آتش کاینده از غایت غفلت یا بیعت من شبانی بزرگ دارد شما از آن اعراض می نمایم اخبر
در ترکیب که اگر من بی خودی و وحی من نیلید مآکان **فِي مَنْ جِهَةٍ** یزیدی را هیچ دانشی با **اَلْمَلَاَئِكَةِ**
اَلْاَعْيُنِ بگروه بروی چه مآکان **اَلَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اِلهَةً** آگاه که گفت و شنود میکردند در شان
آدم علیه السلام لعل فیها الایة من بیوت مریدان از روشن نیت که قصه ملائکه و آدم بیان میکنم
و وحی که در کتب متقدمه مذکور است در مطالع کتبی و به علم از امتیازات **بِوَحْيِ رَبِّهِ** وحی
کرد و میشود بر وی **اَلَا اَنَّا مَلَكًا اَنْزَلْنَاهُ مِنْ رَبِّكَ** که من نازل شدم **فِي مِثْلِهِ** هم گشاهام اشک
یا هر یک که ام موجب حلا بر **اَلَّذِیْ قَالَ رَبِّکَ** یادکن چون گفت بروی کار و نازل شد که
مرو شکار که **اِنِّیْ خَلَقْتُ** که من آفریدم **اَم بَشَرًا مِّنْ جَانِبٍ** آدم را از آن مراد آدم
است علی نبینا و علی السلام **فَاِذَا مَوْثِقُ** پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را خوب
نیکو بچهارم و **وَلَمَّا قَبِلْهُ** و چون روح خود حقی بجان روح را مشرف و مسکون
سلخت بشری اضافت جهت طهارت و نظافت او ملخص معنی است که چون روح بقلب و در آن
و نه آن که در **فَقَالَ اَلَا اَنَّا جَدِیْسٌ** بر وی دراضیت برای وی بعبودیتان از جهت بیخود و فکر
او **فَجَعَلْنَا لَكَ** پس بجهت که ندان فرشتگان **اَلَهُمَّ اَلْحَقُّ** همه ایشان بقام را کرد
بجمله فتح روح در **اَلَا اَبْلِسُ** مگر ابلیس که بجهت **اَلَا اَسْتَكْبَرُ** بزرگ داشت خود را
و قوام یزد و کان **مِنَ الْكَافِرِیْنَ** و گشت بدان فامر مانی از ناگور و یکا **قَالَ اَبْلِسُ** گفت
حق بجان ای ابلیس **مَا مَنَعَكَ** چه چیز باز داشت ترا **اَنْ تَسْجُدَ** از آنکه بجهت کفر **مَا خَلَقْتُ**
را از چیزی که یا تو را **اِمْرًا** بد و مستنود کردی برای تحقیق اضافت خلقت آدم
استدفع بجهت بعضی من نفس خود او را آفریدم **فِي قَوْسٍ** در قوس طاهر در آن را آورده که ذکر میکند
تجلیات مرزی قدرت در آفرینش آدم و در بعضی قاسیر آمده که مراد این قدرت و بدیعت
است و در فقهات فرموده که قدرت و قوت شامل است همه موجودات را بر این قلوب آدم را
هم شرفی قایت نفوذ جلال است از آنکه در پی می معنی باشد که دلالت کند بر شرفی از **عَلَيْهِ السَّلَام**
پس هر نسبتی تعزیر و تشبیه که آدم جامع هر دو صفت حساب می نماید و در بعضی لغات میگوید
که **اَلْمُسْتَقَرُّ** لطف و تهرت بجهت روح و صفت بر جمیع صفات **اَللّٰهُ** از آن که هیچ صفی نیست

که از لطیف و قهرناک باشد و بعضی جلایات و برخی حجابات که اسم ربک ذی الجلال والا کرام
و هیچ مخلوقی نباشد که مظهری باین در وصف نباشد چنانکه ملک ظلم لطیف و شیطان مظهر
قهر و اجبه مظهر تجلی صفین و بیرون جامعیت و قابلیت میبود نیز داشته و درین معنی گفته اند
نظم آمدن این جمله که و لی: عجز او ایندی که در جلی: گشتند آدم جلای این مرآت:
شد بیان ذات و بجهل صفات: مظهری که کتب و طبع: سرفات و صفات زوابع: القصر
حق جهان را ابلیس گفت چرا بجهل نکردهی مخلوق بیدین مرا است که بخت ایام که در پی
استحقاق آنکه آفرینش من العالیوت با صفتی از یونان که استغای حقوق دارند ابلیس شق ثانی
لخبر کرد: قالاً خیر منة گفت من بهتر از آن مخلوق پس چه حیثیت را بیان میکنند که
خلفش می باشد و بی مرآت از آتش و نور لطافت و نورانیت است و خالفت من طبع
و با فزونی او را از کل که در و کثافت و ظلمت است و درین فاس خطاک و شمه از آن در سور
لعل که نشسته در کشف الاسرار آورده که آتش بیب فرومات و خاک و سیل و صلیت از آتش گستن ابد
و از خاک پس من آدم که از خاک بود بدینست تلخعت نور احیاء یافت ابلیس که آتش بود یکست تا با من
قابط منماد بود گفت روزی شوی با سلطان العارین و از آن سرگشت هر بودی که من خاک
پس یک بنودی او برین باتک بروی که اگر خاک بنودی آتش عطف افروخته شدی و سوره پشما
و آب دیدن عاظم تلک می که خاک بنودی بوی مهرازی که شنیدی و آشنای قریب ازین که بودی ربای
ای خاک به خوش طبعیت قابل داری که کلهای لطیفست که در کل داری: در مخزن کت کن
هر گز که بود: تسلیم تو کرده اند و در داری: قال گفت من تعالی را ابلیس بعین را بعد
از عوی غیوریت که فخر بر من بود و از بهشت یا از آسمان یا از صحرای ملائکه
فانک که خیر بودی پس بگو که تو را از رحمت و در شده از تیر کرامت و ان علیک
لعنتم و بگو که بخت و ملک و خشم من از تو بزرگتر است و تو را از قیامت یعنی
روزی جزا قال رب فانظر فی کتب ابلیس که ازین کار من من مرا عبادت ده جو بر اندی
از تو بزرگتر است تو را روزی که بر این گفته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود شریف مرک
بخشد قال فانک من المظدرین گفت خدای بد رسی که تو از ملک داده شده
از تو مر الو قتل الملوذ: تا روزی که وقت معلوم است یعنی زمان نفی که هر کسی میوند قال
فبعد از یک گفت ابلیس که نالیده و قهر تو و گویند که هر وجه که توافر اغویتم اجنعت
هر آینه مرا که دافرا و لادم را هم ایشان را عبادک و منهم المخلصین و مکر جنان تو از ایشان
بالکده شدگان از الوات شرک و عصیان قال گفت خدای فاحق پس براسی
و در منی از منیت و الخف افول و در دست راست میگوید لاملان جوه هر آینه
بر منم روزی که از تو من بنگار منهم اجنعت و چون از آنکه بی روح تو میکتد از آسمان
و دیوان جانشان فلان بگوای عین صولاند علیه و السلام ما اسألک علیه من الجن فخواهر
بر تبلیغ و جوادای رسالت چه مژدی و ما اسألک و فیتم من المکرر فی من از خلق کنان

[illegible]

وَأَنَّ خَلْقَ الْوَيْدِ بِرَدِّ مَسْمُومَاتٍ يَدْعُوهُ فَرَسُو شَرَّ كُنْدِ الْفَسَحِ فِي رَاكِبٍ بُوْدِ مَعْقُولِ خُذْلِ بَرَا الْمِيَلِ
مَنْ قَبْلُ كَلْبُفٍ وَدَفْعِ بَشَرٍ نَفْتٍ وَجَعَلَ يَكُونُ أَشْدَّ كَا وَكَرْدَانِ بَرَايِ خُذْلِ هَتَانِ
يَعْنِي بِنَا شَرِكِ وَيَسَارِ بَدِ عِبَادَةِ كَيْضَلٍ عَنْ سَيْلِهِ نَلَا كُودَانِ زَوَلِ خُذْلِ اسْلَامِ
قَتْلُ بَكَايِ عِدِ صَلَوَاتِهِ عَلَيْهِ وَالْوَسْمُ مَرَا فَرَا كَا مَعْقُولِ كَا قَلِيلًا بِخُودِ اَوَا شَرِكِ مَكُونِ اَنَدِ
دِرْدِ يَا مَرَقْدِيدِ اسْتِ عِيَانِ مَعْقُولِ بَعْدِ مَعْقُولِ اَشْتَقَالِ كُنْ لَرَا كُودَانِ اَصْحَابِ الشَّرِّ وَدَرْ بِي
كَ فَوَازِ اَهْلِ دُورِ بَرِي وَنَدِيمِ دِيَا دِ جَنِبِ شَدَتْ حَذَابِ دُورِ مَرِ بَغَايَتِ مَحْقَرِ سَتِ بِنِ سِفَرِ مَارِدِ
كَ اِيَا اِيَحْيِيكَ كَا فَرِ بَرِ سَتِ اَمِنْ هُوَ قَانَتْ يَا اَلْكَبِي اَوْ فَرَا مَكِ بَرِ دَارِ سَتِ جَوْنِ صَدِيقِ وَفَارُوقِ
يَا عَمَارِ يَا سَلْعَانِ يَا جِدَالِ مَعْقُولِ مَعْقُولِ اَلْعَنِمِ لَجِيوِي وَاشْرَاكَتِ كِي ذِي التَّوْبِ بِنِ رِضْوَانِ عِنْدِ
وِي مَرَقْدِيدِ سَتِ قَانَتْ يَعْنِي سَتِ دِيَا دِ جَنِبِ بِنْدِي وَوَاظِبِ اسْتِ بَرِ مَرَامِ سَرَا فَرَا كِي اَنَا اَلْكَبِيلِ
دِرْ سَاعَتِ هَيَا شَبِ سَا جِدَا فَوَيْتَا عِيَانِ كُنْدِ مَعْقُولِ اَوَا اسْتِ دِرْ مَرَامِ جِدَا اَلْخُذْلِ عِيَانِ
اَنَ حَذَابِ اَلْكَسَرِ وَيَكُونُ جَوَا وَاَمِيدِ مِيلَادِ رَحْمَةِ رَمِيْلِهِ بِخَشْنِ اَوْ كَا خُودِ رَا سِفَرِ
بَا وَجُودِ بِيَا رِي وَالتَّزَامِ طَرِيفِ مَحَادِثِ مَرْدُودِ مِيَا نِ خُونِ وَرَجَا يَعْنِي نَهَايِ كَرْدِ كَعْبِ خُوفِ
طُوقِ مِيَكُنْدِ وَسَاعَتِ سَوِي عَمَارِ سِرْمِ غَايِدِ وَرِغَا اِيَا جَزِيدِ دُورِ اَقْبَالِ دِرْ هَوَايِ كَالِ
طَرِ اَنِ تَوَا نَدِ خُودِ كَا لُورِ ذَنْ خُوفِ اَلْوَمِ وَرَجَا وَهَ اَعْتَدَ لَا قَطْعِ كَرْدِ طَرِ طَاعَتِ
اَنَ هَبْتِ لِي مَبَاشِ وَرَمَدِ كَارِ وَفِيضِ رَحْمَتِ دِلِ بَرِ مَدَانِ كَلْبِ قِيَانِ نُو كَا قَهْرِ اَوَسْتِ
بِرِوَنِ اَرِ قِيَا سَ بَاشِ مِي خُودِ كَا لُطْفِ اسْتِ اَفْزُونِ اَنَ شَرِ قَتْلُ بَكَايِ عِدِ صَلَوَاتِهِ عَلَيْهِ
وَالْوَسْمُ هَلْ يَكُونُ اِيَا بَرِ اِيَا شَدِ اَلَّذِي يَكُونُ اَنَا كَا دَانْدِ عَالِمِ قَوِي حِيدِ رَا جَوْنِ
اَوَا بِ فَضَائِلِ اَلَّذِي يَكُونُ اَنَا كَا دَانْدِ عَالِمِ قَوِي حِيدِ رَا جَوْنِ اَوَا بِ فَضَائِلِ اَلَّذِي يَكُونُ
جَزْئِي نَفْتِ كُنْدِ اَنَ مَشُونِ بِلَايِلِ قَدَرِ مَن اَوَا اَلْكَابِ خُذْلِ اَوَا بِنْدَانِ خُودِ هَا
خَالِصِ اَنَ كُوِي قُلْ اِيَا عَمَارِ اَلَّذِي اَهُوَ بَكَايِ مَن كَلَمِ مَن اَنَا كَا كُوِي اِيَا اَنَقْوَارِ رَحْمَتِ
بِرِ سِيدِ اَزِ رِي كَا خُودِ وِي مَرِ مَرِ وَاَعْلَا تَقْوِي اَنَ كَا بَسَطَا مَتِ اسْتِ وَاحْتِلَابِ اَنَ عَصِيْبِ
اَلَّذِي نَفْتِ اَحْسَنُوا مَرَا اَنَا كَا نِي كُوِي كَرْدِ نَا بَلَقَتَا كَا مَشَاهِدِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً مَرِ مَن
دِ نِيَا خُودِ نِي كُوِي رَا خُودِ كَا مَشَاهِدِ اَنَا اَنَا اَنَا كَا اَحْسَانِ نَهْدِ اَنَا اَلْقَرَامِ طَاعَتِ دِرْ نِيَا
بَا دَانِ بَكُوِي اَنَ مَحْسَنَاتِ وَعَانِيَتِ يَا اَنَا نَا كَا مَتَصِفِ شَدَنْ اِيَا خَلْقِ مَرِ دِلِ اسْتِ وَنَا كُوِي
وَنِيَا جِبِلِ دِرِ مَن جِهَاتِ اَنَا نَا كَا عِبَادَتِ طَرِيفِ مَشَاهِدِ اَنَا نَا حَسَنَاتِ دِرِ مَن دِيَا كَا شَهُورِ
اَنَا لَرِ جِبِلَاتِ مَحَالِ وَجُونِ قَبْلِ بَعْضِ طَرِ اِنِ اَبَدِ مَرِ شَانِ مَحَا جَرَانِ حَبَشَةِ اسْتِ جَوْنِ جَلْفِ
بِنِ اِيَا طَالِبِ وَاصْحَابِ اَوَا رِي اَنَا مَن مَرِ اَحْسَانِ اِيَا جَرِ قَسِيرِ كَرْدِ اَنَا رَا حَتِ اسْتِ اَنَا اَعْدَا وَبَنَاتِ
اَنَا اِيَا اَشْيَا اَنَا اَرْضِ اَللّٰهُ وَاسْعَا وَزِي مَن خُذْلِ مَرِ اِيَا جَرِ كَشَادِ مَاتِ مَرِ كِي اَكَا اَرَادِ مَحْمَدِ
اَلْفَايُوفِ جَزْئِي نَفْتِ كَرْدِ مَرِ دَانِ مَرِ شُونِ اَلصَّابِرُونَ صَرِ كُنْدِ كَلَمِ مَرِ مَحَارِقِ اَوَا طَانِ
يَا بَكُوِي عَزِيزِ يَا بَرِ شَفْتِ عِبَادَاتِ يَا مَرِ خَلِ اِيَا تِ اَنَا مَحْسَنَاتِ مَرِ مَرِ اِيَا مَرِ خُودِ وَاِيَا شَهَا
بَعْضِ مَرِ مَرِ كَرْدِ مَرِ اِيَا اِيَا وَحَا بِ حَتَابِ اَنَا اَحْلَا مَرِ اَنَا حَاجِزِ بَا شَدِ وَفَرِ مَحَارِ هَتِ كَا رَوِ مَرِ قِيَا

۱۵۲
 بد گفتن حایر از اجزای حاکم آنست بر روی ایشان می نیفتد و نه درونی و صدق
 غایت ملک بر ایشان قور برین مرد های ایشان را پس حایر بر ایشان بدرجه رسد
 که اهل عاقبت که در دنیا می رستند مبتلا بودند باشند و قنایان که کاشکی که اجساد ایشان را در قدر
 باره با من سلطنت بودند و نامی با امر و نه با اهل بلاد در یک سبک آمدند و نظر تو بین بر روی
 منور و بخت که کافران و بخت آن بخت یکسان که هر که از اینها هم بیشتر لطف بارش داد
 مرهم بخت شد آورد اند که کار که حضرت پیر اصلو الله علیه و آله وسلم گفتند تو لجه بران میدان
 که احداث کنی و بی و آیینی را که مخالف روشن است از هر یک در ملت چند و بسیار و سادات
 قوم خود همه عبادت لات و عزیزی میکردند تو بین هم و کیش درای و یا سادات آمد که فلان را
 امیر است بگو بدی که من مامور شد ام آن اهل را که بگو برستم خدا و اهل عاقبت که این
 پاک گفته برای اوین و از شرک یعنی هر چه بایم و دایه بتوحید و امر و نه شده ام
 ران اکون بگو بایم اول المسلمین اول کردن نهادن ازین است زیرا که سر پشرو
 ایشان در دنیا و آخرت فلان را که بگو بدی که من مامور شد ام آن اهل را که بگو برستم خدا و اهل عاقبت که این
 اگر چه شوم در بر روی خود و شرک آدم و من تعلیم عذاب بود عذاب روزی که
 و مراست اهل او و بیار است اهل او فلان اهل را که بگو بدی که من مامور شد ام آن اهل را که بگو برستم خدا و اهل عاقبت که این
 پاک گفته برای اوین و از شرک یعنی هر چه بایم و دایه بتوحید و امر و نه شده ام
 پس بر سید شالینر خلیفه بجز خدای امر تعلیم دات و متخیر بر خدای و حرمان ایشان
 و باین لیس منسوخ شده آورد اند که شرکان بعد از حایر این لجه گفتند ای محمد صلی الله علیه
 و آله وسلم زبان کردی در مخالفت دین بدعت خود ابو مایه ناز شد که فلان اهل را که بگو برستم خدا و اهل عاقبت که این
 بدی که زبان کاران الکریم خسرنا امانت که زبان کردند انفسهم من نفسهای خود که گمراه
 شدند و اهل خود و در میان خود يوم القيامة روز قیامت که از ایشان جدا ماندند
 این عباس بن علی علیه السلام عتیما فرموده که حد بجان بر روی هر انسانی من علی و اهل در بهشت افروزد پس هر که
 فرمان بر خدای هر رسول او را بهشت درازند و من و اهل او بد و دهند و هر که نافرمانی کنند
 او را بد و نزع شوند و اهل و من و اهل او بد و دهند و هر که نافرمانی کنند
 و در من و اهل او بد و دهند و هر که نافرمانی کنند او را بد و دهند و هر که نافرمانی کنند
 از اهل و وقت بوشید غافل که من و اهل او بد و دهند و هر که نافرمانی کنند او را بد و دهند و هر که نافرمانی کنند
 ظلمت من النار سایه بانها از آتش من تحتهم ظلمت و از زبان ایشان یقن سایه بانهاست
 جمیع دیگر را که در دهر زیر تر از ایشان اند و مقدر است که در که زیر تر از هم منافقان راست و افغان
 مرا که کافران اند و مراد از ظلمت فراش و مبادات و ذکر ظلمت بطریق مزاجه باشد در صراط
 در لک ان عذاب که مذکور شد یخوف الله عباد که میقت ساقط خدای بدان بدت که
 خود را قایل چونند از چنان که ایشان را بدت مبتلا که اهل حاکم یا بگوید و انقوت ای بگو
 من پس بر سید ازین یعنی متعین شوی و سادات منم و از اینها که در زمان جاهلیت جوی

یوحنا نیت کلا فخر که نه جوت سلیمان فارسی و ابو زهرا عیون بدین عربین نوقل رضی الله عنهم
و حق تعالی در شان ایشان فرمود **وَالَّذِينَ احْبَبُوا لِنَظَائِرِهِمْ** و آن کسانیکه بوی هم که و سبک
سوی هم رفتند از شیطانات و تباها بگفتند یعنی هر چه بدون خدای بپشتند ایشان بوطرف شدند
اَنْ يُعْبُدُوْهَا آن الله بپرستند و آنرا **اَوْ اَللّٰهُ** و آنرا گشتند بفرمان خدای بقا
و هر که دل خود بوی آید **لَهُ الشُّرْكُ** مراد ایشانست نه مدید نیابز آن ملائکه بوقت
سوت و در صحنه جعفریت کناهان و جنت با و مان و در آسباب نزل آورده که چون صدقیت
رضی الله عنهم بد و لد قصد بقصد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم سرفراز شدند بشنیدن
از شرف مبلغم جوت عتقان و طهر و نزهت و سعادت و صلح و جلدی زلف و عباد الرحمن جود
رضی الله عنهم با و ملاقات کرده از حقیقت اسلام او استفسار نمودند و این صحنه ای که او فرمود را بعد
صدق استقام نموده سلطان شدند و هر باره ایشان نازل که **فَبَشِّرْ عِبَادِي** پس بفرموده
بَنِي كَانِ مَرَاتِلَ الْبَنِي آنکه **يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ** چه شنیدند گفتار او بیکر و این رضی الله عنهم **فَبَشِّرْ**
اَحْسَنَ پس بپروچی نماید **يَكُونُ رَامِي** از احسن **يَكُونُ بَعْدَ قَوْلِ** او حسین بوده
و گفته اند استقام قول و انجام احسن آن صریح باشد و مراد از قول قرآنت و احسن او محکم است
دوین منوع و جنت دوزخ و نصرت و در احقاق آورده که در قرآن مطابق احدا و مباح اولیات
ایشان متابع احسن می نمایند که مثلا طریقه صریح است علی بنی و طایفه السلام دوزخ میرت فرمود
و علی بنی را در باب گفتار مراد او و اهل ملک است و احسن هر اسلام باشد و اشهر است که مراد
از قول متعانت که در مجلس و محافل گردد اهل متابعت احسن از ائمه میگویند در امثال امیر
که خدما صفا و ماکر بیت **قَوْلُ كَسْرٍ** چون بشنوی در روی نامر کون تمام ، صاف برادر و در روی
رهاکن و السلام و در بعضی لطافت فرمود که قول امر است از سخن خدای و ملک و ایشان و شیطا
و نفس اما انسان حق و باطل و یک و یک گویند و شیطا که مخاصی خویش و نفس با و زوهار مزحیبت
ملک بطاعت دعوت غایب و حضرت حق بخود خوانند که و بتسلیله تنبیل از این نیکان خلص
افانند که احسن اقول را که خطاب رب الارباب است و از زبان رسول صلی الله علیه و آله وسلم استقام
نموده اند این روی کند او **يَكُنْ** آن کوه که متابع متعانت میگویند **الَّذِينَ هَدَىٰ لَهُمُ اللّٰهُ**
ایشانند که راه نمود خدای ایشانرا بمنزل مقصود و اولی **هَدَىٰ** و آن کوه ایشانند او **اَوَّلُ**
الْاَكْبَابِ خداوند آن جناب صانع از خواص او حام و غایب از دعوی حاداف **اَمْرٌ حَسَنٌ**
عَلَيْهِ اما انسانی که واجب شد **كَلِمَةُ الْعَدَابِ** که موعید که مغرب بحداب چون الامان
و هوای النار و الا با ای باشد چون کسی که واجب شد باشد بر او این کلمه افانند **اَيَا وَايَ مُحَمَّدٍ**
شَقِيقُ میوهائی از آنکه بد و زنج باشد یعنی با صفتی این که او را من به سازی
و از حداب باز جانانی ملک است در آنکال بدست تو لیت که در درختان باز جانانی ابر عباس
رضی الله عنهما فرموده که مراد از درختان ابولک است و بر او عتبه **الَّذِينَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ** لیکن
آنکه بر سپاه اند از حداب بروردگان خویش و با جان و طاعت متصف شدند **هَسْبُكَ** مراد ایشان

[illegible]

از آن مصلحتی بر نمی آید و در این تناقض اختلاف نیست ^{مشا} ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
یعنی مخالفت بر هر دو حالت چون امر و نفی و وعد و وعید و ذکر و نکر و حجاب و عفت و بی عفت
و عین و کافر و تقی و غیره ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
و استیجاب و نهی ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
میشود و اگر چه میگوید جلوه ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
درست و صفت خطایی و امام قشیری قدس سره فرموده که در هر دو حالت علی و یسین میشود
از این روایتی که گفتند از آنکه و اگر چه یا آثار قبض و بسط دست خدا یا سبب استنار و ظلمت و کشند
الامر را و نیز که نقشه صفت متدیان در دست و تلقین جلوه هر دو و یسین است و نیز که آن لطف
الله در کتاب که قرأت هدای الله راه نموده است و بعضی از شایعین میگویند
از خدای عزوجل ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
که از خدای عزوجل در این صلات است ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
که از هر دو مصلحتی در این است ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
و شدت عذاب بعضی زمانه ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
و در راحت طاعت و در سبب از کفر و نیکوکاری که در این است ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
و است و در هر دو مصلحتی در این است ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
فکسبون ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
که از این کتاب که در این است ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
و این کتاب که در این است ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
و وقوع نداشتند ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
نخیرة الدنيا ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
عذاب سزای دیگر ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
منقطع خواهد بود ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
باز خواهند و ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
الکفران ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
بندگروند ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
طاعت عین ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
و هر چه با سزا شود ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
لغافهم ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
الله ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
مردی که در این است ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}
شیرکانه ^ی ^ن ^{دو} ^{بار} ^و ^{دو} ^{سور} ^{که} ^{در}

از و راضی نباشند و رجالاً سگوار و خیر و مردی باز منته و مسلم شده از انباده مردی
یعنی غلامی که او را یکس خواب باشد و کپی و نماز است نکند و هر آینه این بند بکلی خود متوج
خداست مؤلفه شاه و راضی شود و انان ساکن بشود و مثلاً آیا ساری باشد این دو بنده ان
رویکه مانند کائن و بیشک نباشد یکی به فتاح مؤلفه در زمانه باشد و هماره و ناراضی و دیگر
از تقاضا و شکر ماله بود و خداوند از خوشی او مثل شکر است که دل خود را به عبادت حرکت از بهر
خود متصرف ساخته شود و بهر پیشان خاطر است تا بی موجد است که در بند و دوست ندارد و بی
خدا و او بهر دل و سینه ندارد مصراع بکلی سینه کن چون کدیل طری کفشد الله
ستایشها می خواند و الله خداوندی شریک ندارد بل اکثر هر که ایمان دارد یک بیشتر و
نبیند اند سالت او را طری اطلاق آورده اند که انان بگفتند نترسید در سینه اللّٰه چشم میدارید
که محمد بیرون و از و باندر چه حق بجای فرموده که انان که بکلی که نای محمد صلی الله علیه و سلم
سینه شده و خواجه شد و الله شریک نیست و بدین که شکر و کائنات الله بهر خود میرند
بسی انتظار اینان که دیگر با الله از یک خود این نیستند و بی نهایت نور که بیست و
که شایسته سنان که کافران یوم القیمه روز رخصت عذرا که نترسد و یک از و کار خود
تخصیص است خصوصیت کینه در اسرار و بی نهایت و کائنات و کائنات و کائنات
علم است که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه کنند در فضیله ای یومی و هر کس بحق خود رسد الحمد
الثانی من اجزاء الثلاثین اربع و عشرون کس اظهر من کس است سگوار تر من کذاب ان کوی
در روح که علی الله و کذاب ما لقرنی بی خدای و نور این زن و فرقه و شریک نیست دهد و هر کس
محض راست را که قرآن شرا از جبار که چون بیاید و بگوید و گفته اند مراد از صدقات یعنی بهر اید
الله علیه و آله و سلم چون بیاید بکتاب گفتند الیس فی جحیم آیه است یعنی هست در جحیم شوی
لذک فرین من منزل و مقام مرا که و بکائنات را و الله یایا بالصدق و انما آمد بمحض راست
و صدق قریب و انکه است شمر آنرا از کتاب هم المنقوش و ایضا اند و بی کائنات آنکه در جحیم
است که قرآن باور و صدق محمد علیه و آله و سلم ضد بین خود و بیرون فطیه قهر و کوی بند
جایی بی غیرت و صدق ابوبکر صدیق رضی الله عنه و در شکیان از جاحل رضی الله عنه حق میگردد که صدق
علی است رضی الله عنه و گفته اند هم منان صدق الله ما یستأوی من ارباب انان لغیر خرمند
و قتا کنند از نعمت و کرامت عزند که هم از یک بود و کار ایشان در کج جز او الخیرین
است با داری شکی کاران یعنی حق صدق حق تعالی را با داری میداد لیکن الله عظم
طعنه که خدای تو من عدا ایشان اسواء الذی همالک بدین لغیر که باشند و کلام از این صبر
بالت است یعنی حکماء که از صبر شد غیر از او شید عاوی و یحیی هم و با داری عهد اینان را
با خیر الذی کانوا یعملون و یقولون لغیر و نیکو عمل میکردند کائنات و گفته اند احسن
احوال ایشان بعد از داده و دهند و نزد بانی حلهای ایشان ابدان دست و طافرا باند الیس الله
بکفر عبادک آیات خدا کفایت گفته باشد خود یعنی محمد را صلی الله علیه و آله و سلم معنی است که کائنات

[illegible]

نفس حیانت و نفس نوبی اما نفس حیانت مفارقت میکند از وی نزدیک مرک و بزوال او نفس نوبی
نیز زایل میگردد و نفس نوبی مفارقت میکند از وی بوقت خواب و بزوال او نفس حیانت و زوال آن می نماید و در
احقار و از این جهت هر چه در دنیا نقل میکنند که حرف بهانه جمع میکنند میان ارواح اجسام و اموات بلیکند
آنها را بر ایشان میدهند و قیاس میکنند بر آنکه برنگاه میدارند در عالم نفس را که قبل از مرگ
تحتی علیها الموت فضا که است بدو مرکب را و بر سر آن آخری و میفرستد دیگر نفوس را که از
زندان نیست باطلات ایشان را که از اجرام است و قیاس نماید بر آنکه برنگاه میدارند در عالم نفس را که قبل از مرگ
جهنم بر نفس آن مساک و ارسال مرغوس است که در هر چه که باشد یا شد آن فی ذلک
بلکه سنجیده تر و نفوس و نگاه داشتن و باید آن فرستادن که لا اله الا الله هر اینه جلالتها
بر کمال قدرت و نشانهات بر ای حشر و بعث که میفرستد و بر ای که در هر چه که تفکر کنند
در اهرامات که مشاهد فوت و لیا که مسائل معقوله است و در هر چه که در کورست که ای فرزند
اد و جنانچه خواب میروی و جنانچه دارد می شوی بر آنکه خفته شوی و کافران درین قلیل چه
نمایند امر آنکه در یک فکر که من رؤیت الله تعالی بمن خدای شفیعان که ایشان را از خدا
در حق است کنند و اولی که اولی با شفاعت کنند و اگر چه باشند که بهر کوهی که بگویند شیئا
مالک نشود چیزی بر از شفاعت یعنی نتوانند و لا یعرفون و لا ینصرون و لا ینفون و لا ینفون
خود را بهر شفاعت میکنند بر خدا و است و حال آنکه ایشان از قدرت و عظمی بهر قول دیگر
الشفاعه بیننا و بکرم خدا بر است شفاعت هر یکی حکم آن نزد اوست و بعد شوی و کسی
شفاعت بکنند که ملک السموات و الارض را و است باد شایع اما آنها و زمینها را که از حق و جود
بر سویی و باز که اینها شفاعت در روز قیامت و اذا ذکر الله حسرت و جود یاد کرد شود خدا
یکتا نیست ذکر الله ایشان جنانچه گوید لا اله الا الله استقامت بر او است قدرت کرد قلوب
الذین دلای آنها که از نور نور و نور دیگر و دیگر و اگر ذکر الله من نور نور
وجود یاد کرد شود اما که معبودان ایشان اند بمن خدای از هر یک شرف و است اما ایشان
قانونی و فرحناک شوند بجهت قلوب و شوی از حق مشغولی بیاطل اما که معبودان بر عکس نیست
از خدا شادمان و دیگر با سویی ضلکین است و با عی نامت شوم دل از قریح زن شود
قال زاقبال تو فرخنده شود و غیر قریحها بعضی این ممکن خاطر بهر از طهر بر کنند شود
قل الله سمع بگو یا خدا یا قاطع السموات و الارض ایما فریشت اسماها و زمینها را امر الغیب
والشها که دانسته نموده و اشکالات است و تفکر تو که که بهر عبادک میان
بنده خود و حق و قفا که نورانی و جلال و است در این هست که در اختلاف میکند در این
و توان که این ظاهر و اگر باشد اما من که گفته اند ما فی الارض جزیقا الله در زمین است از
مالهای همان و مثله مع و است اما در همه ماها با آنکه و باید هر اینه قدر دهند این یعنی
فلا تفتننا خود را از حق و من حق العذاب از شدت عذاب نور القیمة روزی که حق و بد الله
رس الله و ظاهر شود در اینها از خدای ما که نورانی و جلال و است اما بنده که بداشتند

انذوق لاسر ايامك

و از حد برده آید لا تقطوا من رحمته الله و میباید مشهور از بخشش خدای این آیه امیدوار
تر می باشد در قرآن در خبر آمده است که دوست بخدا را م کرد نیاید و ما فهمیده ایم که بعضی این
آیه را با آنکه دنیا و هر چه در دنیا باشد با شرف و بخت در میان ما می شود و بعضی الله عزوجل می کند
که بعضی در آن حدیث که بعضی از آن در دنیا و بعضی از آن در آخرت و بعضی از آن در دنیا و بعضی از آن در آخرت
نویسد که بعضی از آن در دنیا و بعضی از آن در آخرت و بعضی از آن در دنیا و بعضی از آن در آخرت
در این است اول این خطاب که فرمود یا عبادی و گفت یا ایها العصاة دوم رفت در عتاب که گفت
اسمرا انکنتا اخطا اسم بنده است بر اسباب که فرمود لا تقطوا من رحمته الله در مقامات و فرمود که
لا تقطوا فی است و هر چه است به آن از آن نمی فرموده لازم است از آن باز آید که پس تقطوا فی
و چه روانیت مصداق و میباید مشهور که نا امید می کرد است الله بدست می کشد
یغفر الذنوب جمیعاً میامزد گناهان همان اگر چه بسیار است و غیر شرک که مطلقاً از دنیا
منور بعضی را گویند که غفران ذنوب شرط بتوبه و این قبل خلاف ظاهر است و در بعضی از
خود از اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنه که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت
ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و لا یغفر الذنوب جمیعاً بدست می کشد الله هو الغفور اوست
از تمام گناهان الرحمن ● مهربان به بندگان حقانیت این آیه و بجهت تاکید است
در جملہ التفسیر سیوطی است تحریر یافته و پاره ای بقار عاتک جرم و حصیلت و شریعت را تحت
جزی برین دار الشفا حاصل شود و شکر امانت و تقصیر و هر از از طرف جنات جزیه این
آیه میسر نگردد نظیر مدار می رود که قیامت را به بین لا تقطوا من رحمته الله و توفیر می
که نویسد میسری نه من لظن و عتاب جنت دار است بدین معنی میسری و ارم بهشت از آن
میباید و از او امید به ستان از او و انکسب و ویز کردید بطاعت و عبادت و از او
الک ربکم باقی کار خویش و استرگو الی میگویند فیله مروا بالظلال و یروا
در توحید من فعل ان یا ایها العذاب پیش از آنکه باید شما عذاب که انکسب و است ● پس
یاری داد و شود یعنی همگی در دفع عذاب شما انصرت مدد و انکسب و است ما انزل و یروا
غایب دیگرین از چیز تر که در شده شده است الی حکم من ربکم بشما انکسب و است
یعنی منیت و استابت کنید نه منیت و انکسب و است و انکسب و است و انکسب و است و انکسب و است
پیش از آنکه باید شما العذاب بعثه عذاب تا که انکسب و است و منیت و است و انکسب و است
و منکسب و است و انکسب و است و انکسب و است و انکسب و است و انکسب و است و انکسب و است
پیش از آنکه باید نفسی یا احسن علی ما و کنت ای دشمنانی من و انکسب و است و انکسب و است
انکسب و است و انکسب و است و انکسب و است و انکسب و است و انکسب و است و انکسب و است
و منکسب و است و انکسب و است و انکسب و است و انکسب و است و انکسب و است و انکسب و است
الذهب انکسب و است و انکسب و است و انکسب و است و انکسب و است و انکسب و است و انکسب و است
غفلت می دارد با در آید که در جوان خدای سالهاست بحکم حصیلت مرا می هر چه شرف

در تفسیر سیوطی

سال یا چند ساله کرده از خبر و شرطش افتاد « یک بیک پیش خیم او دارند » احتکار و وی را اولاد
یکدم از آن کشند والا « یک و احسرا و او ایلا » حسرت ازینکه او برادر خود « و آن زمان حشر
ندارد شود » او قول آن الله عز و جل « یا ایها الذین آمنوا اذبحوا الذین هم منکم مشرکین »
هر آنچه میبودم از بر من آن و غیره و معصیت آوردن می شدیم او قول است « یا ایها الذین آمنوا
حزین نری العذاب » آن حکم که به بیند خدا را معاینه « ان لی کثرة ایما شکیب و یدی
عزیزان کشم دنیا فاکون من الخاسرین » تا بروم و انما انان فکر کاران و فرمان برداران
من این و کینه را که مرا از خود ند و اگر نه متوجه بودی می بیند مکی یعنی تو از شکر کردی ند
قد جاک الایمانی بدین که آمدن بوائهائی کتاب من که قرآن قد دیت بها من قد میب
کدی بد و از یاد من غری و انک کبرت و فکر کردی و سر کشیدی از ایمان بدان و کنت
من الکافرین » و ویدی آن که روایت کرده و یوم الیموم و بعد از تغییر تنگی
الذین کذبوا یعنی انان که دروغ گفتند علی الله بر خدای تعالی خدا را بر لغاف و ند
و شرک است که ند و جوهم مسوده و بیهای ایمان بگرد شده پیش از دخول بدین نوع و آن
حالت دو جنبه است که بعد از این بیهای ایمان بگرد شده پیش از دخول بدین نوع و آن
الحق کبرین » مقام و جای آن که مرتکبان و کردن کشتن از فرمان خدای و رسول برود
و یحیی الله و بر هاند خدای از جهنم الذین ابقوا انافل بر هر یک که اند از ترک بر معا
ذاتهم در سکار به ایمان یعنی با ایمان خلاص و فلاح را ایمان و احسانت لا یعمم السوء
نوسد متباین از جهنم و مکر و حیل و لا یخرجون و ذابیان اند و مکرین شوند الله
خالق کل شیء خدای آفریننده همه چیز است و هو علی کل شیء وکیل » و او همه چیز را
خداوند است و تصرف در آن و قایل حفظ آن له تعالید السموات و الارض مراد است کلیه حای
خزاین آسمان و زمین چنانچه ماکس طور حال و وسعی اوست و غیر از انصرف در آن ممکن چه
مخالفه در سطح در خیزین است و هر یک که مخالف آن بدست اوست و در خیزیت که در
النورین یعنی از حضرت رات صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که تفسیر مقابل السموات و الارض
کدام است آنحضرت فرمود که تفسیر این است که لا اله الا الله و الله اکبر و بحمد الله و استغفر الله و لا حول
ولا قوة الا بالله عز و جل و لا حول و لا قوة الا بالله عز و جل و لا حول و لا قوة الا بالله عز و جل
این کلمات مخالف جهت انسان و زمین است هر یک که فکر کند بخود فیوض آن سخنان پرسد و نگفته
اند سخن را احسان و انان است و سخن زمین یکا مکرر با این سخن قیادت فقر و است هر که خواهد
با و نه قس است و هر سخن را با نیت بر یابد و الذین کفروا و انکم نکوبون فایا اب
الگو بشارت خدای یعنی دلیل قدرت و آیات کتاب و اولیای هر لغا و روک انکه
ایمان و انکار است و نه که مرجع ایشان در حق است و الله که کلام از پیش حضرت رات صلی الله علیه
و آله و سلم بدین آیه می بیند که خدا خف بجان خود و قل افغیر الله بکرم الا بشاک آیا غیر خدا را
نام و نه احسان بفرمان که بر سرش که بود ازین و وای ایها العاجلون » ای نادانان

[illegible]

[illegible]

او زند و قتل و گفته شود بعضی از این که با من است که بگوید که من از این عالم است و من از این عالم است
 مرخص از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 که این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 همان است که من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 در خروج ستایش بود غیر تو کسی هر جا که ثنایت قرار گیرد و پس از آنکه در این عالم است
 اولت از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 علیه السلام و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 حصص از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 و حواصی از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 حواصی از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 عیاس از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 عنهم و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است

حروف مقطعه بقول بعضی از علمای ما که هر چه است که در این عالم است و من از این عالم است
 تغییر میکنند بعضی از علمای ما که هر چه است که در این عالم است و من از این عالم است
 بکلیت از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 قسم که من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 بر من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 که من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 سخت عورت کسی که من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 لا اله الا هو و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 هر چه من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 خدای بعل از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 بر این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 بدید در میان ایشان و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 خواهد کشید که من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 مرا و از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 این قوم و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 این قوم و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 بدید در میان ایشان و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است
 تا از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است و من از این عالم است

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible]

حکم نمیکند ایشان را بیخیزی زیرا که اگر جلدند ایشان را در قدرت بر وقت نیست و اگر حیوان اند مخلوق
و مسلک را تو حکم و فرمان نیست از آنکه **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** خداوند بخشنده و مهربان است
شما را که کشتار میکنید میان کفار ایشان و اگر کسی در زمین از ایشان آید و سر بر زمین نهد
مهرگان ملک در زمین برای تجارت قیصر و کیف کان پس فایز کنند که جلودر بود عاقبة الدین کانوا
سرانجام کار نهاده من تبارک و تعالی پس از ایشان از اهل ملک یب چون عادی و بود و ارباب
من تبارک و تعالی در میان سحر و جادو و شیطانت کانوا هم بودند و پشیدان آمدند و شیطنت و سخت
تر از آنکه از جهت یقین و قنای یی و قدرت و ممکن و آثار فی الارض و بیشتر از جهت خدایا
ایشان در زمین در میان ایشان چون قلهای بلند و چشمه های بزرگ فاخته هوانه بدو تر میهن
پس بگرفت ایشان را خدای و حقیر کرد پس کاهان ایشان بقی کفر و تکیب و مکان کان هم
و بود مرایشان را ترس از الله از عذاب من و اب **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** کافران کذب از اهل ایشان در آن
این گرفتار یافتند کانت تا یخسب سبب نمود که آمدند بدیشان **رَسَالَتُهُم بِالْبَيِّنَاتِ** بفرمان
ایشان بجهت های روشن و حویدا مکن و فاخته هوانه پس کافر شدند بدان و انکار کردند
مرا از این سبب که خدای ایشان را و عاقبت کردند **لَهُ قُرْآنٌ** بدرستی که خدای تواناست
و ممکن در هر چه خواهد شد **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** عفت حقیرت بر اهل شرک و لغت ارسلا
موسی و دیگرانی که مافوق این موسی علیه السلام با آیتها بجزات مکه تسع الهات بود
وَسُلْطَانٌ مُّبِينٌ و جوی حویدا گفته اند مراد حصان و فرزند او دیگر جهت تقظیم و تعظیم
است و الهات دعوت بود و سلطان مبین بجز او و عفت دعوت و عفت من است بر او و الهات
فرعون پس فرعون که اعظم مخالف مصر بود و موسی را بدست نمیکرد و هاتان و هاتان
که و فرعون بود و قارون و قارون که مغرب و مشرق بود و ایشان را بجز دعوت نبود اظهار
بجز فرعون ایشان تکیب و انکار کردند **فَقَالَ سَاحِرٌ** پس گفت و بگوید دست که کار
عادت بجایه نماید از روی صدر **كُذِّبَ** دروغ گوی از آنکه میگوید که خدا هست و من و موسی
او نیز **فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ** پس چون آمدند بدیشان بفرمانست و در دست من خدایا از زمین
قَالُوا أَكُتِّبُ لَكُمُ الْبَيِّنَاتُ أَيْتَاءُ الَّذِينَ آمَنُوا پس از آنکه آنرا که گویدند با موسی علیه
السلام فرمودان قبل از ولادت موسی فرزندان یواس را بیل را میکشند و بعد از ولادت
او دست باز داشتند و نه چون موسی علیه السلام پیامد و موسی بدست کرد باز امر فرعون
گفتند بر سر یواس را بیل را بختار یب تلهای ایشان بشکند و موسی را یاری ندانند و انتحار
نساء **هَمْ** و نه که بکار یب و حقان ایشان را فاخته هوانه قبط کنند ایشان این کس که کردند
وَمَا كُنَّا لِنَكْفُرَ بِهِ و نیست مکر و انکار و کان نسبت انبیاء و مومنان **الْأَنْفِضَالِ** مکر
در پیوسته و پیوسته بخت از پیش فرود و بال او یک ایشان باز کرد پس فرعون در باره موسی با خور
خود مشاورت کرد و گفتند او را چه باید گفت گفتند میباید که او بفرماید با ناسد هر گشت خود و از آن
خطاب بنورسد یا اگر مردم گویند فرعون با او عارضه شوند فرعون این سخن متبویا افتاد و بیل

که بهرست از قتل او و سید اما نمود قوم اظهار نمود کرد و قال فرعون ذر فرعون و گفت فرعون
 بکار این مرا تا بخاری اقل موسی بکشم می و یذع ریه و کو بخانه خدای خود را قتل
 از ویان داد ای احافیه بدستی که من او می تو من آن یبدل دینک که اذاکا او متغیر
 سازد کسر شمار او از عبادت من از دار اوان قیظ هر باکلا اذاکا اگر بد بسبب دعوت او
 فی الارض انفسا که در زمین مصر میامد و فرعون را چه حفظ و ضم یا و کسها و غضب و
 بخوابد بجهت نوبی ظاهر گرداند شما فساد را بجهت چون قلعان بکار شوند یا شما حوب بگفت
 و قال موسی و گفت موسی قوم خود را چون این خبر بری رسید در این عذت
 بدستی که من پناه گرفته بر فی و بر یک که پیرو کار من و پیرو کار شما من کل شکرت
 از شما هر که در کشی بسبب تعظیم لا یومر من یومر لیساب و میگوید و در روز شمار فرعون
 نام نبرد و میخیزد که که شامل او را عیان درگاه او بود و چون خبر قتل موسی علیه السلام بگفت
 دوستان اند و حکایت و دشمنان شادمان گشتند و قال رجل من قوم فرعون و گفت مردی که بودند
 من آل فرعون انی بیک فرعون و انی او که بودند خود را گفت اند که صد سال بود که ایمان
 داشت و چه نوشید چون خبر قتل فرعون بری شنید و گفت انفسا که رجا که میگوید
 مدی را ان یقول ربی الله بر ای که میگوید او را که من خداست و قد جاءه انباءات و حال
 آنکه او در مات بشما عجزات و روشن و استدلالات هو یما و من ربی که از روزگار شما
 و ان یک کار دیا و گدا و باشد در روح کی فطیر کن به پس بر باشد و وبال دروغ کی چه
 او را کلاک سازد و ان یک صا و او که باشد راست کوی یقین که برسد بشما بعضی
 الذی یومر که بعضی از این شمار و که میباید بعضی میگوید عذاب دنیا و آخرت بشما
 خواهد رسید پس اگر صفاست بعضی از آن میگوید عذاب دنیا باشد عذاب بشما رسد ان الله
 لا یفری فی بدهستی که خدای راه نمیخیزد یعنی قوی و راه یافتی میباید من هو یفری
 کسی که از احد در کند و ان است در یخنی خون که دکان بکنا که کذاب دروغ گویند
 است دروغی به خدای با تو و ای که و من او که الملك الیوم و من عمارت باد شاه
 امروز ظاهر من فی الارض دره الی که غالب اید بی بی اسرائیل و بر نواز ایشاک در من مصر
 فن یصروا بر کیت کیاری دهد ما و حایت کنند من تا بر الله از عذاب خدایم
 ان جاءنا اگر باید ما بر قصد می میکنیم دوست او باز دارای قال فرعون و گفت
 فرعون من و ان از قتل موسی یقین میکرد و جمع دیگر را که نزدی حاضر بودند مکار و کرا مانی
 نفوذ در شمار میگویند چه پیغمبر بشما نمود راه صواب در کشف او دیک بود صلاحی در امت
 و ما اهدیکم الا سبیل الذی شرب و فی فایو شمارا مکر راه راستی خبری که این میگویند
 بلا اعتنا نمود دیگر راه حق مجتهد در حرکت امک و بحر ایمان جوشتنه ان اعان کرده بخوف
 قوم اشتغال نمود چنانچه حق همانند میفرماید و قال الذی امن و گفت آنکس که ایمان آورده بود
 با تو چرا ای لغاف علی که ای که و من بدستی که من پیغمبرم و شما بجهت کذاب موسی و فرعون

بی خبری با طاعت در طریف حرم بلذایمانه و بی شید از فرعون

مثل یوم الاحزاب لا خلاف روز لشکر کافران را بر سر کوفتند و در روز هلاک ایشان است که
 قتل می کنند و تاراج قوم نوح مانند کوه نوح علیه السلام که طوفان هلاک گشتند
 و عراد و کوه حاکم را در صحرای کشتند و شود و قوم خود را کبک بجهت خود و الدین
 من بعد هم و مانند طوفان از ایشان بودند چون اهل موافق که شهر ایشان را در روزی گشت
 و چون اصحاب لیل که بعد از آن نماندند و ما الله بربکم و نیست عذبت که خواهد
 ظالمین را عذاب **باب** ستم برین کلمات خود یعنی ایشان را بیکانه عذاب کنند و این ستم
 ظالمین تا معذب نشوید و یا فرماید و ای کوه بدرستی که من اخاف علیکم
 به ترسم بر شما یوم انشاء الله عذاب روزی که خوانند یعنی روز قیامت که بعضی بعضی
 می خوانند با متغانه و هیچکس نداند کسی نمی رسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندانند می کنند
 جلیقه در احوال گشت یا بعد از دوزخ موت می کنند که یا اهل الدین خلود و لا موت یا اهل
 النار خلود و لا موت یا در آن روز مادی ندانند که فلان نیکبختی شد که هرگز بدبخت نشود
 و فلان بدبختی تا ابد نیکبختی نیابد و یوم ترون ملوک کافه روزی که بر کرد اینک شوید
 از وقف حلب و بر ویل باز گشتگان از الجاسوس و دوزخ مالکون الله من احصی نباشند
 شمار از عذاب خدای هر کجا اهل آن که توان در بنای کوفت و من یصلب الله و هر کجا
 خدای فرو گذارد در صحن گشت خالک برست عذاب پس نیست ملوک را غایت که بجز
 برادر ساند و لقد جاءک یوسف و یوسفی که آمد بشمار یوسف بن یعقوب علیه السلام
 من قبل پیش از منی علیه السلام و انبیا است بختی های همدیگر گفته اند فرمود موسی
 همان فرعون زناک یوسف بود و یوسف اب قیمتی او که بر بردار زنا کرد اینک و فرعون
 روی او را آورد و چون یوسف علیه السلام در گشت و فرعون از دین بر گشت و بان مان موسی علیه
 السلام عمر رفت پس بر من گفت که یوسف علیه السلام پیش ازین آمد بشمار یوسف بن یعقوب
 که لیلی فرس بود و شهادت طفل بر وی داده و یوسف بن یعقوب گفته اند فرمود موسی او را و فرعون یوسف بود
 و خدای یوسف بن یوسف بن یعقوب علیه السلام بر سالت یوسف بن سالت و پست سال
 در میان ایشان بود و معجزات بدیشان می نمود و بدو نکر و بداند پس موسی از فرعون از آن خبر
 داد که یوسف شما آمد و از آن بختی شک بر من بود و دیدم که انما جاءکم به از لجنه
 او و بود پنهان از من و من حق اذ احاک قلتم تا کاه که گشت گفتند ان یبعث الله به
 بخواند آمد از من بر آنکه قول او بر من زدیم که ان یبعث الله به حنین خدای راه سلفه در
 بولای طغیان من هو شرقی هر که او را زحمت بخواهد گشت است در کار و مر تا می شک
 در آنکه در لجنه بجهت ثابت شود پس در صفت اهل اسرا و اسیر می گردید و الدین یجاد و ان
 انقلب جلال می کنند یا انوار فی آیات الله در ابطال اینها خدای و فرمود آن بجز سلطان اینهم
 پس بخت و بر جای بدیشان آمد باشد که یوسف عذرا الله و زکات جلال ایشان از رحمت
 بعضی از دینک یوسف عذرا الدین است و از آنکه او را یوسف خدای بخت دشمن می دارد

جذاب است از او من نیز دامن آنند که در کتاب طبع الله عجیب و غریب نهاد خدای عزوجل قلب
متشکک بر هر دل شخص متکبر که سرکش از فرمان بر داری جبریل خیر که
کود را از بکر از او بر داند و از آن بر داند بر داند مواظب خود را در بکر مشغول گزیند و قال
فرعون و کنت فرعون یا هامان این بی صفا ای هامان بگو برای ما بنایی را فرشته لعنی
الکتاب شاید من بوسه در راه را راهی آسایش آسایش در راهی آسایش آسایش
از اسماعیل با سلمی فاعلم ان الله مرسلی بوسیله و موعود بعقی بنکم بوسی خدای موسی با شرف
کردم با حال او و انی اظنه کاذبا و بدست من که من بگویم موسی را دروغ دروغی و صالت
یادگار او را خدای هست که از او بکار آسایش است پس از ساختن بنا کردند و موسی علیه السلام
بنالید و می آمد که اند و حکیم شود و بدین کنه با وجود کم بر حق بچانه او را بعد از تمام خراب
که ایند بچانه در سوره قصص گذشت و کذا لک و هذان رتین لفرعون آرایش داده شد
برای فرعون سن مکرله بدی کردار او و صد غیر الشیل و باز داشته شد از راه راست و طرف
صواب و ما لک فرعون و بنود مکر فرعون در ساختن صرح و قلیس بقوم او آنچه بپای
مکر در تلبه و نیسی و مال الذي امن و کنت اقلیو که در وایع و بدیعنی خربیل مباحثه
اشعوف ای قوم پیروی کنید مرا اهدکم فاعلم ان الله مرسلی بوسیله و موعود بعقی بنکم بوسی خدای موسی با شرف
و هدایت یا قوم یا کروه میراثا حله الحیره الدین است از این نیست که این زندگانه دنیا بفرموده داری
است که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش و آبادی که فو صبی در نور دنیا و نامه معاشرت را بر
ابطال در کشند قطعه صراط باغ که بر تارک و خوش و بخت و مباحثه غره
که بر خدایان زیاده دارد و زمان و محبت با دلت و دیار و هر کسی بگوید که بختی بخواه
گذارد و ان کفر و بدیعنی که برای دیگر و اگر از ان گذارد او است سرایان که او را
زوال و لذت و انتقام منور است من عمل بینه هر که کند که در دین فایز و لا شکرها پس
با دامن داده شود مکرمانند او این حکم عدل الهی است و من عمل صراطا و هر که کند که در
شایسته من ذکر او انی انزلت یا مومنین و حال آنکه او من باشد حاصل
در توبه حل یافت قاولیک ای کوه شایسته که از ان کون لکنه در آورده شوند بخت
و حضور و ان بصیرت معلوم بخواند یعنی بخت در آید بر زقون و نهها و در به
داده شوند در آن آفر که با کون و مطامع ازین و شایسته خوش گذار و غیر بپایب و نهها
بعیض نماید از هر یک بسیاری از ان زیاده و این از روی فصل فاستنا هیات الخیر و
از هفتاد خیر و هر که در آن کایان آورده و زبان سلامت بکشد اندک چشم نداری که از بر عشق فرعون
روی عبادت در بگری می ای خدای من که از ان گذار از روی غیب تا شاید از خواب خفت بیدار
و نصیحتی که در حیل نموده پس گفت یا قوم مرا ای ای که از ان گذار و ای کوه من این چیست
که مرا رسید و چونست که من بخواند قهار اسیوی و راهی یافت از ان گذار خدای با ایمان بد و مناهیت
بپدر و نیکو نیتی الی انبار و شما می خوانید مرا بوسی حکم که بران سترجانش شوم

بعضی عبادت فرعون تذکره **لا اله الا الله** بخوانند مرا بدین خود تا کافر قوم بخدای
و انشکبید و برای آنکه شکایت کردی بوی مالک **لا اله الا الله** این چه بزرگه نیست مرا برایت
او دانش مرا از فیض تو معلوم است یعنی خیر از وی بخدای تو پیدا فرمودی و بگویند و شکایت
سازم و آنرا ذکر کنی **انقریز العنقار** و حال آنکه من بخوانم شمارا بخدای تو که غالب است بر بعضی
بر قند نیب شکایت آن مرزبان و محو کشته گناه مومنان **لا خیر الا فی الله** هر آینه آنکه تو را بخدای
شما بخوانند مرا بسوی او بفرستند او را **لشک دعوته** نیست ملودا بصورتی که بایست رسید
یعنی سخن او پیروز است و اختیار وی نماند **فی الدنیا** درین سراپا و **لا فی الاخره** و نه در آن
سرای دیگر **وان دعا الی الله** و بپرستی که باز گفت ما هم بسوی خدایت و ما را جز او نخواهد داد
وان الشرف فی و بپرستی که کزاف کاران و انچه بیرون شکاک در ضلالت و طغیان
هر اصحاب الدار **اینان** اند ملازمان آتش و نزع باز فرج و نیات و بر احوال فسادید
کردند و قصد قتل او نمودند و گفت **فستکبرون** پس بر روی یاد خدایت کرد بعضی
وقت معاینه عذاب یادید شمارا **ما قولکم** راستی را بگوئید **ما قولکم** و **ما قولکم** و **ما قولکم**
و باز میگردم کار خود را بخدای و بر توکل بکنم **فاما از شر شما** که اخطارد **ان الله بصیر** و **الاعمال**
بیتجرب خدای بینات معلوم میکند کار خود آورده اند که فرعون بفرمود تا بر او بکشند و او که بخت
روی بکوه نهاد و بفار شغول شد و بخت بخت را بر آید و بخت ناکام و بی برآمدن از باستانی
که ندانند و بخت تو بعضی بر روی بوی رسید در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد
تا او را بیاورند و سیاست کنند ایشان بوی رسید تا و کار وی و بکامیابی سیام شاهد کرد بر تپیدن
و فرود آمدن صورت حل باز گفتند **همایان** است که تا آن سخن فاش نکرد و حق سبحانه را از حال
خبر پلچر میدهند که **فوقله الله** پس کاه داشت او را خدای **ما مکروا** از پند
لجند اندیشیدند در باره وی و عاقبت **بالفرعون** و فرود گفت بگو دستان فرعون که بقصد
او رفت بودند **سوء العذاب** بدی عذاب که قتل است و بعضی بر آنند که مراد **بالفرعون**
همه طغیانند و سوء العذاب غرق شدن ایشان است و بعضی گفته اند که سوء العذاب آتش است
که بدلیل آن آورده که **اکثر** فلان گفت که فرعون را سوء العذاب یعنی آتش **بفرعون** عرض
کرده میشوند **علیهما** بر آتش و نزع **عذاب** و **عذاب** با مداد و شمشیر و در جهنم المعاینه
فرمود که جای بودن ایشان را در نزع مبدیان می نمایند و این مسعود در صفی الله حده فرموده
که ارواح فرعونان در درون مرغان سیاحت و هیچ علم آتش را بر ایشان مریضی که کتد تا قیامت
و **یوم تقوم الساعة** و در روزی که قیامت و ارواح ایشان به ابدان باز آید **فرعون**
ایشان را گویند **ارحلوا الی فرعون** در ایام آسمان فرعون **اشک العذاب** در سخت
ترین عذاب است و حصن یقین همزه و کسر خا میخواند یعنی خدای امر کند ملائکه را
که در آن روز فرج نیانرا بعذاب سخت تر از آنچه در آن بودند و از **تجارجون فی النار** و **یوم کن جوف**
پکار و هاضمه کنند و در نزع مبدیان **بیتول الضعفاء** پس گویند بجانان و بر زبان فر

[illegible]

واقع شده باشد از ترک او بیرون در وسط آورده که مقصود از این امر آنست تا حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله وسلم عقید نماید خدا را با استغفار جهت منزل درجه و قیامتی شود بعد از او رسالت
او را حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم روزی هفتاد بار یا بیشتر استغفار میفرموده اند و در
تبیان فرموده که معنی یستانت که امر از حق طلبی است که است و یا حضرت عیسی علیه و آله نظر
کریام بکتابی از تلوینی «حرفی در تلوینی ما بگوئی» یعنی که بعد از خواجی ما شایان حالت بر کتابی ما
نزد یک خدا کنی شفاعت نما و این احوالی از شفاعت و «و تخرجکم من النار» و تخرج کوی بتیست
بروز نکار خود را با عیسی و این کار بشکاه و با ملا و عیسی بگو بگو و بحمد او برده اند
که کار در باب بحث و قرآن مجید میگردان که قرآن محض خدایست و بعضی محلات بحث معانه
این فرست که کان الله یجاردون فی آیات الله چه هستی که آنکه جدل کنند در بطلان آیات
خدا و در دفع آن که شوند بغیر سلطان الله به جهلی که آیه باشد ایشان از آسمان بادیلی
که دارند باشند از ادله عقلی فی فضل و جرم نیستند و سیاهی ایشان را که کبر مکرر است
از محض حر و ابدت سر و به حکومت و خطی میگویم که هر که ما حضرت با ایشان نیستند ایشان
در مقام بدان که است و الله میباید که بخدای از ایشان است که هو الشیخ الکبیر و بدین
که او حق است مافعال ایشان را بیانات با افعال ایشان خلق السموات و الارض هر این
افزون آسمان و زمین اکثر من خلق الله پس بزرگتر است خود شما از فریدن آدمیان پس اگر قادر باشد
بفرمودن ارض و سما و وجود عظمت و بسطت آن بولای اصلی و ماده هر این قادر باشد بر خلق
انسان تا بنیان اصلی و ماده و لکن اکثر الناس لا یعلمون و لکن بیشتر از مردم مان نمیدانند
که این فریدن از خدای است قول بعضی از مفسران آنست که جدل کنند یهود بودند که حضرت
پس بر اصلی او علیه و آله وسلم گفتند که تو صاحب مانیستی باک او بریست بر هیچ داورت یعنی
دیگر که سلطنت او بر زمین و آسمان و بی بیای بالی روان باشد و با دشمنان باز کرد و او امیتی
است از ایشان خدای تعالی حق سبحانه این اید نازل که باینده که آنکه منازعت میکند در باب دیال
و او را اید الله چه دانند هر چه ای ایشان که بریت یعنی هر ای حکومت و سلطنت که باینده نخواهند
برید هر قریب که بخدای از شرف منزه و بال و دیگر میگفتند جند او اعظم است از همه آدمیان
حق تعالی فرموده که فریدن ارض و سما از فریدن او بزرگتر است و بیشتر مردم مان نمیدانند که دیال
یک است از عقلیات من بیاید دانست که او آید است از آدمیان دیگر بقدر بلند می و جبهه بزرگتر
و یک چشم است و ظهور او یکی از علامات قیامت خواهد بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اعلا اب
ظهور وی پست کرده است که مردم همه سال بغیر از ظهور وی بغلط و غلامتلاشند و سال اول
آسمان ظنیه از لایحه با روی باز کرد و زمین از لایحه روی بیدای ظنیه که در هر سال دوم و ثلث
باز کرد و در هر سال سوم از آسمان باران آید و از زمین گیاه بیرون آید پس حال خروج نماید
و با وی عصر و نوب بسیار باشد و بشر خلق ثابت وی کنند لا من عصر الله و با وی به خستی
و در نوب باشد و در آن در که محض شوند بصورت آدمیان پس کوی که بید اگر بید و ملامت توانمند

کذا و غیره بر روی است من کنی که اری فی الحال در بون بصورتها و این وی محکم شوند و لولر گویند
 ای فرزندان من با بعضی که که از یکدکارت انقضای شهرهای که در آنکه و من بدینکه ملایکه انوار با سالی
 کنند و چون کارم منان بکنک ایند حق مجاد و تقالی علیه را صلوات الله و سلامه علیه از احسان
 فرو فرستند و اهل انکند و لشکر او که اغلب یهود باشد بقایه ستا صلا کردند و شکر
 از تو و لهی علیه السلام در سوره زخرفه که خواهد شد انشاء الله العزیز و مکیستوی
 الاخی و البخت نیز و مساوی نیستند نابینا و بینایی قافل و عاقل و جاهل و عالم
 و البخت است و عاقل الصلوات و یک ساله نداشتند انکند و دیده اند و حملای شایسته کرده
 و البختی و در یک کار یعنی کافر بود آنست که چنانچه اهی و بهر مساوی نیستند در دین من
 و کافر سلوی نداشتند و ز غیبات یکی سالن در جات و یکی منیم در کات و لایا شاک کرد و ک
 اندکی بیند چه پند برید و چون ثابت شد که محکم و سی برای نیستند در انوار و عقاب
 و در یادار تکلیف است آنه در حقایق برای لایست از سرای دیگر که در آن با داش و بند و آن در قیامت
 خواهد بود ان الساعه لایست بل سرقی که ساعت قیامت هر آینه است لایست ینجا تک نیست
 در آمد بجه غلام سلوی آن و عله داند و و کون انکند انرا س لا یوشک و لیکن بهتر آدمیان
 نمکروند بقیامت و قدسین نمکند از قصور نظر و الفت با محرمات و و ان رتک از عوین و گفت
 برور کار شما بخوانید مرا استیبت لکم اجابت کم شمارا بیفرا بر منید انوار و دهیم
 اغلب طاهر بر آنه در این جمله فرو داند و اند و موبد ایست که خدای میگوید ان الرزق
 یکتب و ک بل سرقی که انکند سر کشی می نمایند و و عا کزیت این مشن سید خاتم
 جهم زود در آورده و تنه و بدین رخ و حصص بصیرت معلوم خواهد یعنی بدین رخ در اینند
 و اخبرین و بجزر کان و خواهر شکان و گویند با جمعی استغاثات یعنی فریاد فریاد
 من در وقت در مانگی تا شمارا در هر رسم و قبول جوی مراد از ما سالت یعنی خواهند دادیم
 که خیزین رحمت ما لست و کرم من بخشنده آماں کدام که لای دست نیاز پیش اورد که نقد مراد بر کف
 امیدش قتلهم و کدام محتاج نزل سر کشاد که رفع حاجتش را بتوقع اجابت سوختن مناجات
 بیت بر او شانه ارادت که سر نهاد یعنی که لطف و دست بر پیش هزار در کشاد و گفت
 اند دعا بخصیه ثبات و حاجات یعنی قبول مرا ستاوش کنند تا بفضل کامل تنای ناض شمارا
 قبول کم یا مراد از ما تو یاست چه ثابت خدا بر او چنانکه بوقت رجب با او اجابت و بدین وقت قریب
 باشد یعنی تو به کند نامه بدینم بیت کوفه بر کنی بدینم از روی کرم و و انکند ز سر
 جرمید است در کون و انکند لای جعل لکم الیل خدای بخت آنست که با فرید برای شاعر و انی
 و مناج بلر است کتو زینر فاساکن شویا در روی صنف حرکات و سکو حواس و انشمار
 مبصر و با فرید روز در روشن کنند و مناج حاق نامه عینید جوی مهار و حرکات شمار
 الکتاب معاش می شود ان الله لذ نفسی بهر سق که خدای بر آینه خداوند بخشش
 بزرگ و بیارت علی الناس بود میان با فرید لیل و نهار یا بخلق و مرقه یا بتیق السری

۱۴
 کوام مصالح ایشان در نفس و مال بدانست و گویند اگر انسان را بشکورت نشاند و بگویند بیشتر
 مردمان بسیار دلی نمیکنند بلکه الله ربکم اگر این کارها کند غلبت بر او و کارها
 خیر است و اگر چنانکه چیزها را لا اله الا هو و هیچ معبودی جز این نیست و مکرر قائل
 تو فیکون پس بگوید و بگوید و بگوید اینده و شویب از غایت او بیدادت خیر او
 کدر که بختگر بر گردانید شد این قوم یوسف الذین بر گردانید میشوند
 انما کما انما یات الله یجد و یستند که از روی خدا بیا خدا بر او کار میکند و ازین وقت
 آن باز میآیند الله الذی جعل الخدای که ساخت لکم الارض و را بر او دعا
 زمین را بر او دعا کرد تا بر وی میروید و به تنفید و السماء است و گردانید آسمان را بر او دعا
 بر افراشته و بر افراشته و صورتکم و بکاشت شما را ای ادیان فاحسن صورکم
 پس بگو ساخت صورتهای شما را یعنی فانیهای شما را راست و رویهای شما را پاکیزه و احسنای
 شما را پاکیزه یعنی ماکولات لذیذ و معین گردانید و روی از روی حیوانات در جبر الخفایه
 فرمود که حسن صورت انسانی در آنست که او را آفریدند غایت و خفایه طوی و سفلی
 و عیس و ذائق صورتی و معنی و جامع است و از این معنی ذات و آثار شلخت صفات
 از اینده حقیقت جامع و لامحاطات نظر ای صورت تو آینه است وجود و روشن
 درخت بر تو از این جهت و هر دو یک و کس جز تو نیست در ملک صورت و معنی و وجود
 دل که الله انکه چنین تصویر می کرد خدایت ربکم که افراشته کار شما فیکون
 الله پس بر تو خدای و بر تو کار و رب العالمین پس بر تو خدایان از این
 و اسرار و حلاله هو الخ است و فایده یعنی منزه و بی نهایت لا اله الا هو نیست معبود
 که سزاوارده بود مکرر و فادعوه پس میسید او را بحال یعنی لا اله الا هو دعا ای که
 سازند که باشد بر او بدین خود را از ترک با طاعت از او بگویند لیس الله رب
 العالمین پس در جاساوت با شما خدا را که بر همه کارها و اشیاء است قل بکلی محمد
 بر این شکان که میکنند بدین آوازه داد خود متذکر شو ای نبی نیست بدرستی که من
 غیبه کرده شد ام ان اعینک الذین ان الله هم الخ و الله که من تو را از این
 شایسته دای لما جاء الیهام ان حکام که بر اشیاء است و آیات من ربی از روی
 کار من و از این و ما و شد ام ان الله رب العالمین با آنکه از این هم و انشاء
 مرا فرید که در جهانیا و هو الذی خلقکم من تراب او است که پافزید بدر شما آدم را از خاک
 تراب نقطه پس شما را ای فرزندان از این منی تراب من خلق و پس از خلق
 که منی بعد از جهل روزی در آن شکل بر جایند تراب من چنانکه طفل پس بیرون بیار و هر یکی از شما
 از منم ملوک و کلب نشو پس ای میسید شما را لیس الخ کفر تا بر سید بخت
 فوت خود که منی است تراب من و اینها پس از این به بالا به بدنا کرد پس این و نشو
 من تراب من و اینها کس باشد که بر این باشد من تراب من پس از این باشد ما قبل از

[illegible]

[illegible]

بشیرا - مرده دهند مرا تا از کوی حق کنند و منکر نیل و پیم کشته انهار که بد و نیک دارند
و اگر ضعیف پس روی در یافتن از قولی اکثر همسر بیشتر مشرکات و غیره بپوشانند
پس ایشان شوند بسمع قبول یعنی نه بلایند و مال اول و گفتند اهل شرک که همواره
قلوبنا فی الحکمة دلهای ما در بر شهادت و صادقان و غمناک از فهمم آن چنین که یعنی
ما را از ایند بان یعنی قرآن را در محاسبه و فی اذاننا و قدر و در گوشه های ما کواکب است
بخر و یونانی فی شویید و من اینک و بیک جانب و میان ما نو برده است که جاد نبوت تر است
بما جزیت که ما را از پوستی تو می کشد و در وسط که این جاد را بیان خود و میان
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بوده ساخت و گفت تو از آن جانب و ما از این طرف و ما غسل
راشتا و ما را در حق و درین خود که ما نیز صلوات کنیم بر کف خود و بخر و یونانی
در حق ما این که ما نیز بداند تو ایم در حق تو نصیب نخواهم کرد ما در حق تو که تو کار یکی بر ای
آخر خود که ما برای من خود صل می کنیم قل انما ابشر من عمل کف بک و جز این نیست که من
کو میام مانند شما یعنی از جن بشر از ملک و چون که شما سخن ایشان در دنیا بید و فهم نکرده
و عارضی در حق می کشم که جمع از رو کرامت و طبع را فهم باشد ملک و حیوان
میشود پس من انما ابشر من عمل کف جز این نیست که خطای حال و واجد خدای است یگان
فاستقیموا لوجه من توجه کنید سوی او و توحید و طاعت و بر آن مرقم باشند و
استغفره پس و از او امر شود و میاید مرا که امان که بعد از اسلام کنید و در حق او و در که استقامت
مسائل افعال و اقوال و احوال است ظاهر و باطن و بی بدی که نهان و آشکارایی باشد و چون
پس پیدا استقامت رسیدنا استقامت کردنا از رویت آن که رویت که عمل کف است و خطای عظیم
و ما سئل و معنی جواب را شرح کردیم **مشرک از نکاح است الذین**
انما لا یؤمنون الزکوة نیک دهند زکوة را یعنی کلمه لا الا الله که زکوة افضل است شکر بخشند
مرا است که خدمت اینجند از زکوة شکر بک نیک از آن که مال نیک دهند و چه تخصیص
متع زکوة از سایر اوصاف شرکان است که مال محبوب ایشان است و بدان مرتس را حقت تو باشد
از اهل دیگر در برابر او صفت اشرار است بغض ایشان و عدم شفقت بر خلق و بغض اعظم و ذلیل
و اگر با هم راست و گفته اند هر قولی که او را میخوابد چون قبیله که آن ندارد با چون در حق که بودند حد
نظم منعم مسک شجره پیچیده است سرور مدخل بدنی چه سلامت با بکل که سواد
تکلیف است در دهر و جهان هر چه بدنا می باشد و هر یک از خیرة هر کار و وقت و مشرکان
برای بدی که ایشان ناکور و کان نیک و بدان جهت قعب بنکست که مکافات آن سر را با او متدازند
ان الذین امنوا یدعوا الی الله و یحکموا بالصلوة و یحکموا بالصلوة و یحکموا بالصلوة و یحکموا بالصلوة
طهر احب یعنی شویید **پس ایشان از امری که استماعی بر محبوب در معارف در دیده که این است**
در شان پدران و حاجران و نوانا است که در حال ضعف و مجذرا از ایدی عبادت بازمانند و حق حاکم
حاکم مرده طاعتی که در زمان صحت داشتند با نشان می دهند پس خود منوع بمعنی غیر مقهور و عباد

[illegible]

فوماك انرا يعقوان الهام فرمود كه چنانچه در وجه كشتن با حق كرده شان هر يكى و لغزش از
اين و زينا الشك الدنيا و چاراستم اسكان خود بكنار بعضى از حجج و برهانها يعنى سلك
جود جوامع رخشان و در شان باشند و حفظ و نگاه داشتن اسكان آنها و نگاه داشتن
از افات و آفات و زياطين كه دايم است از سم كشتن در ايك انچه كرده شد از بدائع افوليش
تقوى عزت و اخلاص و ايمان و كرامت خداوند غالب كه در ملكش بود بقدر هر چه خواهد
كند العلى و اما كه هر چه ساخته از روى حكمت باشد و ان اعرضوا پس كروى
بكر و انكافران كه يعنى احوال كشتن از ايمان با وجود اين كه قتل انداز كنم پس كروى
كودم شمارا و بنى مايندم صاعقه از عذاب پيروى سازند و هلاك كنند و مشعل
صاعقه را مانند عذاب قوم عاد كه ما در هر روى و شوك و عذاب قوم ثمود يعنى
جبرئيل عليه السلام تخصيص اين دو قوم بجهت است كه فرشتگان در سفر و جلاله و الصيف
بر مواضع اين دو گروه گذشته امان عذاب مى كند و ايشان سخت صاعقه و صاعقه
شدند از جاء نهر الرسل و قى كه آمدند بدیشان بفرمان يعنى خود صالح على نبينا و صلوات
السلام من بين ايدى هم از پيش روى ايشان و من خلفهم و از پيش ايشان يعنى
از همه جهات ايشان برفت و رفت و مضيت و مضيت در آمدند و در عهده كرده اند ان كفتند و
الا لله باكم پس متيد مگر ايا و اقاوا كفتند كه افران در جواب ايشان كه كذا مالا كذا
اگر خداي خواستى كه روى نرستادى لا اله الا الله هر ايت نرستادى نرستادى بجهت شما
فانما بما ارسلتم به پس بدركى كه باكم كه نرستاده شد ايد بآن بر خورند كه افران
تا كروى بكنيم چه شما مانند اديان ايد همچو فضلى و شريفيت شما را با مشركه در بند صورتى
انبياء ما را شاهد معفى ايشان خاطر بوده اند نظم چند صورت پيلى صورت بر
هر كه معفى يك از صورت دهك صورت بر سوي رايه بند تا ماشويان روى معفى نرستاد
انكه قصه تفصيل ايشان ميكند و ميكويد فاما عا كذا اما كروى و اديان فاستكبر و قوا
پس كروى كنى كودن در زمين احقاق در بلاد من بغير حق بنا ساز يعنى استغفار
تكر نداشته پس جود عليه السلام ايشان را قهيد كرده عذاب ايشان از روى استكبار
التفات بدان كرده اند و قالوا نرستادى قوت و كفتند كيست سخت تر از جهت توانايى
علايان مغرور شدند بوقت و شوك خود جبرم جسم و طويل بودند و سنگ را از كوه
بضبط دست بكنند بلى او كرميرا ايانداستند ان مغرور شدند بوقوع ايت الله
الذرى حلقه هم انرا كه خداي اله خدايى كه باور ايه است ايشان را هوا شد و نرستادى قوت او سخت
تر و بسيار تر از ايشان از روى قوت يعنى توانايى دارد بر چيزيك حق او را ان توانايى است
و كذا و با كذا يعنى كذا و و بدند قوم عاد كه از روى تعصب با آنها ما مشرك شدند و انكه
ميدانستند كه حق است فارسلنا عليهم رجلا مرمز پس فرستاد مرمز ايشان با دى سر بلوان
مهيبت بى يوم بكتاب در روزهاي شوم يعنى در هر آشوشك از امداد و در چهارشنبه

[illegible]

[illegible]

با بهای خود و از ایشان انتقام کنیم لیکن من لا اُفیک به تا کذبند از تو و از یوسف
 در که زبیر یوسف و از هر دو تو را فرمودی و از یوسف از آن که یوسف را با خود
 گفتند رَبِّنا اللَّهُ بَرور و کار ما الله است فاستقاموا پس بویک بایستاد که صدق
 البر و حق الله عن شرکبلی بودند فاروق رضی الله عنه فرموده من امر یوسفی بایستاد و یوسف و یوسف
 از یوسف نزد نادی النبی و حق الله عنه قیفر کرده که چه بای خود را بایزه و ظاهر ساختند و مرضی
 طور رضی الله عنه توجیه فرموده که فرایض اگر خود ندانند حق حسن صریح و صریح است که اگر
 طاعت کردند و از معاصی اجتناب و بر زید نیک و گفته اند از دنیا غافلانه ایض کردند و بپای
 باقی و لغت داشت صاحب کشف الاسرار فرموده که و یا الله جبار است از توحید و اقرار است چشم
 استقاموا اشارت بر توحید معروف اقرار است که الله را یکا کو بی توحید معروف اکتوا بایکنا اشارت
 از جهت توحید است او میگوید با الله در عالم و حدیث جهت یافت نظر بی جهت میگذرد
 اینجا بی صفت : بی تفکر بی پاد بی معرفت : اثنی و سه و حدیث بر فرمودت : غیر واحد
 پیش آمد بیعت : تکرار فرمودند چند عظیم التکبر کرد بواشاک یعنی بوسه بستان سنیم
 فرستادند از یک مکه یا یوسف خروج یوسف را با ایشان از ایشان دهنده و گویند ان لا انا
 فرستادند از آن که در پیش دارند از امور و امور که بر شما اساک خواهد گفت و لا تخذروا
 و اندوه مبرور از این که خدا را اهل و ولد که حق بجهانکاران ایشان بجهان خواهد ساخت
 و اکتبروا و شاد قوی با جنة الجنة بکن هشتی که در دنیا کنتم و وعدت و کنتم
 بود که بان و داد و بر شوید بر زبان بپیش حق از کما و کنتم مادومتان شما بودیم
 فی القوة الدنیا در تنه کاف و دنیا یعنی شمار از اوقات تکمیل اشیاء و عالم راسی میسازد
 و غیر ذلك می نمود و معاونت میکرد و فی آخره و دوستان شما هم ما را سوار میکرد
 و عظیم و از یوسف و لا کبر فیها و بر شمارات در معرفت ما تشقیه و انفسک از آن که
 و خواهد شما اهل الدلیل و از کلمات و لکرمها ما ندانیم و بر شمارات در عقبی از آن که
 در روزی میباشند من غفور رحیم از خدای امر که مهربان و بخفایان و در نظر
 قول استعریف بوالله انچه معنای اهل استقامت نسبت باینکه ایشان اهل طاعتان و تکمیل
 ما حضرت نسبت باینکه علیان این که جهت ضیافت خود یک کنند و از آنکه گفتند که نه خدا استقامت
 نهایت کرامت چرا و از سوی الله یعنی بایک که غیر حق را در خلقی به غانه سر خنده اند و اختیار را
 در حدیث منزلت با و نگارند بدست امروز آمد در له جزوار میگذرد : کاند و حرم سلطان
 اختیار میگذرد و من احسن و لا فیکت و یکت و از جهت حق نعمت بکمال الله از آن که
 که بخواند خلق را پس حق خدای و غسل صراط و یکنند کفر فایسته و قال ان فی من السجود
 و گویند رستی که من از کردن ها که در حکم خدایان و یا در شاه حضرت سالت صلوات الله علیه
 و التوسل که خلق را بای دعا و استغاثه امام ابواللین و حمد الله فرمود که مراد جلاله که حال دین بر هم
 است و از آنکه اصل ایشاک است که چه در اکتفایان کار کنند یا بعبادت آن که تر و اهل آمد

معروف و غیر متعارف را تمهید دهند و حاصل آنرا ایشان صریح و محض است بولعنه بدو نشان رسانند
 از کلمه و گفته آنکه همه مشایخ درین دلائل و حاشیه در حق الله صانع فرموده که آنچه میبینیم این اید را
 اله در نشان خود نشان باز نشاند صاحب حق تعالی آورد که چون ببال و رضی الله عنه یا قلنا از آغاز کردی
 بپوشید گفتند که کلام خدا میکند و بخار میخواند و محتاجی میبود و بر زبان ایشان که بگوید شعی این است
 نازل شد و بر تفسیری که مؤلفان باشند علی صالح ایشان است که بیک اذات و قنات دور است غازی
 ملازم و کاشی و الحس و الشیبه و بوارفت یکی میدی در مجازات و مکافات یعنی فی حد
 و شرک مساوی نیست یکی موجب رفع درجات است و دیگری سب جویط و مکات و گفته اند حسنه
 رفعت و میر حق با مراد علم و جهالت و در تفسیر ماوردی و تبیان حق تعالی مک کوهر شده
 که حسنه و سبی ال رسول است و سید شعی ایشان از دفع با آن دفع کن سیر این چنین است
 که نفس لامر به الحسن ان بنکویت یعنی غضب را بجم نسکیده و گفته را یعنی بگویند و از لغو
 متغافل در گذراندن کفر و الکفری بر چون معنی کنی انکس که باشد بیک و بیکه عداوت میان خود
 و او دشمنی نمایند و شکری که اند و با حق است که بیا او دوست کار ساز بود و خویش مراد
 در آفاق و از امام اعظم رحمه الله نقل میکنند که چون از کسی پرسیدند که علمید میگوید حق تعالی او را
 بیک میگوید تا وقتی که خبری از آنکه او هر یک میگوید و ما میفهمیم و ندانند این حاصل
 که عطله بدست بنیکی که از آن صبر و حکمت است و کار و قس را از تمام باز دارند
 و ما میفهمیم و عطله اند این صفت و مادت (از و حیطه عظیم) مکر خداوند بفر
 بزرگتر است و از کلام مندی نام دارد تا از کمال نفس را از غیر با از اخلاق حسنه و کینه عظیم بشت
 است و ما میفهمیم و اگر بوسه بخور من الشیطان از یوم من و سوسه بتای غضب
 اگر بوسه بخور من الشیطان از یوم من و سوسه بتای غضب
 شکند فاستود بالله پس نامجوی بخدای از غیور است هو الشیخ العظیم بدو سبی
 که خدایا بوسه بخور من الشیطان از یوم من و سوسه بتای غضب
 الخ غیب است و روزی که ملازم متعاقب اند روز بجهت ایشان و شب از برای اسایش و انفس
 و القدر و دیگر افتاب و ماه که بر هر مبد و اعلان فقر و بیرونند و می آیند
 لا یجهد و الشیخ و کمال القدر ببطور میکند مرافتایا و نه ما را که ایشان مخلوق است
 مانند شما فاجتهد و الله و بجهت این خدایا الذي خلقنا ان خدایا که
 با او شب و روز و ماه را از کمال القدر ببطور میکند مرافتایا و نه ما را که ایشان مخلوق است
 بیکان میگوید و میگوید بجهت عبادات است و ان خدایا را بجهت نه مخلوق را اما
 شایع درین هر چه میکنند تا بجهت مقرون امر باشد و این روایت است از عبد الله بن عبد الله بن
 رضی الله عنه و ان استکبر و با هر که سرکشی کنند از بجهت که خدایا از آن به زبان
 قال الذین عند ربک من انما نزلت یک من کل فواند از غرضگاه بخت و کمال
 غازی به کلام برای او یا تسبیح میگوید مراد او تسایش میفایند باللیل والنهار منی و روز

یعنی بویست بطاعت او مشغولند و هر که این را بگوید و اینها را عمل کند و اینها را از کثرت عبادت
 و بسیاری ستایش و پرستش امام اعظم رحمه الله ایضا عبادت میکند چه بعضی عبادت ایضا تمام شده
 و این روایت از مجلس و این عمر رضی الله عنهم و این سجده با نهم است با تفاق علماء و روایات
 قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتاوی این را بجهاد اجتهاد گفته و فرمود که اگر در آخریت اولی
 سجده کند سجده شرط باشد و مقارنه بقوله تعالی آن کنم ایام بعد و نه و اگر بعد از آن دوم
 سجده کند و بعد از آن نشاء و محبت و در سجده است بدین کلمات و هر سال و در این ایام
 و از نشاءهای قدرتها و آنکه تری از رض است کفری و بی زور را خوار شوند و
 فرموده و خشک شد و آنرا اندر کما می چون فرستیم علیها الماء فخرکت بر آن زمین
 آب باران را بجهت در آن بجهت رستن نبات از و رکت و بر روی و فروز که بدست کیه
 از آنکه این لایحا بدست می که آنکه زمین مرده را زنده کند بحسب التوکی هر اینه
 زنده کنند مرده کانه است و آنکه عکس می پذیرد بدن سستی که او بر مسجین حال احیا
 و نباتات قنات و قدرت او نیست همه مقدور است یکی است آنکه بدن بگوید و در آنجا بگوید
 که آنکه میل میکند و از آن است غرض می شوند در این کتاب ما بعضی در طعن می نمایند
 ملویل باطل میکنند و از طرف صواب باز میگردانند که بگویند طبعاً همیشه می شود
 بر ما یعنی هر را بعد از آن و جزای طعن و لعنه و اینها می رسیم آنکه بیانی از آثار الکلی
 انداخته شود در این متن و مراد از اینها است یعنی قلیل سوختن باشد خیر حضرت
 امن یافد یکی که باید اینها را بگویند این از مجموع روایات و تحقیقات حضرت بفرمود
 صلی الله علیه و آله و گفتند حمزه یا عمر یا عثمان یا حار و رضی الله عنهم اعلموا که شستم
 امر نه بدست کفار را میگوید بکنید هر چه میخواهید و آنجا بجا بیاورید و بدست
 که خدا بی محاله بداند شما میکند بیست و دو بار جز خواهد داد بیست حید و مکره آنکه
 خدا میداند نقل خشوش میاورد که طریقی است از آنکه بگوید که با ذکر بحقیق الله که فرمود
 بقوله که بهترین یاد کردی است ما اجزاء هم از آنکه حکام کامل بدیشان که معذله او برتر
 اند و آنکه کتاب بخیر و بد و سستی که قرآن هر از کتابت آن چند و گرامی نوی خدا
 یا بسیار دفع یا عدم انظر کلام غرضی قد سره فرموده که قرآن عزیز است و تو که کلام رب عزیز است
 که ملک عزیز آورد و از این است عزیز و آنکه مدو است از یک دوست و نام دوست و دوست
 عزیز باشد بیست و نام تو یا قیوم عز و کرم است و از این که کلامی نام و نامیده
 که قیوم الباطل غلبه بدان کتاب باطلی من بین یک یزد از پیش روی و از من حکم
 و نه روی و حقان و جهت باطلی منطری شود یا زاده و نقصان بدو و باید یاد را بخواب
 آنکه شده و این در عیون شد متذکرین او فرستاده شده است و من حکم خیر
 از خداوند دانسته ما و آنکه غلبه میگوید و ای محمد کفار تمام قواما قد قیست
 مکر آنچه گفته شده یعنی ما و آنکه اندر شش این قیوم مفرستگان از پیش از تو حضرت عزت

تسلی صد حد حبيب خود را که از عفتان کفار اند و هناك میباش که پش ازین هر پیغمبری که برده
منکران قوم بالوصی گفته اند که از میگویند ان ربک الذی مقدره و یسقی کافرا بکار و
هر اینه خداوند امر از شر است سرانیا و متابعان ایشان را و ذ و عقاب الیه و خدا
وند حقیت در هناك مرشدان و مکذبان را آورد و اند که کفار قریبی نیستند که بر امان
بلخت محم فوم نیاید یا جری از حدی و بعضی محم فاهم و قوم از بهر و بولایت
امد که و لوحی است و اگر بر ستاد بر این کتاب قرآن العجیب قرآنچه بغیر لغت عرب
نقل و اهرامه میگفتند کافران حویب و لا فصلت ابانتیه جوی و او میرزا که در این
کتاب بنویسد که با هم کنیم **الحجی و عربی** ای کلام محم و مخاطب عربی قیل هو بکلام
کتاب ما تا آنکه گوید ان الله هدانا لهذا که راه ما بنده است بحق و شف و شانه بنشیند از امراض
شک و شبهه و الذین لا یؤمنون و ان الله ینکر و ینبذ ان فی اذانهم و فک در کوشایه
ایشان که این است یعنی قضا می کنند و بگویند و خوش بنشیند و هو علیهم عینه و این کتاب
بر ایشان روشن است که است تا جلوه جمال کمال انرا بجه بیتد او رنگ بناد و از من شکران بگوید
آن گروه از شنیدن قرآن و دیدن حقیقت کور و کوفه اندا کرد و میشوند از جای دور یعنی مثل
ایشان چون کسی است که از آن مسافت دور رود از بخواند سخاوته را می بیند و نا و از او
شود بر او از آن چه نفع رسد بیت فادی اقبال میگوید که ای ناقابلان ما بیسی و نزدیک
نزدیک و شمار و درود و لقد انبت موسی الکتاب و تحقیق ما داد موسی و او را توبه
فانکلف فیه من اختلاف کتب و دراهم مختلفه در قرآن یعنی بعضی با و داشتند و بعضی
تکلیف کرده و لا کلمه یسفت و اگر کلمه بودی که بشی گرفته است من نزدیک از و و کلام
یعنی و جمله قیامت و فصل خصومت در مورد بحث یا ظفر عذاب سکنان یعنی انهم
هر آینه حکم کرده شدی ما حاصل تکلیف و متاصل شدند و انهم کفر تکلیف و توبه
بهر و یا شکران عرب در کتابان از خود یا قرآن کما فی اضطراب او فک من عمل صیانت او فک
هر که بکنه کار شود و بر او برای نفس اوست یعنی نفع او بری رسد و من کلمه فقیهیت و هر که
بدانکه بر نفس اوست یعنی ضرر او بد و آن که بد و مار که بظلال العین و بیت او فک
توسم گفتند و مریدان که از خود عمل مکانات نفع یابد بخیر و الاثانی من اجزاء الثلاثین کتاب
و عشر و الیه بود موسی خدای بان که بایده خود **عالم الساعه** دانست قیامت یعنی
چون از آن سوال کشد طر و کحواله بحضرت وی بایند که کسی جز او نداند و انهم من
من استقامت و بر و نه نیاید هیچ و از غلای خود و ما عمل من استی و از نیکو
هم ملده از انما و سایر محلات و لا تصح الیه و نه فله یا خود را مگوید انش
خدای یعنی چنانچه قبلت را او دانست طر و کحواله بخیر و الاثانی من اجزاء الثلاثین و مرید
کجا خدای خدای شکر او از روی قریب گوید ابی شکر کاتبی و کما انما بنا زک من یزعم
قال الذناک گویند خداوند شوق یلیم ترا و گوینم مرا من این عربی و یست از این

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تاریخ

بجان خدای را این تقابولت اسلام و انشورم کما افرقت و مستغنی باشی بر دعوت همینانکه فرموده شد
 باین در تیبان لورده که ولید مغیره باین حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از دین و دعوتی
 که دایم جوع کن تا من بعضی از مال خود بنویسم و شصت و پنج پیر بن پیغمبر و مع کرم اگر بدین
 بدایت باز لیست دهنده خود در عقد خود را و بر این اسما زلی شد که در دعوت مغیره و در
 ملت مستقیم باش و لا تتبع اهل اهل و پیرو بگویند از وها باطلدایت انرا و قل است
 و بگویند و الله اعلم الله و قل کتابی باختر و فرستاده است خدای از کتاب بر من و بر
 انبیای پیش از من یعنی جمیع کتب مثل انبیا که دارد و حق بجهان در همه کتابها حکم کرده است بنویسد
 و از قرآن احوال بیکدیگر فرموده شده اما تا آنکه عدل کنم و سیرت نکاهد از در میان شما بقی انرا
 و از زالی را بجهت بخوانم و هر مبلغ شرایع و حکومات میل نمیکند الله ربنا و انکم خدای افرید کار را
 و شماست لانا اعلیٰ انما راست بجای کردارهای ما و لکن اعلیٰ که و مرتعا راست با در ش احوال شما
 لا تحت بیت و بیت که نیست هیچ خصوصیه میان ما و شما یعنی حذف ظاهر فرد و احتیاج را بحال
 نمائید و اگر کسی خلاف که در از روی عناد و تمکار بخواهد شد الله یججز فیما یشاء خدای جمیع میکند
 بجهت ما بقیامت و انکم المصیر و بسوی او است باز نشاندن در بعضی حکم و در احتیاج بعضی
 لا بجهت بیننا و بینکم منشی است و الذین یجحدون و انا نلکون کفار خصوصیت کنند و بعد از
 و در نامی الله در دین خدای عزوجل من بعلو ما یجیب له ان من انکما جایت کرده اند از قول
 خدای بر بعضی در روز حیات اقرار آورده اند بر و بیت با مراد میروند که بعضی عین خدای و البیت
 نمودند در نوریت و بمصطفی صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آوردند اما تا آنکه محاذله میکنند پس از آنکه
 خدای ابابت کرد عای رسول خود را باظهار معجزات دلالت کند بر صدق او و جبهه دلخواه
 بجهت ایشان باطل است و خدا که نهیم نزدیک برورد کار ایشان چه بعد از ظهور ایات بر این حق
 عنا محض است و علیهم عتاب و بر ایشان خشم خدای بسبب صوابی که در ابطال دین و اهل
 عذاب شدیدی و در ایشان است بر کفر ایشان عذاب سخت که ان اشرف و نهج باشد الله
 الذی انزل الکتاب یخبر خدای بحق انکس است کفر و فرستاده است کتاب از آسمان بر اسبی و بر سبی
 و اثبات و مقرر که ایند نرا و از که موزونات را باین بجهت تا در این حق و در و فرستاده
 ستم نرود و محققان بر آنند که مراد از این بر آن حد است در معاملات و از عدل و راستی
 بجهت کتابت کرد که الت عدالت و الزام عدل عبادت باشد از فرمودن بدان و در هر بین اللمعا
 او و مراد از این حد است صلی الله علیه و آله وسلم که قانون عدل بدو تعلیم میباید
 و انزال او او شال او است و ما یکنز یک و بجهت دیگر که فراموشد لعل الساعه و رتیب
 شاید که وقت قیامت نزدیک تمام زاهدان رحمة الله علیه هر که لعل برای تخفیف است یعنی البته
 ساعه که در این قیامت ظاهر شود نزدیک نیست چنانکه شما بیکتاب بجهت یعنی آمدن است
 انکس که موزونات بها انا نلکون کفار یعنی استعجال از روی استهزا و تکذیب است یا بجهت
 که بعضی صلی الله علیه و آله وسلم وقتی که معین کنند تا آن وقت بیاید و ایشان را بدات بجهت بود

[illegible]

مكافات ایشان **لَقَدْ جِئْتُمْ بِئِنَّهْمُ** هر آینه حکم کرده شدی میاه کافر و مؤمن بامیان
 شکاک و شک و هر یک جزا بر یافته بود ندی اما وجه فصل میان ایشان روز قیامت
 است **وَأَنَّ الظَّالِمِينَ** و بدین سق که سفکاران یعنی کافران **لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** مرایش
 رام در آن روز عذاب دردناک که در این بر حلقه قطع بود **تُرَى الظَّالِمِينَ فِي يَوْمٍ شَرٍّ**
 در قیامت ترسند و هر آینه **وَمَا كُنُوا** این جزای اینهاست که در یافتمند و هر روز **لَهُمْ**
 و وبال اعمال ایشان رسیده بدیشان **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنکه کور و بیکند **وَعَسَى الْأَصْحَابُ**
 و عملهای نهند. **كُذِّبُوا فِي رُوحَاتِ الْأَشْجَارِ** در سوزانهای بهشت اند یعنی خوشترین بقعها
 و ن هتروان **لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ** مرایشانوات در بهشت اینهاست و از رویوشان ایمان
 و مقرر شده **عَنْدَرِيقِهِمْ** نزدیک بود کار ایشان **تَرَكُوا** هر نفسی که بکشد **لَهُمْ** اینها
 از کرامت بهشتیان است فضل نزدیک حق همانه بدان بر نیکان فضل فرموده. و در جناب
 ان نغم نای در نیکی بقایات حقیر و فرومایه است **ذُرِّيَّتٍ يَبْتَغُونَ عِبَادَةَ** ان ثواب
 کثیر و دانست که مرده. **مِنْ دَعَايِ بَنِيكَ** خود را **الَّذِينَ آمَنُوا** آنکه ایمان آورده.
أَتَى وَعَسَى الْأَصْحَابُ و کارهای شایسته که و تقایم صغیر و این کرامتها جهت از یاد مرود
 مؤمنان است و آنکه دانست که عمل ایشان ضایع نیست پس در مراسم عبودیت اجتماع نمایند
 و بر و طایف عبادت پیروز آیند **قَطْعُ** کار نیکو اگر مژده نگو میطلبی. **كُنْجَزٍ** هر کوفت و تکرار
 دهند. **كَارِكَ** بیت توان طمع لجر و باش. **مِنْ مَرْبُورٍ** مانده که باور دهند. اما تعلیلی از قنانه
 و حمد الله نقل میکنند که کور و سفکاران اجتماع نموده. یا یکی بیک گفتند **هَذَا يَوْمٌ** ایها که محمد بن حنفلی
 که میثاق است از رحمت و ابلاغ مرده میخواند بلی آینه آمد که **قَالَ** **أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ** چون **خَيْرٌ** بگویند
 شمارا بوسانند **بِقَامِ** مزی و هیچ پیغمبر نیز از است بوی دعوت مزی حق است و در میان از این جهان
 رضی الله عنهما نقل فرموده. که چون حضرت رسالت یا صلی الله علیه و آله وسلم آمدند **بِأَنْصَارِ**
 بخداست سید انصار آمد گفتند **فَوَيْلٌ لِّمَنْ يَمُرُّ بَيْنَ يَدَيْهِ** و در راه دین رهبر مای و به پیغمبر که خبری
 لایات یلوت و مداخل که اگر فرمایند **قَدَرِي** انزال خدی **بَطِيْبُ** نفس و انشراح صد و جمع کرد
 پاری و بخندام **حَنِيفِ** علیه سار **مِرْطَانِ** حواچ **صَرَفَ** کنند و **طَرِيقِ** طرقات **مَسْرُوقِ** فاقه دست
 دهن این آیه نازل شد **كَيْفَ** من تبلیغ احکام **لَكُنْ** مزی طمع **لَا** **أَلَمْ** **وَقَدْ** **قَرَأَ** **الْقُرْآنَ** **لَكِنْ**
 دوستی میطلبم در خوشی یعنی قریش را **يَا** که مراد است دارند **بِحَقِّ** قرائتی که ایشان دارم و چون
 به صلوحا **فَتَنُوا** می کنند و مرابا **بِحَقِّ** بطرفی از قریشیت **أَلَا** که سرشته قوابل هست پس مرابا **بِكَيْفَ**
 یاری دهند بود دشمنان و یا من در تحقیق گفتند این معنی نسبت قول قتاده بسیار واضح است
 و گفتند **أَلَا** **مَرَّ** **عَنْ** **عَلَيْهِ** **وَفِي** **الْمَرْجِ** **يَعْنِي** **مِنْ** **مَرَّةٍ** **رَّسَالٍ** **يَعْنِي** **أَمْرٍ** **لَكِنْ** **خَوِشًا**
 مراد است از این و از این عیاس رضی الله عنهما منقول است که صحابه بعد از نزول این آیه گفتند
 یا رسول الله خوششان شما که مرده ایشان یا یکی که کدام **أَلَا** **فَرَمَدَ** **عَلِيٌّ** **وَأَطْمَعُ** **وَدَّ** **يَسُرُّ**
 ایشان مراد **حَسْبُ** **حَسْبُ** **أَنْ** **رَضِيَ** **لَهُمُ** **أَجْوِبِينَ** و در تفسیر نقلی آورده که خوششان

یچا عبت ال بھرت کہہ کر ان ہاتھ، نزلہ نہ پہنچے۔

یچا عبت ال بھرت کہہ کر ان ہاتھ، نزلہ نہ یہ ملخص

و بر زمین بی و مناد کردندی و این دعا است **ذی النورین و عبد الرحمن بن حنفی مالک**
دار قریب مردم بود تا هرگز از ایشان اثری و طبعان ظاهر نشد و گفتند مالک یا بشابه
بارانت که بر تمام زمین باشد و از هر قطعه از آن یکا چه دیگر برود قطعه باران که در طاعت
طبعش خلافت نیست در میان الله روید در شوره غار و خوش و چون آید آب طبع خلق جهان
هو او و هو سبایت و برورش صفات بی و یهیب بر ایشان خالب و مالک دیندار بر این ابواب
قوی ترین اسباب است پس اگر حق بجا نرود بری بر خلق فداخ کردی اگر و باغی و باغی چه شدند
ان انکلمت نعمت خود بخلی غیر خود **و کان الله یزکک بعلی و ما یست** و لیکن غرور و غرور و غرور
نشد و انما یاله میخواند برای آنکه بخواند را **تربیعاً به خیر کثیر** به درستی
که بود بندگان خود دانست و با حال ایشان یعنی به پیش و بعد آنکه هر کس را بجا باید داد
و چند باید داد و کی باید داد و **هو الذی یزکک العین** و اوست آنکه که غرور و غرور و غرور
من بعد ما قسطوا پس آنکه نوبت شود از آمدن دعا و **بشر یحسب** و بر آنکه که رحمت
خود یعنی باران را منشر که اندام و بیا بیا و **هو الوری** و اوست دوست مومنان و سعادتمندان
کار ایشان بفرستادن باران و نشر رحمت و احسان **الحی** ستم و همه زبان با سقا
سباسب در آن و **وین آیات** و از دلایل قدرت و نشانه های قدرت و **و خلق السموات**
والارض آفریدن آسمانها و زمینهاست و **ما یزکک** و آفریدن آنچه را که کرده
در آسمان و زمین از جنبت مکان یعنی زکات چون ملائکه و جن و انس و سایر حیوانات
و هو علی خیرهم و او یعنی ندای بر جمیع کردن ایشان در هر صفت محشر از ایشان فکر میکرد
هر که خواهد توانست و ممکن از آن و غیر عاجز در آن و **ما أصابکم** و هر چه بخواهد میرسد
ای مومنان من **تصیب** از مصیبت و آتی بآل و اقارب و عیال و مالک **ایک یکم**
پس بسبب آنست که گویید شایسته ای بشاقت معاصی است و هر چند بتغلی منت اما
عقوبت کاهلک ثبات و **یعفو عن کثیر** و عفو میکند و نه یکبار از بسیاری گناهان و گریه
کنایه از اینست که سبب زیادتی اجر او خواهد بود **اسم اوالیک** و حمد الله در تفسیر خود از تفسیر
جل جلاله و وجهه نقل میکند که اسید و از توحید آتی که خدا یتعالی بن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرستاد این است که از خبری که بسبب بعضی گناه مصیبت میرساند و از بسیاری عفو میکند و بگوید
از آن که بر ترست که گاهی که یکبار عفو کردید نداد یکبار عفویت کرد و آن در حق و **ما است** و نمید
تغایر که فراموشی و **و فی الارض** طبع که در آن خدا و از انقاد امر از عذاب که در محض
در زمین و **و مالکم** من **ذکر الله** و نیست شمار بجزندای من و **و فی** و هر دو سبب که کار سازد
در دنیا و **و انفسکم** و شمار یک عذاب بر دل و در حق و **و من آیات** و از نشانه های
توانایی او گشته ای و انش **فی البحر** کلاً خلاصه که در دریاهای که هر قدر عظمت ایشان است **و ان**
یسکن و **الریح** که از هر جهت خدای سکن که اندام و در کاسب رفتن کثرت است و چون باد سکن شود
فیظلم و **و ان** پس که در کشته ها است که در پیش کتاب و اهل کثرت در کرباب اضطراب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۴۹
 نعمة ربكم من ياد كيند نعمت برسد كار خود را اذا استونتم عليه چون راست
 شوي بروي و تقووا و بگويد سبحان الذي عز لنا بآلته خدایي که رام کند اینها
 و زیادت سالت و ایضا هکذا این کشتی و این بیا و بر رانجامد مرکب بر ایشان قطع و
 بحر میکنم و ما کنا لم نقرین و ما یستیم ما این مرکب را بقوت خود ضبط کنند و فرما
 ساختن و انما اکی ربنا انفسنا کونف و بدین سنی که ماهوی بر و بر کار خود باز کرد اینها
 کاند در آخر هر خود بر مرکبی که جلد کیند و آخر یکی از مرکب دنیا این است است هشدار و
 عنان کشید و کار کار را بر مرکب بنویس ز جملان خواهی رفت در جوار ما است که حضرت
 رسالت پناه علی الله علیه و آله و سلم چون بای ملک در رکاب کردی گفت بسم الله و چون بر پشت
 مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذي عجزنا هذا و ما کنا له مقنون و انما الی ربنا
 لمنقلبون در حق گوید که رکاب را باید که کلمه الحمد گوید صاحب کشف گوید که حسین بن علی
 رضی الله عنهما کسی را دید که بر مرکب نشست و آیت سبحان الذي عجزنا هذا را بخواند ایشان فرمود
 که ای شاعر این فرموده اند رکاب گفت یا این رسول ما را چه فرمود ما فک گفت آن زن که با نوز و
 با کعبه کیند نعمت بر و در کار خود را در سواری اشارت یافت که از حد حائل بنا پند شد و جعلا
 له من عبادي عز و حکم که کشتن کافران و مقدر به سازند و مخلصان از بند کافران و بعضی ملائکه
 نصیبی یعنی سکویند و شکران دختران او بیند تعجب است از جهل کفار بعد از انوار بجا آید و عزت
 و علم او برای او ثابت و ولدی که کند که ولادت از صفات اجسام است و لوی حالت هم جسم بالست
 ان الانسان لکفور ربی بدین کافر فاسد است اشکار و کفر نسبت اولی میکند
 حق به نام و یکی دیگر از آثار جهالت ایشان است که با صفت اضافه بحق میکنند و برای خود برین
 بنویسند بر حق بعد از میز باید که امر خود را میخالت بناسبت آیا فک گفت است خدای برای
 خود از انفسی که فرزند و خن از کافران و انفسی که اصل کفر بالرب کفر و شما را بر کفید
 و خاص که که بسرائر که اشرف و افضل اند و این جگه نشاید که فرزند خداوند فری تو باشد و تو تو
 بنده و از انفسی که خود و چون صغیر داده شود یکی از شرکان و اگر اسادات بخدای میکنند
 از تو بلیج یا کرب الوصیون بان چنین که می هاند برای خدای بخشانتان شکر و مانند
 بعضی دختر که آن اسناد می نمایند و فی الحقیقه این وصف است از خداوند و مانند چه ولد
 لا بد است که عاقل والد باشد پس ایشان دختر از برای خدا هر چه مثل می سازند و چون یکی از خبر
 دهند که تولد ختری متولد شد ظل وجهه سوادا که در روی او سیاه از نجات خرواند و
 و هو کظلمة و لو بریت از خشم و فزع بعضی خردمند فرمود بخود بر چنین دختری را
 برای خود نمی پسندید بخدای چون و امید آید او من یشتون آیا الله یا الله و من که شود
 و جنس بشر است اینها بدیقه مشغول از تنبیه بعضی یا کسی که بر و نه کردی فی الحقیقه در برابر
 بعضی باز پرورش باید و او را حق است از هر چه باشد و هو فی الخسران و غیر اینها
 و اندر وقت جلاله و بعضی گذاری در انکار است که جهت باشد و بر اینها است و فسادت خردی

[illegible]

بمعاذ و مکاره کشید نظم . خلد بر اتقید شان بر یاد داد ، آنگاه در صد لغت بر آن تعلیم داد
 که هر چنان سویی بالا رود ، مرغ تعلیمش بر بسجای رود ، فاشفتنا شغلهم و بر انتقام
 کشیدم از این مغفلان معارفان با اتصال ایشان فاشفتنا شغلهم کان بود و فکر کجگوته بود
 عارفه المکررین سر انجام کار تلک یک کشته گان درین سخن ضلیم لغزش بر رسانست
 صلی الله علیه و آله پس بنویسید که اگر تعلیم دلالت میکند بر ماری تعلیم باو هم علیه السلام کینه
 ناشی از ایلی محبت و از قالوا ابن اهریمر و او کینه از ایلی اجم گفت بعد از آنکه او کینه از
 اینه و تو را مرید مرقوم او را چون دید که بتوسی برستند از بی بر و تا تعلیم و
 بدست کسی پس از آنکه شایع برستند از آنکه از بی فکر سحره لیکن آنکسی که با او
 فاشفتنا شغلهم پس بدست که او را نیت دارد بر هدایت و جعلها علیه بارینه
 و ساخت باو هم علیه السلام که قید و کلام باینکه در حق خود از نیت است
 که همیشه در میان ما از عقب ایو اجم ال محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ایت مرید و بعضی
 بر آنکه کندی با این کلمات که قید در نسل ایو اجم لولهم بر جنون و تاشلیه
 که کفران از شرک باز کردند و بدین وی دانید بل شفقت هو که یک بری جاری دادم این
 کوهر را از کفار فریشت که حاضر بغیر صلی الله علیه و آله و سلم و آباء هم و بدین ایشان او بر
 دراز و نعتی از آنان خیر لطف تا و قی که آمد بدین شان سخن حق بعضی و آن یادین
 اسلام و رسول و پیغمبر و پیغمبر و انکار ابدی و معجزات و پیمان کت که توحید و یگانگی و ایمان
 و لاجا هر لطف و آن حکام که آنست بایمان سخن راست و هدایت بایستی که بشکر گزاری این
 فرمان برداری کردند ایشان در انکار افزود ، قالوا احدا یحکم گفتند این که او بدیده بعضی
 قرآن جاد و بیات و ناپدید کافر و و بدست که ما بدان که او نیکوایم و او بر ندارد بر
 کتان من خدا است و قالوا ان لا نزل و دیگر گفتند بعد از آنکه نشد خدا انکرات
 این قرآن که پیش خداست صلی الله علیه و آله و سلم و ان لا یحکم و بدست که او بدیده بعضی
 است مردی بن که صاحب مال و جاه بود از که و لید مقیم و احمیه بن ربه و اجتناب شریف و از
 عدو و قبیله یا حریب و هر و اینه حمد یا بمل مد و انکاران بود که رسالت منصب بزرگست بایستی
 که هر بزرگ را ندی و بر که نزد ایشان منحصر بوده و جمع زخارف دنیوی و نقادار و کثرت
 خیل و غنم و نداشتند که رسالت ربه حال است و استحقاق آن محلی باشد به فضایل و عاینه و کمالات
 قدسیه و این همه اختصاص باید ، بفضل خاص از حق و واجب العطايات مصراع نادوست
 از آن میان که این همه را با جودیت جواد در جواب ایشان فرمود که انهم یقرعون رخصه ربک بایشان
 بخش میکنند و حق بود که بر آنکه نبوت بعضی یا مانع رسالت بدست تفریفات است تا بر هر که
 خواهند در نیت بکشایند حق قسمنا بیهتم مؤمنینهم ما بخش کرده ابرمیان ایشان سخن
 ایشان را بجهت از زبان و کلامی گفت در الحوة الدنيا در جود دنیا و ایشان از بدین و تغییر آن
 حاجت و پس از آنکه از رسالت که ای مسوایه اشانه است خصل بر نمایند و و کفای انفسهم

بر داشتند و بعضی از ایشان بعضی از ایشان را فوق بعضی از ایشان و بعضی از ایشان را در بعضی از ایشان
 قرار داشت و بعضی از ایشان را در بعضی از ایشان قرار داشت و بعضی از ایشان را در بعضی از ایشان
 مفضل در حقیقت معلوم بود که تفاوت در مراتب با اختلاف حس است و بعضی از ایشان را در بعضی از ایشان
 اولیاد و قریب و تفاوت برای آنکه بدانند که بعضی از ایشان را در بعضی از ایشان
 بعضی دیگر را کار کرده و بعضی دیگر را کار نکرده و بعضی دیگر را کار کرده و بعضی دیگر را کار نکرده
 کرد و بعضی دیگر را کار نکرده و بعضی دیگر را کار کرده و بعضی دیگر را کار نکرده و بعضی دیگر را کار کرده
 این را می بیند و در بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 بهتر است از بعضی از ایشان جمع می کند از نظام دنیا و آخرت و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 و اگر آنست که گفتندی ادیان است و اولیاد یک گروه و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 حقیقت اینست که اگر با این سخن هر چند می گردانند و می گردانند و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 جز قصه میانه های ایشان است و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 بر بام آن خانه ها و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 و سوره را علیها می گویند و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 دنیا و آخرت و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 شد و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 میل بر طوطی که در قفس است و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 همان قدر که در قفس است و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 ساختند و آن کل در کلب و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 زنگی این سرای بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 لغت و گفته اند بهشت نزدیک بود که از بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 هر کس که از این عالم برفت و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 کند از این کردن خدای بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 باشد بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 آورد و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 بودند و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 این خبر و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 است بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان
 این چیست گفتند و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان و بعضی از ایشان

نشسته و بر هر یک قدر عظمت و بستانداری داشته رابعی در پنج و ده که مانع بیک
قرین شده ایم. درین معاد باید بو عیشین شده ایم. بیارگاه ملک بوده اند شک ملک
زنجیر نفس جانی باشد اینچنین شده ایم. و انهم یصدونهم و یلویسیتی که دیوان
هر آینه باز می آید ازین قوسیان خود را حل السبیل از راه حق و تحقیق و به
بندارند کنار می آوریم انهم یصدونهم و انهم یصدونهم و انهم یصدونهم و انهم یصدونهم
و اما متکبران انبیا بندگان ایشان است که دیوان اهل عذاب اند و درین بنداغت میباشند
حیی ایا و کما تا وقتی که پایشان به ملک معدن و قرین او و شخص بصیغه واحد
بخواند یعنی پایشان به معدن و قرین او که معدن و قرین او را در یک
سلسله محشر است و بطور مخ افکند و در عالم ابرو بعد خدای عزوجل نقل فرموده
که چون کافر را بر او بگرداند و محشر را از آن دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا آن سعادت
یا وی باشد و مغارت نکند از و تا وقتی که درین روز و ملک انفس چون بعضی محشر آیند
قال سیالیت بینی و تینیک کوبید حاشی مرتضیان و الی کاشکی میان من و تو بودی
فوق الشکر قرین دوری میان شرق و مغرب تعلیب کرد مشرق را در لفظ دوری
آورده که در مشرق صبح و مشرق شمس و میان این دو مشرق نیز بعد بسیار است خصوص
آنکه کافری و کوبید کاشی قرین و من از تو دور بودی فیس القدر نیست پس بدین معنی
قرین کوبید با ایشان کوبید و کن یفقدکم الیوم و سود نمیداند شمار اهل مغارت این
آرزو و تمنا از ظاهر جبین ظاهر کرد. ایاد بوفتهای خود در دنیا که در
العذاب مشرک کوبید پس ای آنکه محاسب در عذاب دور از ایشان یعنی ایاد که در عذاب
شریک باشید چنانکه در سبب ان شریک بودی و بعضی گفتند سود نمیداند شمار از آنکه
شریک باشند یعنی اشتراک شمار در عذاب سبب تخویف عذاب اگر چه حکام بیت آورده
اند حضرت رساله پناه جلی علیه السلام بایمان قوم دل بستگی تمام داشت و بنده بشارت
دهمت بشعر اوستا میخود عذاب و انکار ایشان افزون تر بود حق بجهاد فرمود که اناست
ایا تو محسن شریع الصدق قولی که بشنای که از این معنی آنرا که کوشد که اوست محض حق
شنوایند او تقدیری القمی یا وقت آن دارم که ماه نمایم که از این معنی کرد لا اظلم حق فانی
غود و من کان فی عذاب یسیر و انرا که است در کمال محرومها یعنی تو قادر نیستی
در عذاب کما احادیث میل تقید بر لغوی منته فرمائید که هر یک که با بر
با جوار رحمت خود پیش آنکه عذاب ایشان بر تمام دل خوش دل و انا و انهم مشرک
برین سببی که سال ایشان گشته ایم بعد از او بر یک الذي و عذابا هم یا اگر تمام شرا
بجز عذاب داده اند ایشان را عذاب و انا و انهم مشرک جن جنیف ما بر عذاب ایشان
مفسد هر وقت که قرانم یعنی هر سال ایشان عذاب می باشد در زمان حیات تو
یا بعد از وفات تو فاسترک با لایق او می باشد پس تو چنانکه در زمان چنینی که می آید

[illegible]

خود را تست یعنی چون خدای تو هر چه میگوید میگوید که میگویی منجانب میگردانم در کشف عذاب از او را
 بخوان **اِنَّ الْمَلٰٓئِكَةَ يُنَادُوْنَ** بدین معنی که ما را یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما منفع شود
 بنویمان او برود و بگوید **قُلْ اَسْتَفْتٰ عَنْ الْعِلْمِ** پس آن حکام که بر او میفرمایند عذاب را
 بدعاه من میگوید السلام را از او میگویند **يَسْتَفْتُوْنَ** همان زمان ایشان بشکستند و
 او را و فرعون از اجاب من میگوید السلام میگوید شد که سباده مردم بدین میگرفتند پس همه قوم خود را
 جمع کرد و به بلندی بولید و نادی فرمود **يٰۤاَيُّهَا الْمَلٰٓئِكَةُ** و ندادند فرعون بنفس خود بهمان قوم خود
 بعد از کشف عذاب از ایشان و آن روی خطمه **قَالَ يٰۤاَيُّهَا الْمَلٰٓئِكَةُ** گفت ای گروه من صبحی
 قطران آید بر من **مِنْ مَّاءٍ** و آیات مرا شکستند و از اسکندر به ناسجه شام و کهنه آید
 بخروج من بخیز و این جویهای آب رود بند میرود از زیر قصر من آب نخل بیصد و نصبت
 جوی منعم شود و در جوی از آن **فَرَأٰهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ** و نظر کردند و نه در بیاط و نه در بنس در باغ
 او میرفتند و از زیر قصرهای او میگذاشتند پس او بدین جوی لشکر کرد و گفت در بر و ستای من
 جرد و **اَفَلَا تَنْبَهُوْنَ** آیا نمی بینید شما خلعت و شمت را بر او میافشانند و او را
خَبَرُوْهُنَّ هذا الذي یکلم من فوق فلان کیه که میگویی **هٰوْءُ هٰبِلٌ** او خوار
 و بیچاره است و **اَلَيْسَ** **يٰۤاَيُّهَا الْمَلٰٓئِكَةُ** و غیث و اندک رؤس که اندک بعضی را یعنی فهمید بآن کنند
 چه در زمان او بستی است آن ملعون دروغ گفت چه حجت بجهانم بدعای و احباب خود من
 لسانی آن کور از زبان او بر داشت و اما بوقوم پس شنید چه مردم بدین از زبانت او بران وجه
 دیدند و دانستند و **قَالُوْا لَا اَلٰهَ اِلَّا هُوَ** پس جز این گفتند که او را **يٰۤاَيُّهَا الْمَلٰٓئِكَةُ** و من در عجب
 دستهای از زبانت میگویند زمان جان بود که هر که میفرمود و بشواری میبیدادند و ستاند
 طالع در سبوطی زبانت کرد و وی میگفتند فرعون گفت اگر موسی راست میگوید باید که سباده
 و برایش قوم نامزد شد چو خدای او را دستوانه زدین فلان او **اَوْجَاءُ** **مَعَهُ الْمَلٰٓئِكَةُ**
يَسْتَفْتُوْنَ یا بجز اینها ما نماند با او و شکاک پس کسان بدین یاری و هواداری
 او چه هر که که با او میفرستاد بجای جوی و از خواص خود بخندست او نامزد میگذاشتند و خصل
 او بسیار کرد و آن قصه همه در حال صلح و معاونت وی باشند پس این میگوید باشد که خدای
 مرد رویش پس از این خود بوسالت فرستاد **فَاَنْتَحٰ** **فَوَسَّوْا** پس یک جمل
 یافت فرعون بدین مکر و خود را یعنی فریب در ایشان اندک **فَاَطَاعُوْا** **لَا** پس فرمان
 بودند و بگوید **لَا** **يَسْتَفْتُوْنَ** موسی علیه السلام بر داشتند **اَنْتُمْ** **كَاوْنَا** بدین معنی
 که ایشان یعنی فرعون بودند **فَوَسَّوْا** **سَقَاتُ** **كُرُوْهُ** **مِنْ** **رَعْدٍ** از آیه تندیک
 خدای فرمان برداری و یک یک خارج از طرف حق که **بَلَا** **وَاِنْ** **اِنْ** **اَحْتَدَا** **كُرُوْهُ** موسی را
 علیه السلام بنظر حق تعالی دیدند و ندانستند **يَسْتَفْتُوْنَ** **فَرَجَعْنَا** **مِنْ** **جَنَّتِ** **مِنْ** **عَذَابِ** **اَلِهٍ** و روش
مَرْجِعٍ **مِنْ** **كَلِمَةٍ** **وَجِبَّتِ** **وَبَيَّنَّتِ** **فَلَا** **اَسْفُوْنَا** **اَنْتُمْ** **مِنْ** **جَنَّتِ** **مِنْ** **عَذَابِ** **اَلِهٍ** کردند
 ما را باطل کرد و کار به واسطه **اَلِهٍ** **يَسْتَفْتُوْنَ** **فَلَا** **اَسْفُوْنَا** **اَنْتُمْ** **مِنْ** **جَنَّتِ** **مِنْ** **عَذَابِ** **اَلِهٍ** کشیدیم از ایشان

اینها را در کتابهای دیگر نیز میخوانی و در این کتاب نیز میخوانی

فَاخْرَقْنَا لَهُمْ اَحْقَابَ مِنْهُمْ **بسم الله الرحمن الرحيم** من همه ایشان را خرقه ساختیم در دریا و خوار گردانیدیم
چون کرد ایشان را پیش رو و کافرانی که بعد از ایشان آیند یعنی کدوه و مشرکان اینک ساختیم
ایشان را و ما را محققا و حقیقتا با عدل ایشان اقتدا کنند **وَمَثَلُ الْاٰخِرِيْنَ** و کرد اینان را
افغان از ایندی و برقی برای مبینان که مقام اعتبار باشند چه ملاحظه قصه عجیب ایشان
معبر را در تعلیب احوال که نیست و از جمله آنکه فرمودن بآب ناز کشیدن و در آید هم بآب خرق
ساختند و در این زمان بفرمودن او فرمود **بسم الله الرحمن الرحيم** در سرداری که باشد سرداری
اند و سران روی که در سرداری در آید بآب ناز کشند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله وسلم با خدا دیدن فرمود گفت هیچ خبر نیست در آنکه او را بدوین خدای بی بیستید و صبی
گفتند که حبی میبود و میبایست من دون الله و قرآن میبرد که بیک صالح است پس درو
هم خبر نباشد و فرمود این سخن فرمود که بیکند و مکان بر آن که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله وسلم شنیدند آیت الله که **وَلَا تُضْرِبُوا اَنْفُسَكُمْ** و چون زده شدند بر
من و روشنی را که **وَلَا تُضْرِبُوا** آنکه قوم توانان مثل فرج کشند و او از یلند بود از این
قولی است که در سبب قولی آید است که گفتند حبی مخلوق است و میبود نصاری بی رویا
که آن مانع مخلوق باشند یا شیهه میگردند که چون روایت که حبی این الله باشد بخوانند
که ملائکه بآب الله باشند و آنچه است که بعد از نزول آیه آنکه و ما فجدون من دون الله حصص
جهنم این زنی گفت که حبی را نیز بدوین خدای حبی بر سبب ملائکه که حبی در آنش جهنم
باشد ما و خدایان مانع باشیم و موید این قول است **لَا تَجْعَلُوهَا بَيْنَ يَدَيْكُمْ** و **وَقَالُوا كَيْفَ تُخْبِرُونَ**
و گفتند مشرکان با خدایان ما بهترند یا حبی زیرا که او حصص جهنم باشد که ایشان نیز باشند
مَا ضَرَفُوا لِكُلِّ اَحَدٍ لَّامَةً و ندانند مثل را برای تو مگر برای جدال و خصومت نه برای قیاس
حقان را **بَلْهُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ** **بسم الله الرحمن الرحيم** آنکس ایشان در هر روز و هر روز و هر روز
و بیایند گفتند که این امر را **بَلْهُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ** نیست حبی مگر نیک گفت نهادند این بر بوب
بنی و رسالت و حقیقتا **مَثَلًا** و کرد اینان را و امری عجیب که **بَلْهُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ**
و ای فی اسرائیل یفیه و لادت او چه بد قصه است از خراب چون مثل سایر قصه او و نشاء
لَقَدْ عَلِمْتُمْ لَمْ يَكُنْ و اگر خواهیم ما را گنید نه از هر بدیل از شما هر شکان را یعنی شما و احلاک
کهیم و بدید شما ملائکه را که ایشان را از این **يَخْلُقُونَ** **بسم الله الرحمن الرحيم** در زمین از این در آنکه شما
و آنکه **لَقَدْ عَلِمْتُمْ** و بدید کسی که حبی طاعت بر اوست را به یکی از اهل امانت قیامت یعنی
پس بدیدند نه یک آمدن قیامت را به یکی از اهل امانت قیامت **بسم الله الرحمن الرحيم** حبی علیه السلام که بعد
از کس و جلالت از احسان فرمود که **لَقَدْ عَلِمْتُمْ** بصادد طرف شریعت و عبادت و نیکوئی است
و هر چه کند است خود را با بالهای د و فرشته نهاد و در خلسه مبارکش غرق کرد و چون سرد
پیش افتد قطرات از رویش برین کند و چون سرالاکند قطره های روی و بی چون
مردمان روان خود نفس و بی هر که که رسید بر دو خراجشتم و بی پیختن نفس و برسد

پس در طلب دیال روان گردد و در باب اندک میوه است در ولایت شام برورسد و او را
 یکصد هزار گاج و مایه میوه این است و میوه طعمش شادمانه و بزرگ و طعمش و انجیر
 مخصوص است که در آن قصه چون معلوم شد که حبیب علیه السلام در آن شهر قیامت است فلا
 خیر فیها و انشعقون پس شکست میکند و جلال نماید با آمدن قیامت و پیرو می کنند
 شری و رسول را **هذا صراط مستقیم** اینست راه راست که گساید و گمراه نشود و لا
 یضلک فطر الشیطان و باید که باز ندارد شمار شیطان از سوار که صراط مستقیم بر حق است
 خود پس متابعت و می کنند و قدم از راه مخالفت و پی می نهید **اولی الامر علیکم** و **ثانی**
 پدر سخی که او را شماراد شمع است و شمارا و کما جنة فی النار است و آن هنگام که آمد
 حبیب علیه السلام بجهنم و روشن با آیات الهی و یا معجزات و اضره قال **قد جنتکم بالحق**
 گفت مرئی اسرائیل را پدر سخی که آمد ام دشما بشر بقیه خلق بر حکمت تو و فعلی و لا بی
 کفر و برای آنکه بیان کنم و روشن کردی برای شما بعضی از آن که **تختون** و **نیز**
 این اختلاف می کنند در آن از مودع و با حکام تو رید **فانق الله** و **الحق** و **نیز**
 انجذاب خدای و زمانه و بدیدم در هر چه فرمود از **الله** و **نیز** و **نیز** که خدا می
 که او را بدیدم یکا **هذا صراط مستقیم** اینست راه راست که گساید و گمراه نشود و لا
 یضلک فطر الشیطان پس خلق شدند و فرمایان از میان تو میان چون یعقوب
 و نسطور و مریم و شمع و **تو یل الله** **صلوا** پس و **نیز** که
 سم کرد از این احزاب **من علی** **عظیم** از احزاب و روزی که در ناک است
 احزاب او **هل یظنون** **اذا الساعة** آیا چشم می دارند این احزاب بعضی منتظر نیستند مگر
 قیامت را **انهم یفت** آنکه بیا یاب به ایشان ناکه آن و **نیز** و **نیز** و ایشان
 ندانند که او را میبخت و اشتغال با آوردن یا **الاحزاب** و **نیز** و **نیز**
 در آن روز **بعضهم لبعض** بعضی از ایشان بعضی را دشمن باشند **الاستی**
 حکم بر همین کار این از احزاب اعلان بعضی کافران که دوستی ایشان برای معاشرت بود و بر کفر و محبت
 با هم دشمن شوند و با بعضی بعضی را دشمنان که محبت ایشان برای خدا بود و بر کفر
 ایشان با هم باشند تا یکدیگر را شهادت کنند و هر تا ولایت کاشی که مریت کنند و چهار
 نوع چه باشند خلقت نام که محبت و حایه است و آن مستند بود به تناسب ارواح و تعارف
 آن چو محبت انبیا و اولیا و شهدا و اصفا با یکدیگر کرد و محبت قلبیه و استناد این به تناسب
 او صاف کامل و اخلاق فاضله است چون محبت صلوات بر ابراهیم و دوستی اصرار انبیا و اهل بیت
 مریدان به شاخ و این دو نوع از محبت خالص است و نیست در دنیا و دوزخ و آخرت و شمر فراید
 و نتایج صوری و معنوی است **محبت** که مستند است به تحصیل اسباب معاش و ترقیس
 مصالح دنیوی چون محبت بقر و ضاع و دوستی خدام بخادیم و امر با مبطلات با خیر
 چهارم محبت نفسانی و استناد آن به لذات حسیه و شهوانیه نفسیه است پس در قیامت

و اینست که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

که اسباب این دونی از محبت فانی و زایل تا شدن محبت لایزال و ابدی بود چون مقصدی
وجود بگیرد و درین و غایت مخصوص به پیوندان دوستی بد شعری میاید شود نظم
دوستی کان عرض میزند شادی سببی دشمنی آفرین بدید مهر کاز غرضه کشت ملک
راست بر خرسیند بود تا بنایک یا عیار منادی دران روزند که اندر دنیا نوا خدای
میز و کدای بندگان من لا حق علیکم الا فی شری طاری نیست بر شما امروز از فدای مکار
و لا تنزعون منی و نه شما اند و هیکل شهادت از غرضت متاصل من هفت منادی میگوید
الذین آمنوا بایا نیتا بندها اند که ایمان آورده اند و ایمانی کامل ما و کافراست که
و منادی که در ایمان فغان خدایان که منادی گوید از خلو الجنة در میاید و هفت
انتر و از کج که شما و زنان من و شما تخیر و کف شاد که هائیک شد و هکله
داشتن از این بافته یطاف علیهم بکراتند و منادی که هفت درامد و بصرف
من زحمت و اگر ای کاسهای به من از دران انواع طعام و کنایه ای به دست و کوش
باز از صفای غریبان و فیهما ما تشبهه الیهم در بهشت بود ایشان از انجا از بود فضیلت
و بدان خوش برانید و قل لا اعبی و لکن بنظر خوش آید چشم بان و از ان لذت یافتند
در وسط او و در بلین در کلمه لقا که در جمله نغم اهل بهشت چه نغم رضا چنان با نصیب نفس
است یا بهر چه در روی فرموده که اهل نظر میسند اندک لذت چون در چه چن می تواند بود
چون از خلو اهل من نظر بصیرت ایشان طاری گشته تا معان از احوال آنکه شری و در یک
بر ایشان و شیک مانده بالایشان بگوئی که و قل لا اعبی جاد است این بیت بود صاحب چهری روشن
است که اهل شوق از لذت چون جز باشد جلال محبوب منصف نیست نیست بود از پیش
و اندان که مشتاقانرا لذت دیدن جز دیدن دیار تو نیست اما هم خبری قدس من فرموده که
لذت دیدار فرخنده اشتیاقی است عاشق را هر چند شوق پیش بود لذت دیدار افزون تر باشد
و از ذوق افزون خبری قدس من فکر کرده اند که شوق شرم محبت است هر که دوستی پیش شوق
او بدیدار دوست زیاد شود و زبون را که است کرای راود بهشت من از برای مطیعان است
و کفایت من بهت شکران و زیادت من نصیب شکران و انش من بهت طالبان و بهت من
انرا محسنان و مغفرت من برای تا بیات و من خاصه مشتاقانرا اطلاق شوق لا یوار الی الله یسیر
و اما الهم اشغف عمار یا حبه در از شوق تو خونت ندانم بهشت شد در روی شوق جلال
زیان پر و نیست در از شوق تو هر روز فزون میگردند شوق من چون که روزی در
است که بر می نمای لذت بهشتیان میگوید و انتر فیهما خالدا و کف و شهادت بهشت جلوه
یافتند کان اید و کمال نعمت دران کوا و هم زوال نباشد و قل لا اعبی و لکن بنظر خوش آید
بهشتی که سرور میراث دانه شاک اید انرا و بهشت سرور که نور من جادتا من کمال تقی
و شما را میراث دانه ایمر یا انتم تکتلون با آنچه بودید که علیست که در تا از انواع
خیرات و طاعات جز را با لفظ میراث میگوید که خالص است و با متغای بدستاید و لکن

فَاكْفَرُ كَثِيرَةً مِّنْهُمْ وَاسْتَدْرَجْتَهُمْ بِمِثْقَلٍ ذَرَّةٍ مِّنْ عَهْدِهِمْ فَشَدَّدَ لَهُمُ الْآثَانَ فَذُنُوبُهُمْ عَلَيْهِمْ يُجْزَى الْكَافِرُونَ
 پس در عالم غیب بوده که در حدیث واقع است کسی که در وقت بهشت میوه باز کند مگر
 فیحسابه مثل آن از همان درخت پس ویران شود و چون در عذاب جهنم خالد و در
 که کافران در عذاب و دوزخ اند جاوید ماندگان کافران عذاب است گفتند و
 نگرانند عذاب از ایشان و خوفناک است و ایشان در عذاب ناله می دانند
 از رنج و نجات و از سخت عقوبات و مافاتنا هم و ما ستم نگر بر ایشان بلای
 عذاب کرب و الحزن و کافران و لیکن بودند هم الظالمون ایشان ستمکار
 که شک آورده و منع عبادت کردند در غیر موضع گفت و نادر و ایام الکاف و چون امید
 میزد از خلاصه نداشتند خلاق دوزخ را که مالک در خواست از خدای لیقظ و لیکن
 تا خدای حکم کند برای ساجده پیران ما را و در کار تو بازیم از کشتن عذاب
 تا که گوید ملک در جواب ایشان بعد از هزار سال در میان آورده که بعد از جهنم
 دوزخ و دوزخهای آن سری که از کفر مکنون بد رستی که شاد و نیک گفتگان
 آید در دوزخ خواهید مرد و در عذاب بر شما یک خواهد گشت پس جاد گوید بعد
 از جواب مالک مرایشانرا گفت چنانکه با حق بد رستی که ما و دیگر شما یعنی فرستاده
 معن راست بود است بران به غیران و الحزن کافران و لیکن بیشتر شمس
 الحزن کار هون مر معن حق را خواهان بودید و بسند نکرید از کفر و انکار
 ملک حکم کرد که کافران و ساختند کاری در حق و ابطال آن یا کیدی برای پیغمبران
 قرآن مکتوب پس بد رستی که ما نیز حکم کنند که کاری را برای کافران
 ایشان یعنی ابطال که کفار و نصرت انبیاء الحسبوت ایامی بنمایان ماکران کفار
 تا که بشنود که شنود معن نهایی که در دل میگویند و لیکن در کار و کفرشان
 می کنند باین و رسلنا امری می شنود از او و مستکان ماله حفظ الله له بهم یکنون
 نزدیک ایشان اند و موکل بر ایشان می نیستند از این جهت و بعد از آنکه نمایان ایشان در
 فرشتگان تا انکار باشد بر ما که خلا و ند بر جگانه و شب ماند قتل بکوی محمدان کان
 للرحمن و لذ اگر باشد بر خدا و فرزندی و ناله مستکان چه بود قاتل اول العابدین پس
 من اول بوستند که از خدا و اینکای بایستی که من دانم و چون سیدان را و فرزندان نیست
 شما اثبات و ادراک می کنید صاحب کثافت که در عین صحت گفت که اگر خدا و فرزندان بودی و پیران
 حکیم و حجت روشن ثابت شدی پس اول تعظیم کنند که بود معن اول یعنی که من پوسته تعظیم
 خدای می کنم که او را و فرزندان بر من هر تعظیم که مجای معن و سهل نیست و مبالغه
 در نفی و لدوام زاهدان و کروزه نضرین حارث الله در آن کله خود خشنه بود
 و اغلب حنادیک و پیش نوز و پیروندان در امتیاز قرآن خوض نموده آغاز استنکاد و لید مغیبه
 در آن وقت میلی با سلام بود و پوسته ستایش قرآن می کرد گفتند ای نضر بقدر آن امتیاز می کنی

که میگوید محمد افضل است من نیز جفت میگویم محمد میگوید لا اله الا الله من هم میگویند لا اله الا الله
 اما اضافت میگویم لئلا کمربانات اهل این محض بحضورت رسالت نباه علیهم السلام و الا کوسار سید
 اذن و هناك شد یعنی علیهم السلام این ایزد فروداورد و نفرمایش ولید الله این ایزد بخواند
 و کنت خدای محمد مرا جفت کرد آیه انکان للرحمن ولد فان اول العابدون ولید کنت
 ای الحق خدای محمد ترا کتب یک کرمه و کلامان بمعنی فحاست میگویند که نیست وجود مر خدا را
 فرزند ای الله فرمود که هر کس اول موجدان را بپسندد پاکست و فی صیب رب السموات
 و الارض افراشته کمال اسمها و زینهارب القدرش عما یصفون خدایا و عرش از انچه
 و صفی میکند کافران او را بغیر زود ولد میگویند فک زهم بر کلام ایشان و لیسوا
 میگویند تا مع میکند در باطل و بازی میکند در درد ناسخ بیلا و ناو قی که پسته
 و میگوید ای یونان و کنت روزگار و عذرا نشاء الله ملاقات ان یعنی روز قیامت
 و هو الله و لا یستخلف و لا یبکی که با اختلاف فی السموات که در اساطیر معبود ملائکه
 است و به الارض که در زمین معبود مستند کان انجن و انس و هو
 الخیر العالین و است راست کار در زند بی خلق و انما یصلح ایشان و تبارک الذي لا
 یلزم کوار سبب الله و است ملک السموات و الارض باد شاه اسمان و زمین و ما یمیننا
 و انجمن اسمان و زمین است یعنی حکم و بر هر اجزای مملکت روایت و عذرا و علم الساعة
 و غیر یک است دانستن ساقی کفایت در ان قاهر شود و لا یله شیء مؤمن و یسوی
 او باز که یک شیء اختلاف در ان روز و لا یلزم الله و در ان روز پاک نباشند اما فاکه
 دل مؤمن می و ستند کافران ایشان را من ذریرة الشیطان و یلزم و یلزم و یلزم
 کلام را یلزم و یلزم کافران ملائکه و جن و انس و اصنام که مشکان استعانت ایشان است
 و یلزم ان روز توانست شفاعت کند که در ان زمانه با حق مکر که کلام است و لود و یلزم
 یلزم جن ملائکه و جن و عذرا علیهم السلام که ایشان را کتب شفاعت است و یلزم
 شهادت بحق و الله و کفر یفعلون و ایشان میدانند بلای خود و انرا یلزم
 کواهی داده اند و ایشان شفاعت نخواهند مگر من ان کنه کار را و یلزم سائر من خلقهم و اگر
 بر بی تو جانان یا معبودان را که یا فزاد ایشان را که یلزم الله هر آینه میگویند الله چه امر
 فرط ظن بر این جبراب مکار و غیور است که فانی یونان و کنت و یلزم یسوی که اینک میشود
 مشکان از عبادات او بر شمشیر و یلزم و یلزم خداست قول رسول اصلي الله علیه
 و آله و سلم که کنت عاربت ان هو لا ای یرویکار من بله سیتی که این گروه بعضی معاندان
 فریش قوم که یلزم کنت که کوه اند از روی عذاب و کاهن ایمان بجه لورند یعنی میگویند
 و اضیق عنکم من اعراض کون از عذرت ایشان را روی مکرر ان مکافات ایشان و قل سلام
 و یلزم یسوی که از شما مطلوب من است این حکم بایه قتال منسوخ شد و یلزم
 پس زود باشد که ملائکه جانان که یلزم و یلزم که عذاب بدیجات فروداید در دنیا و روز قیامت

مر الله الخیر المومنین

[illegible]

[illegible]

بروحی و منهم نیست در نیکو ای خلقی و آن گفتگو ای دل و آینه ام آنکه سر کتی مکتب و کبریا و مکتب
 بو خدای و احاطت و می او تقامید ای اربابینکم سلطان شریک بدرستی که من او تمام بشما
 حجت روشن بر صدف سدا می خود فزونیان هذا را استماع این سخن قصداً از من می عیبه
 السلام که توبه وی فرمود این حدیث بر تو و زکره بدرستی که من باده بودم با فزونی کان خود
 و افروزی کار شما آن ترک جیوت **ان اقامه اسکرار کنند با اشیاء عباد شتام و حد و به**
تکلم دارندست و آن ترک شریک فاعز لون و کلام و غبار دیدم و غیره و به کبریا کینه
 از من و بیزاران مصرع مرا بخیر و امید نیست بدر میان ایشان سخن لغظت بقول
 نکره اما آنجا که در حدیث و زبان **قد عاریک** پس بخاند من می بودم کار خود را آن خور
 کوه مخبر مؤن **با تکرارین کوه** نمط کوه ای این صریح کبر و کبر عیانی باشد از احلاک کن که
 مشرکان اهل حق شهادت می وی اجابت که وقت **فاسر یباری لیک** پس بر شب بن ککان را
 انحصار **انک مشعرون** بدرستی که شما از بی درامد کاندید یعنی شما بر وی فزون
 و قوم او خبر شوقه از شما درامد و بلب و بار سیک باشد قوصار اید و از بی شکافه
 و درودها بلیلیا یا بنی اسرائیل **و ترک البحر رحو** و وکلان و بار اسکان و آسپه
 برهان و حکم را هم بر وی ظاهر بود یعنی دیگر بار حصار بر وی ضربت فایده حال خود بود بکانش
 فایض یک برودر آید و مترس **انهم مشعرون** بدرستی که ایشان کبر می خورق
 شد که اندام خود را در اخلاق نخواهند شد پس فزونیان تمام خورق شدند که **ترکوا**
 جمیع کارها شدند و بن جانت می ستانها بر درخت و حیوان **و جشهای آب**
و زرف و کتبیای سیک و مقام کبر **و منزلهای نیکو را شد و نفعه**
کرا و اسباب نعم و بر خور داری که بود در هر یک **فما لکین** در آن وقت متعان
 و شادی کتان **حکمرک** کار با ما که بان مجتبی است و او را **تباها** و ما آخرین و برایش
 داد بر منازل و مواضع ایشان از کبر و دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل **فما لکین حکیم السماء**
و الارض پس نکریت بر ایشان آسمان و زمین یعنی اهل کای ایشان که با صاحب بنود
 در مقام آورد که چون من می در جهل صلیح احسان و زمین بر و مکتب و از انس می مالک رنجی
 الله عزه مشولست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هیچ بنده نباشد که در لور
 در آسمان دود برود و روی که روزی او از آن جا فروید و در یک حال او از آنجا بالا رود و جود
 بنده وفات کند و این دود را از نزول رزق و خروج عمل او محروم مانند بود و بکر من سلطان رزق
 الله میگوید که بر آسمان صغی اطراف اوست و در مقام آورد که چون بر صفت بنی عیسی رضی الله
 عما شهب شد احسان بر تو میست و کبریا و آن و کمال اطراف افاق شرح شد و درین باب است
 گفته اند **ربا عی** این سرخی قلم که برین جنح پیوسته است هر شام حکس خود غیب دان
 که بیلاست که در جنح خون پاشد ازین خستند خورق و زکات خود بکوبد زمین ماجور است
 و گفته که در آسمان و زمین جوئی که بر آسمان است و بعضی بر آسمان علانیه بر ایشان ظاهر شود

[illegible]

و غرض ایشان بود که او قصد خانه کعبه کند و هلاک شود بپنج قصه کتب و خانه و اخبار در میان
آورده گفتند ای ملک و تیمار ملک شریفین چه است بر روی زمین و هیچ کی قصد آن خانه
نکند مگر که هلاک شود و آنجا باید رفت و عظیم بجای آورده و قربان فرود بپنج رفت
و خاندان جلیل بودند و شش هزار شش قریان کلاه و آنجا بهمن فرود فرود قوم اول از ایشان
اعان مخالفت کردند که نزدیکین ما بنویسند و سازند و بعد لایق خدای برستی و ایشان
خوالت و ایشان در زندان افتادند و گفتند ما آتش افشان می کنیم و آنچه بدیدیم این کرم
این که چهارمین خود و کس را با یکدیگر در میان آتش در آمدی بسطل برین خبی و هفت
افت نرسیدی القضا جبار یا جبار خود با شش و نه رفتند و سلامت پر ویت
آمدند و گفتند در آسمان بقایه بنی خندان و قربان باب سرشکر الله مساجد به شش
پنج سته که پنج خانه نرسید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و بشا اول بودی سر
که اگر حضرت را در میان بدو رساند و ایام و اولاد خود سیرده و وصیت نماید که در عرض رسالت و قربان
چست و یک از نسل شامل ابویوب انصاری بود و او ناسر عرض رسانید و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم سه نوبت فرود کرد و چنانچه بالاخر الصالح و از قاضی و چیه
الله نقل است که آنکه ب اسعد صیری از آنجا بعد از آنکه او در به به بنی صلی الله علیه و آله و سلم
قبل از هفت آنحضرت هفت صد سال و در درج الدن را بود که بعد از هزار و بیست و سه
سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از هجرت بود و ما خالقنا السموات
و الارض و یا فری ما احسان و زمین و ما یومئذ لا عین و آنچه میان ایشان است
بازی گمان یعنی حکمت آفرین این نه بیازی ملک مخلوقات حکمت کامله بظهور راورد و اید
و این حکمت نیز که در میان ماضی و معقول و محسوس و کواکب و قیام و غلب ما خالقنا هذا الخلق و یا
نزدیک اید و این سحر و سحر برای حق گمان بقوت است بر طاعت و جنوت بر مصیبت
و یومئذ لا عین و یا فری ما احسان و زمین و ما یومئذ لا عین و آنچه میان ایشان است
که فعل حکیم بحد بر آن یوم الفصل بدین سوره که در روز جدا شدت سخت از باطن با جدا
میان زمین و آسمان و طبع و خاص و شایسته و کسوف و حکام جمیع شدن و میان است
یومئذ لا عین و یا فری ما احسان و زمین و ما یومئذ لا عین و آنچه میان ایشان است
و خوی خود چون بر آن عذاب نایاب بود و سالت کسی را هیچ چیز و امر و مصیبت
و نباشند و دستان که بازی داده شوند از دستان دیگر را از من رحم الله و لیکن کینه
که خدای بود و بخشوده باشد یعنی موانع ایشان باری گفتند مرا یکدیگر را شفاعت
را ندو العزیز بدین کسی که خدای غالب است کسی را که او عذاب کند کسی باری نیز از
الرحیم و بدین است بر هر که رحمت کند او را بدین شفاعت و حدیث شجره الزکوة
بدین است که در خست و هم یعنی میوه آن طهارت و الا یغفر عن خیر و فی کماله و فی الوصل
و چون در هم بخورند کمال المثل مانند من و روی که خسته یغفر فی البطلان

خبردار که جلیت هست و اگر نیست و وقت هم عذاب

حسم **خ** حروف مقطعه مخضرت اسما علی الله جناحه اشارت بی و ضبط و مسیم
 کناه از مالک و عبید و در لطایف آورده که حکمت از لیت ویم ملک ابدی بدین هر دو قسم
 یاد میکند **ت** نزول از کتاب **ف** فرود آمدن قرآن **م** من الله العزیز **ز** از تو که بخندایی
 است بر وجه غالب **ل** الحکم **د** داد در تفسیر طالب و تقدیر بر نواب **ر** الله فی السموات
 و الارض **ب** بد زسی که در اسمها از بنجم سیاره و ثابت و در زمینها از حیال و اشجار و حیوان
 لایات **ا** انوار مرآت **خ** خفاست مرکب و یگانا در ابر و حدت و قدرت مافوق و **ر** رخص
 خاتمه **ک** و در افریدن شما از نقطه و تغییر آن از حالی بحالی و باریک من را **ق** و **ل** و **ج**
 مرا کند **م** می سار در زمین از جنبه مکان باختلاف صور و اشکال ایشان **ا** امانت
 علامت برای استدلال بر حکمت ذوالجلال **ل** لعمریه **ق** قوت **ک** مرکب و حیرت که فیکان
 شوی **ب** بعضی استدلال کنند بدان اینها و بواسطه استدلال متیقن کردند و اختلاف الیل و النهار
 و در اختلاف شب و روز و بالوان و قادی و **م** ما انزل الله و در لایفه فروغ است از خدای
م من السموات و الارض **ا** از اسمان و از ابر و روزی یعنی باران که سبب روزی است **ف** فاختیار
 الارض **ب** بر خاک که بان مطهر زمین را بعد از تری **م** من الارض **ک** و بر هر یکی آن
 و تفریق از یک **و** در کرد ایشان با دهارا باختلاف جهات و تفاوت احوال **ا** ایا **م** هر آینه
 دلالت بر روشن و هویدا بیکال قدرت الهی **ل** لعمریه **ق** قوت **ک** مرکب و حیرت که فیکان
 کنند بر آن **ا** ایا **ا** الله این دلیلهای دلائل قدر و سخاوت باین ایاها **ا** ایا **ا** ایا **ا** ایا
 علیک بالحق یعنی ایم بر تو براسی و درستی **و** باری **ک** که بعد از بس کلام سخن بعد
 از حدیث سخاوت **و** **ل** لعمریه **ق** قوت **ک** مرکب و حیرت که فیکان **و** در لایفه قدرت او باین ایا **و** حیرت
 یعنی کلام سخن میگرداند **و** **ل** لعمریه **ق** قوت **ک** مرکب و حیرت که فیکان **و** در لایفه قدرت او باین ایا
 بسیار که بعضی بعضی حارث **و** **ل** لعمریه **ق** قوت **ک** مرکب و حیرت که فیکان **و** در لایفه قدرت او باین ایا
 می شود **و** **ل** لعمریه **ق** قوت **ک** مرکب و حیرت که فیکان **و** در لایفه قدرت او باین ایا
 کثر است از ایمان بدان **و** **ل** لعمریه **ق** قوت **ک** مرکب و حیرت که فیکان **و** در لایفه قدرت او باین ایا
 مستفیع شد که بیا استماع نمود **و** **ل** لعمریه **ق** قوت **ک** مرکب و حیرت که فیکان **و** در لایفه قدرت او باین ایا
 در دو رخ جوارح بطریق تهاکرات **و** **ل** لعمریه **ق** قوت **ک** مرکب و حیرت که فیکان **و** در لایفه قدرت او باین ایا
 بعضی جود بد و رسد **و** **ل** لعمریه **ق** قوت **ک** مرکب و حیرت که فیکان **و** در لایفه قدرت او باین ایا
 بان افسوس کند و صبر نه **و** **ل** لعمریه **ق** قوت **ک** مرکب و حیرت که فیکان **و** در لایفه قدرت او باین ایا
ل لعمریه **ق** قوت **ک** مرکب و حیرت که فیکان **و** در لایفه قدرت او باین ایا
 ایشان در روز است **و** **ل** لعمریه **ق** قوت **ک** مرکب و حیرت که فیکان **و** در لایفه قدرت او باین ایا
 و بعضی عنهم **و** **ل** لعمریه **ق** قوت **ک** مرکب و حیرت که فیکان **و** در لایفه قدرت او باین ایا
 از جانب خدای و اما الله و من رزق الله او و دفع کذا ایشان **و** **ل** لعمریه **ق** قوت **ک** مرکب و حیرت که فیکان
 بچند خدای دوستان و معبودان **و** **ل** لعمریه **ق** قوت **ک** مرکب و حیرت که فیکان **و** در لایفه قدرت او باین ایا

[illegible]

[illegible]

است ایامند استند الذین اجترعوا الشیاطین ان الله کسب کده انفسهم بهار و چون کفر و عصیت
ان یجعلهم الله کما یم ایشان را در آخرت کالذین آمنوا مانند آنها گوید و بندگان و کسب
الصلوات و کندن کارهای شایسته یعنی مشرکان در کفر متوجه من شان نخواهند بود
سوا محی و محی و محی تا یکسانت زلف کافی ارمیل و درک ایشان در دین و آخرت یعنی هر که
بر اینان سر بر اینان زند خواهد شد و هر که بر کفر برید بر کفر بعوض خواهد شد ساء
ما یحکوون بد حکایت کایشان میکنند و نیکیه شک و توحید را بر می دارند
مصرع بخت و کس لای زهر این باب سجات و خلق السموات و الارض و یافوز به خدای
احمد و نه من را با حق بر اینچه و بدل منغی عدالت است کیان محسن و منی و موجد
و مشرک تفاوت باشد و تجزیه کائنات بد کفر اقله باشد شود هر کس یاکانت با آنچه
کس کرده باشد از غیر و شر و هرة یضکوون و ایشان یعنی عمل کنندگان ستم دین
خویش یعنی نفس ثواب اخبار و از دیار حجاب اش در دین و یابان یک هر کس را در آخر و اصل
او جزا دهند اقرات من الحجاب آیا چون بی بی آنکه در اقرات الله هوید خدای خود
خویش خود بی خودی خود را انچه رود و فیهان بود جنت کفر مان خدای بی یابان بود و کانه
معدن خود را باز و می خورد کید یعنی بی بر بستن سخن بی تکرار از وی بیند از اهل کار
و این را بخدای بی بردارد و صلوات الله و چون بی بی آنکه گاه ساخت و فرو گذاشت خطا
او را علی علیه السلام در انچه که حضرت او را است بر عاقبت انکس و حتم علی سیمیه و هر نهاد
بر کوش او را منصف حق نشود و قلبه و بهر او را تعقل یا متحت نکند و جعل
حی لیس غشاوة و او نهاد بر چشم او و غشی تا بنظر اعتبار نکرد جواب شرط است که چنین
کس را چگونه هدایت باشد قس فیض یمن تغیر لکد بر کت کده نماید این کس را از بر فرو
گذاشت خطای ماری او را فلا نیکوون آیا بند بیکریای یعنی بند کویو مقرب
شوی و قال اما هی و گفتند من لک بعثت نیکو کانی و حیو کالذین مکرر و کانی
دینا کماله ویم موت و بخیر و می میرد و روز قیامت خود یعنی بعضی از مایه می رسد
و بعضی میرد و اهل احتمال و دله قایلان این معنی مذاهب تا شیخ باشند و نزدیک
ایشان است که هر که می میرد روح او میسند بیکری تعلف میگیرد و هر روز نیافته می کند
باید بکار بر می رود بیکریایان ایل و از شام کوی که بر خدایشان یعنی بر تکرار کده کانت
من خود را در حد از وقت حد قالب دیکام و هر شکاه گفتند و یضکوون لا الذ هر
و هر کس می کنند ما را مکرر و روز ملک و کتبی و بر می و ساه و کد بر می و نبی که از این
که نسبت ملک بر روز کار می کنند هیچ دانسته که مغرب دعور و مضروب ان حضرت حد است
نعلی شان در هر روز کاری اختیار نیست نظم در هر روز و بیای جزا حکم ترازیاید
شایع تراند و در زمان کار شان بخود و هر کس سدر فرزند بخود این هر روز ترا بانه
الان در زماند و شتابان الله انهم لا یظنون نیستند ایشان مکرر گاه می برند

و یحذر در نقله بی شک سخن میگوید و از آشنایان بگوید ای ائمه بیگانه و چون خواند شود میر
ایشان ایستاد کتاب مادر حلقه روشن و واضح الیها شد در باب بعضی و عشر مثل
قل حبیبی الذی انشاهما و له مرقه و ما تنبأ ان الذی احبها لیس فی الموتی و ما کان محنتهم
نباشد و همان ایشان را آن فالو انشایا با آن کتاب میگوید که پیرایه و آنه ما را آنکه شمر
صادقین است که همیشه شمار است که این در زمانه که در آن خفته بود از هر یک برون بخیز
و این سخن از جهل و ضد می گفتند که ای ستمگر وقت بر وقت خاص بود و هر که بر مقتضای
حکمت است بر سر وقت افتاد و چون دیگر در اصل بر من نباید که قرآن الله یحیی فکرم میگوید خدا
تبارک و تعالی که شمار در رسم مادران نورانیست پس بر من اندر در دنیا فرجیست که
پس جمع کند در قیوم الیوم القیمه تا روزی بر حقیر از سر فیض و هیچ شک نیست در آیه
ولکن اکثر الناس لا یعلمون و لیکن بیشتر مردم آن فیض را ندانند و گفتند انکار و قصور انتظار
و الله ملک الشکوت و الارض و در خدایا و است بادشاه آسمان و زمین و نور و نور اساعه
و روزی که قیامت برپا شود و هر که از غیر انبیا و اولاد در آن روز زبانه کشد بنا حکما
و همان ایشان آن بود که بدو و من باز کردند و میگوید که ای ائمه بیگانه و بی بی در آن روز هر که در آن
بر آن روز آمد که گفته شد جزو خاصه کثارت و این آنکه عام دارند و هر که از حجت آن روز بر آن
در امتداد علی بن ابی طالب که هر که در آن روز خواند شود بنو شهاب ایشان یعنی صحابه اهل
و ایشان را گویند که از آن روز و آن روز جزو اولاد خواهد شد ما کنیم نعم اولاد
با آنچه بود که علی میگوید که این کتاب مایه فی کتابه که ارم کتابی و این کتاب
آن امر که بود و در بیضا علی که این کتاب سخن گوید یعنی روشن سازد بر شما احیاء شمار براسنی
زیاده و نقصان تا که استخبر بد رسنی که استخبر فیم ما کنیم نعم اولاد که بودید
که گویند در عالم ابراهیم که چون علی در قرصها ایشان با آسمان و مساحت جهاد ثابت سازد در آن
نصف هر چه فی الجاهل و فی الجاهل من یعی باشند و لغو و بیهوده میگوید و گفتند استخار از هیچ حرف
است که با سال نشد علی بن آدم بملایکه چه چارند ملک الدین استوا اما آنکه گویند است
بخدا از نزد یکسوت و عمو القارحات و کلام الله علیها شایسته که از آن است که رتبه
فی رتبه است پس در آن روز ایشان را بود که ایشان در رحمت خود که از خداوند است
ذات هو القوی البسین که ان افعال در رحمت است و عکای اشکار و اما الدین کفر و
و اما آنکه نگویید اما ایشان را گویند که اگر توبه ایانی شایسته که با آنکه امانت من خواند
میشد بر شما انکس کردید و از ایمان بدان با خود دید و گفتند و ما تجریت و بود کرده شد
از آن که و از اقل ان و عذاکم کف و چون گفته شد که نزد یک شما گویایم بد رسنی
که عده خدای بخش در رحمت و عذاب است و الساعه الاربع و قیامت
چون شک نیست در آن عالم تا که در آن الساعه می گفتند که استخبر فیم ما کنیم نعم اولاد
ان نظن کما نوهیم قیام صحت الاضنا میگوید که فی شما یعنی فکما ما انت شما این

آک

١٠ يحيى بن عمران فرسانه بالانبا الشبعون ورجل يحيى الانبا فاستلمهم جميعا

که شما را میخواند و گوید خیر و بد و از آنچه میسرستند من دوزخ الله بمن خداست
حیون ملک و ما خدام و حیات از روی ما خلق و از زمین بنایید و من که جبین از روی اند از زمین
و احزاب ای که از هر طرف در لشکر است یا را ایشان است شریک را سافا و چون ظاهر است که هر دو
شما را اجتناب و ایشان از زمین و اسکان تصرفی نیست پس چرا در پیش من شرک می سازید
و تفرقه بکنایه بهارین من کتابی که بشما مله باشد و من قبل خدا پیش از آمدن محمد
که این قوم مدعی باشند شما را شرک او آثار و من جانم و یا یارب یقین از کافران پیشین و یا و این
از نبیا که شد که دلالت کند بر اختلاف جبلت ایشان از کتب ما و چون که است در ذات
کتابان دیده می شود و چون شرک در محبت فرو مانده است حق بهمان در باب کتابچه ایشان
فرمود که و من صلیت علیهم و علی آله و علی کسب بخواند و پس سترد من دوزخ الله
بجای خود ای من ای شایسته که بگویم ای قیامت که از آنکه اجابت نکند دعای او را و روز رخصت
یعنی اگر شرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند اثر اجابت از ظاهر بخواند شب
و هر عین دعا بفرمان او و و تبت از خواندن شرک برستان مرا ایشان از بخواند انان و حیات
نیزه شوند علی ایشان پس چگونه اجابت کنند بدیعت که از عبادت خداوند شوند و اجابت
کنند دست باز دارد و روی تو به عباد ما بتیا ناست آورد و بیت و بهر که کجاست که
بگذار و در نزد من بی نظمت و از احشائنا و چون حشر کرده شوند از میان کافران
خبر آید که باشند معینان یا طاهران یا ایدان خود را دشمنان بر خلاف آنچه کان می بینند بدین
از شفاعت و مله کاری و گمانا بعباد حق که فریاد و باشند معبودان پس عین طاهران
مرا ایشان ناگردد که با عبادان باشند پس پیش معبودان را منکر یعنی تان کوبند ایان ماران
پس سید اند ملکات و دوزخ القیامه بگویند بشر که هم یات بر شک کنند ما بتیان بر پیش
نکره ای که ملک الله و بلاما مشرکین و از انبیایم یا شایسته و چون خوانده شود بکافران این
کتاب مادمحالی که ظاهر باشد در دل ایشان از ان قال الذین کفروا کونوا لکافره من کوفره
ان الذین کفروا کافرا و من حق را که حکام آمد بدیشان خدا تشریف بر داشت
جاء و بی اشکان از قیوم که افتریه ملک بلعین جنت که کشته کافران صخر خوانند میگویند
برافت است محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن بر خدای و از خود گفته قرآن افتریه که هر که
بر افتد یا هم بفرض محاله آن معصی بقایات منکر بود و هر آنکه برالت عتقی عظیم مستخرج
شود فلا تمکون و من الله شیت پس شما و غیر شما که نتوانید بود برای من از خدای
چین بر ای بی فایده نباشد بود چیز از عذاب اگر خدای من خوات باشد پس من
چگونه حیات کم و یا ستها را کدام مله کاران سازم هر آنکه با یقین و فیله خدای
دانا است که بی شایسته به کینه در مان بی خطب می بیند از آن و هر و غری میگوید
و کرم شما را بینی و بینی که است خدای که امن و طابری من که عهده و باستی
کلام و تبلیح احکام و بر شما که بزرگوار و استیلا و فساد و کار و هو القوم و اواد

است کسی که از شرک فیه کفر **الرحیم** **مهر** بان است و کسی که ایمان را هیچ نباشد
 قل ما کنت بکولی عهد کمین **بما کان الوکیل** نود ما که از پیغمبران بهائی اول
 پیغمبر نیست میوه شکر پیش ازین نیز پیغمبران بودند پس ازین است که هر که از پیغمبر
 ما یفعل فی و نمیدانند که چه خواهند کرد پس ازین است که هر که از پیغمبر است
 بر قوم و لا یکنز مومنان که بشمار کنند تا خدای و نه جنت و قتل و اسرار و جزایان
 در میان آورده که بعد از تو و این اینه مشرکان شادمان شد که گفتند کار ما و عهد نزد یک خدا
 یکیت اوصاف خود پیدا شد چنانچه ما عهد افرو کردیم چون من خدا را بودی یا کسی که بخدا
 او را خبر کردی که با او عهد کردی این است که لایق فکر است که الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر قد را با
 نزل مکتوب است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در خواب دید که حجرت فرمود ما ت
 بر سببی که در کتاب و درخت و تخت است و در صحابه بعد از اسحاق جان رو به خود شل گشتند چون
 نصیر برین واقع میشد و از ان مشرکان در ایشان از حد تجاوز کرده و در اصحاب بیعت استیصال
 نیست نمودن این اینه نازل شد که بگویند فرما و شما را حجرت خواهند فرمود یا این **ربیع**
الکافی **ی** پیرو می نمیکند مگر این چیز را که و می گویند میشود پس من و از ان در میخام
 که شد و ما **انما** **ناتریر** **میزین** و نیست من مکریم گفت که از عذاب مخلصی اشکارا بیم کردن
 من و من از عذاب اسر و فرایم احوال و می هیچ خبر نماند داد و قسم ما قال رباعی
 ای دل تو شکن مضمون و بوالعجبی از من به نشان عاقبت میطلبی سرگشته شد خواهی بود
 در دایره سالاری ما یفعل فی قل **ارکب** بگوئی خود خبر و بعد مگر ان کار من و خبر
 الله اگر باشد فلان از یک خدا و گفت **تربیه** و کافر شده ایم بان و شکر
 شاکر **سند** **میشال** و کوه جدا است که از این اسرائیل و عیسی از اجار ایشان
 جنت خدا را سلام و گفتند یا من بن یا من رضی الله عنهما عالمی مشرک بود و ان که از نزد
 خدای اسرار و سر و سر خدا متعلق است کاین شاهد داین سلام است و پیغمبر او از خطای بی
 اسرائیل زیرا که اسلام بن سلام در مدینه بود و لایم بکه فرود آمد یکایت در مجرایت
 که میان رسول صلی الله علیه و آله و فرمود و افرو و شاهد موسی کلم است علیه السلام و مشال
 قرآن توریه معنی است اینکه اگر قرآن از نزد خدا بر دی و شما بدان که هر که ی و موسی علیه السلام
 که عهد نه بر توریه که او نیز نزد یک خدا است **فامن** **و اسکت** **نور** و بقرآن ایمان آورده
 و شما سرگشته کرده ایم و بدان فکر و یاد ای که شما بچهاران با سید بن خود درین کار درستی
 که خدای را به عهد ناید کرده شما کاران را و در مادی خدا را فرمود و بکار آورده اند که چون قیامی
 جهنم و ندیده و اسم و خوار ایمان آوردند بنو حار و مخطان و اسد و شیخ افغان طعن کردند
 بر ایشان است که کفر و قال **الذین** **کفر** و گفتند ما قلمه کا عهد نه از بنو حار و انشال
 ایشان **الذین** **اسنوا** بر این انا قلمه ایمان آوردند از جهنم و احزاب ایشان **لو کان** **خیر**
 اگر ایمان نصیر بودی و راستی بود سجد اشجه **ما سبوا** **کا** **البشر** پیش و کردند بنو اوس است

ان الله لا یهدی القوم الظالمین

فکرند بسری توان از ازل قبایل یک سادگان ساف بود میسر ربه مال از ایشان بزرگ و بزرگ
و بهر همت ما بشنایا بود بعد از اسلام ابن سلام و صاحب رضوانه عنهم گفتند که این محمد و
خوب بودی زیرا که این توانستندی بر ما پیشی گرفتی بعد از آنکه پیش از ایشان است و از کفر
خفتند و از بهر وجود راه یافتند که قاف بود و بر آن راه پانچ پنجه صلی الله علیه و آله و سلم
آورده و گفتند و گفت پس میگویند خداوند فرمود که این دروغ گفتن است یعنی ایشان
نیز مثل این میکنند و این قبل از کتاب موسی و بعد از آنکه پیش از آن کتاب موسی یعنی قریب
که در آن خدایم ما را از ما ساف و بعد از آنکه این و از خصلت ما و سبب رحمت الهی و از آن
و بعد از کتاب موسی و این قرآن کتابت خصلت است که هر مریز را جامع کتب است از راه
کتابت است که این قرآن از این قرآن که ما میخوانیم که خداوند فرمود که این قرآن است که
و مصیبت و تشریف از این قرآن و قرآن در ده دهنه است که هر یک از این قرآن از این قرآن
القرآن فاعلموا ان الله قد افکد کتبت ما فی کتاب من خدات قرآن فاعلموا ان الله
استادند بر آن و جدول فکرند از آن یعنی هر مریز را جامع کتب است که هر یک از این قرآن
استادند که خصلت است که در این کتابت هر مریز را جامع کتب است که هر یک از این قرآن
از آن تشریف و بخوبی و تادب با دایره طریقت و بتدبیر صفت از تعلقات و بار و اح
بخوبی از آن در صفات و سبب و بعضی توجید و بعضی بر قنای حضرت و بتدبیر و کمال استقامت
ایست و باید دانست که چه چیز استقامت رسیدن بر مریز کمال فکر است پس طریقت و خیانت بغایت
محل مصرع کرامت یا چه مکرر استقامت فلا خوف علیهم پس هر چه تو نیست بر مریز است
مستقیم از رسیدن مریز میسر ایشان در آن جهان و از هر مریز و کمال و نیستند ایشان
که این و مریز شوند از قوت محبوب در آن جهان و کمال آن که هر مریز از این جهان و استقامت
صفت از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز
شده اند و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز
الانسان و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز
بوده است که در آن مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز
بزرگ است و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز
تأثیر است که هر مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز
حاصل شش ماه بود و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز
یک سال قوت شش ماه بود و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز
سالی که در آن مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز
مادر بود و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز
رسید و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز
حضرت مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز و مریز از این مریز

بود ايك كورد و چون چهل ساله شد قال رب اوزعني گفت اي پروردگار من الهام ده مرا
 و قولي بجنس ان اشكر نعمتك التي انعمت علي و انك انت اعلم
 بكم و من كلف اسلام است و علي و الذي و نصيبي را به پدر و مادر من داده كه حيات
 است و قدرت و نعمت اسلام نیز گفته اند چرا كه هجر و انصاف كسي كه پدر و مادرش هر دو مشرك
 اسلام برده باشند خير صديقه و صفاي خداست و ان اغسل و ديكر الهام ده كه كنم
 صاحبان رضايه و عيال خود كه تو بپنداري از اوان خشنود باغي حيف بجهان دعا و بر استجاب بگويند
 و تو صيف داد ناله نهك را كه بوي دين حذاب بگويد نهك بزياد و نهك كرد و از ان جمله بلا لغت
 جش است و صفاي الله ده و صبر كن و ديكر دعا كه براي اولاد خود برين و ديكر صلاح كار خود
 من يعني صلاح راجع بكون في دنيا و در دنيا از سن اين دهان بشري اجابت
 رسيد و دختر شريفه رضي الله عنها بشري فرزند حضرت اشرى رسول صلي الله عليه و آله
 مشرف شد و پسرش عبداللهم سلطان گشت و پسر او ابو حنيفه بن عبد الله خدمت پسر صلي
 الله عليه و آله و سلم سرازير يافت و در وسيله آورده كه آن چهار جهان سلطان كجد و پدر و متبرع
 و پسر دين داشت و پسر را صلي الله عليه و آله و سلم ندايد كه بودند سكر ابو قحافه و ابو بكر و عبداللهم
 و ابو حنيفه و صفاي الله عنهم اجمعين و مي فرمايد بر كنه او اولاد صديقه رضي الله عنه در علم هستند
 اغلب ايشان بشري و صلاح آراسته في ثبت اليك و در سعي كن من باز گشتم بحضرت تو
 از هر چه صايت و دران ثبت و في مزايا و من از كردن نهاد كه از هر چه ان ترا
 اوليك اليك ان كره كه با مادر و پدر نيگويي كره اندك و شكر نعمت بجا ي آورده يقبل
 عنهم قبول كرده شد از ايشان اخس ما اخس انك تو من بخدمه كندن قبولي انت كه
 احسن محض من باشد يعني صفاي نيك از ايشان رقم قبول يابد و بخاور من و پسر رقم
 و در كنار ايشان شود از كاهان ايشان و حصص در هر دو فعل و من شتر بچويك و بخصب
 احسن بچويك قبول كيم طاعات ايشان و در كنار ايم ميثاق ايشان و معدود باشد
 في اصحاب الجنة عورسيان اهل بهشت و غذا الصديق و عده دلا خدائي و جده راست
 در قبول بكي و تجاوز از بهي الذي كاتوا يومئذون و آن وعده كه بودند در دنيا
 وعده داده شد بان و آن وعده در اين آيه است كه وعده الله الذين امنوا و صلبوا الصالحات
 جنات الابرار و الذي قالوا لا اله الا الله و انكسر كه گفت مرهاد و پدر و خود را و قولا او را با ايمان
 بلغته يعني ايمان و في كك ما كراحت و تكسما ان بعد انك انما و وعده ميداد
 ان اخر سحر كه پيون كورد شوم از غير بعضي مراده از يك بر انكرا امتد و نطق از قهر
 بر ايد و قول حلت القلوب من قلوب و پدر سعي كه كند شده اند قن هاي بسيار
 پيش از من و بكي مان يا ماله اند و كذا في سنة من الله و تكسما و پدر و مادر او استغافه ميكرند
 بخدائي و ميگفتند و اي بر من ايمان آري بيا مستر ان و خدا الله حقت به رسيقي كه وعده خدائي
 در بهشت و حشر راست است فيقول ما هذا من انكس ميگفت بپشت اين كه شمار ابدائي بخويش

الا اسحق اولين **مكرر** اسماها يعنيان والاصل والحد يسوع فوشت فاد جوكريلا
 اين كنه در زمان عبد الرحمن بن ابي بكرت رضي الله عنه وعايش اين قول را منكر است و همچنان است
 كه در باب كافري كه در والدين كافري بود فاذل كشت اولئك الذين حثت ان كرو معاه ومنكر
 انما انتما كذروا ووجب شد عليهم القول بر ايشان كه مطالب و ما شئت في الامر فاذل كشت
 در كوي چند از كافران كه كشته اند من قبلهم پيش از ايشان من الذين والذين
 از يهود و مسلمانان كافر و غيري **مكرر** بدرستي كه ايمان و امان هستند زيك زيكان
مكرر جات متاخرين و مرهين را از اين دو فوق پاهات و منزلهاست از من اولف
 عمل كرده اند پاهان اهل غير محاب علو و باهاي ارباب شريف سفل و كيو قيلهم و حين
 مقرر كرد خداي تا نام كرد انك را ايشان افعالهم جزاي علمي ايشان و هو لا يظنونهم
 و ايشان ستم دين نشند در ثواب بقتل و در عتاب بزيادت و يوم يقرض الذين كفووا
 و ياد كن روزي كه محض كده شوند كافران علي الثارب طبرانش در عجز در عجز كوفه كه من
 كشتند آتش را بر كافران و موافق ايشان در روز عباد ايشان تا الله و حسرت ايشان بفرمان
 و ايشان اكونيد از حمة طيبا كنم بر يدي و بخود يا چيزهاي الذين خود را بي خودي **مكرر**
 الدنيا در زندگاني دنيا كه داشتيد و انتقمتم بها و بر خودي يا فتيه بان
 لا يان بعلي استغاي لذاتكم كرد و همچو براي لعنت كذا شيعه فاليوم تجذون بر لرون
 بنجل ادم و احميد شد عذاب الهون عذاب خوري و بر يدي را بما كشت
 تسكروت بسبب بخر و يدي كه نكر ميكرديد في الارض يعني لعنت در زمين به
 استحقاق يعني بخر و بر يدي و باطل و باطل و بما كشتتم تسكروت و بسبب بخر
 و يدي كه نكر ميكرديد قد مران دايه ايمان بر و ن يدي و بر يدي و بر يدي و بر يدي
 است مرطبان كه قدم از پا و شرع بر و ن تر نهيد بيت باي از حد و شرع
 بر و ن به نفي منه خود را بسركش و چرا ميكني كن باي جل شرع يست شرع به نفي طبع
 اين رسته لذت را ميكني مكان و از كذا عا د و يدي و بر يدي و بر يدي و بر يدي
 از قبيله عاد و در احضرت خود ست طوبيا و طيبه السلام بفرمايد كذا و قوم او يا معاذك
 قريش و كذا و رومة چون هم كدم خود را و از عذاب خداي بفرمايد بالاختلاف
 بوضع لقا و ان ركن الله بود نوري كه حضرتت و ايت من و كويند ميان امان و همن
 و قد كتب الله و و الله كذا شيعه و ن يدي و بر يدي و بر يدي و بر يدي
 عليه السلام و ن حان و و ن يدي و بر يدي و بر يدي و بر يدي و بر يدي
 و ن يدي و بر يدي و ن يدي و بر يدي و ن يدي و بر يدي و ن يدي و بر يدي
 الله و ن يدي و بر يدي و ن يدي و بر يدي و ن يدي و بر يدي و ن يدي
 كمن به نفي عذاب يوم عظيم و ن يدي و بر يدي و بر يدي و بر يدي و بر يدي
 كاي عود اجبت يا الله بما توافكا فابو كذا و ن يدي و بر يدي و بر يدي و بر يدي

خدایان ما بعدند و عهد قاتل را نماند ما پس پلرمالنه و ده بسکی از ما سران کشت
من الصادقین اگر کسی از اوقات گویان در وقت خود قاتل گفت هر دو علی بنیما
و علی السلام که شتاب میکنند در طلب طایفه اما الله عز و جل این نیست که هر وقت نزول آن
عند الله و یک مغایرت و مراد از داخل نیست و اگر کسی از اوقات نزد و شتابان
بفرستاده شد که او را برین غیر از رسانیدن نیت و گفتی از یکم و لیکن به پیغمبر
شمار و ما بحسب اوقات اگر چه کسان را می کشید بن و طایفه و حلول عقاب
تجیل می نمود و در سران کشت که تبار از من با جمعی از خاندان بهرم رفته باران طلبند شد
سر برآمد و منادی نکرده که یکی از اینها اختیار کنید و ایشان ابر سیاه اختیار کردند و ایشان
بجای آمد قادیار ایشان فشار آورد پس از حکام که دیدند اینها را که سر خود بودند از عذاب
عارضه ابری پس شد در احوال استقبال آوردیم ۱۲ روی نهاده بود برای ایشان قاتل
هذا گفتد عارض منظر ما این ابریت باران دهنده ما را بعد از سلام فرمود که بل اهو
ما استعجلتم به این ابریت باران دهنده ملک او ان چهره یاس که بخیل می کشید
بدان بینا علمت که این ابریت در دست در دست عذاب دردناک و او باقی است
از غایت تنیدی که مرگش تنید حلاک میکند و تاورد می سازد و چهره را از انفس و اموال
و انعام ایشان با مریضها بفرمان برورد که خود بر آن یاد پامند در غایت تنیدی و مریض
و بشتهای دیگر احوال و ایشان ریخت و هفت شب و هشت روز در آن ماندند پس یک
از ایشان دور کرد و تنهای ایشان در آن کشتند و فاصصوا پس شدند بخاک که اگر کسی بدیدار ایشان
رسیدی از آنکه کشتند که تنیدی مگر جایگاه ایشان یعنی هر حلاک شدند و ساکن
ایشان خلی مانند که از آن چهره یاس ۱۳ و با اینها ایشان از اجساد دیرین داشتند و در جیم
کو می کردند و کافران او گفتد مکتنا هم و بدین سبب که ما ممکن گویان در قوم حاد را خدایا
ان مکتنا هم و در آن چهره که ساکن ساختیم شمارای کار فرمای چیز از غیبت و غیبت
و بیایید و فاعاد تعرف و جعلنا لهم سمعاً و ابصاراً و اقبناهم و در دیر مرافعات
که شما بشنید و چشمها تا به بینند و لها یاد یابند ایشان کوشش سخن حق نشینان
و این به دلائل قدرت در دین ناموس و اول و دین ایشان خدای فکار که دیدند حین که عذاب
فرود آمد فاعقب عنهم سمعهم و بر دفع نکرد از ایشان کوشش ایشان و ابصارهم و دیدند
ایشان و اقبولهم و در خدای ایشان قرین ۱۴ چهره از عذاب خدای اذکا نور
چون بودند که از عذاب و عذاب و بایات الله انکار میکردند اینها با جماعات پیغمبر
صلی الله علیه و آله و عاقبتهم و بکشد در دین ایشان را تا آنکه نور بر ایشان نازل شد
لیخبروا که بدان استعجل میکردند یعنی عذاب و لقد اهلک ما خولکم و بدین سبب که حلاک
که در اهل که بکشد که در شهادت و ان الفکر از پیوسته چون هر وقت که و قرآن
الکتاب و تکرار که بود اینها و جهنم را اهل فری لغایم یزججوت و بلیکه بالک

از کفر ایشان باز برگشتند و هلاک شدند **فَأَنصَرَفُكُمْ** پس جبرائیل فرمودند ایشان را
الَّذِينَ آمَنُوا و آنکه فرار کردند و هلاک شدند **كَانَ لِمَن كَانَ لِيَشَأْ** از آن که میخواست
 قرآن را الهی است و از آن که میخواست عذابان یعنی توبه که ایشان را بخدای گزیده بود متد
 جهت توبه جبرائیل را کردند و ایشان را در وقت عذاب **يَا صُغُرَا أَهْلَهُمْ** عذاب غیب شدند
 از حضرت ایشان یعنی ما میگویند که شما را بدید شد و جای ایشان از حضرت بنان و درگاه **أَفَلَمْ**
وَمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ بنان بخدای یومای قرآن عذاب دروغ ایشانست و ما که **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ**
 و آنچه متذکر بر می یافتم و نوبت مرد منتهی الوهیت را بخدای حاجتی و روی قیامه انزال
 قادر بر همه تا بند مصراع روی تو هر که نافت و کرب و نیافت **أَرَأَيْتَ سِرِّهِمْ** الله و آثار
 بر آنکه که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از رجعت از طایف بیطن بخدای فرود آمد شب بر تو
 بجهت بگرد و قرآن میخواند جمیع از جنیان از بصره نصبین برین میفرستند بخدای سبیل
 و از فرشته شنودند و خود را بحضرت نموده اند و حق بخدای از آن غیر میدهند **وَأَنصَرَفُكُمْ** و از آنکه
 یاد کن آنکه بگردانید بر و بگردانید بر و بگردانید بر **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** کوه و جبال از جنیان و ایشان هفت
 تن بودند از نصبین با تینوی یا جزیره و وصل و ماهای ایشان بر وجهی که صاحب جن المغان
 تصحیح کرده است **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** حاضر تهره من از آنکه احکم کنیند و عذاب بود و از و بر و بر
 از ایشان بوده و او بر ایستاده و دروازده **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** و در کباب او و که هفتاد تن
 بوده اند از بنی افیش و بر هر یک **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** می شنیدند و از آن که می شنیدند
فَأَنصَرَفُكُمْ پس آن حکما که حاضر شدند با ایشان تابشید در قیامه است کار ثابت هر من
 استماع قرآن بر زیر یک کیکر و افتادند **فَأَنصَرَفُكُمْ** پس چون گرداده شد قیامه و با تمام رسید
 ایمان اویدند با حضرت و خبر جابر رسیدند و رسول صلی الله علیه و آله ایشان را برسانت
 قم ایشان نامزد کرد و ایشان **وَأَنصَرَفُكُمْ** پس از کشتن بر روی قیامه
 یم کنند و خوانند که با سلام **فَأَنصَرَفُكُمْ** گفتند ای گروه ما **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ**
 بدرستی که ما شنیدیم کتاب را که از آن یک خدای **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** فرمودند
 شد از من کتاب بر وجه السلام **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** گفتند که من چیز را که پیش
 از بوده از کتب یسرافت بلنیا که من آن جنیان را فرموده **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** و از آن که
 یا احتیاج نمیکرد **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** معتمد بود است از آنکه گفتند که آن من بعد موی
يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ و از غایت کتاب بر وجهی که بعضی از خدمت و ولایت است از غایت
يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ و بر آن است یعنی رسانت مقصود یا قوم **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ**
 ای گروه ما اجابت کنید خدای یعنی محمد و صلی الله علیه و آله و از آنکه
 از یاب و من و تصدیق کنید اخبار را و از آنکه **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** تا پامزد خدای شمارا تن در تو بگرد
 بعضی از کتاب که مغان نباشد و گفته اند که کتابها را و بگردانید **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** و بر هفتاد
 نشان از عذاب در دینک **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** و هر که اجابت کند سخنان را بخدای که حضرت

[illegible]

مرام اجتماع مقتدر برسانند و بر معادلات معاندان و مجادلات طاعنان و از ار و ایدای
منکران شکستایی بنهند و ایشان روح انبیا و ابراهیم و یسوی و میسر علی و علیهم السلام و امام
محیی الشریع رحمه الله گفته اولی العدم انما کان و تخصیص رقم ذکر یافته اند در دو موضع
یکی در اخذ ميثاق و از اخذ ناموس النبیین میشتاق و مکتب و من فتح الایة دوم در موضع شرح
شرح لکم من الدین ما و صیانه فیها الایة و هم لخصایب شعایع انما یا یغیر صلی الله علیه
و آله و سلم قولی آنست که ایشان بخیاوری من افتادند و من کدر سور و انعام نام ایشان هست
و بغير ما و صلی الله علیه و سلم امر شد که بنهادیم افتاد در زاد النیر ایامی که هر بهر
اولی العزم انما لا اعدم و یونس و سلیمان علیهم السلام و گفتند خیر یونس و یونس و یونس
نموده از میان قوم پر و پر رفت و حضرت عزت به بغير صلی الله علیه و سلم امر شد که هر بهر
کس صاحب کفایت یعنی در علم جبر و اختیارین میفرماید که شکستایی میوز و لا یستخجل المؤمن
طلب کتاب مکن بر آن کار فریش بنزول عذاب که بی شک در وقت خود نازل خواهد شد
حکایتهم يوم یروون کویا ایشان روزی که به بیخند ما و عذ و ن الیخ و عذ
داده شد اند از عذاب یعنی چون هر وقت قیامت مشاهد کنند جنایت نمایند ایشان را
که لو کذبوا در آن نگردد اند در دنیا الا ساعة من نهار مکن عافی از روز یعنی
کوتاه شمرند و در آن خود را در دنیا از هیت حق بابت و فرخ مبالغه گفته شد درین
سوره از مواضع کتابت فعل یفکک پس با حلاک کرد مخرعید شد بعد از یعنی
و فی کاف نازل شود یعنی نخواهند شد الا انفقوا الفاسخون مکن یرون
رفتگان از دایره زمانه سوره محمد صلی الله علیه و سلم

الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ كَافِرٌ بِهِمْ وَصَدَّقُوا لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَأَنَّهُمْ فِي عَذَابٍ
أَلِيمٍ
از ماخلای یحیی منع کرد نماز بخواند را سلام مراد غیاطین قریش از یحیی بن ابی جهل و مختص
و عتبہ باطله آن پدر و ایشان روازد. بن بودند از ضادی که حرب ضلّ عالمه باطل
که خدای علما ی ایشان از کما هم چه شمرند یحیی بن ابی و حفظ جوار و حسن صفات
و الَّذِينَ آمَنُوا وَآتَاكُم مِّنْهُم مَّا لَمْ يَأْتِيَكُم مِّنْ قَبْلِهِمْ وَكَذَلِكَ هِيَ صَفَاتُ
الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
لطعام طعام و صلوات و امن بآن رسول علی محمد و گویدند بآنچه در و در ستاده شد است
بن یحیی بن سوده یعنی قرآن و هو لطف من یقیم و قرآن راست و در ستات یا محمد صلی الله
علیه و آله صاحب حق و حقیقت است که و تزد بر و در کار ایشان بدیدان پس آنکه گویدند
بقرآن یا محمد صلی الله علیه و آله کفر عنهم یبیتانهم در گذرانند خدای و پوشانان
ایشان که احسان ایشان و اصفح باهم و و صلاح آن سال ایشان از دین و دنیا با اصلاح
دانشان از آن صاحبی فرزند در کتب آن اصلاح و اصلاح بان الَّذِينَ كَفَرُوا بَأْسَ
الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ كَافِرٌ بِهِمْ وَصَدَّقُوا لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَأَنَّهُمْ فِي عَذَابٍ
أَلِيمٍ
که آنکه کافر شدند و بنی بآن کفر و در چه رفتند باطل یعنی شیطان و ان الَّذِينَ كَفَرُوا

مَنُوا وَاتَّقُوا كُرْوَيْدَ مَا أَتَى الْخَلْفَ مِنْ رُيُوسِهِ فِي رُيُوسِهِ كَرْدَنَدِ حَتِّ رَا كَرْدَنَدِ تَمَسَّكُ
 بِدِيَشَتَا زَبُورِ مَكَارِيشَانِ كَرْدَنَدِ كَلْبِ يَضْرِبُ اللَّهُ عَجَبِينَ بِأَن يَكُنْ خَلَايَ لِلنَّاسِ أَشْأَهُمْ
 بِرَأْسِهِ وَمَنْ شَلَّهَا يَأْشَانِ بَعْضُهُ لِمَا فِي فَرْعَيْنِ رَاظَا هَرِ بَكْرَانِ وَأَدَا لَيْتُمْ بِسِوَاكَ كَب
 بَلَيْتَ لِي سَيَانِ الدِّينِ كَرْدَنَدِ مَا فَنَزَا كَلْمُ شَدِيدِ بَدَنِ وَقَدْ عَارِيهِ تَضَرَّبَ الرُّقَابُ بِسِوَا
 كَرْدَنِ أَشَانِ رَا وَفِي حُجْرَةِ الْخَلْفِ كَرْدَنَدِ تَابُونِ بَسَارِ بَكْشَنَدِ أَشَانِ مَشْدُ وَالزَّوَاكُ
 بِسَرِ اسْتَوَارِ كَرْدَنَدِ بَدَنِ رَا بَعْدِ بَكْرِي أَشَانِ بَا سِرِي وَبَدَنِ كَرْدَنَدِ تَا فَرِيدِنَدِ قَا بَا سَا بَكْرِي
 بِسِوَا أَشَانِ سِرِي بَا حَتِّ نَهْدِ مَسْتِ نَهْدِ فَوَازِدِ كَبْدِ عِوَضِ وَأَمَّا فَرِيدِنَدِ وَبَا فَا كَرْدَنَدِ
 أَزِ أَشَانِ فَكَالِ تَقِي حَبْرٍ نَضَعُ لِحَرْبِ أَوْرَا مَكَارِ بَا نَهْدِ لِحَرْبِ سِلَاحِ حَرْبِ رَا بَعْدِ سِنِ
 اِسْلَامِ بِهَرِ جَابِرِ سِدِّ وَحَكْمِ قَتْلِ غَانَدِ وَلَمِنْ نَزْدِ يَكْ مَزْدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ خِرَاهِدِ بَدِ جِهَرِ حَبْرِ
 أَمَّا كَرْدَنَدِ خِرَفَالِ اسْتِ مَنِ تَا هَدِ بَالِ اسْتِ وَأَمَّا شَافِيهِ وَأَمَّا أَحْمَدِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ بِأَن تَا كَرْدَنَدِ أَمَّا جِهَرِ
 مِيَانِ مَحَلِّ وَاسْتِ رَافِقِ وَخِلَافِ وَفَدَا بَالِ بَا سِرَانِ مَسْلُوكِ وَأَمَّا أَكْظَمِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ مِيْفَوَالِدِ
 كَرْدَنَدِ حَكْمِ مَسْخُوحَاتِ بَا مَحْضُوحَاتِ بِحَرْبِ بَلِسِ وَدِهْ وَحَالِ اسْتِ مَسْتَقِيمَاتِ بَا اسْتِ رَافِقِ
 دَرَكُ كَرْدَنَدِ كَارِ مَكَارِ بَا رَا وَفِي كَرْدَنَدِ اللَّهُ وَكَرْدَنَدِ خَلَايَ لَأَقْدَمُ رُيُوسِهِ
 هَرِ كَرْدَنَدِ اسْتِقَامِ كَرْدَنَدِ اسْتِ مَحَلِّ شَمَائِلِ كَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ وَلَكِنْ بَسَارِ كَرْدَنَدِ بَعْدِ بَلِسِ
 اَمْرِي كَرْدَنَدِ بِيْكَارِ نَا بِزَا مِيدِ بَعْضِيهِ رَا رَا بَعْضِيهِ مَعْلُومَاتِ بَا بِنْدِ كَرْدَنَدِ سِوَا رَا
 بِكَافَرِ مَسْتِ كَرْدَنَدِ تَا جِهَادِ كَرْدَنَدِ وَفَرَا بِ عَظِيمِ بَا بَدَنِ وَكَافَرِ بَا مِوَا بَدَنِ هَدِ تَا كَرْدَنَدِ
 بَا بَدَنِ وَكَرْدَنَدِ بَا زَا بَدَنِ وَفَرَا بِيْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ دَرِ رَا مَحَلِّ
 وَحَصْرِ قَتْلِ اِجْتِهَادِ بَعْدِ كَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ
 كَرْدَنَدِ رَاهِي أَشَانِ سِيْمَا بَعْدِ زَوْدِ بَا شَدِ كَرْدَنَدِ جِهَادِ نَهْدِ بَا بَدَنِ أَشَانِ زَوْدِ بَا جِهَادِ
 اَصْرَابِ وَدَرِ لُغْوَةِ بَدَنِ فَتَوَزُّوْلِ وَبُضْ كَرْدَنَدِ وَبَصْلَحِ آرَدِ كَارِ هِي أَشَانِ
 زَوْدِ كَرْدَنَدِ وَدَرِ آرَدِ أَشَانِ بَعْدِ عَرَفَاتِ كَرْدَنَدِ وَبَدَنِ سَبْقِ كَرْدَنَدِ
 كَرْدَنَدِ بَا بَدَنِ بَرِي أَشَانِ بَهْشْتِ رَا اسْتِ شَافِيهِ شَدِ بَا شَدِ بَدَنِ بَا مَنَازِلِ أَشَانِ قَبْلِ زَوْدِ
 بَا مَشَانِ نَهْدِ بَا خِيْفَةِ مَسَاخَةِ بَا شَدِ بَهْشْتِ تَوَزُّوْلِ أَشَانِ بَهْشْتِ رَا بَا أَتِيهَا الدِّينِ سُوَا اِي
 كُرُوهُ كُرُوَيْدَ كَانِ اَنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ اَلْكَرَامِي كَرْدَنَدِ دِينِ تَحْلِيهِ وَبَعْدِ بَرِ اِيْتَرَكُكُمْ بَا رِ
 كَرْدَنَدِ عَمَارَاتِ بَا هَذَا مَطْلَعِ كَرْدَنَدِ وَبَيْتِ أَقْدَامُكُمْ وَخَوَافِ سَلَزْدِ قُلُوبِ عَمَارَاتِ
 جِهَادِ بَا مَشَانِ خَوَافِ وَالدِّينِ كَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ وَكَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ وَكَرْدَنَدِ
 وَهَلَاكِ وَأَمَّا وَدِهْ وَشَقِي وَبَا مِيدِ مَرِ أَشَانِ اسْتِ وَأَصْلُ أَشَانِ كَرْدَنَدِ وَكَرْدَنَدِ
 سَا زَدِ خَلَايَ عِلْمِي بَا أَشَانِ دَرِ كَرْدَنَدِ اِيْنِ خَوَافِ وَبِلَاكِ عِلْمِ مَرِ أَشَانِ بَا أَشَانِ كَرْدَنَدِ
 بِسَبَابِ اسْتِ كَرْدَنَدِ دَا شَدِ كَرْدَنَدِ وَكَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ
 فَوْرِ فَرَسْتَادِ بِرِ بَعْدِ خَوَافِ عِلْمِي سَلَمِ وَالدِّينِ اَزْ مَزْجِيهِ وَبَقَامِ بَا كَرْدَنَدِ شَرِ كَرْدَنَدِ
 بِسِوَا وَبَصْلَحِ كَرْدَنَدِ خَلَايَ كَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ كَرْدَنَدِ

[illegible]

و جویهاست از هر خوشگوار بالذات مرگشتند که نوازش داری و نوازی به و انوار منور عسل مشرق
و جویهاست از هر شریف صلیبی نه صاف کوه با آتش پاک صفا افزین شدن از نوم و فضلات و طغیان
و جویهاست از هر متقیان است از بهشت با وجود این اشهر از هر بهر که خواهند در اوج
صلوات و صلوات و بوی خوش و مغفرت و من مرتبهم و مرایشان است از هر کلاهان آن
از هر که از ایشان یعنی بوشند و بایشان از هر برکت معافه کنند نمیدان معاینه غایب اشاعت
که بناچار آقا و اید به در زمین بهشت برین بجز طریقه روانست بجا بر جوی بر در زمین دل
حار و در زیر بجز طریقه اصلها ثابت و در حقایق اسما جاری است از منبع قلب لب ثابت و از
بیت و صلوات و صفوت و از خم خانه سرخ صحبت و از هر روح حاصل و دست و طبع و طبع
نظم ای که صورت جوی لب غلظت شد جوی شین و صورت و شدن ذوی طاعت کشت
جوی که بکین مستقی و ذوق جوی حیرت در بیکر الحقایق فرموده که آب اشاعت است بیکر
و سولای بظرت اصلها بجز صفت هر او تفاوت بدست متغیر نکشته و خیرش صحبت
و جوی که در این حلاوت قرب و ثمرات عادت از کاشفات و مغفرت غفرات ذنب و جوی شعز
و جوی که در این لایقش به ذنب دوست بندار وجود ماکنا هیبت عظیم الحاکم و بیکر
زمانه کنایات بعد از فکر مستعان و سنان بهشت احوال عبت کسان زندان و در خیر
سید عالم و میفرماید که با هر کدر جبین بعضی باشد کین هیئت ما تک کی و با و ادوات
رفیقا که آنقدر روز و رخ و سقا ما که جیم و جشایند می شوند بهای شربت بهشتیان
آید و جایت کرم قطع انقا که هر چه بر باره بیکر از آب کرم و دودهای ایشان آلود
اناب که چون بضر صلیب و الوسم خطی خوانند و منافقان را عیب کردی جوی از اصل
انوار و چون آسمان بجز بظرف است از انوارهای صاحب برسدند که این مرد حالی که بیکر
حق بجهان از انوار ایشان اخبار میفرماید و من هم من تیغ الک و بعضی از ایشان می منافقان
آنکه از انوار ایشان فرامیدارند بسوی خطبه و در روز جمعه و هر آن که جوی از انوار ایشان
بیرون آید از انوار یک قافرا و اللدین او تو المسلم کوینه را از انوار ایشان داده است
از صاحب جوی صلیب و سعید و ابوالدردیا و اشال ایشان و صفی و از انوار ایشان و جوی
الله صفت و قست کین هم از انوار آن که منافقان از ایشان می بیایدند قال ابوق جکفت
متغیر اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را این بروجه سخن میگفتد اولیک الذین آن
کرده انان انان که حکم از صبح الله علی قلور هر نهاده است خطی بر دلبهای ایشان
بنوا و یک و انوار انوار هم و در بجز انوار هر ای نین و در بجز آن و انوار
میکنند بکلام سید انام علیه الصلاة والسلام و الذین اصعدنا و انان که در بافتن و بعضی
و منان که از انوار هدای زیاد و بیکر انوار حق میفرماید انوار هدای و بعضی
و انوار انوار هم و بعد از انوار انوار هدای که در زیاد و انوار هدای و انوار
فهل یظلمون من ایا انظار به برتد منافقان و کاذبان یعنی منظر نیستند الا انظار

شاید و منقح است از شمای شافقان تو نیستی
حاکم خلق و ربان کفر و ایمان که فساد کند فی الارض در زمین بسبب جاه و بخت
انرا به بنای از شمول واقع کرد و منقح را ماسک که بر روی وجهی خود را از روی تلبس و نظم
و از شما می آید که اصلش کینه از فرقه و روی بگردانید از فرمان که با سر را بر جایت رویید
از ساد و قطع رحم و شک و دوا و شال آن او کرب الیوم لغنم الله آن گروه کسند و معجز
اند و انکه است خدای ایشان و دور کرده از جهت خود فاصه هم بین گردانید است
ایشان تا سخن حق گفتند و احیای انصار هم و کور ساختند دید های ایشان تا دلائل جبریت
و قدرت در بینند اقلایند تر و ان که آماج را از نمکند در قرآن و مواظ و رواج
تا از نافرمانی بکنند از حق و انکه است بک بود لای ایشان است قتلای آن بعضی
چیزی که دلها را بمنزله قتلها باشد مردمان و آن ختم و طبع الهیست بر آن نظر
در که خداست بر روی جبار هیچ کسندش نتواند کشاد قفل که او مرد در لای زلف شکست که مردان
در و انکه در بیان آورد که بهر وقت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خوانده بودند تا
وضعت نبوت آنحضرت معلوم کند و قبل از بعثت حضرت بسیار میگفتند و اظهار و بخت
میدادند چون سید طهر صلی الله علیه و آله و سلم میفرمودند و بدین آمل باز گشتند از وی
و از لدی اهل بیت است که آن الدین از شد و ابد رسد که انکه باز گشتند علی اذ بار هم
بر ابرار خود بعضی پس باز شدند و کافر گشتند بعد صلی الله علیه و آله و سلم بر اعدای ایشان از پس
انکه روشن شد بود که انکه ای مرایشان از بیانی از نبوت حضرت و بدایله و انچه اند
بودند که الشیطان سوسنهم دروغ بین آسانند و پارت بر لای ایشان حلال و انکار و انکه
نعمت و خدای مهلت داد ایشان و تعبیل نفرمود بعقوبت ایشان ظاهر گناه میفرمایند
و کلب با هم تالوا این اجهال بسبب آنست گفتند چه مردان الدین که هر خوا مران از اگر است
گفتند ما کفر کرد الله از انچه طای فرستاده از قرآن و احکام دین بعضی شافقان مراد است که بود
مراهل نفاق را گفتند به بنیانی سخطت که فی بعضی الا سدره زهد باشد که مردان بر رخا را بعضی
کارها بعضی نکار می کنیم که با بعضی صلی الله علیه و آله و سلم حارب کنید و الله یغلب انهم را هر چه
و خدای سیدان بنیانهای ایشان اقلیف تو تمم الملک و کله بر چگونگی است حال
ایشان چون فیض گشت جان ایشان از فرشتگان و جوهره میزنند بر رویهای ایشان
که از حق بگردانند و اذ بار هم و بر چشهای ایشان که بر اهل حق که انکه از کلب
فیض ارجع ایشان بدین وصف یا نعمت تبعوا بسبب آنست که ایشان متابعت کردند مشا
استطاع الله ابغیر ما یختم اورد من خدایا بسبب غضب و کبود جبهه کتمان امر میفرماید
صلی الله علیه و آله و سلم و معرفت منافقان و مشرکان و کفر و انحراف و کفر و انحراف است که خوانند
و کفر بودند نشنود بی خدای بعضی صلی الله علیه و آله و سلم رضای او باشد چون اظهار نعت به سبب
صلی الله علیه و آله و سلم و اقرار و وفایان بودای او فاحط لک انهم بس و کفر که خدای

[illegible]

احرام بعر مكرت و حفتاد شتر بخت هادي پل خود ببرد و بطلب اهل اتفاق كند تا و خبر نوجا
آنحضرت بشكرك مكر سيد منع آن سرور از نياز و ستانده اتفاق شوند و از مكر بيرون آمد
در بار كشكركه بزد تا بغير صلي الله عليه و آله و سلم خبردار شد بحد بيبي فرود كند و از جانب
كفار حرة بن مسعود شقيه نزد بغير صلي الله عليه و آله و سلم آمد تا سب آمدن آنحضرت
معلوم كند و بعد از آن خيلش كند كه كه مهر اياش بود هاست و معلوم كند كه آنحضرت دايه حرم
ندارد و نياز يك كعبه كند اما قریش بر حيت جاحليت فر و ايشانده بطبع وجه راجعي شدند
كه حضرت رسالت صلي الله عليه و آله و اهل او رضاي الله عنهم كند و آينده و بغير صلي الله عليه و آله و سلم
عثمان را رضاي الله عنه نزد ايشان فرستاد و ايشان نور ايان كرفتند و خبر قتل او رسيد و ايشان
بخت الرضوان واقع شد جلالت حضرت با مكر كرده انشاء الله العزيز القصه كفار از استقام
خبر بخت متر هم شك سهيل بن حمر را فرستاد تا و ميل آنحضرت و اهل كه صلح واقع شد
بر آن حمله كرده شال ميان اهل اسلام و كفار قریش حروب نبود و عثمان و اشكارا بلكه بگر و حمله
يكديگر تعرض نرسانند مسلمانان وصال يكديگر بيايند و حرم قضا بلكه رفت و ديگر در جهاني واقع
و اكثر صحابه از آن صلح ملول شدند و آنحضرت هم بلكه در حد بيبي بفرود تا سربا ك ايشان را
بفر ايشان تا و بعضي شتر از آن قرآن در خود و بر چي بدست نا حيه ساليه بلكه فرستاد تا مروه
بكشتند و بر فقر او ساكن لقا بخش كند تا و ايشان بدين حلق و تقصير واقع شد و هادي خود را
قرآن كند و حضرت رسول صلي الله عليه و آله و سلم ببيت روز در احد بيبي فرود و در حدين
مراجعت بشي از شهبان سوره فرود آمد و حضرت رسالت با صلوات الله عليه فرود كاشب سوره
بر من فارز شد كه دوست نرسي دارم از ليله آفتاب بر آن طالع ميشود پس سوره فتح را بخواند و ايشان
فهميده گفت و اهل بيوت و ابرار ك باد گفتند انما نكفك لك فتحا مشيدا و بعد مسقي
كما حكم كند بر اذن بيو حكيه پدا و هر يك از آن صلح است با ايشان و آنحضرت نرسيده تا كلفه خود را
فرمود كلفم و في نفس الان صلح متفكر فتوح بينا بود چه مسلمانان كدم كه ايمان خود نجات
ميدان گفتند سر كذا شد و اكثر عمار به كرم تا و قرآن بر ايشان خواند تا و بسيار كس مسلمان شدند
و سب فتح مكرين هلك بود و از بيت كه بعضي از مفسران بر من وجه تفسير كرده اند كه ما بياشيم بر ابي
شهر مكر را تبخير باضي جهت كنف و قوه است و گفته اند ما فتح خبير و نك كس از خدا بيه
امرزش طلب كلفم لك الله تا پادشاه در قرآن كدامي مانفك مرز ذبيك البته كذا شد است
بشر از وحي از ليله موجب صواب قرآن بعد و ما تا حشر و از ليله ماناك است پس از آن اياش
از فتح و پس از آن يا قبل از آن و اين آيه و بعد از آن امام ابو الليث رحمه الله فرموده كه كناه كذا شد
ذبيك آدم و حواست و انك خيرا رواست است يعني پادشاه آدم و حوا را بركت او عيا مسوزد
كناه است را بشناختن او سمي فرموده كذا ذبيك آدم را كذا اضافت كرده در وقت ذلالت در صلب وي
بوده و كناه است را بر او استاده فرموده او بيش مر و كارسا ايشان و و يتم نعمته عليك
و ديگر بفضلي هم خود تا كذا است نعمت خود را بر تو بفرستد بلاد و باطاعت دين با انضمام بنو است

یامک بتول شفاعت و یقین که هرگاه استغفار نماید و بپایان نرسد راست یعنی ثابت دارد
بر آن و یقین که الله تعالی عز و جل و یاری کند تر لای یاری کردنی کدمان عزت و غلب
باشد یعنی نویان حضرت ناصر و غالب شوی و چون در صلح حدیبیه صحابه خلیا از غلغله
و تریدی بنویسند مسحت بجهان فرود که هو الذی انزل السکینه اوت انکفر و فرستاد ارش
و سکون فی قلوب الشهور در دلهای کرب و بیکان که از او ایاماً معراجاً فرستاد تا زیادت
کنند کرب و بیکان و یقین که ایشان یعنی پیغمبر اند بقیه خود را یا یقیناً دیگر با ایمانی که حصول
دیده داشتند فزون سازند از ایمان و بفرع شیع و لله جود السموات و الارض و من
خدا بر است لشکرهای آسمانها از ملائکه و جنود زمین از سواران مجاهد پس ای اهل ایمان چهار کس
و حضرت الله و ائمه باشد که هر کس لشکر اسامی زمین در حکم وی بود یک دایه کس پناه وی باشند
اولیا خود را در وقت طرأ با اهل کس خود فرو گذارد بپست حضرت از و طلب که بیدان قدرش
هر در بر ایمان و هر چه صد در است و کما ان الله علیما حکیم و عنت خدای دانا
بصالح خلق صواب کار و زنجیر کند و از جمله ائمه که سبک بیدایه ایمان فرستادند یزید بن
المفریق و المؤمنین تادیر ایمان و زمان کرب و بیکان را برکت رسوخ در بین و ثبات
در عتبات جنت بحری من تحتها الانهار پس ستانها کی بود از زمین را با درخت انجار
آن جویها خلد از زمین آنها جاوید باشند در وی و کفر عتبات است و برای آنکه بوشد
از ایشان بدیهای ایشان یعنی محو گرداند پیش از آنکه بگشت فلک و یکنه پرونده رضوان
در آید و گان در کس و عت این وعده مرا و شما را اعتقاد کند و یک خدای یعنی
در حکم او فوز اعطی بمانند و ستکاری بزرگ و چه بیروزی عظیم تو از آنکه ایشان از کمانه این
شون و مقاصد و فایز کند و یقین که انما یقین و المساقفات و دیگر برای آنست تا عذاب کند
مردان منافقت و زمان منافقت را از اهل مدینه و المشرق و المشرق و بدان مشرک
و زمان مشرک را از اهل مکة انما یقین بالله حکم التور کما ترونه کان بخدای کمان بد یعنی
اسد و خطان از اهل شرک و بعضی منافقان کمان چه بردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بجای پیمبر میزد کشته میخواستند یا سار میزدند بخوابد آمد لشکر او منهرم خواهند کشت
پس حضرت رسالت با صلوات الله علیه سلام و فائز بجزیره باز آمد و حضرت جنت بجهان فرود کرد
علیهم کراة التور من کمان بر زن کمان است که در بین پیمبر ایشان مغلوب و تنگی خواهند
و عتبت الله علیهم و خشم گرفت خدای بر ایشان و لعنهم و برانند ایشان از رحمت
خود و اعتد لهم جهنم و آماد که برای ایشان در میز را و سالت مؤمنان و بدیان
کشته است و در میز و لله جود السموات و الارض و من خدا بر است لشکرهای آسمان و زمین
یعنی هر که در آسمان حوز زمین حالت در ملک و مسخر و یتد جلالت لشکران مریدان و در راه
نکران این سخن جنت و ملک مومنان است تا بفرستاده مستظهر باشند و برای و عید مشرکان و منافقان
تا از کذب ربانی خافش کردند و کما ان الله عز و جل حکیم و عت خدای غالب

در فرمان خود نام از این فرمایند که اگر سزاوارک شایسته رسیدی که ما تو را در این مقام قرار دهیم
بر اقبال و افضال تو و بخت تو و مژده دهیم که آنقدر که سکین بر دل های ایشان نازل شده
و مشیت یزد و بهم گشته مرا تا از ایشان بدیده اند بر تو است را که تو گوی فرستاد و هم کردن
و بشارت می رسد که تو را با الله برای آنست که نصیب کنی و در سوره و مفسر شده
لورا و تفسیر تو و تقویت دهیم در لورا و تو تو را و بر ترک دارید فرمان لورا
و تفسیر تو و بیایید کنید در لورا یا نماز کورای برای وی بکسره و ضعیف
با مدد و شایسته و گشتا که ضعیف تو و تو تو و عظم حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم یعنی لورا نصرت کند و تعظیم او بجا آید که تعظیم بحقیقت حق است به لورا و وقوع
به باید بود در تعظیم حضرت رسالت بنده تعظیم امر الهی نیز هست و خود که یار ادا دارد که شرایط
تعظیم او که این بی جای است در هر دو سر تعظیم تو که سر راه نیست و و کمال احتیاج
به عقل و کاه نیست برای آنکه بگویند که بدستی که آنقدر که بخت کرد تا بنویسد حد پیدا
که بگویند که بخت که بخت کرد تا با خدا ایم مقصود به بخت اوست و برای طلب
رضای اوست مراد بخت و حصول است و ذکر آن باید باشد الله العزیز کسی که رحمة الله فرموده که
این سخن در مقام جمع است و صف بجهان مرئی جمع را برای کسی که تصریح نکرد الا برای آنکه انحصار
و اشرف موجودات است و از هبات مقام است من یطع الرسول فقد اطاع الله یل الله و تو
یاد نهیم تو تسلطی و ملکوت و عهده خود در تو است نصرت نصرت خود زیر تو ای ایشان
است در وفا به سجاد برای داد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عالم آورده که صحابه و صحابی
الله عنهم وقت بخت دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می گرفتند و بد الله زیر ستاره ایشان بود
در جماعت من شکست پس هر که شکستند در آنجا شکست علی نفیر جز این نیست
که چه شکست بر نفس خود یعنی ضررات بنسب او رسد و بر من می آورد که سحر را جمع باطل است
بیشتر که شکست و لا یفیک المکر الی الا باطل دوم یعنی آنجا شکست که در آنجا شکست سیوم نصرت محمد و شکست
فانما شکست علی نفس و در باب محمد و شکست نظر به آن شکست که شکست است
از برای در افتاد و بر من رفت ز دست آنکه در دست بود بهمان است شکست علی محمد و شکست
و من اونی با عا هاد علیه الله و هر که شکست بر اینجهاد که مقام است بر آن با خدا می شکست
آنچه شکست بر من بود بد خدا شکست لورا مژده بر ترک و نصرت که بخت است اوست آورده شد
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چون نتیجه که شکست بر من بود به پیغمبر احمد و پیغمبر
و چون پیغمبر و مرید و حق را شیخ فرستاد که درین سفر مرا خدمت رسانفت که اینان از جمله
فرستاده اند و خط مرید متعلق و زید نام صفت به الله پیغمبر دار پیغمبر خود را که چون بدیدند
سید و شکست زود باشد که بگویند مریدان من مانند کل و آن از برای از جمله
نشانان یعنی تباکی که کرد شد عذر آنکه که شکست اموالنا مشغول که ما را ماله ای که مخوفی
نداشت و چنان میشد و اهل کونا و نزلت و نزلت که از کسی و پی و ای پی برک می مانند

[illegible]

چون زود باشد که ایشان که میطاعتی بدین حکم کرده است شهادت می یابند و بر ما است
و خیمت شریک شما در غیر این است که مخلوقات میگویند که اگر الا یفعلون الا فیکونون
یک حسنه که در نیاید یا بدی که در آنجا چیز بر او قل الله یفعلون و من الا غلب بکرم این
بین ملک کان از اهل بادیه سکنه می باشد و زود باشد که خواند شوی و عرب کوه و او فیک
بکسر فیک یلو خلد و فیک کان زار سخت که اهل بیاضه اند از متابعت و سبک کذاب
با قیام حرم که در آن فیک بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با خواندن و خطرات
در حیات آنحضرت که بوی حرم کرد و بکشد و کشتن و اهل فارس و مردم اند مخصوص بخند
آنکه چونک مردم بحارب مبارز خواهند که شما تفان و کشتن و کارزار کنید با ایشان
و بکشید شک او نیست و لوئ ۷۰ با مسلمان شوند اگر این قوم مشرک یا مرتدند شما ایشان
قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشان قتل است یا جزیر و بوات تقابل بر اسلام بعضی امتیاز دارند
فان طیعوا و توکروا الله بین اگر فرجات بر روی کسی که خوانده تعات بستانان کرده و در حد
شمار اندای اخراج است نزد نیکو که غنیمت است در دنیا و جنت و غنیمت و انش و توکروا
و اگر روی بگردانید و پشت بر دایم کنید که ما تو کیم توین قتل و جنت اهل کدیب پوز این
از خود حرم و بیه بعد از کذاب الی کذاب حذاب میکند شما را عذاب در دناک و چون
تخلفا نوا این حرم و حرم و واقع شد ضعیف و بجز ان سفاهان اندیشند که با این شرط ضعیف
و بجز از چهار تخلف میکنند که اول ما بجه انجام دیت آمد کیم علی ان غلبه حرج نیست
بر نایبنا که اگر بفرود رود و او علی ایخرج حرج و ضعیف است و اگر در جهاد تخلف کند
و او علی ان غلبه حرج و نه بر چهار تکلیف و آنچه اگر با جهاد ان موافقت نکند شما را نه و در حد
و من قطع النور کوله و هر که در حد بود خدا بر او فرستاده او را در جهاد و غیر آن یک جنه
جنت است در آرد خدای او را بهشتها الجنان و سنانها که پوسته بخورد از کینه انهار
یرو از زیر سکن بهشتها بیا و من یقول بعد از و هر که اهل کدیب فرجات خلد و سول
عذاب سکندر خدای عذاب الی کذاب حذاب کند و ان منقطع نکود و ان من منقطع نشود
و ان حذاب حرم است به مخالفت امر خدا و اولد نقا محرم و بنا بر ما این رسول از سعادت
شفاخت محرم خواهند ماند عود بالله من الحرام است مسوزانش محرم و سیم
که هیچ حذاب زوی مسوز و الرحمن حذاب حرم است او به الله که چون حضرت رسالت نامه
علیه صلوات الله محمد بجه نزول بطال فرمود خراش بر نایب را بکفر رساند تا ایشان اعلام کند
که آنحضرت خبر آمد از اعیان حرم ندارد اهل که خراش را از رگ کشد و محض کفایت منع کرد و ان
الغضرت تا ایشان از انورین را بجه الله حرم فرستاد و او را که نگاهداشتند و او را قتل او را
انسان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب را طلبید و ایشان بقول اجمع هزار و پانصد و بیست
تن بودند بهشت کرد با ایشان و آنکه باقرش قتل کنند و از حرم روی نتابند و در زیر درخت
سرم نشسته و در کفان آورد که حضرت رسالت در زیر شجر حرم قرار گرفت و شایخ از ان

از آن بریفت مبارک وی فرمودند خداوند تعالی بنقل میکند من قایم بودم روزی و سر حضرت امان
شاخ را بدست گرفتار ایست مبارک وی بر داشت و صاحب بیعت کردند بر مبارک و قتل و استکه
مطلوع کردند حضرت رحلت بانه طریقات الله فرمودند که شما روزی بهترین اهل زمین آید
در محال از جابر رضی الله عنه نقل کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بدو نزع شود یک
کس از آنها که رفت الشجره بیعت کرد که اندک و این را بیعت الزهراء گویند فرمودند که بدو نزع جعفر
بجای نازنین تو میخیزد شد جانانه میفرماید که در رضی الله عنه بیعت کرد که بدو نزع جعفر
عن المؤمنین اگر و هر یک از صاحبان از یار یار بیعت کردند و بیعت کرد که بدو نزع جعفر
الشجره در زیر درخت سمر فخر را میفرماید که بیعت کردند که بدو نزع جعفر
ایشان است از خلاص و وفاداری و صفای آن که الشجره بیعت کردند که بدو نزع جعفر
عینهم بر ایشان و تا با هم فتنه کردند و با ایشان در این فتنه که بدو نزع جعفر
خیر است با یار یار و معارف کثیره و دیگر خیرات در ایشان از فضل خود خیرهای بسیار
یعنی از خیر با خدا و آنها را فرزند آن از نعمت و نقد و صیاح و دعا و کلام الله عز و جل که
و حق تعالی غالب و غلبه دهند و به آن حکمت که معلوم است دشمنان و کلام الله عز و جل
که است خطای شمار ایست معارف کثیره خیرهای بسیار در بلاد فارس و روم یک
در اطراف و کثرت عالم را خد و نه که فراموشی از آن قیامت که با کلام الله عز و جل
نقد اندر شمار این نعمت خیر و کلام الله عز و جل و بر داشت و کلام الله عز و جل
مردمان یعقوب اهل خیر و خطای ایشان که بخواند و خطایان بودند عینهم از شما
خطایان که ترسید بجنب نیامدند و ایشان از خود غلصه صاری شدند تا شما را ملائین
که شکران ای که المؤمنین و تا با ایشان غیبت فتنه منان را بر آسانی فرمود پیغمبر صلی
الله علیه و آله و پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت و بعد از آن که در آن وقت و بعد از آن
که بفرماید بخار را راست که منی نکالست و شوق بردن بنقل از بی و باز گشتن کا حکم کرد و بی
ارباب سیر و هم الله بر آمد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از سرحد بهیبه مراجعت
فرموده بجمعه و تا با هم فتنه قریب کار سازی خیر بایست فرمود و با هزار و چهار صد تن از مدینه
برون آمد منور فلاح خیر شد و از منزل صهیار و شریح روان شد بحری بود که از طریق
وادی خیر ضمه نمیان قلعههای خیر بایست در آمد و ایشان بخیران قلعه بیرون آمد تا مایل
و تیغ و دوات فرغ روی بخارایت و فرغانه خرد داشتند که تاگاه لشکر اسلام بنظر ایشان
در آنکه گفتند والله الحمد و الحسب و روی بجهان افرازدند و آنحضرت فرمود که الله اکبر
خبر بشیخیر انما ذاتی که با سلامت قوم فیله صاحب السنه بین القصبه بود و حصار به
شد و در وقت که بنهادند و سلطانان اول با اهل فتنه حاضر کردند و آن قلعه گرفتند
و بعد از آن حصار شرف مفتوح گشت و در غازی محمد بن اسحاق و رسول الله صلی الله علیه و آله
از حضور خیر حسن فاعرا را فرمودند که بیست و شش را بعد از آنکه فرمود که حسن صبا

[illegible]

ایشانند آنکه کافر شدند و صد و شصت و شش بن السید الجبار و باز داشتند شمار از طواف
 مسجد حرام و آنکه می ساختند و منع کردند آنرا نیز که برای قربان آورد بودند و در حال
 که باز داشتند بود آن یکه از آنکه بوسیله ای او که مکان محترم یعنی منتهای
 معنی است که کفار که بسبب آنکه شمار منع کردند از هر و قریب آنرا بجا آن نگذاشتند سخت
 قتل ایشان باز شد و بجهت کروی که کشته شدند و کوه را چنان میگویند و کرده
 بودند بر بانی کروی و کوه را میگویند و زنان ایمان آوردند در آنکه شمار از آنکه
 ندانستند این ایشان را و این هفتاد و مرد و زن بودند که کشته شدند و بیکدیگر زدند و حق بجانب
 فرمود که اگر بر بودند این ایشان را در مکه و شمار ایشان را میدادند با عیان ایشان را و بیکدیگر
 غلط انداختند آنکه نظر همت بدست از آن جلال یعنی اگر آن بودی که مومنان هستند
 و نه آن بودی که شمار ایشان را در آستانه قتال می بر میزدند یعنی هلاک می ساختند
 فخریه بنی نهم مفسد است پس رسید شمار از جهت هلاک ایشان مگر و بعضی می
 و اند و چه بقتل مومنان با توافقی چون کفارت و دیگر بعضی را در طاعت و مصلحت بان نظر هم
 است یعنی بکشتن ایشان را و آنکه دانند هلاک مادت شمار ایشان را و کوه را و دیگر بعضی

و دیگر شمار از آنکه در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 من شکر خداوندی که در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 خون است و گفته اند در اسلام که در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 نبودند و گفته اند در اسلام که در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 عدل است و گفته اند در اسلام که در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 با دکن ای محمد چون کشته شدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 نقص و تکر و غیرت را حقیقت آنها چنانست که حیات با حلیت که در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 یا که بکر گفتند که محمد را یا یاران او در مکه بکشید و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 ما را کشته اند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 آنکه پس فرمودند خدای سبحان که آنکه و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 و فرمودند و حکم التوریه و بر مومنان تا شهادت کردند و بصلی یعنی شهادت معاومت
 نموده و بصلی بن جبر و با صفا صلوات الله علیه و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 و در آنجا کشته شدند که محمد رسول الله کتاب کشته شد و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 و ثابت دلت خدای مومنان را و بکره قوی که شهادت شهادت است و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 پس در آنجا کشته شدند که محمد رسول الله که بکشتن آن و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 منواران بدان که شمار ایشان و اهل آن و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 و در آنجا کشته شدند که محمد رسول الله که بکشتن آن و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند
 گفتند و غیر خواب و غیر دلت و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند و در آنجا کشته شدند

لقد صدق الله عز وجل في ما وعده من أن يجعل من آمن بالله ورسوله من عباده عباده صالحين يمشون على صراط مستقيم. وصدق الله عز وجل في ما وعده من أن يجعل من آمن بالله ورسوله من عباده عباده صالحين يمشون على صراط مستقيم. وصدق الله عز وجل في ما وعده من أن يجعل من آمن بالله ورسوله من عباده عباده صالحين يمشون على صراط مستقيم.

علامه‌های ایشان در رویه‌های ایشان ظاهر بود عن ائمه السجده ه از او عجله کرد
 در باب مکه و کعبه که از غار در چین صفت ایشان را می‌برد چهره‌ی نماز گرانگه در نظر
 احل دل جوف خورشید تابان است من کثرت صلواته باللیل حسن وجهه بالنهار در تقاضا
 من کثرت کعبه‌ها را و احب برکت و قرب الی صافی شد انوار بر اشباح ظاهر کرد بیت
 در پیشگاه کعبه که خاشق است «ربک رخن زد و در به چن و بدان که هست» ترک
 این وصف که مکرر شد شکره فی التور لیم صفت ایشانست در کتاب موی و حله السلام
 یعنی ایشان باین صفت در قرآن مکرر است و شکره فی التور لیم و صفت ایشانست
 در انجیل یعنی همین نعمت در کتاب عیسی بن مسطور است با صفت ایشان در تورات و انجیل
 شکره مانند کشت که در اول حال انصرح شفا به پروند آمد شلنگ خود را بعضی
 تیغ و یک شلخ پروند یکد فاکر که بس قوی کرد که در آن یک شلخ را فاکر شلخ بس
 طریقه فاکر که عیسی بن مسطور به بس بایستد و باقی‌های خود اول دانه بود و کباب ضعیف
 با خود در حق که در یحیی الذریع شکست آمد در راجات راضیت و طریقه و ماسی
 و حق به این مشای است و مثل وی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و باران و به
 رضی الله عنهم که بولد دعوت اسلام ضعیف بود و چون بر آمد وقت کثرت و سبب تعجب
 عالمیان شد صفت به این تمثیل فرمود یحیی الذریع تا خشم کینت پاران بغیر
 کافران تمام قیصری و سوس سر آورده که این آیت در شان اوصاف است پس هر که بد ایشان خشم
 کرد و ایشان دشمن دارند و در کفار خوار بود و هم الله الذی است و عده کرد خدای
 افان که کرده است و حین الوصایات و هر خطه که از او می‌شود منتهی مقدره
 واجب و عظیم از ایشان یعنی ایشان را بعد از خداوند گفته و در هر یک سورة الحجرات

بسم الله الرحمن الرحیم
 یا ایها الذین آمنوا اذکبا کرویة اید لا تقولوا فی دین الله و رسوله پیش می‌دانید و خدا
 جل و علاه و رسول الله یعنی من یکو می‌پیش از الله یعنی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی گوید
 با تقیید سکینه در از و نفی پیش از وی باده یعنی و تاویل کتاب و سنت پیشی مکرر شد
 بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که او بدان دانافرت و انعم الله و ترسید از خدای در تقیید
 بر وی حق و فعل ان الله سمیع علیم بدستی که خدای شناس است مرا فال شهادت است
 یا فعال شما یا ایها الذین آمنوا ای گروه که ویدانان لا تقولوا صوائحکم یلتف سکینه
 از علی بن ابی طالب و فی صوت التي یا ایها اول پیغمبر ایشان تعلیم بر ارم آداب منتهی یعنی
 جود من گوید که او از خود را بلند تر از او از وی برسد را بدست بخیر و الد بالقول و اشکار است
 بر ای او و حسن و اعلی اول بلند شد سکینه بخیر یعنی که همه اشکار از آن است و خوشتر
 را که در حق موصی را یک اول خود را نور سازد تا ابحاث لازم آدم کرده باشد و گفته
 اند او را نام و کینت می‌تواند چنانچه یکدیگر را می‌تواند یک با حق الله و بار سوا که خطاب کنند

[illegible]

آورده اند که حضرت صادق علیه السلام در مساجد و در میان مردم از محبت و ولایت حقیر را به بی
اضطلاف فرستاد تا مدد ملت ایشان را بفرماید میان ایشان و ولایت در جاهلیت خرفی
واقع بود چون خبر آمدن ولایت شنیدند از سر حد اوت در بیرون آمدن شدت طبع محبتی
مجدد انداختند و مردم بسیار از وی تعظیم و اجلال با استقبال و پیروی نمودند و او
بیاد داشت که بمقام او چه آیند فراموش نمود نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض
رسانید که بنی المصطفیٰ از من شبیه قصه قتل مرزبانان و از ندادن زکوة اجان نمودند انحضرت
خالی بود و ولایت را با حق پیوسته ایشان فرستاد فرمود که در ایشان احتیاط تمام بجای
آور و تعجیل مفرای خالده وقت و کس را بر میان ایشان فرستاد تا بحسن احوال غایب آنکس بداند
که با آنکس فغان بگویند و جهات مسکندان را بموی شطر اسلام از ایشان ظاهر متباین آمد و بداند
گفتند و خالد بعضی حضرت رسانید و آنکه که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْكُنُوا أَسْوَاقَ الْمَدِينِ** ای گروه مؤمنان
از جایگاه خود فاصله بگیرید اگر ایستاد بماند و کوی بیرون رفتن از فرمان خدای بخیر یعنی خبری
بیارد موجب که موجب ظاهر باشد **فَسُكُونُوا** بس قنص کنید و بگویم چه روید
أَلَمْ تَقْبَلُوا أَن مِّنْكُمْ مَّنْ لَا يَفْقَهُ شَيْئًا مِّنْ لِّغَةِ الْغَنِيِّ وَكَانَ الْفَقِيرُ و ما ایشان
حسب کنید و حال که ما ایشان سفادت کنند **فَيُضَوِّرُ أَهْلَ الْمَدِينِ** و بس کردید
بر آنکه که باشد بشما آن یعنی بخیر فاعت قهیل میکند در ساختن امور و توفیق که امارت صدق
آن خبر می بخاطر کرده **وَأَعْلَمُوا أَن مِّنْكُمْ** و بدانید آنکه در میان شماست رسول الله فرستاده
خدای و عظیم او اقتضای آن میکند که سخن دروغ و بپوشد و بعضی او عرض میکنند **وَأُطِيعُوا**
که فرمود بود شما را یعنی اگر قول شما بشنود بعضی و بر این شاکر می کنند **فِي لَيْلٍ قَرِيبٍ** در وقت
از کارها لعنت هر کس در هیچ افتد و هلاک شود **وَأَنَّ اللَّهَ جَبَّارٌ عَلِيمٌ**
و لیکن خدای دوست کرد این است بر وی شایان و تو حیدار و **رَبُّكَ فِي قُلُوبِكُمْ** و بیار است
استی از او را ای شما غضب الله و قهر و عجز و بر او بر و **وَكُورُ الْكَلْبِ** و دشمن ساختن
و مکر و که این است بر وی شایان و حریف و **وَالْفُتُورُ** و بیرون رفتن از او راست
وَالْوُضُوءُ و تفرغ می شود و **أَوَّلُ لَيْلٍ** هر از او رفتن **وَأَن كُورُهُ** که خفتن اخبار کنند
ایشان سال را با آنکه در طریق صلاح و ان تفریق ایست و بر مکر فضائل الله و نفعه بی بی خطیبت
از خدای یعنی خطی که خدای شما خواست و نعمت از حضرت او **وَاللَّهُ جَبَّارٌ عَلِيمٌ** و خدای
دانات جبار و ملک است حضرت آن حکم کار است در امور بدین که آن که است ایست و تحقیق اخبار می فرماید
که آن خبرهای نارس است از او فتنه می سازد و عظیم هر که فتنه فتنه امین مکرری **وَأَن رَّاسُ** راست
که هست فتنه امین مکرری **وَأَن رَّاسُ** که کجاست از او فتنه می سازد و عظیم هر که فتنه فتنه امین مکرری
آورده اند که بیان جلاله و روضه و صفاته و این ای حضور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
بجمله است و بر آن اخبار است که از نعم حرکت بجای بماند آنکه در راه و هم از شرم و سفاقت بحسب
و عیب نصیر شد و حق بجا نه و تعالی ایشان فرستاد که **وَأَن طَرِيقُ** و اگر چه که و من

[illegible]

تکند از من نهیست و اولنگ هر انظار المون **بسم** آن کوه ایشان نام سقارن
بفرمود که از او در معرص خط الم و حجاب بدشامی می آرند **یا ایها الذین آمنوا** ای
کوه کوه و یگان **لجنت الذین آمنوا** **بسم** بر یزید و یگان دین بسیار بر از کما فی ان بعض
الظن بدو سقی که بعضی از کان **نشد** بره است و گناه بوان سقره میشود و بیاید
دانت که کان جهان هم است اول مامور بر و ان حسن ظن است بخدا و مومنان و در خبر
آنکه کان تصد از ظن من لا یملک **دوم** حرام و کان بدست بخدا و مومنان **سوم**
مستدوب الیوان تحری یا غلام امر و قبله و با فاعل من غلبه ظن در امور اختیار و می چهارم
صاحب و آن ظن است که امر و دنیا و مهمات معیشی و درین صورت باید کما فی هر چه صلاح است
است و انتظام مهلت و از قبله حرم **نموده** اند **بسم** بد نفس با اثر یک کان باش
و از نشسته و مکرر ایمان باشد **نموده** اند که کس از انجا بر حجاب رضی الله عنهم در بعضی
استار سلمان و رضی الله عنه نزد حضرت رسالت پناه طبع صولات الله فرستاده ادا می
باطعای می طلبیدند و حضرت با اسامه رضی الله عنه می کرد **آسمه** گفت نزد من هیچ خوراک
نیست سلمان باز اسامه و صورت حال باز گفت ایشان در خبیث و می گفتند سلمان تو می
دارد که گریه می رود این خشک شود بعد از آن در نجس افتادند که آیا اسامه راست
گفته که طعام نداشته با ما بخور و روز یک دیگر روز که نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سلم
آمدند فرمود که چیت سرجی کوشت کدر بیان دندانیهای شما می بینم گفتند ما کوشت متاول
نکردیم این حضرت فرمود که کوشت خوریدی نمیکویر کوشت که می خورد و این آیت نازل شد
که کان بدو سقی **و لا یحسبوا** و تجسس میکنند چنانچه در کار اسامه و سلمان شد پس
و تجسس کرد و **و لا یفت یفت یفت یفت** و باید که خبیث نکند بعضی از شما بعضی دیگر را چنانچه
در بیان سلمان کرد پس و خبیث است که غایب نمیکند بعضی کویر که در میان چهره یا کویر آن کاره
بود پس غیبی می فرماید برای زشتی خبیث بر من وجه **أُحِبُّ أَحَدُكُمْ** ای دوست
میدارد یکی از شما **یا احب** **أخیر** **أخیر** آنرا که میگویند کوشت بر او خوردند در حالتی که مرده بود
آن مرد را که نفس شما ازین سفر غایب **و کبر** **هتونه** پس مکرر و در میان آنرا و خورید پس
چنانکه از آن کوشت مرده را که از آن با یک خبیث و کار باشد نظم آنکه کویر خبیث
از آن خبیث است **لأن کوشت** **مکان** **خدا** **ساخته** است **و انکس** **کعب** **خلف** **بود** **اخته** است
ز آنکه که خبیث خویش نشناخته است **و انکسوا** **لله** **و بر سید** **لن** **عقوب** **الی** **حب** **غیث**
که **بسم** **الله** **و ارجو** **رحیم** **هم** **بسم** **سید** **که** **خدا** **ی** **بد** **بزرگ** **فرمود** **است** **ان** **جمع** **کتاب** **می** **شد**
ان خبیث کرد **بسم** **الله** **و ارجو** **رحیم** **هم** **بسم** **سید** **که** **خدا** **ی** **بد** **بزرگ** **فرمود** **است** **ان** **جمع** **کتاب** **می** **شد**
ان خطا بود که بلال رضی الله عنه بر پام بیت المرام زاده قطعاً با زان مشغول بود
در خبیث و یافتند که ان سخنان ایشان ان بود که با محمد صلی الله علیه و آله وسلم میگویند
دیگر نیامده که **بسم** **الله** **و ارجو** **رحیم** **هم** **بسم** **سید** **که** **خدا** **ی** **بد** **بزرگ** **فرمود** **است** **ان** **جمع** **کتاب** **می** **شد**

[illegible]

و کد بر خاک مارا با الحیات ملخراهند که آیند و روح مارا با جسد رحمت خواهند کرد
در آن رنج بگویند **این** در ما حیات بازگشتی دور است از حیات و امکان پس حقیقتا
روانشان گفت قد علمنا ما تنقص الأرض منه **هم** پس سبقت ما میدانیم لغز که در آن
زمن از گشت و پوست و اجزای ایشان بعد از مرگ ایشان **و** شد ما کتاب حقیقت
و فی یک ملک است نکاحان که مر قاصیل ایشان را پس انجمن ایشان خاک شد انرا میدانیم
با فوشت تمامیت محفوظ از این واس و تغییر شغل بر جلد و آسای ایشان آنرا نیز فراموش نکنیم
بر احاطه ایشان بعد از فنا بر ما و خواهر با ما شد و چنان نیست که ایشان میگویند بل کذب و با حق
بلک گمانید که **و** فکروید اند بر آن است و در وقت یا بحول صلی الله علیه و آله سلم **ط**
جاءکم آن حکام که آمدند بدیشان و بجهنم نمود و بجهنم آن که **هم** فی آن روز **ط**
پس ایشان در کاری شریکند بعضی بر آنکه واضطراب آورده اند در شان قرآن کاجه
آن محمد میگویند و کاهی شعر و کاهی آهانه و در آن تغییر صلی الله علیه و آله سلم و قیاس بر این
مخوانند و در قیاس سخن بگویند و در قیاسی افکار بظهور **السم** آیه نه نکرند شکان
بهت و حشر روی آسمان کواکب است **قوله** زیر ایشان که بعضی قدرت کیف
بیتها ها چگونه بنا کرده ایم آنرا طبقه بر زیر طبقه و رتبه ها و بیار است از اینست که آن
و ما کما سن فرج **و** بیت آنرا هیچ نگاه از فرجه های این افریدن چیزی بدین همه بر نیک
فرمود خلق و حکایه و جوی دلالت بر کمال علم و قدرت و نهایت دانش و حکمت و آراست
مدنه ها و زمین را باز کشید ابر و کثرت بر روی آب و آفتاب و نهان و آکنده ابر در
و کما سب که همای بلند استوار پای بوی و **بیتها** و پروانه های ابر در زمین من کل
فرج **هم** از هر گونه بتا فکر آن است و بجهت خزانة و این هم که در **بیتها**
از برای بنای به بعضی نظر اعتبار و استند **نکست** و **کری** و از برای یک کردن
و بند کردن **لک** **بیتها** **هم** هر چه بکازد که بخدای و **نکست** **السم** و فر
فرستاد بر این از جانب آسمان ما **کما** که بیان منفعت و آفتاب **بیتها**
پس روح یا ندیم بدان آب **جاء** **هم** در ستاهای مشرق و انجمن و انوار و **بیتها**
و دیگر دست که دانیدم بیارن داده را که از همان توانست که در و **بیتها** و **بیتها**
و اینست که آن **و** **بیتها** **هم** و پروانه های درختان خرمای بلند و بر نیک **بیتها**
بیتها **هم** مر آن خرمایان بنابر این و **هم** **بیتها** **هم** **بیتها** **هم** **بیتها**
و این **هم** پروانه های **بیتها** **هم** **بیتها** **هم** **بیتها** **هم** **بیتها** **هم** **بیتها**
و نه که که دانیدم بدان آب **بیتها** **هم** **بیتها** **هم** **بیتها** **هم** **بیتها** **هم** **بیتها**
که **بیتها** **هم** **بیتها** **هم** **بیتها** **هم** **بیتها** **هم** **بیتها** **هم** **بیتها** **هم** **بیتها** **هم** **بیتها**
لحز شدن و که کسی نامل کنند از حیای دانه که مانند مرده در خاک مدفون است و **بیتها**
او بعد از این غفلت او و در نیست که دشمنان حیات انوار بر فغان بود **بیتها** **هم** **بیتها** **هم** **بیتها**

[illegible]

قرب چو نیست بجانت بقرب حریف را بجز بهای قیاسی صحرای غریب نه بالا در بسی رفتن است قریب
از قید حسنی برین است که کشف الاسرار آورده که قرب بنه بخت آت کفر بود و اقرب و در
احادیث قدسیه وارد است که از آل الهی در قریب الیها التماس و این قریب باطل است و قصد یق
و آخر با احسان است و تحقیق یعنی مقام شعله کانه تبیله کانه کانه و قریب حریف بنه را
دو قسم است یکی که از خلق را بر او قدس و هو محکم ایفا کنیم دیگر خاص در کام مخصوص
یوش احمد لفظ که بخند اقرب الیه لول لولایه در قریب دهه قیسی تا از چنانشی و هالفا در قریب
بخشند جیتی تا از لب و کش باز بر و از حسنی مرحوم بنه میکا حد و حسنی اصلی زیل ظهیر
میکنند تا بنه که در اول خرد بود در آخر هم خود با شمس طایف منقطع و اسباب محفل و در
باطل و حدیثی و اشارت متناهی و عبارت مخفی و حق یکتا و بخود باقی نظم
سویج هرگز لکاسه بر آید تا که در غایت نماند در آن بحر و درویش و جفا و خون حسنی
موجوم چنان سوزانند آتش حشمت که در آنجا نماند و کاه از آتش آتش قیاسی با کون چون
فرایند و در غایت فرایند افعال و احوال مکلان و بنویسند عن الیمن از طرف
راست حسنی و عن الیمن قریب و از جانب چپ حسنی یعنی دو ملک و کل
بر راست و چپ بنه نشستند یکسان و بی باشند ما بالخط من قریب بیرون نه افکند باطن
خرد هیچ معنی یعنی حکم نشود بخیر و لا بدیهه ریت عتید . مکرر یکبار او که باطن
بود اما در قیاس بنویسند در باب آورده که حکمت اولی من کورست که چپ میدانم
از بر و دم که در ملک بودند تا پیش او نشستند زبان لوفلا ایشان است و آب درین
او ملاد ایشان جگر در مایه یعنی سخن میگوید و مال آنکه او میگوید و بسیار میگوید
و در حدیث آمده که من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعینه نظم ابلیس از صفت و یکی
صفت گفتار که در میکی . مصلحت فت زبان زبانه . تیغ بستند بود در بنام ملکین
ندین نوع نگه بان مذکور و یک وید او بنیاد کتابت در صحرای آنکه که نگاه اجل بر حشمت
و جلال سکره الوی و ییاد میباشی سرک بلر خدای کدرست و راست است و کمیند
ماوراء ملک ماکت بنه بخند این مکت بقدری تو از و میگوید و میگوید
و او را مکرر میداشتی و یخیزد و در میان شود در صورت فیت دوم بدین نظم
مهمان زن است از قریب ها بر آید و ملائکه میگویند ذلک الیوم العید این روز است
روزی که خدا نوا بداند و عید میگردند یعنی به نوسانند و عبادت کل پیش و عیدند
در آن روز بعد از صفر منسی تعقیبات و شهادت باور اندک یعنی مرگ و کما و این روز
حساب الیوم و یوم که بواسطه یک وید و کواهی میباید و او هم فرشته باشد با جوارح
او در آن ساقی قوی و سیر و نه پیش شاهدان کار و نه در کس از حق خطاب میوسد که نقد است
بد و سستی که بودی و یوم در نیازی غف ازین حداد در چوبی ازین روز کشفنا عبادت
بس بوداشتم از دیه لوی و شش چهل و غفلت تو تا مرجه سوده بودی معاینه به سستی و در

۲

ای که میگوید که من در روزی که کشف عالم از تو ترست و گفتند که بجز این ایضا
 و انانیت یعنی این بود که از سوال بعضی وحش را پرسیدند و پندارند که ما را نشانی
 و قال قریب و گوید من در روزی که کشف عالم از تو ترست و گفتند که بجز این ایضا
 این سخن یک من حاجت یعنی در حق حال او پس خطاب میباید و شبیه رسد انبیاء و حجج
 میکنند و در حق کائنات و حقیقت این بود که کافر میگوید که کشف عالم از تو ترست و گفتند که بجز این ایضا
 من و بر این بانیان دارند که مال از حقوق مغرورند و گفته اند آیت در شان ولید مغیره است و مراد
 از خود بر اسلام و او منع کرد اولاد و اقربای خود را از مسلمانان و بهشت کفر بناد نیز و موقوف
 صفت دیگر من منکر میگوید در کائنات از حد و انانیت شک از حد در حدانیت
 الذی جعل الکفر دینا یعنی شریک ساخت مع الله و الله انکر با خدای بی شریک
 دیگر قال قریب پس در افکند دلو را فی العذاب آتش میزند در عذاب بیعت جاودانی
 و چون خواهند که انکار را در روزی که فکند که بدید مایه گناه است و بر من مسلط بود و ما
 که در کائنات در روزی که انکار کند قال قریب گوید من در روزی که کشف عالم از تو ترست و گفتند که بجز این ایضا
 که در نیلای او بوده ما اقلیت است ای بر مردم کار مکرر مکرر او را در باره او را
 در کائنات و انکار کات و لیکن بود فی ضلال یعنی در گمراهی و در روزی که کشف عالم از تو ترست و گفتند که بجز این ایضا
 فکند قال لا یخفف من الذی که در بعضی سوره خاصه فکند که نزد یک من هیچ فایده بر من خصی
 متر نیست و قد فکند که در بعضی و بعد از سببی که پیش فرستاد بر شما و میباید خود را
 در کتب خود و بر استرسید خود و خلا شلای هیچ حقی مانده و هیچ عذر از شما مسوی نیست
 ما یقبل القول لک یک تغییر داده شد یعنی نزدیک من یعنی و بعد که کرده
 ام قبل از بدان را نیاید و ما انکار بطلان لغیب میگوید و من یستم ستم گسترده بود
 که چنانچه ایشا از عذاب کم بود یعنی که کم بود و در روزی که کشف عالم از تو ترست و گفتند که بجز این ایضا
 بنوعی چون فکند یعنی که هم مامرد و در حق انکار فکند که با بر شدی یعنی و عک کرده ام
 که تر از ستم از کائنات و انکار بطلان فکند که با بر شدی یعنی و عک کرده ام
 و کینه و من ایچون یاد فی حتم این استقامت بمعنی سوالت بمعنی فریاد کن و حق جانانه
 دیگر که در روزی که کشف عالم از تو ترست و گفتند که بجز این ایضا
 پس این قدم اول بود که کشف است یعنی خود را که حق بعضی بلبان قدسیه بنیافتند قطعه
 و بعضی که حقیقت را نشاند که استقامت بمعنی فکند است یعنی از این بر شدم و زبانی که بجا میزنند
 و از لفظ لکنه که استقامت و نزدیک که بجا میزنند شد و بهشت بر او و بر هر که که بجا میزنند
 یعنی بهشت پدید آمدن نزدیک بود و در این پیش از آن باشد که ایشا از عذاب کم بود و در روزی که کشف عالم از تو ترست و گفتند که بجز این ایضا
 بهشت در این بهشتان غایت و منازل و نعم هر یک را بنظر می آید در آن مالک غنی بفرزاد میزند
 هذا ما وعدوا و این است آنچه وعده داده شده بودید در دنیا و این را امداد کرده ایم
 لکن اولیای حقیقت بر این حرکت باز کرد فکند که از خاک بر حید بال از معصیت بطاعت با باز گشته

از غلبه حقیقت که در ذات خود عریان حیات کشیده ام و نمی و گشت اندک ناکاه اند که در آن
 با حفظ کثرت مدد یاری با کاه جان افکار و اوقات خود یعنی در هر قبولی و تقاضا قبل
 و اهل نباشد است اگر قریب از یاری با کاه جان افکار و اوقات خود یعنی در هر قبولی و تقاضا قبل
 تو لایک بند بر در خود و حال که بر لایق نباشد به خودم **اَمِنْ وَ عَشِي الْوَسْمَانِ الْوَسْمَانِ**
 از خدا به بنیاد و پوشیدگی بقیه جان خود را از خفت بنیان دارد و گفت اندک ناکاه و اشکال او یکی
 باشد با وجه بکلیب **مُنِيْبٌ** و بیان دلی بان گشته بحق یعنی اقبال کشیده و طاعت و سرایت
 زنت از متابعت نفس می این کس و اشکال او را گویند **اَزْهَلْ اَسْأَلُكُمْ** و میاید به همت
 با بجز و سلوک یا خیر یا نه با سلام خدا و عفو شک که **دَلَالٌ** و **وَرَعٌ** و **لَوْ** ای روز و روز
 بقای جاودانی است یعنی درین روز مرکب نباشد **لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ** و بها مرایشان است البته خواهند
 از انواع ضعیف و اضعاف آن به لایق بهشت و **لَا يَأْسُ زَيْلٌ** و فرمود یک با ناکاه و همت از آنچه
 میخواهند و اکثر بر آنند که ملا از مزایای دین است و **وَكُلُّكُمْ لَنَا أَعْمَالٌ** و با کسان
 که هلاک کرد بر پیش اندایشان بحق از قوم نور من **قَدْ رَفَعْتُ** از اهل فرجه که بحسب واقع هم
اَشْكُرُهُمْ بِطَقَاتِهِمْ ایشان همت نور دارند از کفای کمان روی وقت چون قوم عباد و خود
فَتَقَبَّلْنَاهُ و **اَلْبَلَاءُ** بر او برسد و در شهرهای بعضی رفتند بقات و هر که ناکاه و سلوک
 و متاع بسیار است او در حال **مِنْ خَيْرٍ** آیا چه بود مرایشان اگر بر کاه از مرکب
 ما بنا بر آن قضای خدای هست که فاکتور باشد هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد آن **فِي تَرْكِ**
 پس سبکی که در این معاد کور شد درین سوره **لَا كُفْرِي** هر آینه سله و بکدر است
لَنْ كُنْ لَكَ قَلْبٌ مگر کسی که باشد و او را در یقین کرد در حقایق اخبار و احادیث پس در آنکه
 از خواب و غفلت سلوک قدس سره نقل فرمود **اَنْ تَجْلِسَ رُوحُ** آنکه من حفظه قرآن را در پی می باید
 حاضر باشد ای که قوت الهی با قوت خود **اَوَّلِي السَّمْعِ** و **اَلْاَسْمَاعِ** مع که یعنی گوش فرا دارد
 و بشود بطریق اعتبار و **وَهُوَ تَهْنِيبٌ** و او حاضر باشد بوقت استماع **لَهُمْ مَعْلُوفَاتٌ**
 توانا کرد و در باب آورده که صلب قلب من من است و شهید من اهل کتاب که گویند
 و اندر وقت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شیخ ابو سعید خدری از قدس سره فرمود که **اَلْقَاءُ** مع وقت
 شنبه در قرآن جان باید که گویا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چه شود پس در مقام بالا فرمود
 و جان داد که آن خیر علی السلام استماع میکند من فهم را بلند تر بود و جان داد که از خدا
 بشنود شیخ الاسلام قدس سره فرمود که این سخن تمام است و بیان در قرآن که **هَمَّتْ** و آن
 انظار شهید است و **وَتَهْنِيبٌ** اگر گویند که حاضر باشد از گویند که **شَوْفٌ** نه از خود حمله خایع
 شنیدم از آن شکل و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که **كُنْ كَمَا كُنْ** قرآن را و قوی
 از حکم آن شوم و **لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمْعَ** و **اَلْاَوْصَافَ** و پس سبکی که با فرمود **يَا حَاهَا** و **نَمِينَا** و **وَمَا**
يَنْتَهِي و **فِي رَسْمِ** و **اَيْلَهُ** و **لَقَدْ** و **مِلَّةً** ایشان است در شش و **فَمَا** از **نَمِينَةٍ** تا **شَمِينَةٍ** و **وَمَا**
كُنْ لَكَ و **فِي رَسْمِ** و **اَيْلَهُ** و **لَقَدْ** و **مِلَّةً** ایشان است در شش و **فَمَا** از **نَمِينَةٍ** تا **شَمِينَةٍ** و **وَمَا**

[illegible]

[illegible]

با حلاک قوم نوح علیہ السلام فرمود آمده بود نه و در تبتان آورد که چهار ملک بود نه جبرئیل
 و میکائیل و اسرافیل و رقیبائیل علیهم السلام مهلتان کردی شد نه یک خدای بانی و یک ابراهیم
 حلی نینا و علیا السلام که بنفشه بقیام فرمود بخت استایشان از دجال علیک جهنم در آمدند
 مهلتان بر ابراهیم علیہ السلام فقال السلام ما من کنت سلام کردی بر تو سلام کردی این
 قال سلام کنت ابراهیم سلام بر تو نمائیم تو منکر دوزخ کردی و عیال و نساخته
 شد یعنی هر که تو می شناسی در صورت و قامت مرا بگوئید چه گمانید گفتید مهلتانم
 فرار از این احوال پس باز گفت ابراهیم بر من اهل خود بر من و عیال و نساخته گمانید که امیر بود
 بخت که بر من بود پس بیاید کی سال فرمود که من بیاورم و من بیاورم پس از دیانت
 گردانید از این مهلت یعنی در پیش ایشان نهاد ایشک بدان نکرده نه قال که ای کاش که
 کنت یا غیض یا یغیض بر ابراهیم گفتند غیض بر تو و غیض بر تو غیض که من در غیض
 کنت از ایشان ترسی یعنی دل با او گریسم که از آنکه میلاد در آن باشد و خود می گفتند
 خود ملت روزگار هر که که کشتی داشتی طعام و می بخوردی چون ملائکه از ابراهیم علیہ السلام
 اشخو مشاهده کردند قال الخفت گفتند من که آفرینندگان خدایم ابراهیم علیہ السلام
 فرمود که بر این سخن نگذری نفس ما من کی سال را نمی کشیم و از مادر جدا نمیکردم جبرئیل علیہ السلام
 بر مبارک بر آن کی سال بر آن ملائکه مشاهده شد که برست فرمود که آن رویه بجانب مادر نهاد سکری
 الله علیه و آله بر آن رانده و بر این حال مشاهده نمود و ابراهیم علیہ السلام از آن صورت شگوب بود
 فرشتگان دیگر باره آغاز سخن کردند و بشروه بطاهر علیه السلام و بشارت دادند و او را بپسند
 دانا یعنی بنیاد بر عیال محبت نام را ساء که چون بر بلن رسید عالم بود فابکرت امراش پس رو
 بخانه نهاد زنت او یعنی ساء در استادی حسره در فریاد و میگفت اللی اللی لایس که بود
 در رفت ایشک که وقت تعاضد آمد بر زبان زدند می فصلت و جبهه کس پس طلوع زد
 روی خود را جلالت زان در وقت غیب کنت و قالت مجوز حقیم گفت ایان علی یزید
 نای اینک قالو اکبر کاک گفتند فرشتگان که عجب من کبشارت دلدی بر قال رب کبر گفتند
 است خدای و ما از خبر یادید که هو لک کبریم الیک استعانت بدست می گاو حکم کتاس
 بولس فرمود اناس یعنی تو هر که حکم کار و دانا بود هر آینه فلان باشد بر اصلاح تو نظر
 کسی کو کار و دانا بود شو اتمام آن هم توانا بود شیخ و کعب و معن سوی کس مراد از خندان
 جوی و پس چون ابراهیم علیہ السلام دانست که ایشان فرشتگان اند و فرود آمدن بدان جمع
 جزو بکان عظیم نمائید قال فما حظ کنت گفت من بیت کار و بزرگ نهادی
 المنسکون ایام مشاهده شدگان قالو کنت انما انزلنا بدوستی که ما فرست
 ساء بر این سخن و کبر بکلام سکون کرده که احکامان بعضی کافران سر و کلاهان
 کفر است و آمده اند از من میهنه تا فرستیم و ایشک حلال حلاک ایشان و زبرد
 بر کون شهر ایشان حارة بن جبرئیل که از این سخن شک یافتن مانتد کعب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سورة الطور مكية وعشرون آيات

[illegible]

خرم و با خبری که از ایشان در شوم کردن با قول باطل که استنای بفرمان است و تکلیف
 بی و انکار بی بازاری می کنند و عیان تکلیف آن به نمایند از روی خفت و سختی است پیوسته
 می کنند **بِأَنَّهُمْ يُؤْمِنُونَ** بر سید از رویی که به افکند کافران ایضا می کنند بهشت
 و قهر از آن **لَا تَرْجِعْهُمُ** بهیچیکش و نیز کشیدنی آورد اند که دستهای کنار
 بر کرد نهایی ایشان چنانکه و پیشانیهای ایشان ایست بای ایشان باز چنانکه و در و نیز
 افکند می کنند **هَلْ يَكْفُرُ الْإِنْسَانُ** این آیه ایست که در دنیا کفر می نماید و در آخرت
 بودید که بآن تکلیف می گردید و باور نمیداشتید و وی غیر از حق و حقیقت نمیداشتید
لَا تَرْجِعْهُمُ ای این حضرت که به بینید **أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتِ وَالَّتِی هُنَّ ابْنَاتُ الْفِرْعَوْنِ** آیا همانچه بینید
 اینجا چنانچه در دنیا به کفر می گردید و در آخرت باور می کردید اندک و باور می کردید و در آخرت
 بر سر کنید بر عذاب او **أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا** یا صبر می کنید و چون نمایید **سَوَاءٌ لَّكُمْ** یکسان
 بر شما صبر و عدم صبر نیست و چون و چنان کردن ندارد و باید که معذب شوید و بر شما چنانکه
 جز این نیست که بداند و بهیچیکش **لَا تَرْجِعْهُمُ** یا چنانچه بودید که حاصل
 می گردید در دنیا **أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا** همان سی که بر عیان کار از کفر و شرک در دنیا
 اند که بر شما نشان می دهد **وَمَا نَعْمَاءُ لِلْعِبَادِ** سلام و ولادت
 باینکه **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا** است ایشان را قضا و قدر ایشان از کرامت های جاودانی
وَوَيْلٌ لَهُمْ و آنکه نگاهداشت ایشان از **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا** عذاب **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا**
 از عذاب دور و خنده بهیچیکش ایشان را می گویند **كُلُوا** و بخورید از طعام های
 داشت **وَأَشْرَبُوا** و بنوشید از شراب های او خوردنی و بنوشیدنی **حَنِيفًا** کواران
 بهیچیکش و تنگی و این بادشاست **مَنْ يَمْلِكُ أَنْ يَنْفَعَهُمْ** **بِأَنَّهُمْ يُؤْمِنُونَ** بسبب آنکه بودید که در دنیا
 عمل می کردید با ایمان و بعد از آنکه در دنیا می کردید و در آخرت است اما اصل فضل الهی است و اگر در
 پیدا است که در کار مصلحت خواهد بود **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا** **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا** که باطل است که در دنیا
 نداشت **بِأَنَّهُمْ يُؤْمِنُونَ** فضل خویش فضل کی مراد از **بِأَنَّهُمْ يُؤْمِنُونَ** **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا** **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا**
 از آنکه باینکه **بِأَنَّهُمْ يُؤْمِنُونَ** در بهشت نیکه زده باشند **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا** **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا** **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا**
 بعضی با بعضی دوست و دشمن می گردانند و بعضی با بعضی دشمنی می گردانند و بعضی با بعضی دوستی می گردانند و بعضی با بعضی دشمنی می گردانند
 کشاده چشم و **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا** و آنکه گویند **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا** **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا** **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا**
 در آنکه اند **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا** **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا** **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا** **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا**
 بهشت با در و مصلحت بدست ایشان بعضی که در رجات ایالت باشد و در هر چه در این ماست
 آن باینکه در این عالم چشم دل این بدست است و در دنیا و آخرت **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا** و ما که کنیم با و از او
 بسبب این **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَكْفُرُوا** از قواسم که در ایشان هیچ چیز بهیچیکش از آن را بدست
 آید و این به آنکه مقتضای خدای ایشان و مصلحتی که در هر چه در این ماست و در هر چه در این ماست
 از انجیل و تاریخ اسلام حسین مروزی از آن است خود احمد بن ابراهیم سرحی و محمد اله

سیدان الکتاب و عذاب و عذاب

نقل میکند ایام و عمل مرده است و در جات رحمت نیست و وجه بهشت و در جات و بی جات
بایست و عمل نیست و وجه بر ایام و عمل جز بفضل و جود در بر نیست بیهوده را فضل خدا
نمی داند و این مقام قاضی باشد و کار تمام که از هر یک کس در هر روز هر روز حاصل
بالغ مکان باشد که باشد در روز قیامت یعنی بایست است بپاداش که در خود و از آن زمان
نکند و بعمل دیگری موافق نیست و در مکه بن حیدر حکم دارد و اندک نا هم بپاکش و به
افزایم بر قیامت یعنی نهد بر بختداد ما بپاداش ایام هم بیرون هر روز که خواهد و نخست
در جات رحمت و کشت از آنکه او زو کشت و بپاداش و بپاکش با بپاکش و بپاکش و بپاکش
کشد در بهشت یعنی هم دهند و از هم بپاداش کاسه سلطان از بهشت و بپاداش کاسه سلطان
نصیب نیامد و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
نعل از ایشان صلوات کند که در جات رحمت باشد و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
ایشان بر بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
در بهشت و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
خادم جنین است و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
جهت فضل ما پدر و بر کتب و در توفیق و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
و این نقل از بهشت و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
بر بعضی دیگر بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
ایشان پدر و بر کتب و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
مشتاقین و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
کار و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
عذاب التور و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
در بهشت و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
که ما را از بهشت و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
آورده اند که جهات مقدمات بر جنیت که در جات رحمت و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
بکلمات و جود و شعر و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
فکر و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
و بعضی مشرکان ملول مشرکان است و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش
خدا یعنی بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش و بپاداش

[illegible]

است یا کتاب می کنند که موت قتل خواهد بود و این چنین نیست از غیر و آن کذا ملک
 یعنی احدی مگر و قصد در باره قتل مگر است که در آن اندوه مکررند نسبت با حق
 یعنی صلی الله علیه و آله از قتل و حبس و اخراج و الذین کفروا هم المکیدون و ک
 پس آنکه مکر و کلاه ایشانند که کرده شد که شرکان یعنی شرای مکر و مکران که بدید با
 باز کرده و مکرر شوند در باره از ضم الذین الله یا ایشان است مکرر و مکرر و جنای
 بجای که حذاب که کافران مکر ایشان از ایشان باز دارند سبحانه الله عما یشرکون
 با کسی جنای است از شرک می آید و می باشد شرک می گیرند و می آید و می آید و می آید و می آید
 ششاد خبر شرک یا خود حق کسی هم شرک جسد زنده هر طرح کافران و بعضی خیال و
 در است که اکثر خبرت عدل زنده معلمان فقیه می گفتند حضرت رسول صلی الله
 و آله وسلم فاصططعوا علیکم السلام بله از آسمان بر سر ما فرود آید که در میان حذاب راست
 کوی چنانچه فرموده و آن بر و اکساف من السموات و اقالیم زمین یا از آسمان فرود آید
 بر و اقالیم یعنی بر و اقالیم که در میان قراط حذاب و بعضی است که قطع آسمان
 یا که این است در هم دست و در هم حذاب یعنی یکا امان حذاب به بینند هم از کفر باز می
 ایستند فلان هم پس دست بدان از ایشان یعنی حرب سکی باشد که هنوز بقتل
 ماورای سیاق و مکافات ایشان از کفر است تا وقتی که با حق که می بینند معاویه یوسف
 الذی فیهم یضعفون آن روز خود را که در آن کفر شوند یا پیش کجند از حق اولی
 نور ایضا و روزی که نفع نکند و باز بدان از ایشان کینه هم شیا حکم ایشان
 چیز بران حذاب و اکرم یسر و ک و و و ایشان یا را داده حذاب یعنی جمع باری از
 ایشان منع نکند حذاب را و از چند روز قیامت و بعضی گویند روز قیامت و آن از کفر
 خلوا و بدین معنی که مرا تا وقت که کافر نبیند عدل با او در کج حذاب بخیر حذاب
 نعمت که حذاب قیامت با او نماند و در قیامت بدین و بعضی حذاب سال و کفر هم
 کافر کون و کین بیشتر کفر حذاب این را و از حذاب کفر و کین و شکیا می
 محکم بر و در کار خود را و بار ایشان بهشت دادن و شقت کشیدن قتل ایشان و ک
 بدین سیاق که با حق در کافران است و ما می بینیم و می بینیم و می بینیم و می بینیم
 و می بینیم و می بینیم و می بینیم و می بینیم و می بینیم و می بینیم و می بینیم
 از خواب یا کوی به ملک اللهم و بعد از نماز قیام کوی یا غان یا چون از مجلس برخیزد
 سبحانک اللهم و بعد از نماز استغفرک و او ای و در جنس که خوب وقت
 قیام از مجلس این کلمات بگوید کلمات باشد هر چه می خواهد که در مجلس واقع شده باشد
 و می بیند و در بعضی از شایسته پس نماز را می گوید که عبادت در کفر از قیامت
 ترست و بر نفس حذاب و نماز با آن بجز و نماز کفر در عیب و کشتی بخم بعد
 از جوی و غنای ایشان یعنی جمع مراد و گفت است قبل صلوة الفجر و صلوة صبح و جمع

[illegible]

[illegible]

ایشان را غایب و در آن خوابان روی خود یعنی نام الله بر ایشان اطلاق کرده اند و از روی الوهیت
مرا ایشان را چه نیست ما انزل الله ففرقتا ما استغداي بهما من سلطان و بهایوت
ایشان هیچ حقی که جنگ در آن نزد من ختم سلطان شود آن بشیخوئت و روی نمیکند
مشركان در بر پیش بنابر الا الظن مكر شك و كذا و بعضی نوم آن گفته اند که جعل ایشان
حوائط و ما تقوى النفس و متابعت فی نمایند مگر با بعضی خود قسهای ایشان جوی آرزوی
طبع را باج آید و آنچه شیطان می آید در نظر نفس ایشان و گفته اند حسن و هر آینه
آمد به ایشان چون ترهیم الله فی از روی و در کار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت
اند آمد ایشان ما عسی آیات مرایشان یعنی کافر را بعد آرزوی و در آن شفاعت بنات
یا الله که در جبر نیست بنات و فلان نكاح و فلان الاخرة و الاوکی من خدای است
ملک انصرت و ملک دنیا چه خواهد و بهر که خواهد دهد و کسی را بر و جنگ نرسد و گفته
من ملک فی السموات و بیاری از ترشکان در داستانها که کافران امید و از ایشان است
لا یقنی شفاعتهم شیئا سود نکند در خوات ایشان چون بر این یقین یابد آن ممکن
از آنکه روی دهد خدای در شفاعت من شیئا برای هر که خواهد از ملائکه یا طاعت
شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از هر دو مان گسستن او را شفاعت کنند و نرضی
و بسند خدای آنکه برای شفیع شدن یا شفیع کشند ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات
بدرستی که آنکه نمیکوند پس ای کفوت بسند الله که هر آیت نام دهند فرمود که ما
نسبیه الا انی نام نهادن ما دوگان یعنی میگویند بنات الله و ما هم بدرستی که و بلیت
ایشان را با آنها افاضات میگویند هیچ دانشی از شیخوئت الا الظن در هر روی نمیروند
بدین کثرت مکرمان را و ان لظن و بدرستی که گمان لا یقنی من لحد شیئا سود نمیدارد و آن
حتی چون بر بعضی حق را بجز بدان یک نوات که وطن را در معنی شقایق اعتبار نباشد
فا عرک عن ترک من روی بگردان از آن کس که روی میگرداند عن ترک و اگر از ذکر
ما که قرأنت و لم یزلوا یحییو الدنيا و فی خواهد بصل خود مکر نند کافران و کاف این روی
دنیا و اختیار کردن کن من الله خات رسید یکد اینان است من العرب از دانش
و انان تجلوه من الله و یک سمت ایشان بر جمع و اتقان آن حوت و فکر و هر وقت و بعضی
ان طلعکم امراض را باید قتال من خدایان ان شک هو اعلم بدرستی که کافر بدکار شود و انان
قرت عن صبر عن سبیل و کسی که او گمراه شود از راه او که دین اسلام است و هو اعلم و او را
نرسد بر این اعتدای کسی که راه یافت است بحق و هر یک را فرار خواهد داد و گفته
و مر خدای است ما فی السموات انجدهما احبنا الو موجودات حلو و ما فی الارض
و انجدهما من ان مخلوقات عقلم و ملک هاست و او در جزای ایشان در قیامت خواهد
آورده یحییو الذين اساقوا تا جزا دهد تا فکر که بکنند یعنی کافر آید و با حسیلا بصوت
الحد که یعنی قاتل و یحییو الذين کسروا و با داس دهد تا آنکه بکوی که نام و بقیه

[illegible]

خبر داد یعنی صفتی که در حق سق نموده باشند و بداند که به بلینند در میزان حد دل در روز قیامت
 تَزَكُّوْا بِذِكْرِ الْاَوَّلِيْنَ پس یادش در هند ما را با او اثر تمام آن خیر بخیر و آن شر نشد
 وَاَنْ اِلٰهَ رَبِّكَ الشَّعْبِيُّ وَاَللهُ بِسُوءِ بَرُوْرِكَ اَعْلَمُ نَیَابِ عَمَلِ خَلْقِ وَرَجْعِ اِبْنَانِ وَاَنْهَ هُوَ
 هُوَ اَعْلَمُ وَاَيْکَ وَاَللهُ عَزَّوَجَلَّ اَوْ مَخْلُوعَانِ وَاَلوْ سِکَرَانِ یا شاد و عین سکر یا بیخدا
 اهل بهشت را در بهشت و سکران را در خیابان در دوزخ باز بین را بنیات خندان و ابر را بیان
 گویند به ساق و وزن بعضی گویند و خندان و عداست یا بعضه و طاعت یا با قبل یحیی
 و امر از او وَاَنْهَ هُوَ اَعْلَمُ وَاَيْکَ وَاَللهُ عَزَّوَجَلَّ اَوْ مَخْلُوعَانِ یا شاد و عین سکر یا بیخدا
 و اما نخواست و بر ما چه میراند به عقل در دنیا و زنگ میزند در قبر و اوست سازنگ اسباب
 میت و حیات و گفتند درده میزند کافر از بکرت و زنگ میزند دانا از سنان او هر رفت و بوقول
 جبر امانت و امانت و علم با عقل و خود با بعد از فضل و نزد محققان بهیست و اسرار است
 و خلی تمام قشیری رحمت فرمود که بپایانند خوس ناهل انا یا تا را بجا حدت و زنگ که اند فلان
 عارفان را با قرآن شهادت با هر که بر تبه فنا فانی سازد هر چه از اسرار بجا باشد بچشاند نظم
 هر که از بود اوفانی کند بر هر که در راهی و معانی کند «تَشْكُرُوْنَ اَشْرَبَ حَیْوَانِ دَعِی» بعد گفتن
 جان با و بیان دعی وَاَنْهَ در معنی و ایه و موسی علیه السلام و الصلوة اَللهُ عَزَّوَجَلَّ خَلْفَ
 التَّوْحِيْدِ پانزده بار از ایشان توصیف اَللّٰهُ تَعَالٰی اَوَّلُ وَاٰخِرُ اَوَّلُهُ مِنْ نَظَرٍ اَدْنٰی
 از آب و قیاس و فکر و بخت شود در رحم و کرم و جوارح و جسمی علم السلام ازین استثنای اند وَاَنْ
 عَلٰی الشَّيْءِ الْاٰخِرِ وَاَللهُ عَزَّوَجَلَّ اَوْ مَخْلُوعَانِ یا شاد و عین سکر یا بیخدا وَاَنْهَ هُوَ اَعْلَمُ
 و اما دوست که نکر کند بهال خند وَاَنْهَ وَاَنْهَ وَاَنْهَ وَاَنْهَ وَاَنْهَ وَاَنْهَ وَاَنْهَ وَاَنْهَ وَاَنْهَ وَاَنْهَ
 بقتاحت و راهی که ناهل بدان وَاَنْهَ هُوَ رَبُّ الشَّرِّ وَاَللهُ عَزَّوَجَلَّ اَوْ مَخْلُوعَانِ یا شاد و عین سکر یا بیخدا
 شعریان دو کوب اند یک را غیثا که نیند وای شعری شامه است خود یکی عبور و لوی یابنه
 است و ابرارین شعری اوست ایو که شکری از اجداد ملایم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده او را
 بر مستحقان و اقر بخیر و عبادت او مانع مخالف میگرد و قریش از حضرت را این ایه کشته می گفتند بخت
 خلاصه بایشان وَاَنْهَ اَعْلَمُ وَاَللهُ عَزَّوَجَلَّ اَوْ مَخْلُوعَانِ یا شاد و عین سکر یا بیخدا وَاَنْهَ هُوَ اَعْلَمُ
 است هر دو بهی و دنیا و اطمینان السلام و قریش از ایشان که بنوایم می گفتند و در وقت هلاکت عا در هر که
 تمام داشتند بعد از ایشان ظهور کردند و ایشان را حد اخیری میگویند وَاَنْهَ هُوَ اَعْلَمُ وَاَللهُ عَزَّوَجَلَّ
 که قوم محمد را پس باطله نکذاشت از ایشان کسی را و قوم فرج من قبل و هلاکت که قوم فرج را
 بنظران داد و قوم اَنَّهُمْ کَاوْنُهُمْ اَطْلَعُ وَاَطْلَعُ وَاَطْلَعُ وَاَطْلَعُ وَاَطْلَعُ وَاَطْلَعُ وَاَطْلَعُ وَاَطْلَعُ وَاَطْلَعُ
 بزرگ بود شرک و عدول چه نه راهی السلام بسیار بر بجا آمدند و در قصه و بقاء السلام
 بر یانیک لیلان آورده اند وَاَلوْ سِکَرَانِ یا شاد و عین سکر یا بیخدا وَاَنْهَ هُوَ اَعْلَمُ وَاَللهُ عَزَّوَجَلَّ
 جبر علی السلام بر ما خند و بعضی نا ناز و بوزیر که باید و فقیه ما عَشْرَةَ وَاَنْهَ هُوَ اَعْلَمُ وَاَللهُ عَزَّوَجَلَّ
 آن شهر را بگذر شایند یعنی شکای داشتند که بر ایشان بارانید فَاِیْ اَلْوَسْطِیَّ تَمَّ اَلْوَسْطِیَّ

[illegible]

که تکریم بود نام دارد. با ناسیاسی کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی فتح علیه السلام و گفتند
ترکنا حایة و بدین سی که ما بگذاشتیم این قصه را نشانه در میان مومنان بگذاشتی و فتح را در
ضیافت فردی از جنین و حلالی و عربی در شخص هست اولی این است گفتی را دیدند اند فکرت
من شد کجاست پس بدیدند که هست کلامی که جفت کرد فکرت کلامی و گفتند
پس چگونه بود حقیت من و بدیدند که هر چه از جوفان سبک کردیم و بدیدیم کردن من قوم را بدین فتح
علیه السلام و گفتند فی القرآن للذکر و هر چه ما میان کردیم که ایندیر قرآن که بر زبان عرب فرستادیم
برای یاد کردن لغویان که شدت نه از من شد کجاست پس بدیدیم که هر چه از جوفان سبک کردیم و بدیدیم
بدیدیم که شدت کلامی فکرت بدیدیم که اندام هر دو را علیه السلام فکرت کلامی و گفتند
پس چگونه بود عذاب که نام من ایشان را یاد هر دو ترسانیدند من ایشان را از عید قیامت بر زبان
بفرستادیم تا اگر سئلنا عنهم ربنا فاضرا بدین سی که فرستادیم بر ایشان باد بر روی سخت باوان
هر دو تک فی نوره خیر فرستادیم در روز قیامت عذابا فانه شانت او و آن چهار شب که درین
از راه صفر فرستادیم پس گفتند که نام من را که نام انجمن خیر فرستادیم که میان ایشان
فتها و دین سخت فرستادیم که شانت او و هر دو ترسانیدند این خود عذاب دینا بود و گفتند
کلام عذاب و گفتند پس چگونه بدیدیم که ایشان را از عید قیامت و وعیدیکه ایشان را بدادند
پس بدیدیم و گفتند فی القرآن للذکر و بدین سی که ما اسکت ما ختم قرآن که بر زبان عرب فرستادیم
برای یاد کردن نه از من شد کجاست پس بدیدیم که هر چه از جوفان سبک کردیم و بدیدیم
قوم غیبه صالح را علیه السلام را بشد و بدیدیم که هر چه از جوفان سبک کردیم و بدیدیم
فقالوا استدرنا پس گفتند که نام من را که نام انجمن خیر فرستادیم که میان ایشان
ندارد پس روی کنیم ملو او را چه فضیلتی است بر ما تا اگر کلامی و گفتند و بدین سی که ما اسکت
حکام که شدت و کنیم با شیدم در راه و در جنون الفی الذکر علیه من بیننا و الفالقه اندام برو
و بی نام ایشان قوم ما بی نام قوم حلال و بر روی و بی نام ایشان و گفتند که نام من را که نام انجمن
در جنین است باک او روی که بدست خود دهند و سیرت که بخواند که بر ما فرج کند حق بجا و قوم
که سئلنا عنهم ربنا فاضرا بدین سی که ما اسکت ما ختم قرآن که بر زبان عرب فرستادیم
گفتند که من را که نام من را که نام انجمن خیر فرستادیم که میان ایشان
السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نام من را که نام انجمن خیر فرستادیم که میان ایشان
ناقص بود میرفته نام من را که نام انجمن خیر فرستادیم که میان ایشان
و صلح را کنیم فانیتمهم فکاهیان ایشان را و بدین سی که ما اسکت ما ختم قرآن که بر زبان عرب فرستادیم
و شکایای و در باران قوم و بدین سی که ما اسکت ما ختم قرآن که بر زبان عرب فرستادیم
بخش کرده شده است میان ایشان و نام من را که نام انجمن خیر فرستادیم که میان ایشان
ناقص کلامی و بدین سی که ما اسکت ما ختم قرآن که بر زبان عرب فرستادیم
او در نیت خود و بدین سی که ما اسکت ما ختم قرآن که بر زبان عرب فرستادیم

السلام با این که کسی بی خطیای از ابدان هم که واک شایع بود گذر بایا تا کلماتی که در
 بهمان آن اینها و بداند فکر و بداند تا آنکه تا هم چون که نیم ایشان را بعد از خوف اخذ عین
 شکر در این که حق خالی که مغلوب نگردد که رفت توانا بر ملک شکان افکار هم
 آیا کافران شایع کرد و هر چه خیر من اولی که هم قوی تو و حق تو را بر من کرد و مکن با من
 شمر و شد یعنی ایشان از امان بقوت و عدل و حشمت و سلطنت و بهشت نیستند و امان
 خدایا و فرموده ایشان را برادر رسد از کبریاة فی الزبیر **یا کلمه** شما را است ای
 شکران بر این در کتابها معاری یعنی بر این تو شمر شد بنام شایع را عذاب نخواهد بود اگر تو
 خیر **خیر** یا سکر بنی که کفار حرب که با او هیچ جمع شایع را بر این دهنه ملک دیگر
 و منع کنند با آن ملک دیگر **بیگانه** از جمع شود با شکران و کوفت
الدشیر و دیگر دانی که شود بهشتی ایشان از خوف یعنی هر یک بهشت دیگر باشد از عدل
 قتل و فرار نمایند و این صورت واقع شد در روزی که بر این آیه یکی از لیل نبوت و اجماع قرآن
 است فاروق اعظم صیفا علیه میفرماید چون این آیه فرود آمد حضرت رسالت صلی الله
 علیه و آله فرمود که این را بخوانم که چیست تا که در روزی که در بدم که حضرت ذریع بر این
 و یکی که بدم که جمع دانستم که معنی آیت بود و بعد از آن که او اسرو هر بیت ایشان اینست
یا شاکر و بعد از آن که ملک روز قیامت و عذاب که عذاب کلمات ایشان است **یا شاکر** و بعد از آن
 و عذاب قیامت سخت تر و با هر قیامت تو و خیرش از عذاب و امان **یا شاکر** و بعد از آن
 که شکران دیگر هم از راه حق در دنیا و **یا شاکر** و در عذاب و شکران
 در آخرت **یا شاکر** روزی که کشید شوند در آتش و در **یا شاکر** و در آتش
 خویشتن ایشان را بر روی می کشند و بدو نیز می آفتاب می کشند و تو **یا شاکر** و در آتش
 سودت در تو خیر یعنی حرمت آتش و از آن آتش **یا شاکر** و در آتش
 آفرید که با آن از مرتب و مقدس و مفتضی حکمت و هر چه بودیم مفرد و مکتوب در لوح محفوظ
 و حکم از قبل از وقوع بدان پس نه لاجرم از صفت نفیر و صفت بدل در صفت **یا شاکر**
و حق القلم است سر خطی از انوار و خورشید که هر چه قدرت قادر کشیدند
 و ما **یا شاکر** و بدست فرموده ملحق بر آن که در این خواهم **یا شاکر** مگر که واحد کائنات
 کن است با صفت امر باقیام قیامت مگر یک فعله **یا شاکر** چون نکریتن بهشت و در
 و بهشت یعنی که خواهم قیامت را یک چشم زدن بهار و بهشت **یا شاکر** و بدست که ماحول
یا شاکر اشیاء و امثال شما را از کافران در میانهای که شش جهانه درین مسوره
 شیدان فعل من شد **یا شاکر** و هر چه بداند که هست که از حال ایشان خبرت بر او در
 و **یا شاکر** و هر چه بداند که هست که از حال ایشان خبرت بر او در
 زیر کتابها را گویند و کعبه را زیر کعبه با اعتبار آنکه اصل همه کتابها آنست با وجود همه افعال ایشان
 نوشته است در قلمها که بدست حفظ است و هر چه بداند که هست که از حال ایشان خبرت بر او در

بسیار یافت و گفت اند ما را بجای ایشان وقت نیست چنانچه بر هیچ ایشان گفتا که الله تعالی
وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ تَسْوِیَةٌ فِی الشَّعْرِ وَالسَّمَاءُ رَفِیْعًا ویرداست رحمان آسمان را از این زمین بسیار
سپاراه و وضع آفرینش و بی نظیر و باطنش را که دنیا نیست و از راه الهام داد خلق را یکفیت اخلاص
الْأَنْفُ خَوَافِیَ لَیْسَ بِأَلْبَیْسٍ باری آنگاه بعد از آنکه بر سر نازل و بر وقت داد و ستد بیغش و عدل
تجوز نکند و بر اسبقی معامله نماید و اقیس الوزن بالقسط و بیای داریا بجای عدل و بعد از
یعنی زبان نیاورد است کنید و آنکه خیر لیس است و گویند پس این بعضی که میباید این همه ناکلیه
اهل نرا و بجهت آنست که وقت و وضع میزان قیامت شرمناک شود و بد نظر هر چه در حجب که با
رویه که کند از کل و نواز و یقین است بجا یک همه بوی خوشی روز جزا پادشاه پیش پادشاه
نهایت راه کرد و بوی پیش نایستار و اَرْضُ وَجْهًا و زمین را یکسر دیان نهاد بر سطح آب
لَا تَرَى مِنْهُ بَرًّا باری آنگاه بعد از آنکه بر سر نازل و بیای داریا بجای عدل و بعد از
و الخلق ذلت الاله و خود را بنشاند و اختلاف بعضی او چه هر چه ملجوس ما اما آنکه مشتق
نشاند در نایب چه باشد و تخصیص من مازن که بزرگ جهت تفضیل او شد و شایسته کمال است
دارد چنانچه در جواهر التفسیر میگوید و لَقَبَ دَوَّالْعُصْفُ و در زمین دائره است خط و لوله
مرکز شمس که از آن مرکز است کمال آن وقت که سازند جهت کشند و جو و جود و عصف
کیاست که فانه از جو شود و الریحانات و در زمین ریاضات یعنی سرچرخه بوی میکنند
مراشت که در زمین شرافت نهاده ام بعضی خود بخود و بعضی بوی کردی و بیای الاله و خدایا
پس ای آیدیک و برین بگذا ام از نعمت او بکار خود که کند و شود که بکتاب ملک و یب
میکند و بکار بخواهد که از نیت سی و یک ساله برین سوره این کلمه نقل را بافته بجهت آنگاه این سوره
شغل است بر آنکه در هر المی بجز آنکه هر نیت این الفاظ این را فرموده قاسم معان و قاریان معنی
شاید بگویند که نعمت و کثرت نعمت و کثرت نعمت و کثرت نعمت و کثرت نعمت و کثرت نعمت و کثرت نعمت
کلمه و جمله اینها برین جمله الله و می آید که حضرت رسالت پیام صلی الله علیه و آله و سلم
این سوره را از انجیل بر ما خواند بعد از آن فرمود مرا بجهت که شما را خاص شود چه بپیم هر آنکه چون
نیکو تر عمل بخواند و جواب و من هیچ بار نخواهم دید بیای الاله و کلام آنگاه اینها گفتند
و لا یفین نعمک و لا تلبس نعمک و بعضی ما هیچ چیز از نعمت او نری بود کار ما کلام و نمیکیم
بجز این شایسته شایسته خدایا انسان را بفرمودم که از نعمت او من صاف را از انجیل
کلام آنگاه مانند سوال بجهت که دست بر روی و بپوشان کند و خاک آنگاه و بپوشید
چنانکه در روحیات من نار من نار از زبان صافی بود و از آتش و گفتند ما هیچ
از آتش است که زبانه سرخ و زردی و سبز یکبار دیگر آید بجهت که در جلد از پلندی و بوی آتش و بپوش
فهر از سر ما به فوجات ملوک و است که ما هیچ آتش است مستخرج از آنگاه از آتش و بپوشید
پس بپوشید و از دهنش آتش و ما و آدم آفرید و شعله از دهنش خاک و آب و بپوشید
هم مستخرج از این کیند و چون هر آتش خفا کردند آن را بپوشید و بپوشید و بپوشید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما که بهشت واصل آید آنست که جزای نیکی نیکی است پس جزا دهند طاعت را در جات و کفایت
کنند شکر را بزیاده و تقوی را بفرج و تقوی را بقول و دعا را بایست و سوا را بباطل و استغفار را
بمقدور و تقوی را بپایان آخرت و خدمت را بخدمت و در بجزای تقوی فرموده که نیست جزای
فتاوی الله الا البقا باعه پیوسته هر که در راه محبت شد تمام یافت آنچه ببقا در راه هر که را همیشه
شوقش سر بریند میوه روق از خدمت وصل جلدش فیای اگر بکشد پس بکدام از نعمت
آفرینان نعمتی که توفیق احسان داد و جزای آن مقدر فرمود **نکته** باین که کذب میکند
و انکار می نماید و چون در نهان جنتان و چون در بین دوستان که مذکور شد یا فرود در اید
دوستان و دیگرت گفتن این دوستان طول از راست برای سابقان و این دوستان از نعم
برای اصحاب الیقین فیای اگر بکشد پس بکدام از نعمت های خیر که این نعمت
نام زدن کاذب میکند **نکته** باین که منکر میشود مذکورات **نکته** دو بهشت
سین از بسیاری سبزی بسیار زنده فیای اگر بکشد پس بکدام از نعمت های برین کار که خشنین
بوستانهای سین عطا میکند و سبزی بسیار و شوقی چشم است **نکته** انکار
نمیکند فیما عیان **نکته** باین که درین دو بهشت دو چشم باشد چو شش یا آب هر چند
از و در آن دیگر می باشد فیای اگر بکشد پس بکدام از نعمت های خیر که این نعمت
دو چشم یک بسیار می نماید **نکته** باین که کذب میکند فیما عیان **نکته**
درین دو بهشت میوه بسیار بود و محل و مکان و خرمایان و اشجار و آثار مخصوص خرمایان
و آثار از هر جهت تفصیل است زیرا که خرمایان فاکه است و غذا و ناری میوه است و در فیای
اگر بکشد پس بکدام از نعمت های برین که شش که جنین نعمت به بدنکان از نانی فرموده
نکته باین که انکار میکند فیما عیان **نکته** باین که درین چهار جنت زنان برکره
باشد بیک رویان و بعضی خلق باشند مجسم خلق آراسته باشد فیای اگر بکشد
پس بکدام از نعمت های خیر که کار خیرش که شش و آخرت دهد هر یک از یک یکی **نکته** باین که
کذب می نماید و خور و مضورات فیما عیان **نکته** باین که درین بنیان شک در خیمه ها که از دو بهشت و کفایت
آنست که در خانه است و بعضی مخصوص کرده اند بخلات و بخله خدا را است برای دلداد و عروس
فیای اگر بکشد پس بکدام از نعمت های برین که کار خود که جنین از وای طیب بهشتیان
میباشد **نکته** باین که منکر می شود فیما عیان **نکته** باین که خواست مرا پیش از این
دری بفرمانی که بدینان شده اند **نکته** باین که درین جنت نیز دست به پیشان و کفایت
آنست که بکشد فیای اگر بکشد پس بکدام از نعمت های خیر که این نعمت
نکته باین که کذب می نماید **نکته** باین که کذب می نماید و کفایت
فیما عیان **نکته** باین که منکر می شود فیما عیان **نکته** باین که خواست مرا پیش از این
پس بکدام از نعمت های برین که کار خیرش که شش و آخرت دهد هر یک از یک یکی **نکته** باین که
کذب می نماید و خور و مضورات فیما عیان **نکته** باین که درین بنیان شک در خیمه ها که از دو بهشت و کفایت

بزرگ اسم ربک نام پروردگار تو از حیث اطلاق آن اسم بر وی می توان داشت
که بزرگ ذات درجه مرتبه خواهد بود و این است که چنانچه از عظمت ذات او نشان ندان و غنی
داد نیست بر وی چیزی چنین و مانند آن خشک بهم مبتدی هم مستحق ذی الجلال
والاکرام است و هر چه در شرف معنی این بزرگوارا که کذا و ذی کذا صفات الهیاتیات
آن مستلزم کمال است ذات بی مثالش را عظمت است و بجهت سلبان مقتضی عزت و کبر است چنانچه
شرفش از آن مغرور معذرت است و اکثر محققان بر آنند که جلال اشرف صفات قهری است و کرام
حفا مرتبه از اوصاف ظهوریه پس نام ذوالجلال و الاکرام جامع باشد جمیع صفات الهی را و ازین
کلوا اسم اعظم گفته اند و خبر الظهور بیاد الجلال و اکرام مبدیان قولست سورة الفتح مکیه و تسع و تسعون

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم

رد و فاعله و واقعیه یادکن چون واقع شود بوقوع حادث که در قیامت پس کوفت
کن از نامی است در واقع شدن و آمدن او درونی یا برائی و هم او هم درونی و مجرب نیست
بلکه هرگز خبر میدهند صادق است و آن روز حافظه "نور برنگ است که رویی با فضل
الافان از روی عدل و رغبه بر داران که روح را باطنی حلیه از راه فضل با حافض
احراز اهل شقایق و نقاد است و رافع اولیا از دیاب اخلاص و وفای یافد میدانند آنها که
دمه یا جده را مرتفع میداشتند و بر صیقل جوهری که درین عالم فرو نمی کردند از این راه
یا ذکر چون جنبانیک شوند زمین جنبانیدی بر وجهی که بر بنای کبروت منهدم گردد و بسبب
بجای کبر و رانده شود که چهار زانمی یا شکسته و یا پاره گردد و کائنات جهان برین
غبار که یکدیگر میفرو با شعاع افتاب و فوق کاز روز در غنای شب است و هر آنکه
و منتظر کفر و کفر و بانیه شاهی سلطان دران وقت از جلاله اضافه
هر کانه بعضی کوه باشد در سه مرتبه و صاحب المصداق پس اصحاب دست راست
الاصحاب المومنین چه اند اصحاب دست راست تعظیم میکنند ایشان را چنانچه کبری فلان قوم
بزرگان اند وجه بزرگ و گفته اند درین استقامت و عین نجیب بزم و اصحاب بیعت انقادات
که در وقت انحراف در پیران صلب آدم ایشان بر راست و یوده اند و اما ماحمل دران روز بر دست
راست ایشان فتد بیشت روز و آن برین عرض است و گفته اند مجتنب بجهت یمن و برکت است
یعنی ایشان محمود و مبارک قدم اند و اصحاب المومنین و اصحاب دست چپ المومنین
المسب المومنین چه اند ایشان در وقت انحراف در پایت صراطیست و یوده اند
پایه های عمل یکت جیب ایشان میدهند و یلید و رخ شان میبرد و در وقت بر بسیار عرض است و گفته
اند مشامه را از نشام گرفته و افان شوم و ما مبارک اند و السابون و بیتی که متکان بر همه
اقدام با پیش روی بیشت السابون و بیتی که متکان اند با ایمان چون میزن آن فرعون
و حبیب بخار و صلیت و در قضی حلیه صلیت و ما مبارک اند و در وقت نماز کراره مانند با پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم با هر آن که با پیش رویان نصف جهاد یا صفت کبریا که در نصف اول تکبیر اول

اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١٠٠﴾ ان كره انك نزدك كذا آينه شد كاك بر جنت و كرامت في جنات
 التَّعْبِيرُ ﴿١٠١﴾ در دست اهاي مشتمل بر انواع نعمت قُلْ مَا مِنْ اُولَئِكَ كرهه بشرق از بشيا
 يعقوا ما اينك گذشت و قُلْ لِّلْآخِرِينَ ﴿١٠٢﴾ و انك ان ايتيات يعقوات محمد صلى الله عليه
 و آله وسلم مضمون سخن آنست كه سابقان اسم ماضيه بشتر از سابقان ايتيات اند در ثبات كود
 كرامت جنتي اند كه انجا را معاينه ديده اند و بخندست ايشان رسيدك بدیشان كويده اند نه تمام
 امثال ايشان زركامت متابعت بغير ماصلى الله عليه و آله وسلم از همه اسم بشتر خواهد بود جلد
 فخر ايتا اكثر الناس بعدنا يوم القيمة از آن خبر ميدهد و در حديثي برينك و يعني الله جنتي است
 كاهل بهشت صلويت صف باشند هشتاد از اين است و چهل از ساير اسم و اين سابقان از اولين
 و اخيرين در بهشت باشند عَلِيِّ بْنِ اَبِي تَالِبٍ ﴿١٠٣﴾ و بنتها بافته بزرگ و شك و عاقبت و غم
 متحسين كيك زكك علبه متسايلين ﴿١٠٤﴾ برين بنتها بر اينيك يك يعقوي ديواروي
 تايد بدار هم متان و شرف و مسرور كودند بطرف علبه مكره ند بوايشان براي خدمت
 وَلَئِنْ شِئْتُمْ لَنُرْسِلَنَّ عَلَيْكُمْ اَفْئِدَةً مِّنَ الْجِبَالِ تَصْهَرُ مِن دُونِهَا فَلا تَكُن مِّنَ السَّاعِيْنَ ﴿١٠٥﴾
 گمانت از خدمت مكنان و كوينان آنها بگوشه راه در زمين و اين كودكان اخلاي ايتيات باشند
 براي خدمت هشتاد و از سلمان فارسي و يعني الله عنه متوليست كه اطفال مشركان از آنكه خدمت
 اهل بهشت نامزد شده اند و بر ايشان طواف ميكنند ساكواپ بكونها و اباريق و ابار
 و گارسر بر تعين و جام از شراب كودانست در بهشت يا غمر بك صاف
 چون لب زلال كيشد عنبه در درون گشتن از آن شراب آن مولخان باشند
 و ايتي زبون و نه عقل و بهوش شوند از آن و فاحشه و ديك بر ايشان ميگردانند
 بيوها تماخي رگ از ليل خندان بكنند و بر ميكن بيشند و خرم طير و مكوش
 مرغان كه اطفال علم است تمامي زبون از اخير زركتد يعقوي و جهر كه جنت
 جوشيده يا بركت كود و خور و بر سابقان در جنت طواف ميمايند از براي خدمت زمان
 سفيد روي عنبه كنده جشمك در صفا و طافت كاشال اللؤلؤ المكنون ﴿١٠٦﴾
 مانند و اريد بوفيه در صدق كه اخبار برود نشسته باشند و دست اخياريد و فوسيه جزا
 عاك او ايتي زبون باداش ميدهم ايشان را و اذغ ولد في بيب بلبه بودند كه ايتي زبون
 در دينا ايتي زبون فيها لغو نشود در بهشت سخنان چهوده يا كاك و فرياد باسوكند
 و در روم و كاك زيبا و نه عني ككفان موجب كناه باشند جود نفس و دشنام كاك
 قبالا ليكن ميشود عني كك كدام است سلاما نكران اين دو لغو اول
 است بر كاك اهل جنت پوسند بر يكديگر سلام كويند و اصحاب اليقين و اصحاب دست
 راست ما اصحاب اليقين جلد اصحاب دست راست چه بزرگ و مكرم اند و ايشان باشند
 في سائر مخصوص در درون درخت كنان چخار بخلاف سدر و نالور و انكه سلطان
 فخر بروج آفندند و ان و ان بوي است از طاف مشتمل بر درختهاي سلس بيان كندند چهودي

که از اغیار این بودی آید آمد که اهل بهشت را سد باشد از غار و طبع مغشوب و درخت
میوه های آن بر هم پیچیده یعقوب از اسفل تا اعلی آن میوه ها باشد و طبع مسدود و سلبه کشیده
یعنی پوسته که در زایل نشود و در آن زلال است و مزاجش گرم و تر و آب ریزان
یعنی از جهت عدل حق و مهر بر دین بر روی متناهی دیگر و کافیه کثرت و بس و بیان مقصود
نیز بدین شک یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف سیر هلاک که در فضلی باشد و در فضل
و لا مستور و منقطع که شده یعقوب از غار طبع فوج باز ندارد و در حدیث میوه دنیا
که در بهشت دنیا بدست نیاید و قوتش مشرق و غروب و کسند و پنهان باشد شده بقصبت یا دفع الغنا
و قول بعضی نویسندگان است از زمان و مرتبه بر تخت بلند نشاندن از انشا الله تعالی بدین
که ما فرمودیم ابتداء سب ولادت زنان دنیا را انشا الله تعالی بدین یعنی بعد از پیری خلوت کنیم
ایشان را حلوت دیگر ما اینست که پس از آن اوقات سالیان بر یک سالی جمع کنند انکار را پس
که داریم ایشان را و در حق دوشیزه یعنی هر که از اوج بنزاییشان آیند ایشان را بکر بیاورد عورت
دو سب داران و حاشا شوهران خود با نهند یا با طبع و ناز یا شیرین سخن و انکار که هر زمان
و هر روز و هر سال و هر مرتبه نیز به میان سن و در میان آن بود که حسبیه را که بهشت آن را بدین سن
رسند و پیشوهر دهند و همچون را نیز بدهد که بدین سن اگر شوهر نداشته باشند به نیا بعضی
اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد آن شوهر را از اهل بهشت بنده چون مراة فرعون او را یکی
از بهشتی که دهند و اگر زوج او بهشتی بود یا از بهشتی که دارند او را بکر بیاورد از یک شوهر
داشته باشد و هر بهشتی باشند و زوج آخرین نامزد کند و این زنان انشا کنیم لا محصای
ایمان و بر این اصل است راست و کویا جالبی هر سالی که آیند از اصحاب ایمان بیفزاید
که ایشان را از من انوار کون کوهی آمد از پیشانی و کوهی از آخرین و کوهی و کوهی و انوار
بسیار که در اسباب منزل آمده که جوی آینه و قیاس از این فرمود آمد قاری و رضی الله عنه که این
و گفت یا رسول الله ما میگویم و تصدیق کرد بر او نه از اجای نباید مگر آنکه این آیت آمده که
و انما من الاخرین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اینها از اصحاب ایمان هستند
فرمود رضی الله عنه و بنو امیه صلی الله علیه و آله و سلم گفت از آدم تا من یک نسل است و از من تا جابر
یک نسل و حدیث آمده که اگر چنان که از نصف اهل الجنة و عشره سب که اهل بهشت صد و سب
صفت باشند و هشتاد از آن امر من خواهد بود و از اینها معلوم میشود که عجمی که از امت متابعت
آن حضرت در دنیا و آخرت خواهد بود بهشت بخاند بنی نعلان و در آخرت امیر که کسی که باشد
چندین دستگیر و از اصحاب الشمار و اصحاب و منجیب ما اصحاب الشمار و جاندان اصحاب
دست جب یعنی خوار و بختل و از او را بود که روزی باشد که در آن روز در آن روز و در آن روز
که که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
صلیب تنیان آورده که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
که از آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز

برند بر سایه و از این سایه خبر میدهند که در طایفه من جمعه و در سایه از دود سیاه کم و گویند
بجسم که هست در آتش که در میان در سایه آن یا چه می بینند لا یدر خفت بخت مانند
سایه اندیک و کاکر نر و نه در سائده و نه بختند و آن خداها ایشان را بجهت
استراحتهم کالوا بلیسی که ایشان بود و انصاف از کاک بلیسی ازین در دنیا من وین
بنار و نعت برورد کارشکان و تنعم ایشان بجهت اید و اتباع بشوات و کالوا
و در وقت و بودند که اصرار چه نمودند علی الخشب العظیم و بر کاه بر یک کشت
بدان اقامت میکردند یا سوخته بد رو می خوردند بر آنکه حشر بخواد بود و کالوا یقولون
و بودند که میگفتند اداوتنا ایا و حق که ما میبرد و کنا کربا و کدیم خلک و عطا ما
و اغوا نهایی که گوشت و پوست را لم یقولون ایا ما بر آنکه کانیم از نیر ما و زنه همدان
نکل را استقام بر این سیاهات در انکار و کالوا و کالوا و کالوا ایا بدان پیشینات مانین
میست شون فل بکای محمد در جواب ایشان ان الاقرین بدنی که پیشینان
از آباء شما و غیر آن و الاخرین و بینان از شما و غیر ما جمعه و کالوا هر آینه جمع که
شما کان انما لی سیقات بر منقول و برای وقتی که منور شده از روز معلوم که قیامت
یا جمعه و از این در قبرها برای حقیقت حشر که روز معلوم است یا جمعه و شون کالوا کان
حساب بازمان حساب در روز که معلوم است در خدا بر تو را که انما الضالون و کالوا
که شما ای که احاط از راه حق لا یجوز و کالوا تکلیف کشد که در وقت و نشون و خطاب
ظاهر که و امثال ایشان است میگوید که شما را کالوا هر آینه خود ندانید و کالوا
من زقوم از در حقی که زقوم است یعنی شما را زنده کنند و از آن درخت بخورید و کالوا
منها البقولون پس برکت نکند باشد از این و آن درخت شکهارا فشار کون علیه و کالوا
البقولون پس آشامند که بر بالای زقوم ای کرم آورده اند که خطاب جمعه بر روز خیان کالوا
تا بر شانند شکهارا از زقوم پس مشکلی بر ایشان علی کند آنکه حیم و ایشان عرض کنند بسیاری
از آن پاشانند فشار کون شرب لیم پس آشامند که از آن حیم مانند اشامیدند شربان
قشنگی نه و مدتهای آب نیافتد باشد از این ریکت که هر چند آب خورد ایشان برودید
نیلین یعنی روز خیان چندا بر حیم آید که قشنگی ایشان تسکین نیابد هدا ان هدا
یوم الزین و کالوا و مشروب بشکرت ایشان است در روز جزا و محضری که برای
همان دارند و بعد از این در روز خزان انواع ماکل و مشرب خواهد بود ایشان که شرح شدت و مغیبت
ان در بیات نلین سخن شکفت کالوا ما فرید و یفرید شما را بداند و شما بدان اقرار فرید فلک
نصرت کون پس جدا باورید و درید آفرینش خدا را در اتهاجه بر و ماکل خود ظاهر است
که هر که برید از فاسد بر احابه نیز قادر خواهد شد انرا هم ما عتوک ایا حیدر علیه
از آنی چه روزید در رجم زمان انما خلق من له ایا شما چاهر بیند که در آن از آن آفرین
نعم انوک یا ما ایم ازین کار آن و شما مقرب بر آنکه مخالف من چه شما بدان وجه بدان

نیم که فرزند به طلبید متولد شود باک بر وقت حیثیت و طیف ارادت من میاید بخور
فکر تا بهین که گوشت ما بعد از از فرینش شامانند و بگوید در میان شما مکرر و مقرر ساختیم
نیم صوت هر کس و ما سخن بسوی یکدیگر و نه منیم ما بشو که نشویم که بعضی کسی بر کما بشو
نموند که و از روی که مقدار شده نموند که بخت و طایر موت را نهد بگوید بر علی که میزد
امثال کس من آنکه تبدیل کنیم از شما کما انرا کما اند شما اند بعضی خازن میروانم و دیگر است و
یار و روشتن که قضا نفع کس و با فرینیم دیگر یار و شعله صد تیر و هوای که غناید
امروز بعضی کافران در دست قرین صورتی و سبک و از بهترین حیاتی و لذت طلبانم انشا
الاولی و بدین سخن که دانستاید شما از پیش نخستین آنکه نطقه بودید و عطفه شد سید
تا آخر و بدان آفریدارید فکر که کن گزین پس چرا یاد میکنید توانایی حق را بر نشاء
آخری چه هر که بران قادر است از من عاجز تواند بود فظلم آنکه ما را ز غفلت محابوه
میکنید تا بجا که کامیود ما را دیگر که از عوم حلال روی بوشم ریزد و شک هر توانایی
با هر کس میگویند که از ان که ششید بیرون فراتر ما حکم کس اخبار غایب از انجا
میکنید و غم که در زمین میافکند انهم ترزح که آما شما میروانید ان غم را از حق
الذاریون که ما را وایتان از حیرت فعل جلد است و زرع فعل خدای و در خبر است
که تا بید از نعل زرع و لیکن کوید حور شمع شارب و اللاء بده و در از نیک است
و در بید از حق بجا که نوشت جعلنا خطا انما الکما خواهم هر آینه که انیم کن چیدن که گفته اید
کیا هم هم شکسته پیش ابر سیدت یا کبی هم دانه فظلم تمکون پس هر روز باشی
که از ان خصوص و غلبه شکست ما بید یا بر آفتان اند و هتک شود با از جلد و سبب خود بیجان
که بید و بگوید که تا مقرر نموند آما ما توانیم و وحضر تا حرات بطریق خبری
ما بر سبب که ما غرات یا غمکایم بل سخن محروم کس که ما به بهر کایم از روزی آفرانیم اللاء
الذاریون که بر سبب خبر از رسید از ان که به آلتی از برای تسکین عطش و زلالی
شما بری باز میستاس انهم انزل لقوه آما شما فرو فرستید از من المیزت او بر سفید
مخرج المیزون که ما فرو فرستید از آب شیرین لطیف نوشت جعلنا که خواهم
که دانیم کن آب را اجابا نفع و شود و نفع از روی منقطع ما از نفع که لا شک کرون
نیم جبرائیل میگوید بخدا بر من نعمت آفرانیم الذاریون که نور و است اخبار کنیم که بیرون
چه کردیم انما انشا از شجرها آما شما بفرستید از درخت انش را که ان مرغ و غنات از حق
مشتون که ما آفریدیم ایم اهل براندی شجر از بختی مرغ که لا شک میگویند بر شاهی
از درخت خدا که انرا میخواستند میباید با درخت بجا نماند پس دو شاخ شکر آب از میباید
اندر بیرون چهاره سخن جعلنا که کرد ما کرد آیدیم آتش را با کدی که جود بیند آتش درون
با کشتن با ان میبصر ساخته بصیرت داشت که هر که قدرت بر امداد آتش از درخت سوز و
با وجود جانی درو که کیفیت صند آتش است چه سوزنه قادر بود بر باز ساختن عقال و جود

انسان جدا خوشتر و برتر از آن و متاعاً و ما سائیم آنرا بر خود داری یعنی سیب کف
 که فخر و تقویست ● مرسلان و معاندان گفتار بد که احد الضالین بجنایه سر اسیر
 تبه حکم الهی است بر تبه که با تو یک العقیقه بنام برورد کار بزرگ تو و آنست
 یاک یاد کن فلا تترسم بس سوگند یاد میکنم بخارج الخوف ● بمواقع بخم قرانی یعنی
 اوقات نزول یا مقارب بخم و مساطف صاحب کشف فرموده که شخصی من مغارب بیعت
 آنست که خود بدلیل زوال و بزوال افواستدلال و آن کرد بر وجود موثری که تا شرویل زوال
 باطلالع کتاب یا بخاری آن در می آورد که مراد مساجد چهاره و مغارب ایشان است که شامه اند
 بنویسند مآل صلی الله علیه و آله وسلم الصلوات الخمس یا منازل بنوم که بروج اعداد است کمافی قوله تعالی
 والاعمال ذات البروج یا زمان بنوم که ماورای بوم شباطین شد و آن وقت من بود حضرت
 رسالت پیام صلی الله علیه و آله و هکذا بهشت و امام زاهد رحمه الله فرموده که مراد بنوم
 آنست و موقع آن دل مقدس به غیر ماصلی الله علیه و آله وسلم هر چند دل مطهر او یکی بود
 یا بنوم قرآنی بسیار بود هر بنوی را موقعه و قراءه امام حنفی و امام کسایی رحمه الله که موقع خواندن
 می دانند این قول است و نزول بر قلب مبارک وی بشهر و منزل به الروح الامین علی قلب کاتب
 و آنرا انفسه و بدرس حق که بخدمت خدای بد و سوگند خورده سوگند است کو گفتگو
 خطیب ● اگر دانید بنزات و معجزات جواب قسم چیست ان الله لکافی ● بدین
 که آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بر شما میخواند هر آینه قرآنست بزرگوار و بسیار
 نفعه شغل است بر اصول هر چه که در باب مصلح معاش و معاد بکار آید یا کرامت منزل
 خدای و ملائکه و مومنان یا حافظ و قاری و معزز و مکرم است و این قرآن نوشته شده است
 در کتاب مکتوب در کتاب بوشید و نگاه داشته نزد یکسختی یعنی در لوح محفوظ
 لایس له الا نصه زور ● نایب لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در آنست مگر ائمه اهل کائنات
 یعنی ملائکه مطهرند از کدورت و است اوصاف زده کلی رحمه الله کو یاد مراد سفره اند و کرام
 بر او و بعضی خیر را عاید بفرمان دارند و مراد محقق است یعنی من نکتد محقق با مکر باک شدگان
 از احداث ظاهر آیه فیه است و معنی آن فی بعضی جنب و محدث باید که من محقق ملک شد و فتهای
 ماکه و شافیه رحمهم الله محدث و حایض و جنب را تجویز نمیکند حمل محقق و من است
 و جنایه که محدث و جنب را رواست حمل محقق و من آن و حایض را نه و نزد امام اعظم
 رحمه الله حایض باید محدث و جنب و حایض و نفسا را من محقق مکر و قلابه منفصل از او در توان
 من کور است که جنب و حایض را بقول امام موسی رحمه الله جایز است کتاب آن وقت که لوح بر زمین
 بود مذکور و نزد امام محمد رحمه الله هیچ وجه روا نیست و بعضی من را حمل بر قراءه کرده است
 و از این هر دو صیغه است و است که دو سر آن من است که قرآن بخواند کسی مکر بلکه ظاهر باشد
 بعد از فضل رحمه الله مراد از این طهارت و طهید است یعنی باید که خیر مومنان کسی قرآن بخواند
 و این عباس رضی الله عنهما میگوید از آنکه بود و نصاری را نمک دهند از قرات قرآن و محققاً

[illegible]

اورا تمام جملہ منہ جام لواز لایف عظمت و کبر مایی لو نباشد بل بلبل کران بکبر و در کار خود
قولوا انت که یاکوی بجات رب العظیم و در خبر آما که بعد از نزول این ابن حضرت رسالت بناه
علی صلی الله علیه و آله و آله و علی حافی که محکم سوره الحاشی

بسم الله الرحمن الرحیم

سبح لله ما فی السموات و الارض فان کزارد و بر منش که در خدایان که در اسماءات از ملاک و در
در زمین اسماء از زمینان و اسم کشت که سبج کنت مرخدا این و یاکوی یاد کرد لایف در اسماءات از ملاک
و ستاره و شمس و ماه و جزآن و بحد زمینان است از حیران و جاد و نبات و حیران پس سبج عام باشد
فی کل ما خلق الله اما زیان بعضی سبج کید و ظلال بعضی سبج بد کما قال الله تعالی و ظلالهم
بالظلم و الاصل و هو العزیز العلیم و خدای غایت در هر چه خواهد دانای بهر چه خواهد دانای
له ملک السموات و الارض ملورات بادشاه آسمان و زمین که سجد است و محض در آن
یحیی و کیمیت زکات میگرداند در لغت و میگرداند در دنیا و هو علی کما کشتی قریب
و او بر همه چیز از امانت و احیاناً است هو الاول است بنظر انما غایب بقی بدیدار است
انما یعرف قدامت کلاولیت او را بدایت نیست و الاخر و پس از قنای جو موجودیت یعنی باقی
اینهاست که آخریت او را نهایت نیست پس اول او اول پیماندا آخر او لغز پیماندا
بود و بود این چه بلند است و است با شد و این نیز نباشد که است و الظاهر آشکارا وجود او
بکرم و دلیل و البرهان و نهان حقیقت ذات او از عقل هر مقل اقرال منسراج و مقلان و محققان
درین ایام از حد و نهایت تجاوز کرده و بشهری تمام و بسطی لکلام در بظاهر التفسیر بحث ثبت یافته
ایضا بدو قول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از وی اشارت میکند
ای آد بیخلاف ظاهر در حق و بکار طایفه اول که در همه اول حال نایکار آینه سجون بدو
و مادر دوم بسوی دلخون فلک کاسه دست کوبند چون اولاد و احفاد سوم و در کمال
باقی باشد چون دوستک و یاران چهارم فرمود که باقی نهان محاش کجای چون زنان و کیزکان
رب العالمین میگوید اعتقاد بر نهان ممکن و کار ساز خود ایشانرا میشد اول دم نرا از عدم وجود
آوردیم آخر دم باز گشت نوین خواهد بود ظاهر هم صورت تو بخوبی بین و در ما را استم بطون
من سر بر حقایق عدل تو و بدعت شامم رباعی اول و آخر تو بی کیست خطی و قدیم
ظاهر و باطن تو بی جیت وجود و عدم اول پیماندا اول پیماندا اول پیماندا ظاهر و باطن
باطن چه کیف تو که و در حق و حقایق آورده است اول است در عین کفایت و احسن در عین
اولیت و بر عین منوال ظاهر است در عین باطنیت و باطنیت در عین ظاهریت و شایع بر عین خزان
قد سر سبز بر سید فلک خدایار بیجه شتاختی گفت با کله میان اعتقاد جمع کرده پس این ایضا
و فرمود که متصور نیست جمع اعتقاد از این حیثیت واحد و اعتبار واحد در آن واحد نظر
اولی و هم در اول آخری با طین و هم در اندام ظاهری تو محیط بر عین در صفت او و در عین
مستغنی در ذات او و هر یک یکی یکی و او همه چیز داناست اول و آخر نزد عالم اوست

[illegible]

ایمان از جبل بلع و از خلل بلایات و از مخالفت بر افاضت و در توحیات او مرد که از ظلمات
بنویسند و آن الله بگویند و بدانند که خدای بشارت و رحمت است
که قرآن میفرستد بخت اینهاست که بر او بدعت بیفزایند و مال بگویند و بجهت محال
و چه فایده ببینند و چه عذر دارند که استغفار فی سبیل الله در آنکه گفته اند که اینها
خود را در راه خدای و تقدیر است السموات و الارض و حال آنکه هر خدای راست میراث احسانها
و بر زمین یعنی هر چه در آسمان و زمین است بعد از قیام اهل این بوی و از خواهد کشت و امروز
بیرمز و زور است و لیکن خلق در آن نفوذ میکنند و در اخلاص و تقوی دیگران کونه شاه جنت
بجای خود و غلبه باز کرده در بین کلام ترعیب بنفقه کردن یعنی چون دانستند که این اموال و کثرت
شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدای را در آن نگاه دارند و برای خود و از این دخیل و لغویت
بر دارند و از شریک خود بر این نیست از اعمالی میان من آنکه من قبل از این هر که بنفقه
کند پیش از نفقه من که اهل اسلام بی برک و فوائد و فائز و کارزار کند یا دشمنان خدا
و بر او یکتا که اتفاق نمایند و داعیه قتال دارند بعد از نفقه چه در آن وقت مال بسیار خواهد
و بچندین اتفاق و معافاته احتیاج خواهد افتاد اولنگ اعظم درجه آن گروه مستفان و تقا
ثلاث قبل از نفقه و بر یک توفیق آن روی درجه و مرتبه من از این استغفار از امانته بنفقه کشت
من بعد و فائز است و پس از نفقه و کارزار نمایند و کارزار خداوند است و هر که از بنفقه
و قتال میکند پیش از نفقه و پس از آن و حال آنکه است خدای بشارت اما در جانت ایشان مستفان
باشد و الله بشارت خیر است خدای بشارت میکند از بنفقه و قتال با خلاص و در اوقات
آنکه مضرت بر آید که این این در شان او بود که هر صدیشت در حق الله کند اول کسی که بایان آورد
و بنفقه کرد و با کفان مخصوص خود او بود و اشارت بدین معنی در سنت و بی گفته اند نظم
صاحب قلم مقام تهنیت بر دفتر اهل توحید در جمع مقدرات سابقه حفا که جز او
نبود صادق من ذی الله فیض الله کیت که آن کسی که او نام دهد خدایا یعنی بنفقه کند
مال خود را بایستد عرض چه طالب عرض بان ماند که قض می دهد قرصا حسنا و ام داد
بنکر یعنی بطیب نفس و با خلاص فیض الله له تا زودت که باشد خدای آن فرض او را برای
او بجز جزای او را مصلحت ندارد و که اجر کرم و او را بر او بود مردی که را بجهت
یوم تری التوفیق یاد کن روزی که پیوسته آن گردید و التوفیق و زفات
مومنه را بر هر طایفه و در آن دم یسری نور عظم میرود شتابان روشنی توحید ایشان است
آید نهستم در پیش ایشان تابا سان میکند و بایا بنفقه و از جناب راست ایشان
تا ایشان را بهشت رفیع می کند و این سعود رجوا الله عنه منقولست که هر کسی بقدر
عمل وی بود نور و کبار و اعتبار و در آن بگری بر او تو به و یکی بر او بر تخیل و ادب
نوی آن بود که صاحبش معنع قلم خود را بیند باری و چه مومنی به توفیق نباشد و گویند
فرشتگان ایشان را که بشری که الیوم من دعه شما امروز جنت است دخول است که در جنت

که پوسته بخاری من تحت انهار می رود از زیر منازل و اشجار آن نمی پاشید شما را
 فیهما جلا و بدان در آن ذلک هو این بشری بخت جلا ویدی انوار العظمی
 رستگاری بزرگست که از هر اهل قیامت این شاه بدان جلال میرسد و بدیداد ملک منعال
 به بنید صراع هزار جان مقدس فدای دیدارش : ابوامامه و ضیاء عنه فرموده
 که مونا نرا بر ملاحظه و دهند و کافران و منافقان را بر روشنی بکارند و مونا که هر که رو به
 باز پس می کند هر طایفه روشن به شود پس منافقان از ایشان القاس نور کنند و بدیشان نور
 حکما قال تعالی یوم یقول المنافقون یا دکن لن روزی که گویند مردان منافق و المنافقین
 و زنان منافقین انما هو من انما کله کروی که اند یعنی اهل فساد القاس کنند که محال نظر و
 نفیس تر از کفر نظر کنید بمانا بکر و روشنی از نور شما بکارند فیل انجوا گفته
 شد یعنی کونای مونا یا ملاکرها منافقان که باز کرده و را که باز پس خویش یعنی بدینا
 روید و انفسو نور پس می بیند روشنی که در محراب نور تو ای و از نیایان خود یابد
 آورد بیت کار انجا که مشغول است در محرابی : اب زنجبار که مدبر یا غوثی است
 منافقان هم ان معنی کرده بنصرا که نور از عقب ایشانست باز پس نگرند ضرب پنجه
 بر زده شود یعنی ملاکرها که الی بن شد میان منافقان و مونا بکفر دیواری بزرگ
 چون بار شهر که یاب : ما نرا می باشد که مونا بدان در آیند با ضیاء باطنی
 یعنی دلائل مونا در وی می روند فی الدیة در و رحمت بود زیرا که نور یک هفت
 است و ظاهر و ظاهر سر یعنی خارج من فی الدیة از پیش آنکه طرف منافقان
 طلب باشد اما منافقان چون باز پس نگرند و غرضه بنشیند باز متوجه مونا شوند دیواری به
 بیند میان خود و ایشان طغی شده از ان در بگریزند مونا را مشاهده نمایند که خیرات
 متوجه راجع چنان اند بکفر و نفیسم بخوانند ایشان را یزیدی و کونای مونا ان کفر
 می کند آبا بود برانند و نیا بیاخت شما غافل میگردد و بجا وقت شمار و ناسیم
 قال انک کونیک مونا که بظاهر مابودید و انک کفر فکرم انک و لیکن
 شما رفتن افکنید تنهای خود را بپس فقای و لذت معاصی چسبید تا ساز او از عقب
 کشید و ترکت کرد و ناخبر گردید در قوه و از بکفر و شک لویدید در نبوت محمد صلی
 الله علیه و آله و سلم و غریبه الامارین و بیعت شما را از روی شایعه ای که در نزد من
 گرفته شد حی جلد انک را و قوی که آمد فها غلای بنی بر و مع شما و عزم که باکم العز و در
 و فریب دله شمار ای خدای شیطان فریبند یاد نیا بیاخت و انک کفر فکرم انک و لیکن
 فرارفته نشود از شما ای منافقان چه زبانه فدا می شود کین تا از غلاب بر زمین و لایس الدین کفر و
 و فکرند فدا نیا فاکره فکر و بدند ما و یا کرم النار و جایی ایشان و شاد و نه خود چه مولا کفر
 آتش سوزان است بکفر و بیکر المصیر و بدینا کشتی است در دوزخ لورده اند که مونا
 در مکر رفت و فدا می نماید قوا حله طاعت را نهیب می کند بعد از هجرت که مال بدست

در مکر رفت و فدا می نماید قوا حله طاعت را نهیب می کند بعد از هجرت که مال بدست

[illegible]

[illegible]

نوشته شده است در لوح محفوظی که فی الجمله پیش از آنکه پادشاهان صاحب بایان می
باشند بایان می دارند در کتاب بنویسند که شرف مقدس است بر لوح با وجود بسیار بایان علی الله
بسیار **و** بخدا یا آسان است در این حکم فرموده و از روی رافت جهت آنکه در قرون
فرار گشت و در آنکه احکام از این منع نمیکرد و میگوید که اینها بر شما فرستادم تا کتب را
تا سوا تا شما را در هر کس فرستاد و هم بخیرید علی الله انکم بولیه غوث شد از شعل
از این بصر و باینست و صحت و آنکه فرموده ایم آنکه و بشاد ملک نکردید آنچه در شعله از
و تمام کتب را از است بجهت فرستاد از این بار دنیا مال و از اقبال آن سرور بشوید که آنرا
قرار بیت و ماعتباری رباعی دنیای دین جیت سلاسی آفتاب هزار گشته
در هر روز می کردست در حکم ای شادی کند و توت شود نیز نیز در بقیه و از مینوی طی
حکم الله و چون منقول است که هر که بداند اینکار کند هر آینه فرزند زهد را بهر و طر قوا
یعنی هر چه تمام باشد و چون بیا گفتات نظم مال را بر تو و نهاد مشوید از آن
و از قوت شود مشوید از آن بهدست بستی که بیا از آن تا دنیای و دینت شود از آن
و الله اعلم **و** بحکم خورشید و خدای دوست نماید هر متکبری را که بجهت دنیا بر دیگر
ظالم کند تا زنده بدینا و خرد کند بدان بر کف و اقران بر صفت ایشان میکند و بفرماید
که اینست **و** بحکم خورشید و خدای دوست نماید هر متکبری را که بجهت دنیا بر دیگر
خود را در راه خدا صرف نمایند **و** ما مرون الناس بالحق و باوجود بخل خود را بکنند و در ملک
بجایی که در میان آورد که بقول جبریل از این آنچه بجهت دنیا بدینچه نزدیک با کفایت
ان فهمت **و** بحکم خورشید و خدای دوست نماید هر متکبری را که بجهت دنیا بر دیگر
و ان الله هو العقی الحسب **و** بحکم خورشید و خدای دوست نماید هر متکبری را که بجهت دنیا بر دیگر
و صفات که اعراض و توفی احدی دین نور اضر نکند **و** انزلنا ربکم بالحق سبی که بفرماید
فرستادگان خود یعنی ملائکه را به پیغمبران بجهت ای روشن که بجهت است با بشوید بجهت ای و بجهت
و انزلناهم الکتاب **و** بحکم خورشید و خدای دوست نماید هر متکبری را که بجهت دنیا بر دیگر
بود و **و** بحکم خورشید و خدای دوست نماید هر متکبری را که بجهت دنیا بر دیگر
مرسات بعدل بجهت توفی حقوق کنند بدان میان یکدیگر بوقت معاملات و انزال میران
در زمان فتح طایف السلام بوده و گفت تا در این انزال اسباب اوست و امر بسخن ان **و** انزلنا
الحق **و** بحکم خورشید و خدای دوست نماید هر متکبری را که بجهت دنیا بر دیگر
از بهشت بدینا آمد سر و صله اهل بلوی همراه بود این و یک و شادان و در معانی آورد که خدای
چهار مایه کت از اسمان برین فرستاد لب و آتش و آهن و نمک **و** انزلنا ربکم بالحق سبی که بفرماید
کار زار سخت است یعنی آنکه در کار زار بکار آید از وسایل خواه بپاید فح دشمن چون خان
نیز و شمشیر و یکان و خنجر و شمشیر آن و خواه برای حفظ نفس چون زره و خود و جوش و جلال
و بحکم خورشید و خدای دوست نماید هر متکبری را که بجهت دنیا بر دیگر

۹ دین اوسکتہ، ونصرت مہا، ہندو مت کا اور یا استعمال

فاشناختند و دانستند محضی و زور را و دروغی هرگز وجهی ندارد باشد و ان الله اعلم
غفور و باینست که خدای عز و جل است که کائنات توبه کند کائنات و ازین قول امر شده
هر ایشا نوایا بحاجت کفارت و ظاهر نشیست روجه است بدلتفه غیر کشتن آن از روجه یا نشیست جز
شایع از روجه یعنی یک حرا باشد فظهر مرد بد و از اعطای محارم او خواه تنبی و غیره و ضایع حلال
گوید نویسنده چون ظاهر را درین باسد و یا نصف چون ظاهر را بطن یا فخذ یا نوح یا خا یا حرم
یا خاله من و غیره و شوهر بدین کلمات مظاهر میشود و الذین یظلمون منکم انکم
مظالم میسکنند از این خود ترجمه شود و بس باز کرده اند ان الله یعصمکم منکم و انما
یعصمکم الله و رسول الله و بعد از این امام اعظم رحمه الله و اساک کنند مرا و ازین وجهی در حدیث
ظاهر و کجاست باشد با کائنات طلاق این قول امام شافعی است یا و طاعت کند بعد از امام مالک
رحمه الله و نزدیک و یهود و علی باشد و بس و بر هر تقدیر کفارت باید داد و بیان کفارت
اینست که چون کسی ظلم را کند و عزم نماید و علی او یا کمال را درین وجهی یا و طاعت کند فحرم و غیره
بسیار و از آن کردن جنبه خواهی منته و خواهی ذمیه و خواهی خود و خواهی بر ملک یعنی امام اعظم
رحمه الله و امام شافعی رحمه الله گوید و قیاس و منافع میباید که من قبل ان یتکلموا بشی
مظاهر و مظاهر عنهما می کنند بلکه یکدیگر را و منع کردند از هر وجهی و بعضی بر آنند که کس کفایت از حج
است و حجاج مظاهر چنان بود بشرای کفارت ذکر و عطف بر این است که کفارت مامور شده
بدان بنده داده میشود بان تا از اینست ان لفظ الجنبین الفاظ و الله یما یحکون حیث
و خدای بدلتفه شما میکنند دانست و بر ویوشیده فی ماله منکم که یحسد من هر که شما
بنده یا بنده دار و بنده مستلوی محتاج است یا لوراعش بنده است و بنده احتیاج دارد فقلند
بروز و این قول امام شافعی است رحمه الله و امام مالک رحمه الله الزام اختلاف بنده میکند
و نزد امام اعظم رحمه الله اگر بنده دارد ازاد چه باید کرد هر چند بخدست او محتاج بود فاما
اگر مخفی بنده بود و بنده محتاجت فصیام شهرین مستحبین بر ویوست از روزه و ماه هلال
پس در چه کسیان ان افطار کنند سه عذری و اگر افطار کنند روزه باز کرد و اگر عذر دارد در این
خلاف است و این روزه چه باید که من قبل ان یتکلموا بشی از آنکه یکدیگر رسد بجایست من و
بستطیع پس هر که نتواند روزه داشت فاطعام برین شهرت است پس بر ویوست طعام داد و شربت
مسکین هر یکی با نیم صاع از کندم و صاع از سایر بر حسب غازی و بعد از این امام شافعی رحمه
الله ملایم از طعام باید داد بلکه این بیان تمام ظاهر شد و این احکام مقدر گفت شود
یا الله و رسول الله فاضلیف کنند مرغان و او سفیر او را بقبول او امر و نواهی و قنایات و این
حکما حاکم و الله حکما می بخدایت کائنات در توان گذاشته و ملک افروزی و سرور
کردن و کائنات که فرمان قبول نکنند عذاب را که در حدیث خطاب در حدیث است هر صورت است
الذین یجاءون الله و رسول الله و یقولون اننا کافرین و یقولون اننا کافرین و یقولون اننا کافرین
انهم لا یرون فی تجاوره ما یندکون الا کافرین و یقولون اننا کافرین و یقولون اننا کافرین و یقولون اننا کافرین

و موصوفند تا فکله من قبلهم پیش از ایشان بودند از کفار گذشته و قدرش از ایشان است
 و بحقیقت فرستادیم ملائکه ای روشن یعنی قرآن و معجزه دهالت کنند بر صدق حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و لا اله الا الله محمد بن عبد الله و کافران راست بفرمودی
 و زمانه حلاله حلاله کتبه و موصوفان و گفته اند مرا ایشان است چنین ملائکه در اخوت
 نور بیعتهم الله جميعا بآدم روزی که بر آید از حق بماند ایشان را از حق و همه ایشان را که یکی
 مبعوث غافل نیستند با هم و این خبر دهد ایشان را آنچه کرده باشند خلاصه الله
 و کسوف و نگاه داشته باشد خدای صل ایشان و ایشان فرموده باشد و الله علی
 کلامی شریف و خدای بر همه چیزها از احوال و اقوال و احوال بدان کار گواه است و مناسب
 آن مکافات خواهد داد و کسی که او را رد نماند که است حکم حکم دم نماند که گواه
 حکم که خود گواه بود قصه مشکلاست و در کتبی آمده که روزی سبعة بن عبد حبیب برادر او
 با صفوان بن امیه حدیث میکردند یکی گفت ای خدای میدانی که ما چه گویم دیگر گفت
 بعضی را دادند و بعضی را ندادند ثالث گفت اگر بعضی را دادند همه را بدهند و اگر ندادند
 آنرا نستان ایضا بلکه امرت الله ایا منیدانی ان الله یعلم ما فی السموات میداند آنچه
 در آسمانهاست از غنیم و ملائکه و ارباب و مانی الارض و آنچه در زمین است از معادن
 و نباتات و حیوانات مایکون من حیثی ثقلو یا شدان سر من را از کوبید با هم الا هو و بعضی
 مکر خدای چهارم ایشانست بعد از پیغمبر و این را از ایشان از حقیقت الله و نیت ایشانست
 و اطلاع دارد بر حق ایشان و لا خسر الا هو ساد و فریغ را از کوی باشند که او ششم ایشان
 باشد بدانند و پیش از ایشان شش ساخته و از کوی که از کوی باشند از جود و لا
 الا هو معهم و در بیشتر از پنج تن مکران با ایشانست بعد از آنکه آنرا هر جای باشند
 در اقطار معصیات یا در زوایای زمین و هر چه از ایشان قریب مکانی بقست تا با اختلافی است
 تفاوت کند فظنم این معیت در میان عقل و هوش و این معیت هم درین بشیر خورش
 قریب حق مانده و دور است از قیاس و بر قیاس خود نه انقاساس و فریغ و این خبر
 دهد ایشان را با هم و این خبر دهد که اندر دمه یا از برای فیض و تشریف ایشان یوم القيمة
 روز محشر است الله کل شیء علیهم و این خبر دهد که خدای همه چیزها از کفنان و ادا است
 و نسبت هم او همه معلومات یکسان است حالات اهل آسمان را جنات دانند که حالات اهل زمین را
 هم او بخفیات امور پنهانی و چه احاطه کند بحیالات آن است نهان و آشکارا و در
 یکسانست بر خلق و برای روزی بی نیازی از این و آن است در تقصیر امام زاهد و جدا از او
 که جودان و منافقان را محاط بود که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سر بر درستی و غیر
 ایشان در بر او خدای بر سوله سنان یا از یک ایشان نیستند و با یکدیگر را از گفته اند
 و یکو ششم بداند که در آن سر بر کسی داشته نگاه کند و روزی بفرموده بیا که او بداند
 موشان و اگان افتادی که مکران لشکر کار را از نیت اند و هناك شدند و این خبر

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم رسیده ایشان را از آن بفرمود که دو روزی بجا نیاوردند و دیگر
باز بهمان سوال تاجی حاضر شد و با آنکه آمدند که **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي** ای آنچه بسی و نمی نگرید بوی
آنکه **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** باز داشتند از آن گفتند بایکدیگر یعنی ایشان را چه کردند که **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ**
دُونَ پس باز نکردند و **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** بدان چیزی که نمی کردند. شاید بودند از آن
وَيَتَلَوْنَ بِالْأَنفِ و از سر میخواندند و روزی سیزده یا بیست و نه مرتبه از آن خیرت مومنان
وَالْعَدُوَّانِ و به پنداد در حق اهل ایمان و اند و جنگ ساختن ایشان و معصیت رسول
و باقر مانع پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و باس ناداشتن کلام ایشان در معاد آوردند. **وَالْعَدُوَّانِ**
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد گفتند السلام علیکم حضرت فرمود یک و علیکم و عایشه
رحم الله عنهما بشنودند که السلام علیکم ورحمتهم الله و غضب علیه که آنحضرت فرمود که گفتند
باش ای عایشه و من خوبی کن عایشه رضی الله عنها فرمود که یا رسول الله مگر تو نشنیدی چه گفتند
حضرت فرمود که تو نشنیدی که چه گفتند و در کلام سخن ایشان از ادب ایشان و کلام من در بار ایشان
متجانب است از ایشان در بار من پس حرف بجانمیت فرستاد که **وَأَدْبَارُ كُتُوبٍ وَحَرَمٌ**
میان من و ایشان بسوی من نیست گویند **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** بایکدیگر که گفتند گفتند
باز خدای بعضی خدای ترا گفت و سلام حال پیاده الذین اصطفی و ایشان میگویند السلام علیکم
و سام بلفظ بود مرگست یا قتل پیشتر و **وَيَقُولُونَ فِيهِمْ أَنْفُسُهُمْ** و میگویند بود در میان یکدیگر
لَوْ أَنْفَعَنَا اللَّهُ چرا حذاب نمیکند خدای ما را **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** بآنچه که در نیت با پیغمبر
لویعنی اگر وی نبی بودی یا بستی که بدین احانت که بدو من سام خدای حال حذاب کردی **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ**
فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ پس است ایشان را در نیت از برای عذاب **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ**
فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ و بدینا بیا که است در نیت **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** ای که و بدینا که **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ**
چون را از گویند بایکدیگر **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** پس از آنکه بپندارند **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** و **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ**
الرَّسُولِ و باقر مانع رسول بپندارند منافقان و پیروان مکتد و **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** و **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ**
که میگویند که داری و **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** و هر کاری و هر کاری و **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** و هر کاری
خدای در هر کاری که یک دین خدای که **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** بسوی او جمع کرد. خواهد شد
و شمارا بر که در هر حاجت خواهد داد **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ**
فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ از وی هر شیطان است که در چشم خواجه او آید و مرگ میدارد **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ**
فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ**
و مانند مومنان به پیغمبر **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ**
فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ و مومنانی که **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ** **فَوَاحِشَ الْمُحَرَّمِ**
گذاشتند و از آن گفتن جهود و منافق حلقه بنده اند که در ایشان مقدار و بپایار ایشان
نیت نیست ذکر یا محض خصم تند خوی مگویند که اهل مجلس از آن حلقه نیست و صبی
از اهل بد و مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و بعضی از اصحاب که در پیغمبر صلی

الله علیه و آله وسلم غرور کند و بداند بدین اسلام کرده اند در میان مسجد بروای ایشانند و کسی ایشان را
جای ندارد حضرت فرمود نم یا فلان و فلان و فلان ایشان بنی خاستند و جای با اهل کذا خاستند
منافقان عجل یافته درین باب انکار کنایت و تکابش کردند آیت مذکور با آنها الذین آمنوا ای کسانی
که رویه ای دارند از اهل کذا تسبیحوا چون گفته شود شوا که جای فراخ کینت در کمال پس در مجلسها
چون محاسن ذکر و تلاوت و نماز قضا کنند بس جای کشاده گیند بر مردم یفصح الله لکم
ناکشاده گیند خدای هر چهار در تیر یا در بهشت یا نیست بداند یا دلای شمار را منشرح گرداند یا زان
فصلی و تو بچشم نر از اقبل انشروا و چون گفته شود مر شمار که بر خیزید و بر سر وید
پس بر خیزید در هر جمعی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم چه نشنید و چون
یکو را از ایشان بهیرون طلبید ندی خواست که بر خیزد این آیت نازل و در تفسیر ماوردی
مذکور است که چون گویند بر خیزد بنما و همه بر خیزند و در بهشت باید بر رفع الله تا بر وید
خدای تعالی در چهار بهشت الذین آمنوا است که انما اگر گویند و انما و الذین آمنوا و عملوا
فراحت و بر میدارد انما که داده شده اند علم ایمان در چهار بلاد و منات کمالی است
زیرا که چون بحکم در کشف الاسرار آورده که از این ملاحد در حمله مروتیت که از این راه
الله در خواب دیدم که در مرا خیزد از صبا که بهارین احالت تا بدان نفس که کنت هیچ در به
بلند تر از جبر طایف دیدم و از آن که شش درجه اند و هناك این خواب موافق ایست و طایف
درین راه جات بلند است هم در دریا بجز تیر و شرق و وراثت ایضا طایم الصلوة والسلام و هم
در معتبر بفضل و قدر و مرافقت با صفای از این مسعود رضی الله عنه منقول است که من حلال را
بروز اند در چهار دای غی عا که میان هر دو درجه مقدار وید است اب بن رو بافتد بهشت
سلک و در حدیث ابی داؤد رحمه الله مذکور است که فضل عا فرمودند چون فضل قسوت در شبی
که بد و باشند بر سایر کواکب شعیر مصابح الانام بکمال ارضه هم العلماء اباء الکرام
و نعم ملل قطع رفعت آدم به بقم و در هر کاعم بش رفت بشن قمت هر کس بدانش
اوست طراز و نه علم قمت خوفی و الله بما تعملون خیر و خدای آنچه شما میکنید
داناست درین سخن بهم و امید و وعده و وعید هست آورده اند که در همان بسیار تردد میکنند
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و از بسیار چه گفتند و خبرها از نوعی بر سیدان نام
بدان مرتبه رسیده که حضرت بتک آمد این آیت نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان
را انا انجم الرسول چون خواهد که راز کی میدار رسول صلی الله علیه و آله وسلم فقط مؤمنان
بش فرستید یعنی بدید یعنی بدی بخوبی که صدقه بش از آن که خود صدقه بجهت
نزد که ان صدقه دادن قبل از خودی خیر که و اظهر طهرت مر شمار از که طاعت بپزاید
و باین تو برای آنکه کاهان محو کرد فان و ان و پس اگر نیاید چنانکه صدقه میدهد
فان الله غفور رحیم پس خدای امر زنا است مرکب را که این گفته که صدقه به صدقه
از کوبید مهر بان است که بنه را تکلیف مالا بطاق نیاید و حضرت این منع در شباندر و بیک

و مرتضیٰ طریقی از حدیثی از پیغمبر که از امام مدبرم گرد داشت و هر روز یک دم صدقه
دادی و بار میل صلی الله علیه و آله و سلم را از کف می و چیری بر میدی بعد از آن این حکم منسوخ شد
آما زاهد رحمه فرموده که حکمی نازل شد و چون طریقی از حدیثی از پیغمبر که از امام مدبرم گرد داشت و هر روز یک دم صدقه
مناقب است و گویند که ساعت از روز پیش نبود و طریقی از حدیثی از پیغمبر که از امام مدبرم گرد داشت و هر روز یک دم صدقه
آمد که اشقیتم آن تقدیر ما آیا بر سیدید و غول آمد نظر از آنکه پیغمبر حیدر بنی یک روز یک
صدقه کار است **بِقَوْلِهِ** مَنْ لَمْ يَزَلْ يَخْدُ صَدَقَةً فَادْرَأْهُ فَقَالَ بَسْ كَرِهَ نَكْرَهُ بَابِ كَارِ
وَدَّ ابْنُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَارَكَ اللَّهُ فِيهِمَا بَقِيَّةً مِنْهُمَا كَرِهَ نَكْرَهُ بَابِ كَارِ
بِسْ بَابِ طَرِيقٍ غَزِيٍّ مِنْهُمَا وَبَارَكَ اللَّهُ فِيهِمَا بَقِيَّةً مِنْهُمَا كَرِهَ نَكْرَهُ بَابِ كَارِ
اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَفِيهِمَا بَقِيَّةً مِنْهُمَا كَرِهَ نَكْرَهُ بَابِ كَارِ وَفِيهِمَا بَقِيَّةً مِنْهُمَا كَرِهَ نَكْرَهُ بَابِ كَارِ
وَاللَّهُ جَبِيَّةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَفِيهِمَا بَقِيَّةً مِنْهُمَا كَرِهَ نَكْرَهُ بَابِ كَارِ وَفِيهِمَا بَقِيَّةً مِنْهُمَا كَرِهَ نَكْرَهُ بَابِ كَارِ
مناقبی بود بار رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم نشست و غایت کردی و مختصات حضرت بایمده کنی
روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در حجره بود از حجرات طاهرات و جمعی از صحابه با او بودند
من بود که طایفه آمدند بر شهادت یکدیگر نمودل سرکش متکبر بود و بنظر شیطان ناظر باشد تا که با این
مقتل در آمد حضرت فرمود که نه در این مقام چه درمی و غلات و غلات از اصحاب قرآن بمنزل سوگند
خورد و باران خود را آورد تا سوگند خود ند که ما که هرگز این پاد چه نکرد ایمان این منازل شده
الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ نَزَّلَ آيَاتٍ فِيهِ مَذَكَّرٌ لِّمَنْ يَخْتَارُ وَفِيهِ مَقَالِدٌ لِّمَنْ يَرْجُو وَفِيهِ مَقَالِدٌ لِّمَنْ يَرْجُو وَفِيهِ مَقَالِدٌ لِّمَنْ يَرْجُو
عَلَيْهِمْ كَرِهَ نَكْرَهُ بَابِ كَارِ وَفِيهِمَا بَقِيَّةً مِنْهُمَا كَرِهَ نَكْرَهُ بَابِ كَارِ وَفِيهِمَا بَقِيَّةً مِنْهُمَا كَرِهَ نَكْرَهُ بَابِ كَارِ
مناقب است از آنکه مونسید و ملا ایشان که جهودانند و بحالون علی الکریه و سوگند میورند
بدین بر هر صری اسلام را بجز این سیدانام و هر نفس **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ایشان میدانند که در
میگویند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** اما در مکرم است خدای بر ایشان عذاب در دنیا بخواری و سر
و در اخیرت باقی دوزخ **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ایشان میدانند که در دنیا بخواری و سر
که میکنند و بران اصرار میکنند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ایشان میدانند که در دنیا بخواری و سر
یعنی با هر کس و مل ایشان در میان مانده **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ایشان میدانند که در دنیا بخواری و سر
اینچه خود را از راه خدا بخت اندازی و سخن جیبی با ایشان را بددل بسازند تا از جهاد مستأحد
گردند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ایشان میدانند که در دنیا بخواری و سر
از ایشان روز قیامت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ایشان میدانند که در دنیا بخواری و سر
از عذاب خدای بجز این **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ایشان میدانند که در دنیا بخواری و سر
خاکدود **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ایشان میدانند که در دنیا بخواری و سر
بلک که ایشان از شرکات زیر نخواهد بود و عذاب ایشان سخت تر و فرجه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ایشان میدانند که در دنیا بخواری و سر
یا دکن آن برین که بر اکثر اند خدای همه منافقان را از قبول ایشان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ایشان میدانند که در دنیا بخواری و سر
خویند برای بر اسلام و خلاص خود **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ایشان میدانند که در دنیا بخواری و سر

و از آن روز می پندارند انفسهم که ایشان حکما شیخی می چینی اند که کاری میکنند که سودمند
ببخشند و بخدای میگویند الا انفسهم هم انکار فرمودند **باید بدین سی که ایشان ایشان این**
در سوخ کوبان و در سوخ ایشان بغایب میسازد که با دانی نهان و لشکری نیز در سوخ میکند استخوذ
علیهم الشیطان مستحق باشد و علیه کند بر ایشان دین و بسوخته میل و ان ایشان را بمحاصی
فانفسهم ذکر الله پس فراموش گردانید بر ایشان بلکه خداوند قادر مدد یابد گشت و قدر نهان
او کونک حزب الشیطان آن گروه فراموش کرد آن لشکر بیخ و متابعان او اگر آن حزب الشیطان
بدانند بیخ و سب که سپاه دیو هر لحاظ روزگاری ایشان زمان کار را که نعم سوخت از دست
در نهان در غلبه مخالفان باشد **انکونک** بدین سی که انانیت دارد و الله و رسول خلاف
گشت بخدای و رسول او را و اگر فرمود که آن گروه مخالفان در جماعت خود می افتاد و با
ایشان **دین** بنا بر هر قری قتل و بسوخته می کردند و بقیه و سواد و روی و همه اعتبار کتب
الله لا فایده نوشت بخدای در لوح محفوظ و حکم کرد که به سطل هر آیه غالب شوم است
و کونک من و فرستادگان من و علیه رسالت که ما من بحسب الله بنهر و نجر احدیت
و که ما من بحسب نیستند بدلیل و جبران الله **و فرمود عز و جل** بدین سی که خدای تعالی فرمود است
بر هر کس از بغایب است در حکم یک لحظه و کسی بر سوختن نامه نباشد **پست** حکمی که زیاد کرد
کس یاد بود کس یاد نداشت **جمل فقره که بود** حرف بهانه بعد از فکر منافقان و بدین سی ایشان
با دشمنان خدای صفت مخالفان میکنند که مطلقا با هیچ دشمن نکند و اگر چند قریب و بیرون واقع
باشد جنایه فرمود که **قویا و عز و جل** ضایع و نشاید که پانی که در عهد که میگرداند و انوار
الاحد خدای و بر زبان بین که ایشان **قویا و عز و جل** حدت و بر زبان و دوست
دارند من خدا الله و رسول **هر که خلاف کند** با خدای و رسول او یعنی سران کافران
و منافقان و دوست ندارند و **کونک** و اگر چه باشند آن مخالفان خدا و رسول بدان
ایشان چون این عیسه جراح رضی الله عنه که در خود عید الله جراح را در روز احد کشت
ما و انفسهم **و بسوخته** ایشان چون با هر صلیف رضی الله عنه که بسوخته عید الله جراح را
بجای زنت طلبید و بقیه صلیف علیه و آله و سلم صد یقین داشت که بجز بسوی روز او نخواهند
با برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود عید را در روز احد بقتل رسانید
او عزیر نفهم با خدایان چون فاروق رضی الله عنه که در یس خال خود طعن حفاط
قتل کرد و چون رضی علی و حمزه و ابوعبید رضی الله عنهم اقربای خود را چون حمزه و شهبه
و ولید در جنگ بدر بکشتند او **لنگ** آن گروه که با دشمنان خدا و پیغمبر نکند کتب
نوشته است خدای بقی ثابت کرد **فی قلوبهم الايمان** در دلهای ایشان ایمان را جمع کرد
است اسرار باور از انخلاص و استقامت و اید **و فرمود عز و جل** و تقویت کرده است ایشان را بر حقی
ما یفرق ما فرمود باقی از زنت که بسوخته و کینا مله داده است ایشان را بر هر شیئی با بزرگان و دیگران
جنگ و بخوبی و در آمد ایشان را روز حشد بر شو که جبر بر دارد برین **و انفسهم**

و انچه در دماست و چون بنی الغنیمه قتل از سایر مردمان بشام محصور شدند پس خروج ایشان
در اول حشر باشد ما ظنفتتم مشکلات نداشتند ای مومنان آن یحزرجوا انکم بیرون
روند بنی الغنیمه را مدینه بجهت بسیاری مرد و مدد و شجاعت و شوکت و قوا انهم
و مکان بودند آنکه ایشانرا ما بفرستیم حصونهم منع گشته است و باز دارند حصارهای
استوار ایشان من الله از فرود آمدن فضای خدای بر ایشان فایزهم الله پس
باید بدیشان غلب خدای من حیث لم یحسبوا ان یجاءکملکن یزیدند و قوا
فی قلوبهم و یفکدند خدای در دلهای ایشان نفس و ایم قلوب بر جانها دستند
و چون بحکم شد یحزرون یؤمنوا بآیة یفرم خراب میکنند خانههای خود بدستهای خود
و آید ای المؤمنین و بدستهای مومنان یعنی نفیض همه کردند فلانهای ایشان بدست
مومنان خراب شد کانه اسخود بدست خود خراب کردند در خبرت که چون یزید
دل بر جلانها داند و دانستند که منازل ایشان مومنان اقتل خانهها را میکنند و هر چه
ایشان خوش بآمد از درها و چوبها و سنگها را بشکستند ان محل بر کوه بنواستند که با خود
پس ندید پس ششصد شتر بار کرد و خود را بر آستانه و افکار جلالت نمود و درها میزدند
و سرود کویان از مالک نیز کرد و غنیمت و بعضی بولایت شام رفتند و جمعی بخیبر
فأغیروا یا اوفی الابصار پس عیبت کردند ای خداوندان دیدگاه یعنی به بینایان احوال
ایشان و از آن عیبت بردارید و گوئید ان کتب الله و اگر نه انست که خدای فوشت در لوح
و حکم کرد و عیبتهم الجاهل بر ایشان بیرون شدند از ثبات و مانت لغتهم فی الدنیا
هر آنچه غلب میکند ایشانرا درین سزای بگشای و برده گرفتار و کفر فی الاخرة
و برایشان است با وجود جلالت سزای عذاب النار عذاب اشد و مزبح
ذلک یا اهلهم این عذابها را ایشانرا بباید است که ایشان شاقو الله و یزیدند و دشمنی
کردند با خدای و رسول و مخالفت فشان و رزیدند و من یشاق الله و هر که دشمن
دارد خدا را و ات الله بنی بدین سق که خدای شدیدا لعقاب عشت مقول
مراد او افعال او را آورد مانند که در زمان محاصره حکم شد محاصره بجان ایشان و اقطع کرد
غیر انچه بود و عید الله سلام و ابولید ما زنی رضی الله عنها باند مهم ما مورکشتند
ابولید احمد انواع غلبه برید و میگفت بریدن من به درخت خاک میسازد و عید
الله سلام بدین انواع عید برید و میگفت خدا بتعلی این بختل را بدست مسلمانان
پار دهد کینه بهتر است برای ایشان حرف بجهانمایت فرستاد که ما قطعیم زین کینه
بریدید از خرمایان او و کتموها یا کذا شیت دما فی قاریة علی الصلوات ابلند و بی
اصطهای خود فرما درن الله پس با مر خدایت و میبندد وی برای آنکه ناشمار ایا ری دهد
فر یحزنی القاسم و بر ای آنکه خواهد کرد انچه بجهانمایت که بیرون رفتگان اند از دایره
ایمان آورد و انکه که چون بنی الغنیمه را جلا کردند و پیچاه ذره و پیچاه خود و سجده و جبهه

شش هزار ایشان بزم ملک و اموال و مقام ایشان جمله نه شد یعنی تمام خاصه پیغمبر و خدیجه
 الله علیه و آله و سلم پس آن حضرت از آن اهل بیت هر کس که خواست بداد و مقامات بعضی
 مردم بخشید و اکثر روایات ناظر بر آنست که آنرا بخشید و امام اعظم رحمه الله برین
 رفت و حق بجانب حق بن باب میفرماید و ما افساء الله و انما یزید الله فی خلقه و یزید الله
 بر فرستاده خود و حق بن ابراهیم و کمال ایشان بعضی غنیمت و یزید از آن داشت و
 و جنت علیهم پس نتاخذند بتحصیل آن من حیث یسیر و اسیر و از کسایب و منغری
 بعضی بداد و بدین احوال آمدید و زیاده جنگی نیز واقع نشد که شمار کثرتی باشد
 و شما بحسب و کار از این قلعه رانغ نکرید و لکن آنکه و لیکن خدای بنصرت خضود
 یسیر و اسیر و کسایب و منغری یزید پیغمبر از خود را بر هر که میخواهد و الله علی
 کمال شیخ و کرم و و خدای بر هر چه از عالمیت پیغمبر از و مغلوبیت دشمنان
 تواناست که بجهت سبب ظاهر چون قتال و جلال ایشان از امیکه عهد و کما به سبب بنهات
 چون القاتلین و بی بدول ایشان و چنانکه ما افساء الله و انما یزید الله فی خلقه و یزید الله
 علی رسول الله و پیغمبر و من اهل القری از اموال و املاک اهل دیها و شهرها که بحسب
 گرفته نشود و کلام و از رسول پس من خدای و است و پیغمبر او را و از انبی القری و من
 خدای و از قربات را حسب پیغمبر و الله علیه و آله و سلم و انما یزید الله فی خلقه و یزید الله
 و المساکین و درم و ایشان را و انبی القری و راه کدیان را که پسمال باشند و
 برانند که فی خاصه پیغمبر بود و صلی الله علیه و آله و سلم و قیمت آن نفعت بری داشتند و در مات
 حیات خود نفقه سینه اهل و عیال خود را از میفرمود و اند و بر قریب و وجهی که حق بوده و قیمت
 می نمود و بعد از وفات ایشان بعضی از طایف اهل بیضا را میفرمود و بعضی بخش بنقیم سازید
 و مسجد که نامزد حق بمحاندات بهارات کعبه و سایر مساجد صرف کنند و جمعی که نیند نام
 خدای بعل و نیک و برای تعظیم و از این پنج سهم قسمت کنند و در سهم شمول صلی الله علیه و آله و سلم
 اختلاف کرد و الله بعضی که چند مصرف امام است و نیز ذریع می صالح مسلمانان صرف و باید کرد
 و بقیه جمعی در صدق و زور و صلاح مجاهدان بکار باید برید و معارف آورد که اهل جا حلیت
 چون قیمت گرفتاری شهر ایشان ریی و ریاضتی و از آنجا که ششده بری خود اختیار کردی و آنرا
 حقست که نیتدی و باقیمه را تقوم گذاشتی و تو انکرات تمام در قسمت آن بود و رویتان حیف که نیتدی
 جعفر از و سالی اهل ایمان در غنا بر خفته نظیر همین خیال بسته گفته و بار و سالی الله شاعر بعضی میفرماید
 مضمون را و در آید و بکار آید تا ما باقیه را قسمت کنیم حق مجاهدان از این خاصه پیغمبر گردانید و قیمت
 آنرا بر وجهی که مذکور شد منفر و سلط و فرمود که حکم فی بیعتی که بر یکدیگر کردند و نیتدی تا نباشد
 آن غیر که آن دست بدست این از این است که سیان تو که از آن شک زیاد تا نصف خرد بر و از نیتدی
 و نیتدی که دهند و با محروم سازند چنانچه در میان جا حلیت بود و ما انما یزید الله فی خلقه و یزید الله
 و نیتدی که دهند و با محروم سازند چنانچه در میان جا حلیت بود و ما انما یزید الله فی خلقه و یزید الله

حَسَنَةً كَانَتْهُمَا وَلَمْ يَكُنْ كَيْدُ شَمْلٍ اَزْ اَنْ تَعْلَمَ بَسْ بَارِئُ سَيِّدِ اَزْ اَنْ يَحْقُقَ اَنْ كَمَا اِنْ كَلَامَاتِ
 عَالِمِ اسْتِ وَبَعِيْهِ اَلَكْ هَرَجَمَ اَمْرٍ مَّادِ مَخْبِرِ مِلَاتِ اَوْ اَمْرٍ اَكْبَرِ مَوْفَرِ مَلِكِ بَرِيْهِ وَهَرَجِ نَفِيْ كَيْدِ
 اَزْ اَنْ بَارِئُ سَيِّدِ كَلَامِ وَنَفِيْ اَوْ بَحْفِ اسْتِ هَرَكِ مَرَكَبِ اَمْرٍ اَوَّلِ دِدِ بَحْلَتِ كَيْدِ وَهَرَكِ اَنْ نَفِيْ اَوْ
 اِجْتِنَابِ نَقَائِدِ دُرُودِ هَلَكْتِ اَقْتَدِ بَسْتِ اَكَلَسِ كَشَدِ شَابِعِ رَايَتِ اِجْمَاعِ وَاَنْكَرَ اَلَا
 اَمْرٍ نَوَازِ مِلَقِ هَلَكْتِ اَلَا وَاقْتَدِ اَللّٰهُ وَبَرَسِيْدِ اَنْ حَلَامِ مَعْنَايِ دَرِ عَالَمِ رَسُوْلِ اَوْرَاقِ
 اَللّٰهُ مَدْرَسَتِيْ كَعْدَايِ شَدِيدِ اَلْعَرَقِ اَمْرٍ مَدْرَسَتِ عَرَبِيَّتِ مَرَحَلَتَانِ فَمَا اَنْ مَدْر
 بَعِيْهِ وَنَفِيْ اَلَكْ هَجَرِيْنِ وَنَفِيْ اَلَكْ هَجَرِيْنِ وَنَفِيْ اَلَكْ هَجَرِيْنِ وَنَفِيْ اَلَكْ هَجَرِيْنِ وَنَفِيْ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 هَجَرَتِ كَنْدِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 كَدْرِ مَكْدَانِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ وَدَوْرِ اَفْئَادِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 مِطْلَبِ مَدْرَسَتِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 اِيْشَانِ بَرَايِ تَحَارُتِ وَاعْرَاضِ دِيْنِيْ بِنُودِ يَكْ مَالِ رَحْمَتِ وَرَهْمَتِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 خُدايِ رَسُوْلِ قَرَكِ دِيَارِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 نَفْسِ وَاَلِ خُودِ وَنَفْسِ مِيْمَانِيْدِ بَعِيْهِ اَوْ مَالِ بَارِيْ وَوَعَادِيْ اَوْ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 اَنْ كَرُوْهُ مَهْجَرَانِ اِيْشَانِ اَسَاسِ اَنْتِ دَرِ دِيْنِ اَسْلَامِ هَمِ بَعُوْلِ وَهَمِ بَعُوْلِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 مَدِيْنَةِ دَرِ تَفْسِيْرِ اَمَامِ اِيْ بَكْرِ نَفَاشِ هَمِ كَلِمَاتِ نَامِ مَدِيْنَةِ اسْتِ وَحَضْرَتِ رَسَالَتِ صَلَواتِ اَلَيْهِ
 وَاسْلَامِ اَوْرَاقِ نَامِ نَهَادِ بَسْ مَعْنِيْ اِيْنِ بَاشَدِ كَهْ اَقَامَتِ مَدِيْنَةِ دَرِ مَدِيْنَةِ حَرْقِ مَدِيْنَةِ
 بَشَرِ اَزْ هَجَرَتِ مَهْجَرَانِ مَالِ اَنْصَارِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 حَضْرَتِ رَسَالَتِ صَلَواتِ اَلَيْهِ مَسْجِدِ سَلَمَتِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 هَرَكِ هَجَرَتِ كَنْدِ بَرِيْ دِيَارِ اِيْشَانِ اَوْرَاجِيْ دِهَنْدِ وَبَحَالِ خُودِ مَسَاعِدَتِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 رِيْ سُدُوْرِ هَمِ وَنِيَامَتِ دِيْ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 حَطَا دَلِ شُوْنَدِ اِيْشَانِ مَدْرَسَتِ حَضْرَتِ رَسَالَتِ صَلَواتِ اَلَيْهِ وَاسْلَامِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 اَعَانَتِ وَامَدَادِ وَاسْعَادِ كَسْبَتِ بَا مَهْجَرَانِ كَرْدِ بُوْنَدِ مَوْجُوْدِ بَسْ كَفَتِ اِيْ كَرُوْهُ
 اَنْصَارِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 مَسَاكِنِ بَاشَدِ وَكَلِ خَوَاصِ اِيْنِ مَالِ رَاخِصَةِ مَهْجَرَانِ دِهَمِ اِيْشَانِ مَنَازِلِ شَا بِرُوْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 بَلَقَاتِ اَمْرِ مَحَاشِ خُودِ مَشْغُوْلِ شُوْنَدِ سَعْدِيْنِ رَحِيْ اَلَلّٰهُ عَنَهُ هَمِ اَلَكْتِ دِيَارِ رَسُوْلِ اَلَلّٰهُ صَلَواتِ
 اَلَيْهِ مَشْغُوْلِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 وَبَرَكَتِ دَرِ مَنَازِلِ مَا اَزْ اِيْشَانِ حَضْرَتِ رَسَالَتِ صَلَواتِ اَلَيْهِ وَاسْلَامِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 مَجَانَةِ دَرِ اِيْشَانِ مِيْزِ مَائِدَةِ وَبَرَكَتِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 مَهْجَرَانِ رَايِ نَفْسِ اِيْشَانِ بَعِيْ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ
 حَضْرَتِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ اَلَكْ هَجَرِيْنِ

به پس باز کردند بعضی بجهت روئند از آیتش رؤف بسوی چنان جهت ایشان
 یعنی بضمیر براری کرده نشوند یعنی چون ناصر اینان میگردانند خود ایشان چگونه منصرف
 کردند آنکه آنکه رغبه هر آینه شما مومنان آید سخت ترید از جهت ترس و قصد و زهر
 من الله و دلهای ایشان از خدای یعنی منقاد از شما بشیر می ترسند که از خدای ذرگ
 با آنکه آن خوف و خشم از شما و ایشان سبب آنست که ایشان قوی تر از یقین و
 ترسند که عیدانند عظمت خدا بر اجل سلطان و فکر نه بالستی که از ترسند که لا یزال
 جبهه کافر از نمیکند یا شاعر ایشان یعنی جهود و منافقان از آنکه ترسند محضه مگر
 در پیها استوار کرد و بخند و بر جوبار و من و زور و جلد و با از پس دیوارها بس که حیرت یعنی
 ایشان را رفت آنکه دیوار و یا شاعر را به بر توانست که نیست این نه از ضعف و دلدلی ایشان است
 ملک با ستم و شریک کار از ایشان سبب دیگر چون حرب کشد سخت است اما هر شجاع که بطن
 و هر دل حرب کند بد دل و ترسان گردد پس ایشان بسبب ترس که خدای مدلهای ایشان
 آنکه طاعت منقاد و موافق و مقابلند از آنکه خشم و جبهه ترسند از ترسند و منافقان
 مجتمع و متفق در ایم و تیس و قلوبهم تسبی و دل آنکه دلهای ایشان بر آنکه و بر شانت
 زیرا که خدای و مقاصد ایشان مختلف آمده ذرگ با آنکه آن و صفات ایشان از است بسبب
 آنست که ایشان قوی تر از یقین و دلهای آنکه ترسند که عقل نمیکند و در پی با بندن چیزی را
 که صلاح ایشان در آنست پس مثل ایشان مثل الدین همچون مثل نادانست که بر داند من
 قلوبهم قریبا پس از ایشان بر مانی نزدیک از او و اول امر هم بخشدند بدی یافت
 کار خود یعنی ضرر محبت را را در پی فتنه اند که ایشان از اجلا که نادانند پس با اهل بد
 که عرصه هلاک کنند و هم عذاب آنست و مراد ایشان است بوج و خواری و شمای
 عذاب در نکاست در آخرت و مثل منافقان در عیب دادن و عیب دادن و در عیب
 کردن مثل الشیطان همچون مثل شیطان است از قال الانسان اکثر جمیع گفت مرا که اگر بر
 ثابت کن که من یار و هوادار توام فلما کفر پس چون برین ثابت و روزی و فعال شرک
 در زمین دل او احکام یافت قال ای بنی منک گفت شیطان من بیزارم از تو ای آخا
 الله رب العالمین بلی من میسر من خدای پیور و کار عالمیان مراد از شیطان
 ابلیس است و از انسان ابو جهل و در این وقت با ابو جهل بیدر و متعبر بود و از قبله گمانه تو هم
 داشت ابلیس و صورت سر او که بر پس چینه گمانه بود بر نامه گفت ای ابو لکم من پس که من با توام
 وجود بهر باز و رسیدن ابلیس دید که ملائکه بجهت اهل اسلام غارل میشتند بیکرخت و گفت من از شما
 بیزارم و در سر و الاقتال این محسوسه کوفت و بعضی بر آنست که شیطان با بعضی است بر ابلیس
 و انسان بر صیحا و عیب و بعضی او بر سر کرده است و در آخر بیزاری یکدیگر از و این حکایت
 بر سبیل اجمال چنانست که بر صیحا و عیب هفتاد سال خدای او عبادت کرد و دیوان در کار او
 طاعت و شکر و این هم آخر او اخلال او و در نه خود گرفته پیامد بصورت که به و در

او بر حاجت مشغول شد و زاهدان از دست یحیایست او متعجب ماندند و میگویند ای یحیی چرا
 رفتی که و کلمه چند از جهت منقادی مرضی و حاجت اهل بیای امومت پس بیشتر آمد شخصی را
 تخفیف کند و باز صورت طلبی حاضر شد اهل او را گفت که علاج او جز بدعای بر صیصا نیست
 آنسو را بدو رسید و بعد بر صیصا آورد بر صیصا دید برود هید شیطان دست از او باز گرفت و فلان
 یافت انصاف بر من دانا نوازش و تحمل میبخت و بر صیصا از شد میخورد و کلمات او چه
 میکر داشت و خفتن بر زاهد سیرد نام او زاهد را و میسر کرد فلان او فاضل اقام نمود و از طوق
 فیضت او را بگشت و ایضا بر اهل انش را بر آن مطلع ساخت زاهد را گرفت و باز کرد فلان و انقض
 بهمان صورت اول خود را بر و ظاهر کرد و گفت مرا بگو که فلان از خلاص کم زاهد و بر صیصا
 کرد و ایضا از یزید و آن چه سعادت بعد از آن همه عبادت و در طه شفاوت اید ی که متراکشت
 پس خال مشرک مرکب در آن مرد را در دست کشید و میسر بهایر به اندام فکات
 عارفین هم پس بفرمود شیطان و انسان انفسا فی النار که ایشان هر دو در آتش دوزخ
 باشند حال دوزخین جاوید ماندگان در آن و در کتب جزای انظر الیه و خواهد دید که نشن
 ما و اشکار است یا ایها الذین آمنوا ای انکله کوبه که بیهوده از غلبه بدی و بهیو
 باز کردید و نظر نفس و با یکدیگر هر نفسی و بهیو تا قدامت لعل آن چیزی را که
 پیش بر خاداست بر ای فریاد قیامت تا که ندیم خیرات و طاعات کرده شکر گذاری غلب و در زانی
 آن کی شد و کرمهای و بیات در شده و بهیو شود و انشور الله و در میدان سلطان
 الم فکر ارام بقوی برای تاکید است اول مرادی و اجابت بدو فیما قرین بعلو وافی در ترک محارم
 بدلیل انکسیر بر آن الله خیر یا انکار و بنسخه که خدای داناست بهیو بکشد و در کشف الامر
 آورده که اول اشارت باصل تقوی و دوم بکمال آن و اول تقوی حرام است و آن بر هر کردی باشد
 از محسوسات و دوم تقوی خاص و آن احتساب بود از هر چه مانده حقیقت بهیو و قیالی
 پس اصل تقوی که زاد این بر اوست و در محسوسات و ماسوی الله است و کاشکوت و بهیو
 ای سنان که الذین فیس الله ما فند انکله بکشد از غلبه برود و ضائق و لعل ترک
 فانفسهم انفسهم پس خدای فراموش گردانید بر ایشان نفسهای ایشان را و ایان تقدیر خوبی
 نکرد نام و کلمه و توفیق بر ایشان در بخت و سبیل جلاله شرفی نفس سر فرموده که وقت
 کلام از خدای فراموش کرد و غلبه ای نیز بر ایشان فراموش سلط و لعل هم انفسهم
 آن کوه ایشان از پیرویت و نکات از این فراموش بر او و ایان فیس انفسهم الشریع و بر نیستند
 نزدیک غلبه ای از آن فراموش که نفس خود را ساخته و ضائق نار شد و انفسهم و احباب
 هشت که در استیجاب نفس کوشیده اهل بیت است و احباب که در انفسهم و احباب و احباب
 یعنی سکنان او و هر انکله در وقت ایشانند و سکنان از غلبه از غلبه بهیو و در نفیم
 نفیم میسر و انفسهم انفسهم که چه فرستاد بر این قرآن و کوشید بر کوه و ان کوه
 فهدیه که سبیل بر کوشید هر آینه میباید ایان از خدایا شکر خدا فرستاد و فرمان بر نه

شکافته و از هم رنجیده و از خشک شدن آن که از زمین خدای و از هیبت و جلالی که در روستا بقول
 با بزرگ و حق اگر نماند هم کوی برسدی و کون نهادی و از آن ای سنگین کافران از آن شاعر
 میشود مصرع ای دل سنگین تو بگذر از میان کبریا و ملک الملائک و این مثلها
 در حق تعالی شاعر بگویم بر این تنیده و منان اعظم یقیناً گویند شاید که اندیش کنند
 در آن و بعد بر زبان از آن هو الله الذی الکفران نوریت است آن خدایی که لا اله الا هو
 نیست مجبوری مستحق عباد مکر و عمار نفیس و الشهادت نه دانی پوشیده و آشکارا
 و گفته اند که مجبوری و موجود با حیات و موت یا بر زلف و لیل یا بدینا و کسرت یا با نجاست
 و خواجه بود هو الرحمن اوست بزرگ بخشش که رحمت طهر سابقه و اعطای جمیع خلق نموده
 در دنیا الرحمن بسیار بخفایش که رحمت طهر او بر منان رسیده در لغت بعضی
 و غفران و رویت و هو الله الذی اوست خدای از خدایی که هیچ وجه لا اله الا هو
 نیست خدای سزای بر شش مگروی الملائک بادشاهی که جلالت ذاتش از وجوه اخبار معلوم
 است و ملک صفاتش با ستغنی مطلق مقرون القدوس بلکه از شوائب منافی و معایب
 و منزه از نظایر اقامت و تزیین السلامه و عظم و بر از ضعف و مجز و عظم
 المؤمنین این گفته می باشد از حقیر بزرگ دادای خلق ایمان و امان به صدق رسول
 با ظاهر و مجز و برهان المؤمنین که راست بر هر چه خلق کنند با نکاحیات انبیاء با فایده
 بقول یا مظهر بر خفا یا حکم گفته محف و گفته اند این اسم است از احای الملائک تا و بآن خبر خدای
 ندای العزیز غالب در حکم با بخشش عزت است العزیز بزرگوار را شکستند
 کاملاً با صلاح آرد کار را در هم شکسته المکبر مستحق عظمت و کبر یا سبحان الله
 عما یشرکون بگفت خدای از انجیر هم یکا چه سازد با وی چه و لیب الوجود شکست
 قبول نمکند هو الله العالی اوست خدای آفریننده یعنی نقد بر گفته خدای بر وقت
 شیت و مقتضای حکمت الباری آفرید کار بر عفو ظاهر گفته ایمان و او نه از عدم بیتی
 انصورت بخشش طوری تر مخلوقات لا اله الا هو المکبر مرا بر است نامهای بیک
 که در شروع و خدای بندگان و سخن باشد لا اله الا هو المکبر می آید می کنند ما و را الله
 هستند در سمانها و الارض و زمین و از همه تقاضا منزه و متدین میداشتند و هو
 العزیز اوست عزیز در ملک خود که مغلوب و مقهور نکرد و انصورت صواب
 کار در کار و کشتار خود که هر چه که می یابد بر و حکمت بود در حق المعانی آورده که حضرت
 رسالت خدای الله علیه و آله و سلم جبرئیل را علیه السلام از اسم اعظم پرسید جواب داد که حکمت
 با خبر سورۃ الفجر دیگر با بر پرسید همین جواب شنید دقایق حقایق این اعجاز و عظمت خدا
 اسم بر سبیل تفهیم از هر چه که التمسیر و طلب یافتن الله الله از سورۃ الفجر و سورۃ شمس و عشاء
 الحمد لله الرحمن الرحیم
 حضرت یحیی علیه السلام در سال ششم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت

[illegible]

وېليانېلېسوي سهايل د سهايل د سهايل

[illegible]

وهر که روی بگرداند از فرط غم و دوسنی کند باد شعلات فان الله هو الغنی پس بدوستی که خدایا
بچه نیازست از روی و نصرت کردت فی مردین لوراجا و خود تا مردین خدایا **الحسین** سوره
است پس شایسته خلق آورده اند که بعد از نزول این مومنان قطع دوسببی کردند از کسک خود
که مشرب بودند در کجای جمل و معذرت فرمود که عسی الله ان یجعل بیکم شایدا الله خدایا پس کاند
نیمان شما و بین الذین عاذینم و میان انا که دشمن داشتید تمیزم مودت از کفار مکر و مسیخی
و یاری آن جنان بود که ابوسفیان و سهل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از ضا دیان حروب کردند شما
بخطیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبت تمام پیدا شد و گفته و فرمود و خدا
نواست بر آنکه دشمنی و اید و سنی بدل کند و الله عفو و خدایا امرنک است کسی که سوالات
کرد با ایشان قبل از نهی **رحمهم** مهر طاعت بر آنها که بعد از نهی قطع مودت کردند آورده اند
که قوم خن از راه حضرت کمالی علیه السلام آمد و پیمان بود هر که قصد سلفانان نکند و دشمن
ازین راهی نکند تا نصف جهان مصر باره ایشان فرمود که **کیفیکم** نهی نمیکند خدایا شما را
ای مومنان عن الذین از انا که ایشان را **رغبت** کارزار کرده اند با شما فی **الفرق** و کار
دین و ملت و **خو** و بیرون نکردند شما را **قرن** و **یک** از راه و منزلهای شما بعضی
خیز امر که در مخالفت و اخراج شما داخل نموده اند یا مراد زنان و کودکان اند که ایشان را در قتل و غنیمت
شمارند تا مدخل نیست میفرمایند که خدایا باز نمیدارد شما را **تبروه** از انا که بنویسند
با ایشان و **تشرط** و از انا که عمل کنید یا فرسیند قسری و بهر بیای ایشان **الله** بحسب
المشرط بدوستی که خدایا دوست دارد عدل کنندگان را **تبروه** که **الله** جز این نیست
گفت به آنهایی که میگفتند شما را عن الذین فانکرمکم از انا که کارزار کردند با شما فی **الفرق**
چهره بدین خدایا و **خبر** و بیرون کردند شما را **قرن** و **یک** از راههای شما
و **طاهر** و **عزیز** که **معاونت** کردند و هم بشمار شدند با عادی شما بیرون کردن شما را
از خانه مات شما بعضی شرکات مکرر بعضی در صدر رحمت در آمدند و برخی که **خبر** اخراج کردند
و جمع کرد با شما و **باز** باز نمیدارد خدایا شما را **تبروه** از انا که دوستی کنید با ایشان
و **مکن** و هر که دوست دارد ایشان را **تبروه** **الله** پس آن گروه
دوست دین که ایشان شما را اند که وضع دوسببی در غیر موضع میکنند بدوستی با خدا
همه باید کرد و باد وستان خدایا غایب از دوسببی دیگران هیچ نکند **بیت** بکسل وستان
دخا بان و جلد ساز و یاری طلب که طالب قفس و قایم آورده اند که چون در حد بدید صلح و فتح
یکم از شما و طاعت بود که هر سال که از مکعب بدیده رود آنحضرت او را بکتاب باز گردانند و اگر مسلمانی
از مدینه روی بر یافته جانب مکه شایسته فرستد او را باز بگردانند هنوز آنحضرت در حد بدید
بود که جمیع مومنان از مکه گردیده بجایست حضرت آمدند از جمله سید سلیمه و در عقب
شهران سافره و روی رسید و گفت شرط صلح بین من و هر که از ما میاید بخار و کین و جری
علیه السلام آمد و گفت با رسول الله این شرط بر میان واقع شده نبرز تا وروانیت که مومنان را

[illegible]

این حکم این آیات باشد که در این بود و چون عهد مرتفع گشت این احکام منسوخ شده بود و آمد
 که روزی که مسجون سید المرسلین علیه السلام از بیعت رجال فارغ شد زن آن نیز بیایید میل
 کردند آنچه آمد که **یا ایها الذین آمنوا** ای خبر گشته بای بلند قد را که **ما کان المؤمنون** چون شما
 متوکلان کرد و با بعضی بیعت کرد و بدین **ما کان المؤمنون** بیعت کنند با تو علی آن که **ما کان المؤمنون** با تو
شیئا بر لکه شرک نیارند و شرک نکنند با خدای چیزی را و **ما کان المؤمنون** و ندیده باشند
 و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون**
 میگردند و با قصد میگردند که از آن ننگند و او را نیکنند و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون**
 بدین روی که از جهل بر یافته اند آنرا **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون**
 فرزندان حسام زاده نیارند بدین روی بر شوهر نمیدانند و در دست او بای خود آورده و بر او
 و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون**
 است و روی خورشید و روی بریدن و چون بدین شرط بیعت کنند **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون**
 کن با ایشان عایشه رضی الله عنها فرموده که بیعت بکنید با سید المرسلین علیه السلام از آن بیعت بوده
 و در مسکن حضرت دست هیچ زن بکامند از خود و بی آنست که زنان دست را در ح آب فرو برند بعد
 از آن حضرت صلی الله علیه و آله دست مبارک خود در آن آب میرد و گفتند ایس خواهد
 خدایت بر حق است و از آن بیعت زنان نکرده است و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون**
 زنان میباید از خدای **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون**
 بیعت کنند و بدان است بر ایشان که توفیق فرموده مرد میگردند
 رحمت موقوف بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد منت رحمت نشود و من میگویم که ایمان موقوف
 است بر رحمت یعنی تا بر رحمت موقوف نباشد کسی بدولت ایمان نرسد و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون**
 اگر کسی نماند و بعضی در ایشان و مسلمانان بجهت جز منفعت با خود آن دو سببی میگردند
 و خبر اهل اسلام بدیشان میکنند آیت آمد که **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون**
 دو سببی میکند **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون**
ما کان المؤمنون و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون**
 هر آینه نماید که بعد از آن تو بای حضرت جده انشده اند که بسبب عداوت و کفر
 نعمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون**
 نمانند و از آن **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون**
 فرمایند از این آیات بدینا میگردند و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون**
 حال خود را دانسته اند و از نفع انجمنی بکلی قطع کرده و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون**
ما کان المؤمنون و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون** و **ما کان المؤمنون**

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی سید المرسلین و علی آله و سلم و علی بنی هاشم و علی بنی ابی طالب و علی بنی
 و علی بنی ابی طالب و علی بنی ابی طالب و علی بنی ابی طالب و علی بنی ابی طالب و علی بنی ابی طالب و علی بنی ابی طالب
 که حکم این و جرم و در وقت کار خلاف با فعل او را نیاید و میباید که ارام رضی الله عنهم کنند

ایکدام عمل بجای آریم که ما را از حفره یزید و جایگاه بر و صفت جنان و نجات روح و برجات رسالت
حق بصورت فرستاده که با الهام الهی از حق تعالی که بر ما نازل شد و از حق تعالی که بر ما نازل شد
صلی الله علیه و آله و سلم و خود که ای قوم آمد انجمنی جیت بد یعنی حلی که بنده را از جنس بجهنم و دوزخ بفرستد
و اصل حلیه رسالت ایمان و جهاد است حکما از وقت مکره است داشتند اینست که یا ایها الذین
اسلموا ای کسانی که ایمان آورده و یزید را قتل نمودند جرم میگویند که مالا تفعلوا
آن چیز را که نمیکنید بکنید خدا را بزرگوار و خود را بخشم نزد یک خدای اوست و قتل
ملا تفعلوا اگر بگویند انجمنی خواهد کرد و یزید بعضی طایفه است و شاعری که میگوید
بگویند و گفتند درین خواب دخیل است و بان حلایز که خلق را خیر فرمایند خود ترک نمایند
این سیاست خود را و با قلم و داند الناس با یزید و قسوت انفس که و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
در شب معراج دیده که بهای چنین کسان بمغوا از تشیع میریزد اند قطعه ازین بگو
حاله تفسیر گویند که در عمل نکوشی نادان مفسری یاری دهنده است و از آنرا بجز عمل باطل که عمل ناکافی
شایع است پس یزید ان الله یحب الذین بدست حق که خدای دوست دارد آنان را که یزید را قتل
نمودند صفا کارزار کنند در راه و یزید در میان این خصم کافهم بنیان مضمون
گویند ایشان در محکام بنا نهادند ریخته از آرزوین کتابت از ثبات قدم ایشان در معرکه حروب
و بیکدیگر باز جسدین را از قاتل موسی بن عمر و یاد کن اگر که کت موسی بن عمر و خود را یعنی
بابی اسرام کت یا قوم را قتل نمود و یزید ای قوم جلیس بنمایند مرا ینا شوندن فرمان من و قتل
تعمول از رسول الله ای کس و بر اسبی که من دایند انک من فهم ستادیه خدا م بسوی شما
و رسالت خود را از محضرات ظاهر اوقات شهادت کردیم و شمار معلوم شد و همیشه غنا و و رسول
پایان که محکم و مکرم باشند پس محققان من بپیدا ایشان بر جهل خلافت و جلال خود ثابت بود
و بعضی کلام الله صلی الله علیه و آله و سلم نشوندند قل ان اعوا پس آن حکام که بکشتند یعنی
اسرائیل از قبولی همان موسی علیه السلام ان الله قلوبهم بگردانید خدای دل های ایشان از نصرت
یقین و مرفوع شک ساخت و الله لا یهدی القوم الفاسقین و خود خدای را و بنمایند بپشتختن
پروین رفتن و از دایره فرمان و اذاک عیسویان بریزد و یاد کن از آن کت عیسوی بر سر مردم
خود را که یا یزید مرا بکش ای فرزندان یعقوب ای رسول الله ای کس بدست
که من فرستادم خدا بر موسی شایع است و هر جان مشرک را قتل کنید و از آنرا بجز در محلی
که باور دارم مرا چنان که پیشرفت از کلب تربیت یعنی قبل از من نازل شد و من تصدیق
کردم که این از نزد یک خلایق و پیغمبر است یا یزید و یزید دهنگام بفرستاده که بجایید
بدین کامل و شروع شاملون بقدر احمد احمد ازین زمان من غلام لواحد صلی الله علیه و آله و سلم
یعنی ستانیه نوزدهم کلام عیسی علیه السلام برین وجه است که ای صاحب الدین و در حکم و انظر
قلیلا جرم معنی و فار قلیط احد است صلی الله علیه و آله و سلم و در تبیان آورده که اسم حضرت میرزا
بجای است و معنی آنکه نفس من خدای او را شما بعد از من بپوشانید تا آنکه من را بپوشانید پس بعد حکام

کامل جیسی علی السلام در شان بجزایات روغن جود احیای منجی و امیر و کله و ابرص قالوا
هذا خیر منین **●** گفتند بخیر از اسرار این کاهو میفایند جادوی بیات اشکای باقی بر چهر
بی شیده نیست کاهو محو میکند و من اظلم من افتریک و کیت سخکار توان کسی که بر بنده علی
الله اکلان **●** بر خدای دروغ یعنی غیر او را تکلیف کند و آیتهای او را محو نماید بعضی از اماما
بر آنند که خیرین حارث گفت که روز قیامت لات و عزری مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و بر شفا
ایشان قبول خواهند نمود این آیه آمد که کیت ظالم قرآن کسی که دروغ بر خدای بنده قبول شفاعت
بتک در باره کفار و کفری **●** و حال اکلان مغزی خوانند میشود یعنی معتبر صلی الله علیه و آله
او را میخوانند از آل او **●** بسوی دین اسلام که شفاست بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیا
و معنی و الله اکبر **●** و خدای را تعجب نماید القوم الظالمین **●** گروه سخکار و است
در لباس آورده که جناس روزی و بی بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرو دنیا که کعب
بن اشرف گفت مدی **●** شمار ای گروه بود که خدای محمد نور او را فرو نشاند و کار او با تمام خود
رسید این سخن بجانب رسالت مآب عرض نمودند و شما رملال بر آید دل بی غلها که کعب بن حضرت
فشت سیر نزل علی السلام بجهت دفع آن آیه آورده بود و تریست و تریست و تریست **●** میخواهند بود تا فرو
نشانند نور الله ما نورهم **●** نور خدای بر کدین کتاب او است یا نور رسول خدای بر ابد نهایی
خود بلکه از تابنده و مختار به ادبانه و الله متوکل **●** و خدای تمام کرد است است
زوشی نور دین و شرع سید المرسلین را قبل از قیام قیامت و تریست و تریست **●** و تریست
دارند کافران از علم ان و خصوصیت ایشان از اشرافیت در اطفالی جزای صدف و ثواب عجوب
ارادت خفاش که خیر موثر است در تابدی آفتاب است شب برک خدای که برود آفتاب
نام بر بند دیکه او مرز قوم دست قدمت هر صلی شمع مهر **●** بر فروزد کوی خفاش شوم
هو الی یارس **●** اوست اقل که فرستاد رسول که یارس **●** پیغمبر خود را بجزی که سب
هدایت یعنی قرآن و تریست و تریست **●** و کیش راست که ملت حنیف است لیخبر علی الدین **●** که
تا طالب که اندام این من را بر کیش و ملی بوقت نزول جیسی علیه السلام که همه اهل زمین دین اسلام
قبل کنند و تریست و تریست **●** اگر چه کار خدای شریک اظهار دین محمدی بر صلی الله علیه و آله و سلم
که مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرک یا ایها الذین آمنوا ای گروه که ویدکان خدا که
علی تجارتی **●** ایاد لالت کم شمار بر باز که هیچکس از هاند شمار از عذاب الیم **●**
از عذاب در دنگ بر بیان تجارت میکند که تریست و تریست **●** خیرست و عقیما بر عقیما اربید
مراد است کفایت باخشد بر ایمانی که در ایمان بالله و رسول الله بخدای و بر ستاده او و تجارت و
رفیعی شیل الله و جهاد نماید با کافران در راه خدای با تریست و تریست **●** با طعای خود که زاد
و راحه و سلاح جهاد است خیر و بر نفسهای خود که تریست و تریست **●** و تریست و تریست
لغیر من کور شد از اجات و جهاد بهر دست شمار از معاملات بر محمدان کشت و تریست **●** اگر هستید
که داند طریق تجارت حقیقی را بر روی و فرود که اصل معامله درین تجارت است که غیر حرف را بدی

و حق و بسیار در مقلعت از این عبد الله قسری قدس سره نقل میکنند که بر روی بوی آمد و گفت
سوی روغن داشته ام که مرهم بود از خانه بیرون می آوردم بفتاد و به شک و میاه من
ضایع شد گفت ای فرزند مرهم خود از آن سار که مرهم بد رشت و الله که بدش ترا هیچ نیست
در دنیا و آخرت غیر الله شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سوغام آن بودی که بدش همه
بودی ایشان بر تیر فاست و در بافتن سوغی مرهم در بازار شوی و گفتا و نعم ما قال نظم
تا چندین بار از خودی دست شوی و بشاپ که تمام فاست شوی از با سوغی و چون دست
بشوی بسوزد و نه هک که کف دست شوی پس که ایمان آرید و چنان کنید که بخیر گفتم بسیار
خدایم شمارا دوست گفتم گناهان که شتم شمار دنیا و آخرت گفتم بنات و بخت و در آرد
شمارا دوستی من شمارا که می رود من تحت الانوار از زیر اشعاران جوهر و سحر این طیب و می کند
بکرم که واقع باشد در حیات عدل در دوستانهای جاویدی که دارا قیامت است **تکلم العرف**
الغفر آن مغفرت و داخل بهشت و سنگاری من یک و آخرت و جوهر و **و مرهم**
هفت و یک در دنیا که از دوست می آید نصرت از انوار حضرت خدای بر قریش و فتح
و فتح من یک که فتح حکمت با فتح فارس و در آن من خطا قدس سره که نصرت و حدت
و فتح حضرت جمال ملک سعید و نوزده حقائق فتح قریب غیاب دست بر آن غیبات نفس و غنای
این فتح معارف یقین باشد و جوهر من از هر من شکر است که قالی و **و شکر الله عز وجل**
و بنات و ده ای محمد و نصرت دهد دنیا و جنت نصرت یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان
مخاطب جماعتی اند که انصار که در اسلام پیوسته اند و اند و ایشان هستاد من بودند
یا خطاب عام است یعنی جمیع مومنان و ایضا که **و انصار الله** باشد نصرت کنندگان
دین خدای و رسول او تقدیر کلام چنین است که ای محمد طاعت نصرت کن از قوم خود که **ما قال**
عسی و ان مزیج الله لکم چنانکه طلب نصرت نمود و گفت عسی پس بر من و بر اعدا
که حاضر او بود نام و درین کتب هر کس نصرت داشت که من انصار او ای الله کیست یاران
و نصرت کنندگان من تو چه نمود و با من بسوی نصرت خدای یا کاین اند از هر من در نصرت
خداوندی **قال لکم ان وقت** گفتند حواریان که درین راه **عن انصار الله** ما یم ناصران
دین خدای و فی الواقع نصرت کنند دین عسی را حلی بنینا و علیه السلام بعد از دفع عوی و خلایق
بخدای دعوت نمودند **فاستجاب الله لهم** پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان گروه
و **و ان یسئل** از هر زمان که یعقوب عسی و او را شک و رسول خدا را شنید و گفت
طایفه و کافر شد که دیگر او را بسو خدا گفتند و چون حضرت رسالت پنا
علیه صلوات الله بر پیغمبر شد موافقت عیان مومنان گفت عسی عبد الله و رسول آن گروه قوی
باشند و حق بجانب فرمود **فايدنا الذین آمنوا** پس نصرت داریم و طلب که با یدیم اما آنرا که گروه
عسی و رسالت و عیسی را و علم و کرم **من** بر ایشان ایشان که قلیل بود با آن هیبت او
و ان یسئل پس گفتند مومنان علیه کنندگان من کافران من قلیل من یکم و عیسی را

چون بدل خونی ز جفت کوی عین چون بگل خونی سه سازی ورق بنویسند فقره بدستلی
است کرده شد مثل گروه یهود **الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَعْتَابَهُمْ وَكَذَّبُوا بِآيَاتِهِمْ** و کذب کردند بجهتای خدا بر
که دلیل بود بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم **وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** و خدای
راه فلاح نماید گروه ستمکاران را که بعد از آن با حق بر تقوای خط کرده اند و با خودیان میگویند
که نحن أبناء الله وأحباؤه و لانی میزنند که این را داخل الجنة الامن گمان هود الوصاری قیل
بلوای محمد یا ایها الذین کفروا ای گروه کفرین یهودیت دارید این نعمت اگر گمانست
بود این که او کینه **لَكُمْ** انکه شما دوستانید خدا بر این دوزخ انکارست بدون مردمان
از عرب و عجم که گویند **انهم قوم الکفر** پس آرزو برید بر مرکب ران کشته صابون **وَاللَّهُ**
اگر همین است که این در آنکه شما باید دوستان خدا یا بر سید بکر ایجه کحت بجهانه برای دوستی
خود مقدر فرمود **وَلَا يَتُوبُ إِلَيْكُمْ** و حال است که یهود نمیکند مرکب را هر که بخاکد
اینها **بِسَبِّهِ** بسبب این پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملهای نیک کرده اند
چون حضرت احکام قرین و نقرینت و صفت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از آنکه
که بعد از ترک بدلت که از معذب بخواهند شد **وَاللَّهُ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** و خدای دانا است
بستکاران بر نفس خود قیل بلوای محمد یا یهود **الَّذِينَ كَفَرُوا** بدست قی که آن مرکب که شام و
منه میگویند از روی و تمنای برید و از تو قی جان کلمت میدارید **فَأَنْتُمْ مَلَائِكَةٌ** پس
بحقیت آورنده است شما یعنی بگرد شما را و شربت او بچشید **تَرَوْهُ** پس باز کرد
شود **وَاللَّهُ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** و شام و نقرینت **بِسَبِّهِ** پس خبر دهد شما را
چون **تَعْلَمُونَ** آنچه هستید که عمل میکنید و مناسب که بار جزایا بید **وَاللَّهُ يَهْدِي الْقَوْمَ**
الظَّالِمِينَ ای کسانی که گویید با حکام شرح **إِذَا تَوَدَّى لَكَ الْكُلُوبُ** چون نداده شود
بر ای نماز من **تَوَدَّى لَكَ الْكُلُوبُ** در روز جمعه فاستحق **إِذَا تَوَدَّى لَكَ الْكُلُوبُ** پس بشتابید بسوی یاد کرد
خدا که نماز است و خطبه یعنی رخت کشید بدلت و سب نماید در آن **وَدَّى لَكَ الْكُلُوبُ** و بگذارد
خزید و ترخت را قول صحیح بذهب امام اعظم آنست که موجب سعی و ترک بیجا است و بیجا است
آذان اول است در روز آدین که مومن متعدد باشند **وَدَّى لَكَ الْكُلُوبُ** آن سعی و ترک بیج
بهرست شما را از عالم زیر اگر در آن نفع باقی اخروی باشد و آن بهتر است از سود فانی دنیوی
وَدَّى لَكَ الْكُلُوبُ اگر همینست که میدانند نفع بهتر است از سود و فانی دنیای و ضرر او غیر
میکند میان چیز و شر **وَدَّى لَكَ الْكُلُوبُ** پس چون کزاده شد غل جبهه فاستحق **وَدَّى لَكَ الْكُلُوبُ**
بر آنکه غریبه فی آن **وَدَّى لَكَ الْكُلُوبُ** در زمین برای تجارت و تصرف در ما بجنای خود ابراحت است
یعنی اگر خواهید بعد از نماز در پی جهات خود روید **وَدَّى لَكَ الْكُلُوبُ** و بپوشید از فضل خدا
یعنی روز خود مرقد تقیبا سباب معاش است و کشتند انشا و هم در زمین سجده است جهت
رفع مجلس شما و مذکران و بقی می ماند حیات و بیمار است و حضور نماز و زیارت و منافع
و طلب علم و بخت بدین ماله چه چنین جهان من فضل الهی بدینها تواند بود **وَدَّى لَكَ الْكُلُوبُ** که بخوا

و باید که خدا را بسیار بیغی در جمیع احوال باز کرد و اشتغال کند نه همین وقت غلظت لعل چشم
 نفس محو است شاید که در کار شوی و بخیر و وسایل رسید که ذکر و سبب جمعیت
 ظاهر و باطن و سیبخت دنیا و آخرت است بدست آنکه کند ابلش یکدم غافل که ذکر بود
 بخیر و حال حاصل ذکر است که اصل شوی و در همه وقت آسایش جان باشد و ارشاد دل آورده
 اند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم خطبه میخواند فلکاه کاروان دحبه کلبی رومی
 الله حضرت از جانب شام رسید با طعام بسیار و در آن وقت در مدینه تنگی بود و کاروان جویت
 بسلاط رسیده طبل شادی زنی نادی اواز طبل با جماع حصار مجلس رسید جهت بر طوعا و
 از مجاهد بیرون آمد مترجم کاروان شدند و خیر از ده و از ده تن که چهار از ایشان خلفه و راشدین
 بودند و رضی الله عنهم کسر غلظت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اگر می رفتید در هر چه
 یکدیگر تنگی طلق در مجاهد می بود ازین وادی آتشی بسوی شماران می گفت و متعارف همین
 حال این آیت نزول ابلال یافت که **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْهَبِ** و چون به بیست و بازگشتی بعضی کاروانی
 باز گشتی و **وَأَوْصُوا الصَّالَةَ** و بشوند اواز طبل که جهت رسیدن کاروان زنده شرف
 کردند از مجلس و بروند بسوی آن تجارت نامی می کردند بر یکدیگر بخیر بدین طعام و ترگو **تَأْكُلُوا**
 و بکنار زد تراستاده بر منبر **فَلْيَاكُمُ اللَّهُ** بگو بخیر بدین سخنان از قلوب نماز و اسخاخ خطبه
 و از دم مجلس بخیر صلی الله علیه و آله وسلم **خَيْرٌ مِنْ الْكَافِرِ** به ترم و می دهند نور از اسخاخ
لَمْ يَمَسَّ الْبَيْتَ و از نفع تجارت چه فراید شویات محقق است و منافع معلولات مؤخر
 و الله **خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ رِزْقِي** و خدای بهترین روزی دهندگان است یعنی آنکه و سابط ابدال
 رزق اند و نیز که رقت باشند که بخیر کنند و شاید من که مصلحت وقت را ندانند نقلت که یکی
 از خلقای بهلول بغدادی گفت بیاتار روزی هر روز من مقدور کنم نادان متعلق بدان باشد
 بهلول جواب داد که چنین میگفتم اگر در تو خطه عیب بودی اول آنکه نوزد ایست که مراجه باید
 دو هفته است که مرا که می باید سویم معلوم نداری که مرا چند بار با حق تعالی کافل رزق نیست
 این همه میدانم و روزی حکمت کامله بر من می رسد و شاید بر من غضب کنی و آن از من باز کنی
 و حق بجهان بکنه از من روزی باز بخندد بدست خدا بگو که او مصلحت از غیبت هست
 به صیقل در رزق بر کس نیست و از خواه روزی که بچشند او است بر آن کار هر بهانه نوست

و نه ما فتنون مدینه و حیدر عشر

و نه ما فتنون مدینه و حیدر عشر

در سال هجری آن حضرت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم از خزو و مراجع مراجعت نمود بر سر
 جایی بیان شان بن جهمی که حلف عمر و بن عمری بود از خنجر و سیلک جهمیه بخاری که اجیر
 فاروقی رضی الله عنه شازعت شد و مهم بدان آنجا میزد که میان مهاجر و انصار فتنه قائم
 گردانیده اند این محل عثمان ناخدا پیشرفت از این جمله آنکه مهاجر از انصار جدا میزدند و از مدینه
 بر میزدند و از مدینه بر میزدند و دیگران چون میزدند باز کردیم آنکه هرگز ترسنا بیرون خواهد کرد

از آنکه خاریق و زید بن ارقم رضی الله عنه مجلس سایه حضرت خیر الانام علیه السلام ازین صورت
الخبار نهد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اصفا فرمود: جهت تسکین فتنه در کرمک روز
که کوچ کرد آن فرمود و آید بن خضر رضی الله عنه بسبب رسید و حضور حال معلوم
فرمود در تنبلیه خاطر خاطر حضرت رسالت پناه صلوای الله علیه و آله متابع جمیله بتقدیم رسانید
و خبر این رسید بحدیث آنحضرت آمد و در این خبر سوگند خورد و مردم زمان ملاست
کشاده زین بن ارقم را رضی الله عنه بخبر دروغ متهم ساختند حق بجا نه تصدیق قول
او را این سوره نازل گشت که اینها که گفتند که انما نقولون کذباً و انما نعلمون الحق
این وی و اصحابه را قاتل شهید گویند که اگر چه میدیم که راست است و رسول الله صلی الله علیه و آله
خدا بی یغیبه منافق نیستیم و بدیل رسالت ترا معتمد و الله یقول و خدای میداند که
تو هر آینه فرستاده او و تو ترا فرستاده و الله یقول و خدای میداند که منافقان دروغ گویند که اینها که گفتند که انما نقولون کذباً و انما نعلمون الحق
و خدای که اینها میداند که منافقان دروغ گویند که اینها که گفتند که انما نقولون کذباً و انما نعلمون الحق
موافقت گفتار ایشان نیست شهادت ایشان بر آنکه دل ما معتقد رسالت دروغ باشد و گفته
اند سر از شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد رسالت فی و خدای میداند که
که سوگند بدروغ خوردند انما نقولون کذباً و انما نعلمون الحق فراموشند منافقان سوگند خود را حجت
سبری یعنی وقایع که بدان از قتل و سبب این باشند قصه و عن سبیل الله پس باز میدارند
مردم را با کفای شبهات از زمین خدای یا خود احوال میکنند از بهادر راه خدای
انما نقولون کذباً و انما نعلمون الحق بدستی که ایشان بدست است البته هستند که میگویند که
دروغ بزبان و احوال از حق فراموش این حکم حق میدی احوال ایشان انما نقولون کذباً و انما نعلمون الحق
بیب نیست که ایشان گویند که بزبان فراموش و این کافر شدند بدلیل آنکه گفتند بیا
یا مونس که ما یا شایم و در غلغله با روی خود بکلمات کشف طاف گشتند و طبع خود را بر
پس پنهان نهاده شدند بر دلای ایشان انما نقولون کذباً و انما نعلمون الحق پس ایشان پیدا شدند
ایمان که اقوال است بزبان و تصدیق بدلیل آورده اند این ای مردم حسیم و نه که حیات و شیرین
محقق و صیغ بود و چون دیگر منافقان همین صورت نزد یک بودند و چون مجلس بفرمود
صلی الله علیه و آله و سلم آمدندی آنحضرت شکست داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق بجا نه
آیت فرستاد که و انما نقولون کذباً و انما نعلمون الحق و چون به بیانی منافقان را بچگونگی شکست آورد
جسمهای ایشان از زمین و قاضی و انما نقولون کذباً و انما نعلمون الحق و چون محقق گویند که کوشش کنی تو سر
معتقدان او را و سوگند ان ایشان با و رخصه و حال آنکه در جلد عقل و قلت تدبر انما نقولون کذباً و انما نعلمون الحق
سست که اگر یا ایشان چه های شکست اند بدلیل ما با از نهاده یعنی اشباح اند خالی از عقل و نظر
یختیون که چه بنده اند و کان می نوبند که بگویند علیهم السلام هر مزایای را که براید و هر آوازی را
که در مدینه برکشند که آن میسر و حاصل واقع است بر ایشان یعنی بدلی و بدستگاه و زین ایشان
بحر تبه است که هر آواز که فتنه بداند از آنکه نقای ایشان بر سینه و مونسک ظاهر شد و رسوا

[illegible]

بدون دست که تویی بیکر تا نشانی از خودت است که در این عالم شکر بخنداری و شکر خاتم صورت
بمثال دست بر شانه تو جو بسوی و لیکن سویی خود نظر نداری و بسبب این حال خود را بجهت و آینه بینی
بست خویش هر قیامی بکس کن و تباری و ایزد المصیر و بسوی او ست باز گشت هر یک
و این المصیر است و میباید به علم کامل خود را در اعمال ناست از اضافی ملکوت و الارض و آنچه
در زمین است از انواع حضرت مضاف و بکار مانت و وقت و میدانم البته می نویسی لکن او مانع نماند
و آنچه را که میباید و الله علیه و خداوند است بذات الصدوق و آنچه در دنیا است
از حق و لطف و انکار که بآیت کرم آیا نیامد سماوی لعل ملک بین الدین که و طمعه قبل و بعد از آنکه
نشدند پیش از شما از اولاد قایل و جاسوس بود و اصحاب لیکر و جزایان و از آن و از آن هر چه پس بخشد
حق و بیست کار خود یعنی هر یک را در دنیا بفرقی و ریج مصر و صبح و مغرب و طلب و روز القدر و قس
حکم است که اینها و در ایشان است در آخرت عذاب چه در به ناک و یا بقطع نرگ است این حق و بیست
و عذاب را ایشان است با آنکه کانت تا بیست و بیست است که بود ناک که آمدند بدینان رساله
با این است پیغمبر این فرستاده بدیشان بجهت های روشن و مجرب های حویله فقالوا انک یکتوننا
بسی گفتند گفتند ای ارمیا مثل ما طوطی نمیدانم ما را تعجب که ندان از آنکه حق سبحان و تعالی
فرستد فلک و او تو گویا پس کافر شدند و رسول ایشان و روی بگردانیدند از قدر و در بختیانی
که ایشان بود تا خدا عیادت فرستاد کرد و استغنی الله و بی نیازی دارد خدای از ایمان خلق
و الله فی حین و خدای بی نیازی از عبادت او بی نیازی است و بی نیازی از ایمان خلق
الان کفر و امان بودند اما که کافر شدند که یبغضوا از الله هر که از آنکه بی نیازی است
قل بیکر بیکر بی نیازی خواهد شد و رقی لیغنی سو کند برورد کار من هر آنچه شما
میگویید که بیدار در قیامت که کتب و با عیادت پس خبر داده شوید با آنکه کرد یا بیاورد دنیا
و اخبار بحال و تجارت باشد و در کتب عیادت پس خبر داده و بی نیازی است و بی نیازی است
و آسانست و است و الله و بی نیازی است پس ایمان آرید و بگوید بخندای و هر سندی که محمد خلی
الله علیه و آله و سلم و بی نیازی است از آنکه و آن روشنی که فرستاد بر محمد صلوات الله و بر
طهر مراد قرآنست و از او رکت که ظاهر است در ایمان بنده خود و ظاهر حقایق احکام حلال و حرام
و از آنکه بی نیازی است و بی نیازی است و بی نیازی است و بی نیازی است و بی نیازی است
با کینه روزی که خدای جمع کند شمار کتب و بی نیازی است و بی نیازی است و بی نیازی است
و بی نیازی است از روز جمع کتب که در آن روز اولین و آخرین از آدمیان جمع باشند یا انبیاء و امر
ما ظاهر و مظلوم یا اهل هدای و غلات یا بهشتی و دوزخی و آنچه را است که ملائکه همین و آنست
در کتب و بی نیازی است از روز بی نیازی است یعنی بی نیازی است مقام کافر را در بهشت بپای
کرد و کافر را در دوزخ مقام و بی نیازی است از روز بی نیازی است و بی نیازی است و بی نیازی است
آنکه کافر بیست خود بپیش بک امان و مومن زبان خود را باید بتغییر احسان و بی نیازی است
جسفت است هر کس در خود طلب و زبان دیگری و من تو من با الله و هر که بگوید بخندای

از ایشان بگویند و مرا هم رحمت فرو گداشتند حق بجانم فرمود که آن تعقل و اگر
حق کنید از جبر شما که گداهانند و تصفوا و در گذارند و تعقل و او و بوشید انرا
و عدل ایشان به بدن میاید و آن الله غفور رحیم پس بدین یکی که خدایا مرا زنا و مهر
باشما همان معامله کن که انما الموالک من جز این نیست که اهلای شما و اولاد کفر فتنه
و فرزندان شما از مایهی ندامت ظاهر کرد که گداهان شما حرف را بر ایشان می کنند و گداهان
دل در مال و ولد بیشتر از محبت الهی کرانه میگویند و الله عز وجل انما یحب الی الله و خدایا نزد
او است مردی بزرگ هر کسی را که محبت تو بخدا و رسول را غالب باشد بر محبت مال و فرزندان
فما تقول الا که پس بترسید از عذاب مقدس و بریزید از مویات آن ما انشطف
لله قوانین این آیه فاستمع ان حکم است که اهلای الذین آمنوا الله حق تقاته در کشف الاسرار و ده
که در کتب این اشاعت میکند بواجب امر و دیگر بواجب حق و واجب امر بامد و واجب حق را در حق
نسخ می کشند زیرا که حق بجهان بندگان را مطالبت کند و بواجب امر کند تا فعل وی در بیان حق داخل
شود و انکه و اگر او را بواجب حق می کند طاعت هزار ساله انجا یک رک دارد پس
در بخاری بنی و استغنا فکر خواهد مطرب باش و غولای فوج کربا و اسمعول و پیشوای بعضی نهاد
و اوجب عوا و فرمان برید و اورا و انفقوا و نفقه کنید خیر بهتر از بعضی هر چه
تکلیف بود در راه حق بدید و تر گم بر لی قسمای خوبه فاید آن بوی میرسد
و من یوق نفسه و هر که نگاه داشته شود از جمل نفس خود یعنی حق خطا بر اساک نکند
و در راه خدای بندگان نماید و اولیگ هر المفلحون پس آن گروه مستغنیان ایشان رستگار اند
در دنیا و آخرت و در حق از عقوبات شران تر حوا الا که اگر قرض دهید خدا را یعنی قرض کنید
مال خود را بر حق فرماید قرض احکام قرضی موقوف یا خلاص یا صلته دهد از طلبت قرض
یعنی الله زیاد مکرر از خدای امر که داد بایند برای او شما را یکی را با حق صل یا خدا
یا چهار صفت یا بقر حساب و نیز لکم و بام که کاهان شمار که پیش ازین بوده باشد از اساک
و ترک گفتن و محو کور و خدای جز از آنکه بسیار تابست عطیه جزیل دی بر این صدقه
قلیل صد هد جزیله بود و راست بعقوبت مسکن و بغیر آن تعبیل نمیکند چرا انقیب
و الشها ذره و انان و انکار است میدان انظار می کند از نقدیت و انچه بنادارید در دنیا
از بها و اخلاص العزیز المحکم یوم خالص است انتقام تواند کشید از کسی که صلته او با
بنی حکم کند بکاست آنها کار وی صدق و صدق نمایند و الطلاق مدینه و عیال و عیال

بسم الله الرحمن الرحیم

او نه اند که عبد الله بن عمر بن خطاب را از خود را در مال حیض طلاق داد حضرت رسالت صلوات
علیه و آله و سلم فرمود تا رجوع کند انگاه که از جنس یک نشود اگر چه طلاق دهد و این آیه که یا ایها
النبی ای پیغمبر بگو است خود را که شما از انکم انکاء چون خواستید که طلاق دهید زنا و
معدن بنی پس را که صغیر و آیه و حامله باشد خطا قوی او را بگویند پس طلاق دهید در حد

ایشان یعنی در ظاهر نه چنانکه شمار توان کرد آنرا از عدت و این طلاق سنوات چهارم بعد از طلاق
بعدت در چهارم و طلاق بدیع است که در سال چهارم یعنی در آن مجامعت واقع شده باشد
و فی جایدجه آن ایام را از عدت حساب نزنند که در آن مجامعت واقع شده باشد و نه ذات
بعده و بعد طلاق نیز شافعی رحمه الله اعتبار ندارد و نیز امام اعظم و امام مالک و محمد بن اسماعیل
معتبرت پس اگر در ظاهر نه مباشرت سه طلاق دهند بخداست و امام شافعی سنت است و بعد از
این دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود با قیافه جهنم است و مخصوصا
الفریضه و تخلی کتبی در این حدت زن آنرا که ایشان از ضبط آن عاجزند بآن اخصای آن
حافل و الله اعلم و نیز سیدان بخدای که بروردگار شجاعت و طلاق بستند و بعد
و بعد از طلاق لا یتزوجون بیرون میکنند زن از مطلقه و این توفیق از خداست
ایشان که بوقت زنا شوهر بوده اند تا که وقتی حدت منقضی گردد و لا یحرمون سبقات نیز باید
که بیرون نیایند پس ایشان اصرار میکنند که اگر آن تا آید مگر آنکه بپایند و حاشا بیعت بعمل
زشت هویدا گردد شک و جنس دیگر یا خواند یعنی در آن ناخوش گرد و عین کتک حال زن بود
در برابر که داری مراد معصیت است که در وحدتی باشد چون زنا و مرتکب برای اقامت حد ایشان را
بیرون باید آورد یا الله بخش و سفاقت اهل باجاده را باید گفت و در این حال اصرار ایشان بی
حد حلال است همان حکم مشهور دارد در استقامت حق ایشان و قال حدود الله و اینها که مذکور شد
اند از خداست که مقرر و مقرر بود و من یعد حدود الله و هر که در گذرد از حد ها خدای فقط
ظاهر نفس بدستی که ستم کرد باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخت لا یتوب
فک الله غیبتی و این طلاق دهند یا غیبتند هیچ قسمی شاید خدای بخدات بود که اگر
تو که باید پس از این طلاق کاری را یعنی شاید مرد بیعت کند با او و سبقت زن در دل و بی بدایت
تا رجوع نماید و اگر بلفظ اجماع پس برسد زن از بدعت خود یعنی بر مان اصرار حدت فاسد شود
پس نگاهدارید ایشان را یعنی رجعت کنید بایشان و امسک نمایند بغير و فیس بر نگویند
احسن معاشرت و لطف مراقت است و دیگر بار طلاق میدهد جهت اصرار ایشان او را رخصت
بحد مشهور از ایشان و مکرر بدست و فیس بیکی یعنی بخر حق طلاق است از متعدد و صدای
اذا کنید و اشهدوا و کواه گیرید و در حدیث است که دو خداوند بعد از آن شما مسلمانان که قاتل
نباشد به جماعت حواری ما رسد است و امام شافعی رحمه الله گوید واجب است و اقامت الشهادة و الله
واقامت شهادت کنند ای کاهان بوقت حاجت برای طلب فریب و رضای خدای در آن لحظه
این اقرار و اقامت شهادت پس داده میشود من کان یؤمر بالله هر که هست که میگوید بخدای
و یلج فی موده و الی غیره و بر و بر و بر و هر چه بد و متعلق است و من یؤمر بالله و هر که
برسد از خدای و مکتب مناجات میشود یحیی الله بخیر که با او و بدید آمد خدای برای او بیرون
شد یعنی خلاص یابد از دنیا و آخرت یا هر که بر میزد از حرام خدای بر او بیرون شد
از وجه حلال و نیز فیه و روزی دهد و بر این حدت بخیر از ایمان که مکان بدو و شما

نیارد یعنی خاطرش نگیرد. نظم از سیما ملک و تقوی طلب تا قتل خدا روزی رسانند. سبب آخرتجا
بخشدست روزی حلال اگر باشد در مکان و در خیال سبب نزد این ایدانت که مشرکات بر سر
من مالک را اسیر گرفتند و وی بر یک پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد گفت یا رسول الله بسم
ما سیری گذار که آثارش تو ما روی جن و بسیار میکنند و این همه غرق و فاقه بنیات رسیده و بر آنچه
صیقل قتل بود نه بهشت لغت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که تقوی پیش گیر و کیسا باش و تو
و مادر او بسیار بگوید لاول و لاقه ایا الله العلی العظیم حق باز تو خود حق پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سبب اهل خودند باند که غرضی را بر حرف از قید اهل شرک خلاص بفرستد هر روز که پیش
ایشان از آن سلامت بخشد باز آمد که هر که تقوی و مروت روزی حلال باید و من بگویم علی الله
و هر که نیک است بخدای و کار خود بدو باز کرد **فَوَاصِلُهُ** بهس خدای بسته است او را
در کفایت **بِهِمُ اللَّهُ بَالِغُ أَمْرِهِ** بدی کسی که خدای رسانده است کار خود را بدو بخشد یعنی
بخیر را حق بجا داشته از نیت **فَقُولُوا وَجَعَلَ اللَّهُ** بدی کسی که رسانیده است خدای و پیدا
کرد و **فَقُولُوا** بر هر چیزی از فقر و غنی انداز که از آن در نماند یا مقداری از زمان
که پس و پیش نیست از برف غنای رضی الله عنه روایت کرد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود که من اینو پیدا نکردم که مردم مانع از او گردانند یعنی بدان کار کنند هر ایشا ن کفایت باشد
بسی از تقوی و توکل است تقوی فخر برستان قربت و از ربه معیت خبر میدهند که آن الله مع الیقین
تقوی و توکل ربه طراز کفایت و از بوی سبحان محبت رسد که آن الله بحسب الشکای و به این معنی
قدم در طریف تحریف نماند و نعم ماقال بیت سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی توکل
راه است و تقوی تو شمر و راه و توکل حکم عدت مطلقان فرمود آمد که تو رخص یا ترضی نلش
فرقی صحابه رضی الله عنهم برینند که عدت زانی که طایف فخرند چیست باید آمد که **وَالَّذِينَ** که کسی
از **خُرُونِ** و آن زانی که نمیدانسته باشد از حیض بسبب بیرون شدن **مِنْ تَحَاتُّمٍ** از جمله زنان
آن است اگر پیش افتاده آید در جماعتی یعنی نمیدانند **فَوَلَّوْهُنَّ** پس زمان عدت
ایشان **ثَلَاثَةَ أَشْهُمٍ** است **وَالَّذِينَ لَا يَجِدْنَ** و عدت آنها که حیض نشد اند از صفر رسد
مجموع سه شهم غرض است از **أَحْكَامِ** و خداوندان باردار یعنی زنان حامله **أَجَلَهُنَّ**
مستثانان عدت ایشان **أَنْ يَضَعْنَ خَلْفَهُنَّ** آنست که بپشت یا بعد از خواهر مطلقه و غرض متوفی
عنان بر جا و **يُتَّيَّقُ اللَّهُ** و هر که پس از آن خدای و مراعات حقوق احکام وی کند **يُجْعَلْ** باید
کرد از خدای **مُ** راجع به این **أَمْرُهُ** از کار او آسان به بعضی کار او بر مصلی سازد
ذکر این که گفتند **أَمَّا اللَّهُ** آن که حکم خداست که فرستاده آنرا از روح محفوظ **أَيُّكُمْ**
بسیر شما و **يُتَّقِ اللَّهَ** و هر که برین دانه عتاب خدای و فرمانده بود **يُفْرَغْ عَنْهُ** است
بوشد خدای از او و مراعات حق کند و **يُؤْتَمَّرُ** و بزرگ سازد بر او و برادر یا برادر
او را ناید **وَهُدَى** ساکن که اندازد زنان طلاق داده را بشیخته **سَكَنَهُ** از اینجا
که شما ساکن شوید **وَجِدْكُمْ** از وضع و طاقت خود یعنی ساکن ایشان بقدر طاقت و توانایی

خویش سازید و آنکه از حق و برحق مرمانید مطلقا را در مسکنی و نفقه (بصفتی و اهلش)
 برای آنکه تک که بماند بر ایشان مسکن ایشان و خرد و معزرت شود ایشان و آن که اولاد
 حاصل و اگر بماند طلاق دادگان خداوندان بار یعنی حامل یا شد تا نفق علیهم پس
 نفقه کند بر ایشان حق بضع حلاله تا و نفقه که بماند با خود را و از مدت بیرون آیند
 فان ارضعتک پس اگر شیر دهی این زن بعد از انقطاع حلاله نکاح کنی مگر در
 شمار اهل تو و حق نفق بر او پس بدی این زن از مرد های ایشان بر شیر دادن و آنکه در پیش
 وقت و شورت کند که یکبار در کار فرزند بینگویی از باب ارضاع و اجتناب
 دادن آن و آن تفاسیر و اگر غواری کنید و مضاجعت نمایند ای مادر و مادر در رضاع و در
 آن یعنی شوهر از اجره بماند یا زن شیر ندهد مگر بضع حلاله پس بر دادن خواهد
 برای فرزندان دیگر یعنی بزرگوار و برای این رضاع خود و مادر را با آن و اجتناب از
 نفقه و سعه باید که نفقه دهد خداوند فراخی و توانگری چون سعه از خانه
 حق نفق بدهد و توانایی خویش بر طلقه نفقه کند و من قدر یکبار زن شوهر که تنگ کرده شده
 است بر او و زنی که نفق و تنگ است فلینفق ما آتیه الله پس باید که نفقه دهد از آنچه
 خدای داده است او را لا یکلف الله نفسا تکلیف نکند خدای هیچ تن را از آنچه میسر است مگر آنچه
 بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف مالا یطاق نفرماید بجهل الله زود باشد بیدارد
 خدای بعد از شکر بعد از غواری و تنگ سستی اسانی و توانگری و کاین تنگ و سستی
 و مسال از اهل دی که از روی جهل و عناد عت عن نفق بها سر باز زنند و اعراض کرده اند
 از فرمان پروردگار خویش و از شکر و از تحن و بغیر آن او را سبها کجا بشکند پس
 حساب می آید که ایشان را در قیامت حسابی سخت که در او منقصا و مناق باشد و مذنبانها
 و عذاب که بر ایشان فرود نیاید را با یک عذاب درشت و عاقل یا عذاب کنیم
 ایشان فرود روز بر تحن بعد از حساب فداقت و بآن امرها پس بختند اهلان و به حق
 اگر خود را و گان عاقبه اگر حالش و بود عاقبت کار ایشان زیانکاری و کدام زبان از این بدی
 که از جنت جاویدی و لقاء الله محروم شوند و فرزندان عظیم و عذاب الیم در مقام اعدا الله
 هر چه باشد بیا آماده کرده است خدای برای ایشان عذاب و عت در هر دو سستی و انقلا
 الله پس بر سید از عذاب خدای یا اگر بیکب ای خداوندان حق الذين استوا
 ان الله کریم و عاقل فداقت الله بقیق فرستاده است خدای این که ذکر شود بشما
 بنده یا کتب و قیامت عز و فرستاده است بشما فرستاده که محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 قرآن شریف گفت زیرا که شرف دنیا و کرامت حق و ایستاست بخواندن او و عمل کردن به او
 و گفته اند ذکر قرآنست و فرستاد جبریل نقی رسول بدست اندک و ذکر همان و سولات
 بمعنی ذکر و اشهر آنست که تحن بر ذکر اقام شده و سولات معصوم بخواند و بی است تقدیرش
 این که متابعت کنید رسول را پیوسته که بنوا علیهم السلام ذکر می خواند بر شما آیتها قرآنست

لا تَكُنْ اَبَدًا وَاِنْ سَوَّكَ دَانَ فَخُودَ تَادِيكَ كَيْ وَبِالْوَانِ حَسْبُ نِيَارِ دَابَّتْ اَمَدُكَ رَايَتَا
الْبَيْتِ اَيِ بَغِيضٍ لَمْ يَخُورْ مَا اَحْلَى اللَّهُ لَكَ جَوَاحِرُ مِثْقَلِ سِكِّينٍ تَهْنِئَةُ خَدَايَ حَالًا كَرِهَ اسْتَمْرُقَا
بَعْقِي عَسَلُ وَرَوَايَةِ اشهر انت كدر روز نوبت حنصه رضي الله عنه در خانه وي رفتي وي با جازت
آنحضرت يديت بد رفتن بود ماريه قطيره را طلبيد و بخندست خود سرفراز گردانيد حنصه
بر آن مطلع شاه اظهار ملال كرد حضرت فرمود اي حنصه را بنويستني كه او را بر خود حرام
گردان فرمود حضرت گفت هم رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود كه اين سخن نزد تو بماند
استحبابي كه با كسي نگويي او قبول كند جز آن حضرت از خانه وي بيرون آمد في الحال حنصه بن سخن
با حاشيه در ميان نهاد و فرموده داد كه بار بار خطبه خلاص يافتم و چون آنحضرت بخانه حاشيه
آمد از بن حكايه بكنايه رمزي باز گفت و اين سوره قائل شد كه چرا بر خود ميكني بجز خدای
بنو تو حلال ساخته يعني مريم و سوكند خيوري تَبَّتْ مِصْرُآتُ زَاجِرٍ مِثْقَلِي بِلَدَيْنِ نَجْمِ
خَشَوْدِي زَنَانِ خُودِ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَجَدَ خَدَايَ لَمْ يَزَلْ اسْتَبْرَأَ مَرُوءَتُكَ خُودِ مَرَا
مَهْدِي بَايَ كِه كِنَارَتِ سَوَّكَ دَانَ مَقْدُورُكَ قَدْ قَرَضَ اللَّهُ لَكُمُ جَهَنَّمَ كَيْ مَقْدُورُكَ دَانِيَدَه خَدَايَ
و ميان كد براي شما حلال بكنم و فرو كشادن سوكند هاي شما را بكنارت يعني بجز سوكند
به نبدان بكنارت توان كشاد و ميان آن در سوره مائده است وَاللَّهُ سَوَّكَ لَكُمُ وَخَدَايَ
دَوِيت شَمَاتِ وَ مَسْطُوبِ كَانِ شَمَا مِيسَادِ بَرَايِ شَمَاهِرِ صَالِحِ شَمَادِرَاتِ وَهُوَ الْعَلِيمُ
لَا تَكُنْ اَبَدًا وَاِنْ سَوَّكَ دَانَ فَخُودَ تَادِيكَ كَيْ وَبِالْوَانِ حَسْبُ نِيَارِ دَابَّتْ اَمَدُكَ رَايَتَا
مَرَا مَهْدِي بَايَ كِه كِنَارَتِ سَوَّكَ دَانَ مَقْدُورُكَ قَدْ قَرَضَ اللَّهُ لَكُمُ جَهَنَّمَ كَيْ مَقْدُورُكَ دَانِيَدَه خَدَايَ
حَدِيثِ سَوِي بَرِيخِ از زبان خود يعني حنصه يعني را كه بخبر ماريه است با صلب بلاندر خلا
نيچين رضي الله عنها بعد از آنكه با حنصه بسر گذرود و او با حاشيه شكار كرد و فلان بابت
بس انعام كه خبر كرد حنصه را بشارت عديت و اَمْرُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَاشْكَارُ كَلَامِ بَسْطِ خَدَايَ
بغیر خود را مطلع يعني فلان سخنان باز كنتم و تو اين قدر از آن ظاهر سنانني يعني قصه
خبر ماريه و اشهر من بغض و لعن اصر كرد رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم استصاف نمود
از رفتي و با نكه حنصه سخنان شري كه آنحضرت اظهار كرده بود تمام بار و بوي نياورد و فلان بابت
بس از هنگام كه خبر داد بغیر صلي الله عليه وآله وسلم حنصه را بن بجز خدای او را بابت اطلاع
داد و بود فَاَتَتْ مَلِكًا كَذَّابًا كَتَبَ حَنَصَةُ كَبِيرُكَ مِنْ اَبْنِ كَسَنَ وَ اَزْ غُلَامِكَا كَدَمُ فَالْ تَبْرُفِي
الْحَكِيمُ الْحَيُّ كَتَبَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرُ دَانَ مَخْدُونَدَانَا بَغِيضَتِ ضَمَائِرَ اَزْ طَقَاتَا
سَوَّكَ دَانَ تَوْبَتُكَ اَللَّهُ كَرَمُكَ كِنَايَةِ حَنَصَةَ وَاَيْشَرُ وَاَزْ كَرَمِ بَغِيضَتِ ضَمَائِرَ اَزْ طَقَاتَا
آنحضرت عرقت نشوند شمران بهر باشد فَتَدْرُسَتْ قُلُوبُنَا مِنْ دِينِ سِقَايَ كِه بَشَكْتِ اسْت
دلهای شما از توبت كه بها نقت سر به بغیر ميكنيد بَرَكْتَ نَظَرُكُمْ كَلِمَةً وَ كَدَمِ بَسْتِ شَوْبِ بِل
آنرود دل ستمس وي قَوْلَ اللَّهِ هُوَ مَوْلَايَ بِلَدَيْنِ سِقَايَ كِه خَدَايَ بُوَارِ و مَدَدِ كَانِ بَغِيضَتِ
و بر آنحضرت كند و خبر بيا و چون مل رفيق الموت و مَدَدِ كَارِ بَحَايَا رَدُّوْكُمْ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ شَمَا شَكَا

از میان انجام و احوال و میانه سر آمد و جواب اند حدیث و فاروق رضی الله عنهما که بدین راه است
و حضرت اند رضی الله عنهما و معاونان حضرت که رضای تو بر رضای من نه ازان خود ایا کند
و بجهت کشته اصلح التوفیق مضمون می است کرم الله وجهه و الله اعلم بالصواب
و تمام فرشتگان اشک و زین با وجود که خدا و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل مددکار و معاون
و هم بشنیدند و بجا آوردی مضمون طاعت کن شاید برورد کار او اگر او طلاق دهد شمار
تخوین از ولایت یعنی اگر برضی طلاق دهد شماران می کند که اگر مدد دهد او را خدا
از او اجازت می کند زبان بهتر از نه این اخبار است از قدس عزت فرزان که جمیع خدایان می دانند
که طلاق نخواهد داد پس تدریف از زبان می کند که می دانند اقل از کشته شدن بود خدا نیست
بار کردن نهادن کار با مراد و نجات باور در زندگان با اخلاص از زندگان فائز است غلظ
کران نیکان با حقان بر داران کاتب است باز کشته شدن از کشته یار و جوع کشته شدن بدوگاه اله
عزیز است بر کشته شدن با خور کشته شدن سر کشته شدن بجز کشته شدن با و زود داران قبیله
شهر دیدگان و آب گار و دختران بکار این عباس رضی الله عنهما فرمود که نیمه کیم
از فرمود است و یک بر مراد بر کسی که حرف بجهت و دعا فرمود که هر دو را در بهشت بجا آید
از ولایت حضرت رسالت بنام علی الله جل و الله و سلم در بار و یا ایها الذین آمنوا ای کروه کروب
و ایها الذین آمنوا نکاه داران نفسهای خود را بزرگ معاصی و اهل کفر و اهل طایفه
و فرزندان خود را بر خطر و سخت ناز و خوف ها التماس از آنجی که آنرا بزرگ و بزرگوار باشد
بجهت کار حق و انس و نجات و سنگ کبریت که در حرارت بجا آید با بتان سنگین که با
بجهت بر شند یا بجهت از و سیم احبار و جهان که اصل و منشأ آن سنگت نظم و زویم
اند سنگ زهر و سفید اما از این سنگها بمناسبت دیدن از سنگ سخت تو باید که از سنگین
افزاید حد از این سنگ که بر بر کنی سر هریت بی سنگ زنی عیال را سنگ که بران آتش
فرشتگان این یعنی کل اند بر وی زبانه غلاظت شریقی که در بهشت عینک سخت کاران و توانا
که در و خرابا ایشان قوت سبز و زینک ایشان که بر نیاشد لا یضرک الله فافر ما یحی
نکند ما اکثرکم در بقعه فرماید با شافرا یعنی بر شوی و فرشته نشوند تا محالفت امر بایک
و یعاون ما یورثکم و بیک بقعه فرموده میشوند بدان در میان آورده که الشاذل زبانه
بعذاب کافران برابر الشاذل اهل بهشت است بنوع جان بر چون زبانه کافر این بکلام دفع
از اندایشان طار از حد ارکده داعیه خلاصی نماید حق چنانچه فرمانان یا ملائکه که بسند
یا ایها الذین کفروا ای کما یکه کافر شدید لا تقصروا الا و حذر بگوید امر و جانی قبول
و ناید حق خواهد داد تا مجزوت جزاین نیست که بدادش داده میشود ساکنم تعبیر است
انجیز که اگر دینا بود با یک حل می کرد یا یا ایها الذین آمنوا ای انها که کروبان آید بر او ای الله
یا ز که بد بخدای توید نصوح باز کشتن خالص یعنی تو به کیند بر سر شاه مرید و معاذیل
رضی الله عنه فرموده که تو بر نصوح است که ناپسند نکند بمحضیت جانی شریعت نکند بهر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که بدو را میگرد معیشت بر ماتک گردد صبا که در ویشاک را خبر نباشد بر ویرمیه
میروند و برین سوخته خیزد نه جناحی حق بجا میفرماید از افسوس و غمها و غمها
با دکن جوی سوخته خیزد و از فغان باغ که بنهات فتوا بریند میوه های انرا در جالی که داخل
باشند در وقت صبح بعضی بامداد بیکاه جنین سوخته خیزدند و ایستادند
و استخوانگرند بعضی گفتند آتش الله در شبی که این بنت کردند و بختی شدند قضای
از لجه نازل شد فطاف عیله بس پامد بولک باغ طایف من رتیب بلائی طواف
گشت از امر پروردگار تو و هم کار تو گشت و ایشان بعضی بران خفتگان بودند
و صحبت کالفر تو گشت بس گشت باغ ایشان بآن بلامانند باغی که میوه های جبهه در بره
باشند بر وجهی که باغی غلغل ایشان ازین حال غافل از غیب در آمدند فکند و
بسیار از آنکه در نایب که مراد آمدن در صبح بعضی در وقت صبح بخوانند
و از آنکه از غلغل تو گشت و آنکه بامداد بیرون آید بسوی درون کشت خود بعضی
شکر آنکه گشته اند از آنکه صبار من گشت و آنکه بامداد بیرون آید بسوی درون کشت خود بعضی
بر خرمایان بسو اسباب داشته روی باغ نهادند و مطلقا او هر بیجا تو گشت بسو رفتند
بجانب باغ و ایشان بعضی نرم و آهسته میگفتند تا کسی بشود و مصروف بعضی آن که یک خلعت
الکرمه نمایدان روزی که گشت و بسو بعضی در باغ شمار ویشی تابان
نکرد و از حصه ما که نکرد و غلغل تو گشت و بامداد بیرون رفتند بر فضا و متع
نوا نایان با احتقاد خود بر خیزد و بزبان فضا او گشت بسو هنگام که بدیدند باغ را
بخلاف آنچه گداشته بودند قالوا انما انما تو گشت و گفتند بایکدیگر بدی که ما که
گداشته را باغ مادی رو بر میوه بود و این باغ از میوه فضا بعضی از ایشان نام کردند و
بیشانی در وید و آنکه باغ ایشان گشت و بخت تو گشت و مارا که نکرد و این
بیک مایه نه و ما که از میوه و محصول این باغ بخت متع فضا او ترک است و قالوا
گفت فاضل ترین ایشان از روی عقل با من کن که گشت و فاضل گشت ایما که بنم
گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت
گفتند بایکدیگر ما از آنکه در فضا او گشت و این باغ مایه نه و ما که از میوه
و بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت
بعضی از ایشان میوه فضا او گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت
و این را بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت
نیای تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت
که نایکان هر که کار و گداشته نکرد و در ویشاک از محروم ساختیم عیله طایف
بروردگان ما بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت
و این را بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت و بخت تو گشت

[illegible]

رسالت بنده علیه صلوات الله فرمود که کشف کند پروردگار ما از ما فی خود و بجهت کشف
ما و در هر روز و هر شب و هر وقت ما خدا را یاد کردیم و یا بجهت بخواهیم که ما باشد پس
چون ما بجهت خدا که بجهت کند بشت او یکبار و کرد و در هر وقت که بشت کافر و منافق
چون سزا و یک سهره شود **فَالْبَسْ طَبْعُوكَ** پس بفرماید بجهت کند خاشاک
اَبْصَارُكُمْ فروزن بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان اَبْصَارُكُمْ و بپیش آفتاب و غیره
ما شد **تَرَوْكُمْ ذُلَّةً** فرو کرد پای ایشان را از جور و بگویند و **وَقَدْ كُنْتُمْ اَعْمٰی**
رُکَّاسًا و بپای بر سر ایشان بود و یا اگر ایشان میشدند بجهت کند که خداوند مرخصان او و همه
سکرات و ایشانند رت بود نه و قاصد بران چون فرصت فرستد که درین روز جز
حسرت و ندامت بود **فَاَنْذَرْتُكُمْ يَوْمَ الْاَحْزَانِ** حاکم فرصت از دست که بایست که گوی سعادتمند
نمیدان بری که فرصت عزیز است چون فوت شد و بپس دست حسرت بدیدان بری **فَاَنْذَرْتُكُمْ يَوْمَ الْاَحْزَانِ**
پس بگفت و مروا آنرا که گفتم بیکبار **يَوْمَ الْاَحْزَانِ** بایر سخن که قرأت بایست
و حضرت این آیه فسیله حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و فرمود ملکوت است **سُبْحَانَكَ**
زود بود که بیکبار ایشان را در چه یعنی عذاب بدیشان نزدیک کرد ایم با همایه من خشت
اَلَيْسَ لَكَ از اینجا که ایشان ندانند حق هر بار خدا چه کند ایشان را خطای بی دهم و اینجا را
فصل بنده از **وَلَقَدْ اَوْفٰی لَهُمْ** و مهلت دهم ایشان را در دنیا تا آخره شوند انگاه بگویم **اَنْ كُفِرْتُمْ**
مَتِّينٌ و بپای که عزیمت من حکم است به چیزی دفع نشود و گرفتار من صفت است
که رطافت آن باشد **اَمْ كُنْتُمْ اَجْزَا** با سطلای ایشان از روی بدعت و ارشاد **فَهُمْ**
مُتَّعَيْنٌ پس ایشان را توان زد که یعنی از غفلت آن **لَجُوعٌ مِّنْ اَوْفٰی لَهُمْ** که آن بار این
اند و این سبب روی از آن میگردد **اَنْتُمْ اَمْ كُنْتُمْ اَعْمٰی** یا نزد یک ایشان است از محفوظ که بقیه
در آنست **فَهُمْ يَلْمِزُوكَ** پس ایشان میگویند از تو حکم میکنند و میگویند من و کافر
فَاَنْتُمْ يَلْمِزُوكَ پس ایشان شکایت من و حکم افرومایا که خود را بر تبلیغ و حج و تحمیل آزار کار
مُتَّعَيْنٌ و بپای که تفتی و کتاب از یک ما شد صاحب ما چه یعنی و پس علیه
تسلیم که صبر نکرد بر ایادی من و پیغمبران میان ایشان برخت تا بشک ما چه بحسن کشت
اَلَمْ نَذَرِكُمْ یاد کن و قی و آنکه بپای من و کار خود را در شک ما چه **اَلَا اَلَا اَنْتَ** بجهت آنی که
مِنَ الظَّالِمِينَ و **وَلَقَدْ اَوْفٰی لَهُمْ** و او بر آمده بود از چشم و **لَا اَنْ تَذٰوُرُكَ** اگر زان
که در باطن طور انچه من میگویم و صفت از تو بروی کار او بپوش تو به **اَلَمْ نَذَرِكُمْ** هر آینه آنکه
فَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْالُ بِرُءُوسِهِمْ و او ملائت کرده شده بودی **فَاَجْبَبْتُمْ** که بپس
بگویند **وَالَّذِي كَانُوا يُسْوِقُونَ** و رسالت و القاصصی **فَجَعَلْنَا لِكُلِّ اُمَّةٍ** پس گردانید
او را از سودگان یعنی از غیران که ممالک این آیه و قی فرود آمد **لِكُلِّ اُمَّةٍ** صلی الله علیه
و آله وسلم بخت بر تفتی و طایفه کند حق **فَجَعَلْنَا لِكُلِّ اُمَّةٍ** که صبر کن و آن بعد از توقف دار که
کار جبر بیک شود **فَلَمْ يَكُنْ لَكَ** کارها از صبر کرد دل بستان **اَلَمْ نَذَرِكُمْ** آن که صبر باشد بهر مملکت

رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: هر که در روز قیامت بر او دعا خواند و او را دعا بخواند
 پس بگوشت خدای ایشان را کشتن سخت نوباید. بر عذاب امام دیگر تا اطاع المأمر به و نهي کیا
 آن هنگام که طغیان کرد اب یعنی از اسلام که شنبه وقت طغیان خلیفه اولی شارب بود و بران
 بد ملائکه شمار داد و کشتی روانه برکب یعنی سفینه نوح علیه السلام نمود که کعبه مذکور تا کعبه
 آن کشتی را برای شما می فرستد و برین درختان سوزان و هلاک کافران و تبعها الذن و ارحمة
 و نکاه دار این بند را که تو یا کاهلان که نفع کرد بآینه میشود و در حدیث آمده که حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مرقضی علی کرم الله وجهه گفت: من با خدای درخواستم که اگر دانه
 کوشن تر از آن و اصحابی علی من علی رضی الله عنه فهو منی که بعد از آن هیچ چیز فراموش نکند و نظر
 که چه فایده را بود صد دلچسب و شاد را امر می یابد و اخیر ذکر بنویس که شهابی غیب گیر و می نویسد
 ذکر دین پاک بشری و اذان فی القصور پس چون در سیه شد در صومنا نفعه و ارحمة
 اسبک که نفعه صفقات و کرم الارض و بر داشت شد زمین و خیال و کوه ها را
 بخود بخورد قدرت کامل را بنظر سطر زلزله و بلاد های مختلف و کوه ها و کوه ها بود
 شکسته شود زمین و کوه یکسختی و مانند هب که در بیومین و قعدة الزمانه بران هنگام
 که واقع شد که یعنی قیامت قاهر کرد و استغنی السما و بشکافت اسما من از طریق مجز و غیر
 بوسه و ارحمة پس از وقت و استغنی و استغنی علی الارض و غیر شکست بر گزار های اسما
 باستند در امر خدا در روز و فرود آیند و بجزای یک و بران روز عرش بر روزگار مندا
 تو هم بگویند که روزی که بر ملایکه بر جای اسما اندازد روز عت ملک و امر و جاملا
 عرش چهارم در عالم آورده که دران روز حمله عرش است باشتد بر صورت آن کوهی سانه
 ایدان تارانی ها آن مقدار بود که از اسما فی تا اسما و کشته اند هفت صنف از ملایکه بر دارند
 که ایشانرا کس نداند مگر خدای تعالی قدر صوت دران روز عرض کرده شود بر خدا چه
 از برای محاسبه آنچه در کتاب است و چون غائبان بر خدای از کردار و گفتار شما بر شهادت
 عی خدای بر خدای شما مطلع است پس عرض و حساب نه برای اطلاع است بران ملک برای
 ملک اسما و لغت های اولی بر خدای قائلین او و چه پس اما تا نگردد شود کتاب
 بیست و نه نشد عمل او بدست او و بقول پس گوید از سر و رهاورد از و کتاب
 پس با یک بخوانید کتاب مرا که در دنیا محاسبی نیست که من از اظهار آن شرم دارم و در میان او ده
 که این کتاب را بگویند کتاب الاعمال نوشته در و شارات جنت است و هر چه کتاب حفظ
 میان ینک و خداوند است و کسی او را نه بداند و بخواند پس صاحب کتاب که در کتاب
 درستی که حق بیست و نه است که ملک در حساب است که من بیند نام حساب خود را یعنی
 دانستم که مرا حساب خواهند که از انعامه شدم و شرف من و شرف من و شرف من و شرف من
 با خدا و مندان به صالحان کرد و است و مترون بحسنت و حرمت و جنت و عذاب و در هفت
 قطره ها از انعامه پس بگویند که دست قاهر و قاعد و منطیع و پی رسد و من

[illegible]

[illegible]

منع کنند بود مشغول بالان طاعت و مال و نفقه نکند در راه حقوق و ادبیهان برین منزل
مخلوق شد ما تیرا الا المصلین الذین نهتم مکرهات کثر و انکسار انانکه ایشان علی صلوتهم در غایت
بر غایت خود برستگان اند هیچ شغل ازین باز نماند و گفتند در وقت اداء صلوته ساکن اند
و جب و رات التفتان عینا بینا و الذین فی اموالهم و انانکه در مالهای ایشان حقیقت
معلوم عینیت دانسته شد مثل کوه مقدور و صدقات موقوفه السائل و الخیر و غیره
برای درویش و خواجه و برای محتاجی که میخواهد و الذین یهدون و انانکه عینیت کرده
اند فیهم الذین یوقعون روز جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغالست طاعت و عبادت
و انانکه ایشان من عذاب ربهم از عذاب آید کارهایش مشغولست
ترسانند و علامت من علیها اجتناب است از ملامت و ملامت ربهم عین مومن بل برین
که عذاب بر روی کار ایشان ملامت نیست یعنی این توان بود که البته بعلیهان خواهد رسید
و انانکه نهتم فیهم خافون و انانکه ایشان مفرجهای خود را نگاه دارند که استند علی
اینها و اجنبی مکررین نهان خود و امانت یابرا که مالک شد است ایمانانهم دشمنای ایشان
لبیست از اجنبی که بکلیان که ملک العین در ایشان تصرف توان کرد و انانکه عین مومن برین
که ایشان ملامت کردگان نیستند بر ترک حفظ فرج نیست برین و گنجان خود من استغنی
و انانکه طلب کنند کسی جز این که گفته شد و انانکه عین مومن که کرده ایشان
از حد در گذرند کسان انبوس و طوکران و بهای و بقرن بعضی استغنا باید نیز داخل اعتدال
است و انانکه نهتم و انانکه ایشان مامانهای خود را و عین مومن و بهایهای
خویش را رعایت کنند کسان انانکه عین مومن و خوار امانت حفظ و خلق و خواه همان افرید کار و افرید کانت
که هرگاه داشتی است و ملاحظه امانت گذاری و وفا گذاری درین فرو گذاشتی نظم
الکریم باید از آتش امانت افری مکرر قانون امانت بهر مدهدی که به بدلی و قالن سرسوم حقیقت
گذاری و انانکه نهتم و انانکه ایشان بکلی عین خود ایتان کانت
انانکه با امانت شهادت میکنند در این مبداء انانکه انانکه عین مومن و عین مومن را بجمع
بنمایانند بجهت تنوع اقسام انانکه نهتم و انانکه ایشان بکلی عین مومن و انانکه ایشان بر غایت
خود عین مومن میکنند بعضی با داب و شرایط انانکه عین مومن و انانکه عین مومن و انانکه عین مومن
ایات فضل و شرفی این عبادتست بر سایر عبادات و گفته اند دوام تعلق بفرایض دل و عین مومن
بنامه اول و انانکه نهتم و انانکه ایشان بکلی عین مومن و انانکه عین مومن و انانکه عین مومن
که انانکه عین مومن و انانکه عین مومن و انانکه عین مومن و انانکه عین مومن و انانکه عین مومن
رسول صلی الله علیه و آله و سلم حلقه زدند و استنار کسان گفتند که اگر محمد طبع میدان در بوسه
هضم ما نین چه دارم که بهر انانکه ایشان یا بهای ملامت که انانکه عین مومن و انانکه عین مومن
مرانان که نکر و بهایان و ازین صفت که ملامت شد به بهای ملامت که انانکه عین مومن و انانکه عین مومن
شما بندگان عین المصیر و عین النصار عین عین انانکه عین مومن و انانکه عین مومن و انانکه عین مومن

مستحب ط قلوبی که نام برده که مدت عمر منقضی شود لقاح اجل الله بدین معنی که بدین که خدا
تقدیر کرده از اجله که او بخیر چون پناه بدی و وجهی که مقدر و مقدر فرموده باز پس افکنده نشود
و صاحب آن کمال را بهجت بود فظلم روزی که اجل در آید از پیش و است شک نیست که است
ندهد بکلفت یاری فرستاده اندم از هیچ کس نپایاد شود جسد هر او و حق او کنت
تعلو کون اگر صحت دشمنان بفرار و نظر بداند بچهره را پس این را بداند که اجل ناخبر
و اهل بیت القصد فرج علی بنینا و علیه السلام بزمان الهی نهصد و پنجاه سال نوم خود را دعوت
کرد و ایشان را ترک نمی نمود و جناد و رزید در ازاد و ایداد او بنقص خود را دعوی نبودند تا
و قوی که فرج علیه السلام بتکامل قال تیر از دعوت تو می گفت ای بروی که کار من بدست می
که من خواندم نوم خود را بطاعت و عبادت تو که لا و لا و لا شایور و و دعوی پرستند
دعوت کردم فلان دعوتی که در آن ایستاد و ایستاد خواندن و دعا کردند من مگر
که بخت از ایمان و طاعت مرا که دعوت تو کنم و بدست می که من گاه ایشان را خواندم و بشنید
و عبادت کردند تا ما مرزی ایشان را ایستاد و جعلوا اصابعهم فی الکفر فبین
در آن زمان گفتن ای خود را در کوشه خود و تو که رسامع را از اسما و دعوت پرستند
و استغاثت بهم و بسر در کشیدن جلای خود را تا ما را میفکند و امر و استغاثت بهم
استکبار و استکبار بر کفر و معصیت و سرکش کردند از متابعت من سرکشی کردن
بنزاک فرج دعوتی که در آن ایستاد و ایستاد و استکبار دعوت کردم ایشان را
اشکارا در محافل ایشان را که اعلت فکرم پس تحقیق که من اشکارا کردم مر بعضی از ایشان را
بعین اشکارا و از بر داشتند و نگار کردم دعوت را و اسررت هم اسرار را و بوزن گفتم مر بعضی
دیگر از ایشان را از گفتن بعضی بهر چه که توانستم طریقه دعوت فرو گذاشتم و در محاسن
و خلوات بسد و جلای ایشان را بخت خواندم و چون قیاری قیاری از ایشان باز گرفتند
و زمان ایشان را عظیم ساخت و ایشان را جمع بمن کرد تا فعلت استغفر و از یک که پس گفتم از پیش
طلبیدم بر مرد کار خود بعضی توبه کنند از کفر و کفر کان عقاب بدست می که خدای هست
امروز که توبه کنند و چون شقاوتیه کنید یوسل السماء علیکم و قد زارا بغیرتدین شما بارگاه
بچه در پی و یوسل و یوسل و مدد دهد شما را با اهل و بران بعضی بسیار که داند اموال
و اولاد شما را و کجاست و بداند شما را و کجاست و بداند شما را و کجاست و بداند شما را و کجاست
و بداند شما را و کجاست و بداند شما را و کجاست و بداند شما را و کجاست و بداند شما را و کجاست
بهمی غشایه مر خدا بر او عظمتی و بر او کوری مراد است که اعتقاد نمکنید بنزکی او را بطریق
از فرمان او باجیت که از عظمت او نبی نمید و قد خلقناکم و کجاست و بداند شما را و کجاست
شمارا که نموده مختلف در خلق و خلقت یا از طریق خطه بعلمه برده و از اینها بعضی تا آخند
و این دلیلست بر قدرت کامله و حکمت شامه که مر و الک خلق الله یا آنچه بدید که چگونگی
پاویک خدای سبح که کلمات طاقا و حفت اسما و اطلاقه و الا طبقه و جعل القدر فیه و نور

[illegible]

[illegible]

نسیان و بر اثری که بخت یا طراف افاق یا حوائی که قاف و انانیا و غیره القلیک و بلیه سنی
 که ما انکسار که شنیدیم قرآن که سبب هدایت حلیا است استگرمه که ویدیم ری یا با کس که از
 شنیدیم یعنی حضرت پیغمبر طیب السلام و مقدر است که هیچ مقبره چون مبعوث نبوده الاحزرت
 رسالت پناه علیه صلی الله علیه و آله و سلم و راجع است او را رسیده و حوائی که قلیک بود و نظر خاص
 و عام کشید نظر و داخل اندر دعوت او چون و انش و ناقبت استنش هر نوع و جنس
 اوست لطف و طفیل او و او را هشتم خیل او و او را ثمن یومین برکتش بر هر که بود و با فرمای
 کار خود و او را کفایت و او را کفایتش بر او ترسد از نقصان در هر چه بود و از سیم بر و نه
 از هر چه بود و او را کفایتش بر او ترسد از نقصان در هر چه بود و از سیم بر و نه
 به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و متدین بدین اسلام و من الله طوبی و از ما پیدا کرد است
 اند بر خود که شرک بودند و فرمان جفت بر دند من استکم بر هر که کردن نقد امر خدایا
 جمعا که ما کرد و او را کفایتش بر او ترسد از نقصان در هر چه بود و از سیم بر و نه
 راه راست را و از آن راه بقصد خود اندر رسید و اما انکار طوبی و اما سقارون نکات و الخیر
 عطف بر ما شنیدم انش و نه و او را کفایتش بر او ترسد از نقصان در هر چه بود و از سیم بر و نه
 انش و نه و او را کفایتش بر او ترسد از نقصان در هر چه بود و از سیم بر و نه
 علی القدر بقدرت او را راست بقدرت او را کفایتش بر او ترسد از نقصان در هر چه بود و از سیم بر و نه
 بسیار بعد از عطف و خشک سالی یعنی روزی بر ایشان فرخ که از آن با کرجی بر اسلام استقامت
 و مرزبان ایشان از نعمت او را نی داد و بر یعنی از وحید آخرت امانت دهم و این بر ذکر و بسیار
 یعنی است و جوی امر که فتانند بهی که چون و انش مستقیم باشند بر اسلام ایشان از است معیشت
 سزاوار که اندر انش و نه و او را کفایتش بر او ترسد از نقصان در هر چه بود و از سیم بر و نه
 قیام می نمایند و من انش و نه و او را کفایتش بر او ترسد از نقصان در هر چه بود و از سیم بر و نه
 دارم بکنند بلکه عذابا بعد از در که تا و اول عذاب است سخت که فرج رست در و بود و انش
 استقامت و او را کفایتش بر او ترسد از نقصان در هر چه بود و از سیم بر و نه
 در راه با خدای یکر لیاقت بود و ضاری در کتاب و صلح خود عزیز و مسر را علیه السلام
 بالرحمت باد می کند و جنانچه مشرکان در راه بیت می گویند لبیک لا شریک لک الا شرک هر که
 گفتند امر را این مساجد تمام روی زمین است که مسجد سید المرسلین است صلی الله علیه و آله
 و سلم و انش و نه و او را کفایتش بر او ترسد از نقصان در هر چه بود و از سیم بر و نه
 در راه با خدای یکر لیاقت بود و ضاری در کتاب و صلح خود عزیز و مسر را علیه السلام
 بالرحمت باد می کند و جنانچه مشرکان در راه بیت می گویند لبیک لا شریک لک الا شرک هر که
 گفتند امر را این مساجد تمام روی زمین است که مسجد سید المرسلین است صلی الله علیه و آله
 و سلم و انش و نه و او را کفایتش بر او ترسد از نقصان در هر چه بود و از سیم بر و نه
 در راه با خدای یکر لیاقت بود و ضاری در کتاب و صلح خود عزیز و مسر را علیه السلام
 بالرحمت باد می کند و جنانچه مشرکان در راه بیت می گویند لبیک لا شریک لک الا شرک هر که
 گفتند امر را این مساجد تمام روی زمین است که مسجد سید المرسلین است صلی الله علیه و آله
 و سلم و انش و نه و او را کفایتش بر او ترسد از نقصان در هر چه بود و از سیم بر و نه

نموده چنانکه باقیات اقامت بر آن نبود و لا جرم در وقت خروج آن حضرت بر منازل ملک
 باین اسم منکر شد که بجان الله الذي اسري بعباده و بهنگام نزول فرات از مدارج قلای او را
 بهمین نام یاد میکنند که تبارک الذي نزل القرآن على عبده نظراً له بانه شعار منكره
 كن جمله بنده گان کفرین اوست داد نام زیند کیش را همه گان راوندید هیچ شایع گان را که حضرت
 رسالت و اصل الله علیه و آله وسلم گفتند هیچ کاری پیش گرفته و درین ترک مملکت شروع نمودم
 ازین مهم برگرد و ازین امر بفرج کن تا ما را از این راه دهیم و حمایت کنیم ایت امل که قولنا انما نؤمن
 بک و بشارت که به حال چنین نیست که بخوایم بعضی میسر شود و کار خود را و اگر کسی بخواهد
 و اینان عظیم بد و یکی را از آن کفر بگویند معنی که من ملک نیستم برای تو و اگر کسی
 از آن کفر بفرج کن بگویند سبی که من زینهاران هد مرا و در پناه نگیرد چون الله سبحانه و تعالی از عذاب
 خدای یکی بفرج کند که خدای خواسته باشد بمن عذاب کسیر حمایت نوازند که و کن ایستاد
 من در روز محشر که حق بیاورد هرگز بجز وی بنده که روی بدان آم را با کلام حق و الله و رب لا یزید و لیکن
 بیسان بشارت سیدنی که کفایت شمار ازین یکس خدای و میسان بیغایهای فرستاده و بفرج
 و من یقصر الله و رسول و هر که نامد مالی کند خدای را هر برستش او و فرستاده او را امر و حق و ان یزید
 ما از جهل بر سرستی که او را است انش و در رخ خالین و بهای با کلام جا و دیان باشند دیان
 همیشه به خلاصی از آن و امروز کافران ترا ضعیف و بچار می دانند و در تو محلی پیش و نند
 حی از او و ما و خدا و تو قاضی که بر بینند لغز و عله داده شد الله و چه نیا خیل واقع شده
 یا در اخوت نسیم که من زود بداند چون عذاب میور به بینند و من و کافر
 ضعیف نام او را قل عذاب کت ضعیف تر از جهت یار و کیت کفر از روی عذر و معلوم
 شود که نام که قوی تر است و پیش و یار که ضعیف تر است و کفر کفار بعد از نزول این آیه گفتند
 باین میور که خواهد بود ایت امل که قل ان امری اقریب ما و ما و کت بقرایه و عله کرده را
 و در بیت و ای که وقت بر من مخفی است غیبت نام ایان بیکت بقرایه و عله داده شده است
 از عذاب میور که زین است ایام قدر کرده است خدای من ما و از زبانی دور و اولی
 فلا یظهر اوست دانسته پوشیدها بشارت افساد و مطلع نکراند علی غیبه است که
 که مخصوص است بام او بود و از این رسول محمد است صلی الله علیه و آله و سلم فانه یسأل من یزید
 بر سرستی که در جمل خدای بهضمیم ساز از پیش روی آن رسول بنده و من حاکم و رکن
 و از عقب وی تکایان از ملاکه که و بر پاس می دانند که بعد از خدا کلاما قایلند که برسانند
 جبر بل الله السلام و ملایکه که برقت نزول و جی با وی چه باشند و کت و یزید
 بر و در کا خود را به بخت و تبدیل و احاط و در کفر است علم خدای و شام باشد که نرسد
 با بخت نزد یک رسول و ملایکه است و نصیبی که بختی و شرم است و چون بر از روی عذر
 تا آنکه قهرهای یاران و یکایان و امانات و امانات و امانات و امانات و امانات و امانات
 یعنی هیچ معلومی مطلقاً از این علم انوار نیست هر چه دانستی است در دو جهان

آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در میلاد بعثت نماز گزاریدی و بیکلمی خود را
 بوی شک داشتی و از حدیثی که در میان منقلب آن مثل در شبی بود چهارده در صوفی
 بر بالماوردی و فیض رسول صلی الله علیه و آله وسلم پوشیدی و با وی نماز گزاریدی حرف بجهانه
 با وی خطاب کرد که یا ایها النبی صلی الله علیه و آله وسلم ای کلم در خود پنهان و گفتند از من بعضی حاصل
 است ای برادر من که با رسول صلی الله علیه و آله وسلم در غیر در شب یعنی بفان مکران که در شب قیام
 لیل در ابتدا و اسلام بوده و میان مفاد بر لیل که غیر بوده و جنانچه حرف بجهانه فرموده که شب
 بفان بوخیز مکران که ای نصفه نیمه شب است و آنقدر شبه قبل از آن که کن از نیمه شب
 آنکه که فاش است یا از این کمتر مثلاً از آنکه که باز یاد کن و نیمه شب تا بیلان رسد
 و عاقبت این باشد و نقل آنکه و بتایه و شمرده بخواب فرما و روشن کن حروف
 آن بوقت تلاوت قرآن و روشن کردی جنانچه مامع شعله آن نوران کرد و آن بوقت
 ظهر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند حفظ و ترتیب و ادای هر و هر آنکه سلفی بلترستی که مازود
 باشد که و هر یک کنیم و منزل کرد اینم علیاً قرآن و شایسته بر تو سخن گران یعنی کلامی منقول
 بر کالی شایسته گران باشد حال که بر مکه گران بود از جهت امر و نهی و وعده و وعید
 و حلال و حرام و حدود و احکام تقبل بود سماع انکاران و تقبل امان بر منافقان بکران
 باشد تو ای که در میان و گفته اند تقبل باشد بر تو تقبل آن و آن اشیاء صور و بی بود که
 آن سرور مثل الوان در لبه صلا شیدی و از خود صیغه با اعتماد بر خارج فراتر حروف
 و کلمات از طرف معانی خارج می نمود و ازین جهت در آن حال تقبل تمام بسید با نام علیه
 الصلوة والسلام بر سید جنانچه از بابی در ضیاء خسته منقلب است که در روزی که بر ما بغایت
 بودی میدیدم که و می بود و در سینه لیل و از جسمین سبیش قطرات عرق میکید و در چنین
 نزول و می دانست بدین نوع که مکرور شد بر سر و روی و دست و پا و شتر خم گشتی
 بر آن که آن باریک داشتی خونی شکست ای بودی و درین صلی روی گیر کش و با فر و خفتی
 مصداق بیان کل که بعضی جن بر فر فرود و در بحر الهادی آورده که فرات
 در نفس خود مصلی است که الله کتابک فصلت آیات و نیت با جمیع کتب منزل ما و به
 صورت احوالی در نه صدی و مطابقت است که مصلی این یدیه بر نقل و آن اشارت
 است بحجرت و می مایه صوفی احوالی و تفصیل جمیع امرین اقل و اشرف و آنکه و اعظم
 خواهد بود و نشانه چنین جز صاحب جامعیت نشانده نظر حل چنین با عقل و رست
 کار کبر نیست که این کار نیست که نیاید در این ایضا نفس قوت این کار تو داری و پس
 آنکه که نشانه الی الی در سستی که ساعت شب با عبادتی که ناشی شد شب با بقیام شب و آنکه و خط
 آن سخت تر است از جهت ریخ و کلفت جگر خواب و راحت بر نفس بغایت شایسته است و به قدرت

از روی فراغت دل چهره روز و زده لها بفرقی در مایه معیت مشغول باشند و ضرب از خود
که فاکرین فارغ شده متوجه بصر لب عبادت قرار داشت بدست خلوص شده مال و شب بخت
با بی هم طلب زبر کمالک عرب و تشویر خلوص گاه شد و اگر مرقب کج مور است نرس
انزعت مقل بهیض خولعت قران دران بصر لب نرس کول فارغ باشد و زبان بادل موافقت
غاید بزبان بختی اند و بدل فکر میکند و ناشیه الله گفت اند میل مغرب و حشاش یلم بدل
عشاق و بیضی حاشیه رضوانه چنانا شمس بود که انحراف بین بران کسب التبرک بدستی
که مر فوادر و بیضا کولیک امد شد در ازیت یعنی طرف در لیس خفاقی و اشتغال
با معیت ایشان بر سه شیا تو جهاد ای قهرمان و لجه و اندر کاشم و یک و یاد کن نام برورد کار
خود را و با حاجت سی و نعل و نیش کاشم و نیش و بر یک شوان غنی و زیاده کن دیو و ایجاد
بر مین کاشم یعنی نفس خود را از اندیشه ماسری الله معبود ساز و بهیض روی بدوار بست
دل در و بند زبیرش بکسل و هر چه جز بخت برود کن از دل و نرس و نرس و نرس و نرس و نرس
یعنی یاد کن نام برورد کار بر وجه و کله خداوند مشرق و مغرب و لا اله الا هو و هیچ معبودی
سزاوار صلوات معکروی فاتحه و کمال و بر قلم او را کار ساز خود و مهمات با و کلا و راضی
و هر که بر لیس میل و نیش کاشم و نیش و بر یک شوان غنی و زیاده کن دیو و ایجاد
و بران ایشان بر مین نیکو یعنی در مقام انتقام میباش و نصیحت از ایشان باز کن
این حکایت قتل مسوخ است و در نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا
خداوندان نعم یعنی کار و بار و قریش بر امان کنار و مهلت ده ایضا ناله هلت اندک یعنی
انده مکافات دهیم ایشان را بر کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا
دل و و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا
مات در آخرت بر ای دشمنان دین بند های کفر که بدان سفید شوی و نیش و کلا و نیش و کلا
که بدان بسوزند و طعاما و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا
ضرب و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا
اورد که بعد از نزول این مایه حضرت رسل الله علیه و آله و سلم بهوش افتاد و این و نیش و کلا
راست خود و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا
و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا
چون رکت و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا
ای لعل مکر بهیض یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم شاه گاه است که در نیش و کلا و نیش و کلا
یعنی در مقام کرا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا
فوت آید بر روی فرعون و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا
دران بهیض و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا
غریق کوه و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا و نیش و کلا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و نه ساخته ایم شعار ایشان که فرموده است **لَا تَقْرَأُوا سِوَةَ الذِّكْرِ** که سبب
 فتنه باشد مضافاً که کافر شدند یعنی استنزاع کنند و استبعاد نمایند که فرموده تن مجرب به بیشتر
 نفایس را حداب خواهند کرد **لَا تَقْرَأُوا سِوَةَ الذِّكْرِ** و تا بیکان شوند آنکه داده
 شده این کتاب را چه فراوان باشد که صدق توحید است و بزرگوارترین است **وَمَا يَمْنَعُكُمُ**
 آنکه آنکه گویید آنکه گویید بینه سخن یا بسبب نصیحت حاصل کتاب **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان
 و تا شک نیارند آنکه عطا کرده شده است **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و گویید که آنکه از اهل اسلام
 در این خلدت **لَا تَقْرَأُوا سِوَةَ الذِّكْرِ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 و آنکه فتنه و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 خدای این عالم که غریب است مثل مثل **لَا تَقْرَأُوا سِوَةَ الذِّكْرِ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 خدای هر که خواهد و بیداری **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 معش که پیش حال آمدن فرموده مبارک کار پیش ندارد حق سبحانه و تعالی که **وَمَا يَمْنَعُكُمُ**
وَمَا يَمْنَعُكُمُ و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 مگر هر که خواهد و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 این سوره مکرر می باشد برای هر مانت که **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 سر کند بیکام که معرفت لغوات و احوال بوی باز است **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 بپایان از حق روز و حصص این سوره الف خلد و او در بصیغه ماضی از ایدان یعنی بچف شب
 چون برواز پس **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 آنکه **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 ایدان و این سوره که بدانیم که **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 و این سوره می باشد که **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 بدست از بشر یعنی نوین باری و بقول اول در شرح مذکور است **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 و این سوره می باشد که **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 یعنی هر طرف را بدیده است **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 در کبر و است یعنی در دوزخ که قناری و بحسب بیان **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 راست که ایشان مرتفع نیستند بکنا خود در این **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 اند اهل این عالم اطفال و بزرگان **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 عزت باشد و در دوزخ **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 و بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 گویند و جواب بود بر ما **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 و بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه
 و بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه **وَمَا يَمْنَعُكُمُ** و تا بیکان آنکه در این ایشان جاری شک و فتنه

[illegible]

[illegible]

افرینند تو ای که از آن بختی که بر آنکه زنده گمانند هر گمان از او و منجیب امید است که در این سور
باید گفت بلی و عز و امت و بکر بختک اللهم بلی و حضرت شیخ مافلس سر العزیز میگفت
بلی بختک و بی الاطی سورة الدحد

سورة النجم الرحیم

هل النجم ایامدا استقام قنبریت یعنی بدستی که آمدن بلی انسان بولد مطیع السلام وید
و من الدخیر هنگام از زمان که در مان از آن شیئا مذکور شود چیری یاد کرد شاه یعنی
چهل سال میان مکه و طایف افتاده بود قبل از فتح روح در و کسی بانسانیت او را یاد نکرد چون
نظف و عناصر و عبادتند که نام او حبت و کتابه خلقت او چه خواهد بود و این معنی را معلوم
نداشتند که استاد قدرت انبیهی ساز که مظهر اشعه معانی الغیب باشد در اقصای مراتب
ظهور و کس نیست خلافت کبری را شاید و صین مقصود است و شهنشایات توانا او بود و وجه
نهایتان چون با وجود او اشکار شود نکل شد ظهور را و بکلی نزد نورش کج محفیه از وی
آمدند ظهور کج محفیه بود زبوی خاک و کرد خاک را تا با آن توانا افلاک انبجی بود و بیری
جوش کرد خاک را سلطان اطلس پیش کرد را تا خلقت انسان من نقطه بدستی که مافلس بدی
امیان او را واد ویند از اب انک که معنی است و چون حرکت از بی مرد وزن خلقت الإخلاق
است در رفت و قوام و خاصیت لاجرم نظف را با آنکه سفدت بیجمع صفت کرد و فرود که
اشکراج ایفتها یا مرد الو است که بجه مرد سینا از آن زن زیادت و هر دو بعد از اجتماع
سین به شریکها امشاج یعنی اطوارت یعنی نظف طلقه شود پس صفت کرد تا اخر خلقت
همه رفتند و انسان خلقت کرد و با مرد و نهر فیضی که به آن با بر او با جعلی که بر
کر تا بنیدیم او را سیمیا الخیریه شریکها تا ممکن باشند از شاعده کایل و استماع الاشرافا هده
لشکین بدستی که مافلس بر او را و راست و ضبب الله قدرت و انزال آیات تا باشد
امشاج که ایما و حاس و از آن بجه من شعیب و اما کتور یا با ساس بعضی که مافلس
تا اعتدال الکفرین بدستی که مافلس کده الی و ای تا کور و یک کل سلسل زنجیرها
که بدان ایشان از بد و مزخ کشند و اعلی و غلبه که بکردن ایشان نهند و سبب
و انشاف و خفته که سبب بدان بسوزان ان الابرار بیکر نور بدستی که مافلس کاران یعنی سوزان
صادق فرمان بر نیانسانند در لحن متلوی کلمه کان را اجماع انور از جام خری که باشد
ایتنه کیان کافر بجه انوار نور بهفت بیامین نام خلک و شیرین و خوشی که د و کد و
آبست در بهفت خوشی و سفید و بخت مشابهت و با کافر آورده که عتک کافر و شیر
ایست بفر کمال عباد الله به انسانند از آن یک کل خدای بخیر و بها بخیر میروانند
ان بحسره و هر چه که بخیر اند از آن به اسلحه بجه من مفسران بر آنکه که در و زجی حضرت رشت
صلی الله علیه و آله و سلم عجا مظهری از نور خد آمد و حسن و حسین و رضی الله عنهما بهار و بد
علی و فاطمه و رضی الله عنهما را گفت نک ری کنید مافلس از آن شصت یا بند ایشان شد

فرمودند که سر روز و روز دیگر یک حلق بجهان بطین را بخورند و غنای آنها شفا بخشد و ایشان روزی
 گرفتند و مقدار آن جوهری که گفته بودند کار بستند و آوردند و نان بخفتند و غلظت شام که خواستند
 که افطار نمایند مسکینی در خانه امده آواز داد که یا اهل بیت البترة مسکینی ام از سگین سلطان
 مرا طعام دهید تا خلق جهان از موایب که در دنیا و بیست خالص روز کشاد . شب که زانید دست
 و دیگر روز روزی گرفتند و وقت افطار بی بی ملر خانه آمد و سگ کرد و تمام طعامی که بود
 ایشان فرمودند شب و سوم اسیری بیروفت ایشان رسید و خوردند و نیاز بود و انداختند بجهان
 این نایب فرستاد و چون بالستند در و نایب نمایند بنوری که در طاعت کشند و بجا آورد
 یومئذ ک و چه نوشتند از روزی که گفت **شیر طیر** و چه بدی بجهت محبت نوشتند
 او فاش و اشکار و در سینه هم و **و بطنون الطعام** و میلند و خوردند فی **راعی الحشر** بر روی
 خدای یارب طعام یعنی باو خودی که محتاج اند بدان طعام و آنرا دوست و یارانه ایشان
 بجهت نمایند و بعضی از آنها **و کتبوا و کتبوا** و از مردوشل بجهت و از خوردن سال به یارانه او
 اسیری و کار گذار که گفته اند و در خبر است که چون اسیری بجهت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 آوردند و او را بعضی مسلمانان سیر زنی تارای سارک بر سر او در شان او قرار باید و کفجه
 احسن الیر و بعضی علی بن ابی طالب که مجنون اهل فقر که در حقیقه او را حبس کرده باشند و ملوک
 از عهد و امل و موهبة نیز که آساری دادند یعنی با ایشان احسان باید فرمود و این مطمان
 بلسان مقال و بزبان حال میگویند **انا انظرهم لوجیه الله** جز این نیست که بخواریم شرف این طعامها
 بر او طلب رضا و نفعی خدا که **و کتبوا و کتبوا** بجهت او بجا بیاورند و کمالی که **و کتبوا و کتبوا**
 و بسیار و از آنکه بعد از احسان منت نهادن و توفیق جگر کردن از ثواب بجا بیاورند نظمت
 هر چه در دیده و منت منه و بجهت دینی خود که منت و دردی که در احسان بود و کمال
 و منت جز لویب نقصان بود **انا انظرهم لوجیه الله** بجهت آنکه ما میرسیم از اهل بیکار ما کتبوا و کتبوا
 از عذاب روزی و ترش بجهت روزی که در و بهارش که در از شدت احوال قنطریه **و کتبوا و کتبوا** روز منت
 و کرم از امام حسن مهربی و خدا بر بندند که قنطریه بجهت فرمود بجهت الله چه سخت
 است نام روز قیامت و او سخت تر است از اسم خود **و کتبوا و کتبوا** الله پس نگاه دارد ایشان خدای
 خدای **و کتبوا و کتبوا** از بدی و بیخ و هول آن روز **و کتبوا و کتبوا** و کتبوا و کتبوا و کتبوا و کتبوا
 ایشان از آنکه و بی روی و بیادری و فرج در دل و جز او بجا بیاورند و یاد او در حد ایشان
 بنیب که هر که در ناب و طاعت و معصیت یا در آثار طعام **و کتبوا و کتبوا** و کتبوا و کتبوا و کتبوا و کتبوا
 از سوگن خوردن و جامه بوی شمع هفت که می شد **و کتبوا و کتبوا** و کتبوا و کتبوا و کتبوا و کتبوا
 که تکیه زده باشند در هفت بجهت های راسته **و کتبوا و کتبوا** و کتبوا و کتبوا و کتبوا و کتبوا
 در هفت افتاب یعنی حرارت نیابند و نه چهار دانست که هر چه هفت معتدل بود
 و در روزی نرسیدن و تا ایشان نبود تا از شدت حر و بوی متلا می کردند و در این طبع و کمال
 دهد ایشان از هفتی دیگر که نزد یک بود و ایشان **و کتبوا و کتبوا** و کتبوا و کتبوا و کتبوا و کتبوا

و دلگشت دهنه را ندیدند و دام نگرفتند و شک داشتند میوه های آن را می کردند یعنی اسبان بود چنان
میوه ها و کس جبینش را می کشید و عطف علیهم و کدبانیه شود بر ایشان یا اینکه من چشم
جایی بود از سم و اگر آب گشت و جایی بزرگ که باشد قوای آن را مانتد اینها
قوای زمین خضار آبله از سم یعنی اوفی و اگر آب از نقره باشد در صفتها یکی از خارج دهن
آن اقران دیدند و چشمها را می کشیدند و شک داشتند ساقیان انظر قهار انظر سیر
ای بهشتیان گفتند یگر ای اهلان که نه یعنی هر کس با فقر لغو حمله او باجه دهک که بدان
سیرت شود و بدان طرف زیاده و نقصان نبود و بیستین میا کاسا کایه و الحامیه شوند
در بهشت سفری که باشند از چهار خجسته امین شان از تحویل چشمه است در بهشت
تسبیح سالیسی که نام نهاده شده بسلسیل و آن متقادی بود و روان هر که بهشتی
خویش را باند بود و گفته اند اسان و در حلقه او رود و زود بگردد و بیرون بکشد و طواف
کنند بر او و آنرا تحلل و ک بران کوشار دار یا با وید مانه بی حال طفولیت
از آن ایم حسیه چون بیفایشان از ای بیخه بنداری از صفای کون و در خشت کی جهنم
ایشان را از کوشا و مر و اب افشانه شک از صف یعنی ترو تازه دست کس بدان
نسیه است و در رونق و ابداری یک تصویر می باشد و اگر از آنست و چون بگری
و نظر کنی از آن تصویر انما یعنی در بهشت به بی بی نغمه که در وصف تکلف و بیستین
و ملک بزرگ که زوال و ابدان نیاید و در غیر امه است که فرود تو کسی از اهل بهشت که نظر
بکشد خود هزار ساله راه بیند و منهای ملکات خود را مشاهده کند چنانچه میباید آهوا
ملاحظه می نماید و حق ملک که فساد مشیت است هر چه خواهد میسر کرد یا استیذان
نکات در آمدن به بهشت و در قصور او رده که نغمه راحت اشباح است و ملک که در لذت
از واج نغمه ملاحظه را است و ملک که مشاهده دیدار و دار به دایره از نغمه کار نیاید
لجاری از انوار جبراع و اهدان فیه و من میویند و مادر دارد و ست و بیستین
بهشتیان یعنی یاسی زین بهشتی شایب سنگس جایی دیای نازک خضر و استی
سیرت و دیای صحرای صحرای و حکم اسرار و من فضا و پیرایه بهشت شوق بدستورها از نقره
و این مخالف آنست که بطلون فیه من اسون من ذهب جمع و معاقبه ممکن است
و بیستم بهشتی که در آنست و پانزدهم بهشتی که در آنست و در آنست و در آنست
و انجاس و پاک کنند از نعل و غش و مقاتل رحمه الله گویند ظهور چشمه است بر در بهشت
که هر که از آن چشمه را در دل او حقد و حسد پاک می صفت نمایند و گفته اند پاک کنند دل را
از میل ماسوی الله و گفته اند باید بقاء او و با نغمه صفا و بقاء او و البقاء فی اللقا تمام العظام
و باید دانست که حوض کثر در بهشت خجسته حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
ذکر آن در سور کین و خلد الله الله تعالی و چهار جوی دیگر از آن مستحبان است آب
و شیر و خمر و مسکن و نعمان صفا از آنها در سور محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در نیا به

و در چشم از آن اهل خفیت است فیما بینان بجزایان و در چشم از آن اخصاب است
است فیما بینان نضاحتات و این چهار چشمه در سوره الرحمن جل ذکره آمده و دیگر
شراب رقیق از آن مفریان و این هر دو در سوره مطففین مذکورند و در چشم از آن
اهل بیت است کافور و زنجبیل که آنرا سلسل خوانند و شراب ظهور نیز از آن ایشانست
و محققان آنرا شراب شهبود گویند که مرآت دل نوشند و با لوا مع افوار قدم روشن ساخته
پذیرای عکس نقوش آنک و باید که آن وقت حلال امور اجتناب صافی سازد که مطلقا آنرا
اشنیت و شواب عیبت در شارع وحدت نماند و نک و کافور شکرانکی میندازد که اینان
بجام و مدام را که رنگ سازد بدست همجاست بلیت کو بی چه یا مد است و غیبت کو بی
عارف گفته است که فیما بین نشینان دارالقرار را بر آن یک جو و سرور و شرامی ظهور
خواهند بخشاید امر و زبانه فوشان خم خانه افضال را بنفش از آن ذیعی غم داده
انگ زبانی از سببهم بهمین جمله ابراست و زبانی را بر الی غیبت و بیخوار است
نیز جو ساهمین غیبت و جانبارک عاشقان در بهشت حلقه تجری غمتها الا نه است
پس آید که بنشیند در آن کجاست بلور سبکی که این کرامت است بویها را با دانه که در این
کوکان سبک است و در بهشت شادمانی شادمانی و لایف سفاکت را که در آن
بیشتر که ما فرمودیم علیک القرآن نورانی و بوقی آنرا از سبب در بهشت و بویها
از سوره و آنچه پس از این بی منقضا حکمت کلمه در کتاب دس مرتب بر سر و در کمال
خود در این مفرود شک از تبلیغ رسالت با بر این حکم او بصرت تو و هلاک معاندان تو و لا
نظیر من انشا و همان و بر این است که حکایتی را که شواهد خواند چون حدیث که گفت آن
دعوت خود را بنود هم او که نورانی و فاساسی را که ترانکه دعوت کند چوید و باید بفرم
که گفت آن دعوت خود با این است فادخر خود را بنود هم این آبار تجر کن فان اولی الامر
و انکم منکم و باید که نام برود کار خود را بکش و از این که با مداد و شاکاه یعنی
پس ستم بذر آن مشغول باش و منی الکلیل کا حید که در بعضی از شب بگوید که نه کتاب را
بعضی غاز که از بعضی گفته اند بکره وقت نماز یا مد است و اصل قنای اول باشد وقت ظهر
و عصر و بعضی از شب را در مغرب و غنات بس و غیبت چوید بود که بر رخ نماز مد است و
غایب و غیبت که در نماز و نماز که در نماز باشد در آن بعضی بعد از اشتغال غایب از حوله
بچون الکاف جله بهر سبکی که این گروه بهت کفار که دوست سیدانند سزای نمائند که بعضی
دعایا و اول روز و اول نماز و گذاشته اند بعضی انداخته اند از بس بهشت تو که گفت که
روز که آنرا که قیامت است و منکر و نای و ای او عمل میکند سخن خلقت هم که تا فرمود
ایشان از آن به سست و شداد است و حکم که بر او پیش ایشان یعنی غافل ایشان را
با عصاب بر هم بستیم و از این است که و چون خواهیم جل کنیم ایشان را که گفتند بنویسند
با مثال ایشان در خلقت بدل که می بینی یعنی ایشان را بجز اینم و در نشاء قایم بمانند بهر

[illegible]

[illegible]

از قریب های خود بر صفا امام فاطمی رحمة الله علیه و رسول صلی الله علیه و آله
و سلم از قریب بر سپیدت فرود حشر کرده شوند و صف از امت من بعضی بر صورت
بویزگان بعضی بر عیانت خوگان و بر خوشگونیان که ایشان را بر روی بد و زنج می کشند
و بعضی تا بینایات و بعضی کرات و ککات و بعضی می نمایند زبانه های خود را و آن بر سینه
ایشان افتاده باشد و بر قراره های ایشان سیدان باشند و اهل محشر را از آن کرات
باشد و بعضی دست و پای بریاء باشند و بعضی از راه های ایشان اوخته باشند و بعضی
نستی باشند و تر از مردار و بعضی را می بینند باشند از قیامت جفیه بودند
ایشان اما بویزگان سخن جیانت باشند و خوکان حرامی کرات و ککات
خوردگان و بویزگان جو کنندگان در حکم و ککات و کرات آنها که حاصل خود می بینند
بودند و می بینند ککات و ککات ایشان مخالف کرات ایشان بوده است و دست
بر زبانه های ایشان هماینان و اوختگان از راه از آن و سعایت کنندگان بسلا
و آنها که تن عظیم دارند شایعان شهرات و از زبان ککات حق خدای تعالی و بویزگان
بیا سر قهران اهل فکر و ناموس و **و لَحَبَّ السَّعَاءُ مَكَانَتْ اَبْوَابُهَا** و شکافته شود از آنها
در آن روز پس باشند از بسیاری شکاف درهای یعنی خداوند درهای از کثرت فرجه ها
کوئی که او تمام در است و **و لَحَبَّ السَّعَاءُ مَكَانَتْ اَبْوَابُهَا** و زبانه شود که در هر
پس باشند مثل سراب یعنی نمایش کوید باشند اما سبب نفقت اجزای بر حقیقت
جمله باقی نمائند از **جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا** بدستی که در زنج باشد که کاه خدای
یعنی هر ریز و کندی باید کرد و **كَلْبَعٌ كَاسٍ** که زیاده بر وی متصل است آمده باشند و ای تعجب
کافران و از ایشان توان کرد بحث یا موضع رصده که جز در زنج انتظام کفایت می یابد
و جز در بهشت نکاه با سیمه می یابند می کنند تا در وقت مرور بر صراط از تقاضای آتش محروم
باشند و این جهنم باشد **لَقَدْ يَفْقَهُنَّ** هر کافر آن که از حد در گذشتگان اقل بازگشت
یعنی آرام جای و قرارگاه **كَرِشِينَ فِيهَا اَحْقَابًا** در یک کتک کتک اندام و روزگارهای در آن
در حال از مجاهد رحمة الله نقل می کنند که این احقاب که حجت بجا نماند کرده و جهل و سحر
است هر جنبی هفتاد خریف و هر خریف هفت صد سال هر سالی سیمصد و شصت روز
هر روزی هزار سال باشد آنچه که در آن نیست که برای عذاب کافران تعیین شده
گفته باشند ملک یعنی آنست که هر حقی که می گذارد و جنب دیگر از پی در پی این تا ابد لا بد
لا بد و **مِنْهَا مَكْرَدًا** چنانچه در زنج یعنی پی پندار خنکی هو که بدان طاعت
ماینند و حریت در زنج از ایشان باز دارد و گفته اند بود خوابت بیهوشی ایشان از در جهنم
خواب نیست تا آتش بایند و **كَا شَرِّ اَلَمٍ** و چنانچه اندک شراب از **اَلْحَمِيمِ** مکرر و آن
آبیت که چون نزدیک روی از آن کثرت روی در آن ریزد و چنانچه بخورند معلوم احشای پاره
پاره شود و **عَسَا فَا** و مکرر بر کمان زبانه های ایشان سیدان کله یا لشکرها که از سر حشوت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فاما من طاعت **بسم الله** که از پرده باشد و فکر و یاد و انوار الحیاة الدنیا و بعد از آن که کانی
 دنیا را بعبادت آن ملک سبیل آخرت قرار می دهد و کار او ساخته و آن **الحکم** و **الوکی** بمریدان
 که در رخ جای اوست **فاما من عاقل مقام ربی** اما هر کس که ترسید باشد از این دولت خود نبرد
 برورد کار خود می خورد و موقف عذاب و مرض و **و فی نفس من العزیز** و از داشته نفس خود را
 از آرزوی او بچیند آن نفسی حرام و نامایست **فان لی فی الدنیا و الاخری** پس بدستی که بهشت است
 از اموی اوست در منزل او در مکانی این در میان است که قصد می صبیق کند در دولت
 و بر آن قائم بود خلافت نفس نوره از خدای بزرگوار آن عمل است باز دارد **نظر**
 کن نفسی نفس بدین است که کشی بیاورد که بهشت آن است نفس کشد هر نفسی سوزید
 هر که خلافت نفس نوره است **بسم الله** پس سید **نوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم**
عن الشیخ الحنفی از فرزند سخن می گویند **ایمان من لی** یکی باشد اوقات آن و در وجه
 زبات بیاورد **فان من لی** که هر چیزی تو را یابد که آن عایشه رضی الله عنها فرمود
 که هر نفسی سالت **صلی الله علیه و آله و سلم** میخواست که وقت آن از خدا ببرد حق بجا نهد
 قنود که توانی داشتن قیامت بر چه چیزی **یعنی** علم آن حرف تو نیست ز نظر نفس سبی
فان من لی بسوی تو و کار است منتهای علم قیامت یعنی کبریا خیر ندهد اطلاع
 بر این **بل من حضرت اوست** **فان من لی** **عن الشیخ الحنفی** **عن الشیخ الحنفی** **عن الشیخ الحنفی** **عن الشیخ الحنفی**
 هر که ابرسد از قیامت **کام یوم و نوا** که سیاه که او هر روزی که به بینند قیامت که از آمدن
 آن نمی بیند **فان من لی** **عن الشیخ الحنفی** **عن الشیخ الحنفی** **عن الشیخ الحنفی** **عن الشیخ الحنفی**
 روزی یا جلست **نک** روزی که عیش آن ملک کرد **یعنی** از این روزی که از آن خبر
 بهر فراسوی کنند و جهان بنده اند که نبوده اند در دنیا ملک یا شاک یا شاک **بسم الله**

سورة قيسية وهي اثنان واربعون آيات

[illegible]

کس نتواند که بجای آورد فی نظر انسان این طبع را و پس باید که نظر کند انسان بخود و خود
بجسم صورت و به بدن که بهر وجه احاطت کرد میفود **اَنَّا صَيِّدُ الْاَكْبَادِ** است که
ما را بختیم ابراهیم بختی **تُرْسَتْتَ الْاَرْضَ شَقًّا** پس بشکافیم زمین را شکافستی
و **اَبْتَلَا نَهَا جَبًّا** پس و بآزمودیم در زمین را که که فوت تو کرد چون حفظ و شعیر
و امثال آن و **وَصَبَّاهُ مَوَاكِبُ الْكُورِ وَبَسْبُورُ تَوَاتَا وَخَلَّاهُ** و درخت از توتون
و غیر ما بنا و **وَكُنَّا نَحْنُ عَلَيْنَا** و باغهای دیوار است بر یک درخت که یعنی بخار او شکاف
و **وَسِيلُ الْوَالِدَةِ وَابْنُهَا** و سرهای تو و سرهای خفاک یا چون کاما این محکم در **مَتَا مَكْرُ**
وَلَا تَفْرَسُ و برای بخور داری شما و تمنع چهار پایان شما و **اَلْاَهَاءُ الشَّاهِدَةُ** پس چون
بیاید او آن که گشت یعنی صبح که که بشود که کرد مراد نفع ثانی است جواب اذ الله پسند
اخر او شد و بسیار بود **فَيُزِيلُ الْهَرَمَ اَجْتَه** روزی که بگریزد در از **وَلَا يَدْعُو**
با وجود مرانت و مهدیانی و **اَمْسَ** و از ما در خود با وجود که که شغولی که که است
و **اَسْبَحْ** و از بدین با وجود شغفت و محبت که از دیدن و **وَصَاحِبُهُ وَبَنُوهُ** و از آن خود
بلا که و **وَسِرْ** و از کار او بود و از فرزندان اینک استغفار باید باشد که **اَلْاَمْرُ وَتَسْمَعُ** هر روز
از اهل قیامت که **يَوْمَ لَا يُغْنِيكَ** آن روز کاری که شغولی میداد و از آن مهم دیگر آن
و در باب شغولی قیامت شیخ فریدالدین عطار اقدس و حکایتی منظم است **نظّم**
کشتی آورد و در راه بر ما شکست ، نخته زان جلد بر ما نشست ، کی بر موی بران نخته بماند
کارشان بکار دیگر ناخسته بماند ، بی ذکر به موش را روی گزید ، فی محشر آن کس را بیکال سیزد ،
هر دو شان از هر دو سوی هوب در محشر بماند خشک لب ، در قیامت نیز این موی خواهد بود ،
یعنی بغیر از موی که **وَوَجَّهْتُ بَوَاقِي سَفَرَةٍ** رویا باشد این روز قیامت و در خفا
صاحبه **سَفَرَةٍ** خنک و فرخناک و شاید که بسبب بخت از این لب و و جوبل بر وجه
چنانکه **وَوَجَّهْتُ بَوَاقِي سَفَرَةٍ** و رویا باشد این روز برای غباری و بزرگ بر حقه **اَمْرَةٍ**
فریاد کند آن را بر کسی صیحه او **اَلْكَلْبُ الْكَلْبُ الْكَلْبُ** آن که هر روز روی میا و گرفته و گردانند
ایشان تا که و **وَلَا يَكُنْ لَكَ وَدُوعٌ** و بیکار است او و ، اندک این هر رضای الله عنهما از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نقل کرد که هر که در دین در آن روز قیامت یعنی مطابق
بهشت نماند آن روز را پس باید بخواند **اَللّٰهُمَّ سَهِّرْ اَلْكَوْبَر**

اد التمس لورثه **■** چون آفتاب در هر چه باشد شود یعنی از انظار و با او در هر آنست
که بر نور شود و از آنکه در **■** و آنکه اگر کسی از این خبر منقطع غافل شود و از آنکه شود
در هر آنکه **■** و چون آفتاب در هر چه باشد شود یعنی از انظار و با او در هر آنست
و آنکه **■** و آنکه اگر کسی از این خبر منقطع غافل شود و از آنکه شود
و آنکه **■** و آنکه اگر کسی از این خبر منقطع غافل شود و از آنکه شود

مستعد با نوا بجالا ضرر یکدیگر نباشد **وَأَذِ الْبَحَارُ حُرَّتْ** و آنگاه که دریاها ایستاده گردانند تلخ
باشند بر من نامه یک دریا شود پنهانست با کرم کنند و بتفاسدند در فوجات من کورت که بعد
الله من هر رضای الله عنهما هرگاه دریا را بدید ی گفتی ببحر منی نعوذنا **وَأَذِ الْبَحَارُ حُرَّتْ** و آنگاه که فضا را جفت گردانند یعنی هر کس را با مثل او جنبه صالح و با صلیح و طالح را با طالح
یا نفوس من و یا حق من جفت کنند و کافران را با شیاطین یا راح را با ابدان **وَأَذِ الْبَحَارُ حُرَّتْ**
سُيْلَتْ و آنگاه که دشمنان زنک در خاک کرده بر سبک شود یعنی از کار وی قتل را سوال
کنند که بای ز نپ **سُيْلَتْ** بگذارد گناه کشته شده است عادت اکثر صواب آن بوده که دشمن را نزل
از خوف درویشی یا از جهت خوف عار بدیشان زنک در خاک کردندی حق سبحانه فرمود که از
قتل را اوسوال کنند و فوجی از او پرسند که جز آن کشته شده ای و فایده آن سوال آنست که
گوید که جوی به ده که مرا چه جز آن کشته اند تا قاتل وی بخشد **وَأَذِ الْبَحَارُ حُرَّتْ**
و آنکه یک نامه احوال کی وقت مرکب بندگان ملی کرده باشند باز کشاید **وَأَذِ الْبَحَارُ حُرَّتْ**
سُيْلَتْ و آنگاه که اسماعیل بر کند شود و در هم بچید **وَأَذِ الْبَحَارُ حُرَّتْ** و آنگاه که بعد
افزونه گردد یعنی غضب خدای مانده شود بیشتر از پیش **وَأَذِ الْبَحَارُ حُرَّتْ** و آنگاه که بغیر
نزدیک گردانید شود بدوستان خدای **سُيْلَتْ** **سُيْلَتْ** **سُيْلَتْ** بداند هر نفسی
این حاضر ساخته باشد از احوال خیر و شر و قالد می داند و حال که مذکور شد بخش برین
و مطالبی است و طهر شری ملاحظه و خدای بی نیکی حسرت خورد که جز از یاد نگردم و بریدی اند
خورد که جز بیا شکر شدم و آن حسرت و اندوه هیچ فایده ندارد فقط **قَوَامُ وَزْنِ فَوْصَتْ**
غیبت شمران که در فدا دامت نباید بکار **فَاكُونُوا يَوْمَ الْفُتُوحِ كَمَا كُنْتُمْ يَوْمَ الْأُحُدِ** که در فدا تو را به بس خرد
فَاكُونُوا يَوْمَ الْفُتُوحِ كَمَا كُنْتُمْ يَوْمَ الْأُحُدِ پس بگویند بخیرم بشان که نهان شوند در روز الفجر **وَأَذِ الْبَحَارُ حُرَّتْ** و آنگاه
در مقام خبر در کشته اسرا آورد که مراد خسته تقوی ماند یعنی نه چهل و شش و بیست و نه
و عطار و مخمور ایشان رجوع است و کفوس ایشان استقامت و گفته اند خسران و کوه است
و کفر **وَأَذِ الْبَحَارُ حُرَّتْ** و سوگند بپشای که پیش آید و هر آثار یک که اند یا باز من را
و ظلمت زایل شود و این کلمات از حدیث است **وَأَذِ الْبَحَارُ حُرَّتْ** و سوگند به آنکه که دم زند
یعنی طایع کند و قفس او میان طلوع است بجز این قسم چیست **وَأَذِ الْبَحَارُ حُرَّتْ** **وَأَذِ الْبَحَارُ حُرَّتْ**
بدان سخی که قیامت بفراید خواندن فرستاده است بر گوار نزد یک خدای یعنی چهره میل
علیه السلام و در تفسیر آنست که مراد محمد صلی الله علیه و آله و ابوبکر و علی و زید و غیره
صفت چهره نباشد یعنی اینها از اول فوت بودند در قلع و مقلعات و محنت نمودند و عذرا
وَأَذِ الْبَحَارُ حُرَّتْ **وَأَذِ الْبَحَارُ حُرَّتْ** و آنکه که در میان برین **وَأَذِ الْبَحَارُ حُرَّتْ** در اسمانها با مالت در و می گزری و اگر رسول
کریم بود باشد صلی الله علیه و آله و سلم جز او صاحب قوت است در طاعت و نیز خدای خدا
و نه قدر و کانت است و مطلع یعنی متجسس باله و امین بر اسرار خیب و مکار خجسته

است بدان را تا که بداند بقیه شده بر بکر حق نظم هر چه از این مرد لا مشغول است و هر
 تنم از میان و تو نمی توانی هم از دست سازد و دست از خطا ها بپا میدارد و حق است
 از این خلق که ان خداوند بکر پافزاید و تو هم بی روی فساد کنی پس رات
 کرد اعضا و اجزای تو فعلی که بر هر یک از این تو از خلقت غیر توانی حیوانات و معین
 ساخت خلقتی که مفارق خلقت ایشانست بی ای صورتی که باشد در هر صوری که است
 ترکیب کرد تو در هر صفت که است بیست چنانکه ممکن می بود که قیامه نباشد بلکه تو
 ملک شما ملکید با این روز جزا از روی عباد که علی که حق فطرت و بدست
 که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما که همان الله از ملائکه که امر می بیند پس آن مژده
 خدا تو نیست مکن روزی با مباحث و افعال شما را بفرستند تا تفکر کنند می دانند آنچه میکنند
 از نیک و بد و از روی دانش می بینند آن را که می بیند بدست می که نیکو کاران و غیره
 بر داند و در بهشت اند و آن انوار که بر می خیزد و بدست می که در میان و متکبران هر آنکه در حق
 فیض از نور الهی در این دنیا بدست روز حساب یعنی قیامت و ما هر چه را بفرستد
 و بیستند چنان از زمین که شدگان بعضی با او بداند و بیرون نیایند و ما از یک مایه
 و هر چه در آن که در این یعنی نور که حساب روز جزا تو را از یک پس تو می
 مایه از این که حساب روز شما با جهت تعظیم شما از روزت یعنی که با هر که
 در میان بود که شک نفس روزی که ملک نشود هیچ نفسی که شریف بیایم هیچ نفسی
 چنان از صنعت یعنی بیکس تو اند که بقوت و قدرت خود دفع بکسی رسانند و الا تو می دان
 و تو و فواید آن روز و خدا را است شفاعت و هدایت که خواهد و حق آنکه خواهد

سیرة المطففين

بسم الله الرحمن الرحيم
 آورده اند که اجل سدید در یکد و وزن حیالت عظم داشتند چون حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و آله و سلم از مکه هجرت نمود متوجه مدینه شد در آفتاب صریف این سیرة مازله
 گشت که ویران المطففين و ای مکه ها که کالز در یکد و وزن کوید در مدینه مرید بود
 که او را این چنین گفتند و صام داشت بیکی که بر کت بودی بجز بدی و بیکی که خیر نزد بودی
 بفر و خیر حق که شما در شان او فرستاده که از این (یا اکتال اول اقله) چون می شناسند
 بر همان عوالت که بر مردمان برای خود بستن تو نیست غام می شناسند و از آن
 کالو هستند و چون می پندارند بر ای ایشان او روز تو هر چه خیر و بد می شناسند حق
 ایشان را می پندارند و میان ایشان میرسانند و قهر سبعین آورده هر که در یکد و وزن
 خیانت کند و در او امر فرود و در میان مکه که از انش ایشانند و گویند که ما و زنها
 او را بهر چه بود و سوز نیست تو کرد و پیش ستانی بگاه و روزی روزی بود که از
 پشت خیر کنند و الا بطن او را که آمانه داشت و بینند نداشتند که و پیش ستانند

و کفر و غیر آنکه مشغول بود **۱** از آنکه ایشان بر آنکه گفتند که روز عظیم **۲** روزی که
یوم یوم الناس رب العالمین **۳** روزی که پیاپی است در همان روز که او را یار
عالمیان را بقیه از پای نه نشینند تا فرمان از سر و آن در مقام حیت باشد که اهل مصرات
سبعین سال ایستاده باشند و کسی را در حق نباشد تا حضرت سلیمان صلی الله علیه و آله
شفاعت کند و خلایق را از مقام حیت بمقام شفاعت ازان و این شفاعت کبری باشد که از آن
کتاب النجاة **۴** حقا که نام اعمال کافران **۵** محبت **۶** در محبت باشد و آن محبت است
محبتی که در روز و شرمه جان کافران و نام اعمال ایشان در آن بود از کعبه الشیطان **۷** صلی الله
عنه و نسبت که کتاب طحیران **۸** با معانی **۹** روزی از قبولی آن آید که در زمین بلایان **۱۰** قبول تقابل
بر زمین **۱۱** زمین **۱۲** در محبتی که موضع ایستاد است **۱۳** بهشت **۱۴** و با او یک **۱۵** مایه
و بعد از آن که حیت **۱۶** یعنی با اهل و حیت و کتاب **۱۷** کتاب **۱۸** مرقوم **۱۹** کتاب
نوشته و علامت **۲۰** بقل **۲۱** که هر که **۲۲** داند که در آن **۲۳** خیریت **۲۴** و **۲۵** کلام است **۲۶** چای
و با این **۲۷** طالب و عقاب **۲۸** و شدت **۲۹** و محبت **۳۰** و **۳۱** از آن **۳۲** روز **۳۳** مکن **۳۴** با او
۳۵ از آن **۳۶** از آن **۳۷** از آن **۳۸** از آن **۳۹** از آن **۴۰** از آن **۴۱** از آن **۴۲** از آن
۴۳ از آن **۴۴** از آن **۴۵** از آن **۴۶** از آن **۴۷** از آن **۴۸** از آن **۴۹** از آن **۵۰** از آن
۵۱ از آن **۵۲** از آن **۵۳** از آن **۵۴** از آن **۵۵** از آن **۵۶** از آن **۵۷** از آن **۵۸** از آن
۵۹ از آن **۶۰** از آن **۶۱** از آن **۶۲** از آن **۶۳** از آن **۶۴** از آن **۶۵** از آن **۶۶** از آن
۶۷ از آن **۶۸** از آن **۶۹** از آن **۷۰** از آن **۷۱** از آن **۷۲** از آن **۷۳** از آن **۷۴** از آن
۷۵ از آن **۷۶** از آن **۷۷** از آن **۷۸** از آن **۷۹** از آن **۸۰** از آن **۸۱** از آن **۸۲** از آن
۸۳ از آن **۸۴** از آن **۸۵** از آن **۸۶** از آن **۸۷** از آن **۸۸** از آن **۸۹** از آن **۹۰** از آن
۹۱ از آن **۹۲** از آن **۹۳** از آن **۹۴** از آن **۹۵** از آن **۹۶** از آن **۹۷** از آن **۹۸** از آن
۹۹ از آن **۱۰۰** از آن

[illegible]

انچه یافته باشد از خبر و کرامت و امانت او که کتابه و از انچه در او آمده باشد
کردار او بر دست او بدست جید او و بخندان بود که دست راست او را بر کمر او نهاده و دست
چپ او را بر پشت او از آن طرف نام بر دست او نهاده و چنین کس غریب از من بود و از
کس بخوابد یعنی نمنا کند حالک را با او بید و انچه و این کلمه هر طلب هر گشت و انچه
و در این باتش از وخته آنکه کان فی احوال مسرور است بدست کس که این کس بوده است در میان
کسان خود در نیاز امداد و نازان حال فانی و جاه ناپایدار آنکه طر آن که بخور یکی بدست
که او کمان برده است آنکه باز نگردد بخدای بعضی او را بدست و خشنود آری او را از گشت خود جدا
آنکه گشت را بدست بدست بدست که خدای او هست با حال او بیتا پس او را فرود خواهد
گذاشت پاک بخشنده او را و در میان او بدست و خواهد رسانید فلا انتم بالتشوق
پس بگوید بخیرم بشفقت و ان حرمت که بعد از غروب آفتاب در افاق مغرب دیده شود
و غیبی است ان علامت و قوت شاست بقوله امام مالک و اما ما نفعه و اما ما احد و صاحب
من جهم الله اما ما اعظم رحمه الله فرموده که ان پادشاه است که بر حقیقت ان حرمت بفاصل
و جبهه بر این که ان پادشاه غایب میشود پاک من در دست اذافه بالحقه و الیسر
و ان وقت و سوگند بدست و ان چه جمع کند و بوشش یعنی قسم به من چه تاریکی شب
آنرا فرود شود و ان وقت را ان وقت و سوگند به انکه که مل کند و پس تیره بدست
لتر کین که هر چند شامینید و ملاجی شود طبقا عن طیف حالی را بعد از آن
که مطابق وی باشد در شدت مراد مرکب و شداید قیامت و مواظب احوال آن که یکی
بعد از آن یکی دیده شود و در تنفسی زاهدی او را که در او تحویل بجهت ادراست از میان بجای
بجهت از نطفه بدست و در صنفه و مظهر و غلبه اخبر و چنین و ولید و صنیع و صبی و غلام
و شایسته کل و شیخ تا آخر احوال فی نفسه که از غایت بر جبهه است ادیان که با وجود
این طلبها بکس و نند بخدا و بر و ز چیز او را از کلمه القرآن که سجد و ک و چون خوانده چه
شود بدیشان قرآن بخواند نمیکند و ای تلاوت با و بعضی علماء اینجا میگویند میگویند
و جمیع در ان سر و ان و هر چه در حق الله چند اینجا سجده کردی و گفته از پس ابو القاسم
صلی الله علیه و آله و سلم اینجا سجده کرد اما این سجده نیز هم است از سجدهات فرایحه
و صاحب فرمودات این و اینجا جمع گفته که بعد از استماع قرآن جامع باشد در صفات
تق و موافق بر او و اینجا تا کردن کفار و ناز جهت قصور دلیل و انتطاع حجت است
من ان کفر و ان کفر و ان کفر پاک آنکه نگویید انکه انکب میگویند مرتب آنرا و نند بر
نفسه نمایند در امانت و الله اعلم بما یوقون و خدای دانای قوت بلخه کلمه میدانند
در دل خود ان کفری چه بخند آن کینه خرمناک فخر همه بعد از ان که بر سر خود کین ایشانرا
خدا به در ناک و امیراد بشان برای تمام است الا الذین استوا لیکن آنکه گویند
ان و عمال الصالحات و کرده اند هلهای شود که لعل اجر غیر مستحق و مرشاد است

مندی

[illegible]

فهرستی از احادیثی که در باب مالیت آمده است

فکر آفاق است بدان که این بیان از نظر مرد لایزال قدر و میزان نیست

و اشهر است که ارم نام بلاد هادیانست و ذات القدر صفت اوست یعنی شهر آدم خداوند
 بنا برین گشت چنانچه بنای آن که مثل آن در هر بلاد نبوده و قصد آن بر سپیدالاحمال است
 که خداوند برین قریه مطالبه شکر کرده و معاصی حدن میبکشد و بر پایانی بشری رسیده
 که باران محکوم است و بر حوالی او تصور بسیار بود عبدالله با همه آنکه کسی را بیند و لواله
 شتر خود را برین ملک حصار اندازی دید که در و حصار اش ملک بچوهر قیمتی یا قوت
 بنیاد کرد و خشتی از زر و دیگری از نقره و قرشهای برهمن و نیر و بجای سنگ ریزه سر
 و از اینها آیدار ریخته و در حوالی هر قسمی اینهای دروان بر لولوی و در میان و درختان بسیار
 قنبا ان از زر و برین کهای از زر بجد و تنگونها از سیم یا خود گفت حلقه بلعنه الله و مدالمتون
 مصراع این جمیع جبریه است این چه مقام است اینجا پس قدری از آن جواهر برداشت
 و در رشت بسته بپوشانید مردم مان آن که هر هاردست او بداند و حمل بران حق بگویم که در
 معاویه و بر اهل بیت و تمام حکایت از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در مجلس بنشاند
 و کعبه را طلبید بر سید که در دنیا غیری هست که بنای آن از زر و نقره باشد و درختان
 او ملک بچوهر کعب گفت اری شهر بیست که حق جسد در قرآن او را یاد کرده که در خلیف مشایخ
 فی البلاد است شهری جز بیست از نوبی چون قرق ملک بتان رویی با و او را شنید
 خاد ساخته و او بادشاه عظیم القدر بود و نهصد سال عمر داشت هر چادر عالم ذری و چوهری
 بود هر راجع کرد و صد نفران با هر یکی هزار نفر زن شده تا شهر آدم را بساختند و بعد
 سال با تمام رسیدند سال دیگر بنهید راه اشتغال نمود امر او ملک سال را جمع کرد و از دایر
 السلطنه شخرد و قشایان شهر متوجه شدند یکشنبه راه میان روی و آن بنا مانده بود حق
 بستانه مگر بر این سواد تا صبح بر ایشان زد و هر چه در آن شهر از نظر مردم بنشاند
 و خواجه که در ملک حکومت نموده بگویند بالای سر رخ رنگ سبز چشم که بر روی او خال و بر
 کمر او علامتی باشد بطلب خنری بدلتان رسد و آنرا بیند پس باز فکریت و این قلاب را
 دید گفت خرواه و ملک الی و خود را ازین جایان بگفت و او را و دیگر هر که در و در
 بقم نمود آنکه برین بریند که هر را برین مای خیم بودای قوی و در خنری از آنکه و جگر
 بفرد چون خداوند ملک قوی و لشکر بسیار را صاحب نو داد که نزد او جان یازی بیکرند
 یا بطریق جار مج تعذیب میفودند الی و آنک ازین سر کرده که بپوش و خرابیت
 طهرانی از آنکه از حد بند که در کشته در شهر ها که حاکم بودند تا که
 برین بیکر را بیند فیها الفساد و این شهرها تا بهر که مخالف بود با حق و سخاکاری
 با خلق صراطیم رنگ پس برینت بر ایشان افرید کار قسوط حدایت فوجی از جناب
 چون عرب صراطیم را بهر از سخت برین عذابها میداشتند هر کوه از عذاب این سوط
 میبکشد حق بستانه بقانون کلام ایشان عذابهای خود را سوط گفت و گفت اندرین طبع
 اشعاریت با نکه عذاب دنیا ایشان نیست عذاب آخرت چون نسبت صراطیم از این است

و فیما بین این دو شهر
 و در میان این دو شهر
 و در میان این دو شهر

[illegible]

[illegible][illegible]

بهوش شده و بر نطفه و کلمه و شرب معلوت میفایند و همدانما بخندین و توحید بر او وارد
 دوستان قابله از ولادت بدان جنین بشنودن اشتغال شود و بر راه حق و باطل
 مافوق کتاب و رسال رسول فلا اتخذا العقبه که پس نکشت از عقب یعنی رجعت نکشد در حق
 نفس و حق اعتقاد میفایند تشبیه کرد مجاهد را با نفس و شیطان بر فرق کسی که تعب و تکلیف بر
 بالا رود تلختر سخن است که هر ایمانی که در دنیا و آخرت بدین صلی الله علیه و آله وسلم نقش کرده
 اتمام عین ذکر و دعا و استغفار مال فقه وجه دلیله و کجاست عین عینی سب که بشنودن
 فکرمی را باندن کرد و از این بدین که بعضی مدد کرد که من کتاب امر قلی الله ما حور
 طعام نمی خوری منقوله در روزی با کرمی که بعضی در وقت که طعام یاد شوی باید
 او بخوری و این کرمی را کرمی است بی راک خداوند قربت باشد یعنی با طمع خوری دارد
 از سبک انداختن بجز با سبکی را که خداوند نیک و بدیعی به او بر خاک نهاده باشد و این
 کتاب است از احتیاج و نکند سب و در پادشاهی و پس چنین کس مانند است با او و او با پادشاه
 پس خواستاد با غولی در روزی بار فرکان من الذین استوا و باشد این از آن کتله باطل
 بدین از آن کتله ایمان آورده اند چه قوله در خیرات بشر ایمان است و با صوابا شمس و جهت
 کرده اند یک یک بر یک بشکریا به بر طاعت باز نصیحت بخیر نصرت دین الله و بر انواع شفقت
 بر او و با شمس خسته و وصیت نموده اند بخداش و مهر و پند بر بندگان خدا و او که
 اصحاب الیمین و ان کون مومنان صابر و مهربان اصحاب دست راست اند که از جانب
 بر حورش بهشت رفته و با خداوندین و برکت اند و از این کتله و از آن کتله که و بدین
 بشایانهای باقیه بالا بر صفت کرده بر حق از کتاب و جهت هر اصحاب الیمین
 اخلاص حضرت جبرائیل که ایشان از جانب جبر حورش بدو نزع بر روی ایشان اصحاب ثلث
 و ثلث ثلث علم فارموضه بر ایشان است از نزع و نزع از نزع سزاوار که در این
 معاد با کتله بطریق بیرونند حق حشون که سازانکه نزع می بدان در این نزع می از آن بیرون

سورة الشمس

بسم الله الرحمن الرحیم
 و الشمس و صبح و شام سوگند است و ما بشروع چون بلند کرده و موضع جاشت رسد و
 القمر و آفتاب و ماه و چرخ و در افتاب را چرخ از آن غروب کند در نیمه النهار طلوع
 اوتانی غروب خورشید در نیمه النهار و النهار و آفتاب و ماه و چرخ و در غروب و شام
 کند زمین را با بر باد از یک نیر که را و الی الابد یعنی با و شب چون بیوشانی آفتاب و ماه
 خورشید را چرخ ضلالت و السمر و ما بین و سوگند با سعاد و نیک که اولی بگردد است
 و از حق و ما صبح و روز و شب و کسی که او را کسر دامت و شمس و ما صبح و سوگند بنفس
 از رحله السلام و کسی که نسو به اعضای او نموده است و هر نیمی که از این است خدا و سوگند با فریاد
 کار و این سوگند است به قهای مخاطبان فرموده فاکملها پس الهام داده و اعلام فرموده

و بگویند که بشیر و نذیر بقاءت از اهل ضلالت یعنی اهل جهل و در قلعه سر که در شب و روز
تسبیح می کنند اشارت است بظلمت تاری و بنی مائیت و دیگر به بعضی شب ضلالت و چرخ بر
آن که از بنی که از جهل تیره را و در روز عت و چرخ بر آن نور هدایت ظاهر شد که او بر
تغییر از جهل و تیره نظر به سر روشن و آن صلیف اعظم که شد از قلم تصدیق است
در هر شب و روز بین را و در شب و روز و اهل یقین و اشتیاق او شده اند که امیر بر منان
بلال را و علی را و الله که منک او بود با و از آنجا عذاب می کشد تا از این بر کرد و هر زمان
اندر محبت و با بند دهر دل او فروخته می بود است. انکار منتهای کمال او است تا هر چند
جوهر محبت زبانت است از روزی صلیف دهر که از این او را و پاک که مرا فتنه بود و سنگهای
تشنه بر سینه وی نهاده و بود برین حال احدی احد می گفت این بیکر را رضی الله عنه
بر و بر و عت و کنت ای امیر و ای سر قریب کنت جلال و جلال صلابت می کنی لبه کنت با بد کن
اکثر است بر وجه سر و سر از من محبت کنت عرض می کشم او را فسطاس روی و او فلاجه بود
از آن صلیف رضی الله عنه و در هزار دینار اسفند داشت و صلیف نور که کفر نه کش
همان از آن ملک که تو از بهر چشم فسطاس طاعت خیمه شد و بدل صلیف از و ملوک
چو بود چنین این کلمه از امیر بنفید خدمت شمرده فسطاس را با تمام اسفند او بر صلیف
خبر داد و با اثر از صلیف خود فسیر فی الشریع پس خود با شد که اسامی دریم
و بر این طریقه بنو که ب اسلام و رحمت باشد یعنی عیسی که او را بهشت رساند که یس
و روح در دست و آتش بخور و استغفر و اما کسی که بخور کرد مال خود یا کفایت که روح حیات
و به نیاز و بخور از قلب خدا و بدین سبب بر حیات آن رخصت نمود و آن سبب بخور
فکری که خصلت بنو که که تلبیس است بدین اسلام با و عت و با و عت و با و عت فسیر
القری. پس هم که در این ماز او را به صفی که مودی بنو خاری و عت و به معنی که در
که او را بد و عت بود و مایع فی عت که از آن توبه و دفع می کنند از عت و مایع که او که
بدان بخور کرد چون جبر دیا بر این یعنی یافت در تیر باد و عت و عت و عت و عت
در عت که بر ماست بهات کردن حق و باطل و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت
که ملو است از سر این عت و عت سر به پیشی که دیا است چون سالک هر دو ملک و امیر
خواهم که به در عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت
با عت که در عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت
یعنی امیر یا امیر و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت
از ایمان و طاعت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت
به عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت
مهر و بدین عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت
و از آنکه عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت

کلمه علیه الصلوة والسلام و هذا الیکلام و قسم بدین شهرمان و عهدا یعنی
 مکرر مولای مبارک سید عالم است علیه السلام و در بحر الحقایق آورد که بزیادت
 اشارت نمائیم که بشهر تینیه قلبیه که مقرر نموده و در دنیا است و حضور زیتونیه مبارکه سید
 که روشنی بخیر میبخشد و طهر سینیه روح معانی که تقابل الحقایق است و بر این امین جنو که محل
 امن و ثبات است از هجوم افات تعلقات الیوان و عوایب قیام است که لفظا خلق الانسان
 بدین معنی که انوار ابراهیم را در محراب اخلاص قرار داد در نیکوترین کاشانی یعنی حضور مکرر دیندیر
 از حیوانات با نصاب نامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و اجتماع خلق مکرر اهل باطن و
 با خیم او را مظهر انوار و محراب اعراض و محراب انوار است و منبع فیض تابستانی تواند بود
 قریب از راه اسفل است و در این بین باز که باید او را برین تیرین هم فرو برد توان بقیه طریقت
 تا نیک کرد انوار بر روی آثار ظهور و اظهار شعور و اشعار را و چون دقایق حقایق این
 اید و چون انقیر سید دین است تحریر یافته اطلاع در آن حواله بمطالعہ انس و گفته اند معنی
 این است مکرر در طریقت است و از این مکرر صورتی و او را باز بر دین حسن خرافت که از دین عمر است
 و در این مکرر کار نیوان کرد و کسی را در این مکرر هیچ مکرر در دین است و مکرر انکه مکرر
 و محل الصلوات و کرم نام علیها شرف و بایسته و مکرر در مکرر است و بس مایشان است
 مکرر نام برین و کرم شده یعنی و چون مکرر در حواله و صفت مکرر عبادت ایشان چه نوشته اند در این
 و صفت مکرر یا انکه محل نمکند و همان دستور مکرر ایشان ثابت است و مکرر در دین است و مکرر
 تر از مکرر است یا در ای مکرر بعد از ظهور و این نام مکرر است و مکرر در دین است و مکرر
 انکه نام مکرر است یا در ای مکرر بعد از ظهور و این نام مکرر است و مکرر در دین است و مکرر
 مکرر در دین است یا در ای مکرر بعد از ظهور و این نام مکرر است و مکرر در دین است و مکرر

بسم الله الرحمن الرحیم
 حضور عالم بر انوار اول جبر و مکرر آن نازل شده و مکرر اول این سوره و بیان این حال
 در سید عالم حضرت رسالت یا مصلی علیه السلام و او را در خارج انکه مکرر یا مکرر یا مکرر
 اینست و در آنکه جبر علی السلام بر وی ظاهر شد و گفت یا محمد مرا بنور فرستاده اند و نور دل
 خدای بی بدین امر انکه گفت بخوان فرمود ما انا بقاری جبر نیل و بر این مکرر و بفرمود چنانکه چه
 طاقت شد بر ملاقات و گفت بخوان همان جواب داد که ما انا بقاری دیگر یا مکرر و بفرمود و بفرمود
 بفرمودت افراسیاب و یک الاعلی الذی خلقت و قوی است که جبر علی السلام از برین خود نام
 خیر است که بدین و با قوت منسوب بود و برین آورد و در آن سرور انداخت و گفت بخوان
 فرمود که من بخوانم نیست و درین نامه نیز چیزی نوشته بودیم بنام جبر علی السلام و از آن
 بخواند که در بفرمود چنانچه از یک بود که در پیش گرفته تا سر و این صورت واقع شد انکه
 و بر این است این است بخوان که افراسیاب و یک الذی خلقت بخوان قرآن از رویی که اقتضای
 باشی بنا بر و در خود ان خدای بی که با قرآن هم در این با خدای مکرر آدم را از خاک خلقت

این گوییم که حقا که ابو جهل با زنی است از ایداء محمد صلی الله علیه و آله وسلم استغفار
 با التماس کرد. بگویند او را بگوئی پیشانی و بدن و زخم کثیف را صیقل دادند و خار طاقه و پشایه
 در روغن کنجد و عسل و صفت ناصیه بکتاب خطا بطریق استاد مجازیت و مراد صاحب ناصیه
 است و این که گوییم که ابو جهل اهل بخل خود را سداغ از نیکبختی زد و بعد
 که ما بخوانیم و زانید و نفع را برای بردن او بچشم کلاطه داشت که سخن او که گوید لا تطعوا
 فرمان میز او را بر سر کتبی بر خالت او ثابت باشد و آنچه و آنچه و آنچه که بر دوش او خالید
 و آنرا میست. و نیز یک شو بجزرت احدی در حدیث امام که وقتی بیک بیرون کرد خود
 طوبی باشد که در سجده و در این سجده چهاره راست و در مقام این سجده را سجده

دعای توبه کتبی

بسم الله الرحمن الرحیم

حرمت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و احسان از حق استغفار خیر داد که بگویند ای سید انبیا
 صلوات الله علیه و آله و سلم از راه با کافران در راه خدای چه کار کردی صاحب شمع شعله گفتند ما با این
 عمر که از راه بجهنم دویدیم چگونه توانیم رسید حق بهمان این سویم را فرستاد که انا انشأنا
 بکرمی که ما فرستادیم و قرآن را کتابت خیر کرد و در آخر بر قدر و شهرت او میگفتند چیزی
 از این که و غرض مستغنی است از تفریح بان و دیگر انزال ابو ایوب و اسناد فیه و در وقت
 منیر که جنگله گفت فی لیلة القدر. در شب قدر بعضی اهلای نزول او را در شب بود
 با تفریق در آن شب از لوح محفوظ با سعاد دنیا ام و در بیت الغرة بسفر رسید متباد
 و در آن شب در راه شب و سحر علی ابتر که سحر بحسب مصالح بدینا آورد و ما از یک
 تا ایشنا القدر. و هر چه در آن کتاب توانا دادیم که چیت شب قدر و چیت شب با عزت و شرف
 که هر قدر در حالت کمال من و خلی کردیم با حاکم آمد و واقع شود من و یک با خدای با قدر
 و گفتند قدر و چیت حکم است و بقی در و تفصیل گفتند هر گز بی سفور و حکمت که نفس را بدو
 راه بود با چیت تکی است که نه بین در آن شب بر ملا که تنگ شود از بسیار ریاضات که بر زمین
 ایند کسره القدر رخسار. شب قدر به حرکت حق القدر شهر. از هزار ماه که خازین به اسرار
 در آن جهاد که هر گز را کدر را بید و بطاعت بر و زان و شب قدر بقول امام اعظم رحمه الله
 دایم است در بی و حضرت شیخ قدس سرمد در توفیق آورد که من آن شب را از هیچ کس
 و در معیان و بیشتر در رختک یافتار و غلبه طوبی است که در ماه رمضان است و در حدیث
 انیرم در شبهای عزیز است و از نوبت صاحب امام شافعی است یک و بیست و یکم از انبیا است
 و چند در حدیث امام شافعی است و حضرت را و حلقه حروف لیلة القدر که سه بار تکرار از انبیا است
 که از کلمات این سو بیست و هفت است فی لیلة القدر قل انیرم را تا بیداری میکند و حکمت در
 اخلاقی شب قدر و عظیم هر شب شبهاست و احیای آن بهامت نیست ای خلیه و جوی شب

فلس نشانی در هر شب تقدیر کرد و در دنیا نیز کمالی است که فروایند فرشتگان
 بنویسند یا باطن دنیا و الارواح و جبرئیل یا ایشان قیام درین شب و قیامی است
 که با ملائکه فرواید ملک عظیم که روح نام او است با صفتی از ایشان که روح کنینند بی ادب و محبت
 عیسی علیه السلام بخوافت ملائکه و در قصر خود را با حق تعالی منزه که کورست که روح
 به غیر و است صلی الله علیه و آله و سلم فروایند و در بصرای او نه که جبرئیل علیه السلام با
 قیامش که چنانچه ایشان از مینیان علیه السلام بیست و هفت فرود آید و چنانچه ای مومنان در روز
 و جبرئیل مومنان را مصلحت کند و علامت مصلحت جبرئیل اشعار است و وقت قلب
 و انکسب چشم بود و بر لبه شرق این شب که ملائکه و روح زمین آیند و ازین رفته
 بفرمان افروید کار ایشان تنویر کل اشرف از بهر کاری بزرگ که صفت بجایه قضا فرود
 است طایر که از بهر این خبر میرسد سلامت است از هفده اوقات شب قدر
 حتی مطلع الفجر تا نیدن سیه صبح است اسرارها و غیره درین سوره بسیار است در
 جوهر سحره از آن ملک کور و آلی الله ترجع الامور سوره البیسته

بسم الله الرحمن الرحیم

و یحیی الذین حکموا بوجوهنا انما کافر شدند و من اهل کتاب از اهل توحید
 و انجیل یعنی یهود و نصاری و مشرکین و از شرکات باالیت که از کفر حق بگشتند
 البیسته تا انگاه که بدیشان آمد محقر و دشمن رسول الله فرستاده از خدای
 که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیتها و صفات ظهوره میفرمود بر حسب خود میباید یا از
 آنکه با و میماند یعنی قرآن و تراویح گفت بر ای تعظیم یا انکه جامع اسرار جمع صفت
 است و این آیه بقیه در آن صفتها و ختمهای راست و درست یعنی احکام و امور
 مقصود از این آیه آنست که اهل کتاب و مشرکات برین کتب خود بودند تا بقدر صلی
 علیه و آله و سلم بیامد و ایشان را ایمان خود و بعضی بمذاهب توفیق بدست آید
 اختلافی نگارند در شأن محمد صلی الله علیه و آله و سلم انانکه فراده شده اند
 که نام را لا اله الا الله و لا اله الا الله میگویند مگر نه از آنکه آمد بدیشان بعضی که بودند
 بود و بعضی که فرستادند و ما را از انکه بعلم الله و امر کرده نشدند اهل کتاب مگر
 آنکه من شش گشتند خدا را بخوابان که البیسته پاک کتدگان بر این خدا بکسر خود را
 انحرک و الله و الکر باغشده حقا میل کتدگان از عقاید باطله مدعی است سلام
 و تعظیم و تعظیم و بیکر و مومنان باطله بکزارند نماز من و صبر را در اوقات آن و یو
 تو الذین حکموا و بداندند که و الجبر را بجلوی و ذلک من الفیقه و الجبر
 شد اند بدانند دین و ملت در سحران الذین حکموا بدستی که انانکه فکر و یاد
 من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری و مشرکین و از شرکات یعنی
 بت پرستان فخر ناز که در کفر و منزه باشند روز قیامت خال الذین فقه

و یحیی الذین حکموا بوجوهنا انما کافر شدند و من اهل کتاب از اهل توحید و انجیل یعنی یهود و نصاری و مشرکین و از شرکات باالیت که از کفر حق بگشتند

مطلب ساز این مسعود رضی الله عنه فرموده که محکم ترین آیه در قرآن اینست و بهر صلی
 الله علیه و آله و سلم از لایا معتقاده گفته و در عین المعانی آورده که صغیر بن ثمالیه
 رضی الله عنه که جده فرزندی بود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت ای
 رسول تو فرمودی که ای ایله من بخوان انحضرت بروی این آیه خواند انکست حبیبی حبیبی همین
 بستن است چون کسی دانت کرد در حدیث کبری از زره و حبه و غیره و قطری بخوانند
 بر سید هیچ کس فرمود که داشته نخواهد بود هر این امر و زنجیر خود بود گفت و گفته که این
 قبل از آن غاصب العین خود خواهد بود قطع حساب کار خود را روزی که در دست است
 و خیر شر بیکر اجناس حاصل شود اگر بقدر ناکویی نوکری خوشش باشد و رت سبغ بدی
 نیست و ای رسول تو اسوره العادیات

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت رذات صلی الله علیه و آله و سلم مندرین امر انصاری را در صلی الله علیه و آله و سلم با حسیلی از معاصیه بقیله
 از کتانه فرستاد و فرمود که فلان روز در وقت صبح باید که بدیشاک رسید و عادت کنید
 و فلان روز باید که ایشان جنان کنند و در میان آمدنک بسبب عبودیت آنچه بر زکات تو قد افتاد
 منافقان زبان طعن در آن کرده بایکدیگر میس گفتند که تمام این سر به در یادیه بلیه بهر کس شده
 اند و کسی که مخبر ایشان میسائل نماید این سخن بگویند و بدان رسید که آندها شک شد و مصحف
 بهمانه برای خوش شدن اهل ایمان از خالان سپاه بفرستادن این سر به در یادیه و افعاد یامت
 جحشاً و سکنند باسیان دوقه که بوقت دویدن نفس نند نفس و در غیر بلواز که نه و بلواز
 فالو رگات و قاصد پیش برودن از کمان انتر است که بصرفای منویش یعنی بسم سنگ
 زین هم انتر و بیدند انتر و زین فالو رگات و قاصد بسم قسم بغارت کنند کان در وقت
 صبح برادر آیدان ایشان اند فالو رگات و قاصد بسم بر آنکه بختند ان ایشان بوقت سپاه
 دم عیان در کتار ان قبله فسطح بود جحشاً بسم عیان در آمدن بدان وقت کروی
 از نمنان دین ان ان ان بسم بی کمال بسم مراد این آیه مشافقت با جمیع خود
 کلام خود را میان مردم بجا افکنند تا با سلف انسان گویا لکن مرید کار
 خود را با سار است و گویند این بانی در شان او بی حاجت است اما ما بواللیث رحمه الله فرمود
 که سه نفر از عرب در یک عمر یکانه عمر بودند و یک در صفتی اشعر در طبع و ان با حاج
 در منزل بجا از قد مخاصف بیکانه قسم یاد میکنند که این صاحب خجل است و اندک خبری گفته
 اند که گفته اند که بخت بدی شمار و از نعمت یاد نیار و در حدیث ابو امامه رضی الله عنه
 هست که در آنست که تنها خورد و عطلانم ها و بند را بزد و آنکه علم نکرده نشوید و بدی
 که خدای بر من و کفر او مرا اینتر که است با انسان بر کند خود کو است که هر اثر آن از
 و اندک بخت که نشوید و بدی که است با انسان بر کند خود کو است که هر اثر آن از
 رسیدن خود را سلامه قدس سر فرموده که اگر مال را دوست میداری باید تا با آن بنویسد و برای

لوشیدند تا که روی او بجانب شهر کشیدند و سیر نمودند و ببلات دیگر بجهت اخر از او از خانه پیش
 نبردند و پس در این حال فوجی را که وجاهت فرودش از بالای بجال نظر برکاشته که ای حال
 بر چه منزل کندی تا که آن کار در راه جرق جرق مرغان سیاه بالگرد نهاده شیرین پند آمدند
 و جلدی بود و بر این لشکر تنگ باران کردند و سکنه قوی را بر همه دستاوردند و گفتند
 الله تعالی اگر ترک کف فعل زنگ یا حجاب الفیسل ایاندا منشیای چه که بکنه
 کرد بر و زنگ بجدان و ندان بهای بیایر و شو لشکران او را بجهل کید کند آتشافت
 و بکنند سکنه ایاندا که در مخرب کعبه داشتند فی تخیل در نیامه و بطلان
 و اسل علیهم ضیاء و فرستادین ایشان از طرف ساحل دریای هند مرغان آبا بیل کرو
 که در ستارهای ایشان جو ستارهای مرغ و بیوهایی ایشان جو بیجهت سگ و سرهای ایشان
 جو بیجهت سگ و سرهای ایشان سیر بود که با ستارهای زرد و زرد بکاره و تخیل
 می آفتند نهان لشکر را تنگ از تنگ کل بیجهت تنگ شد و بیجهت که غضف ماول
 من ساختند از ایشان ابدان تنگ بود بر لث کما خورد شد یعنی خورد در روی انشا
 و تابد که نشاء کتابت از استیصال ایشان آورد و انکه که هر مرغی تنگ داشت یکی
 در ستار و دود در بیجا و بر هر مرغی که بر بدن کافرو نهاده از جانب دیگر بیرون رفتی
 و بر تنگ نام یکی از تنگ دان که بیست خور به ان خانه داشتند و فرشته بود بر هر
 تنها به زیت رفت خود را پیش خاشاک انداخت و از تنگ فاجعه مرغان تنگ بنام بر همه
 مرغان بود و برای هلاک او مقرر کرد در ستار داشت ملازم وی بود و در کارگاه نجاشی
 بالای ستار و هر روان سیر چون بر صورت حال بر عرض رسانید نجاشی از روی تعجب
 بر پادشاه مرغان بود و اندک چندین ساز از اهلک ساختند و بر هر مرغی که نظر بران
 مرغ افتاد و گفت ای سیر یکی از ان مرغان نیست همان لحظ ان مرغ تنگ بر او هر انداخت
 و همان لحظ هلاک شد و این صورت را بهر مرغی که نجاشی نقش گشت بدست
 نوشت لحظه تقدیر بر جریان دهر خطی که فاخته را مندر و با و فی الامار سورة الفرقان

کتب
 اما مرغان و هر را به آورد که قریش را برای تجارت او سربود و نشان بهر تنگ و سیر
 هتان بشام و در آن ایام از اهل حرم گفتند بیجهت داشتند و فریاد با معروایان لب
 فطرح بکنان است و هر کس از عرب که نسبت او به خرنجیه شود فریاد است و بعضی از علما
 انشای بر این تنگ قریش لقبه فخر بن مالک است که پیر نظر باشد پس حق جانم بر بی ایشان نعمت
 بر ایشان این سیر نمیدانند و گفت بشکفت بایند و متعجب شود و از بالای فریاد
 بر ستان قیاسی که در حله الشا و الصیف در سفر نشان و تابستان و برای عبادت ایشان مر
 اضمار را بیجهت محال است که این ایشان این نعمت و حرمت داده و ایشان از بی سیر من و بر نش
 بنان بشغول شده اند فلیفیدوا پس بایند که بپرستند رب هذا البیت

این فرستاد که ای اعیان کائنات که کوشش ما را عطا کرد بر تو این چاری این لفظ بر وزن قول
 است آن کثرت یعنی عطا کرد بر تو این چاری و فن زیاد بسیار و مار و مل بسیار
 و در زمین للعالمی نور و کسب بسیار است و گفتند که ذکر تو در زمین و آسمان و اثرات
 معجزات با کثرت در ستارگان و اشهر است که کوشش جوینست در بهشت و نور اجابت
 معسر لایسمان که بای اسماء هفتم جوین دید و بولیان جوین خیمه بود و از بافت
 و لونی و زبرجد و بر فلک میز و لبان جوین دیدم از جوین نیل علیه السلام و بنسبت
 که این است فرمود که این جوین کوشش که جف بهمان منو عطا کرد و نور عالم التزم سیل
 آن حضرت رسالت باطلات الله علیه نقل کرد و آنکه کوشش جوین در بهشت کدوهای
 او از زینت و محوی و بر سر و بافت و خاک او خوشی و نور از شک و سفید و از برف
 و در جبهه و کرم که حوض من به جوین کوشش و کما است لب او سفید تر
 از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوشش او مانند ستارگان آسمان هر که از آن حوض
 این شود هرگز تشنه نشود و صاحب قلوبان فرمود که کوشش معرفت کثرت است و حدیث
 و شهود و حدیث در حدیث کثرت و این شهر است در توسنک معرفت که هر که از آن سیراب
 آید از تشنگی و حالت نیز شد و این معنی خاص حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و اکمل
 اولیای علم است آن فضل تو یک و غیر تو یک پس همان کمال برای برورد که از حال آن برای بهشت
 او و شرف و کمال برای خدای بخلاف معرفت که برای بنان قربان می کنند یاد است و است
 بر دست صبا ندر فلان نزد یک غور و آن موضع قلاده است از سینه و گفته اند مراد همان
 عید است و تفریق کردند آن شایسته که آنرا بهر سنی که سخن تو به حاضرات
 در بیان و منتظم آن خبر و به نقل و به بیان آن به بسیاری و آثار و فعل و بشمار و نقص
 صفت و اشیاء و افاضات با این نحو بعد مانند آثار و افعال تو و افعال تو و افعال تو و افعال تو
 خصم سید روی محمد بن علی و سید الطاهر و سید ماسک و سید است ایله

بسم الله الرحمن الرحیم

که و هم از قرین چون ابو جهم و عاص و ولید و اسد و سود بن بن ابان عباس و حق الله عز
 پیغام فرستاد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بگو که تو یک سال خدایت ما را کثرت
 ما را یک سال خدایت خدایت و بخار بر حد پیغام بدان حضرت رسید و مقارن حال جهر نیل
 علیه السلام و آن شد ما بن سو فرمود که کمال یا ایها الکافر فرمود که بگو ای کافر آن
 مراد آن جناب است که مذکور شد و خدای تعالی میدانت که ایشان اما حق اهدا و در
 لاجرم گفت با ایشان بگو که ما بعد از آنکه ما بعد از آنکه ما بعد از آنکه ما بعد از آنکه ما بعد از آنکه
 و آنکه عاریک و حق ما بعد از آنکه ما بعد از آنکه ما بعد از آنکه ما بعد از آنکه ما بعد از آنکه
 عابد ما بعد از آنکه ما بعد از آنکه ما بعد از آنکه ما بعد از آنکه ما بعد از آنکه
 بگو و ما بعد از آنکه ما بعد از آنکه ما بعد از آنکه ما بعد از آنکه ما بعد از آنکه

و کبریا و بزرگواری و عزت و جاه و جاهد داشت و یکی
 درین شب **سوره** و مراست دین و این من گریه را بر و خواهم که داشت یا شمار است جز اگر ان شاء
 و مراست بدارش اعمال من و دین بمعنی حاجت من است و این این بایه السیف منسوخ شده
 او صلی رضی الله عنهما قنمود که در قرآن سوره نیست و شیطان بتحق و صغیر ازین
 سوره زیرا که توحید محض است و توحید طولانی او بر او غالب فراتر از قرآن باشد

سوره النصر مدینه و چهار نوبت آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم چون بیاید برای کلمات خدای عز و جل طهر دل کند و بر پیش و کمر
 و نیت و این است اسفند و این است انوار و این است نور و این است نور و این است نور و این است نور
 انکه انوار اجا **سوره** درین حدی که اسلام کرده و در سال نزول این سوره تنایع
 و فرمود بود چون بنویسد و قرآن و بخیر می بیند و کلمات و بی ملک دلی و نجیب
 و در این و غیر ایشان از جانب و اطراف است حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند
 و تشریف اسلام و تشریف می نمود و می گفت که ای رسول خدا این تنایع می گفت
 جنتا پیش بر و یکبار تو را می گوئی سبحان الله و بحمد الله و یا صمد رضی الله عنه منقول است که بعد از
 از غیر و سایرین سوره مذکور که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را برای الکره گفت بحکم
 الله و بحمد الله که الله اعلم و گفتند نماز کن یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و از ترس طلب
 نور آید برای خدمت و استقامت و عمل و گفتند ما مستغفار کن برای کلمات است بخود
 انکه کان تو ایا **سوره** پس کسی که خدای است قبول کند و قبول استغفار آن که غایت باشد
 که در و سایرین سوره قبل از فتح مکه بود و درین سوره خبر یافت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 در و فتح که قاتل شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخواند عیاس رضی الله عنه هر گز
 چون حضرت برسد که خبر آید که پیغمبر گفت خیر دادند و از ترس خود حضرت فرمود
 جنایت که تو گفتی و حضرت من است صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن که این سوره را
 که گفت و لغزش که که بفرمود آمد این است و عیاس رضی الله عنه را سوره توذیع گفتند و در کشف
 نورد که چون این سوره فرود آمد رسول خدا فاطمه را رضی الله عنها طلب نمود و گفت ای
 فاطمه خبر و یافت من و از آن بیخفت پس فاطمه سید را از جهات بر مراجعت می نمود
 من و در جمیع مسکن و صحنه و بیرون و فاطمه برکت حضرت فرمود که بگوئی و اول
 کسی یا شایسته از اهل این که بر می سوره نیت

بسم الله الرحمن الرحیم

چون بایه و این غیر تک الا ربی تا اول شفاعت حضرت سالت صلی الله علیه و آله و سلم بار و خطاس
 اما انکه اگر کسی با صلحاء و سالی فریشتن و جمیع اهلان فرمود که اگر من شاعر یا غیر کنم
 که در ای این که جمیع اهلان با اهلان و با شیخون کرده و دست بقتل و غارت بکشند و مرا

[illegible]

است حرکتی از خود پیدا و بالذات هر که الله را دانند عاقل است هر که اعتدای بر ما باشد
محسبات و هر که قصد بدشمنی است عاقل است و هر که فریب اعدا کند عاقل است و هر که
و اگر بد کند که عاقل الحد را قصد یق نماید موافق است و هر که این معانی را جمع کند متوجه
خلل است و تبحر در عقاید این سه درجه از انفس و باز توان یافت بقرع الفلق

بسم الله الرحمن الرحيم

ایریدم ان که گوید که از یهود بخندست حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم استقبال بود
و حقان لم یلقه طعم از و میا القیدی از یهودی از شاططه رس الخضره و دنا نم جند
از شططه و بخت نداد و بنام الخضر صلی الله علیه و آله و سلم بر وی حرکت کرد درجه
ذروان در زینت کسوف نهادیم جبرئیل علیه السلام سید انام را خبر کرد بغیر علیه السلام
علی بن ابی طالب علیه السلام در آن رشتن را بیاورد یا زده که بر آن زده بودند خف
بماند معوذتین را فرستاد یا بیا که این معوذتین علیه السلام قراوه فرمود بهر آنکه
آن رشتن بکشد و عقیقه بر جامه رضی الله عنهما از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت
کرده که ما نفوذ المعوذتین مثل المعوذتین قل اعوذ برب الفلق بگو که بنام میگیرم
با فرید کار صحیح و گفته اند فلان جبرئیل است که شکافته شود چون جت و اجبت رشتن نیاست
و مانند سنگ و زنجیر است بیرون آمدن لب یا زنیست در دوزخ و بر هر قدر بر بخند
و نه ان بنام باید گرفت از شر ما خلقه از بدی الخافه است از مویات ان و من
و بهیام و هوام و بهار و زهر و شمشیر و انوار و از شوش تا که بکوبند در باید ظلمت
او بر جبر هابا از شر است لب چون در و بکشد یا ماه چون بر آید یا اثر یا چون ساقط گردد
که ان محل اکثر استقامت و طالع ان وقت قلت امرض و لا مریض شتر النفاکات فی
العقل و از شر و من که ان بقیه زلفا که کلمات سحر میگویند و میدهند در که بها
مراد خیر ان پسند و و شتر خا و از شر و از بدی حاس چون ظاهر کند حید
خود او میباید که ان محل نماید که بر شود هر ان جبر بوی حایلیست مراد بود قد
که بر حضرت سید ما صلی الله علیه و آله و سلم خند داشتند و ختم کرد شرو این سوره را
بجسد که بدترین صفت است آن عباس رضی الله عنهما فرموده که اگر در عالم از شر و حید
بدتر بودی بخت این سوره بدان کردی و اول خطبه که در اسکان واقع شد حید ابلیس بود
بر او علیه السلام و بخت کنا که بر زمین نهاد گشت حید فایز بود بر هابیل
حید انشودان که چون بفرودت جسد امیر و جان لحظه سوخت گرفت بصورت عود
خند که کذا را که حقیق بین شوی سوره الناس

بسم الله الرحمن الرحيم

قل اعوذ برب الناس بگو بنام میگیرم بهر و در کار ادیان بگو ان شاء الله بادشاه
مراد ما ان شاء الله معبود انسان و شتر و سوار و ان شاء الله از شر و سوزنه کش

[illegible]

وسيد ووزيد ارجند لازل قدوم عليا ولبه صنيعة تاريخ انعامان
 باخامه كراين فاهرا اقبال هوت و انعام بخون باين انفال هوت كتم مود ووزيد
 تاريخ فوس في الحلدوم و شهر شول هوت صدق الله العظيم وبلغ رسول الله
 على ذلك من الشاهدين و الحسد رب العالمين اللهم صلى على محمد و علي و اجمعهم و سلم
 بعد ما يجمع القدران حرفه و فاهرا و بعد كل حرف الف الف الف الف الف الف الف الف
 القدران في الدنيا قدرتها و في القبر مونسها و في الجنة شفيعها

وفي الثاني سنه و هجريا الف الف الف الف الف الف الف الف

الف الف الف الف الف الف الف الف

منها و كذا القدران

الف الف الف الف الف

يا رحيم

الرحمن

الرحمن

